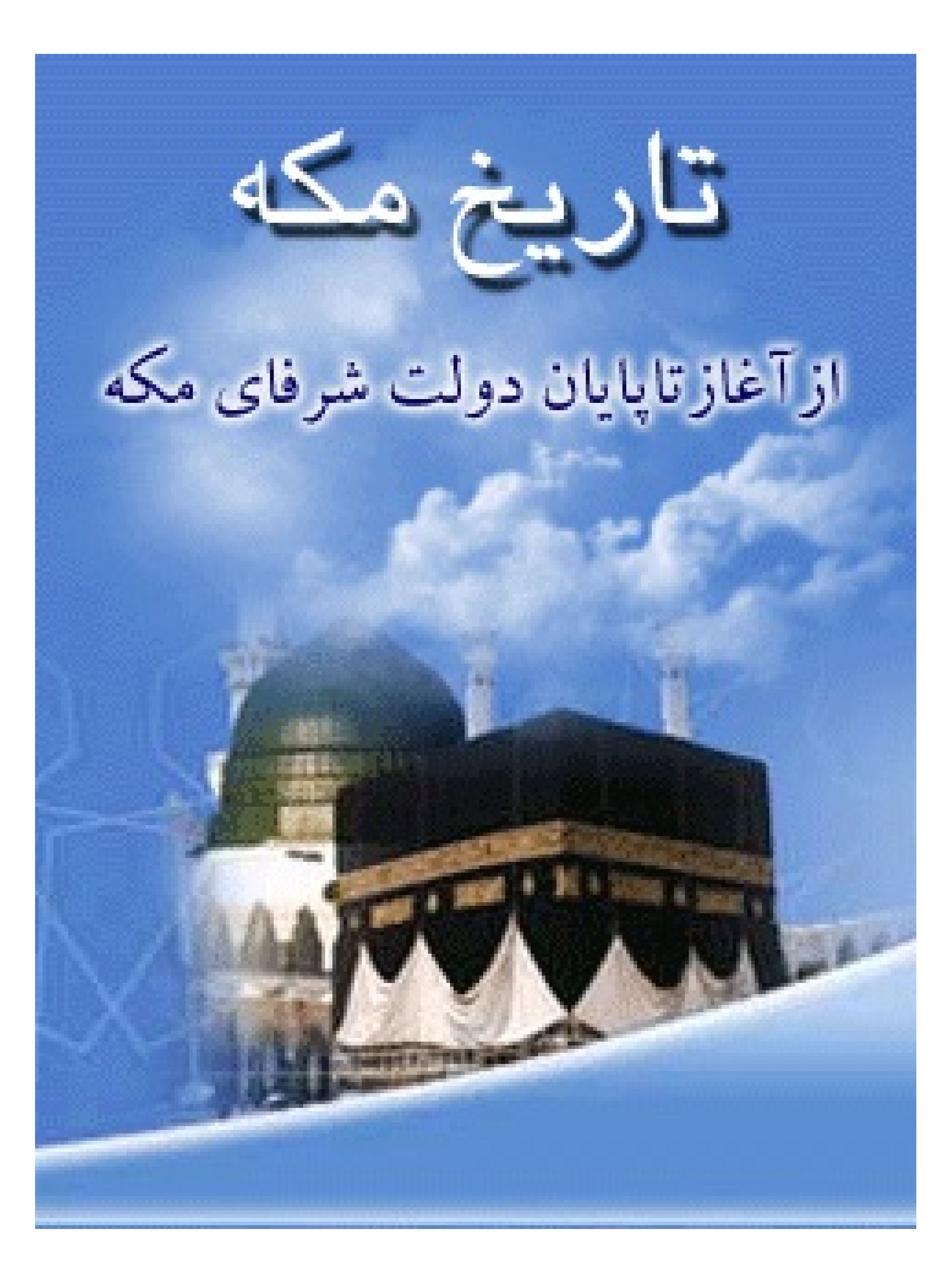


تاریخ مکه
از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه


بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ مکه از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه (۱۳۴۴ ق)

نویسنده:

احمد سباعی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ مکه از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه (۱۳۴۴ ق)

مشخصات کتاب

سرشناسه : سباعی احمد Sibai, Ahmad عنوان قراردادی : تاریخ مکه فارسی عنوان و نام پدیدآور : تاریخ مکه ازآغاز تا پایان دولت شرفای مکه (۱۳۴۴ ق / مولف احمدسباعی مترجم رسول جعفریان مشخصات نشر : تهران : مشعر ، ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری : ۸۳۹ ص :مصور، نقشه نمونه عکس شابک : ۶۰۰۰۰ ریال ۹۶۴۵۴۰۰۰۴X وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : عنوان اصلی لاتینی شده Tarikh Makkah: dirasat fi al - siyasah wa - al - ailm wa al - iytimah al - umran, ۱۹۷۹ یادداشت : کتابنامه ص ۷۵۷ - ۷۵۸؛ همچنین به صورت زیرنویس یادداشت : نمایه. عنوان دیگر : تاریخ مکه فارسی موضوع : مکه -- تاریخ شناسه افزوده : جعفریان رسول ، ۱۳۴۳ - ، مترجم رده بندی کنگره : DS۲۴۸/م۷س ۲۳۰۴۱ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی : ۹۵۳/۸ شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۷۸۱۸

مقدّمه

درباره احمد السباعی

احمد السباعی از مورخان معاصر سعودی است که به سال ۱۳۲۳ ق در مکه زاده شد و در همان شهر در مدارسی که شریف حسین بن علی تأسیس کرده بود، به تحصیل پرداخت. وی هم‌زمان به حفظ قرآن مشغول شد و طی سه سال قرآن کریم را حفظ کرد. پس از آن به تحصیلات خود ادامه داد و همزمان، به مطالعه آثار ادبی، داستانی و تاریخی پرداخت. سباعی، منهای شغل جاری خود، یک نویسنده، ژرونالیست و همزمان ادیب و شاعر و مورخ بود. نویسنده کتاب الحركة الأدبية فی الجزيرة العربية به صراحت از وی به عنوان یک شاعر یاد کرده است. «۱» نخستین کارهای مطبوعاتی وی در نشریه ام‌القری و سپس صوت الحجاز بود که به همراه شماری از متفکران و نویسندگان آن نسل، در آنها قلم می‌زد. همان زمان وی مقالات فراوانی با نام مستعار در این نشریات می‌نوشت. برخی از نام‌های مستعار وی عبارت بود از «س» «فتاة الحجاز»، «سباعی»، «أ. س»، «خدیجه»، «سمراء الجزیرة»، «ابوأسامه»، و «فتاة». وی از زاویه مطبوعاتی، در تعلیم و تربیت زنان و گسترش دامنه آن نقشی فعال ایفا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶ کرد و در این باره، با استفاده از امکانات مطبوعات، فراوان نوشت و نقادی کرد. نخستین مقاله وی در این باره «وحی الصحراء» بود که در باره لزوم تعلیم دختران نوشت. وی در نشریه قریش هم همیشه صفحه‌ای را اختصاص به زنان می‌داد و نام آن صفحه را «مجمع السیدات» گذاشته بود. در واقع، نشریه قریش که متعلق به او بود، از دیگر مطبوعاتی است که صحنه‌ای برای قلم ادیبانه وی بود. در این نشریه علاوه بر خود وی، شماری از نویسندگان مانند عبدالله خیاط، عبدالعزیز مؤمنه، و فؤاد عنقاوی هم در آن مطلب می‌نوشتند. سباعی در زمینه کار تئاتر نیز کوشا بود و در این باره جایی را هم بنا کرد که تا به امروز به نام مسرح قریش فعال است. وی در برنامه‌های رادیویی نیز شرکت داشت و یکی از معروف‌ترین برنامه‌های وی «دعونا نمشی» بود که ضمن آن مباحث اجتماعی و ادبی را مطرح می‌کرد. سباعی چندی پیش از درگذشتش در تاریخ ۲۶/ ۱/ ۱۴۰۴ طی مراسمی در دانشگاه ملک سعود در ریاض، موفق به دریافت جایزه حکومتی ادبیات شد و از وی تقدیر به عمل آمد. «۱» سباعی به جز کتاب تاریخ مکه که اثر مشهور اوست، آثار دیگری دارد که نوعا چیزی میان ادب و تاریخ است. المطوّفون و حجاج، مكتبة الثقافة، مكة المكرمة، ۱۳۷۳ ق: این اثر شرح حال زندگی حسن نامی از مطوفین است که آن را در قالب خاطرات و داستان وار بیان کرده است. این کتاب جیبی و در ۱۱۵ صفحه به چاپ رسیده است. السباعيات، المكتبة السعودية، ۱۴۰۳ ق، الجزء الاول، ۲۰۷ ص: این کتاب

گزیده مقالات مؤلف در مطبوعات مختلف است که گردآوری و چاپ شده است. این مقالات بیشتر ادبی و اجتماعی است. در مقدمه آن در باره سباعی آمده است که وی نخستین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷ کسی است که در مطبوعات سعودی، سخن از حقوق زن به میان آورد و از آموزش آنان سخن گفت. نخستین کسی است که کتاب سلم القراءة العربیه را نوشت. این کتاب درسی است و پیش از آن از کتابهای درسی مصری استفاده می‌شد. سباعی نخستین کسی است که مقالاتی تحت عنوان مدارسُنا نوشت. و وی نخستین کسی است که مباحث مطوفی را در مطبوعات مطرح کرد و نخستین کسی است که تاریخ را در قالب داستان بیان کرد. فکرة، لجنة النشر العربیة، بدون تاریخ، ۱۸۰ ص رقعی: این کتاب، یک قصه است، قصه دختری که نمی‌خواهد صرفا از گذشته تقلید کند بلکه می‌خواهد با تأمل زندگی کند و در باره آن بیندیشد: «قصة فتاة عاشت لافکارها و دانت لما تعتقد، و لم تخضع قط لتقلید لایؤیده منطق او تدعمه بینة واضحة» (ص: ۶) ایامی، الکتاب العربی السعودی، جده، تهامه، ۱۴۰۲، ۱۱۶ ص. وزیری: این کتاب خاطرات مؤلف است و چاپ نخست آن با عنوان ابوزامل چاپ شده است. وی از دوران کودکی و تحصیلات مکتبی‌اش یاد کرده، از خاله‌اش به نام حسینیه که کار تعلیم او و بچه‌ها را عهده‌دار بوده است، سپس از مدرسه و تعلیم و تربیت ومسائل و داستانهای آن دوره یاد کرده است. از کلاس حفظ قرآن و بعد از آن رفتن به کلاس بالاتر. از جده مادریش سخن گفته و از قصه‌های او. از محمل‌های شامی و مصری که به مکه می‌آمده است. از دوران استادی و معلمی و مدارس آن دوره. بعدهم از خاطرات روزنامه نگاریش و مدیریت صوت الحجاز و از مجلاتی که در آن دوره یعنی اواخر شریف حسین و بعد از آن چاپ می‌شده است. در پایان اشارتی هم به دیگر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود دارد. کتاب با نثری ادبی نوشته شده اما در عین حال شرح زندگی خودنوشت مؤلف است. الامثال الشعبیه فی مدن الحجاز، تهامه، ۱۹۸۱، تهامه، ۱۰۰ ص. وزیری: این کتاب یک صد صفحه‌ای به صورت الفبایی، امثال و حکم محلی حجاز را آورده اما کمترین شرحی در باره آنها به دست نداده است. بنابراین برخی مفهوم و برخی برای افراد بیگانه نامفهوم است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸ فلسفة الجن، مکه، مکتبة الثقافة، ۱۳۶۸ ق، ۱۳۱ ص. رقعی: این انتشارات که از قدیمی‌ترین دارالنشرهای مکه است، آن زمان کتابهایش را در مصر چاپ می‌کرده است. کتاب یک متن ادبی- اجتماعی است که در حول و حوش جن و انسان نوشته شده است. گاهی جنیان با هم سخن می‌گویند، گاهی جن با آدمی و گاهی به عکس. این اثر را در ضمن باید یک اثر تربیتی خواند که مؤلف ضمن آن به مهم‌ترین مباحث تربیتی در جامعه پرداخته و آنها را نقادی کرده است. در صفحه نخست این کتاب یک تصویر بسیار جالب هم از مؤلف گراور شده است. المرشد الی الحج و الزیاره حرکة الحاج و مناسکه علی المذاهب الاربعه، احمد السباعی المطوف، قاهره، ۱۳۶۸ ق، ۱۱۲ ص. این کتاب دو بخش است. بخش اول فقه و بخش دوم آن تاریخ است. در این کتاب آنچه دانستنش برای یک زائر لازم است بیان شده است. بخش تاریخی آن حاوی تصاویر بسیار قدیمی از مسجد الحرام و مساجد مکه و مدینه و برخی از اماکن تاریخی است. اما نمی‌دانم این همان مؤلف ماست یا نه. آنچه هست این که بخش تاریخی آن حاوی آن حاوی اطلاعات دقیق تاریخی از تطورات عمرانی است که در مسجد الحرام صورت گرفته است.

تاریخ مکه مؤلف

کتاب «تاریخ مکه» که اثر معروف احمد سباعی است، اثری است عمومی که شامل همه ابعاد تاریخی، سیاسی، تمدنی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود. هدف سباعی از تألیف این اثر نگارش کتاب برای تمامی کسانی بوده است که علاقمند بوده‌اند یک نگاه جامع و فراگیر به طور همزمان نسبت به این شهر داشته باشند. روشن است که در چنین اثری، جای بحث‌های تخصصی نیست، اما تمام تلاش مؤلف آن بوده است تا تصویری هرچه دقیق‌تر نسبت به تاریخ این شهر به دست بدهد. محدوده کتاب، از تاریخ مکه از دورترین ادوار تاریخی تا پایان حکومت اشراف و ورود وهابیان به مکه در آغاز دهه پنجم قرن چهاردهم هجری است. طبعا طی

فصول تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹ پایانی کتاب، شرحی از درگیرهای یک صد و پنجاه ساله اهالی وهابی نجد را با دولت شرفا به دست داده است. کتاب تاریخ مکه، بارها و بارها چاپ شده است. در یک مقطع، استاد عاتق بن غیث بلادی که خود از سرآمدان تاریخنگاری مکه در چند دهه گذشته است، آن را برای چاپ آماده کرده و حواشی مختصری که با امضای «عاتق» است بر آن افزود. این متن، چندین بار چاپ شد تا آن که در سال ۱۴۱۹ به مناسبت یکصدمین سال دولت سعودی، یک صد اثر تاریخی برای چاپ مجدد انتخاب شد که یکی از آنها همین تاریخ مکه بود. مصححان جدید جز افزودن برخی از پاورقی‌های غیر ضروری کاری نکردند و صرفا متن حروفچینی شده جدیدی را با صدها غلط افزوده و حتی حذف صفحاتی از آن، در دو مجلد عرضه کردند. ارائه فهرستی از آن اغلاط، تلف کردن وقت است؛ در غیر این صورت، آن موارد را در اینجا می‌آوردیم. شاید مهم‌ترین ویژگی کتاب جز جامع بودن نگاه وی، آن است که نویسنده وهابی نیست و به همین دلیل به هیچ روی، نگاه متعصبانه‌ای ندارد. این رویّه وی گاه تا آنجا پیش می‌رود که انسان چنان می‌اندیشد که وی به نوعی به عقاید شرفا نزدیک بوده است. بارها در این کتاب اخباری مربوط به برخوردهای تند با شیعه نقل شده و آن رفتارها مورد انتقاد وی واقع شده است. این موارد را از عناوین و سرفصل‌های کتاب می‌توان به دست آورد. ویژگی دیگر، نگاه نافذ اجتماعی- انتقادی اوست. وی مکی است و به تاریخ این شهر دلبستگی دارد و تلاش می‌کند علل عقب ماندگی این مردم را که عمدتا در بذل و بخشش‌های معنا دار دولت‌ها می‌بیند، تحلیل کند. در بخش‌های دیگر هم نگاه تحلیلی وی راهنمای کسانی است که علاقه‌مند هستند آثار تاریخی آنان، چیزی بیش از نگارش معمولی رخدادها باشد. روزگاری که احمد سباعی این اثر را می‌نوشت، به رغم فراوانی آثار، بسیاری از تواریخ مکه مخطوط بود و وی آن آثار را جز اندکی در اختیار نداشت. به همین دلیل، جز آن که از برخی از مخطوطات استفاده کرده، کتاب به لحاظ عدم استفاده از منابع تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰ معتبری که طی این سالها چاپ شده است، رنج می‌برد. شاید بتوان گفت، اساس این کتاب بر کتاب خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام احمد بن زینی دحلان است که به عنوان یک متن چاپی در اختیار مؤلف بوده و بسیاری از آثار دیگر تاریخ مکه آن زمان مخطوط بوده است. اما حُسن کار دحلان و نظم و انسجام آن کتاب، اثر یاد شده را به عنوان یکی از بهترین و منظم‌ترین آثار مربوط به تاریخ مکه درآورده و مؤلف هم به همین دلیل، آن را پایه کار خود قرار داده است. بسیاری از ارجاعات به این کتاب غلط بود که ما آنها را تک تک با همان متن چاپی کهن خلاصهٔ الکلام تطبیق داده، اصلاح کردیم. کتاب خلاصهٔ الکلام که به شدت ضد وهابی است و حتی در بخش‌هایی از آن به شبهات وهابیان پاسخ داده شده و جنایات آنان به خصوص در حمله به طائف شرح داده شده، تاکنون اجازه نشر نیافته و در نقطه‌ای دیگر از جهان اسلام هم هنوز تصحیح انتقادی نشده است. یکی از منابعی که مع الاسف کمتر از آن استفاده شده است، کتاب الدرر الفرائد المنظمهٔ از عبد القادر جزایری (م ۹۷۷) است که شاید حدود ده مورد از آن استفاده شده و احتمال چنان است که آن هم مع الواسطه بوده است. این چند مورد را نیز با چاپ جدید آن که مشخصات آن در کتاب‌نامه آمده، تطبیق داده و آدرس آن را ذکر نمودیم. آن اثر، کتابی بس مهم در تاریخ حج گزاری و سرشار از اطلاعات شگفت درباره حجاج و راهها و ناامنی‌ها به خصوص برای نشان دادن حج عراقی‌ها و ایرانی‌هاست. برخی از آثار خطی دیگری که مورد استفاده وی قرار گرفته است، عبارت است از اتحاف الوری، اتحاف فضلاء الزمن، منائح الکرم. در این موارد کوشش کردیم به نسخه‌های چاپی آنها ارجاع بدهیم مگر آن که مانند افادهٔ الانام که همچنان هم به چاپ نرسیده، در اختیار ما نبوده باشد. ما هم به نوبه خود پاورقی هایی بر متن افزودیم که برای مخلوط نشدن با پاورقی‌ها مؤلف و جناب استاد عاتق بن غیث، مطالب خود را با علامت «ج» مشخص کردیم. بنابرین مسؤولیت این پاورقی‌ها بر عهده ما خواهد بود.

آشنایی با تواریخ مکه

برای شـهر مکه، در ادوار مختلف، تواریخ فراوانی نوشته شده و بسیاری از جزئیات مربوط به تطور تاریخی این شهر را گزارش کرده است. در اینجا به هدف آشـنایی با بخشی از تواریخی که در باره این شهر نوشته شده است، مروری بر مهم‌ترین آثار تألیف شده در این بـاب بر اسـاس کتـاب التاریـخ و المؤرخون بمکـهٔ من القرن الثـالث الهجری الی القرن الثـالث عشـر از محمـد الحبیب الهیلـهٔ «۱» خواهیم داشت. ابوالولید محمد بن عبدالله ازرقی (م ۲۴۴) مؤلف کهن‌ترین اثر تاریخی درباره مکه با نام «أخبار مکهٔ و ماجاء فیها من الآثار» است که با استفاده از کتاب جدش، این کتاب ارجمند را تدوین کرده و مکرر به چاپ رسیده است. محمد بن اسحاق فاکهی (زنده در ۲۷۲)، پس از ازرقی مهم‌ترین اثر را در تاریـخ مکه پدیـد آورد که از نظر جزئیـات حاوی نکاتی ریزتر است. این کتاب با تحقیق عبـدالملک بن عبـدالله بن دهیش، در سال ۱۴۰۷ با عنوان «أخبار مکـهٔ فی قـدیم الـدهر و حدیثه» چاپ شده است. مفضل بن محمد جَنَدی (م ۳۰۸) کتابی با عنوان «فضائل مکّهٔ» نگاشت که در قیاسِ کتاب ازرقی و فاکهی است و تنها قطعه کوچکی از آن در دار الکتب الظاهریه (ش ۱۱۲۱) باقی مانده و در آثاری مانند «العقد الثمین» از آن اسـتفاده شده است. ابوسعید احمد بن محمد مکی (م ۳۴۰) اثری با عنوان «أخبار مکـهٔ» نگاشـته که از آن در کتاب «المعجم» خویش که در ذکر مشایخش می‌باشد یاد کرده، اما اثری از آن بر جای نمانـده است. ابو الحسن محمد بن نافع بن احمد (زنده در ۳۵۰) یادداشت‌هایی به عنوان حاشیه بر «أخبار مکهٔ» ازرقی در بخش مربوط به دار النـدوه و باب ابراهیم داشـته است. وی کتابی با عنوان «فضائل الکعبـهٔ» نوشـته که یاقوت حموی مطلبی از آن در ذیل مـدخل «بلدهٔ» نقل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲ کرده است. محمد بن حسین بن عبد الله الاجریّ (م ۵۲۵) کتابی با عنوان «أخبار مکهٔ» داشته که ابن فرحون در کتاب «الدیباج المذهّب» از آن یاد کرده و فاسی در «العقد الثمین» آن را تلخیص کتاب ازرقی دانسته است. احمـد بن علی بن ابی بکر بن عیسـی عبـدری (م ۶۷۸) که در اصل اندلسـی است، کتابی با عنوان «تعالیق فی تاریخ مکهٔ» داشـته که فاسـی در «العقد الثمین» از آن یاد کرده است. مقداری از نصوص آن در کتابِ یاد شده و نیز در «شـفاءالغرام» هست که صـفحات آن را استاد الهَیْله در کتاب «التاریخ و المؤرخون بمکهٔ» صص ۴۸- ۴۹ آورده است. عبدالصـمد بن عبدالوهاب دمشقی (م ۶۸۶) کتـابی بـا عنوان «جزء فی جبل حراء» داشـته که تنها زرکلی در «الاعلام» از آن یاد کرده است. احمد بن عبدالله بن محمد بن ابی بکر محب الدین طبری شافعی (م ۶۹۴) کتابی با عنوان «استقصاء البیان فی مسألهٔ الشاذروان» داشـته که نسخه‌ای از آن بر جای مانده است. نیز کتاب‌هایی با عنوان «الإعلام بمرویات المشیخهٔ الأعلام من سکنهٔ المسجد الحرام» و «التعریف بمشـیخهٔ الحرم الشـریف» داشـته که فاسی در «العقد الثمین» از آنها یاد و استفاده کرده است. اثری هم با عنوان «خیر القری فی زیـارهٔ ام القری» داشـته که حـاجی خلیفه نامش را یاد کرده و هیـچ نسـخه‌ای از آن شـناخته نشـده است. مهم‌ترین اثر وی در این باب، «القری لقاصد امّ القری» است که چاپ‌های مکرری از آن صورت گرفته است. رساله‌ای هم با عنوان «قصـیدهٔ ذکر فیها المنازل بین مکهٔ و مدینهٔ» در یکصد و شـصت بیت داشـته که فاسـی در «العقد الثمین» از آن یاد کرده است. محمد بن احمد (م ۶۹۵) فرزند نویسـنده بالاـ هم کتابی با عنوان «التشویق إلی البیت العقیق» دارد که نسـخه‌ای از آن در کتابخانه دار الکتب المصـریه (ش ۱۲۱۸) بر جای مانـده است. این کتاب درباره اهمیت حـج و هم تاریـخ کعبه می‌باشد. جلال الدین محمد بن احمد بن امین اقشـهری (م ۷۳۹- آق شـهر در قونیه-) کتابی با عنوان «تألیف فی رجال مکهٔ» داشـته که بخشی از آن را فاسی در «العقد الثمین» استفاده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳ کرده است. وی کتاب مهمی با عنوان «الروضهٔ الفردوسـیهٔ» درباره مدفونان بقیع و مدینه داشـته که نسـخه منحصر آن در کتابخانه برلین (ش ۵۰۱. ۲۸۰۲ .Ms. or) در ۲۵۹ برگ موجود است. محمـد بن محفوظ محمد مکّی (م ۷۷۰) کتابی در «تاریخ مکهٔ» داشـته که فاسی نسخه‌ای از آن به خط مؤلف در اختیار داشته و از آن استفاده کرده که موارد آن را الهیْله در «التاریـخ والمؤرخون بمکـهٔ» صـص ۷۳- ۷۴ جمـع آوری کرده اسـت. سـعدالله بن عمر بن اسـفرائینی مکّی (م ۷۸۶) کتابی با عنوان «زبدهٔ الأعمال وخلاصهٔ الأفعال» نگاشته که نسخه‌های متعددی از آن بر جای مانده است. وی در بخش نخست کتاب که شامل ۵۴ باب است، به تفصـیل تمام از تاریخ کعبه و حج سخن گفته و بخش دوم کتاب را به اخبار مدینه اختصاص داده

است. جمال‌الدین محمد بن عبد الله بن ظهیره (م ۸۱۷) کتابی با عنوان «جزء فیه ذکر زمزم» نگاشته که با عنوان «الجواهر المکنونهٔ فی فضائل المضنونهٔ» هم شناسانده شده است. گویا نسخه‌ای از این کتاب بر جای نمانده، هر چند در برخی مآخذ بعدی، از آن استفاده شده است. مجدالدین محمد بن یعقوب شیرازی فیروزآبادی (م ۸۱۷) از دانشوران و متخصصان لغت، کتابی با عنوان «إثارهٔ الحَجون لزیارهٔ الحُجون» نگاشته است. این رساله در سال ۱۳۳۲ قمری در مکه چاپ شده و نسخه‌هایی از آن نیز بر جای مانده است. گفته شده که وی صحابیانی را که مقیم مکه بوده‌اند، در آن رساله یاد کرده و چه بسا برخی از آنها در حجون دفن نشده باشند. از وی رساله‌ای با عنوان «رسالهٔ فی أسماء مکهٔ» یاد شده که فاسی در «العقد الثمین» آن را آورده و خود دوازده نام بر آن افزوده است. وی نویسنده کتاب مهم «المغانم المطابهٔ فی معالم طابهٔ» در تاریخ مدینه است که حَمَد جاسر آن را چاپ کرده است. کتابی هم با عنوان «مهیج الغرام إلی البلد الحرام» یا «تهیج الغرام إلی البلد الحرام» نگاشته که تنها نام آن در منابع بعدی آمده و نسخه‌ای از آن شناسانده نشده است. کتابی هم با عنوان «النفحهٔ العنبریهٔ فی مولد خیر البریهٔ» و کتابی با عنوان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴ «الوصل و المنی فی فضل منی» داشته که فاسی از دومی، نصوصی نقل کرده است. شمس‌الدین محمد بن اسحاق خوارزمی (م ۸۲۷) کتابی با عنوان «إشارهٔ الترغیب و التشویق إلی المساجد الثلاثهٔ وإلی البیت العقیق» را در چهار بخش تألیف کرده که قسم نخست آن در ۵۵ فصل درباره مکه می‌باشد. از این کتاب، نسخه‌ای در حرم مکی (رقم ۴/ ۱) در ۱۹۹ برگ بر جای مانده است. کتاب مزبور در سال ۱۴۱۸ توسط مکتبهٔ نزار مصطفی الباز در مکه چاپ شده است. تقی‌الدین فاسی (محمد بن احمد بن علی) (م ۸۳۲) از برجسته‌ترین مورخانی است که آثاری بس مهم و ارجمند در تاریخ مکه تألیف کرده است. وی از اعقاب امام حسن علیه السلام است و در کارهای علمی خود از بیشتر کتاب‌های موجود تا آن زمان، بهره برده است. وی شرح حال خود را در کتاب «العقد الثمین» (ج ۱، صص ۳۳۱- ۳۶۳) به تفصیل آورده است. کتابهای وی در تاریخ مکه عبارتند از: «تجرید ولاهٔ مکهٔ» که مواردی از آن را ابن فهد مکی در «غایهٔ المرام» نقل کرده است. «تحصیل المرام من تاریخ البلد الحرام» که مختصر «تحفهٔ الکرام» اوست و در چهل فصل تنظیم شده و نسخه‌هایی از آن برجای مانده است. وی تحصیل المرام را نیز در کتابی با عنوان «هادی ذوی الأفهام الی تاریخ البلد الحرام» تلخیص کرده که نسخه‌ای از آن شناسانده نشده است. دیگر «تحفهٔ الکرام بأخبار البلد الحرام» است که در اصل، مختصر کتاب «شفاء الغرام» اوست و نسخه‌هایی از این کتاب باقی است. وی تحریر دیگری هم از این کتاب دارد که از آن نیز نسخه‌هایی بر جای مانده است. مختصر دیگری از شفاء الغرام توسط خود او با عنوان «ترویج الصدور باختصار الزهور» به انجام رسیده که در اصل کتاب «الزهور المقتطفهٔ من تاریخ مکهٔ المشرفهٔ» خلاصه «شفاء الغرام» است و «ترویج الصدور» تلخیص «الزهور». کتاب «الزهور المقتطفهٔ» با تصحیح مصطفی محمد حسین ذهبی توسط مکتبهٔ نزار المصطفی الباز (مکه، ۱۴۱۸) چاپ شده است. مهمترین کتاب او «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» است که در چهل باب تدوین شده و به طور جامع تاریخ مکه را از هر حیث ارائه کرده است. چاپ مصر این کتاب بر اساس یک نسخه بوده و چاپ عبدالسلام تدمری تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵ هم هیچ تحقیق جدیدی از نظر نسخه‌ای ندارد. طبعاً لازم است تا این اثر مهم که نسخه‌های آن را «هیله» در «التاریخ و المؤرخون بمکهٔ» آورده تحقیق مجدد شود. کتاب مهم دیگر او «العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» است که وی با تفصیل تمام به شرح حال رجال مکه از آغاز تا زمان خود پرداخته و در هشت مجلد به چاپ رسیده است. وی در مقدمه کتاب‌های «شفاء الغرام» و «العقد الثمین» به تفصیل از چگونگی پدید آوردن این آثار سخن گفته است. کتاب دیگر وی درباره والیان مکه «المقنع من أخبار الملوک و الخلفاء و ولاهٔ مکهٔ الشرفاء» است که در سال ۱۸۲۲ میلادی در روسیه چاپ شده است. فاسی دو تلخیص از این کتاب نوشته که نسخه‌ای از آنها بر جای نمانده است. کتابی هم با عنوان «ولاهٔ مکهٔ فی الجاهلیهٔ والإسلام»، سخاوی به وی نسبت داده که محتمل است همان «المقنع» باشد. جمال الدین محمد بن علی بن محمد بن ابی بکر قرشی (م ۸۳۷) کتابی با عنوان «الشرف الأعلی فی ذکر قبور باب المعلّی» دارد که در باره مدفونان در قبرستان معلی یا حجون است. نکته جالب این

اثر آن است که در آن، متن تعداد ۲۴ سنگ قبر از بزرگان و علما و ملوك مدفون در بقیع که در میان آنها سه زن نیز هست، دیده می‌شود. از این کتاب، دست کم سه نسخه خطی بر جای مانده است. در این اواخر هم کتابی با نام احجار المعلاة الشاهدیة بمكة المكرمة در معرفی تعداد فراوانی از سنگ قبرهای کهن قبرستان معلات با تصاویر سنگها و بازخوانی آنها منتشر شده است (ریاض، وزارة التربیة و التعلیم، ۱۴۲۵). بهاء الدین محمد بن احمد بن محمد صاغانی مکی حنفی (م ۸۵۴) از خاندان بنی الضیاء مکی است. نام کتاب وی در تاریخ مکه چنین است: «تاریخ مکة والمسجد الحرام و المدینة المنورة و القبر الشریف». این کتاب در اصل عنوانش «البحر العمیق» و در مناسک است. دو بخش اخیر آن یعنی بخش ۱۹ و ۲۰ در تاریخ حرمین است. وی آگاهی‌های دقیقی از وضعیت حرم در زمان خودش به دست داده است. کتاب دیگر او «تنزیه المسجد الحرام عن بدع جهلة العوام» است که تنها نام آن بر جای مانده است. از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶ مختصر آن نسخه‌ای در کتابخانه مكة المكرمه (ش ۷۴ (۲) فقه حنفی) بر جای مانده است. تقی‌الدین محمد بن فهد هاشمی مکی (م ۸۷۱) از دیگر مورخان مکه است. خاندان فهد یکی از خاندان‌های برجسته شافعی مکه در قرن نهم و دهم است که نسل اندر نسل، راوی حدیث بوده‌اند و مهم‌ترین سهم را در نگارش تاریخ مکه و عالمان آن دارند. شمار زیادی از عالمان این خاندان را الهیله در «التاریخ المؤرخون بمكة» صص ۹۹– ۱۰۷ آورده است. در ادامه از کسانی از آنها که آثاری در تاریخ مکه دارند به ترتیب سال در گذشت یاد خواهد شد. وی از عالمان برجسته قرن نهم هجری است و یکی از مهم‌ترین کتابخانه‌های شخصی آن دوره را داشته است. یکی از آثار وی درباره مکه کتاب «الإبانة بما ورد فی جبل النور» است که نام آن را سخاوی در «الضوء اللامع» یاد کرده است. «بهجة الرماثة بما ورد فی فضل المساجد الثلاثة». وی نیز تنها از سوی سخاوی معرفی شده است. تقی‌الدین نجم بن فهد یا محمد بن محمد بن فهد هاشمی (۸۱۲– ۸۸۵) از برجسته‌ترین نویسندگانی است که آثاری در تاریخ مکه تألیف کرده است. آثار وی در این زمینه عبارت است از: «إتحاف الوری بأخبار ام القری» که کهن‌ترین کتاب سال‌شمار در تاریخ مکه دانسته شده است. وی رخدادهای مکّه را از سال نخست هجری آغاز کرده و تا سال ۸۸۵ که سال وفات اوست ادامه داده است. این کتاب در چهار مجلد توسط دانشگاه ام‌القری به چاپ رسیده است. کتاب دیگر او «بغیة المرام بأخبار ولاة البلد الحرام» است که وی به ترتیب تاریخی از نخستین والی مکه منصوب توسط پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی عتاب بن اسَیْد آغاز کرده اما به دلیل فوتش نتوانسته آن را تمام کند. نسخه‌ای از این کتاب بر جای مانده است. کتاب دیگر او با عنوان «الدر الکمین بذیل العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» است که ذیل کتاب فاسی است. فخرالدین ابوبکر بن علی بن ظهیره قرشی (م ۸۸۹) کتابی با عنوان «شفاء الغلیل و دواء العلیل فی حج بیت الرب العظیم الجلیل» نگاشته که بخشی از آن در تاریخ کعبه و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷ حرم است. محمد بن محمد بن احمد بن الضیاء مالکی (م ۸۸۵) کتاب «تاریخ مكة المشرفة و المسجد الحرام و المدینة الشریفة و القبر الشریف» را نوشته که با تحقیق عادل عبد الحمید العدوی به سال ۱۴۱۶ در مکه چاپ شده است. در سال ۱۴۱۸ تحقیق دیگری از آن توسط دار الکتب العلمیه بیروت نشر شده است. محمد بن عمر بن ابی بکر بن رضی مکی (۸۵۹– ۹۱۷). کتاب وی در باره تاریخ مکه «إخبار الوری بأخبار ام القری» است که وقایع و درگذشتگان میان سال‌های ۸۷۲– ۹۱۷ را در آن نوشته است. عز بن نجم بن فهد یا عبد العزیز بن عمر بن محمد بن فهد (۸۵۰– ۹۲۲). وی نیز از عالمان خاندان فهد است. کتاب «بلوغ القری» ذیل کتاب «إتحاف الوری بأخبار ام القری» است. مطالب این کتاب، مشتمل بر رخدادهای سال ۸۸۵ (سال وفات نجم ابن فهد) تا سال ۹۲۲ یعنی چند روز قبل از وفات مؤلف است. مطالب کتاب در باره این دوره منحصر و در تاریخ اشراف حاکم بر این شهر و تاریخ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن، بسیار با ارزش است. کتاب دیگر «غایة المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام» است که ابن فهد با پدرش نجم در تألیف آن شریک است. اشاره کردیم که نجم کتابی درباره حاکمان مکه نوشت که با مرگش ناقص ماند؛ این همان است که فرزندش آن را تکمیل کرده است. این کتاب با تحقیق شلتوت در سه مجلد توسط دانشگاه ام القری به چاپ رسیده است. کتاب دیگری با عنوان «نزهة

ذوی الأحلام بأخبار الخطباء والأئمة والقضاة بالبلد الحرام» نوشته که تنها نام آن یاد شده اما نسخه‌ای شناسانده نشده است. صلاح الدین محمد بن ابی السعود بن ظهیره قرشی (م ۹۴۰) کتابی با عنوان «الأخبار المستفادة فی من ولّی مکة من آل قتاده» نوشته که تنها مواردی از آن بر جای مانده است. وی کتابی هم در تاریخ جدّه داشته که آن هم در دسترس نیست. شمس الدین محمد بن عبد الرحمن بن احمد بکری شافعی (م ۹۵۲) کتابی با عنوان «الدرة المکلّلة فی فتح مکة المشرفة المبجلة» نگاشته که مکرر به چاپ رسیده است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الرحمن اندلسی مکی (م ۹۵۴) از خاندانی اندلسی الاصل که بعداً در طرابلس ساکن شدند و آنگاه وی به سال ۸۷۷ به مکه آمد و مقیم شد. وی کتابی با عنوان «رسالة تتعلق بسدانة البیت الحرام و سبب ولایتهم لذلک» نگاشته که‌نسخه‌ای از آن در کتابخانه مکة المکرمه (ش ۱۱۳) درشش برگ هست. این کتاب بخشی از کتابی از وی بوده که آن را در سال ۹۴۰ تألیف کرده است. جارالله محمد بن عبدالعزیز عمر بن محمد مکی ابن فهد (۸۹۱- ۹۵۴)؛ وی فرزند عز بن نجم است که پدر و جدش مورخ تاریخ مکه بوده‌اند. یکی از آثار وی «الاتعاظ بما ورد فی سوق عکاظ» است. کتاب دیگر او «بهجة الزمان بعمارة الحرمین لملوک آل عثمان» است که نسخه‌ای از آن شناسانده نشده است. رساله دیگر او «تاریخ جدة و أحوالها و قربها من مکة» در چهار برگ است. کتاب دیگر او «تحفة الکرام بمرویات حجّاب بیت الله الحرام» است که نسخه‌ای از آن شناسانده نشده است. کتاب دیگر او «التحفة اللطیفة فی أنباء المسجد الحرام و الکعبة الشریفة» است. رساله‌ای نیز با عنوان «تحفة الناس بخبر رباط سیدنا عباس» دارد که نسخه آن بر جای مانده است. وی کتابی با عنوان «الجواهر الحسان فی مناقب السلطان سلیمان بن عثمان» دارد که آگاهی‌های فراوانی در باره شهر مکه در آن آمده و نسخه‌هایی از آن بر جای مانده است. درباره بخشی از این آگاهی‌ها بنگرید: التاریخ و المؤرخون بمکة (صص ۲۰۲- ۲۰۴). کتاب دیگر او «حسن القری فی أودیة ام القری» است که نام دیگرش «منبع الخیر و البرکة فی أدویة ام القری مکه» می‌باشد. از این کتاب هم نسخه‌هایی برجای مانده است و در جمع حاوی آگاهی‌های جغرافیایی مهمی درباره مکه است. کتاب دیگر او «القول المؤلف فی نسبة البیوت الخمسة الی الشرف» درباره چند خاندان معروف مکه شامل بیت فاسی، بیت طبری، بیت عبد القوی، بیت بخاری و بیت طباطبایی (الطباطبی) است. او دو بیت نخست را یکی به امام حسن علیه السلام و دومی را به امام حسین علیه السلام می‌رساند و منکر نسبت سه بیت اخیر به سادات می‌شود. کتاب دیگر او «نیل المنی بذیل بلوغ القری لتکملة إتحاف الوری» است. این مهم‌ترین کتاب تألیفی جار الله بن فهد است. در اصل، کتاب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹ إتحاف الوری از جد اوست. پدر، بلوغ القری را در ذیل اتحاف نوشته و جاراللّه «نیل المنی» را به عنوان تکمیل کار پدر تألیف کرده است. وی حوادث را تا سال ۹۴۹ ادامه داده است. این اثر هم مشتمل بر اخبار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مکه در این دوره است. زین الدین عبدالقادر بن محمد بن عبدالقادر انصاری (۹۱۱- ۹۷۷). وی کتابی با عنوان «الدرر الفرائد المنظمة فی الحاج و طریق مکة المعظمة» دارد. این کتاب یکی از منابع مهم تاریخ مکه است که نسخه‌هایی از آن برجای مانده است. حسین بن محمد بن حسن دیاربکری (م ۹۸۲)؛ وی مؤلف کتاب مشهور «تاریخ الخمیس» است. وی رساله‌ای با عنوان «رسالة فی مساحة الکعبة و المسجدالحرام» نوشته که نسخه‌ای از آن در کتابخانه حرم مکی برجای مانده است. قطب الدین محمد بن علاء الدین احمد نهروانی مکی (م ۹۹۰). وی کتابی با عنوان «الإعلام بأعلام بلد الله الحرام» نوشته که مهمترین کتاب در باره تاریخ و رجال ساکن مکه در نیمه دوم قرن دهم هجری است. نسخه‌هایی از آن برجای مانده و وستنفلد به سال ۱۸۵۷ قطعاتی از آن را ضمن مجموعه‌ای چاپ کرده است. رحمةالله بن عبدالله سندی مدنی مکی (م ۹۹۳)؛ وی رساله‌ای با عنوان «غایة التحقیق و نهایة التدقیق فی مسائل ابتلی بها أهل الحرمین الشریفین» داشته که فقط نام آن باقی مانده است. رساله‌ای با همین نام به ملا علی قاری نسبت داده شده است. علی دده ابن حاج مصطفی بسنوی معروف به شیخ التربة (م ۱۰۰۷). وی رساله‌ای با عنوان «تمکین المقام فی المسجد الحرام» نگاشته است. وی در سال ۱۰۰۱ از سوی سلطان مراد خان مأمور بازسازی مقام ابراهیم شده و این رساله را همان وقت نوشته است. گویا

نسخه‌ای از آن شناخته نشده است. اما از رساله دیگر وی با عنوان «الرسالهٔ المقامیهٔ فی فضل المقام و البیت الحرام» در شرح مقام ابراهیم، نسخه‌ای بر جای مانده است. عبد الکریم بن محب الدین نهروانی (۹۶۱- ۱۰۱۴) کتابی مانند کتاب عموی خود که پیش از این با عنوان «الإعلام بأعلام بلد الله الحرام» یاد شده دارد با عنوان «إعلام تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰ الإعلام بأعلام بیت الله الحرام». این کتاب که حاوی آگاهی‌های جالبی از تاریخ مکه و مسجد الحرام در دوره عثمانی است، در سال ۱۳۰۳ قمری در مصر به چاپ رسیده است. ملا علی بن سلطان محمد هروی قاری (م ۱۰۱۴). وی از نویسندگان پرکار این دوره از تاریخ است. یکی از آثار وی درباره مکه کتاب «الإعلام بفضائل بیت الله الحرام» است که نسخه آن بر جای مانده است. رساله‌ای هم با عنوان «رسالهٔ فی حق الحجر الأسود والرکن الیمانی» دارد که نسخه آن باقی مانده است. عبد القادر بن محمد بن یحیی طبری حسینی (۹۷۶- ۱۰۳۳)؛ وی کتابی با عنوان «الأساطین فی حج السلاطین» داشته است. رساله‌ای با عنوان «حفظ الحرم فی أوقاف أهل الحرم» و نیز رساله‌ای با عنوان «فوائد سلوک الوری بعوائد ام القری» نگاشته که تنها نام آنها باقی مانده است. کتابی هم با عنوان «درهٔ الأصداف السنیهٔ فی ذروهٔ الأوصاف الحسنیهٔ» در ستایش شریف حسن بن ابی نمی، امیر مکه داشته است. کتاب مهم او «نشأهٔ السلافهٔ بمنشآت الخلافهٔ» است که یک دوره تاریخ اسلام است. وی در ابواب آخر، به بیان شرح حال امیران مکه از آغاز قتادهٔ بن ادریس تا حسن بن ابی نُمَی (امیر وقت مکه) پرداخته است. گزارش تفصیلی این کتاب را بندر همزانی در کتاب «المنهج التاریخی لمؤرخی مکهٔ فی القرن الحادی‌عشر» صص ۱۴۷ - ۱۷۶ به دست داده است. عبد الملک ابن‌جمال الدین الاسفراینی العصامی (م ۱۰۳۷)؛ وی جد عصامی معروف و صاحب کتاب «سمط النجوم العوالی» است. گزارش تفصیلی از این کتاب ومصادر و کیفیت تألیف و اهمیت آن را بندر همزانی در «المنهج التاریخی لمؤرخی مکهٔ فی القرن الحادی‌عشر» صص ۳۶۱- ۴۰۴ آورده است. عصامی برای جدش کتابی با عنوان «تاریخ فی حوادث مکهٔ» یاد کرده و قطعاتی از آن نقل کرده است. خالد بن احمد بن محمد جعفری مکی (م ۱۰۴۴) دو رساله دارد؛ یکی با عنوان «جزء لطیف فی دخول الرسول صلی الله علیه و آله الی الکعبهٔ مرارا» و دیگری با عنوان «رسالهٔ تتعلق ببناء الکعبه» که فقط نام آنها باقی مانده است. احمد بن ابراهیم بن علان صدیقی مکی نقشبندی (م ۱۰۳۳)؛ وی از مؤلفان پرکار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱ است و چندین رساله در موضوع تاریخ مکه و حجاز دارد که عبارتند از «أسنی المواهب و الفتوح بعمارهٔ المقام الإبراهیمی وباب الکعبهٔ و سقفها و السطوح» و «إعلام سائر الأنام بقصهٔ السیل الذی سقط منه بیت‌اللّه الحرام» و «إنباء المؤید الجلیل مراد ببناء بیت الوهاب الجواد» (در باره آن نک: المنهج التاریخی لمؤرخی مکه فی القرن الحادی‌عشر، صص ۱۱۵- ۱۴۶). این رساله آخر درباره بازسازی کعبه پس از سیل سال ۱۰۳۹ است که به تفصیل گزارش آن را به دست داده است. رساله مزبور در سال ۱۴۰۶ به چاپ رسیده است. رساله‌های دیگر: إیضاح تلخیص بدقیق المعانی فی بیان منع هدم الجدار الیمانی؛ البیان والاعلام فی توجیه عمارهٔ الساقط من البیت سلطان الإسلام؛ تنبیه ذوی النهی والحجر علی فضائل أعمال الحجر/ یا/ درر القلائد فی ما یتعلق بزمزم و سقایهٔ العباس من الفوائد؛ رسالهٔ فی منع وضع الستائر لوجه الکعبهٔ کلها بقدر سمکها؛ العلم المفرد فی فضل الحجر الأسود؛ فتح القدیر فی الأعمال التی یحتاج إلیها من حصل له بالملک علی البیت و ولایهٔ التعمیر؛ فتح الکریم الفتاح فی حکم ما سُدَّ به البیت من حصرو أعواد و ألواح؛ قرّهٔ العین من حدیث استمتعوا من هذا البیت فقد هدم مرتین؛ القول الحق و النقل الصریح بجواز أن یدرس فی جوف الکعبهٔ الحدیث الصحیح؛ مؤلف فی باب الکعبهٔ؛ نشر ألویهٔ التشریف بإعلام و التصریف بمن له ولایهٔ عمارهٔ ما سقط من البیت الشریف؛ النفحات الأریجهٔ فی متعلقات بیت ام المؤمنین خدیجهٔ؛ النهج الأکمل فی حدیث ماء زمزم». از بسیاری از این رساله‌ها تنها نامی بر جای مانده، چنان که نسخ برخی از آنها نیز در دسترس است. خلیفهٔ بن ابی الفرج بن محمد زمزمی مکی (م ۱۰۶۰)؛ از وی رساله‌ای با عنوان «الدرر المنیفهٔ فی تاریخ بناء الکعبهٔ المشرّفهٔ» یاد شده است. رساله‌ای هم با عنوان «نشر الآس فی فضائل زمزم و سقایهٔ العباس» نگاشته که نسخه آن بر جای مانده و گزارش تفصیلی آن در کتاب «المنهج التاریخی لمؤرخی مکهٔ فی القرن الحادی‌عشر» صص ۱۷۷- ۱۹۶ آمده است. احمد بن محمد اسدی مکی شافعی

(۱۰۳۵- ۱۰۶۶) دو اثر در تاریخ کعبه و مسجد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲ الحرام دارد. یکی «إخبار الکرام بأخبار المسجد الحرام» که با تکیه بر مصادر کهن، تاریخ مسجد و برخی مساجد دیگر را با دقت و تفصیل تمام نوشته است. این کتاب در سال ۱۳۹۶ قمری در هند چاپ شده است. (گزارش تفصیلی از این کتاب را بندر همزانی در کتاب المنهج التاریخی لمؤرخی مکهٔ فی القرن الحادیعشر، ریاض، مکتبهٔ فهد الوطنیه، صص ۲۷- ۶۲ آورده است.) خلاصه این رساله، توسط خود او نوشته شده با عنوان «اتحاف الکرام بفضائل الکعبهٔ الغرّاء و البلد الحرام» که از آن هم نسخه‌ای بر جای مانده است. علی بن عبدالقادر بن محمد طبری مکی (م ۱۰۷۰)؛ نام کتاب مهم وی در تاریخ مکه «الأر

مکه در روزگار کهن

پستی و بلندی‌های مکه

مکه در ۵/ ۲۱ درجه عرض شمالی و ۴۰ درجه طولی با ارتفاع ۲۸۰ متری از سطح دریا قرار دارد. این شهر در یک وادی قرار گرفته است که کوه‌های چندی بر آن محیط بوده و سیل‌های پدید آمده در آن کوهها در آن وادی جاری می‌شود. «۱» زمانی که باد در ارتفاعات کوه‌ها می‌وزد، بازگشت آن در درون وادی است چنان که بی شباهت به گردباد نیست، اما جز در برخی از اوقات، تعیین نقطه تلاقی باد و جهت‌یابی آن ناممکن است. هوای مکه، بسیار گرم و خشک با حرارتی میان ۱۸ درجه در زمستان و ۳۰ درجه در تابستان است. در برخی از سالها، درجه حرارت از ۴۰ نیز می‌گذرد.

اسامی مکه

قرآن، این شهر را مکه، بکّه، امُ القری، و البَلَد الامین نامیده است. «۲» برخی از علمای اسلام بر آنند که نام مکه، به دلیل کمی آب در آن‌جاست. اینان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶ می‌گویند: در لغت آمده است: امتَکَّ الفصیلُ ضرع امّه، امتصّه. بنابراین مک، به معنای مکیدن شیر خوار از پستان مادر است. امتصّ به معنای مکیدن و به سوی خود کشیدن است. برخی هم گفته‌اند: مکه از آن روی مکه نامیده شده است که گناهان را محو می‌کند. تَذهبُ بها، یعنی از میان می‌برد. یا آن که فاجر را از خود می‌راند: تخرجه منها. چنان که گفته شده است که نامگذاری آن به بکه، به خاطر آن است که گروهی از مردم در این شهر، گروهی دیگر را دفع می‌کنند: یدفع بعضهم بعضا. از بطلیموس «۱» هم نقل شده است که نام آن‌جا «مکوربا» و در اصل، مشتق از یک نام سبأیی «مکوارابا» است که به معنای جای مقدّس و حرم می‌باشد.

قدمت مکه

مکه از روزگاران دراز و بسیار کهن و پیش از عهد ابراهیم علیه السلام شناخته شده بود. کعبه، خانه‌ای برای مردم، حتی پیش از ابراهیم بوده و این چیزی است که در بسیاری از منابع اسلامی آمده است. «۲» تردیدی وجود ندارد که این شهر، به عنوان بخشی از سرزمین عرب، شاهد کوچ‌هایی از مردمان متنوع و مختلف بوده است که امروزه امکان تعیین چگونگی آن را نداریم؛ زیرا منابع موجود در این باره چندان قابل اعتماد نیست، آن گونه که بتوان هرآنچه را نوشته و گفته‌اند پذیرفت؛ چرا که نویسندگان آن آثار، غالباً در دوران اسلامی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷ می‌زیسته و بسیار دور از اعصار اولیه این شهر بوده‌اند. به علاوه، منابعی که در اختیار آنان بوده، به طور معمول، منابعی مشوّش و سست بوده است.

سر سبزی و خشکی مکه

آنچه از بررسی آثار، به دست آمده و زمین‌شناسان از آن سخن می گویند، نه تنها درباره شهر مکه، بلکه به طور کلی در باره جزیرهٔ العرب چنین باوری را عرضه می کند که صحراهای خشک موجود در روزگاری بسیار کهن، سرزمینی سبز و پرجمعیت بوده است؛ زیرا ابرهایی که از سمت شمال غرب می‌آمده، پیش از آن که رطوبت خود را از دست بدهد به این نقطه می‌رسیده و باران در ارتفاعات می‌باریده و آب در وادی‌ها به راه می‌افتاده و اراضی را سیراب می کرده و به گیاهان آب می‌رسانده است. بسا در عمق این دو وادی که ما امروز می‌بینیم، چیزهایی باشد که بتواند گوشه‌ای از این حقیقت را آشکار سازد. تقی الدین فاسی در شفاء الغرام به نقل از فاکهی که او هم سند خود را به ابن اسحاق می‌رساند آورده است که حجاز زیباترین زمین خدا و پرآب‌ترین بوده است. زمین‌شناسان در علت این که چرا در ادوار بعدی، خشکی بر این دیار غلبه کرده است گویند: به مرور و طیّ دوره‌ای طولانی، عواملی که سبب خشکی طبیعی محیط بود- یعنی کاهش رطوبت ابرها- پدید آمد و سبب شد تا جزیره از داشتن آب‌های روان محروم شود. به نظرم این سخن چندان بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا خشکی این دیار در روزگار ما رو به فزونی نهاده و گام‌هایش در مقایسه با گذشته استوارتر شده است. بسیاری از دشت‌های آبادی که در جاهلیت و صدر اسلام وجود داشته، امروزه از دیده‌ها محو گشته است؛ همچنان که بسیاری از مناطق سرسبز که یهودیان در مدینه یا ثقفیان در طائف و یا قریش در اطراف مکه در اختیار داشتند از میان رفته، آب بسیاری از چشمه‌ها و چاه‌ها خشک شده و از حجم سیل‌هایی که در منطقه عقیق در مدینه، یا در طائف یا در وادی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸ ابراهیم در مکه بوده کاسته شده است. «۱» کسانی که با عمری طولانی در مکه و برخی دیگر از شهرهای جزیرهٔ العرب می‌زیند، می‌دانند که حجم آب و گستره مناطق سرسبز حتی در قرن گذشته بهتر از امروز بوده است. باغ‌های مکه در اطراف و نواحی آن تا مسافتی دوردست وجود داشته است که امروز اثری از آنها دیده نمی‌شود و این نتیجه فزونی این خشکی است. برخی از زمین شناسان هم بر این باورند که در آینده این خشکی دامنه‌اش در جزیره گسترده‌تر خواهد شد و نسل‌های بعدی، بیش از ما شاهد آن خواهند بود؛ البته به جز مناطق جنوبی که در سواحل اقیانوس هند قرار دارد.

شکل‌گیری مکه

چه آن که نقل‌های مورّخان اسلامی درباره وجود کسانی در مکه پیش از ابراهیم علیه السلام می‌زیستند درست باشد یا نباشد، و یا آن که نتیجه گیری زمین شناسان در باره سرسبزی این سرزمین در روزگاران ناشناخته کهن صحیح باشد یا نه، در این تردیدی نیست که هجرت اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام به مکه، آغاز روشنی برای تاریخ مکه است. طبعاً مقصود ما این نیست که تمامی آن جزئیاتی که در این باره، درباره پیش یا پس از هجرت گفته آمده است، آن اندازه واضح و روشن باشد که هیچ شک و تردیدی در آن روا نباشد، اما به هر حال آن مطالب، نقل شده و حدیث شریف هم به برخی از نکات آن اشاره دارد؛ چنان که روایات اهلِ کتاب جنبه‌های دیگر آن را تکمیل می کند. مورّخان بعدی در تصفیه و تهذیب این اخبار تلاش کرده و کسانی از آنها نهایت دقت را به خرج داده‌اند، اما کسانی هم، در روایت و نقلِ همه آن اخبار، با تمام جزئیاتش برای نقد آنها چندان خود را به زحمت نینداخته‌اند. بنا بر این ما کتاب خود را با اسماعیل آغاز کرده تلاش می کنیم تا در محدوده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹ مطالبی که به نوعی به شکل گیری مکه باز می گردد باقی بمانیم و گذشته را به حال پیوند بزنیم؛ اما روایات مفصّلی را که در باره هجرت اسماعیل و مسائل حاشیه‌ای آن در تواریخ اسلامی آمده است، برای دوستداران وا می‌نهیم.

روزگار اسماعیل

اسماعیل در نخستین روز ورودش به مکه، کودکی بود که به همراه پدر و مادرش آمد؛ چه مکه جایی بود که گیاهانی در آن می‌رویید. «۱» گفته شده است که عمالقه پیش از این تاریخ در آنجا سکونت داشتند؛ و زمانی که اسماعیل پای به مکه نهاد، در اوضاعی که چگونگی آن چندان ثابت و دانسته نیست، قبیله جُرهم، جای عمالقه را اشغال کرده بود. بدین ترتیب باید تصور کرد که جرهم نیز پیش از آن، در مکه یا جایی نزدیک به آن می‌زیستند. روایات و اخبار مورّخان اسلامی در باره چگونگی اوضاع مکه، در باره هجرت اسماعیل به مکه و همراهی پدر ومادرش و این که آنجا زمینی بود که قطره‌ای آب در آن نبود، مختلف است. اما این اخبار بر این نکته اتفاق نظر دارند که ابراهیم، هنوز با فرزندش اسماعیل در این سرزمین خشک، خداحافظی نکرده بود که روی به درگاه خدای آورده عرض کرد: ی رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِی (سوره ابراهیم، آیه ۳۵) کما این که مورّخان پذیرفته‌اند که اسماعیل هنوز از تشنگی نمرده بود که چشمه زمزم پیش چشمان مادرش آشکار شد و خود و فرزندش از آن آب نوشیدند. «۲» جرهمیان خبر برآمدن این چاه را شنیدند. در خبری آمده است: جرهم در فاصله‌ای نزدیک به مکه زندگی می‌کردند و با شنیدن این خبر، اجازه خواستند تا منازل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰ خود را به نزدیکی این چاه منتقل کنند. آنان حضانت اسماعیل را بر عهده گرفتند و او در میان ایشان بالید و پرورید؛ از آنان عربی را فرا گرفت و دختری را از آنان اختیار کرد. بدین ترتیب از او نسلی پدید آمد که مورّخان، نام عرب مُستعربه- یعنی نسلی که عرب نبودند اما عرب شدند- را بر آنان گذاشتند. زمانی بعد، ابراهیم علیه السلام بازگشت تا از فرزندش اسماعیل دیدن کند و در ضمن به او بگوید: خداوند دستور بنای بیت الحرام را داده و آن دو می‌بایست دیوارهای کعبه را بالا ببرند. به دنبال آن بود که آن دو، جای قدیمی دیواره‌های کعبه را در چند قدمی چاه زمزم یافتند. «۱» ی وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمِی. (سوره بقره، آیه ۱۲۷). زمانی که دیوار کعبه اندکی بالا رفت، چندان که ابراهیم برای ادامه بنا، دستش به بالاتر از آن نمی‌رسید، اسماعیل سنگی آورد تا پدر بر آن ایستاده و دیوار را بالاتر برد. این سنگ را «مقام ابراهیم» یعنی جایی که ابراهیم بر آن ایستاده نامیدند. یا آن که مکان آن را به این نام نامیدند، جایی که آن سنگ را در آن رها کردند. این سنگ تا به امروز باقی مانده و در محدوده مَطاف در جایی است که ابراهیم آن را در آنجا گذاشت. این مطلب مضمون برخی از روایات تاریخی است. در نقل‌های دیگر چنان است که سنگ در جایی نزدیک به محلّی بود که ابراهیم آن را ترک کرد. به همین دلیل، مفسّران در باره معنای مقام ابراهیم اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را بر خود سنگ اطلاق می‌کنند، برخی بر جایی که سنگ در آن قرار گرفته یا قرار داشته است. چنان که برخی از آنان این تعبیر را بر تمامی مسجد یا تمامی منطقه حرم تا ابتدای منطقه حِلّ اطلاق کرده‌اند. «۲» و این چنین بود که اسماعیل، مکه را پدید آورد و پدرش با کمک او خانه خداوند را ساخت.

جرهم و قطورا

با درگذشت اسماعیل، اداره کارها در اختیار فرزندانش بود تا آنکه به نواده‌اش مضاض بن عمرو جرهمی رسید. «۱» در این وقت جرهمی‌ها به دو گروه تقسیم شدند: جرهم و قطورا. مضاض با گروهی از همراهان جرهمی خود در بخش بالای مکه و قُعَیقعان ساکن شدند. قطور و در رأس آنان سمیذع در اجیاد و پایین مکه و نواحی آن ساکن شدند. مضاض از کسانی که از سمت بالا وارد مکه می‌شدند مالیات می‌گرفتند و قطورا از کسانی که از پایین وارد مکه می‌شدند، مالیات می‌گرفتند. هر دو تیره در جبال و شِعاب خود ساکن بودند و کاری به دیگری نداشتند. «۲» چنین می‌نماید که پس از تأسیس مکه در زمان اسماعیل تا وقتی که نوادگانش مضاض در جرهم و سمیذع «۳» در قطورا کار را در دست گرفتند، و مورّخان این مدت را تا حدود دو قرن می‌دانند، مناطق مسکونی در سمت منزلگاه جرهم از دل این وادی، یعنی از زمزم آغاز شده و تا قعیقعان در سمت شمال، جایی که ما امروز آن یا بخشی از آن را کوه هندی می‌خوانیم و تا شمال شرقی، برابر قشاشیه و انتهای مسعی به سمت بالای مکه امتداد داشته است. همچنان

که عموزادگان آنان از قطورا در شعبِ اجیاد تا برسد به سدّ و در خیابان مالیه به سمت مصافی در سمت دیگر سکونت داشتند. منازل این جماعت در پایین وادی، به سمت اجیاد کوچک و بزرگ در جایی که ما آن را مسیال می‌نامیم، تا برسد به اطراف مَسفله ادامه داشته است. محلّات دیگرِ مکه جز در قرون بعد آباد نشده است. دلیل آن هم جز این نبوده است که زمین، سنگلاخ بوده، و زمانی به طول انجامیده تا نیاز تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲ به سکونت، آن را برای این کار آماده سازد. به نظر می‌رسد که در این وقت، تنها می‌توان از خیمه‌ها و چادرهای موین سخن گفت که در درون وادی و حاشیه آن و نیز میان شعب‌های مکه، گاه به یکدیگر نزدیک و گاه در حاشیه وادی، از هم دور می‌بوده است. چادرها در لابه‌لای کوه‌ها به همان صورتی بوده است که ما امروز در میان برخی از بادیه نشینان شاهد آن هستیم.

اختلاف میان جُرهم و قطورا

چیزی نگذشت که جرهم به دشمنی با قطورا برخاست. مضاض بن عمرو همراه با گروه خود به سمت سمیذع حرکت کرد، در حالی که صدای شمشیرهای آنان که در عربی با فعل «تقعقع» یاد می‌شود، بلند بود. همین امر سبب شد تا آن کوه را قعیقعان بنامند. سمیذع هم با تیره قطورا از مردان و اسب‌ها (در عربی اجیاد) بیرون آمدند و همین سبب شد تا منطقه آنان را اجیاد بنامند. این دو گروه در جایی به نام فاضح «۱» با یکدیگر برخورد کرده و نبرد شدیدی کردند. در این نبرد سمیذع کشته شد و قطورا بازگشت. پس از آن دو گروه دعوت به مصالحه کردند.

امارت مضاض

آنان سپس تا مطابخ «۲» رفته و در آنجا با یکدیگر صلح کرده، حکومت را به مضاض ابن عمرو جرهمی سپردند و بدین ترتیب حکومت او بر مکه استوار گردید. «۳»

خُزاعَه

امور به‌همین منوال می‌گذشت تاآن که جرهم بیت‌اللّه را خوار شمرده و خداوند قبیله‌ای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳ یمنی از اولاد قحطان را بر آنان مسلّط کرد و قدرت آنان را در اواخر قرن سوم یا اوائل قرن چهارم از میان برد. داستان از این قرار بود که عمرو بن سماء که نسبش به امرؤالقیس و سپس به یعرب بن قحطان می‌رسید، و منازل اینان در جنوب جزیرهٔ العرب بود، به دلیل سیل عرم به سمت شمال کوچ کردند. این جماعت از شهری به شهر دیگر آمدند و در هر شهر بر مردمان آن غلبه می‌کردند و می‌رفتند و به دنبال یافتن بهترین نقطه برای زندگی بودند. اینان آمدند تا به مکه رسیدند، و این زمانی بود که مضاض بر آن فرمانروایی می‌کرد. جرهم حاضر به تسلیم شهر نشدند و برای نبرد آماده گشتند. جنگ سه‌روز به درازا کشید. پس از آن جرهم شکست خورد و جز کسانی که آواره شدند، کسی از آنان زنده نماند. بدین ترتیب قحطانی‌ها پیروز شده و امارت مکه در اختیارشان قرار گرفت. «۱» آب و هوا و محیط مکه با تربیت قحطانی‌ها و آنچه بدان عادت داشتند سازگار نبود. آنان در جنوب جزیره در جایی سرسبز، با آب فراوان و زمینی مسطح زندگی کرده بودند. بسیاری از تیره‌های این جماعت به دنبال سرزمینی بودند که بتوانند در آن زندگی کنند و به همین دلیل به مهاجرت روی آوردند. گروهی از قحطانی‌ها هم که خزاعه نام گرفتند در مکه ماندگار شدند. بدین ترتیب بود که خزاعه وارث حکومت مکه شد و بزرگ آن ربیعهٔ بن حارثه امیر گردید. در این وقت شماری از فرزندان اسماعیل که در این اختلافات، از جنگ خودداری کرده و پیش از آن هم از رفتار دایی‌هایشان از جرهم رضایت نداشتند، و در ضمن، در این مدت، به دوستی و یا دشمنی با قحطانی هم نپرداخته و انزوا و بی‌طرفی اختیار کرده بودند، همزمان با

آرام شـدن اوضـاع و افتـادن آن به دست خزاعه، نزد آنـان آمدنـد و اجـازه خواسـتند تا در کنار آنان زنـدگی کننـد. آنان هم اجازه دادنـد. زمانی که امارت مکه به عمرو بن لُحیّ رئیس خزاعه رسـید، رئیس حکومت سابق جرهم در مکه، مضاض جرهمی، «۲» از او اجازه خواست تا در مکه سکونت کند. عمرو نپذیرفت و به قوم خویش اعلام کرد، هر کسی از جرهم که به حرم نزدیک شد، خون او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴ هدر است. «۱» در این وقت شتری از مضاض که اراده رفتن از مکه را بعـد از تبعیـد از آن داشت، از او جـدا گردیـد. او در پی شتر رفت تـا آن که دریـافت وی وارد مکه شـده است. مضـاض در سمت اجیاد از کوه بالا رفت و شترش را دیـد که مکیان آن را ذبـح کرده مشغول خوردن آن هستند. وی که دیـد در صورت وارد شـدن به وادی خونش ریخته شود، ترسـید و نزد خـانواده‌اش برگشت در حـالی که این شعر را سـرود: گویی در مکه میان حجون و صفا هیچ انیس و مونسـی نیست، چنان که در مکه کسـی به شب‌نشینی ننشسته است. در واسط (نام کوهی در پایین عقبه) تا برسد به وادی الاراکه کسـی اقامت نـداشت و حاضـر نبود. آری ما از اهالی این شـهر بودیم که گـذر ایام و برگشت زمانه، ما را از میان برد. «۲» این قصـیده‌ای است که بسیاری از مورّخان آن را آورده‌اند. من جرأت آن را ندارم تا این شعر را به مضاض نسبت دهم، جز آن که برایم ثـابت شود زبـان جرهم در آن روزگـار، در قـالب چنین الفاظ سـلیس و معانی واضـح بوده باشـد.» حکومت خزاعه بر مکه ادامه یافت تا آنکه بزرگ آنان عمرو بن لحی بر آن امارت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵ کرد. او چنـدان پایگـاه و جایگـاهی میـان مردمش به دست آورد که پیش از آن کسـی آن موقعیت را به دست نیـاورده بود؛ به طوری که گفته‌انـد اگر کسـی هزار شـتر داشت، چشم نرینه آنهـا را کـور می‌کرد و عمرو بن لحی چشم بیست نرینه را کـور کرد. «۱» یعنی او بیست هزار شتر داشت. عمرو نخستین کسـی بود که از چربی و گوشت شتر برای حجـاج آبگوشت درست کرده، آنان را اطعام کرد و یک سال سه بُرد یمنی به تمامی حجاج عرب داد. سـخن عمرو چندان برای مردم قابل پیروی بود که برای آنان در حکم دین بود. او نخستین کسـی بود که رسم سـائبه و حـام و وصـیله «۲» را رایـج کرد و بت‌هـا را در اطراف کعبـه نصـب کرد و هبـل را از جزیره آورده، داخل کعبه گـذاشت. رسم سوگند خوردن به ازلام را همو برقرار کرد و او اولین کسـی بود که دین ابراهیم را تغییر داد. وی فراوان سفر می‌کرد. و چه بسیار تحت تأثیر فنیقی‌ها، آشوری‌ها یا مصری‌ها قرار گرفته بود. اینان در همسایگی جزیرهٔ العرب بودند و بسا بت پرستی از آنان به میان اعراب آمـده باشـد. گفته شـده است: عرب‌ها پیش از عمرو بن لحی متأثر از همسایگان خود بوده‌اند. اینهـا همه اقوالی است که می‌توان در آنهـا اجتهـاد کرد و گمانه زد. «۳» عمرو بن لحی و فرزنـدش در زمـان حکومتشـان در مکه نه چیزی را خراب کردند و نه چیزی را ساختند تا آن که در قرن پنجم میلادی کار به دست قُصـیّ بن کلاب افتاد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶

مکه در روزگار قریش

قصیّ بن کلاب

خزاعه به حکومت خود در مکه ادامه داد و این در حالی بود که فرزنـدان اسـماعیل بعد از آواره شدن از مکه در سـرزمین‌هایِ میان یمن و یمـامه و بحرین و اطراف حجاز متفرق گشـتند. گفته شـده است: برخی از قبایل آنان به شام و عراق هم رسـیدند. مورّخان در شمـار قبـایلی که از اولاـد اسـماعیل منشـعب گشـتند، اختلاـف نظر دارنـد. امـا بسـا آنان در این که برجسـته‌ترین آنها عـدنان است، همداسـتانند. از اولاد عـدنان، ربیعه و مضـر و اباد و انمار جدا شدند. «۱» قصـیّ که از اولاد مضـر بود، به دور از موطن اجـدادش در منطقه قضـاعه می‌زیست و جز به همسر مـادرش، یعنی ربیعهٔ بن حرام از قضـاعه انتسـاب نـداشت. یعنی او را به نـام این شـخص که قضـاعی بود می‌شـناختند. یـک بـار میان او و یک نفر از قبیله قضاعه مسأله‌ای پیش آمـد. قضاعی به وی گفت: آیا به نسب و قومت

نمی‌پیوندی؟ تو از ما نیستی. قصی نزد مادرش آمد، در حالی که این نکته برای او مسأله‌ای شده بود. در این باره از مادرش پرسش کرد. مادرش گفت: تو بهتر و شریف‌تر از او هستی. تو فرزند کلاب بن مُرّهٔ بن کعب بن لؤَی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه از اولاد مضر هستی. قوم تو، اصحابِ بیت الله الحرام و اطراف آن هستند. قصی مصمم شد تا نزد قوم خویش باز گردد و به آنان بپیوندد. وی از این که در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷ زمین قضاعه بماند، احساس بدی داشت. به همین جهت، در اولین فرصت با حُجّاج به سمت مکه حرکت کرد. در این وقت حلیل بن حبشیه خزاعی بر این شهر امارت داشت و کلید کعبه در اختیارش بود. او از دختر حلیل خواستگاری کرد. زمانی که حلیل نسب او را شناخت خواستگاری‌اش را پذیرفت و دخترش را به او داد. وی همان‌جا ماندگار شد تا از او فرزندانی یافت. هر بار که حلیل مریض می‌شد کلید را به دخترش می‌داد تا خانه کعبه را بگشاید. گاه نیز کلید را به قصی شُویِ دخترش یا برخی از فرزندان او می‌داد. زمانی که حلیل در بستر مرگ افتاد، قضی را خواست و ولایت کعبه را به او داده، کلید را تسلیم وی کرد. اما خزاعه حاضر به پذیرش این امر نشد. قصی نزد بنی کنانه که قومش بودند رفت و از آنان خواست تا در مقابل وی حمایتش کنند. وی به دنبال برادرِ مادری‌اش در قضاعه فرستاد و آنان همراه شماری از قضاعه به یاری او شتافتند. زمانی که همه در مکه اجتماع کردند برای حج آماده شدند. در روزهای پایانی منی بود که قضاعه به سراغ خزاعه فرستادند و از آنان خواستند تا آنچه را حلیل به قصی واگذاشته، به وی بسپارند، در غیر این صورت کار به جنگ خواهد کشید. خزاعه حاضر به قبول این درخواست نشد. نبرد در فاصله دو مأزمه منی آغاز شد، جایی که آن را مفجر «۱» نامیدند؛ به این معنا که در آنجا فجور و خونریزی شد. آنان پس از یک نبرد شدید حاضر به مصالحه شدند و حکمیت را نزد یعمر بن عوف که مردی از بنی کنانه بود بردند. او برای قصی چنان حکم کرد که حجابت کعبه و ولایت مکه را داشته باشد تا به وصیّت حلیل عمل شود. نیز خزاعه از خانه‌های خود در مکه خارج نشوند. خزاعه بدین حکم که به نفع قصی بود رضایت دادند «۲» و قصی کار کعبه و امور آن را که به نوعی سروری بر مکه بود، به دست گرفت. وی قوم خود را گرد آورده، در مکه سکونت داد و به کمک آنان عزت یافت. این وقایع تقریباً تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸ در میانه قرن پنجم میلادی رخ داد. خزاعه نیز در محله خویش ماندند و هیچ اقدامی نکردند. بدین ترتیب قصی اولین مرد از بنی کنانه بود که به حکومت رسید و در مکه نظم اداری ایجاد کرد که در این باره توضیحاتی خواهد آمد.

فرزندان قصی

بعد از درگذشت قصی، کار به دست فرزندش عبدالدار افتاد و برادرش عبدمناف هیچ رقابتی با وی نکرد، جز آن که فرزندان عبدمناف حاضر نشدند برابر عموزادگان خود کوتاه آمده، کارهای مکه را پس از درگذشت این دو برادر، صرفاً در اختیار آنان قرار دهند. نزدیک بود نبردی میان آنان صورت گیرد، جز آن که کسانی واسطه شده میانشان را صلح دادند و دو طرف، راضی به تقسیم کارها میان خود با قرعه شدند. «۱» بدین ترتیب ریاست، به فرزندان عبد مناف رسید و هاشم رشته کار را در دست گرفت. پس از آن برادرش امیّه به رقابت با او پرداخت و دشمنی‌ها میان آنها بالا گرفت تا آن که در نهایت امیّه شکست خورد. این نخستین نزاع و منافرت میان امویان و هاشمیان بود. ریاست در قریش، پس از هاشم، به عبدالمطلب رسید. در این وقت، میان او و عموزادگانش از فرزندان امیه همچنان اختلاف وجود داشت. با این حال، بهره عبدالمطلب مانند پدرش هاشم بود. جایگاه او در شرف و ریاست و وجاهت در قریش چندان بود که عموزادگانش نمی‌توانستند با او برابری کنند. «۲»

بازگشایی مجدد زمزم

از مهم‌ترین اقدامات عبدالمطلب، بازگشایی چاه زمزم بود که نشانه‌های آن از میان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه -

۱۳۴۴ق، ص: ۵۹ رفته و طی سال‌های متمادی اثری از آن وجود نـداشت. گفته شـده است: او در رؤیا کسـی را دید که محل چاه را به او نشان داده است. بنابراین مصـمم شد تا سـر آن را باز کرده و مجدداً در اعماق آن حفریاتی انجام دهد. اما قریش به دلیل وجود بتی که در آنجا بود مانع کارش شدنـد. وی چنـدان صبر کرد تا آن که زمینه انجام آن فراهم گردیـد و وی هم دارای ده فرزند شد. این بار با کمک فرزنـدانش تصـمیم خود را به اجرا درآورد. «۱» بدین ترتیب زمزم به وضـعیت پیشـینش در آمده، مردم از آن بهره بردنـد. در وقت بازگشایی زمزم، دو غزال طلا و مقداری جواهر و شمشـیر و طلای زیادی که پادشاه ساسانی به حرم هدیه کرده بود و در زمزم دفن شده بود، یافت شد. عبدالمطلب با این طلاها دری برای کعبه ساخت.

واقعه فیل

در زمان عبد المطلب بود که واقعه فیل رخ داد. اصحاب فیل گروهی از طاغیان حبشی بودند که به یمن یورش برده به استعمار آنجا پرداخته بودنـد. چیزی نگـذشت که ابرهه، فرمانـده آنان تلاش کرد تا دامنه نفوذ خود را به حجاز که کعبه عرب در آن قرار داشـت برسانـد. وی از روی دشـمنی بـا آنجا، شـروع به بنای کعبه [کلیسای بزرگی کرد، بـدان امیـد که اذهان عرب را از مکه به سوی یمن جلب کند. اما در این اقدام خود به نتیجه‌ای نرسید؛ چرا که کعبه همچنان قداست خود را نزد اعراب حفظ کرد. در این وقت او چاره دیگری اندیشید و آن این که با اقدام فیزیکی جهت نابودی کعبه، این قداست را محو کند. برای این کار سپاه بزرگی تدارک دیده، به سـمت مکه حرکت داد تا کعبه را منهـدم کند. «۲» قریش به ناگهان صداهای شـگفتی شـنیدند که پیشاپیش آنان فیلی بزرگی در حرکت بود. عرب‌ها تاکنون چنین سـپاهی را ندیـده بودنـد. عبـد المطلب جز این اقـدامی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰ نکرد که از قریش خواست از شتران خود مراقبت کرده و کار بیت را رها کنند. او گفت: کعبه پروردگاری دارد که از آن مراقبت خواهد کرد. سـپس برخاسـته حلقه در کعبه را گرفت و با گریه و زاری چنین سـرود: ای خدا! هر کسـی بار و بنه خود را نگاه می‌دارد و تو هم چنین کن. اگر آن را و قبله ما را رها می‌کنی، بـدانچه لازم می‌دانی دسـتور ده. اگر چنین کنی، این کاری خواهـد بود که فعل تو را به اتمام خواهـد رسانـد. خداونـد به بهترین صورت از کعبه حمایت کرد و بهترین دفاع ممکن را از آن انجـام داد. «۱» شـرح ایـن مطلب در قرآن به این ترتیب آمـده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم، أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ (۱) أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبَابِیلَ (۳) تَرْمِیهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ (۵)

تشتت و تفرقه در مکه

به دنبال این ماجرا ریاست عبدالمطلب در مکه ادامه یافت، جز آن که قبایلی که در اطراف بیت می‌آمدند فزونی یافته و نسلشان زیاد گردیـد. تیره‌های جدیـد به بادیه رفتنـد و هر تیره‌ای به سـید و سـرور خود فخر می‌کرد. بـدین ترتیب سـلطه‌های فراوانی پدید آمد و احکـام و عـادات، متعـدد گشت. طبعاً عقایـد و ادیان هم مختلف و متعـدد شـد. بسـیاری از هواپرسـتان در شـهوت‌ها و خواسـته‌های خویش غرق شده، به حمایت از آداب و عادات قبیله‌ای خود پرداختند، در حالی که از هیچ حاکمی هراس نداشـته و از هیچ سلطانی واهمه نمی‌کردند.

برآمدن هلال رسول صلی الله علیه و آله

در این دریـای آشـفته و سـیلاب از هم گسسـته بود که آمنه دختر وهب، در خـانه‌ای از خانه‌های عبـد المطلب وضع حمل کرد و در شبی درخشـان از شب‌های قریش، هلال تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱ رسول صلی الله علیه و آله برآمـد. رسول، مراتب ادب را در حـد بهترین‌هـایی که کودکان فرا می‌گیرنـد پشت سـر گـذاشت، همان جوانی که عنایت الهی

شامل حال او شد؛ نه تنها برای هدایت امت به راه اخلاص و نور، بلکه برای آن که سرنوشت تاریخ را در مسیر جدیدی هدایت کند و تأثیر نیرومند خود را که به گونه‌ای که ستمگران قادر به محوش نباشند، بر جای گذارد، تأثیری جاودان که حوادث روزگار، هیچ گاه نتواند آن را از صحنه گیتی بردارد.

بنای کعبه

در این زمان بود که مصیبت آتش گرفتن کعبه و تصمیم قریش به بنای مجدد آن و چیدن سنگ‌هایش مطرح گردید. قریش در این باره، گرفتار تردید و حیرت گردید. زمانی که یکی از آنان در باره انهدام کامل آن از پایه و بنای آن از اساس سخن گفت، دیگران به شدت به هراس افتادند. ولید بن مغیره، پای پیش نهاده، اولین سنگ را برداشت در حالی که می گفت: خداوندا به خشم نیا، ما جز خیر در سر نداریم. مردم هم کار او را دنبال کرده، دیوار کعبه را از اساس برداشتند. در این وقت، رسول که جوان بود در انتقال سنگ‌ها با دیگر افراد بنی هاشم همراهی و همکاری می کرد. هر تیره‌ای، هر آنچه سنگ می‌آورد در جای خاصی می‌نهاد. بنّاها تجدید بنای کعبه را از پایه آغاز کردند. در آن وقت، قریش از کوه‌های حرا و ثبیر و از کوه مقطع در میان طائف و عرفات و نیز از کوه خندمه و حلحله در نزدیکی زاهر سنگ می‌آوردند. زمانی که بنای دیوار تا سطح حجر الاسود رسید، «۱» در باره نصب آن با یکدیگر به نزاع برخاستند. هر قبیله‌ای بر آن بود تا افتخار نصب آن را خود به دست آورد. این اختلاف چندان بالا گرفت که آماده کارزار شدند. اما امیّهٔ بن مغیره که مسن‌ترینشان بود، پادرمیانی کرده، خطاب به قریش گفت: برای حلّ اختلاف، هر کسی را که نخستین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲ شخصی باشد که پای به درون مسجد الحرام گذارد، حکم قرار دهید. اولین فردی که وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. وقتی قریش او را دیدند گفتند: این امین است و ما بدو رضایت می‌دهیم. آن‌گاه نزد او رفته و از مشکل آگاهش کردند. رسول فرمود: پارچه‌ای بیاورید. در این وقت، آن را پهن کرده سنگ را با دست مبارکش در آن نهاد؛ سپس گفت: اکنون هر طایفه‌ای گوشه‌ای از این پارچه را بگیرد. همه چنین کردند و آن را از روی زمین برداشتند تا نزدیک جایگاه آن رسیدند. آنگاه حضرت، حجر را برداشت و سرجایش نهاد. آنان به کار بنایی ادامه دادند تا آن که دیوار بیت به ۱۸ ذراع یعنی ۹ ذراع بیش از بنای منسوب به ابراهیم علیه السلام رسید. پیش از آن حجر اسماعیل هم جایش تنگ بود. این بار، قسمتی از کعبه را داخل آن انداخته بزرگش کردند. برای کعبه هم یک در ورودی قرار دادند تا به هر کس خواستند اجازه ورود داده و به هر کس نخواستند ندهند. و این چنین، درِ قبلی را با سنگ پوشاندند. خانه کعبه در روزگار ابراهیم سقف نداشت و این بار سقفی برایش قرار دادند و نیز ناودانی تا آب‌های باران را به بیرون هدایت کند. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳

مسائل عمومی مکه در روزگار قریش

جنبه‌های عمرانی

در هنگام سخن از جرهم و قطورا اشاره کردیم که آبادی مکه چندان گسترده نبود بلکه عبارت از خیمه‌های موبین در میان وادی و شعب‌های کوه‌ها بود که گاه به یکدیگر چسبیده و گاه دور می‌شد. اما در دوره‌ای که از آن سخن می گوییم، به جای آن خیمه‌های موبین، بناها و خانه‌های سنگی یا سنگ و گل برآمد که اطراف مسجد بود. گاهی هم با گلِ خام، خانه‌هایی در حاشیه ابطح‌ها در بالای مکه و یا در کناره مسیل در محله پایین مکه ساخته می‌شد.

آغاز بنای خانه در مکه و در گذاشتن برای آنها

سعید بن عَمرو سهمی را نخستین کسی دانسته‌اند که خانه‌ای در مکه ساخت و در باره او گفته شد: او نخستین کسی است که در مکه خانه ساخت و دیوارهای مسکن خود را با سنگ بنا کرد. «۱» بناهای خانه‌های مکه، بسان امروز نبود که مانند امروزه به شکل مربع با سقفی روی آن ساخته شود. نخستین کسی که خانه‌اش را به شکل مربع ساخت حمید بن زهیر بود. در این وقت قریش از ساختن خانه مربّع در هراس بودند و زمانی که حمید چنین کرد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴ می‌گفتند: الیوم یبنی لحمید بیته- امّا حیاته و امّا مَوته. «۱» حمید خانه‌ای به شکل مربّع ساخته است، یا می‌ماند و یا می‌میرد. «۲» نیز نخستین کسی که برای خانه‌اش در گذاشت حاطب بن ابی‌بلتعه بود. «۳» تا آن وقت، در فضای برابرِ خانه، میدانگاهی تعبیه می‌کردند تا حجاج و مُعتمرین در آنجا به سر برند. زمانی هم که شروع به گذاشتن در برای خانه‌هایشان کردند، تنها برای برخی از غرفه‌ها و اتاق‌های خانه در می‌گذاشتند، اما مدخل اصلی را که برابر همان میدانگاه بود، باز می‌گذاشتند. گفته‌اند، وقتی هند دختر سهیل، از عمر اجازه خواست تا برای خانه‌اش دو در بگذارد، عمر مخالفت کرده، به او گفت: شما می‌خواهید خانه‌هایتان را به روی حجاج و معتمرین ببندید. اما آن زن گفت: نیّت من، جز محافظت از حجاج و اموال آنان نیست. من آن را به روی غارتگران می‌بندم. در این وقت عمر به او اجازه داد.

محل سکونت قبایل در مکه

می‌توان به این نکته رسید که آبادی و عمران در دوره‌ای که ما از آن سخن می‌گوییم، در وضعیتی خوب و بانشاط بود. دوره‌ای که چادرها و خیمه‌ها کنار گذاشته شد و به جای آن در قسمت بالا و پایین مکه، در حاشیه وادی ابراهیم بناهایی ساخته شد. این بناها تا ابتدای محل امروزی شامیه به سمت قعیقعان ادامه یافت؛ به طوری که منازل قبایل مختلف کاملًا به هم چسبید و هر تیره و طایفه‌ای، جایی از وادی و شعب‌ها را به خود را اختصاص دادند. البته این آبادی، آن‌چنان که امروزه ما شاهدش هستیم به بلندای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵ کوه‌ها نرسیده بود، بلکه در همان کف وادی قرار داشت. گفته‌اند که قصی در اطراف کعبه محدوه‌ای را معین کرد، همان مطاف، و به مردم اجازه داد تا ورای آن در هر چهار طرف، خانه‌هایشان را بنا کنند. آنان تا پیش از قصی برای خود روا نمی‌دیدند تا برای خود خانه‌ای در همسایگی مسجد داشته باشند. وی به آنان گفت میان خانه‌هایشان، کوچه‌هایی برای رفت و آمد به مسجد قرار دهند. مهم‌ترین این راه‌ها، طریق شَیبه بود که در جای باب بنی‌شیبه امروزی قرار داشت. «۱» فضای اطراف کعبه دیوار و در نداشت، یعنی اطراف جایی که مسجد الحرام نامیده می‌شد، دیواری در کار نبود. قصی همچنین دستور داد تا ارتفاع خانه‌هایشان را بیش از کعبه قرار ندهند، آنچنان که بر آن مُشْرِف باشد. قریش جلسات عمومی خود را در همان محدوده مسجد برقرار می‌کرد، چنان که دارالندوه را هم برای جلسات اختصاصی پدید آورد. ما به تقریب می‌توانیم نقشه‌ای برای مکه ترسیم کرده، جایگاه طوایف و تیره‌ها را در مکه آن روز نشان دهیم و همین طور سیر آبادی و عمران در شِعب‌ها- یعنی همین درّه‌هایی که حدّ فاصل کوه‌ها بوده است- را معین کنیم. این نقشه می‌تواند بر پایه مطالبی باشد که ازرقی در تعیین جایگاه قبایل در مکه در کتاب اخبار مکه اش آورده است. «۲» برای ارائه تصویری از موقعیت قبایل در مکه، می‌توانیم نقطه شروع را باب بنی‌شیبه قرار دهیم، جایی که می‌تواند، نقطه آغاز عمران و آبادی در امُّ القری بوده باشد؛ هم چنان که این باب، مهم‌ترین ورودی مسجد الحرام بوده است. خانه‌ها به صورت پیوسته بهم از اینجا به سمت شرق آغاز می‌شد و تا ورودی باب علی ادامه می‌یافت و در سمت شمال اندکی به سمت ورودی باب السلام ادامه داشت، جایی که تیره‌هایی از غساسنه شام و نیز برخی از سفیانی‌ها در آنجا بودند و دکان‌هایی از تاجران عطار هم در لابه‌لای آن بود. از آنجا اگر یک خط مستقیم به سمت باب النبی صلی الله علیه و آله ادامه دهیم، برابر خانه عباس و جُبیر بن مُطعم و خانه‌های بنی عامر بن لؤی خواهیم بود. مقابل ما محله اصحاب الشیرق تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶ است که از آنجا به سمت محله حجر رفته، خانه ابن علقمه و

خانه‌های دیگری از آل‌عدی از ثقیف در آنجا قرار داشته است. از آنجا که بگذریم به خیابان عمومی در قشاشیه «۱» می‌رسیم که به سمت بالای مکه می‌رود. در آنجا برابر ما بازاری است که به آن سوقُ الفاکهه- بازار میوه- گفته می‌شود و بعد از آن سوق الرطب است، یعنی بازار خرما. سپس محله‌ای است که به بنی‌عامر اختصاص دارد. در سوقُ اللیل ما به خانه‌ای می‌رسیم که به دارُ مال اللَّه شهرت دارد و در آنجا به بیماران رسیدگی شده، آنان اطعام می‌شوند. نزدیک آن خانه، شعبِ ابی یوسف است که ما امروز آن را به نام شِعب علی می‌نامیم. خانه‌های عبدالمطلب بن هاشم و خانه‌های دیگری از ابوطالب و خانه‌ای هم متعلق به عباس در آنجا قرار داشت. از آنجا، اگر مستقیم به خیابان عمومی برویم خانه عاص را در دهانه ورودی شعب بنی عامر ملاحظه می‌کنیم. در این شعب، خانه‌هایی متعلق به بنی‌بکر و نیز بنی عبد المطلب بوده است. ادامه این مسیر در خیابان عمومی، ما را به سدّ آل عبدالله می‌رساند که با کمک آن جلوی سیل در وادی ابراهیم گرفته می‌شده و به آن رَدْم ادنی گفته می‌شده است. چاروادارها در آنجا توقف می‌کردند. از آنجا که بگذریم بازار قصاب‌ها را در سمت راست در شعب ابی دب ملاحظه می‌کنیم. پس از آن قبرستان است که بعد از محله شعب عامر قرار دارد، نیز باغ‌هایی که پس از آن ما را به مسجد جن می‌رساند. در ادامه، ثنّیه حجون قرار دارد، با باغ‌های دیگری که به شعب صفی می‌رسد و این جایی است که ما امروزه آن را معابده می‌نامیم «۲» و خانه‌هایی از بنی کنانه و آل عُقْبهٔ بن ابی مُعَیط و نیز خانه‌هایی متعلق به ربیعه از بنی عبد شمس در آنجا بوده است. اگر خط دیگری از باب بنی شیبه به سمت شمال شرقی در مسعی ادامه دهیم، ابتدا با خانه‌های بنی عدی، حدّ فاصل میان باب بنی شیبه و رواق باب السلام روبه‌رو خواهیم شد. در مسعی یک ورودی وجود داشت که به آن خزامیه گفته می‌شد و در آنجا جایی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷ برای بنّاها بود. همچنین در آنجا سقیفه و خانه حکیم بن حزام و خانه‌هایی بوده که از میان آنها برخی متعلق به بنی سهم بوده است. ورودی دیگر در مسعی، به سمت خانه خدیجه بوده و ادامه آن تا جایی می‌رفته که امروز «مُدّعی» نامیده می‌شود. در سمت چپ ما، وقتی در مسعی بایستیم، جایی است که حاجیان سعی به سوی مروه دارند. در مروه خانه‌های آل عتبهٔ بن فرقد و خانه بزرگی برای آل یاسر بوده است، جایی که برابر ما سلمانی‌ها و حجامتگران هستند. از مروه که به سمت مدّعی برویم به میدان بازی می‌رسیم که بارانداز بارهای گندم، روغن، عسل و حبوبات است که در آنجا برای فروش عرضه می‌شود و ما امروز آن را با نام «محناطه» می‌شناسیم. در آنجا خانه‌هایی از بنی‌عبد شمس و خانه‌ای برای ابوسفیان بوده و این جایی است که امروزه «القبّان» نامیده می‌شود. همان جایی که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه، در حالی که وارد این شهر می‌شد، به آن اشاره کرده، فرمود: کسی که به خانه ابوسفیان وارد شود، ایمن است. بعد از آن خانه‌های اولاد عباس قرار دارد تا به مُیدّعی برسد. بعد از آن خانه‌های اولاد حارث، سپس سمت چپ راهی است که به کوه دیلم می‌رسد و مشرف بر محله القراره «۱» امروزی است. از آنجا مستقیم به سمت مَعْلات رفته به خانه‌های بنی غزوان و نیز خانه‌هایی از فرزندان حارث بن عبدالمطلب می‌رسیم. خط سومی که از باب بنی شیبه به سمت غرب در جهت دارالندوه ادامه می‌دهیم به خانه‌های زیادی می‌رسیم که پیش از رواق قرار داشته است. در کنار آن خانه شیبهٔ بن عثمان، خانه‌ای‌به عنوان انبار کعبه، خانه‌ای برای صاحب برید، خانه‌ای برای بیت‌المال و خانه‌ای متعلق به خطّاب بن نفیل بوده است. از آنجا به سمت شمال که بالا برویم به رواقی که از باب الزیاده «۲» تا باب الدریبه هست، خواهیم رسید. در آنجا خانه‌های بنی خزاعه بوده که میان آن محله کفاش‌ها است که از آنجا می‌توانیم به سویقه برویم و سپس به سمت مروه برگردیم. سمت دیگر، خانه‌هایی از آل زرارهٔ بن تمیم هست؛ بعد از آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸ شعبی هست که ما را به قعیقعان می‌رساند، ورودی جایی که امروز به آن «شامیه» می‌گوییم. در اینجا اگر به سمت راست بروید، یک ورودی به سمت ناحیه دیلم در نزدیکی جایی که به آن «القراره» می‌گوییم، دیده می‌شود. از آنجا می‌توانید از آن مسیر که باز شده، بالا رفته، به جایی فرود آیید که محل بازار مَعْلات امروزی است. این مسیر را عبداللَّه بن زبیر گشود. «۱» بعد از این خواهیم دید که بازگشایی این مسیر برای آن بود که راه میان باغ‌هایش را که در حاشیه مَعْلات امروزی بود، با خانه‌هایش که در

کنار سویقه خریده بود، به یکدیگر متصل کند. اگر بخش بالای مکه را کنار گذاشته، بخواهیم به محله پایین مکه یعنی مَسْفله برویم، باید نقطه شروع را بعد از محل مسجد، برابر باب اجیاد قرار دهیم، یعنی به سمت شرق و جنوب شرقی. خانه‌های بنی عائذ از ابتدای صحن مسجد آغاز می‌شده، به موازات رکن یمانی به سوی غرب تا برابر جایی مقابل زمزم ادامه داشته است و از آنجا در سمت شرق به سوی باب علی، چنان‌که خانه برخی از بزرگان آنان تا مسعی و سمت چپ کسی که از صفا عازم مروه است، می‌رسیده است، یعنی تقریباً مقابل جایی که امروزه باب علی نامیده می‌شود. خانه‌های عدیّ بن کعب از صحن مسجد آغاز می‌شده و به سمت صفا از یک جهت و به سمت اجیاد از سوی دیگر، ادامه می‌یافته است؛ البته پیش از آن که به پایین مکه منتقل شوند. مسیری که از باب الصفا به سمت جنوب به طرف اجیاد می‌رسد، سقیفه بنی عائذ و بازار بزّازها بوده است. نزدیک آن خانه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا را به عنوان تجارتگاه خود با شریکش سائب بن ابی‌سائب انتخاب فرموده بود. وقتی به باب اجیاد برسید و بایستید، جایی که دقیقاً قبله پشت سر شماست، و ورودی‌های اجیاد برابر شما باشد، دو شعب دیده می‌شود: یکی سمت راست که امروزه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹ به آن بئر بلیله می‌گویند یا اجیاد کبیر. و دیگری سمت چپ که امروزه به آن سدّ می‌گویند یا اجیاد صغیر. البته مقصود من از ادامه این مسیرها، معنایی نیست که از باز شدن راه‌ها، آن هم در امتداد شعب‌ها، به ذهن شما می‌آید. در واقع، این عمران و آبادی است که راه‌ها را می‌گشاید و بر رفت و آمد می‌افزاید. بنی تیم «۱» در حوالی باب اجیاد سکونت داشتند و خانه‌هایشان از سمت غرب تا حوالی مسجد امروزی- یعنی حدود صحن امروزی کعبه- می‌رسید. بنی مخزوم در ورودی اجیاد کبیر بودند، درست جای رواق امروزی. گروهی از ازد در پشت آنجا که به بیمارستان می‌رسد سکونت داشتند. پشت آن، خانه ابوجهل بن هشام بود که خیلی با آن فاصله نداشت. در اجیاد صغیر به سمت جاده‌ای که به سدّ متصل است، خانه‌هایی از آن آل عدی بن عبدشمس بود. در اجیاد جایی برای دکان‌ها و نیز خانه‌ای برای عبداللّه بن جدعان بود؛ جایی که در آن «حِلف الفضول» انجام شد؛ پیمانی که ضمن آن قبایل متفق شدند تا اجازه ندهند کسی در مکه به دیگری ستم کند. همان‌جا، خانه‌هایی برای آل هشام بن سلمه بود و نیز چاهی که میان دو اجیاد قرار داشت و آل سلمه با گروهی از همسایگان خود آن را کنده بودند و ساکنان ورودی شعب دو اجیاد از آن استفاده می‌کردند. تصور می‌کنم این همان چاه امروزی است که پیش از بنای بیمارستان قرار دارد؛ زیرا اینجا جایی است که نقطه مشترک دو اجیاد است. بعد از ترک اجیاد کبیر و صغیر، در خیابان عمومی به سمت جنوب در مسفله، ابتدای بازار حزوره در نزدیکی باب الوداع است. در آنجا درهایی است که در سمت راست تو در نزدیکی مسجد به حدود مطاف می‌رسد. مشهورترین آنها «باب الحنّاطین» است و من تصور می‌کنم که آنجا بازار گندم فروشان بوده است. حانط در لغت به معنای کثیر الحنطه آمده است. جای این درب می‌توانسته محل مناسبی برای فروش محصولات جنوب چون گندم در مکه باشد. در همین سمت، تیره‌هایی از آل صیفی سکونت داشتند. نیز خانه‌هایی برای آل عبدالدار و گروهی از بنی‌مخزوم بوده است. اگر این مسیر را در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰ بازار کوچک ادامه دهیم، به منازل بنی‌اسد بن عبدالعزّی می‌رسیم. به نظرم شناخت قبایلی که در شبیکه «۱» یا محله [حارّة] الباب یا جرول بوده‌اند، چندان جالب توجه نیست؛ چرا که این مناطق ساکنان اندکی داشته است، به جز بخشی از جرول خضراء که جزء پایین متصل به اطراف مسفله از سمت پشت آن است. حتی اگر شبیکه در روزگار مورد بررسی ما مسکونی بوده باشد، و تیره‌هایی که ما اسامی آنان را نمی‌توانیم از متون موجود درآوریم، در آنجا بوده باشند، با این حال به باور من جمعیّت قابل توجّهی به مانند محلات دیگر نداشته است. ما می‌توانیم منازلی را در پایین ذی اعاصیر بشناسیم. شاید از برخی از قرائن چنین به دست آید که مقصود از ذی اعاصیر همان جبل عمر است. اما نمی‌توانیم بپذیریم که این منطقه جز در دوره‌های بعد مسکونی شده است؛ زیرا آن جا به اسم عمر بن خطاب بوده و اگر تیره یا قبیله‌ای پیش از آن در آنجا سکونت می‌کرد، بایست به نام آنان نامیده می‌شد. همچنین شاهدی در دست نداریم که در گذرگاه «ثنیه» که از پشت آن به جرول پایین می‌رسیدم، عمران و آبادی وجود داشته است، جایی

که آن را الحزنه- ضد السهله- می‌نامیدند و امروز ما آنجا را الحفائر «۲» می‌نامیم. حفائر در آن روزگار راهی برای متصل کردن شبیکه به جرول پایین نداشته است، زیرا کسی که این مسیر را برای پیاده‌روها باز کرد، خالد برمکی در زمان عباسیان بود. هدف وی درست کردن یک راه برای رسیدن به باغی بود که در جرول پایین یا جرول خضراء- که آن را بدین نام می‌نامیدند- بنا کرده بود. اگر اینها را کنار گذاشته از پایین اعاصیر، یعنی همان جبل عمر به سمت هجله برویم، به حتمه می‌رسیدم، صخره‌های که به یقین سیاه بوده است، زیرا حتمه در لغت به معنای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱ سیاه است. در کنار این صخره‌ها، دار الازلام بوده و آنجا ابتدای محل گسترش و پهن شدن سیل در پایین مکه است. بسا تا اینجا بتوانیم محلات اصلی مکه دوران جاهلیت را معین کنیم. در انتهای این بحث نباید مناطق اطراف را که مکی‌ها در وقت گرمای تابستان، عصرها به آنجا پناه می‌بردند، فراموش کنیم. این عادتی است که نشانه‌های آن را حتی امروزه میان اهل تفریح از مردمان مکه در رفتن به آن نواحی مشاهده می‌کنیم. بسا این یک عادت هزار و پانصدساله است که آنان از پدرانشان به ارث برده‌اند. یکی از مشهورترین تفرّجگاه‌های مکه در جاهلیت «۱» جایی است که آن را لیط می‌نامند. به باور برخی از مورّخان، «۲» محل آن در پایین مکه نزدیک برکه ماجل که امروزه محل تفریح ماست، بوده است. استاد رشدی صالح ملحس در پاورقی خود بر تاریخ ازرقی می‌گوید: «ترجیحاً محل آن پشت پادگان نظامی، در نزدیکی جرول عُقبی بوده است.» من هر دو نظر را دور از آبادی نمی‌بینم؛ زیرا وادیِ پس از برکه ماجل به جاده‌ای متصل است که به پشت همین پادگان می‌رسد. بنابراین چرا لیط حدّ فاصل میان جرول عقبی تا اطراف مسفله نباشد؟ در لیط، اقحوانه‌هایی «۳» بود که مردم مکه در شب و در حالی که لباس‌های قرمز و خوشبو پوشیده بودند، اطراف آنها می‌نشستند. حارث بن خالد در این باره چنین سروده است: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۲گر کسی از منزلگاه ما بپرسد، باید بگویم که اقحوانه «۱» منزل بسیار خوب ماست. جایی که ما به زندگی لباسی می‌پوشانیم که طعن بدگویان و دروغ‌پردازان، آن را کدر نمی‌کند و زمان به ما سخت نمی‌گذرد. «۲» از دیگر تفرجگاه‌های آنان یکی هم شعب خم «۳» جایی متصل به مسفله امروزی بوده است. در آنجا چندین باغ وجود داشته که به لیط و از آنجا به جرول وصل بوده است. همچنین مردم به باغ حمام در مَعْلات می‌رفتند. در آنجا هم نخلستان‌هایی و کشت و زرعی بوده است. باغ‌های آنجا به خرمانیه، تا نزدیکی جایی که ما امروزه آن را معابده می‌خوانیم، وصل بوده است. از آنجا تا مُحصّب که در راهی است که به منی می‌رسیده، امتداد داشته است. در محصّب، دکّه‌ای «۴» بود که اهل تفریح، هر غروب در آنجا اجتماع می‌کردند، جایی که مشرف بر باغ‌ها و نخل‌های سر به فلک کشیده بود و شعب‌های متعدد وادی که تا منی ادامه داشت، آنها را در آغوش گرفته بود. مکّیان باغ‌هایی هم در منطقه فخّ جایی که امروز آن را به نام الشهداء می‌شناسیم داشتند، نیز در وادی طوی در ادامه حجون به سمت ریع الکحل، نیز باغ‌های دیگری در نواحی‌مکه بالا «۵» تا مزدلفه و عرفه. «۶» خانه‌های موجود در این مناطق به شکل شهرهای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳ امروزی کنار هم قرار نداشت، بلکه پراکنده بود و بر حسب عادت عرب در بنای قریه‌ها و شهرهایشان فواصل زیادی میان آنها وجود داشت. اما بخش متصل به مسجد، مشتمل بر خانه‌هایی بود که به هم چسبیده بود و دلیلش هم آن بود که رقابتی در نزدیکی به مسجد میانشان وجود داشت و همه می‌خواستند نزدیک به مسجد باشند. قریش در این اواخر چیزی شبیه دیوار در بالای مُدّعی ساختند، و درهایی برای آن گذاشتند، اما خبری در این باره که شبیه آن را در جای دیگری ساخته باشند در دست نیست.

دین در جاهلیت

در روزگار قصیّ بت پرستی رواج کامل داشت و این به سبب انتقال آیین‌های دینی خزاعه یا جرهم به مکه بود که پیش از این به آن اشاره کردیم. گفته‌اند عمرو بن لُحیّ در روزگار خزاعه از مردم خواست دو بت را که یکی در صفا و دیگری در مروه بود

بپرستند. «۱» در زمان قصی، محل این بت‌ها عوض شده، یکی را کنار کعبه و دیگری را در زمزم گذاشتند. مردمان در جاهلیت، کنار آنها قربانی و آنها را استلام می‌کردند. به مرور زمان بت‌پرستی گسترش یافت تا آنجا که چندان در مکه بت فراوان شد که بدوی‌ها به آنجا آمده، آنها را خریداری کرده، به خانه‌های خود می‌بردند. هیچ قریشی نبود جز آن که در خانه‌اش بتی وجود داشت و به قصد تبرّک در وقت ورود و خروج از خانه آن را مسح می‌کرد. این به جز بت‌هایی بود که در کعبه بود و تا وقت فتح مکه سر جایش بود. مشهورترین بت آنان هُبَل «۲» بود که داخل کعبه نصب شده بود. عُزّی در وادی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴ نخلةالشامیه «۱» بود. لات در طائف «۲» و منات «۳» در منطقه قدید، در ساحل دریای سرخ در شمال مکه بود. گفته‌اند قریش در طواف خود می‌گفت: واللات و العُزّی، و مناة الثالثة الاخری، تلك الغرانیق العُلا، إنّ شفاعتَهنَّ لتُرتجی. هُذَیل هم بتی به نام سواع داشتند که در کنار آن عبادت می‌کردند. آنان در کنار بتی با نام غبغب هم قربانی می‌کردند. نیز تیرهایی (ازلام) در کعبه بود که وقتی در امری با یکدیگر نزاع می‌کردند یا بنای تصمیمی داشتند، به سراغ آنها رفته، به انتخاب می‌نشستند. اگر تیری در می‌آمد که روی آن امر یا نهی بود به همان صورت که امروزاصحاب خیره «۴» وقرعه عمل‌می‌کنند، آنهانیز براساس‌آن‌امرونهی، عمل می‌کردند. «۵» مورّخان دیانت عرب را به دو قسمت کرده‌اند: حُلّه و حُمس. حمس از آن کسانی بود که در دینداری سختگیر بودند. کلمه حمس، به معنای تشدّد است. این اعتقاد در میان قبایلی بود که مشهورترین آنها عبارت بود از: کنانه، خزاعه، اوس، خزرج و ...؛ قریش در این باره، یعنی داشتن دیانت حمس، از همه جلوتر بود. به همین دلیل بود که وقتی یکی از آنان احرام حج یا عمره می‌بست، داخل خانه یا خیمه و باغ نمی‌شد. زمانی که کاری در خانه‌اش داشت به داخل خانه نمی‌رفت بلکه از بیرون، جایی را سوراخ کرده از آنجا اهل خانه را صدا می‌کرد تا چیزی را که می‌خواهد برایش بیاورند. نیز وقتی محرم می‌شدند، چیزهایی مانند روغن و شیر و پوشیدن لباس پشمین و موبین و استظلال به آنها و ریسیدن و بافتن را هم بر خود حرام می‌کردند. «۶» زمانی هم که حُجّاج در عرفات وقوف می‌کردند، اهل حمس از حرم خارج تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵ نمی‌شدند و به وقوف کنار نَمِره بسنده می‌کردند تا حرمت حرم را حفظ کرده باشند. آنها می‌گفتند، ما اهل حمس و اهل حرم هستیم و سزاوار نیست به عرفات که خارج از حرم است برویم و چیزی جز حرم را تعظیم و تقدیس کنیم. این جماعت به مخالفان خود از اهل حله هم، چنین تحمیل کرده بودند که طوافشان تنها با لباسی باشد که از اهل حمس به صورت خرید یا اجازه یا عاریه می‌گیرند. اگر چنین لباسی به دست نیاوردند، باید لباسشان را بیرون مسجد درآورده، مردانشان در روز و زنان در شب، عریان طواف کنند، در حالی که در این مدت نباید دست به لباسشان بزنند تا زمانی که طواف تمام شده و برگردند. «۱» برخی از جوانان مکه هم به نظاره زنان عریان که در طواف بودند می‌پرداختند. اگر از یکی از آنان خوششان می‌آمد، آنها هم عریان وارد مطاف شده و کارشان به ازدواج می‌کشید، عادتی که اسلام آن را ملغی کرد. «۲» اهل حمس همچنین به اهل حله، چنین تحمیل کرده بودند که باید تا وقتی که در مکه هستند، از طعامی که از بیرون از حرم آورده‌اند، نخورند. به همین جهت آنان مجبور بودند از طعام دارالضیافه‌های مکه طعام تهیه کرده و یا از بازار مکه چیزی بخرند. زمانی که دختران به سن بلوغ می‌رسیدند، لباس‌های زیبا پوشیده و در حالی که صورتشان باز بود به مطاف می‌آمدند. پس از آن، ایشان را به خانه برده، آنجا نگاه می‌داشتند تا آن که از آنجا به خانه شوهرشان بروند. اینان بر آن بودند تا این دختران را پیش چشمان خواستگاران قرار دهند تا شاید کسی آنان را انتخاب کند و آنان در جوار خانه خدا از چشم فاسقان در امان باشند. طواف از بت اساف آغاز می‌شد و در ابتدا، طواف‌کننده آن را استلام می‌کرد. پس از آن حجر الاسود را استلام کرده، سپس کعبه را در سمت راست خود قرار داده، به طواف می‌پرداخت. وقتی هفت شوط طواف می‌کرد، اول رکن حجر و سپس بت نائله را استلام می‌کرد. مکی‌ها، فرزندانشان را ختنه، مرده‌ها را کفن و غسل جنابت می‌کردند. آنان از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۶ ازدواج با دختر و نوه دختری و دختر خواهر خودداری می‌کردند. همچنین در ازدواج، مهریه گذاشته، شهود می‌گرفتند و سه طلاقه می‌کردند.

در جاهلیت، غیرت مردان نسبت به زنان شدید بود، به طوری که برخی افراط کرده از دختر متنفر بودند و کسانی از آنان به خاطر حفظ آبرو دخترانشان را زنده به گور می‌کردند. کسی از آنان گفته بود: دفن البنات من المکرمات. اما بسیاری از عقلایشان این اقدام را ناروا می‌شمردند. از جمله مخالفان، زید بن عمرو بن نُفیل قرشی بود؛ کسی که گفته شده است ۹۶ دختر را از زنده به گور شدن نجات داد. در آن زمان مردم با کفش وارد کعبه می‌شدند، تا آن که ولید بن مغیره سنت درآوردن کفش را بنیان نهاد. زنانی که حیض بودند نزدیک کعبه نمی‌آمدند و دست به بت‌ها نمی‌زدند، بلکه در فاصله دوری می‌ایستادند. برخی هم این نکته به ذهنشان می‌آمد که نماز بخوانند. در این وقت صورتشان را متوجه کعبه کرده شروع به خواندن نماز می‌کردند. وقتی به رکوع می‌رفتند، آن را تا حدی که وقت داشتند تکرار می‌کردند. همین طور به سجده می‌رفتند بدون آن که رکعات و سجده‌ها شمارشی داشته و محدود و معین باشد. در کنار بت‌پرستی، ادیان دیگری هم رواج یافت که مهم‌ترین آنها دهریه بود که پیروانش می‌گفتند: ی وَمَا یُهْلِکُنَا إِلَّا الدَّهْری. «۱» نیز صابئیانی بودند که ستارگان را می‌پرستیدند. کسانی هم یهودی و یا نصرانی شدند. اینها همه محصول اقتباس فرهنگی قریش و مواجه شدن آنان با ادیانی بود که در همسایگی آنان قرار داشت. مشهورترین کسانی که کتابهای آسمانی آن ادیان را می‌خواندند عبارت بودند از: ورقهٔ بن نوفل، زید بن عمرو بن نفیل، امیّهٔ ابن ابی الصلت، امیّهٔ بن عوف کنانی، و هاشم بن عبدمناف. برخی از اینان افکار نادرست قوم خود و بت‌پرستی را رد کرده، به ترک آنها توصیه می‌کردند. اینان به بحث درباره توحید و جلال و عظمت خدا نشسته، بعث و نشور و ثواب و عقاب را باور داشتند.

تجارت

مکه به دلیل داشتن موقعیت خاص خود در واقع شدن بر سر راه تجارت عطرها و غلات و انواع لباسها، در میان جنوب و شمال، موقعیت استراتژیک ممتازی داشت. بازارهای آن مملو از تاجرانی بود که به سمت شمال، به شام می‌رفتند یا در سمت جنوب عازم یمن می‌شدند. اینان محصولات افریقایی مانند آرد، صمغ، عاج و فلزات (طلا) را از طریق یمن انتقال می‌دادند؛ همان طور که پوست، بخور و لباس را از یمن به نقاط دیگر می‌بردند، یا از عراق ادویه‌جات هندی و از مصر و شام روغن، غلات، اسلحه، حریر و شراب به جاهای دیگر می‌بردند. «۱» مردمان این شهر در تجارت مهارت یافته، سرمایه‌هایشان را فزونی دادند، به طوری که کاروان تجاری آن در زمان جنگ بدر به یک هزار شتر رسیده بود. به علاوه پنجاه هزار دینار اموال منقول که در میان بارهایشان بود، گاه کاروان آنان تا دو هزار و پانصد شتر می‌رسید. ارزش مادی این کاروان در مقایسه با ثروت‌هایی که در آن دوره بود، بسیار بالا بود. ثروت قریش به حدی زیاد بود که در جریان جنگ بدر، آنان حاضر شدند برای هر اسیر خود، بین هزار تا چهارهزار درهم بپردازند، مگر کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را معاف کرد. «۲» مکه از مهم‌ترین مراکز صرّافی در جهان قدیم بود و تاجر از هر شهر و دیاری که بود کالایش برای وارد شدن یا صادر گشتن امنیت داشت. گاه برای خرید کالاهایی که می‌خواست، به پول زیادی نیاز داشت که صرّافی‌های مکه مانند بانک‌های امروزی به او قرض می‌دادند و گاه بدهی بالا می‌آورد که در آن صورت هر روز بر ربایش افزوده می‌شد و به زحمت می‌افتاد. این ادامه داشت تا وقتی که قرآن آمد و ربا را تحریم کرد.

مسائل اجتماعی و عقلی

برخی از مورّخان، مکه را در حدّ قبایلی که در سایر مناطق عربی بودند قرار می‌دهند. برخی دیگر آنجا را سکونت‌گاهی بسان دیگر محل‌های استقرار عربها و دارای یک سرنوشت می‌دانند. اما اندکی تأمل ما را با نتیجه‌ای جز این می‌رساند. قرآن بیش از یک بار آن شهر را «امّ‌القری» نامیده و این به تفاوت این منطقه با مناطق دیگری اشاره دارد که در حوالی جزیرهٔ‌العرب قرار دارند. قرآن از مفاهیم خاصی در گفتگوی با این مردم سخن می‌گوید که کسی که باور دارد، تصور نمی‌کند آن معانی با مکه بیگانه باشد.

خداونـد از مِشـکات، مصـباح، شـیشه، و نیز مسـاکنی که به آنهـا عروج می‌کننـد و از انواع عطرهـا ماننـد کـافور، زنجبیل و مسک و همچنین از ابزارها و اثاثیه رفاهی مانند بالشت، فرش، تخت، فرش‌هایی از نخ دیبا و جامه‌های ابریشـمین از نوع نازک و سـتبر و انواع ظروف نقره مانند بلورهـا و جـام هـا و نیز انواع زیورهـا ماننـد مرجـان و لؤلؤ یـاد کرده است. همین‌طور از کاغـذ، کتابها، سـجلّات، صُحُف، قلم‌ها و مـداد نام برده شده و در بسیاری از آیات به مس، آهن، گِل پخته، قدح‌های زرین و کاسه‌های بزرگ حوض مانند و دیگ‌های سـنگین اشاره دارد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که قرآن با کلمات و مفاهیمی با مردم سـخن گفته است که آنان معانی آنها را درک نمی‌کردنـد، یا به مفاهیمی اشاره می‌کنـد که برای آنان بیگانه است. بنابراین باید گفت که جامعه آنان، این مفاهیم را چنـدان که بـا آنهـا درآمیخته، می‌شـناخته است. در این بـاره، دلایلی وجود دارد که می‌توانـد آن تصور وهم‌گونه مورّخان را پاسـخ دهـد. ادله‌ای که نشان می‌دهد مکه آن دوره، برخی از نشانه‌های تمدنی را که ویژه خودش بوده و در آن می‌زیسـته، در خود داشـته است. در این مطالب چیز شـگفت‌آوری نیست. قریشـی‌های مکّی، به یمن، شام، فارس، هنـد، مصـر و حبشه می‌رفتنـد و در سـفرهای خود از قصـرهای اسـتوار، آبـاد و بزرگ و تمـدن‌های رنگارنگ آگاه می‌شدنـد، تمـدن‌هایی که هر کـدام از آنها به نوعی و رنگی جلوه کرده بود. بنابراین نبایـد از این که از هر کـدام از آن تمـدن‌ها نشانی در مکه و در تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۹ خانه‌های آنان یافت شود و در زنـدگی آنان جلوه کند، شـگفت زده شد. در کنار این، مخفی‌گاه‌های آنان سرشار از طلا و نقره بود، کما این که سـکه‌های دینار و درهمِ ضـرب شده هم فراوان داشـتند. قرآن در جای‌های مختلف از آنها یاد کرده است، آنچنان که می‌توان فهمید آنان به خوبی اینها را می‌شناختند. این مردم در بازارهای خود از اوزان و مقادیر استفاده کرده و با انواع تقسیماتی که برای سـنجش اوزان بوده آشـنایی داشته و با آنها معامله می‌کردند. هیچ چیزی بهتر از این آیات قرآن بر این مطلب دلالت ندارد که: ی وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونی «۱» . شماری از مورّخـان، به تعـدادی از حوادث جزئی اشـاره کرده‌انـد تـا بر اسـاس آنهـا حـدود دانش قریشـی‌ها را در دانش اقتصاد یا محـدوده مالکیت آنان نشان دهنـد. برای نمونه این روایت: «یک صـحابی که کنیزی خود را به یک هزار درهم از او خریـد، زمانی که رفقای او درباره پایین بودن قیمت او را سـرزنش کردنـد گفت: به خدا سوگند! من چیزی بالاتر از هزار نمی‌شـناسم». این مورّخان قصد آن دارنـد تا نشان دهند که قریش در باره اموال و ارقام بیش از این نمی‌دانسـتند. اما اینان فراموش کرده‌اند که قرآن با این مردم در باره ارقامی بسـیار بالاتر سخن می‌گوید: ی فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍی «۲» یا آن که در قصه حضـرت یوسف علیه السلام می‌گوید: ی وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونی «۳» تردیدی در این نیست، کسانی که می‌توانند دهها هزار و صدها را بشـمارند، می‌توانستند بسـیار ثروتمنـد باشـند. ثروت، تمدّن می‌آورد و تمدّن هم ابزار رفاه را می‌طلبد. خاندان‌های اموی و مخزومی، در ثروت، مثال زدنی بودنـد. ابن جـدعان در کار تجارتِ بَرده بود و چنان ثروتی به دست آورد که او را به قیصـر تشبیه می‌کردند. در این موضوع شـعری در باره ابن جـدعان گفته شـده است: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۰ روزی که ابن جدعان در کنار حزروه- جایی در مکه- ایسـتاده بود و گویی قیصـر بود یا قصـر و خدم و حشمی داشت. «۱» در بـاره مردمی که قرآن در مقام تشـریع حتی از این هم دقیق‌تر سخن می‌گوید، چه می‌اندیشیم؟ خداوند در امر میراث، به نصف و ثلث و ربع و خمس و ثُمن و عُشر اشاره کرده و تردیدی نیست که آنان در شـرایطی بوده‌اند که به راحتی می‌توانسـتند این کسـرها و چند برابر آن را دریابند. قریشیان در مکه از لباس، شـلوار و کفش اسـتفاده کرده، انگشترهایی از طلا و نقره داشتند که در آنها دانه‌های لؤلؤ می‌گذاشتند. زنان قریش هم از روسری، جلباب و خلخال که مورد اخیر را در پای خود می‌کردند تا در راه رفتن و بلند شدن صدای آن زینت خود را آشکار کنند ی وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَی «۲» اسـتفاده می‌کردند. این افزون بر اسـتفاده آنان از گردنبد و النگو و بهره‌مندی از عطرهای خوشبو بود. گفته‌انـد که عبـدالمطلب در دو حُلّه که ارزش آنهـا هزار مثقـال طلا بود تکفین و دفن شـد. چنان که برخی از قریش لباسـی به ارزش پنجـاه دینار می‌پوشـیدند «۳» که سیصد ریـال امروز بـود. در قرآن از کسـی یـاد شـده که در اسـتفاده از حلیه و زیـور تلاش

می‌کرده است. «۴» اهل رفاه و تفریح هم مجالس بزمی داشتند که برای آن از بالش‌ها و فرش‌ها استفاده می‌کردند و میوه‌ها در آن می‌چیدند و از بهترین محصولات میوه‌ای خود برای این محافل بهره می‌بردند. در این زمینه از میوه‌های تازه طائف یا میوه‌های خشکی که از شام و فلسطین توسط تجارشان آورده می‌شد، استفاده می‌کردند. آنان خوراک فالوده را هم از طریق اقوام مجاور خویش می‌شناختند. «۵» ساکنان مکه از خرما و انگور، شراب می‌ساختند و آنها را در ظروفی از نقره و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۱ قدح‌هایی بلورین ریخته، در مجالس خود می‌آوردند و در حالی که بوی خوش زنجبیل و کافور از آنها بر می‌خاست، توسط ساقیان در مجلس گردانده می‌شد. قریش حلقه‌هایی داشتند که قصه‌گویان در آنها داستان‌های پیشینیان یا داستان‌هایی از مسائل زندگی مردم را نقل می‌کردند، و از آنچه که برای مردمان در نقاط مختلف عالم رخ می‌داد، سخن می‌گفتند. در این حلقه‌ها پیران با قباهای گشاد خود و جوانان با لباس‌های خوشبوی یا قرمز رنگ خویش که از بهترین حریرهای رسیده از فارس یا ساخته شده در عراق و شام بود، شرکت می‌کردند. مکه روزگارِ قریش بسان پایتخت‌های امروز، پذیرای اقلیت‌های بیگانه‌ای بود که با هنر و اموال و احیاناً دانش خویش به آنجا می‌آمدند. چیزی نمی‌گذشت که درست مانند امروز، در آنجا میدان فعالیت می‌یافتند. بسیاری از کتابهای سیره از وجود نصارای روم و دوگانه‌پرستان فارس در مکه سخن می‌گویند و این که خانواده‌هایی از عراق و مصر و حبشه و سریانی در آنجا می‌زیستند. بعید نیست که آمدن این اقلیت‌ها یا خانواده‌ها به مکه به دنبال فرار آنان از شورش‌ها یا انواع فشارها «۱» باشد یا به دلایلی دیگر که به هر روی در ادوار مختلف تاریخ سبب کوچ انسان‌ها از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌شود. من این نظریه را که معتقد است بیسوادی مطلق در مکه حاکم بوده است، باور ندارم و این که ابزارهای نوشتن در آن ایام صرفاً روی استخوان و سنگ بوده است؛ چرا که قرآن از صُحُف منشّره (مدثر: ۵۲)، سجلّات الکتب (انبیاء: ۱۰۴)، مداد (کهف: ۱۰۹)، اقلام (لقمان: ۲۷)، و کلماتی که اشاره به آشنایی آن مردم با این ابزارها دارد، سخن می‌گوید. از جمله چیزهایی که جلب توجه می‌کند، این است که قرآن در اوایل نزولش، در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۲ مکه نوشته و استنساخ می‌شده است. ابن‌هشام می‌گوید: «عمر نزد خواهرش آمد در حالی که در دستان او یک صحیفه قرآنی بود.» بیشتر مورّخان این روایت را تأیید می‌کنند، روایتی که نشان می‌دهد، صحف در آن دوره وجود داشته و نسخه‌های آن در مکه متداول بوده است. چطور می‌شود تصور کرد، چنین امری در جامعه‌ای بوده است که بیسوادی مطلق بر آن حکم‌فرما بوده و چنان که برخی گفته‌اند، تنها کسانی به عدد انگشتان دست توانایی خواندن و نوشتن داشته‌اند. «۱»

اوضاع ادبی در مکه

قریش در جاهلیت در کار بهترین نوع ادب فعّال بود. آنان از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین عرب‌ها بودند و سهم آنان در خطابه و وصیت، یعنی ارائه کلمات و تعابیری به عنوان وصایا و امثال قابل اعتنا بود. بسیاری از متون کهن در ادب عربی، مانند امالی، طبقات ابن سعد، عقد الفرید، الأغانی، أمثال العرب و مجمع‌الأمثال نمونه‌هایی از بهترین و ارجمندترین جملات ادبی از عصر جاهلیت قریش را برای ما حفظ کرده‌اند. قریش به داشتن بهترین شاعران در جاهلیت شهره بود که برخی از مبرّزترین آنان عبارتند از: ابوطالب، ابوسفیان، عبداللَّه بن حذافه، هبیرة بن ابی‌وهب مخزومی، عبداللَّه بن زِبعری، زُبَیر بن عبدالمطلب. چنان که شاعرانی هم از اطراف مکه از قبیله هُذیل شهرت داشتند مانند: جناده، جندب، عروه، متنخل، ابوذؤیب، ابوخراش، اسامة بن حارث، عجلان بن خلیة. در میان بادیه مکه و شهرهای اطراف آن هم کسانی شهرت داشتند که یادِ از نامشان به درازا می‌کشد و البته یافتن نام آنان در کتاب‌های معروف ادبی دشوار نیست. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۳ از ضرب‌المثل‌هایی که در اینجا می‌آوریم، خواننده می‌تواند سطح ادبی بالایی را که مکه در دوران مورد بحث به آن دست یافته بود، دریابد: من أجمل قليلًا سمع جميلًا: کسی که کم و زیبا سخن بگوید، سخن زیبا خواهد شنید. أنفُكَ منكَ وإن كان اذُناً: (دماغ تو از آن توست حتی اگر

گوش تو باشـد). إن البلاء موکّل بالمنطق: (زبان سـرخ سـر سبز می‌دهد برباد). عند جهینهٔ الخبر الیقین: جهینه (نام قبیله) خبر درسـت می‌دهنـد (حرف راست را از بچه بشـنو). الجزاء من جنس العمـل: پاداش از جنس عمل است. إذا عزّ أخوک فهن: اگر برادرت عزیز شـد، تواضع کن. کـل خـاطب علی لسانه تمرهٔ: هر کسـی که حرف می‌زنـد روی زبانش خرما هست (زبانش شـیرین است). الحرب سجال: جنگ دست به دست می‌شود. حظ فی السحاب و عقل فی التراب: بهره‌اش در آسمان اما عقلش کم است. ما حیلهٔ الرامی إذا نقطع الوتر: گناه تیرانـداز چیست اگر زه کمانش را پاره کنیم. من خان هان: کسـی که خیانت کرد، مورد اهانت قرار خواهد گرفت. کما تزرع تحصد: (هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت). من سابق الدهر عثر: کسی که با دهر مسابقه دهد زمین می‌خورد. لکل عود عصارهٔ: هر چوب سبزی عصاره‌ای دارد. ما کلّ عورهٔ تصان: هر عورتی پوشـیده نمی‌شود. غَدَرَک مَن دَلّک علی الإساءهٔ: کسی که تو را به بـدی راهنمـا شود به تو خیـانت کرده است. کُـلُّ الصـید فی جَوف الفراء: تمام صـید در پوستین است. (هرچه می‌خواهی همین جـاست). مُکرَهٌ أخـاک لاـ بطل: برادر تو، مجبور بود نه این که پهلوان بود. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۸۴ کل شاهٔ برجلها معلقـهٔ: هر گوسـفندی از پایش آویزان می‌شود. زارع لنفسه حاصد لسواه: کار کردن خر و خوردن یـابو. لا قرار علی زأر من الأسـد: کسـی که نعره شـیر می‌شـنود، آرام و قرار نـدارد. بازارهای تجاری مکه برای رقابت میان اصـحاب انـدیشه از جمع شـاعران و سـخنوران آمـاده بود و محلی برای ملاقـات خطیبان بنام از سایر بلاد عربی به شـمار می‌آمـد. این بازارها، میـدانی فرهنگی بود که میان دولتهای یمن در جنوب و حکام حیره و غسان در شـمال بی مانند بود. اخبار آن در جای خود در آثار ادبی، چنـدان فراوان است که نیـاز به بیـان نـدارد. یکی از مشـهورترین این بازارهـا در مکه، بازار عُکّاظ بود. مورّخان در باره تعیین محل آن اختلاف نظر دارنـد. من بیشتر به آنچه یاقوت در معجم البلـدان گفته است تمایل دارم. بر حسب نظر وی، جای آن در یک وادی قرار داشت که از طائف تـا آنجـا یـک شب راه و از مکه تـا آن وادی سه شب راه بود. در آنجـا صـخره‌هایی بود که اطرافش طواف می‌کردند. این وصفی است که از جهات زیادی با ایستگاه «السیل الکبیر» قابل تطبیق است. «۱» در آنجا صخره‌هایی هست که همچنـان سـرپاست و وادی بزرگی اسـت که جـا برای حضـور بسـیاری از قبایـل عرب را داشـته است. پس از آن بـازار مَجَنّه «۲» در نزدیکی مکـه است. و نیز بـازار ذوالمجـاز که در دو میلی عرفـات قرار دارد. «۳» قافله‌هـای عرب در ده روز پایـانی ماه ذی قعـده در عکاظ بودند. از آنجا به سمت ذی‌المجنّه رفته و روز ترویه، هشتم ذی حجه وارد بازار ذوالمجاز می‌شدند. به این مجموعه باید بازار مکه و منـا و دومـهٔ الجنـدل را هم افزود، امـا اینها به لحاظ ادبی و وجود تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۸۵ مناظرات مفاخره‌آمیز و مباحثه برانگیز به پای عکاظ نمی‌رسیدند. تقی‌الدین فاسی می‌گوید: بازار عکاظ تا زمان قیام مختار در مکه به سـال برپـا بود. «۱» در این وقت، مردم هراسـناک، آنجـا را رهـا کردنـد و تـا به امروز چنین است. مـدتی بعـد مجنّه و ذی المجاز هم رها شد، و با بودن بازارهای مکه و منا و عرفات از وجود آنها بی نیاز گشتند.

اوضاع علمی

این هم شـگفت نیست که مکیان دارای نوعی حیات علمی هم بوده باشـند. آنان دانش‌هایی داشتند که در آنها وارد بودند و کسانی از میان آنان در آن علوم چندان مبرّز بودند که تا روزگاری دراز در معارف بشری تأثیر داشتند. آنان در دانش انساب عرب و اخبار آنان تبحّر داشـتند و از اخبار امّت‌های گذشته یا معاصر یا کسانی که با آنان روابط تجاری و همسایگی داشتند، روایت‌ها می‌کردند. این اخبار به طور معمول در مجالس و محافل آنان بازگو می‌شـد، به طوری که این دانش بعدها به موادی تبدیل شد که کسانی آنها را مـدوّن کرده، منابع تاریخی را پدید آوردند. همین‌طور در دانش نجوم و مواقع و حرکات سـتارگان دستی داشـتند و منازل آنها را در بروج می‌شـناختند. کلـدانی‌های در همان روزگار از متخصـصان در نجوم بودنـد و کسانی از عرب به سوی آنان رفتنـد و از آنان اقتبـاس کردنـد، چنـدان که برای آنـان دانش کـاملی در این بـاره فراهم آمـد که بـدان فخر می‌فروختنـد. درباره گیاهان و باران هم

ورودی داشـته، نسبت به دانش شناخت ابر و انواع آن آشنا بودند و موقع آمدن باران را در بادیه‌هاشان می‌شناختند و از بادها و مسیر آنهـا آگاهی داشـتند، به طوری که برای هر بادی از مسیری مشـخص می‌وزیـد، نامی گذاشته بودنـد. از آن جمله بود: صـبا، دبور، صرصر، عاصف و اسامی دیگری که همچنان دانایان، تا به امروز به پیروی از اعراب در جاهلیت، همان‌ها را به کار می‌برند. آنان در دریای سرخ، کشتیرانی داشتند و زمان آنها را با حرکت نجوم تعیین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۶ می کردنـد. کمـا این که در مسافرت‌هـای دور از وطن هم از هـدایت سـتارگان بهره می‌بردنـد. سـفرهای آنـان تـا دورترین نقاط جنوبی دریا تا نزدیکی اقیانوس هنـد می‌رسـید؛ چنان که برخی از آنان وارد اقیانوس هند شده تا سواحل دور دست آن که در برخی از سـفرنامه‌های عربی آمـده، می‌رفتنـد. بـدین ترتیب برای کشتیرانی آنان قواعـدی پدید آمد که به توارث به دوره‌های بعد رسـید و مسـلمانان در روزگار طلایی خود توانسـتند از آنها استفاده کنند. در طب هم معلومات قابل ملاحظه‌ای داشتند، معلوماتی که آنان را بر تمامی مشکلات جسمی، چیره کرده بود. آنان برای اینها اسامی زیادی داشتند که شما به طور مفصّل می‌توانید در کتابهای لغت و منابع اصـلی، آن‌ها را بیابید. باید پرسـید این اسامی از کجا آمده است؟ آیا این جز از آن روست که آنان چگونگی آنها را در جسم می‌شـناختند و وظـایف و کـار آنهـا را درک می‌کردنـد؟ به همین ترتیب، دامنه دانش آنـان به گیاهان هم می‌رسـید؛ خواص آنها را می‌شـناختند و بر اسـاس آن، از آنها بهره می‌گرفتنـد. آنان از علاج با آتش و قطع عضو و فصـد و حجامت آگاهی داشـتند و در این زمینه حکمای مبرّزی داشـتند که حارث بن کلده ثَقَفی شـهرت خاصی داشت. وی چندان پایید که روزگار معاویه را هم درک کرد و پزشـکان عصـر او از وی ماننـدِ یک اسـتاد با ارزش بهره می‌بردنـد. میراث طبی عرب چنـدان است که حتی در روزگار ما، و حتی جوامع متمدن عصـر ما از آن میراث بهره می‌گیرند و بسیاری از آرای طبی آنان را تأیید می‌کنند. حتی در بادیه ما، تا به امروز چنان است که کسانی که طب جدیـد را کنار گذاشـته‌اند، به آنجا می‌آیند تا از داروهای گیاهی یا درمان با سوزندان بهره برند. نمی‌توان انکار کرد که اینان، این معلومات را از نسل‌های گذشته و دوران‌های پیشین به ارث برده‌اند و البته تجربه‌ها و مهارت‌های خود را هم بر آن افزوده‌انـد. از دیگر دانش‌هـای آنـان، علم القیـافه، علم الفراسه و علم الریـاضه بـود. آنـان برای این دانش‌هـا، قواعـد و اصولی داشـتند که به رغم گـذشت دو هزار سال همچنان جریان آنها میانشان شایع است. در علم القیافه، رد چیزهای گم شده را از انسان و حیوان می‌گرفتنـد و جای پای او را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۸۷ که با پاهای دیگر خلط شده بود، تشـخیص می‌دادند. این مهارتی بود که تاکنون کسـی به پای آنان نرسـیده است و همچنان میان ما کسانی هستند که این دانش را به ارث برده‌انـد و حتی برای مترقی‌ترین مردمان هم آن دانش شـگفت‌انگیز است. در علم الفراسه، از روی قیافه و شـکل و سـخن شخص، به اخلاق او می‌رسـیدند. این دانشـی است که امروزه در دانشـگاه‌ها تـدریس می‌شود و شایـد از آن رتبتی که دو هزار سال پیش در بادیه داشـته است هم کمتر باشـد. در علم القیافه آنان می‌توانسـتند محل وجود آب‌های زیر زمینی را بـدون اسـتفاده از هیچ گونه ابزاری بشناسـند و بـدین ترتیب صـدها چاه آب را در مکه، آن هم در روزگاری که این شـهر از یک قطره آب بهره نـداشت، حفر کننـد. همچنـان که در بادیه‌هـای مختلـف هم در جاهـایی که احتمـال وجود آب را می‌دادنـد این چاه‌هـا را حفر کردنـد. آنـان همچنین از کهانت، «۱» عرافت و عیافت «۲» هم بهره داشتند و به کار تنجیم هم می‌پرداختند. در میان آنان کاهنان به داشتن ذکاوتی خاص که می‌توانست قرائن خاصی را دریافته و حال را به گذشته پیوند بزند شهرت داشتند. کاهنان و عُرّاف به خاطر شدت ذکاوت خویش عموم مردم را گمراه کرده، از غفلت آنـان بهره‌منـد می‌شدنـد. اسـلام با آنان درافتاد و مردم را از چنگال این ذکاوت نجات بخشید.

اوضاع هنری

در اینجا مقصود ما به طور خاص هنرِ لهو و لعب است. گفته شـده است: هیچ قومی پس از ایرانیان و رومیان به اندازه عرب، حریص

به لهو و طرب نبودند. «۳» تردیدی نداریم که قریش در مکه، نماینده عرب به شمار می‌آمد و طبعاً در غنا هم جلوه کرد؛ چنان که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۸۸ ثروت و سود و باورهای مقدّسی که از آزادی آنان می‌کاست، آنان را در کار ورود به این هنر کمک می‌کرد. گفته‌اند که زمانی قوم عاد در روزگار عمالیق، هیئتی را به مکه فرستادند تا برای آنان آب بیاورند، وقتی به مکه رسیدند، به سراغ شراب و لهو و سماع رفتند. «۱» وقتی لهو و غنا در مکه از روزگار عمالیق باشد، چرا در روزگار مورد بحث ما، در حالی که در تفرجگاه‌های خود در لقیط یا وادی فخ هستند، محفلی برگزار نکنند، در حالی که به مرور ذوق آنان در این کار بیشتر شده و ثروتی برایشان فراهم گشته بود که به روی جوانانشان سرازیر می‌گشت. در این ایام، کنیزکان در خانه‌های مردم مکه از سروکول هم بالا می‌رفتند؛ چنان که زن‌های آزاد و اصیل هم حجاب نداشتند و آن گونه که قرآن اشاره کرده، زیور جاهلی داشتند. «۲» آنان در مجالس جشن عمومی، همراه مردان، به خصوص در شب‌های عروسی به زدن دف و طنبور می‌پرداختند. «۳» غنای نصْب که نوعی غنای دینی بود و در جشن‌های برگزار شده در اطراف کاربرد داشت، میان آنان شهرتی چشمگیر داشت. در جشن‌های امویان و مخزومیان و دیگر چهرگان قریش، کنیزکانی بودند که در لهو و غنا و تعارف شراب در مجالس انس تخصص داشتند. صاحب اغانی با اشاره به نصیحت ابوسفیان به قریش برای بازگشت سپاه از جنگ بدر می‌گوید: ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نخواهیم گشت مگر آن به بدر برویم، سه روز آنجا بمانیم، شترانی را ذبح کنیم و طعام بخوریم و شراب بنوشیم و کنیزکان برایمان بخوانند و عرب خبر ما را بشنود. «۴» زمخشری در تفسیر این آیت قرآنی که فرمود: ی وَمِنْ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِی (لقمان: ۶) می‌نویسد: نضر بن حارث وقتی آگاه می‌شد که کسی اراده مسلمان شدن دارد، او را به مراسمی در خانه‌اش دعوت کرده، دستور می‌داد به وی طعام و شراب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۸۹ داده، موسیقی برایش بنوازند تا از ایمان آوردن باز ماند. و می‌گوید: او تعدادی کنیزکان آوازه‌خوان را در خانه‌اش فراهم می‌آورد. از مجموع اینها می‌توان نتیجه گرفت که مکه در جاهلیت با هنر لهوی مأنوس بوده و موجی از غنای تند و تیز، مجالس و محافل عمومی آنان و تفرّجگاه‌ها و خانه‌های اشراف و اعیان از قریش را پر کرده بوده است. شاید شاهدی بهتر از آنچه از حسّان نقل شده نباشد که گوید: جبلّهْ بن ایهم برای مجالس لهو و لعب خود از کنیزکان آوازه خوان مکّی استفاده می‌کرده است. «۱»

اوضاع اداری

گذشت که قصی نخستین فرد از بنی کنانه بود که به پادشاهی رسید و از این رو حجابت و رفادت و سقایت و کار دارالندوه و رهبری در اختیار او بود. «۲» او را قصیّ مُجمّع می‌گفتند؛ چرا که قریش را در مکه گرد آورد؛ و قریش را هم در این سال «قریش» گفتند چون گرد آمدند. تجمّع در لغت برخی عرب‌ها به معنا تقرّش است. تا پیش از آن «قریش» گفته نمی‌شد. قصی بیش از آن که قومش تصور می‌کردند، اهل عمل بود. زمانی که حکومت را به دست گرفت، دارالندوه را به عنوان محفل مشورتی قریش تأسیس کرد. در این محفل، قریشیانی شرکت می‌کردند که چهل سال داشتند. وی آن را به عنوان مرکزی در آورد که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۹۰ چهره‌های قریش بطائح در آن باشند. قریش بطائح عبارت بودند از: هاشم، امیه، مخزوم، جُمح، سَهم، تیْم، عَدی، اسَد، نوْفل و زُهره. «۱» این شورا نوعی نظام اشرافی هم بود، چرا که فرزندان قصی با هر سن و سالی می‌توانستند در آن وارد شوند. قصی مسأله آبرسانی به حجاج را مورد توجه قرار داده، دستور داد منبعی از پوست درست کرده آن را کنار کعبه نهادند و در آن آب شیرین ریخت، آبی که به کمک شترها از مناطق دوردست اطراف مکه به آنجا آورده می‌شد. او همچنین به دنبال یافتن آب شیرین در مکه بود و به همین جهت چاه عجول را کند که محل آن در جایی است که رواق فعلی مسجد در امتداد آن در کنار باب الحمیدیه «۲» و باب الوداع قرار دارد. همچنین چاهی در کنار سدّ در سمت مسجد الرایه کند. این همان چاهی است که امروزه در جَوْدریه در محل واقع در برابر قصر جفالی واقع شده «۳» و بئر جبیر بن مطعم نامیده

می‌شود، چرا که جبیر، پس از آن که چاه یاد شده مندرس شد، آن را تجدید کرد. فرزندان قصی پس از وی توجه خاصی به چاه‌ها داشتند و همچنان در پی آب شیرین گشته به حفر چاه می‌پرداختند. قصی به اطعام حجاج هم عنایت داشت. قریش هر ساله به همین منظور پولی در اموال خود منظور کرده، به قصی می‌داد تا به کمک آن به اطعام حجاج پرداخته، کسانی که زاد و توشه‌ای ندارند از آن استفاده کنند. قصی با استفاده از همین پول‌ها آرد تهیه می‌کرد و با استفاده از ران قربانی‌ها و گردآوری آنهاو طبخشان و نیز ریختن آرد در آنها، غذایی درست کرده حجاج را اطعام می‌کرد. فرزندان او این را به عنوان یک سنّت حفظ کردند، آن چنان که عَمرو نواده او، در زمانی که خشک‌سالی و قحطی در مکه پدید آمد، با استفاده از پولی که از قریش فراهم آورده بود به شام رفته آرد و نان تهیه کرد و با پختن گوشت، نان را در آن ترید کرده، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۱ مردم را در این قحطسالی اطعام می‌کرد. همین اقدام او سبب شد تا او را هاشم بنامند، «۱» تعبیری که از روی «هشم الثرید» ساخته شده بود. چنان که شاعر در باره او گوید: عمرو کسی است که برای مردم ترید درست کرد، آن هم در روزگاری که مردان مکه در دوران سختی و خشک‌سالی به سر می‌بردند. زمانی که اسلام ظهور کرد، قریش همچنان به صورت یک سنت به این کار ادامه می‌داد. رسول صلی الله علیه و آله هم با فرستادن مالی با ابوبکر در جریان برگزاری حج در سال نهم هجری جهت اطعام حجاج این سنت را امضا فرمود. «۲» ایشان همین کار را در حجة الوداع هم انجام داد. بعد از آن ابوبکر و دیگر خلفا هم به این کار ادامه دادند. ابوالولید ازرقی گوید: این کار ادامه یافت تا روزگار ما که خلفا در ایام حج، در مکه و منی و تا پایان مراسم، حجاج را اطعام می‌کنند. ابوالولید در میان قرن سوم هجری درگذشته است. تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام، ندیده‌ام که در دوره‌ای، این سنّت حَسَنه تعطیل شده باشد؛ اما تصور می‌کنم در پی برآمدن فتنه‌ها و جنگهایی که سبب قطع مسیر به مکه می‌شد، آن سنت تعطیل می‌شده است. نکته قابل توجه در این سنت آن است که هزینه آن به طور مشترک توسط قریش و بعدها با مشارکت مسلمانان در صدر اسلام پرداخت می‌شد. به مرور این مشارکت عمومی، جای خود را به بیت المال و خزاین خلفا داد. باید پرسید: آیا مردم مکه دست از آن مجد و عظمت گذشته برداشتند یا آن که زندگی بر آنان تنگ شد؟ همان طور که پیش از این گفتیم، قریش، فعال‌ترین قبایل جزیرة العرب در کارهای تجاری بودند. بنابراین در دادن هزینه اطعام حجاج در موسم حج دستشان باز بود. زمانی که اسلام برآمد، فعالیت قریش بیشتر شد و به دنبال فتوحات و گسترش تجارت، ثروت‌های هنگفتی به سوی آنان سرازیر شد. با فزونی ثروت بود که زمین‌های آنان در طائف و مدینه و برخی از نواحی مکه و وادی‌های نزدیک هم سرسبز و خرّم شد، چرا که از این پول‌ها برای کندن چاه استفاده می‌شد. چیزی نگذشت که این فعالیت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۲ کاهش یافت و به دنبال آن، ثروت و سرسبزی هم از میان رفت، چرا که چهره‌های ثروتمند قریش همراه با دارایی‌های خود برای رفتن به مراکز خلافتِ خارج از جزیرة العرب، به دیگر شهرها کوچ کردند. بدین ترتیب، حجاز و مکه به منطقه‌ای مانند یک رباط یا تکیه تبدیل شد که مورد عنایت خلفا و بذل و بخشش‌های خلفا و ملوک قرار گرفت. مردم مکه در این دوره کاری جز آماده کردن شرایط برای طواف حجاج و دعا برای طول عمر صاحبان سلطه نداشتند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۳

مکه در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نقطه تحوّلی در تاریخ مکه بود، یا به عبارت روشن‌تر حدّ فاصلی میان دوره قبل و دوره جدید آن شهر بود که به عنوان قبله، میلیون‌ها مسلمان روزانه پنج بار متوجه آن می‌شوند، یا جایی که سالانه صدها هزار نفر از نقاط مختلف

عالم به سوی آن می‌شتابند. در نوشتن تاریخ این دوره مکه، بنای آن نداریم تا به تفصیل به مطالبی که در کتابهای سیره آمده است بپردازیم؛ مطالبی که در جای خود بسیار گسترده است و ما بنای پرداختن به بیش از آن را نداریم. آنچه مورد توجه ماست، یک مرور اجمالی و سریع بر رخدادها به هدف ایجاد ارتباط میان حوادث عمومی از یک طرف و نتیجه‌گیری از آن‌ها از سوی دیگر است.

بعثت رسول صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان فرهنگی مبعوث گشت که به رغم ساختاری که شرحش گذشت، مانعی در استفاده از لذات زندگی ایجاد نکرد، هیچ نوع محدودیتی در این زمینه وجود نداشت. در آن جامعه، ارزش‌های اخلاقی با معیارهای خاصی سنجیده می‌شد و به اعتبار مقیاس‌هایی که در جاهلیت بود، کسی وجود نداشت که با وجود عصبیت‌های طایفه‌ای، با طرف مقابل کنار آید، یا هر اندازه هم قبیله‌اش ستمگر باشد، متمایل به سمت قبیله مقابل بشود، یا آن که ثار و انتقام خود را هر چه که باشد، فراموش کند یا آن که تسلیم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۴ قاعده‌ای شود که بر اساس آن، افتخارات به قبیله‌ای جز فرزندان پدرش می‌رسد. رسول صلی الله علیه و آله در میان قومی مبعوث گشت که مبانی آنان چنین بود و چندان آنها را باور داشت که یک عابد معتقداتش را. کار رسول صلی الله علیه و آله تنها مقابله با بت‌پرستی و کارهای عبادی نادرست آنان نبود، بلکه مهم روبه‌رو شدن با این قبیل ارزش‌های اخلاقی بود که جامعه بر محور آن شکل گرفته بود و طالب وحدت و تمرکزی نبود که می‌توانست چهارچوب قبیله‌ای را در هم ریزد. رسول صلی الله علیه و آله از میان بنی هاشم مبعوث شد. در این صورت چگونه بنی امیه و بنی سهم و بنو عدی و بنو زهره و نبو تیم و بنومخزوم وبنواسد و دیگر تیره‌های قریش و قبایل کنانه‌ای می‌توانستند تسلیم او شوند؟ این تسلیم شدن در عرف آنان نوعی اهانت به کیان تیره‌ها و برجستگان بود. این تسلیم، آنان را تسلیم دعوتی می‌کرد که تنها افتخار را برای بنوهاشم ثبت می‌کرد. پس چرا نباید مقاومت می‌کردند؟ چرا این قبیل ارزشهای اخلاقیِ فاسد، نباید با آنچه مانند اسلام، با عرفش سازگار نیست به معارضه برخیزد، و چرا نباید برابر دعوت اسلامی و حق، استکبار ورزد، آن هم به هدف پاسداری از کیان تیره و قبیله و مقابله با دشمنی که فردای آن روز آنان را چنان در کوره ذوب می‌کند که میراث پدران خویش را فراموش کرده، تمامی معارف گذشته را از میان می‌برد. رسول صلی الله علیه و آله دعوت خود را در چنین تنگنایی آغاز کرد و به خاطر همین انگیزه‌ها بود که آن نبردها و درگیری‌ها که شرحش در کتابهای سیره آمده، برآمد؛ درگیری‌هایی که محصول تعصّب و حزب گرایی طایفه‌ای، قبیله‌ای و تیره‌ای است. رسول صلی الله علیه و آله این دشواری‌ها را چندان تحمّل کرد که یک فرد صاحب عقیده راسخ تحمل می‌کند. نخستین کسانی که در مکه دعوتش را اجابت کردند، کسانی بودند که عقلشان بر میراث موجود می‌چربید و جان آنان را چندان بالاـ آورده بود که حاضر به ایستادن در برابر چراغ روشن حق نبودند. البته این چهره‌ها اندکند و تاریخ، شمار کمی از آنان را می‌شناسد. بنابراین شگفت نیست اگر ببینیم نخستین اطرافیانش تعدادی انگشت شمار بودند. دین تازه با تعالیم تازه رخ می‌نماید؛ این دین به وحدت فرا می‌خواند و دستور تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۵ نسیان قبیله‌گرایی و کفر به بت‌پرستی می‌دهد. این دین، اباحه‌گری مطلق را محدود می‌کند، از لذائد و شهوات منع می‌کند و بحث حلال و حرام را پیش می‌کشد؛ در این صورت کدام اخلاق ویرانگری است که توحید و اتحاد را تقویت کند؟ کدام اخلاق آشوبگرانه‌ای است که این محدودیت را تحمّل کند؟ این، نوعی آگاهی و تجربه است که افراد شهوانی آن را نخواهند پذیرفت. آیا قدم نهادن در این راه جز برای صاحب وجدانِ آگاهی می‌تواند باشد که تحت تأثیر هواهای وجدانِ قبایلی که مانند قریش و دیگران را می‌سازد، نیست؟ این تعصب چاره‌ای جز بهره‌گیری از جهالت و نادانی، و راهی جز مقاومت و دفاع از مبانی خود را ندارد. در اینجا در کنار عامل پاسداری از کیان قبیله، عوامل دیگری هم در کار بود که از آن جمله اصرار بر منابع مالی،

قدسیت آداب و عـادات موروثی و حرص آنـان در بهره‌وری از فسق و فجور شـایع و اباحه‌گری مطلق است. این عوامل، یکجا روی شخص فشار می‌آورد، آن‌چنان که تنها مالک یقین و صبرش بود. اینها چند نفر مستضـعف بودند که قریش آنان را طرد کرده بود و آنـان را با پوست و سـنگ داغ شـکنجه می‌داد. تمامی تیره‌های آنان پیمانی بسـتند که علیه تمامی بنی‌هاشم بود، به طوری که متعهد شدنـد با آنان خرید و فروش و معامله نکنند، مگر آن که آنان محمد را از خود دور کنند. مقاومت در مقابل محمد صـلی الله علیه و آله تنهـا منحصـر به مکه و مکیـان نبود، بلکه آنان کسانی را گماشـتند تا در ایام حـج مراقب ارتباط او با افراد قبایل دیگر باشـند؛ به طوری که اگر بـا آنـان تماسـی برقرار کرد یـا دعوتش را میـان قومی طرح نمود، یا به زائرانی پناه برد، بر او سـخت گیرنـد و مانع از حمایت آنان از او شونـد. زمانی که محمـد صـلی الله علیه و آله به طائف رفت تا به قبیله ثقیف پناه برد، آنان از این که او را بر ضـد قریش حمایت کرده یا بت‌هایشان را به خشم آورند، خودداری کردند و ایشان به مکه بازگشت. «۱»

هجرت رسول صلی الله علیه و آله

آن هنگـام که خداونـد اجـازه هجرت به مـدینه را داد، قریش تلاـش کردنـد تـا پیش از آن که رسول صـلی الله علیه و آله در جایی اسـتقرار یابـد، و بـا تکیه بر آنجـا از عقیـده‌اش دفاع کنـد و یا کیان جاهلی آنان را به بازی گیرد و دایره اباحی‌گری شان را محـدود سازد، دعوتش را از میان بردارنـد. اما عنایت خداونـدی جز بر این امر اسـتوار نبود که آن حضـرت کارش را در آنچه بناست محقق شـود، به انجـام برسانـد و مکه را از شـرف نصـرت و حمـایت از رسول صـلی الله علیه و آله محروم سـازد. «۱» اکنون که بـا همه راه بسـتن‌ها او توانسـته بود از دستشان بگریزد، آنان بر آشفتند و بر قتل او، طبق برنامه‌ای که از پیش تعیین کرده بودند، اصرار ورزیدند. آنان کسانی را در هر سوی برای یافتن وی فرستادند و برای هر کسی که او را بیابد یک صد شتر جایزه معین کردند، اما تلاش آنان به جایی نرسید.

جنگ با قریش

رسول صـلی الله علیه و آله در مـدینه اجازه نبرد یافت. پسـر عمویش حمزه را با لشـکری کوچک برای حمله به کاروان قریش که از شام باز می‌گشت، اعزام کرد. نیروی دیگری را هم بار دیگر به همین هـدف فرسـتاد. در سال دوم هجرت، «۲» عبداللَّه بن جَحْش را در سـریه سومی فرسـتاد که کاروان را تصـرّف کرد و آنچه را داشت به عنوان غنیمت برگرفت. سپس آن حضـرت، همراه سیصد نفر برای حمله به کـاروانی دیگر از مـدینه خـارج شـد. قریش که از این حمله آگـاهی یـافت بـا هزار سـرباز برابرش آمـد. دو گروه سـر چاه‌های بدر، جایی در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۷ اطراف مدینه و در مسیر ینبع، با یکدیگر درگیر شدند. این همان جنگ بدر کُبرا بود که مسلمانان در آن پیروز شدند. «۱» در سال سوم، قریش قصد انتقام‌جویی کرده، همراه مردان خویش به سوی مـدینه به راه افتاد. مـدینه آگاه شـد و نبرد در دامنه کوه احـد در اطراف مدینه رخ داد. «۲» پیروزی مسلمانان نزدیـک بود، جز آن که تیرانـدازان به هوس غنائم از کوه رمات پایین آمدنـد [و مسـلمانان شـکست خوردنـد]. این همان غزوه احد است. جنگ‌هـای دیگری در سـال چهـارم و پنجم روی داد که قریش در آنها پیروزی نیافت. در سال شـشم بود که رسول صـلی الله علیه و آله به قصد عمره و نه جنگ، از مدینه خارج گشت. وقتی به حدیبیه رسـید، دو طرف، در جایی نزدیک منطقه شُمَیسی امروز که حدود بیست کیلومتر با مکه فاصله دارد، کسانی را برای مذاکره فرستادند و رسول صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را فرستاد. مشرکان، سهیل بن عمرو را فرستادند و گفتند: «محمد آن سال را باید برگردد تا عرب‌ها نگویند قریش تحت فشار تسلیم شده است. اما سال دیگر می‌تواند برای عمره به مکه درآید.» رسول صـلی الله علیه و آله راضـی گشت و بنابراین صلح برقرار شد و آن حضرت به مدینه بازگشت. «۳» در شـرایط صـلح آمـده بود که دو طرف برای ده سال جنگ را کنار بگذارنـد. قریش هم سال آینده از مکه

خارج شود تا محمد صلی الله علیه و آله بتواند برای عمره وارد مکه شود. به علاوه، هر طایفه‌ای خواست می‌تواند با محمد صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شود، و اگر کسی خواست با قریش. در سال هفتم، رسول صلی الله علیه و آله با دو هزار معتمر به مکه آمد و مناسک عمره را بدون هیچ مانعی انجام داد. هیبت رسول صلی الله علیه و آله روی کسانی از قریش تأثیر گذاشت و دو نفر از چهره‌های قریش خالد بن ولید و عمرو بن عاص مسلمان شدند. «۴»

فتح مکه

پس از حدیبیه، خُزاعه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بست، چنان که بنوبکر بن کنانه داخل در پیمان با قریش شد. این دو طایفه در عرفه با یکدیگر نبرد کردند و قریش با سلاح، و با در اختیار گذاشتن سایه‌بان و آب، به بنوبکر کمک کرد. این کمک به عنوان نقض عهد شناخته شد و قریش آغازگر آن بود. ابوسفیان بزرگ مکه، دریافت که در برابر حادثه‌ای تازه قرار دارد که نتیجه همان پیمان‌شکنی است. منابع اطلاعاتی او هم خبر دادند که مدینه در حال بسیج نیرو برای تدارک حرکت عظیمی است. وی به مدینه رفت تا آبِ رفته را به جوی باز گرداند، اما قضای الهی در مسیر شدن بود. رسول صلی الله علیه و آله دستور حرکت به سوی مکه را داد و سپاه آماده شد و آنان در حالی که می‌گفتند اللهم اضرب علی آذانهم فلایسمعوا حتی نبغتهم نبغتهم «۱» حرکت کردند تا به مرّظهران «۲» رسیدند. ابوسفیان با عده‌ای دیگر برای کسب خبر از مکه خارج شد و چندان رفت که برابر رسول صلی الله علیه و آله قرار گرفت. حضرت به او فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان! آیا وقت آن فرا نرسیده است که بدانی خدایی جز خداوند واحد نیست؟ ابوسفیان گفت: اگر خدای دیگری بود مرا بی‌نیاز می‌کرد. رسول صلی الله علیه و آله گفت: آیا وقت آن نرسیده است که بدانی من فرستاده خدایم؟ ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدایت! در این باره تردید دارم. عباس به او گفت: وای بر تو! پیش از آن که گردنت را بزنند شهادت حق را بگوی. او هم شهادتین را گفت. عباس گفت: ای رسول! موقعیتی برای او میان طایفه‌اش قرار ده. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به خانه ابوسفیان اندر شود، ایمن است، کسی که داخل مسجد الحرام شود، ایمن است و کسی که درِ خانه‌اش را ببندد، ایمن است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۹۹ رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا ابوسفیان را کنار کوه نگاه دارند تا حرکت سپاه را ببیند. پس از آن رهایش کردند که به سرعت به مکه آمد و گفت: ای قریش! محمد با سپاهی که پیش از این دیده نشده است آمد. گفتند: چه کنیم؟ گفت: هر کس داخل خانه من شود، ایمن است. گفتند: خانه تو گنجایش همه ما را ندارد. او گفت: اگر کسی داخل مسجد شود یا درِ خانه‌اش را ببندد، هم ایمن است. رسول صلی الله علیه و آله به فرماندهانش دستور داد تا تنها با کسانی بجنگند که با آنان می‌جنگند. کسانی هم استثنا شده، دستور به قتل آنان داده شد، حتی اگر به پرده کعبه آویزان باشند. نیز حضرت توصیه کرد تا متعرض مجروحان و فراریان و اسیران نشوند. سپاه خالد بن ولید، احابیش «۱» را برابر خود یافت و شمشیر روی آنان برکشیده، آنان را شکست داد. زبیر هم پیش آمد، اما قریش پراکنده شده به بالای کوه‌ها رفته بودند. ابوسفیان نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و فریاد زد: ای رسول خدا! سبزی قریش خزان شد و دیگر پس از این قریشی نخواهد بود! رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس داخل خانه ابوسفیان شود، ایمن است. کسی که به خانه حکیم بن حزام «۲» برود، ایمن است و کسی که در خانه‌اش را ببندد، ایمن است و کسی که سلاح بگذارد ایمن است. مردم درِ خانه‌هایشان را بستند و سلاحشان را کنار نهادند. مسجد و خانه ابوسفیان هم از امان‌خواهان پر شد. موکب رسول صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد. آن حضرت حَجَر الاسود را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۰ استلام کرد و پس از آن که طواف کعبه نمود فرمود: ای قریش! خداوند نخوت جاهلیت و بزرگ شمُری پدران را از شما دور کرد. همه مردم فرزندان آدم هستند و آدم هم از خاک است. مکه حرم امن الهی است و برای هیچ کس پیش و پس از من حلال نشده است. برای من هم تنها ساعتی از روز حلال گشت. بدانید هر آنچه از خون و مال از گذشته بوده، زیرپای‌من‌است مگرسدانت بیت‌وسقایت

حجاج. سپس‌فرمود: ای قریش! ای مکیان! فکر می‌کنید من چگونه با شما رفتار خواهم کرد؟ گفتند: با نیکی. برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار و کریم. حضرت فرمود: ای طلقا! بروید شما آزادید. آن‌گاه حضرت به سمت بتی که کنار کعبه بود رفت و ضربه‌ای به چشم او زد و این آیت کریمه را خواند: ی وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًی (اسراء: ۸۱). آنگاه مسلمانان در انهدام بت‌ها از یکدیگر سبقت گرفتند و آنها را زمین زده، نابود کردند. در این روز رسول خدا صلی الله علیه و آله کلید کعبه را به سدنه آن داد و گفت: ای بنی عبدالدار! آن را بگیرید و تا قیامت آن را در اختیار داشته باشید که جز ظالم آن را از شما نخواهد گرفت. و کلید تا به امروز در دستان آنان است. «۱»

نخستین امیر مکه

رسول صلی الله علیه و آله چند هفته‌ای در مکه بود تا آن که خبر تجهیز هوازن و ثقیف برای جنگ را در مکه شنید. آن حضرت با سپاهش و در حالی که دو هزار نفر از مکیان هم به او پیوستند، به سمت طائف حرکت کرد. این پس از آن بود که عتاب بن اسید را به امارت مکه گمارد و به او فرمود: می‌دانی تو را بر چه کسانی گماردم؟ بر همسایگان خداوند. به آنان نیکی کن. عتاب یک اموی بود که روز فتح مکه اسلام آورد. او به تقوا شهرت داشت و یکبار سوگند خورد که در آنچه رسول صلی الله علیه و آله مرا بدان فرستاد جز دو پیراهن نصیب من نشد. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۱ رسول صلی الله علیه و آله به طائف رفته، هفده شبانه روز آن را در محاصره گرفت. اما پس از آن که از خداوند خواست آنان را به سوی او آورد، آنجا را رها کرد. اندکی بعد آنان تسلیم شده، نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند. رسول صلی الله علیه و آله در بازگشت، به جِعِرّانه «۱» آمد. از آنجا احرام عمره بست، سپس به مکه آمد و عمره انجام داد و از آنجا به سمت مدینه حرکت کرد. این پس از آن بود که بار دیگر امارت عتاب را بر مکه تجدید کرد و برای هر روز او یک درهم قرار داد. این پول معادل چیزی کمتر از یک ریال امروزی است. بدین ترتیب عتاب نخستین امیر مکه پس از اسلام بود.

نخستین امیر حج

در سال نهم، شماری از مسلمانان مدینه، از مهاجر و انصار، به قصد حج با امارت ابوبکر راهی مکه شدند. او نخستین امیر الحاج در اسلام بود. ابوبکر در حالی به مکه رسید که باقی‌مانده مشرکان هم به انجام مناسک خود بر اساس همان روش پیشین پدران خود مشغول بودند. در کنار آنان مسلمانان هم بر اساس آنچه ابوبکر می‌گفت حج انجام می‌دادند. در این وقت بود که علی بن ابی‌طالب علیه السلام به نمایندگی از مدینه به مکه در آمد تا روز عید قربان در منی «۲» آیاتی از سوره برائت را که به تازگی نازل شده بود، بر مردم بخواند. در این دستور آمده بود: در سال آینده هیچ مشرکی حج نخواهد گذارد، کسی عریان گرد کعبه طواف نخواهد کرد، و با هیچ مشرک و جز آن عهد و پیمانی نخواهد بود، مگر آن که کسانی از پیش پیمانی با محمد صلی الله علیه و آله داشتند که تا پایان مدت پیمان، بر اساس همان پیمان با آنان برخورد خواهد شد. همچنین خداوند دستور به جهاد با مشرکانی را داد که پیمان خود را نقض کرده‌اند. کسانی هم که عهدی ندارند چهار ماه فرصت خواهند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۲ داشت تا تصمیم بگیرند. پس از آن هیچ عهدی برای هیچ مشرکی نخواهد بود. این بیانیه، به طور کامل برگرفته از سوره برائت (توبه) بود. در این فرمان تکلیف بسیاری از مسائلی که تا آن زمان در انتظار تعیین حدود و ثغور قانونی رها شده بود، تعیین شد.

حَجّةُ الوداع

در سال دهم هجرت بود که رسول صلی الله علیه و آله اعلام کرد قصد انجام فریضه حج را دارد و سپس شروع به تدارک مقدّمات سفر کرد. مردم مدینه نیز آماده شدند. وقتی خبر به مکه رسید، قریش هم برای دیدار و گرامی داشت مقدمش آماده شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر ذی قعده پس از آن که نماز ظهر را خواند، از مدینه خارج شد. تمامی همسران و بزرگان مهاجرین و انصار و گروه زیادی از مردم حاضر بودند. آن حضرت با کاروانی عظیم که هر لحظه بر شمارش افزوده می‌شد به سمت مکه به راه افتاد. زمانی که به مکه رسید، از بالای شهر وارد شد و پس از آن با همراهان عازم مسجد شده، طواف کرد. سپس به صفا و مروه رفت و در نهایت به خیمه‌گاهش در آمد. آن حضرت چهار روز در آنجا ماند و روز ترویه هشتم ذی حجه، ظهرگاه، با یارانش به سمت منی رفت. در آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گذارد و شب را خوابید. وقتی خورشید روز نهم ذی حجه، روز عرفه، طلوع کرد به سمت عرفات رفت. قبّه آن حضرت را در نمره «۱» زدند و حضرت در آنجا توقف کرد. وقتی ظهر شد سوار بر شترش که نامش قصوا بود شد. مسلمانان نیز سوار بر شتران به قصد وقوف، به درون وادی عرنه رفتند که چند گامی با قبّه آن حضرت فاصله داشت. در آنجا ایستاد و خطبه مشهورش را ایراد کرد، همان خطبه‌ای که به خطبه حجة الوداع مشهور است. آن حضرت در این خطبه، پایه‌های اسلام را استوار کرد و اساس شرک را در هم ریخت. آن حضرت جاهلیت را زیر پا نهاد، ربا را تحریم کرد و بر حرمت خون و مال و آبرو تأکید نمود. نیز برخی از مسائل اسلامی را توضیح داد و امت خود را توصیه به تمسک به کتاب خداوند کرده فرمود: چیزی را میان شما نهادم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس گفت: خداوند! آیا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۳ ابلاغ کردم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا گواه باش. خدایا گواه باش. خدایا گواه باش. «۱» آنگاه به بلال دستور اذان داده، نماز ظهر و عصر را به قصر خواند. سپس به موقف آمد و روی شتر خویش توقف کرده، به تضرّع و دعا مشغول گشت تا خورشید غروب کرد. در این وقت از عرفات به سمت مزدلفه حرکت کرد و نماز مغرب و عشا را در آنجا گذارد و از ابن عباس خواست تا برای او سنگریزه فراهم آورد. سپس به منی رفت و از آن جا عازم مکه شد. رسول صلی الله علیه و آله پس از فراغت از حج، به مُحصّب «۲» آمد، جایی که خیمه‌گاهش را سرپا کرده بود. یک شب در آنجا خوابید و همان شب طواف وداع را انجام داد. صبح آن روز ندای کوچ سر داده شد. مردمان دیگر هم عازم شده، به همراه او به سوی مدینه حرکت کردند. این در حالی بود که بزرگان قریش و چهرگان مکه برای تودیع، او را بدرقه می‌کردند. دو ماه و چند روز پس از رفتن رسول صلی الله علیه و آله از مکه بود که آن حضرت رحلت کرد. این امر تأسفی عمیق و اندوهی بزرگ به همراه داشت. برخی از کتاب‌های سیره «۳» آن حضرت را چنین وصف کرده‌اند: «۴» امیرالمؤمنین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۴ علی- رضی اللّه عنه- چون صفت پیغمبر- صلوات اللّه علیه- کردی، گفتی: نه درازی باریک بود و نه کوتاهی خُرد، بلکه میانه این هر دو بود، راست اندامِ تمام پشت، مویی داشت نه جعدی جعد و نه تیزی تیز، میانه این هر دو بود، نه کِرْ و نه تیز، رویی داشت نه گِرد و نه برآمده چونْ روی فربهان، و نه خشک و نِزار چون روی نحیفان، بلکه رویْ گرد به قاعده بود، سپید و روشن و لطیف. چشمی داشت سپیدش سپید و سیاهش سیاه، مژگانی راست به هم در رُستَه، دراز و بسیار، و استخوان اعضاهای وی بزرگ و قوی، میان شانه وی گشاده و میان خط نافش باریک، موی‌های اندامش خرد و تُنک، انگشتانش- هم از آنِ دست و هم از آنِ پای- درش و بزرگ؛ کف‌های وی نرم چون حریر بود، و چون از جای خود برخاستی و می‌رفتی، از چُستی همانا که مرغ بود که می‌پرید، و چون التفات کردی به یک بار التفات کردی، نه چون رعنایانْ سرخوهله [به معنای کجی و ناراستی داشتی. و در میان هر دو کتفش مُهر نبوّت بودی، و او خود که صد هزار درود حق بر وی باد، خاتم پیغمبران و مهتر عالَمیان بود، و در سخا از همه بهتر بود، و در شجاعت از همه بیشتر بود، و در فصاحت از همه نیکوتر و تمام‌تر بود، و در عهد و پیمان از همه درست‌تر بود، و در خوی و خُلق از همه نیکوتر بود، و در تعیُّش با مردم از همه بزرگ‌تر. بر بدیهه چون وی را بدیدندی از وی هیبت داشتندی، و چون با وی مخالطت کردندی وی را چون جان و دل دوست گرفتندی، نه پیش از وی مثل وی کسی توانستندی

دیدن، و نه بعد از وی کسی مثل وی تواند یافتن، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله و سلَّم. «۱»

مسائل عمومی مکه در روزگار رسول صلی الله علیه و آله

بُعد دینی

زندگی در مکه پس از فتح، متفاوت با چیزی بود که پیش از آن در این شهر جریان داشت. این بَعد از آن بود که ارزش‌های والای جدید، قبیله گرایی و تفاخر به پدران و انتقام‌جویی و نوعی از برتری جویی که منجر به نابودی شد و امتیاز خواهی برای بزرگان و قدرت بر جمع آوری ثروت از راه حق و باطل را از بین برده بود و جای آن را اخوّت دینی گرفته بود. در این وقت، بزرگی به دین بود و هیچ عربی بر عجمی برتری نداشت و سیادت و صدارت منحصر به اصحاب تقوا شد. این معیارها در فرهنگ جامعه تأثیر گذاشت و اخلاق تازه‌ای را که الهام گرفته از قرآن بود پدید آورد و افق‌های تازه‌ای را بر اساس سیره نبوی پدید آورد که سابقه نداشت، به طوری که در دیدگاه‌های جامعه جدید اثر گذاشت و نخوت و عصبیّت جاهلی را از میان برد. یکی از پیامدهای آن این بود که فضای شعر را هم محدود به آن چیزی کرد که تنها برگرفته از دین بود و رنگی از اخلاق قرآنی داشت. البته ما نمی‌توانیم این وضعیت را شامل تمامی مردمان مکه آن زمان بدانیم. آگاهیم که مکه همان روزگار پر از بدوی‌ها و افراد بی فرهنگ از شهرنشینان بود که در کنار مؤمنانی که زندگی‌شان را وقف خدای متعال کرده و برای باورهایشان احترام قائل بودند، زندگی می‌کردند.

بُعد اجتماعی

یکی از پیامدهای فتح مکه توسط اسلام، پدید آمدن نوعی سازمان اجتماعی تازه بود که تمامی آداب و عادات را ویران ساخت و به جای آن رویّه تازه‌ای که مبتنی بر قرآن و سنّت نبوی بود، شکل گرفت. در این دعوت اجتماعی بود که زنده به گور کردن دختران که میان طوایفی از قریش و شمار فراوانی از عرب شایع بود از میان رفت. نکاح مَقت که بر اساس آن زن شوهر مرده به عنوان ارث به پسران شوهرش یا خویشانش می‌رسید، باطل اعلام شد. همین طور ازدواج با خواهر و عمه و خاله و دختران برادر و خواهر تحریم گشت و تعدد زوجات، از بیش از چهار همسر محدود شد. حتی همین مقدار هم با شروطی که قرآن گذاشته بود به شدت رو به کاهش گذاشت و یا از میان رفت. زن، آزادی زیادی را که عرب منکر آن بود به دست آورد و البته برای این آزادی حدودی گذاشته شد که تعدّی از آن روا نبود. او نبایست زینت خود را جز در جای خاص و تعریف شده (آن‌چنان که در سوره نور آمده) آشکار می‌کرد. شوهر او حقی بر وی داشت که قرآن آن را بیان کرده بود، آنچنان که می‌توانست از او فاصله بگیرد یا او را تأدیب کند، البته نه به شکل افراطی در حدّ آنچه از پدرانشان به ارث برده بودند. در سازمان اجتماعی تازه، مسأله ازدواج و طلاق تعریف شده بود. همین طور قوانین مربوط به شیر دادن. با بردگی هم مبارزه سختی صورت گرفت و به جای آن نظم جدیدی که از مشکلات بردگان می‌کاست استقرار یافت و حقوقی به آنان داده شد که قریش و عرب به آن باور نداشتند. در این نظام جدید، راه‌هایی برای آزادی بردگان تدارک دیده شد که بسیار فراوان بود. در نظام اجتماعی- اقتصادی جدید، ربا تحریم شد، ابزاری که به وابسته کردن افراد ضعیف به قوی، در تمامی جوامع عربی و به خصوص در مکه تبدیل شده بود، آنچنان که ثروتمند هر کاری که می‌خواست انجام می‌داد. شراب و قمار هم تحریم گردید. همین طور تمامی نظام خرید و فروش و قضاوت و میراث که سبب برانگیختن روح طغیان و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۷ تجاوز می‌شد، ملغی گردید و به جای آن نظم تازه‌ای که جانبدار عدالت و مساوات در حدود شرعی آن بود، بر پا شد. «۱» در این وقت که بیشتر بزرگان صحابه یا

چهره‌های برجسته قریش در این فضای تازه عازم مدینه شده تلاش می‌کردند تا پای جای پای رسول صلی الله علیه و آله بگذارند و رسول صلی الله علیه و آله هم به خاطر لطفی که به مدینه داشت و به او پناه داده و حمایتش کرده بودند، از بازگشت مهاجران به مکه کراهت داشت. آری در این وقت و به رغم آن وضعیت، مکه همچنان پر از ساکنان اصلی خود از تیره‌های مختلف و کسانی از اعراب مهاجر به آن و نیز موالیِ جذب شده به آنجا بود. این افراد بر پایه آموزه‌های جدید به معاملات تجاری خود پرداخته، به کارهای صنعتی معمول و محدودی که با آنها آشنایی داشتند و نیز کشت و زرع و باغستان‌هایی که در اطراف مکه و نواحی آن داشتند، مشغول بودند.

بُعد علمی

موقعیت تجاری مکه در روزگار قریش چنان ایجاب کرده بود تا آنان مجبور به ثبت و ضبط امور تجاری خویش باشند. به همین دلیل، کاتبانی در آنجا بودند که می‌توانستند اقدامات تجاری را که تا شرق و غرب امتداد داشت ثبت کنند. حتی شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از زنان هم با کتابت آشنا بودند، چنان که حفصه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود. زمانی که وحی بر رسول صلی الله علیه و آله آغاز گردید، آن حضرت در نوشتن قرآن توسط کاتبان تا سر حد امکان، اصرار داشت. این علاوه بر آن بود که به حافظه نیرومند برخی از ممتازین از صحابه هم اعتماد می‌شد. به رغم آن که کتابت، چندان قوی و سریع نبود، اما نوشتن روی هر آنچه مقدور بود، از قبیل چوب، استخوان، پوست و سنگ صورت می‌گرفت. در برخی از اوقات روی ورق هم می‌نوشتند، چرا که ما در خبر اسلام آوردن عمر می‌خوانیم که خواهر و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۸ شوهر خواهرش مشغول خواندن چیزی از قرآن در قالب صحیفه‌ای بودند، که عمر بر آنان وارد شد. «۱» بدین ترتیب توان گفت مکه زمان رسول صلی الله علیه و آله به لحاظ کتابت، در حدّی بوده که می‌توانسته کتاب تدوین کند؛ گرچه در این تدوین و کتابت، حروف فاقد نقطه بوده است. چرا که نقطه‌گذاری از زمان حجّاج ثقفی باب شد. رسول صلی الله علیه و آله هم کار کتابت را تشجیع و تسریع کرده، برخی از این افراد به مدینه رفتند تا در آنجا نیز این حرکت را آغاز کنند. عنایت رسول صلی الله علیه و آله به کتابت در مدینه بیشتر شد. شاهد آن که هر کسی از اسرای مکه که کتابت می‌دانست، می‌توانست با آموختنِ نوشتن به ده نفر از مسلمانان، خود را آزاد کند. «۲» مکه پس از فتح، با استفاده از قرآن، خود را برای فهم تازه‌ای آماده کرد. کتاب‌های سیره و مغازی و آثاری مانند کتاب‌های طبقات در زمینه اخبار مربوط به امام علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس و ابوذر غفاری و ابوالدراء به ما می‌گویند که آنان بعد از فتح مکه، به این شهر رفت و آمد داشتند. از این مطالب می‌توان دریافت که مکه از دانش آنان بهره‌مند می‌شده و بر معارف تازه‌اش به خاطر همین ارتباطها می‌افزوده است. به ویژه که می‌دانیم چهره‌های یاد شده دارای عالی‌ترین مراتب علمی میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. درباره برخی از اینها گفته می‌شد: اگر همه مردمان روی زمین نزد آنها آیند، باز آنها به لحاظ علمی بر آنان سروری دارند. باید به این مطالب، این نکته را هم افزود که مردمان مکه نیز پیش از رحلت رسول صلی الله علیه و آله به مدینه رفت و آمد داشتند و نزد برخی از مهاجران اقامت کرده، هر آنچه آنان از دانش داشتند برای رفع جهالت خویش از آنان فرا گرفتند. این نیز نوعی بهره‌گیری علمی بود که مکیان در دوره مورد بحث ما از آن برخوردار بودند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۰۹ ابن هشام در باره معاذ بن جبل می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه وی را به عنوان قاضی مکه منصوب کرد، درست همان وقت که عتاب بن اسید را امیر مکه گردانید. ما از دانش معاذ بن جبل و امتیازات علمی او آگاهیم و این را هم باید نوعی دیگر از انواع بهره‌مندی‌های علمی مکیان به لحاظ تعلیم و تربیت به شمار آوریم. این که کتاب‌های تاریخی اشاره به اعزام معاذ بن جبل به یمن برای آموزش مردم دارند، منافاتی با آنچه که در باره اقامت وی در مکه پس از فتح گفته شده است و طبعاً استفاده مکیان از

دانش او در آن وقت، ندارد. طبری می‌افزاید: رسول صلی الله علیه و آله هُبَیرهٔ بن شبل ثقفی را هم با وی شریک گردانید. «۱» ابن حجر در الإصابه گوید: هبیره در سال فتح- سال هشتم هجرت- ولایت مکه را داشت و زمانی که رسول صلی الله علیه و آله از طائف برگشت، امارت مکه را به عتاب سپرد.

روزگار خلفای نخست

روزگار ابوبکر

گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله امارت مکه را پس از فتح آن به دست عتاب بن اسید سپرد. عتاب از بهترین بنی‌امیه بود که نسبش به قصیّ بن کلاب می‌رسید. او در دوره امارتش بر مکه در زمان رسول صلی الله علیه و آله نمونه‌ای از سیره مقبول را که رسول، او را بدان وصیت کرده بود ارائه داد. حضرت فرمود: آیا می‌دانی تو را بر چه کسانی امیر کردم؟ بر همسایگان خداوند، پس با آنان نیکی کن. ابوبکر که به خلافت رسید، عتاب را در مکه باقی گذاشت و او در دوران ابوبکر هم امارت این شهر را داشت. برخی از مورّخان نوشته‌اند: همان روزی که ابوبکر مُرد او هم درگذشت. برخی هم نوشته‌اند: روزی که خبر مرگ ابوبکر به مکه رسید، او مرد.

روزگار عمر

نخستین امیر مکه در ابتدای خلافت عمر محرز بن حارثه از بنی عبدشمس قرشی بود. پس از آن قنفذ بن عمر بن جدعان، سپس نافع بن عبدالحارث خزاعی، بعد از آن احمد بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی، سپس طارق بن مرتفع «۱» و بعد از او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۱۱ حارث بن عبدالمطلب از بنی‌هاشم، امیران مکه بودند. «۱» تعدد آنان جلب توجه می‌کند. این مطلب به سیاست عمر در برخورد شدید با والیانش باز می‌گردد که سخت از آنان مراقبت داشت و تواند که علت تعدد، همین امر باشد. عمر تنها از تعداد معدودی از امیرانش راضی بود «۲» و به همین دلیل فراوان عزلشان می‌کرد. وی سنت مقاسمه اموال آنان را هم پایه گذاری کرد؛ به این ترتیب که پیش از رفتن والی، اموال او را محاسبه می‌کرد و در پایان امارتش، باز ثروت وی را حساب کرده، هر چه بر آن افزوده شده بود یا مقداری از آن را بر می‌داشت و به بیت المال می‌سپرد، مگر آن که بر وی ثابت می‌شد که آن اموال را از راه‌های مشروع به دست آورده است.

روزگار عثمان

در بحث از والیان خلیفه اول و دوم در مکه، به رویدادهای مربوط به آن دو در مدینه نپرداختیم؛ چرا که ما تاریخ مکه می‌نویسیم و به همین دلیل، به اخبار نقل شده چندان می‌پردازیم که ارتباطی با موضوع مورد بحث ما داشته باشد. اما در این مقطع نیاز مبرمی به طرح یک بحث استطرادی در باره عثمان در آن حادثه بزرگی که رخ داد داریم؛ چرا که آن حادثه پیامدهایی داشت که به مکه نیز مربوط می‌شد. داستان عثمان مفصل‌تر از آن است که به اختصار برگزار کرده یا ضمن فصل کوتاهی بیاوریم. مورّخان قدیم و جدید در باره علل و اسباب آن فراوان گفته‌اند، کما این که در نتیجه آن تحقیقات هم، اختلافاتی روی داده است. با این همه آنان در این مطلب اتفاق نظر دارند که آن رویداد، نخستین حادثه‌ای بود که اختلاف نظر میان مسلمانان را پدید آورد و اولین شکافی بود که صفوف مسلمین را بر هم زد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۱۲ به عقیده من کار عثمان چندان شگفت نبود. «۱» او فردی بخشنده و نرمخو بود و با مشاورانش به مسالمت رفتار می‌کرد و هیچ کاری را بدون مشورت آنان

انجام نمی‌داد. خلافت او پس از خلافت عمر بود. عمر مردی ترسناک، قدرتمند و استوار بود که قریش از او حساب می‌بردند و سرکشان از او در هراس بودند و نزدیکان از وی در خوف بودند. زمانی که سماحت و نرمی، جای این قبیل رفتارهای جبارانه را گرفت، به ناچار واکنشی ایجاد کرد که منتهی به حادثه قتل عثمان شد. روشن است که این قبیل واکنش ابتدا در میان گروه محدودی آغاز می‌شود، اما چیزی نمی‌گذرد که دایره آن گسترده می‌شود و مخالفان در انتقاد از خلیفه زبان گشوده و با پیروان او در می‌افتند. اعتراض آنان بر یارانش، و نیز اعتراض به نفوذ امویان در دربارش و سپردن کارها به آنان «۲» و تسلّط بذل و بخشش‌های سخاوتمندانه از بیت‌المال از جمله این انتقادها بود. به طوری که امام علی علیه السلام نزد وی رفت و به او گفت: ای عثمان! بهترین بنده خداوند نزد او، امام عادل است و بدترین مردم نزد خداوند امام ستمگر است. من از سطوت و نقمت الهی تو را برحذر می‌دارم که عذاب او شدید و دردناک است. «۳» برخی از فرماندهان سپاه در شهرها که از برجستگان قریش بودند، اعتراضشان به عثمان این بود که او بدون مشورت آنان خلافت را در دست گرفته است. «۴» هرچه زمان می‌گذشت بر دامنه این مخالفت ها افزوده می‌شد، تا آن که دامنه آن به شهرها رسید و قیل و قال، فزونی یافت. در این وقت مجالسی برای بحث در این باره و متحد کردن دیدگاه‌ها و تلاش‌ها بر پا شد.

فتنه

همزمان با آغاز سال ۳۵، انقلاب آغاز شد. ابتدا در کوفه و سپس به اعراب سایر شهرها انتقال یافت. در این وقت قاریان (قرّاء) بزرگ که برای مرابطه و مجاهده به مصر رفته بودند، در حالی که مردم را به انقلاب دعوت می‌کردند، از مصر خارج گشتند. اعراب کوفه و بصره هم به دنبال آنان از شهرهایشان برای رفتن به مدینه بیرون آمدند. این جماعت راه را طی کردند تا آن که به دروازه‌های مدینه رسیدند. اهل مدینه بنای دفاع داشتند، «۱» اما شورشیان قصد جنگ با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشتند. آنان چنین نشان دادند که از تصمیم خویش منصرف شده‌اند؛ بنابراین برگشتند و از شهر فاصله گرفتند و وقتی مطمئن شدند مدافعان شهر به خانه‌هایشان رفته‌اند، بازگشتند و شهر را بدون نبرد به اشغال درآوردند. سپس به محاصره خانه عثمان نشسته و چندین روز به این کار ادامه دادند تا آن که او را کشتند. «۲» بیشترمنابع تاریخی «۳» بر آنند که‌غالب اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در مدینه، تلاش می‌کردند تا میان آنان را اصلاح دهند. سردسته این مصلحین علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. اما کار از اصلاح گذشته بود و شعله‌های آن آتش هر نوع کوشش مصالحه‌آمیز را از میان برد.

والیان عثمان در مکه

روزگار عثمان با آن شکل دردناک و فتنه بزرگ گذشت، در حالی که در مقایسه با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۱۴ سایر شهرها کمترین تأثیر را در شهر مکه باقی گذاشت. به نظرم مهم‌ترین دلیلِ آرامش در مکه آن بود که عمّال عثمان در این شهر به اندازه‌ای که عمال سایر شهرها می‌توانستند مردم را تحت فشار بگذارند، قادر به این کار نبودند. دلیل آن هم این بود که خاندان‌های بزرگی که در مکه بودند با بزرگان از مهاجرین در مدینه در ارتباط بودند و اخبار و شکایات به سرعت میان دو شهر رد و بدل می‌شد، و هر زمانی که نیاز بود، این اخبار توسط خویشان و نزدیکان انتقال می‌یافت. شاهد این مطلب آن است که عثمان والیان متعددی در این شهر گذاشت و فراوان آنان را عزل کرد. امارت این شهر به دست این افراد بود: علی بن عدی بن ربیعه از بنی عبدشمس، خالد بن عاص از بنو مخزوم، حارث بن نوفل از بنی عبدالمطلب، عبدالله بن خالد بن اسید بن عبدشمس، عبداللَّه بن عامر حضرمی، و نفع بن عبدالحارث از خزاعه. «۱»

حرکت عایشه

زمانی که محاصره عثمان شدیدتر شد، از علی علیه السلام و طلحه و زبیر و عایشه و دیگر زنان رسول صلی الله علیه و آله درخواست کمک کرد. نخستین کسانی که به یاری او رفتند، علی و ام حبیبه بودند. ام حبیبه سوار بر قاطر و در حالی که ظرف آبی هم با او بود به طرف خانه عثمان رفت. گفتند: ام حبیبه است. اما مخالفان بر صورت قاطر او زدند و مردم در حالی که اسباب و اثاثیه روی قاطر به سمت زمین کج شده بود، آن را گرفتند. ام حبیبه نزدیک بود کشته شود که او را به خانه‌اش باز گرداندند. وقتی عایشه از این امر آگاهی یافت آماده رفتن به مکه شد. «۲» مروان از طرف عثمان نزد او آمد و به وی گفت: اگر می‌ماندی شاید خداوند به کمک تو این مرد را نجات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۱۵ می‌داد. عایشه گفت: می‌خواهی با من همان رفتاری شود که با ام حبیبه شد؟ نه به خدا. سپس به مکه عزیمت کرد. وقتی حج را به انجام رساند و خبر قتل عثمان و بیعت با علی علیه السلام به او رسید، گفت: عثمان مظلوم کشته شد. به خدا سوگند مطالبه خون او را خواهم کرد! ابن ام کلاب به او گفت: چرا؟ به خدا سوگند تو نخستین کسی بودی که علیه او سخن گفتی. عایشه گفت: آنان او را توبه دادند و باز کُشتند. عایشه مردم را در حجر اسماعیل جمع کرده خطابه‌ای خوانده گفت: غوغائیان از اهالی شهرها و بدویان «۱» و بردگان مدینه اجتماع کردند و این مرد را کشتند و کارشان از سخنشان بر آمد. به خدا سوگند اگر به خاطر آنچه با او دشمنی کردند گناهی بوده باشد، چندان که طلاـ در آتش گداخته و پاک می‌شود یا لباس در آب از چرکی طاهر گردد، او نیز از آن گناه پاک شد. «۲» عایشه دنبال کار دعوت خود را گرفت. طلحه و زبیر هم از مدینه بیرون آمده در مکه به عایشه پیوستند. همین طور امویان مقیم مکه، و شمار دیگری از کسانی که به مکه آمده بودند، دعوت او را به شورش پذیرفتند. «۳» در این وقت امیر عثمان در مکه هم به او پیوست. همین طور یعلی بن امیه امیر عثمان در یمن نیز به آنان پیوست. این افراد از مالشان هم مایه گذاشتند و امویان در این باره، نهایت تلاش را داشتند. یعلی بن امیه اموال فراوانی را که از یمن آورده بود در اختیار اینان گذاشت. عبدالله بن عامر هم چنین کرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۱۶ بدین ترتیب جلسات و اجتماعات برای روشن کردن جهت‌گیری که این حرکت باید داشته باشد برپا شد. عقیده عایشه آن بود که به مدینه روند و قاتلان عثمان را بکشند. طلحه و زبیر بر این باور بودند که همراه سپاه به بصره رفته در آنجا بنیه خود را با امکانات آن جا تقویت کنند. در نهایت عایشه تسلیم این عقیده شده، ندای خروج به سمت بصره را سر دادند. این سپاه با سه هزار نفر مرد در حالی که در میان آنان عایشه سوار بر هودجی روی شتری نیرومند بود، عازم عراق شدند. «۱» [و نتیجه آن، ماجرای جنگ جمل بود که تأثیر منفی فراوانی روی جامعه اسلامی گذاشت . «۲»

والیان مکه

با تسلیم شدن اصحاب جمل، مکه و حجاز و دیگر شهرها در اختیار امام علی علیه السلام قرار گرفت. تنها می‌بایست شام را مستثنی کرد که به آن اشاره خواهیم کرد. علی علیه السلام در رأس سپاهش در کوفه اقامت گزید و ابوقتاده انصاری را به امیری مکه منصوب کرد. اندکی بعد او را عزل کرده، مکه را به دست قُثَم بن عباس سپرد. «۳» قثم از مردان قریش و هاشمی بود که در مکه خالصانه برای امام علی علیه السلام تلاش کرد و با مردم که همسایگان خداوند بودند به نیکی رفتار کرد. او اموال زیادی را برای اصلاح امور در مکه به کار گرفت که بعد از این به آن خواهیم پرداخت. علی علیه السلام در طول خلافتش نتوانست حج به جای آورد، چرا که درگیر جنگ‌ها بود. در سال ۳۷ عبدالله بن عباس و در سال ۳۹ قثم بن عباس امیر الحاج بودند.

مکه در میان علی و معاویه «۱»

در سال ۳۹ علی علیه السلام قُثَم بن عباس را به عنوان امیر الحاج معین کرد. معاویه نیز یزیدبن شجره رهاوی را با سه هزار سرباز فرستاد تا حج را با مردم بگذارد و برای معاویه بیعت بگیرد و قثم بن عباس، امیر علی بر مکه را از آن شهر بیرون کند. قثم نیز برای دفاع آماده شد. زمانی که ابن شجره دو روز پیش از ترویه به مکه رسید و دانست که شهر آماده دفاع است، در پی ابوسعید خدری فرستاده به او گفت: وی قصد الحاد در مکه را ندارد. عقیده او این است که وی و قثم هر دو از شهر خارج شوند تا مردم با هر کسی که خواستند حج را به جای آورند. قثم پذیرفت و مردم شیبهٔ بن عثمان را برای حج گذاری انتخاب کردند. حج که برگزار شد، سپاه شام به فرماندهی یزید بن شجره به شام برگشته و قثم وارد مکه شد. کار به همین روال بود تا آنکه معاویه بر تمامی بلاد اسلامی تسلط یافت و امیری برای مکه فرستاد. سال ۴۰ فرا رسید، در حالی که سپاه معاویه برای تصرف مناطقی که در اختیار امام علی علیه السلام بود آماده حرکت بودند تا در آن مناطق از مردم برای معاویه بیعت بگیرند. این حرکت به فتح مدینه و مکه و سپس یمن منجر شد. سپاه علی علیه السلام حاضر به حرکت از عراق نبود و وی از بابت آنان آزار و اذیت فراوان کشید و در نهایت توانست نیروی اندکی را که قادر به جنگ نبود اعزام کند. این گروه به یمن رفته آنجا را تصرّف کردند سپس به سوی مکه آمدند، اما هنوز به آنجا نرسیده بودند که خبر کشته شدن علی علیه السلام رسید. مردم مکه به سوی امیر سپاه علی، یعنی جاریهٔ بن قدامه «۲» آمده فریاد زدند: اکنون که علی علیه السلام کشته شده با تو بیعت نمی‌کنیم؛ اما او از آنان خواست تا با کسی که پس از او می‌آید بیعت کنند و آنان پذیرفتند.

کشته شدن امام علی علیه السلام

کشته شدن امام علی علیه السلام محصول یک تعصّب گمراهانه بود. سه نفر از خوارج تصمیم گرفتند، برای از میان بردن اختلاف میان مسلمانان، سه نفر یعنی علی، معاویه و عمرو بن عاص را بکشند. موعد آنان هفدهم رمضان سال ۴۰ بود. عبدالرحمن بن ملجم که مأمور قتل امام بود به مسجد کوفه آمده پنهان شد و در وقت خروج امام برای نماز صبح، آن حضرت را به قتل رساند. دو نفر دیگر هم اقدام کردند، اما موفق نشدند. «۱» امام علی علیه السلام در نجف «۲» در نزدیکی شهر کوفه دفن شد. بسا انتخاب آن نقطه از صحرا به خاطر آن بود تا خوارج آنجا را نبش قبر نکنند.

مسائل عمومی دوران خلفای نخست

وضعیت دینی و علمی

فرهنگ مکه در پرتو دین تازه، رو به گسترش نهاد و به رغم آن که قبایل عرب در بسیاری از نواحی جزیرهٔ العرب پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله تمایل به ارتداد داشتند و اگر اقدام ابوبکر نبود این واقعه رخ می‌داد، اما مکه بر آنچه یاد گرفته بود استوار ماند. زمانی که شمار زیادی از مردم مکه برای تأدیب مرتدانِ از قبایل، از مکه بیرون رفتند یا برای انجام کار در مدینه در کنار خانه خلیفه، عازم این شهر شدند، بسیاری از شیوخ شهر بر پایه همان چه قرآن به آنان تعلیم داده بود، در مکه ماندند. جوانان هم به آموختن آیات قرآنی پرداختند و به تدریج شمار کاتبانی که به تدوین و نگارش آیات حفظ شده از سوی شیوخ صحابه و بزرگان از مهاجرین می‌پرداختند بیشتر و بیشتر شد. در این وقت مسجد الحرام پر از رجال حدیث و قاریان و اصحاب فتوا بود و در مجالس آنان در تفسیر آیات قرآن و مقارنه میان آنها و آنچه از لغت عربی می‌شناختند، گفتگو می‌شد. این حلقات علمی در وقت حج بیشتر می‌شد و زمانی که یکی از صحابه معروف که فراوان در محفل رسول صلی الله علیه و آله رفت و آمد کرده بود از مدینه به مکه می‌آمد، بهره گیری علمی از او فزونی می‌یافت.

بُعد اجتماعی

مهاجرت مردمان مکه به نقاط دیگر، در این دوره به خاطر فتوحات گسترش یافت، ثروت آنان بیشتر شد و سرمایه‌هایی که بسیار بیش از چیزی بود که زمان رسول صلی الله علیه و آله وجود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۰ داشت، در دستان آنان انباشته شد و قریش بار دیگر تجارت تابستانی و زمستانی خود را که از حدود مکه بیرون می‌رفت آغاز کرد. از سوی دیگر، مهاجرانی از شهرهای مختلف فتح شده به این سوی سرازیر شدند و با آمدن آنان بسیاری از لغات و آداب و رسوم آنان نیز وارد این شهر شد. مکیان گونه‌های جدیدی از غذا را تجربه کردند و برخی از رداهایی که اواخر دوره جاهلی باب شده بود، منهای استفاده از حریر که قرآن تحریم کرده بود، بار دیگر باب شد و در عوضِ عدم استفاده از حریر، در استفاده از رنگهای متنوع برای لباس‌ها مانند قرمز و زرد روشن اصرار بیشتری شد. این بار مجالس داستان‌سرایی که زمانی مرفهان هنرمند آنها را فراهم می‌آوردند در شکل حلقات درسی و خواندن مواعظ آغاز شد، مجالسی که اصحاب سیره و مغازی در آنها روایت نقل می‌کردند، و یا ثروتمندان از تجارت و قیمت اجناس مختلف سخن می‌گفتند. مکه این زمان، با معنای مرکزیت در حکومت آشنا می‌شد و تعصب نسبت شیوخ را در تیره‌ها و قبایل فراموش می‌کرد، چیزی که نخستین بار در حکومت عتاب بن اسید و پذیرش آن تجربه کرد و آن را تنها منبع قابل اعتنا در اوامر و نواهی بعد از قرآن و سنت دانست. این در حالی بود که در جاهلیت، حکومت میان ده‌ها شیخ که به صورت‌های مختلف حکومت می‌کردند، تقسیم شده بود. عتاب برخوردی مهربانانه و عدالت جویانه‌ای با آنان داشت که مکیان در گذشته، تجربه‌ای از آن نداشتند؛ چندان که حلم و تواضع او چنان بود که محیط امنی را برایشان فراهم کرد که در آن از هیچ مستبد و ستمگرِ خونریزی هراس نداشتند. این وضعیت در دوران خلفای نخستین ادامه یافت. امیران مکه در این مدت از نزدیکی خود به مرکز خلافت و ارتباطشان با چهره‌های برجسته در مدینه آگاه بودند.

بُعد عمرانی

در این دوره، بر شمار خانه‌های موجود در اطراف بیت‌اللّه افزوده گشت؛ زیرا بیشتر مهاجرانی که به مکه می‌آمدند علاقه‌مند بودند نزدیک بیت اقامت کنند. به همین دلیل مرکز امّ القری به صورت یک منطقه به هم فشرده در آمد و اطراف آن شهر به قبایل دیگر اختصاص یافت و تابع مکه شناخته شد. این به هم فشردگی خانه‌ها در سمت شمال مکه، از مُدّعی بالاتر نرفت، چنان که در جنوب از اوایل هجله و پیش از شبیکه آن سوتر نرفت. اما در شرق و غرب آن، خانه‌های مسکونی از ابتدای اجیاد کبیر و صغیر به سمت قشاشیه و از آنجا تا مناطق نزدیک به سوق اللیل و شعب بنی‌هاشم، و از سویقه تا قرارهٔ المدحی تا جایی نزدیک به محلی که ما آن را شامیه می‌نامیم، ادامه داشت. در روزگار عثمان، ثروت مکه به مراتب بیش از آنی بود که در زمان شیخین وجود داشت؛ چرا که بخشش‌های عثمان زمینه تازه‌ای برای گسترش تجارت در این شهر فراهم کرد. البته این که بخشش‌های او منشأ گسترش ثروت شده باشد، امر شگفتی نبود؛ زیرا او پیش از خلافتش هم فردی سخاوتمند بود و داستان‌ها در این باره گفته می‌شد. وقتی خلافت به وی رسید، همزمان با گسترش فتوح و فراوانی غنایم که به مدینه سرازیر شده بود، به طور طبیعی بر سخاوت عثمان هم افزوده شد. «۱» در این وقت برجستگان و خویشان عثمان هم از بذل و بخشش‌های وسیع او بهره‌مند شدند. نوشته‌اند که عثمان ششصد هزار به زبیر داد، دویست هزار به طلحه و به دیگران نیز به همین مقدار. بنابراین، ثروت بود که از در و دیوار مکه بالا- می‌رفت، به همان مقدار که از غنایم هم می‌رسید و بردگانی از سرزمین‌های فتح شده، چه با خرید و چه هدیه، به مکه آورده می‌شد. از اینجا تمدن برآمد و بر شمار کسانی که در مزارع اطراف مکه فعالیت می‌کردند افزوده شد و باغ‌ها و بستان‌ها در برخی نواحی پدید آمد و چاه‌ها حفر شد و سدها برای آب باران پدید آمد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۲ اقطاعات زیادی در

زمین‌های طائف یافت شـد که بیشتر آنها متعلق به قریش بود. بسیاری از قریش برای مراقبت از غَلّات آنجا به طائف منتقل شدند، به طوری که تـا به امروز بسیاری از تیره‌هـای قریش در آن نواحی زنـدگی می‌کننـد. در این وقت مکه به دلیل سکونت کسانی که به آنجا مهاجرت می‌کردند، از موالی ایرانی و رومی شور تازه‌ای به دست آورد. بسیاری از ساکنان شـهر هم که در زمان شیخین برای فتوحات رفته بودند، به مکه بازگشـتند، برخی با غنائم، و برخی با دانشی که کسب کرده بودند. در این وقت مکه سرشار از مجالس علمی و بازارهایی پر از کالاهای ثروتمنـدان بود. مکه آنچنان که دیگر شـهرهای اسـلامی در فتنه عثمان وارد شدنـد، مـداخله‌ای در این امر نکرد. البته کسانی از مهاجرانِ این شـهر به مـدینه، به حکم آن که در مـدینه بودند و درگیر در سیاست‌های بالای حکومتی، در آن ماجرا درگیر شدنـد. ما نیازی به شـرح دلایل این امر نـداریم، چرا که پیش از این هم اشاره شـد که مکه به دلیل همجواری با مـدینه و بهره‌منـدی از ارتبـاط خانـدان‌های مهـاجران مقیم آنجا که با روابط خاص خود از مواهب حکومت عثمان بهره‌منـد بودنـد، زمینه‌ای برای فتنه و شورش نـداشت. زمـانی هم که عایشه نـدای شورش داد، از مکیان، جز انـدکی به او نپیوسـتند. آنها هم اغلب از امویان و پیروان آنان و برخی کسان دیگر بودنـد که درگیر در سیاست، آن هم در سطح بالا بودنـد. و البته اینان نماد رأی عمومی مردم نبودنـد. همـان طور که مکه، با والیان عثمان در طول خلافتش در فعالیت‌های عمرانی همراهی داشـتند، از والیان امام علی علیه السـلام هم رضـایت داشـته و به آنان علاقمنـد بود. زمانی که قثم بن عباس تلاش کرد تا با رفاه‌گرایی نشأت گرفته از انباشـته شـدن ثروت پیش‌گفته مبارزه کند، نزدیک بود که مردم رام او گردند و به دعوتش پاسخ گویند. من یقین دارم، اگر حکومت قثم بر مکه ادامه یافته بود، مکه ثروتمنـد، روی مرزهای مباح باقی می‌مانـد و هرگز رفاه‌طلبی آن چندان طغیان نمی‌کرد که ما گونه‌های مختلف آن را در دوره بعد به روشنی می‌بینم، به خصوص در دوران اموی که شرح آن را به دست خواهیم داد.

اصلاحات

عمر دست به برخی از اصـلاحات عمومی زد که از آن جمله توسـعه مَسعی بود. در این مسیر خانه‌ای متعلق به آل خطاب بود که آن را گرفت و منهدم کرد و فضا را برای حجاج باز کرد. ازرقی می‌گوید که بعدها کسانی این زمین افزوده را گرفته، نشیمنگاه‌هایی در آن درست کردنـد و سپس صـندوق‌هایی برای نگهداری متاع خود در شب در آنجا گذاشـتند. اندك اندك در آنجا خیمه‌هایی از شاخه نخل درست کردنـد و بعـداً در دوران بنی‌امیه آنها با خشت ناپخته می‌ساختنـد و در موسم حج اجاره می‌دادند. آل‌عمر در این باره به مخاصـمه برخاسته آنجا را پس گرفتند. در آن وقت، پوست فروشان در آنجا بودند. «۱» در زمان عمر، سیل ام‌نهشل به مسجد درآمد؛ آن هم از طرف مدّعی نه از سوی وادی ابراهیم که معمولًا از آن طریق می‌آمد. ام‌نهشل، نام زنی بود که در این سیل آب او را برد و از بین رفت. سـیل مسـجد را گرفت و مقام ابراهیم را از جای خود کنـد که بعـداً آن را در پایین مکه پیدا کردند. زمانی که عمر از این ماجرا آگاه شد، در رمضان سال ۱۷ به مکه آمد «۲» و پس از تحقیق از محلّ اصلی آن، مقام را به آنجا برگرداند. سپس در فکر چاره‌ای برای سـیل بر آمده، دسـتور داد زمین مدّعی را بالا آوردند تا سـیل آنجا را نگیرد. بدین ترتیب سـیل در همان مسیر وادی ابراهیم حرکت کرده در پشت رَدْم بنی جُمح که با خاك و سنگ‌های سخت درست شده بود، «۳» می‌ماند. در این وقت مردم سواره و پیاده در راهی که به عنوان سـد ساخته شـده بود حرکت می‌کردند تا در نهایت به کعبه می‌رسیدند. به همین جهت آنجا را مدّعی نامیدند. عمر سـپس به فکر اصـلاحات دیگر و نیز توسعه مسجد افتاد. وی خانه‌هایی که به مسجد چسبیده بود خرید و کسانی که از دادن خانه‌هایشان امتناع کردنـد، آنها را قیمت کرد و پولشان را به عنوان امانت در تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۴ بیت المال گـذاشت. زمانی که دیدنـد او روی حرف خود ایسـتاده است، به اجبار پولشان را گرفتنـد. «۱» سپس به سـاختن دیواری در اطراف مسـجد پرداخت که ارتفـاع آن کمتر از قـامت یک انسان بود. آنگاه برای آن درهایی در مقابل راه‌هایی که به مسـجد منتهی می‌شـد باز کرد. این اقـدام در سال هفـدهم از هجرت بود. مورّخان در باره مساحتی که عمر بر مسـجد

افزود سخنی نگفته‌اند. شیخ حسین باسلامه گمانش بر این است که این افزوده، بیش از چیزی که برابر مقامات اربعه بوده، نبوده است. عمر همچنین دستور داد چراغ‌هایی روی دیوارهای مسجد نصب کنند. نیز با پارچه قبطی «۲» پرده‌ای برای کعبه درست کرد. زمانی که مدائن فتح شد دو هلال فرستادند تا در کعبه آویزان کنند. عمر به مسائل حج هم توجه داشت و در تمام دوران خلافت خود بر آن نظارت می‌کرد. تنها سالی که نتوانست به حج بیاید، همان سالی بود که درگذشت و در آن سال نایب وی عبدالرحمن بن عوف بود. در زمان عثمان، بحث نیاز به توسعه مسجد مطرح شد. او هم خانه‌هایی را به هدف توسعه مسجد خریداری کرد. «۳» سپس رواقی مسقّف برای مسجد ساخت و این نخستین رواقی بود که بر سر مسلمانان سایه انداخت. همچنین به مانند عمر، کعبه را با پارچه قبطی پوشاند. نیز علائم حرم را که حد فاصل حِلّ از حرم بود تجدید کرد. در زمان وی بود که بندر از شُعیبیه به جدّه منتقل شد. پیش از اسلام و در آغاز آن، شعیبه بندر مکه به حساب می‌آمد تا آن که در این وقت جدّه جایگزین آن شد. این اقدام به درخواست مردم مکه بود، چرا که جدّه به مکه نزدیک‌تر بود. عثمان خود به آنجا رفت و دستور داد تا این انتقال صورت گیرد. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۵ عثمان به جز سال اوّل، هر سال به حج آمد. در آخرین سال حکومت وی، عبداللّٰه ابن عباس با مردم حج گزارد. امام علی علیه السلام فرصتی برای توجه به مسائل مکه در دوران خلافتش به دست نیاورد. آن حضرت یکسره مشغول نبردهای طولانی بود که در دوران خلافتش درگیر آنها شده بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۶

روزگار اموی

کناره‌گیری امام حسن علیه السلام از خلافت

بلافاصله پس از رحلت امام علی علیه السلام در کوفه مردم با فرزندش حسن به عنوان خلیفه بیعت کردند. پیش از رحلت آن حضرت، از وی خواستند تا کسی را به جای خود نصب کند. آن حضرت گفت: همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را نکرد من نیز کسی را تعیین نمی‌کنم. اگر خداوند خواست، شما را بر بهترین شما مجتمع خواهد کرد، همان طور که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد. «۱» زمانی که آن حضرت وفات یافت، قیس بن سعد بن عباده پا پیش نهاد و در عراق با امام حسن علیه السلام بیعت کرد. پس از آن مردم در هفدهم رمضان سال ۴۰، روز وفات امام علی علیه السلام با حسن بیعت کردند. در همان سال، مردم شام با معاویه بیعت کردند. امام حسن علیه السلام بدون آن که جدی باشد «۲» با سپاه عراق به سمت شام حرکت کرد. معاویه هم با اهل شام آمد. زمانی که دو سپاه برابر هم قرار گرفتند، کسانی برای صلح تلاش کردند. در نهایت کار به خلع امام تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۷ حسن علیه السلام از خلافت و تسلیم آن به معاویه در ربیع الاول سال ۴۱ تمام شد. بدین ترتیب کار معاویه در شرق و غرب استوار شد و آن سال را عام الجماعه نامیدند. «۱» ابن کثیر در روایتی از ابوالعریف، چُنین نقل کرده است: ما از پیشاهنگان سپاه حسن علیه السلام و دوازده هزار نفر بودیم که به جنگ اهل شام رفتیم. وقتی خبر صلح امام حسن علیه السلام را شنیدیم، چنان شد که از خشم گویی پشتمان شکست. وقتی حسن بن علی به کوفه درآمد، کسی به او گفت: منّا السلام علیك یا مُذِلَّ المؤمنین! آن حضرت فرمود: من مذلّ المؤمنین نیستم. من دلم نمی‌خواست برای پادشاهی با آنان بجنگم. «۲»

خلافت معاویه

زمانی که کار خلافت معاویه استوار شد، وی در بسط سلطنت خود به تمامی شهرها کوشید و برای این کار به بذل و بخشش‌های

فراوان به دشمنانش مشغول گشت. به علاوه کوشید تا با حلم وبردباری، با همه رفتار کند و همین‌طور از سطوت و قدرتش بهره فراوان برد. یاران او در مکه و مدینه چنین دریافتند که مصلحت آنان ایجاب می‌کند تا همگی به شام منتقل شوند و معاویه هم مقْدم آنان را گرامی داشت.

امارت مکه در دوران معاویه

معاویه در این زمینه توجه خاصی از خود نشان داده، برخی از بزرگان و زبدگان قریش را به امارت آن شهر منصوب کرد. مورّخان در باره اسامی این حاکمان و مدّت امارت آنان اختلاف نظر دارند. ثابت چنان است که مشهورترین آنان عبارتند از: عُتبهٔ بن ابی‌سفیان برادر معاویه، احمد بن خالد بن هشام مخزومی، مروان بن حکم، و سعید بن عاص. از این افراد هم یاد شده است: ابو عبدالرحمان یکی از اشراف و سخاوتمندان و سخنوران مکه، عمرو بن سعید بن عاص اشدق، و عبدالله بن خالد بن اسید. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۸ معاویه در سال ۴۴ به حج آمد، زمانی که عبدالله بن خالد امیر مکه بود. در سال ۵۰ هم به حج آمد و طبق سیاستی که داشت بذل و بخشش فراوان کرد که شرحش خواهدآمد.

ولایتعهدی یزید و شورش در مکه

تا این زمان مکه خود را تسلیم رهبری معاویه کرده بود. سیاست بنوهاشم و بنوعبدالمطلب و اولاد زبیر هم متمایل به آرامش و صلح بود، طبعاً به انگیزه‌های مختلف، مثلًا برای جلوگیری از خونریزی، یا بهره‌مندی از بخشش‌های معاویه، یا تسلیم واقعیت شدن. این بود تا آن که در این وقت شاخ فتنه ظاهر گشت. بیش از ده سال از خلافت عمر بگذشت تا آن که مغیرهٔ بن شعبه تصمیم گرفت تا به بیت معاویه خدمتی کرده باشد. به همین دلیل پیشنهاد کرد، معاویه فرزندش یزید را به عنوان ولی عهد خویش مطرح کرده، برای او بیعت بگیرد. معاویه ابتدا اظهار تردید کرد، اما سپس راضی شده به جد شروع به کار کرد. او در این باره به شهرها نامه‌نگاری کرد، اما حجاز برخلاف سایر شهرها به مقابله برخاست. «۱» او به امیر مدینه که مروان بن حکم بود نامه نوشته، از او خواست برای یزید بیعت بستاند. مروان، نامه معاویه را در مسجد برای مردم خواند، مردم به مخالفت برخاستند. عبدالرحمن بن ابی‌بکر برخاسته گفت: انتخاب خوبی برای امّت محمد نکردید. شما برآنید تا حکومت را هِرَقلیّه کنید که هر هرقلی که می‌میرد، هرقل دیگری جایگزین او می‌شود. حسین بن علی علیه السلام هم برخاست و مخالفت کرد. عبدالله بن زبیر هم چنین کرد. این خبر به معاویه رسید، اما او اهمیتی برای این مخالفت‌ها قائل نشد و دنباله کار خود را پیش گرفت و به بیعت گرفتن برای فرزندش یزید از سایر شهرها پرداخت. معاویه شروع به خریدن مردم با پول کرده با آنان ملایمت کرد تا آن که بیشتر مردم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۲۹ به وی جذب شدند و مردمانی در شام و عراق با او بیعت کردند. اما در مکه و مدینه کسانی که نامشان را بردیم با او به مخالفت برخاستند. معاویه خود به مدینه آمد و با معارضان بحث و گفتگو کرد و آنان با شدّت با او برخورد کردند. پس از آن نزد عایشه رفت تا از او برابر آنان استمداد کند، اما کاری از پیش نبرد. او نیز دست به شدّت عمل زد و تلاش کرد تا به زور کارش را پیش ببرد. «۱» روایت ابن کثیر این است: معاویه خطاب به حسین بن علی، عبداللّه بن زبیر، و عبداللّه بن عمر گفت: کسی که از پیش هشدار دهد، در واقع از آنچه پیش آید عذر خواسته است. من در میان شما خطبه می‌خوانم، کسی از شما بر می‌خیزد و من را برابر مردم تکذیب می‌کند. من تحمّل کرده می‌گذرم. حالا من چیزی می‌گویم، به خدا سوگند اگر یک نفر شما در اینجا سخنی بر خلاف من بگوید، پیش از آن که کلامی در پاسخش گفته شود، شمشیری بر فرقش فرود خواهد آمد و آن وقت، هر کس، فقط باید در اندیشه جان خود باشد. آنگاه صاحب شمشیرش را در حضور آنان خواست و گفت: بالای سر هر کدام دو نفر را که هر کدام شمشیری دارند بگمار. اگر کلمه‌ای در تصدیق یا تکذیب از زبان آنان درآمد هر دو نفر شمشیرشان را بر او

فرود آورنـد. آنگاه معاویه از خانه خارج شـده، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: این گروه از رهبران و برگزیدگان از مسلمانان، کسانی هستند که کاری جز با مشورت آنان تمام نخواهـد شد. آنان راضـی شده و با یزید بیعت کردند؛ با نام خدا بیعت کردند. در این وقت مردم هم بیعت کردند، چرا که منتظر بیعت این جماعت بودند.

در خلافت یزید

بـدین ترتیب کار بیعت یزیـد به انجام رسـید. بعـد از آن معاویه مـدت زیادی نپایید تا آن که در سال ۶۰ بمرد. او به فرزنـدش چنین نصیحت کرد: مراقب اهل حجاز باش. آنان اصل و عزّت تو هستند. هر کسی از آنان نزد تو آمد اکرامش کن. کسی که نیامد، از او بپرس. تا آنجا که گفت: من جز از سه نفر برای تو هراسی ندارم: حسین بن علی، عبدالله تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۰ بن زبیر و عبـدالله بن عمر. امـا حسـین، امیـدوارم خداونـد او را کفـایت کنـد. امـا ابن زبیر، اگر بر او غلبه کردی، قطعه قطعه‌اش کن. اما ابن عمر، ورع او را مشغول خواهد کرد. او را با آخرتش تنها بگذار، او هم تو را با دنیایت تنها خواهد گـذاشت. به دنبـال روی کار آمـدن یزیـد در سال ۶۰ هجری، یزیـد به ولیـد بن عتبه، حـاکمش در مـدینه نوشت: اما بعـد، حسـین و عبدالّله بن زبیر را چندان سـخت نگاه دار تا بیعت کنند و السـلام! وقتی نامه به او رسـید، حسـین و عبدالله بن زبیر را خواست. حسین نزد او رفت و وی نامه یزید را به وی نشان داد. حسـین گفت: کسی مانند من، پنهانی بیعت نمی‌کند؛ وقتی مردم را دعوت کردی، ما را هم بخوان تا یک جا کار انجام شود. زبیر در آمدن تعلّل کرده همراه با دوسـتانش به مکه رفت. ولید کسانی را در پی او فرسـتاد، اما موفق به بازگردانـدن او نشدنـد. در این وقت، حسین بن علی هم از فرصت مشـغول شـدن ولیـد به ابن زبیر اسـتفاده کرده، شـبانه خانـدانش را گرد آورد و شـب بعـد از آن، راهی مکه شـد. امـا ابن عمر، در نقلی چنین است که بیعت کرد و در نقلی دیگر آن که گفت: وقـتی همه مردم بیعت کردنـد و کسـی جز من نمانـد، من هم بیعت خواهم کرد. در روایت سومی هم آمـده است که در این وقت او در مکه بود و در راه با امام حسـین علیه السلام که از مدینه عازم مکه بود، برخورد کرد و از قضایا آگاه شدند. وی به مدینه آمد و بیعت کرد. «۱»

قیام حسین بن علی علیه السلام و شهادت ایشان

بـا رسـیدن حسـین بن علی علیه السـلام به مکه مردم در اطرافش جمـع شدنـد و مجـالس خود را در حضور و بـا محوریت او برگزار کردند و به سـخنش گوش دادند. در این وقت فرستادگان شیعیان عراق نزد او آمده، نامه‌هایی از شخصیت‌های شیعه برایش آوردند که در آنها از وی خواست شـده بود تا به عراق برود: «ما امامی نداریم، نزد ما بیا؛ بسا خداوند ما را بر هدایت در اطراف تو مجتمع و متحـد سـازد». حسـین، عموزاده‌اش مسـلم بن عقیـل را به کوفه فرسـتاد تـا حقیقت امر را آشـکار سـازد. وقتی مسـلم به کوفه رسـید، جمعیت تاریـخ مکه (از آغـاز تـا پایـان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۱ زیـادی در اطرافش جمـع شدنـد. او هـم فریفته این جمعیت شده، نامه‌ای به مکه فرسـتاد تا حسین را در آمدن به کوفه ترغیب کند. من از عقیده ابن عباس در این باره در شگفت هستم که گفت: در وقـتی که آنـان امیری دارنـد که مالیاتشـان را می‌گیرد، تو را دعوت کرده‌انـد، پس در اصـل تو را برای جنـگ دعوت کرده‌انـد و من از بابت رها کردن تو توسط آنان اندیشـناکم. این عقیده‌ای بود که ناشـی از نگرشـی عمیق و نگاهی متفکرانه از یک فرد مجرّب بود. افرادی به جز ابن عباس هم همین مطلب را برای حسـین گفتند. اما آنچه در غیب خداوند مقدّر بود رخ داد. حسـین بن علی، پیروانش را در مکه که بیش از هشـتاد نفر نمی‌شدنـد آمـاده کرده به سـوی کوفه به راه افتـاد. زمـانی که نزدیـک این شـهر رسـید، اخباری به او رسـید که خلیفه، کسی را به کوفه فرستاده است که این شهر را تنبیه کرده، و بر شیعیان چندان سخت گرفته که از اطراف مسـلم پراکنده شده‌اند. حسین از این مطلب نگران شده خواست باز گردد، جز آن که برادران مسلم نپذیرفتند و گفتند که

باید انتقام برادرشان را بگیرند یا آن که در راه او کشته شوند. آنان در نخستین گام رسیدن به کربلا و پیش از آن که بتوانند صفوف خود را منظّم کنند کشته شدند. سپاهیان یزید بر آنان یورش برده، همگی را کشتند و زمین کربلا ـ به خون فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رنگین شد، آن هم به فجیع‌ترین شکل که نه تنها تا به امروز بلکه تا پایان روزگار یاد آن خواهد ماند. این واقعه در دهم محرّم سال ۶۱ هجری بود. «۱»

امیران یزید در مکه

در نخستین سالِ خلافتِ یزید، عمرو بن سعید بن عاص که به خاطر فصاحتش به اشدق معروف بود، امیر مکه بود. او کمتر از دو سال امارت این شهر را داشت. پس از آن یزید در سال ۶۱ زمانی که زمزمه‌های شورش در مدینه آغاز شده بود، او را به این شهر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۲ فرستاد. در این وقت حارث بن خالد بن عاص مخزومی امیر مکه شد. برخی از مورّخان امارت او را به نیابت عمرو بن سعید یاد کرده‌اند. در سال ۶۲ یا ۶۳ ولید بن عقبهٔ بن ابی سفیان امیر مکه شد. در دوران او بود که حرکت عبدالله بن زبیر در مکه آغاز شد. در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت. کسان دیگری هم امارت این شهر را داشتند که عبارتند از: عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان، عبدالله بن زید بن خطاب و یحیی بن حکیم بن صفوان بن امیه، که در ترتیب امارت آنان اختلاف نظر هست. «۱»

شورش ابن زبیر «۱»

اشاره

گذشت که یزید بن معاویه در سال ۶۰ به والی خود در مدینه نوشت تا برای او از مخالفان بیعت بگیرد. نیز گفتیم که حسین بن علی و عبدالله بن زبیر در رأس مخالفان بودند که به مکه رفتند و حسین بن علی پس از مدتی در پاسخ به دعوت شیعیانش در کوفه عازم آن جا شد که به شهادت رسید. اما ابن زبیر همچنان در مکه ماند. زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام را شنید فرصت را برای تصمیمی که سال‌ها آن را مسکوت گذارده بود، مناسب دید. به باور من این اندیشه خاص او بود. وی از همان زمان عثمان، آن گاه که عثمان در جریان شورشْ او را بر در خانه خود گمارد، خود را شایسته خلافت می‌دید. همین که عثمان از میان همه او را برای این کار برگزیده بود، معنایش آن بود که به موقعیت او و ویژگی‌های ممتازش واقف بود. ابن زبیر در روزی که مسلمانان علی علیه السلام را برای خلافت معرفی کردند ساکت ماند. اما اندکی بعد به سپاه معارضان حکومت علی علیه السلام که از حزب خاله‌اش عایشه بودند، پیوست. اما وقتی آگاه شد که شامیان با معاویه بیعت کرده‌اند و دیگر شهرها هم با وجود بزرگان قریش و صحابه آن را پذیرفته‌اند و نیز دید که معاویه با خود او از در دوستی درآمده و در این باره اصرار دارد، به او می‌گوید: «مرحبا بابن عمهٔ رسول الله و ابن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۴ حواریه، و ای غلام! یک صد هزار به او بده و تمام نیازهای او را بر آور»، آری در این شرایط بهتر دید ساکت بماند. «۱» وی در تمام این مدت ساکت ماند و فعالیت خود را معطوف به خویشان و اطرافیانش کرد و خانه بزرگش را در همسایگی باب دریبه برای واردان و زائرانش باز گذاشت. او جلساتی تشکیل می‌داد که در آنها آشکارا از عقایدش در باره حکومت و انتقادهایش که عامل امویان در مکه یعنی عمرو بن سعید بن عاص اشدق را آزار می‌داد، سخن می‌گفت. خبر این مجالس به عمرو بن سعید می‌رسید، اما او چاره‌ای جز تغافل نداشت؛ زیرا از موقعیت ابن زبیر میان مردم مکه و بهره‌وری او از جرأت مثال‌زدنی‌اش آگاه بود. کما این که اخبار ابن زبیر در شام به معاویه می‌رسید و او با حلم و نیکی با او روبه‌رو می‌شد. معاویه مُرد و در سال ۶۰ هجری با یزید بیعت شد. در این وقت ابن زبیر نخستین

اقدام عملی را با کُندی آغاز کرد، اما رقیب او حسین بن علی علیه السلام در مکه و شهرهای اسلامی موقعیتی داشت که بر موقعیت ابن زبیر می‌چربید. اکنون که خبر رحلت امام حسین علیه السلام را در سال ۶۱ شنید برخاست و آشکارا به دعوت پرداخت. در این وقت، اشدق والی یزید در مکه کوشید تا با جدّیت و در عین حال مدارا فعالیت ابن زبیر را محدود کند. وی کسانی را در اطراف ابن زبیر و به میان یاران او فرستاده، جاسوسانی را مأمور کرد تا کارهای او را کنترل کنند، درست به مانند آنچه امروزه خارجی‌ها انجام می‌دهند. او کسانی را در ورودی‌های مکه گماشت تا اسامی افرادی را که وارد مکه می‌شوند یادداشت کنند و هویت آنان را بشناسند. هر کسی را که ارتباط خاصی با ابن زبیر داشت، به مکه راه نمی‌دادند. اما این تلاش‌ها تأثیری در اراده ابن زبیر نداشت. یزید دستور داد تا ابن زبیر را دست بسته به سوی وی بفرستند، اما اشدق جز آن که زنجیری نقره‌ای برای او بفرستد نتوانست کاری از پیش ببرد. «۲»

حمله‌ای برای تأدیب ابن زبیر

در این وقت اخباری رسید که حکایت از شروع ناآرامی‌ها در مدینه داشت. یزید به عمرو بن سعید دستور داد تا به مدینه برود. عمرو، حارث بن خالد مخزومی را به نیابت از خود در مکه گذارد و به وی توصیه کرد تا مراقب ابن زبیر باشد، توصیه‌ای که هیچ خاصیتی نداشت، زیرا ابن زبیر با توجه به قدرت و موقعیتی که در مکه داشت، اهمیتی برای این کارهای والیان و هوشیاری آنان قائل نبود. «۱» یزید از سال ۶۱ در اندیشه تأدیب ابن زبیر بود. وی از عمرو بن سعید که به مدینه منتقل شده بود خواست تا علیه ابن زبیر آماده شود. او هم سپاهی مرکب از دو هزار نفر فراهم آورده فرماندهی آن را به عمرو بن زبیر، برادر عبدالله و نیز انیس بن عمر اسلمی سپرد. این سپاه به مکه رفت و بخشی از آن در ابطح، و برخی دیگر در ذی‌طوی مستقر شد. ابن زبیر و نیروهای او با آنان درگیر شده، از منطقه دورشان کردند. این حمله تأدیبی در اواخر سال ۶۱ بود.

شورش در مدینه

سال ۶۲ رسید و ناآرامی‌ها در مکه و مدینه ادامه داشت. مردم مدینه نامه‌ای به عبدالله بن زبیر نوشته به او گفتند: اکنون که حسین بن علی علیه السلام کشته شده است، هیچ رقیبی برای ابن زبیر وجود ندارد. مدتی بعد در خلع یزید متفق شده و عامل او را از مدینه اخراج کردند. این وقایع ادامه یافت تا در سال ۶۳ به واقعه حَرّه منتهی شد. در این واقعه بود که شمشیر یزید بعد از حادثه کربلا و قتل امام حسین علیه السلام، فاجعه جدیدی آفرید و به دنبال دستور یزید، سپاهش به زور مدینه را گرفت و آن را سه روز برای شامیان مباح کردند. «۲»

نخاوله «۱»

آنچه در این مقطع انسان منصف را آزار می‌دهد، مطلبی است که برخی از مورّخان نوشته، گفته‌اند که نخاوله که شیعیان فعلی ساکن مدینه هستند، از نسل همین اباحی‌ها در مدینه هستند. این نظری است که آشکارا تعصّب در آن، خانه کرده است. نسل آنان چه ارتباطی با تشیع دارد؟ اگر آنچنان که می‌گویند اهالی مدینه فرزندان متولد شده از این اباحی‌ها را در ناحیه‌ای از مدینه گذاشتند، چرا این نسل از این نام و نشان شرمنده نشده، در بلاد متفرق نگشتند؟ گریز آنان از این دیار، معقول‌تر می‌نماید تا آن که در گوشه‌ای از مدینه بمانند و تا به امروز پابرجا باشند. واقعیت آن است که برخی از مورّخان، برابر روایات نقل شده، عقل خود را به کنار می‌گذارند. برخی دیگر اسیر گرایش‌های مذهبی و باورهای خویش هستند و بیش از آن که برای حقیقت و تاریخ به ثبت وقایع بپردازند، اسیر شهوات و خواسته‌های نفسانی خود هستند. آنچه اسباب تأسف است این که برخی از مردم مدینه، تا به امروز

متأثر از این قبیل اخبار هستند و به برادران نخاوله‌ای خود چنین نظری دارنـد. سنی نبودن نخاوله هم تأکیدی بر این نگاه و نظر آنان شـده است. امـا واقعیت آن است که نخـاوله «۲» بخشـی از شـیعیانی هسـتند که در جهان اسـلام زنـدگی می‌کنند و تشیع هم پدیده شگفتی در سـرزمین‌های عربی نیست و تاریـخ در تمـام ادوار خود و در میان بسـیاری از خانـدان‌ها و توده‌ها، با آن آشـنا بوده است. برخورد تنـد مردم با نخاوله نشأت گرفته از سیاست عثمانی‌هاست که به دلایل سیاسـی با تشیع درگیر بودنـد. فاصـله میان نخاوله و اجمـاع و اتحـاد امت جز این نیست که مسـلمانان به آنـان توجه کرده و در قانع کردن آنان بکوشـند تا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۷ ایشان به صـفوف برادرانشان پیوسـته و همگی روی کلمه واحـده‌ای که بتواند این شـقاق و اختلاف را بر دارد، متحد شوند، آن هم در وقتی که ما بیش از هر زمان دیگر به اتحاد و اتفاق نیازمندیم.

نبرد در مکه و آتش گرفتن کعبه

هنوز واقعه حرّه در اواخر سال ۶۳ در مدینه تمام نشده بود که یزید به مسلم بن عَقَبه «۱» فرمانده سپاه شام، دستور داد تا برای جنگ با ابن زبیر راهی مکه شود. در نیمه راه بود که مسـلم بن عَقَبه مرد و پیش از آن سـپاه را به حصین بن نُمیر «۲» سپرد. او فرماندهی را بر عهـده گرفت و در اواخر محرم سال ۶۴ به مکه رسـیده در بیرون آن مسـتقر شـد. ابن زبیر هم با نیروهای خود که جمعی از مردم مکه و شـماری از قبایل اطراف بودند و کسانی از بزرگان مدینه به آنان پیوسـتند، آماده شده، دو طرف به نبرد با یکدیگر پرداختند. این مسأله ادامه یافت تا آن که سپاه شام در سوم ربیع الاول ۶۴ مجنیق نصب کرده، شروع به ریختن نفت و سنگ روی کعبه کردند که منجر به آتش گرفتن پرده و خراب شـدن دیوار آن شـد. «۳» به عقیده من هدف آنان کعبه نبود، زیرا سپاه شام هم به سـمت آن نماز می‌خواندنـد و کسـی که به سوی کعبه نماز می‌خواند، آن را هدف قرار نمی‌دهد و راضـی به انداختن سـنگ- چنان که برخی مورّخان گفته‌انـد، یا به عقیـده برخی دیگر- و آتش به سوی آن نمی‌شود. آنچه من می‌فهمم این است که ابن زبیر به کعبه پناه برده بود و از آن به عنوان ابزاری برای حفـظ خود اسـتفاده می‌کرد. سپاه شـام هم می‌کوشـید تـا او را که در پشت کعبه پنهان شـده بود، هـدف قرار دهـد و طبعاً برخی از سـنگها به کعبه اصابت کرد. برخی از مورّخان میانه‌رو گفته‌اند که اصـحاب ابن زبیر در کنار کعبه آتش روشن کرده بودنـد و این آتش به تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۸ پرده کعبه رسـید و با توسعه آن برخی از چوب‌ها و سقف کعبه در آتش سوخت. «۱» این روایت در مقابل روایات تند دیگر نزدیک‌تر به واقع می‌نماید.

نجات یافتن ابن زبیر

نبرد همچنان ادامه داشت تا آن که خبر مرگ یزید به مکه رسـید. در این وقت سپاه شام سست شد و حصین بن نمیر هم دریافت که از این پس ادامه جنـگ بی‌هـدف است. به همین دلیـل بـا ابن زبیر به گفتگو نشـست و گفت: این مرد- یعنی یزیـد- مرده است و تو سزاوارترین مردم به حکومت هستی. بیـا با من به شام برویم؛ در آنجا حتی دو نفر بر تو اختلاف نخواهنـد نکرد. ابن زبیر این را یک خـدعه خوانـد و به شـدت رد کرد. ابن نمیر هم از او روی‌گردان شـد. در نقلی آمده است که ابن زبیر از کار خویش پشـیمان شد و کسـی را در پی ابن نمیر فرسـتاد تـا به او پیغـام دهـد: به شـام نمی‌آیم، اما از هر کسـی توانستی برای من بیعت بگیر. نویسـنده تاریخ سیاسـی اسـلام می‌افزایـد: ابن زبیر تحت تـأثیر افکـار قومی بود، یعنی تمایـل داشت تا سـیادت به حجاز باز گردد، همان طور که در روزگار رسول صـلی الله علیه و آله و خلفای سه‌گانه چنین بود، به همین جهت حاضـر به ترک حجاز نشد. نویسـنده همان کتاب در باره دولت عربی می‌نویسـد: باقی ماندن ابن زبیر در مکه عامل مهم ضـعف او بود، زیرا جنگ در آنجا روا نبود و اگر جنگ می‌شـد جسـارت به حرمت کعبه بود. من متأثر بودن ابن زبیر را از افکار قومی بعیـد نمی‌دانم. او در مقایسه با معاصـران خود به شـدّت روی این مسأله حساسیت داشت، اما به عقیده من این مطلب نباید مانع از رفتن او به شام برای گرفتن بیعت می‌شد. وی می‌توانست پس از

رو به راه شدن اوضاع و استقرار حکومتش به حجاز برگردد. بنابراین بایـد برای نرفتن وی عامل دیگری را جستجو کرد که همان ترس از خدعه بود که روایات گذشته هم به آن اشاره دارد. برای کسی مانند حصین بن نمیر هم چنین خدعه‌ای بعید نمی‌نمود. او می‌توانست با این فریب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۳۹ دشمن خود را به شام برده، به عنوان یک غنیمت به کسی که در آنجا بر سرکار خواهد آمد، تحویل دهد. از ابن زبیر هم که فردی بیدار و حریص و بلندپرواز بود، چنین توجهی نسبت به خدعه حصین بن نمیر امری طبیعی بود. به هر روی، دو گروه در این گفتگوی صلح، با یکدیگر توافق نکردند. حصین بن نمیر عقیده‌اش این بود که ادامه این نبرد، بی‌هدف خواهد بود. بنابراین دست از محاصره مکه برداشت و به شام برگشت. در آنجا خلافت در اختیار معاویهٔ بن یزیـد قرار گرفته بود که در ربیع‌الاول سال ۶۴ در اجتماعی از مردم اعلام کناره‌گیری کرده، گفت: من کاری را بر عهده گرفتم که قادر به انجام آن نیستم. من کار شما را به شما واگذار کردم، هر کسی را مایلید انتخاب کنید. مورّخان در باره مدت زمان خلافت او از نصف یک ماه تا سه ماه اختلاف نظر دارند. بدین ترتیب کار ابن زبیر در مکه و حوالی آن استقرار یافت و مردم آنجا و مدینه با او بیعت کردند. پس از آن بصره و کوفه هم با او بیعت کردند. وی کسانی را به مصر و یمن فرستاد که آنان هم همگی با وی بیعت کردند. در خراسان نیز با او بیعت شد و گروه زیادی از خوارج هم با او بیعت نمودند. همچنین اهل حمص و فلسطین و عراق و سایر بلاد شام، به جز دمشق او را همراهی کردند. شماری از مردم دمشق هم برای ابن زبیر فعالیت کرده، در اطراف ضحاک بن قیس فهری نایب دمشق که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گرد آمدند. او هم خطبه بلندی خواند و مردم را به بیعت با ابن زبیر فرا خواند. «۱» مروان بن حکم دید که کار شام نیز به مانند سایر شهرها به تدریج در اختیار ابن زبیر قرار خواهد گرفت. بنابراین قصد رفتن به مکه و بیعت با ابن زبیر داشت تا برای بنی‌امیه امان بگیرد. در راه به شماری از امویان برخورد که او را از این تصمیم باز داشتند. آنان به وی گفتند: تو شیخ قریش هستی، و خالد بن یزید بچه است و عبدالله بن زبیر پیر. تنها آهن می‌تواند آهن را فرو کوبد. خالد را مقابل ابن زبیر قرار نده، بلکه خودت را که بزرگ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۰ قریش هستی مقابل او قرار ده. ما با تو بیعت می‌کنیم. او هم دستش را دراز کرده، افراد مزبور در سوم ذی‌قعده سال ۶۴ در جایی به نام جابیه با او بیعت کردند. سپس با یاران خود به سوی هواداران ابن زبیر که در شام بودند و فرماندهی آنان را ضحاک بن‌قیس بر عهده داشت حرکت کرد. در نبرد سختی که درگرفت، ضحاک کشته شد و هوادارانش متفرق شدند. این رخداد در اواخر ذی حجه سال ۶۴ بود. بدین ترتیب کار امویان در شام استقرار یافت و بیعت با مروان بن حکم تمام شد. این در حالی بود که شهرهای دیگر در اختیار ابن زبیر بود و با او به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت شد. «۱»

عصبیّت یمنی– قیسی

زمانی که درست دقت کرده، بر آن باشیم تا عوامل اختلاف در شام را میان هواداران بنی امیه و ابن زبیر بررسی کنیم، در می‌یابیم که مسأله فراتر از جنگ اموی– زبیری است. آشکار است که برخی از قبایل یمن از قرن‌ها پیش از اسلام به مرور در شام استقرار یافته بودند و زمانی دراز در آنجا زیسته بودند. با آغاز فتوحات اسلامی، قبایلی از حجاز نیز در آنجا مستقر شدند که به نام عدنانی یا نزاری شناخته شده و نام قیسی بر آن غلبه کرده بود. شمار یمنی‌ها و قیسی‌ها چندان در شام فراوان بود که اردن و فلسطین را هم پوشش داده بود. تردیدی نیست که یمنی‌ها با توجه به اصل و اساس خود بر قیسی‌ها فخر می‌کردند. آنان در دوره‌ای از تاریخ، بزرگان و رهبران جزیرهٔ العرب بودند. چنان که خزاعه که قبیله‌ای یمنی بود، پیش از قریش بر مکه فرمانروایی می‌کرد. همین طور اوس و خزرج که در مدینه بودند، همین وضعیت را داشتند. از سوی دیگر، قیسی‌ها که از نسل فاتحان صدر اسلام بودند، به گونه‌ای دیگر بر یمنی‌ها فخر می‌کردند و خود را هادی آن سرزمین می‌دانستند. این مفاخره، عاملی برای بالا گرفتن عصبیتی بود که اسلام از آن پرهیز تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۱ داده بود. یک دوره بر اسلام گذشت که

مردم این عصبیت‌ها را فراموش کردنـد، اما چیزی نگـذشت که بر اثر بالا گرفتن فتنه‌ها بار دیگر بر سر انتخاب خلیفه، آن عصبیت‌ها زنده شد. کسانی از خلفای اموی هم از این فتنه‌گری و عصبیت‌گرایی برای استوار کردن موقعیت خود بهره گرفتند. آنان به رغم آن که با قیسی‌ها پیوند داشتند، گاه به مصاهره و ارتباط سببی با یمنی‌ها دست می‌یازیدند تا برابر دشمنی قیسی‌ها بتوانند از آن رابطه استفاده کننـد. این مسأله به خصوص زمـانی رخ می‌داد که قیسی‌ها به سمت بنی هاشم می‌آمدنـد و البته در این مرحله بالا گرفتن تعصّب، امری شگفت نبود. در این صورت نباید از این که در ایام ابن زبیر کسانی در شام ندای حمایت از او را سر می‌دهند شگفت زده شویم؛ درست همان طور که کسانی بر ضد ابن زبیر حاضر به دفاع مسلحانه از امویان بودند. بدین ترتیب در اینجا بحث زبیری و اموی جز در این حد نبود که قیسی‌ها آرزوی پیروزی قبایل حجاز را داشتند و یمنی‌ها که در آرزوی نابودی قیسی‌ها بودند، حتی اگر این بر خلاف مصالح امویان، دامادهای آنان می‌بود. معاویه به اختلاف میان قیسی‌ها و یمنی‌ها در شام واقف بود و با سیاست بی‌مانند خود با آن مدارا می‌کرد. وقتی یزید آمد کمابیش همان وضع ادامه داشت، اما با مرگ او درگیری آغاز شد و مروان بن حکم توانست از شمشیر یمنی‌ها که شمارشان بسیار بیش از قیسی‌هایی بود که حامی ابن‌زبیر در حجاز بودند، استفاده کند. «۱»

ویژگی‌های ابن زبیر

در این شرایط برای کسی مثل ابن زبیر، این که در شهرها بر بیعت با او متفق شوند چیز زیادی نبود. او پسر حواری پیامبر و مادرش دختر ابوبکر و خاله‌اش هم عایشه بود. خودش هم فردی عابد بود و وقتی به سجده می‌رفت از بس طولانی بود گنجشک‌ها بر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۲ پشت او می‌نشستند و بر می‌خاستند [!]. مانند دیوار محکم بود و طبیعی بود که در کار دعوت خود استوار باشد، چرا که به سرعت و صبر و اراده شهرت داشت. عمر بن عبدالعزیز گوید: روزی به ابوسلیکه گفتم: وصف ابن زبیر را برای ما بگوی. او گفت: به مانند او کسی را که پوستی روی گوشت و گوشتی روی عصب و عصبی روی استخوان و جانی چنین در جسد، به مانند او ندیدم؛ در وقت محاصره مکه آجری از منجنیق میان ریش و سینه او خورد، اما او هیچ نهراسید و نمازش را قطع نکرد و جز برای رکوع سر فرود نیاورد. غرورش هم تا همین حد بود و نفسی شریف داشت، همچنان که فصیح و دارای بیانی نیرومند و صدایی رسا بود، به طوری که وقتی سخن می‌گفت صدایش را کوه ابوقبیس باز می‌گرداند. «۱» اینها صفات و ویژگی‌هایی است که برای رهبری و زعامت به کار می‌آید. بنابراین شگفت نیست که در خط رهبری مسلمانان افتاده باشد. آنچه باید به این مطالب ضمیمه کرد، تعصب او نسبت به سرزمین مکه است که محل تولد اسلام در حجاز بود و او تلاش می‌کرد تا نیروی آن را باز گرداند تا بتواند آشفتگی دنیای اسلام را از میان ببرد و از آنجا بر مقدّرات دنیای اسلام سیطره یابد. نیز به این مطالب باید افزود که امویان در بلاد اسلام چه کردند. مسلمانان در سراسر جهان اسلام شاهد اقدامات امویان بودند که نمونه‌اش کشته شدن امام حسین علیه السلام و مباح کردن مدینه و جنگ با مکه و تغییر روش شورایی به ملوکیت و نظام موروثی در حکومت بود، کارهایی که جای نقد و ایراد فراوان داشت. جمع این شرایط، به علاوه آن ویژگی‌ها، زمینه را برای پیروزی ابن زبیر و توجه مسلمانان در شهرهای اطرف به او فراهم کرد. «۲» با این همه خواهیم دید که با وجود این شرایط مساعد و مناسب، زمان چندانی نگذشت که حکومت او سست گردید و خلافت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۳ بار دیگر به خاندان اموی در دمشق بازگشت و این هم عوامل خاص خود را داشت که به آن خواهیم پرداخت.

آغاز زوال حکومت ابن زبیر

مروان بن حکم بلافاصله پس از پیروزی بر یاران ابن زبیر در شام در سال ۶۵، سپاه نیرومندی را با فرماندهی خود به سمت مصر اعزام کرد تا عامل ابن زبیر را از آنجا بیرون کند. سپاه دیگری را هم به فرماندهی فرزندش عبدالعزیز به سمت عقبه در اردن فرستاد

و هر دو سپاه پیروز شدند و مصر در اختیار مروان قرار گرفت. مروان به شام برگشته، سپاهی را به سوی حجاز و سپاهی را به سمت عراق فرستاد اما پیش از آن که بتوانـد کاری از پیش ببرد مرد. زمانی که فرزندش عبدالملک جایگزین وی شد، تلاش زیادی برای استواری پادشاهی‌اش کرد. از یک سو با شیعیان شورشـی کوفه- توابین- جنگیـده آنان را شکست داد. «۱» سپس به سوی عراق لشکرکشی کرده، والی ابن‌زبیر را از آنجا بیرون راند. آنگاه با شنیدن اخباری که از شورش‌های احتمالی در شام به گوشش خورد به آنها پرداخت و همه فتنه‌ها را از میان برد «۲» و بدین ترتیب بیشتر شهرها را تحت سیطره خود در آورد. در این وقت تنها مشکل باقی مانده وجود ابن زبیر در مکه بود.

انحلال دولت زبیری

عبدالملک بن مروان بیش از آنچه به نظر می‌رسد، نسبت به کار خویش آگاه بود. وی زمانی که ابن زبیر با خوارج و شیعیان عراق درگیر بود، او را به حال خود رها کرد و در انتظار آن ماند تا وی نیرویش را در این منازعه از دست بدهد و ضعیف شود. ما پیش از این، دربـاره خوارج اشاراتی داشتیم و گفتیم که آنان به خاطر پـذیرش حکمیت از سوی تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکـه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۴ علی بـن ابی‌طـالب علیـه السـلام از وی انتقـاد داشـتند. در بـاره شـیعه هم اشـاراتی داشتیم که چطـور به خونخواهی امام علی علیه السلام و فرزندش حسین علیه السلام از ظالمان و ستمگران روی آوردند، داستانی که دامنه آن همچنان ادامه یـافت. ابن زبیر همچنـان در این مجـادله تلاش می‌کرد و مایه می‌گـذاشت تا آن که نیرویش به تحلیل رفت و در این وقت بود که عبـدالملک سپاه خود را به کوفه فرستاد. مصـعب با سپاهی به مقابله آنان رفت در حالی که مردم عراق از شـدّت بخل ابن زبیر تحت فشار بودند و از سوی دیگر، به خاطر کشته شدن مختار، فرمانده شکست‌خورده خود، به دنبال انتقام بودند. امویها در همان آغـاز حرکت خود، سیل پول را به سوی مراکز رهبری زبیری‌هـا سـرازیر کرده، شـیرینی آرزوهـا را به سوی خانه‌های رؤسا سـرازیر کردنـد. بـدین ترتیب آنـان زبیری‌هـا را تنهـا گذاشـتند. امویهـا راه پیروزی خود را بـا عبور از کشته‌های عراقی و حجازی‌ها هموار کردند و بدین ترتیب پس از کشته شدن مصعب بن زبیر در سال ۷۱ عبدالملک پیروز گردید و در کوفه با او بیعت شد. «۱»

محاصره ابن زبیر برای بار دوم در مکه

کار استقرار دولت اموی بعد از تصـرّف شام و مصـر و دیگر شـهرهای اسـلامی که آنها را تصرف کرده بودند تمام نشد مگر بعد از آن که عبـدالملک در این انـدیشه افتـاد تا ریشه زبیری‌ها را از جایگاه اصـلی‌شان در مکه هم بِکَنـد. او در سال ۷۲ حَجّاج را با سپاه بزرگی به سوی عراق و حجاز فرستاد. این سپاه ابتدا عراق را تصرف کرده، سپس به سوی حجاز حرکت کرد و در طائف فرود آمد، جایی که حَجّاج در آنجا متولد شده بود. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۵ سپس پیشاهنگان سپـاه خود را به سوی عرفه فرسـتاد. در آنجا نیروهای ابن زبیر در مقابل آنان برآمدنـد و درگیر شدنـد که ضـمن آن نیروهای زبیری شکست خوردنـد. سـپس حجاج به بئر میمون، جایی میان مکه و منی آمد. در این جا بود که طارق بن عمرو فرمانده اموی هم که به مـدینه رفته، آنجـا را تصـرّف کرده، برای عبـدالملک بیعت گرفته بود، به وی پیوست. با رسـیدن هلال ماه ذی‌حجه سال ۷۲ مکه در محاصـره بود و حجاج راهی برای ورود به مکه نداشت. با فرا رسـیدن روز عرفه، حجاج هم همراه سپاهش تلبیه‌گویان ایستاد. سپس بـه مزدلفه رفت و از آنجـا به منی آمـد امـا او و سـپاهش برای اتمـام مناسـکشان نتوانسـتند به مکه بیاینـد و همچنـان در احرام مانـد. زبیری‌هـا و طرفـدارانشان هم نتوانسـتند به عرفـات برونـد و قربانی‌هـای خود را همان‌جا در مکه ذبـح کردنـد و همچنان در محاصـره ماندنـد. در آغاز سال ۷۳ بود که سپاه حجـاج در میان حجون و بئر میمون اسـتقرار یافت. این بعـد از آنی بود که عبـدالملک اجازه وارد شـدن بـه مکـه را بـه او داد، در حـالی که پیش از آن به وی توصـیه کرده بـود که او را محاصـره کرده و از وارد شـدن به مکه

خودداری کند. نیروهای حجاج اندك اندك جلو رفتند تا برخی از نیروها در سمت باب بنی شیبه و تقریباً در محاذات باب صفابه درهای ورودی مسجد الحرام رسیدند. نیروهای زبیری به داخل مسجد رفته و در پناه کعبه سنگر گرفته بودند. حَجاج دستور نصب منجنیق را داد که نصب شد و این برای بار دوم بود که این نقطه در دوره ابن زبیر با منجنیق مورد حمله قرار می گرفت. سنگ‌ها به کعبه اصابت کرد و چنین تصور می‌شد که هدف همان کعبه است. در این باره باید دقت بیشتری کرد. حجاج با همه قساوت و دشمنی که داشت کسی نبود که اسلامیت و قِبله‌ای را که خود به سوی آن نماز می‌خواند فراموش کند و با منجنیق به جان آن بیفتد. این قبیل جنگ‌های پرحرارت که در بسیاری از ادوار، مسلمانان را به خطاهای بزرگ کشانده، بیش از آن که این نبردها مقصود بالذات باشد، نتیجه طبیعی هیجانات ناشی از خشمی است که عقل و حکمت برای متعادل کردنشان در آن‌ها حضوری ندارد. و البته ما زبیری‌ها را هم تبرئه نمی کنیم. آنان هم در ایجاد این دشمنی و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۶ عنادی که چنین متبلور شد سهیم بودند، چرا که با تحصن در کعبه، امویان را وادار به این اقدامات کردند. سنگ‌ها به همان اندازه به کعبه می‌خورد که بر سر اینان فرود می‌آمد. اندکی تأمل کافی بود به آنان نشان دهد که دفاع در مقابل چنین سپاه جرّارِ بی‌پایانی فایده‌ای ندارد و بهتر است برای حفظ خون افرادی که در آنجا بودند و نیز قدسیت بیت‌اللّه الحرام اظهار اطاعت کنند. واقعیت آن است که انسان شجاع نمی‌تواند به ندای عقل درست گوش بدهد. عبداللّه بن زبیر با اعتقادی که به حق خود برای امارت بر مسلمانان داشت، و نیز باورش به فاسد بودن حکومت در شام و نیز اعتماد به نفسی که داشت، مرد برجسته‌ای بود که می‌توانست امور مسلمانان را در دست داشته باشد. او شجاعت خاصی داشت. کافی است بدانیم که یک بار که امویان بر یکی از درهای مسجد هجوم بردند او به تنهایی و بدون این که کسی همراهش باشد به آنان یورش برد و آنان را تا حجون به عقب راند. «۱» مردمی از مکه نزد وی آمده گفتند: آیا درباره صلح با آنان گفتگو نمی کنی؟ گفت: به خدا سوگند هرگز چنین چیزی را از آنان درخواست نخواهم کرد. مردم از اصراری که وی برای جنگ داشت، به تنگ آمده به تدریج به سمت ابطح رفتند تا از حجاج امان بگیرند و او هم امان می‌داد. برخی شمار این افراد را حدود ده هزار نفر دانسته‌اند؛ با این حال این مسأله تأثیری در ثبات ابن‌زبیر نداشت. «۲»

شجاعت اسماء

اسماء هم شجاعتی از خود نشان داد که تاریخ کمتر به یادگار دارد و بعید می‌نماید که بعدها هم مانند پیدا کند. واقدی می‌نویسد: مصعب بن نائب از نافع مولی بنی‌اسد نقل کرد که گفت: ابن زبیر در باره پراکنده شدن مردم از کنارش، به مادرش گلایه کرد. او گفت: اگر تو می‌دانی که بر حق هستی صبر کن، چرا که یاران تو برای همان کشته شده‌اند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۷ خود را اسیر دست بچه‌های بنی امیه نکن که با آن بازی کنند. راوی گوی: وی نزدیک مادر شده سر او را بوسید و گفت: به خدا سوگند عقیده من همین است، اما من دوست داشتم عقیده تو را بدانم. حالا به من بنگر؛ من امروز کشته خواهم شد؛ اسماء گفت: پسرم برو ببینم کار تو به کجا می‌انجامد. تا این مقدار شجاعت و ثبات اسماء را می‌شناسیم. اما مرحله‌ای که پس از آن رخ داد هزارها بار از این هم بالاتر است؛ زیرا چیزی که می‌شنویم حتی با تعابیری مانند عزم و ثبات و شجاعت قابل وصف نیست، بلکه از این‌ها بالاتر است. اسماء به ابن زبیر گفت: این زره چیست که پوشیده‌ای؟ این مال مردی است که طالب شهادت نیست. عبدالله گفت: این را پوشیدم تا قلب و خاطر تو آرام باشد. اسماء گفت: نه ... آن را درآر ... عبدالله آن را از تنت بیرون آر. تعبیر «از تنت بیرون آر» چندان قاطع است که در فرهنگ‌های لغت چیزی نمی‌توان یافت که بتواند معنای این جرأت را به درستی برساند. این شجاعت یا چیزی که بارها از آن بالاتر است، به مقدار زیادی بیانگر عمق این فاجعه هولناك با همه جزئیات و تلفات و صدمه‌ای است که بر کعبه وارد آمد. «۱»

پایان کار ابن زبیر

ابن زبیر همچنان به کار خود ادامه داده، صبحگاهان نمازش را با آرامش خواند. پس از آن افراد اندکی را که در اطرافش بودند به پایداری فرا خواند. سپس دست به حمله زده، پانصد نفر از سربازان پیاده و سواره را از در مسجد تا به حجون به عقب راند. در این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۸ وقت، پاره آجری بر صورت وی اصابت کرده، صورت او را زخمی کرد. وی خون آن را در دست گرفت و به این شعر تمثل کرد: و لسنا علی الأعقاب تدمی کلومنا و لکن علی أقدامنا تقطر الدما «۱» ما پشت به میدان جنگ نکرده‌ایم که خون از جراحت‌های ما بیاید. بلکه در حالی که روبرو ایستاده‌ایم خون از ما می‌ریزد. پس از آن بی‌هوش شد و روی زمین افتاد. در این وقت به سراغ او رفته، وی را کشتند. با کشته شدن وی حکومت زبیریِ مکه به نقطه پایان خود رسید. امویان داخل مسجد شده، طواف کرده و با گرفتن پرده کعبه خدای را برای این پیروزی سپاس گفتند. این رخداد در ۱۷ جُمادای اوّل سال ۷۳ بود. «۲» به دستور حجاج ابن زبیر را در گردنه کَدی «۳» نزدیک حجون در بالای مکه به دار آویختند. عقبهٔ بن مکرم با سند متصل به بنی نوفل، حدیثی را نقل کرده است که حَجاج به دنبال اسماء مادر زبیر فرستاد که بیاید. او نپذیرفت. دوباره کسی را فرستادند که می‌آیی یا شاخ تو را گرفته به زور بیاوریم. باز هم نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند به پای خود نخواهم آمد مگر آن که شاخ مرا گرفته به زور ببرند. سپس حجاج نزد وی آمد و گفت: کار مرا با عبداللّه چگونه دیدی؟ گفت: آن چنان که تو دنیای او را خراب کردی و او دین تو را! در نقلی دیگر آمده است که ابن زبیر چندان بر دار بود تا آن که حجاج دستور دفن او را در حجون داد و مادرش او را غسل داده، کفن نمود و او را خوشبو کرد. پس از این ماجرا حجاج در مکه ماند و برای عبدالملك بن مروان بیعت گرفت. او بنی‌هاشم را هم تحت فشار گذاشت. وی که در این باره قصد سختگیری داشت، با فرمان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۴۹ عبدالملك این رویه را کنار گذاشت. «۱» وی محمد بن حنفیه و عبدالله بن عمر را به خاطر بی‌طرفی‌شان تحت فشار گذاشت. عبدالله بن عمر از روی اضطرار با امویان بیعت کرد. «۲» سپس حَجاج تعداد زیادی از صحابه و تابعین را به شام برد و آنان از روی اجبار با عبدالملك بیعت کردند. بدین ترتیب این اندیشه ابن زبیر که می‌خواست موقعیت دینی و مرکزیت مکه را برای خلافت به آن باز گرداند، از میان رفت. حکومت ابن زبیر در مکه از سال ۶۳ تا ۷۳ برای ده سال به درازا کشید و دامنه نفوذ آن طی این سال‌ها به بسیاری از شهرهای اسلامی دیگر هم گسترده بود.

بازگشت امویان به مکه

با سقوط دولت ابن زبیر، مکه به دست امویان افتاد و گروهی از زبدگان اموی بر آن امارت کردند. مورّخان درباره اسامی آنان اختلاف دارند. به نظرم مهم‌ترین دلیل این اختلاف نظر آن است که نگاه مورّخان در این دوره از توجه به جزئیاتی که در حجاز بوده، درست مانند هر شهر شکست‌خورده دیگر، منصرف و به نقطه‌ای دیگر معطوف شده است. در این زمان کانون توجه مورّخان، کارهای عمومی مسلمانان در شام و برخی از شهرهای دنیای اسلام بود که به سبب اتفاقات مهمی که در آنها روی می‌داد، از یک موقعیت عمومی ممتاز و برجسته برخوردار بودند. مورّخان مکه یك سری اسامی از حاکمان اموی مکه را نوشته‌اند و مورّخان دیگر اسامی دیگری که کم و بیش با آنها اختلاف دارد. مقابله این اقوال این نتیجه را به ما می‌دهد که مجموعاً در دوره اموی چیزی حدود ۲۱ نفر طی ۵۹ سال و تا سال ۱۳۲ بر مکه حکومت کردند. این فهرست به جز نام افرادی است که تاریخ از آن یاد نکرده است. به نظرم بهترین فهرستی که بشود به آن اعتماد کرد، فهرست تقی‌الدین فاسی در شفاء الغرام است. «۳» وی در شرح نام امرایی که از سوی عبدالملك پس از ابن زبیر بر این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۰ شهر گمارده شد، از این اسامی یاد کرده است: مَسْلمهٔ بن عبدالملك، حَجاج بن یوسف، حارث بن خالد مخزومی. سنجاری از مورّخان مکه از جمله

نکات شگفتی که در باره دوره امارت این حارث نقل کرده این است که عایشه دختر طلحه حج گزارد و وی او را دوست می‌داشت. عایشه به حارث پیغام فرستاد که نماز را به تأخیر بینداز تا طواف من تمام شود. او هم چنین کرد که سبب اعتراض حاجیان شد. زمانی که عبدالملک از این مسأله آگاه شد گفت: اگر عایشه از من راضی باشد، خشم بنی مروان آسان است. وقتی عایشه، مناسک حجش را تمام کرد، حارث در پی او فرستاد و وی را به مجلسی دعوت کرد که با او سخن بگوید. او پاسخ داد که موعد ما پس فردا خواهد بود. «۱» اما همان شب از مکه رفت. تصوّر من بر این است که در این روایت شائبه دشمنی با امویان وجود دارد. برخی دیگر از والیان دوره اموی در مکه عبارتند از: خالد بن عبدالله قسری، عبدالله بن سفیان مخزومی، عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد، نافع بن علقمه کنانی، و یحیی بن حکم بن ابی‌العاص. فاسی می‌گوید فکر می‌کند از جمله والیانِ عبدالملک در مکه یکی هشام مخزومی و دیگری ابان بن عثمان بن عفّان بوده است. «۲» یکی از والیان ولید بن عبدالملک بر مکه، عادل‌ترین خلفا پس از چهار خلیفه نخست، یعنی عمر بن عبدالعزیز بود. ابن فهد می‌گوید که عراقی‌ها در دوره امارت وی، از عراق و ستم حَجاج به مکه می‌گریختند تا در پناه وی باشند. عمر نامه‌ای درباره ستم حجاج به مردم عراق، به ولید نوشت. وقتی ولید در این باره نامه به حجاج نوشت، او پاسخ داد: ادامه این رویه، نفعش به شورشیان می‌رسد. بهتر است امارت مکه را به خالد قسری بسپارید. ولید توصیه حجاج را پذیرفت و خالد را برای بار دوم در سال ۹۳ به امیری مکه منصوب کرد. سپس می‌افزاید: در این وقت، خالد دستور داد تا بر منبر، به علی ابن ابی‌طالب علیه السلام دشنام داده شود. خطبا آن حضرت را سبّ می‌کردند و بر حَجاج درود می‌فرستادند. بعد به سب حجاج دستور داد که آنان چنین کردند! همو می‌افزاید: خالد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۱ مردم را به اطاعت از بنی امیه تحریک کرده و می‌گفت: اگر بدانم که این حیوانات زبان داشته باشند و اطاعت از امویان نکنند آنها را از حرم بیرون می‌کنم. وی دستور داد تا عراقی‌ها را به زور از مکه بیرون کرده و پناهندگان به عراقی‌ها را تهدید کرد. وی تا سال ۹۶ امیر مکه بود. در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک، طلحهٔ بن داوود حضرمی و سپس عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد برای بار دوم، بر مکه امارت کردند. امارت عبدالعزیز چندان ادامه یافت که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید. در این دوره محمد بن طلحه و پس از آن عروهٔ بن عیاض و عثمان بن عبیدالله بن قیس امارت مکه را بر عهده داشتند. سخن ابن جریر حکایت از آن دارد که در خلافت عمر بن عبدالعزیز کسی جز عبدالعزیز بن عبداللّه بن خالد امیری مکه را بر عهده نداشت. فاسی به نقل از فاکهی می‌گوید که افراد دیگر بسا از طرف عمر بن عبدالعزیز و پیش از خلافت او و زمانی که در مکه مقیم بوده، امارت مکه را بر عهده داشته‌اند. در زمان امارت عبدالعزیز بن عبدالله، وی نامه‌ای از عمر بن عبدالعزیز دریافت کرد که از کرایه دادن خانه‌های مکه نهی کرده و دستور داده بود تا خانه‌هایی که در منی ساخته شده، تخریب و با زمین برابر شود. در این زمان مردم به صورت پنهانی خانه‌ها را اجاره می‌دادند. «۱» در زمان خلافت یزید بن عبدالملک، گروهی به امارت مکه رسیدند که عبارت بودند از: عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد و عبدالرحمان بن ضحاک. ابن جریر طبری گوید که در سال ۱۰۳ مکه را با مدینه به او سپردند. پس از آن در نیمه ربیع اول سال ۱۰۴ از امارت هر دو عزل گردید. ابن کثیر گوید: سبب عزل او این بود که از فاطمه بنت الحسین خواستگاری کرد و چون او نپذیرفت، اصرار و تهدید کرد. فاطمه، به یزید بن عبدالملک شکایت کرد و او نیز وی را عزل کرده، عبدالواحد بن زیاد نصری را به امارت مکه گمارد. در خلافت هشام بن عبدالملک این افراد به امارت مکه رسیدند: عبدالواحد بن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۲ زیاد، و پس از او ابراهیم بن هشام مخزومی. ابن فهد می‌گوید که ابراهیم به طور افراطی خودمحور بود. گفته‌اند که در منی در خطبه‌اش گفت: شما از داناتر از من سؤال نخواهید کرد! در این وقت عالمی از عراق برخاست و درباره قربانی پرسید که واجب است یا مستحب؟ او نتوانست جواب دهد. شاید این خبر هم ناشی از برخوردهای انتقادی تند با امویان باشد. پس از ابراهیم، محمد بن هشام و سپس نافع بن علقمه کنانی امارت مکه را بر عهده داشتند. در خلافت یزید بن ولید، یوسف بن محمد بن یوسف ثقفی که دایی ولید بود به امارت مکه رسید. وی تا پایان خلافت ولید، عهده‌دار این

منصب بود. در زمان یوسف بود که خلیفه اموی دستور دستگیری ابراهیم بن هشام و برادرش محمد را داد که هر دو زمانی امارت مکه را داشتند. وقتی آن دو را به شام بردند، در آنجا به خاطر مسائلی که مربوط به دوره امارتشان بود، شلاق خوردند. سپس آنان را به کوفه فرستادند و خالد قسری را هم نزد آنها بردند و عامل کوفه هر سه را زندانی کرده چندان شکنجه کرد تا همگی در یک روز از روزهای محرم سال ۱۲۶ مردند. همچنین در خلافت یزید بن ولید، عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک به امارت مکه رسید. «۱»

ابوحمزه خارجی

در امارت عبدالواحد بن سلیمان بود که ابوحمزه خارجی در ذی‌حجه سال ۱۲۹ با سپاهی عظیم به مکه یورش برد و عبدالواحد که نتوانست در برابر او بایستد، در روز عید قربان به مکه گریخت و شهر را برای ابوحمزه رها کرد تا بر آن سلطه یابد. این ابوحمزه در آغاز از شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه السلام و نامش مختار بن عوف از اهالی حضرموت بود. وی سال‌ها همراه حُجّاج به مکه آمده، مردم را به خروج بر ضد امویان دعوت می‌کرد. وی در مکه با عبدالله بن یحیی کندی ملاقات کرد. این عبدالله تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۳ مردم را به سوی خود دعوت می‌کرد و به وی لقب طالب الحق داده بودند. ابوحمزه از وی خواست همراه او به حضرموت برود که رفت. در آنجا بود که وی و قومش برای مبارزه با امویان با او بیعت کردند. در این وقت وی بر عامل امویان در حضرموت و صنعا شورید و بر آنان غلبه کرد. پس از آن ابوحمزه با سپاهش عازم مکه شده در ذی‌حجه سال ۱۲۹ زمانی که حاکم شهر گریخت، این شهر را تصرف کرد و از آنجا به مدینه رفت. عبدالواحد بن سلیمان در آنجا به مقابله با او برخاست که دو طرف درگیر شدند و ابوحمزه او را شکست داد و به سال ۱۳۰ بر مدینه هم مسلط گردید. از آنجا برای مبارزه با امویان به سوی شام رفت. مروان سپاهی را برابر او فرستاد که ابوحمزه را شکست داده، مدینه را از او باز پس گرفت. ابوحمزه به مکه برگشت. اندکی بعد سپاه اموی او را در وادی القری «۱» نزدیکی خیبر محاصره کرده، کشتند و بار دیگر بر مکه مسلط شدند. «۲» فاسی «۳» به نقل از ذهبی می‌گوید: وقتی امویان سپاه ابوحمزه را در وادی القری شکست دادند، ابوحمزه همراه با برخی از سپاهیان خود به مکه گریخت و او را در آنجا یافتند. سوارانی که به تعقیب وی آمده بودند، از سمت مسفله و مَعْلات او را محاصره کردند به طوری که راه گریزی نداشت. وی پس از آن که دفاع جانانه‌ای کرد، همان روز کشته شد. در این وقت، سپاه اموی به سوی یمن رفتند تا خلیفه منصوب از طرف ابوحمزه یعنی عبدالله بن یحیی را از میان بردارند. آنان ضمن کشتن او، سپاهش را پراکنده ساختند و این حرکت را در نطفه خفه کردند. بدین ترتیب مکه و مناطق جنوبی جزیره بار دیگر زیر سلطه امویان درآمد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۴

مسائل عمومی دوره اموی

بعد سیاسی

انتقال خلافت به شام، حدّ فاصلی میان دو دوره تاریخی در حجاز است. حجاز از این نکته نیک آگاه بود که در حاکمیت سیاسی- دینیِ دنیای اسلام نفوذ دارد، کما این که در آغاز مکه خود را از اصحاب حلّ و عقد در حکومت به شمار می‌آورد. اما از زمانی که معاویه خلافت را به شام انتقال داد، مکه از این موقعیت فرو افتاد و به نوعی تابع و پیرو تبدیل شد و امارت آن شهر از آن پس تابعی از فرمانروایی شام گردید. معاویه تلاش کرد تا در عوضِ چیزی که از مکه و مدینه گرفته است، بزرگان از مهاجر و انصارِ آن را راضی نگاه دارد. ابزار وی برای این کار بذل و بخشش‌های فراوان و بی‌حسابش بود و در این زمینه از ویژگی‌های خاص خود

استفاده می کرد. برای نمونه عبدالله بن عباس، عبداللَّه بن زبیر، عبداللَّه بن جعفر طیّار، عبداللَّه بن عمر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ابان بن عثمان و کسانی از آل ابی‌طالب و دیگر افرادی از بزرگان از مکه و مدینه نزد وی در شام می‌آمدند و برخوردار از مواهب او شده، نیازمندی‌هایشان بر آورده می‌شد و با ارقامی فوق تصور به آنان بخشش‌هایی صورت می گرفت. معاویه علاوه بر این، از حلم وسیع و اخلاق تحمل‌پذیرش در مقابل برخی از معارضان و مخالفان استفاده می کرد؛ ویژگی‌ای که کمتر میان دیگران دیده می‌شد. قلقشندی در صبح الأعشی می‌نویسد: معاویه به حج رفت و از زنی از بنی‌کنانه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۵ سراغ گرفت که در حجون ساکن بود و به دارمیه شهرت داشت. او را که سیاه و بسیار چاق بود نزد وی آوردند. از او پرسید: دخترِ حام! چگونه‌ای؟ زن گفت: من فرزند حام نیستم. من از بنی‌کنانه هستم. معاویه پرسید: می‌دانی برای چه به دنبال تو فرستادم؟ گفت: جز خداوند کسی غیب نمی‌داند. معاویه گفت: گفتم تو را بیاورند تا از تو بپرسم، به چه جهت علی را دوست داشتی و ما را دشمن؟ زن گفت: آیا بر من می‌بخشی؟ معاویه گفت: نه. زن گفت: حتی اگر بر من نمی‌بخشی باز به تو می گویم. من علی را به خاطر عدالتش در میان رعیت و تقسیم بالسویه بیت المال دوست داشتم. و تو را به خاطر جنگ با کسی که از تو سزاتر به حکومت بود و به خاطر این که در طلب چیزی بودی که حق تو نبود، دشمن داشتم. معاویه گفت: برای همین شکمت باد کرده و سینه‌هایت بزرگ شده است! زن گفت: آهای! اینها این وصف تو، به هند می‌ماند نه به من. معاویه گفت: آرام! من چیزی جز خیر نگفتم. سپس از زن پرسید: علی را چگونه یافتی؟ دارمیه پاسخ داد: او را چنان دیدم که سلطنت، آن چنان که تو را فریب داده او را فریب نداد و چندان که نعمت، تو را به خود مشغول کرد، او را مشغول نکرد. معاویه گفت: راست گفتی. آیا نیازی داری؟ زن گفت: تو برآورده خواهی کرد؟ معاویه گفت: آری. زن گفت: یک صد شتر سرخ موی که فحل باشند و چوپان هم داشته باشد. معاویه پرسید: با آنها چه می کنی؟ گفت: با شیر آنها بچه‌ها را غذا می‌دهم و به کمک آنها در برابر بزرگ‌ترها سرافرازم و با استمداد از آنها میان خانواده‌ها را صلح می‌دهم. معاویه گفت: اگر من اینها را به تو بدهم می‌توانم جای علی را در وجود تو بگیرم؟ زن گفت: هرگز نمی‌توانی. معاویه گفت: سبحان الله! هنوز من به مرتبه علی نرسیده‌ام؟ سپس این شعر را خواند که تمامی خصلت‌های خوبش را جمع کرد: اگر من با شما با حلم رفتار نکنم، بعد از من چه کسی می‌تواند چنین کند. اموالی که به تو دادیم مال تو باشد، اما یاد کن که تو را با این که با او جنگیده بودی، با آرامش و سلم پاسخت را داد. سپس گفت: به خدا سوگند اگر علی بود، چیزی از این اموال به تو نمی‌داد. زن گفت: به خدا سوگند، حتی مویی هم از مال مسلمین به من نمی‌داد! تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۶ آنچه از این قصه مبالغه‌آمیز می‌توان به دست آورد این است که پیروزی‌های معاویه، نتوانسته بود جامعه مکه را فریب دهد، چنان که بذل و بخشش‌های سخاوتمندانه‌اش، روحیه نقادی موجود در این شهر را از میان نبرده و رفاه زندگی که در این دوره مردم در آن می‌زیستند، مانع از بروز آزادی‌خواهی بدوی و صراحت و مردانگی آنان نشده بود. چنان که قدرت و سلطنت معاویه هم اراده این زن را سست نکرد؛ زیرا وقتی از او پرسید: آیا اگر این شترها را به تو بدهم، جای علی را برای تو خواهم گرفت؟ آن زن پاسخ داد: هرگز. همچنین از این حکایت می‌توان نتیجه گرفت که معاویه سخت می کوشید تا با تمام استعدادی که در صبر و حلم از خود بروز می‌داد، در عوض گرفتن قدرت سیاسی مکه و مدینه، با مردم این شهر برخوردی نرم داشته باشد. او در سیاست، پیروز شد، چنان که در مکه به مانند شام تصور بر این بود که می‌بایست از این مرد اطاعت کرد. چنان که به صحابیِ رسول بودن او اعتراف داشتند و این که از خاندانی برجسته از میان قریش است و شخصیت بالایی دارد و در شام از نفوذ کافی برخوردار است و اخلاقش نرم و دست و دلباز است؛ چیزهایی که ریاست را متناسب با او و وی را شایسته اطاعت و پیروی نشان می‌داد. به سخن دیگر، معارضان در این دو شهر تسلیم واقعیت شدند و من بر این باور هستم که اگر نبود آنچه در روزهای آخر خلافت وی درباره ولایت‌عهدی یزید از سوی معاویه طرح شد، آن شورش‌های بعدی در حرمین پدید نمی‌آمد و تاریخ جریان عادی خود را دنبال می کرد. اما اندیشه موروثی کردن خلافت و انتقال آن به یزید، دوباره جریان معارضه

را تـازه کرد، چنـدان که پسـر دختر پیامبر صـلی الله علیه و آله قربانی شـد و برای ابن زبیر هم فرصتی پیش آمـد تا دعوتش را مطرح کند و برای مدتی طولانی کسی برابر در نیاید. عبدالله بن زبیر نمونه یک رهبر انقلابی! بود. او شخصیت و شجاعت کم‌مانند و دیگر شرایط رهبری را داشت و من تردیـد نـدارم که او حمایت کسانی را که تصور می‌کردنـد باید خلافت به حجاز باز گردد، پشت سـر خود داشت. چنان که نزدیک بود ابن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۷ زبیر در کاری که به آن آگاهی داشت توفیق حاصل کنـد و مکه در وضـعیتی بود که سـلطه دینی می‌توانست به آن باز گردد. دیدیم که مروان بن حکم که حجت امویـان در آن وقت بود عزم آمـدن به مکه و بیعت بـا ابن زبیر را داشت، تصـمیمی که جوانـان اموی در جـابیه مـانع از عملی شدن آن شدند و با او به عنوان خلیفه بیعت کردند. این اقدامات، تبعات خاص خود را داشت. سپاه شام با فرماندهی امویان، نهضت مکه را مورد حمله قرار داده، همه تلاش‌ها را از میان برده، آمال و آرزوهای او را در بطائـح مکه دفن کرده، و جسـدش را بر بلندای حجون به دار آویختنـد. از پیامـدهای این مـاجرا تنهـا نـابودی تلاش‌هـای ابن زبیر و دفن آرزوهای او در بطحاء مکه نبود، بلکه آثار روحی آن روی مردم مکه تـأثیر گـذاشت، به طوری که ریشه‌ها و شـعله‌های موجود را خشـکاند و خاموش کرد و مردم این شـهر را چنان ساخت که به زنـدگی در حاشـیه سیاست بسـنده کردنـد، درست بعد از آن که چند دهه در وسط سـیاست می‌زیسـتند. در پی نابودی حرکت ابن زبیر در مکه، و طی سال‌های بعـد حوادث مهمی در شـهرهای اسـلامی و در طول خلافت امویان تا پایان آن رخ داد، حوادثی که ضـمن آن مسـلمانان به جان هم افتادند و موج‌های مهیب بر آنان فرود آمد. خوارج قدرتی به هم زدند و شـیعیان و علویان و زیـدیان شأن دیگری داشـتند و مرجئه و معتزله و شـعوبیه هم برای خود بروبیایی داشـتند. اما مکیان نقشـی در این مسائل بر عهـده نداشـتند و هیـچ گروهی بر ضد گروه دیگر وارد میدان نشدند؛ گویی به همان تجربه‌های پیشـین بسـنده کرده و یا از پیروزی ناامیـد شـده بودنـد. چیز دیگری هم هست که بایـد در بررسـی این مقطع تـاریخی از آن غفلت نکنیم و آن این که مکی‌هـا، چنـان می‌نماید که متأثر از شرایطی بودند که در عهد شیخین پدید آمده بود و سایه‌ای از آن در روزگار ابن زبیر بر سر آنها بود. وقتی آن را از دست دادنـد و برخلاف تصور آنان حوادثی رخ داد که به شدت آنان را گرفتار وحشت کرد، زان پس کوشـیدند تا زندگی را با سـکوت سپری کرده، نگاهشان به زنـدگی جز نگاه یک بازیگر اهل شوخی نباشـد که با حقایق روبرو نمی‌شود، مگر به انـدازه‌ای که از آن دور می‌شود. زمـانی که آنـان مـذهب ابوبکر و عمر را قبول کردنـد جـدی بودنـد، امـا تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۸ وقتی آراء مختلف شد و مذاهب متعدد پدید آمد و طرفداران هر یک با حرارت به دفاع از مذهب خود پرداختنـد و دجال‌هـا و مهـدی‌ها و مـدعیان نبوّت فزونی یافتنـد، آری در این وقت، نگـاه مکی‌هـا به این اوضاع بیش از آن که جدی باشد، نگاهی منبعث از روحی غیر جدی و و در واقع شوخ مسلک بود. بسا بهترین وصـفی که می‌تواند توضیحی بر تحلیل ما باشد، مطالبی است که علی بن محمد بن علی بن العباسی، یکی از داعیان بعدی عباسی در خطبه‌اش گفت. سخن وی این بود: کوفه و اطراف آن شـیعه علی هسـتند، بصـری‌ها عثمـانی مذهبنـد و سـاکت. اهـل جزیره حروری مذهبنـد، و امـا شام جز طاعت بنی‌امیه را نمی‌شناسـند. در مکه و مدینه غلبه با ابوبکر و عمر است. «۱» این نگاهِ غیر جـدی مکی‌ها به دلیل ثابت ماندن آنان بر میراث ابوبکر و عمر بود که آن شـهر را در یک مدت طولانی تا پایان دوره مورد بحث ما، یعنی عصـر اموی، در وضـعیت ثابت نگاه داشت. در این زمینه، می‌بـایست از برخی از اسـتثناها که در شـماری از قصایـد شـعری یـا گفتگوهای ادبی در مجالس ادبی که برخی از جوانان در اطراف مسـجدالحرام آنها را منعقـد می‌کردند، یاد کرد. آنان در این مطالب، گفتگوهای مناقشه‌آمیزی از زندگی خود یا در انتقاد از دولت اموی داشـتند. همین اقلیت، به خاطر این مطالب آزار فراوان دیدند. چنان که یوسف بن محمد بن هشام، عرجی شاعر مکی را به خـاطر هجو امویان تحت فشار گـذاشـته او را شـلاق زد و زنـدانی‌اش کرد تا آن که قریب نه سال بعـد در همان زنـدان مرد. همین طور خالد بن عبدالله قسـری، سـعید بن جبیر را تحت فشار گذاشـته او را شـکنجه کرد. ولید بن عروه سـعدی آخرین عامل امویان در مکه نسـبت به گروهی از جوانـان سـختگیری کرد و این از آن روی بود که آنان شب‌ها جلساتی بعـد از نیمه شب در مسـجد الحرام

داشتند و در گفتگوهای خود از سیاست امویان انتقاد می‌کردند. وی جاسوسانی را بر آنان گماشت و در نهایت برخی را پراکنده کرد و بر برخی هم سختگیری نمود. همین طور نسبت به شاعر معروف مکه، سدیف بن میمون که از همین جماعت بود سختگیری کرده، او را به زندان انداخت و دستور داد تا هر شنبه، صد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۵۹ ضربه شلاق به او بزنند. گفته‌اند که وی چندان در زندان ماند تا آن که عباسیان پس از ورودشان به مکه او را آزاد کردند. وی در این باره قصیده معروفی را سرود که اولش چنین است: اساس دین با آمدن بزرگان بنی عباس استوار گردید. «۱» و در انتقاد از امویان که شماری از آنها با وجود عباسیان بر تخت خلافت، روی فرش‌ها نشسته بودند می‌گوید: این که دیدم روی فرش‌ها و تخت‌ها نشسته‌اند، مرا و سایرین را به خشم آورد! این قصیده بسیار طولانی است و در کتاب‌های ادبی آمده است. دوباره به همان روحیه غیر جدی برگردیم که بر تمامی امت سایه انداخته و آن را به قناعت کشانده بود و مدتی بعد این قناعت را به نوعی از زهد کشاند. برخی از آنان از عابدان مشهور شده و یا به دنیای علم پناه بردند. برخی دیگر به هرزه‌گری در زندگی روی آوردند و به سراغ نوعی از فساد رفتند که البته جنبه هنری هم داشت. برخی هم همچنان که خواهیم گفت، گرفتار لهو و لعب شدند.

بعد علمی و دینی

در اینجا از آن دسته‌ای سخن خواهیم گفت که روی به علم و زهد آوردند. مورّخان بر آنند که مکّه این دوره به مقدار زیادی به این سمت و سو تمایل پیدا کرد و کسان دیگری هم که از بلاد دیگر کوچ کرده به مکه آمده بودند، به آنان پیوستند، مهاجرانی که فتنه‌های موجود در ولایاتشان دامن آنان را گرفته بود و به اجبار به محل اصلی این دین گریخته بودند تا در اینجا به دور از آشوب‌ها، به آرامش دست یابند. به همین دلیل شمار آنان رو به فزونی نهاد و مکه مملو از عالمانی شد که حلقه‌های علمی در مسجد تشکیل می‌دادند. عبدالله بن عباس در اوایل دوره اموی با فرار از اختلافات سیاسی به این جمع تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۰ پیوست. وی نشیمنگاه خویش را در دار زمزم، در سمت چپ کسی که به آن وارد می‌شود قرار داد، جایی که از آن علم و معارف انتشار یافت. ما نیازی به شرح و تفصیل درباره ابن‌عباس نداریم. کسی نیست که نداند او از بزرگان صحابه بود و از میان آنان، عالم‌ترین و پراطلاع‌ترین و عاقل‌ترین آنان بود. او حِبر الامّه و مفسّر کتاب خدا بود و بازگشت او به مکه به قصد تدریس، امتیازی بود که بعدها هیچ گاه مکه به چنان معامله‌ای با سود علمی سرشار و افتخارآمیز، دست نیافت. «۱» حلقه علمی ابن عباس در مسجد الحرام توسعه یافت. تشنگان برای رفع عطش علمی خود به این سرچشمه جوشان علمی هجوم آوردند و بدین ترتیب تبدیل به حرکت علمی نیرومندی شد که تأثیر خود را میان تمامی گروه‌هایی که در گوشه و کنار مسجد پراکنده بوده و به کار علمی مشغول بودند، باقی گذاشت. «۲» این مدرسه، دانشمندان فراوانی را تربیت کرد که از آن جمله‌اند: مجاهد بن جبر، عطاء بن ابی‌رباح، طاووس بن کیسان، سعید بن جبیر، سلیمان بن یسار، ابوالزبیر محمد بن مسلم بن تدرس اسدی، عمرو بن دینار جُمَحی «۳» و عِکرمه مولی ابن عباس. نزدیک‌ترین اینان به ابن عباس همین عکرمه بود و به همین جهت بیشترین روایت و علم ابن عباس، از طریق او بر جای مانده است. مجاهد بن جبر هم امتیازات خاصی دارد، کما این که یک دوره طولانی قاضی مکه بود. مکتب پدید آمده در مکه، رسالت خود را به قوی‌ترین صورت ممکن و در قالب یک مکتب زنده، انجام می‌داد. معارف موجود در این مکتب از یک نسل به نسلی دیگر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۱ انتقال می‌یافت تا آن که عالمانی چون سفیان بن عُیَینه «۱» و مُسْلم بن خالد «۲» و سپس شافعی پدید آمدند که در این باره توضیح خواهیم داد. «۳»

بُعد هنری

گروهی دیگر از مردم، در پی همان نگاه بازیگرانه در زندگی به سوی تفریح‌طلبی و هنر و بازیگری روی آوردند. یکی از ابعاد آن در شعر، ظهور ظرایف ادبی و شعری میان این افراد بود. این گرایش در این برهه از تاریخ مکه چندان شیوع یافت که در ادوار دیگر مانند ندارد. به دنبال آن بود که کسانی چون عمر بن ابی ربیعه و عبداللّه بن قیس «۴» و عرجی و حارث بن خالد مخزومی و شعرای دیگری پدید آمدند که هرچند در حد آنان نبودند، اما به طور عمومی نماینده صادق همان جنبه رفاه‌طلبی و مُجون و فساد در عصر خودشان بودند. زنان رفاه‌طلب خرسندی و خشنودی خود را با روی آوردن به ادب و شنیدن آنها آغاز کرده، برخی از خانواده‌های اشرافی از این زنان، به گونه‌ای متعرض شعرا شده، آنان را به زیاده‌روی واداشته و خیال شاعرانه آنان را تحریک می‌کردند. حتی برخی با آنان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۲ درآمیخته، گاه داخل اجتماعات پاک آنان شده به شنیدن غنای آنان می‌پرداختند و شاعران را در انشای اشعار رقیق تشجیع می‌کردند. قالت: لو أن أبالخطاب وافقنا الیوم نلهو و ننشد فیه أشعارا آن زن گفت: ای کاش ابوالخطاب امروز موافقت می‌کرد که خوش باشیم و در آن اشعاری را انشاد کنیم. این ظرافت‌گویی به تدریج به مجالس انس شب نشینی برای شنیدن داستان‌ها کشیده شده، آنان در غفلت از مردم فرو رفتند و آثار آن را با استفاده از لباس‌های فاخر و از خزّ می‌پوشاندند: (به این اشعار بنگرید) شب‌نشینی می‌کردند و می‌گفتند: ای کاش ما همیشه شبمان را برقرار می‌دیدیم. ای کاش مردمان از لهو ما غفلت می‌کردند و ما همه شب را به قمار می‌نشستیم. آنان چندان از عبور شب غفلت کردند تا آن که صبحگاهان بر آمد. آنان برخاستند و آثار شب‌نشینی را با لباس‌های خزّ محو می‌کردند تا رد پای آنان را نگیرند. آنان برخاستند در حالی که می‌گفتند: ای کاش دامن شب روز را می‌گرفت و طلوعش را به تأخیر می‌انداخت.» من بر این باور نیستم که تمایل و توجه این زنان به شب‌نشینی‌ها به معنای آن است که اینان فاجر و فاسد بودند، بلکه به این معناست که آنان زندگی را به سخره و شوخی گرفته. آنان زنانی اهل تفریح بودند که از زیبایی خوششان می‌آمد و به آرزوها و خواست‌هایی که محیطشان برای آنان ترسیم می‌کرد گرایش داشتند. «۱» دامنه این ظرایف ادبی چندان به انحطاط کشیده شد که دامن مواقف حج، یعنی مشاعر مقدّسه را هم گرفت. مسعودی سخن یکی از حجاج شاعر را این‌چنین برای ما نقل می‌کند: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۳ چه جای خوبی است موقف، چه جای خوبی است کعبه در مسجد، و چه جای خوبی است نزدیک استلام حجر که زنان مزاحم ما می‌شوند! در این وقت خالد بن عبدالله قسری والی مکه خشمگین شده دستور جدایی زنان و مردان را در مطاف صادر کرد. ما این شعر عرجی را از زبان آوازه خوانان می‌شنویم که چنین سروده است: من اللائی لم یحججن یبغین حسبهٔ و لکن لیقتلنّ البرِیء المغفلا- زنانی هستند که برای حساب آخرت حج به جای نمی‌آورند، بلکه برای آن است تا انسان‌های پاک اما غافل را بکشند. روایات تاریخی این نکته را هم افزوده‌اند که این ظرایف ادبی آلوده، دامن برخی از فقهای حجاز را هم گرفت. در این روایات آمده است که آنان شعوری نرم‌تر و تسامح بیشتری در قیاس با فقهای شهر داشتند و از جمله عبیدالله بن عمر عمری گوید: من برای حج عازم بودم. زن زیبایی را دیدم که کلامی بر زبان آورد که دشنام بود. شترم را به او نزدیک کرده به او گفتم: ای کنیز خدا! مگر تو حاجیه نیستی؟ آیا از خدا نمی‌ترسی؟ در این وقت رویش را که از زیبایی، خورشید را محو می‌کرد باز کرده گفت: عمویم! تو هم آرزو داری. من همان هستم که عرجی در باره‌ام سروده است: زنانی هستند که برای حساب آخرت حج به جای نمی‌آورند، بلکه برای آن است تا انسان‌های پاک اما غافل را بکشند. وی گوید: من گفتم: از خداوند می‌خواهم که این صورت را گرفتار عذاب جهنم نکند. وقتی این خبر به سعید بن مسیب رسید گفت: اگر او فقیهی از فقهای عراق بود به آن زن می‌گفت: دور شو، خداوند تو را زشت گرداند. اما عابدان حجاز هم ظریف‌گو هستند. در آن وقت، بسیاری از زنان روی خویش را باز می‌گذاشتند «۱» و بدون نقاب کعبه را طواف می‌کردند. ازرقی اشاراتی به این مطلب دارد. وی در روایتی از جدش چنین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۴ آورده است: عطاء از این که زن با نقاب طواف کند کراهت داشت. نظر ابن ابی مخارق هم همین بود. سپس گوید: عطاء همچنان عقیده خود را داشت تا برایش ثابت گشت که

عـایشه بـا نقاب طواف کرده و همین مطلب سـبب شـد تا او هم اجازه دهـد. مکی‌ها در شـنیدن غنا با تسامـح برخورد می‌کردنـد، به طوری که طبقات ممتاز، کنیزکان خواننده داشتند و به آنان ادبیات عربی می‌آموختند و صناعت شعری تعلیم می‌دادند و آنان را رها می‌کردنـد تـا از غنـایی که از بلاـد خود آورده بودنـد بخواننـد، در حـالی که به آن غناهـا رنگ حجازی می‌دهنـد. ابوالفرج گویـد: نخستین کسـی که از اهـالی مکه غنـا خوانـد، سـعید بن مسـجح بود. او غنای فرس و لحن‌های رومیان را شـنید و ضـرب را آموخت. سپس آنچه را از صـداهای خارج از غنای عرب را که زشت می‌شـمرد دور انداخت و پس از آن بر روشـی که جمع میان همه غناها بود می‌خواند و مردم هم پس از وی، از او پیروی کردند. «۱» مدینه هم در این آلودگی شریک شد و کار آوازه خوانی میان مکه و مدینه شهرت یافت، اما مکه به سمت شعر غنایی که در آنها شعر عمر بن ابی‌ربیعه و یاران او خوانده می‌شد، پیشی گرفت. در هر دو شهر، مـوالی آوازه‌خـوان از مردان و زنـان شـهرت یافتنـد که از آن جمله می‌تـوان به جمیله، هیث، طـویس، دلاـل، برد الفـؤاد، نـومهٔ الضـحی، رحمـهٔ، هبهٔاللّه، معبد، مالک، ابن عایشه، نافع، عزهٔ المیلاء، حبابه، سـلامهٔ القس، «۲» بلبله، لذهٔ العیش، سـعیدهٔ، و زرقاء یاد کرد. اخبـار اینان به تفصـیل در اغانی آمـده است. «۳» تاریـخ مکه (از آغـاز تـا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۵ بدین ترتیب نـادره‌گویی و فکاهه‌سرایی و شور و نشـاط، در مکه شـیوع یـافت، همچنـان که فخر فروشـی به زیبایی و جمال کُشـنده: ما از اهالی خیف از دیار منی هستیم و برای مقتولی که او را (از عشق) کشـته‌ایم قصاص نخواهیم شـد. این زنان، در لباس‌های خز و حریر و زینت‌هایی از یاقوت و زبرجد محو گشـته بودند. این جماعت مشـتاق در تفرجگاه‌ها و نزهتکده‌های خود در اطراف مکه و زاهر و در منطقه عقیق مـدینه و نواحی طائف بودنـد. همچنان که نویسـنده اغانی گفته است، آنان سوار بر چهارپایان زیبای خود می‌شدند، در حـالی که گردنبـدهای طلاـ به گردن آنـان آویخته بود، یـا آنکه بـا قباهای تزیین شـده و لباس‌های نازک ساخته شـده از کتان یا ابریشم که برخی بلنـدتر از برخی دیگر بود حرکت می‌کردنـد. گویی پلکـانی است که از نهـایت صـافی و صـیقلی، اسـتوار ایسـتاده است. و نیز اشـرافِ اینان، سـرگرم اسـتوار کردن قصـرهای خود در حاشـیه شهرها بودند که یکی از مشهورترین آنها قصر العقیق در اطراف مـدینه است. در میـان اهـل رفـاه در این دوره، غـذاهای متنوّع شـامی و فارسـی شایع بود. همچنان که اسـتفاده از صـندلی در اطراف سـینی‌های پر از میوه و نیز کاربرد قاشق‌هایی از چوب و حوله‌هایی در کنار کاردهایی که از قـدیم اسـتفاده می‌کردنـد، رواج داشت. در بناهـای خانه‌هـا هم از مهندسـی‌های جدیـد اسـتفاده می‌شـد، و طبقات خانه‌هایی با استفاده از سـنگ و بر پایه سـتون‌ها و قوسـی‌ها به آسمان می‌رفت، در حالی که در زینت آنان از فسیفساء «۱» و سنگ مرمر استفاده شده بود. «۲» برخی از آثار آنها هنوز هم در بقایـای قصـر ابن عاص در تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۶ حاشیه مدینه دیده می‌شود. دایره این رفاه‌گرایی، چندان بالا گرفت که دامن برخی از بزرگان را هم گرفته، آنان نیز به تفریح و ساختن بناهای وسیع و زیبا روی آوردنـد و برای خویش روا شـمردند تا در مجالس آوازه‌خوانی حاضـر شـده به اشـعار رقیق و نرم گوش داده و به صدای آنها مترنّم شونـد. برای سـکینه بنت الحسـین چنـدان دشوار نبود تا از شـعر عمر بن ابی‌ربیعه اسـتقبال کند. «۱» گـاه که در میـان راه بـا او روبرو می‌شد، افسار قاطر او را می‌گرفت تا شـعرش را برای او بخواند. آنگاه به شعر او می‌گوش می‌داد و در باره برخی از معانی آن با وی مناقشه می‌کرد. در بیشتر خانواده‌ها در این دوره، از پوشـش عبای بلنـد که از پوست شتر بود و روی قبا انداخته می‌شد، در حالی که از عقب آویزان بود و از وسط چاک خورده بود، اسـتفاده می‌شد. برخی از آنان هم عمامه بر سر می‌گذاشتند که حجم آن بر حسب سن و موقعیت شـخص مختلف بود. گـاه روی عمامه هم طیلسانی انـداخته می‌شـد که عبارت از پارچه‌ای از حوله بود که تا کتفها را می‌پوشاند. زنان هم شـلواری گشاد و پیراهنی که میانه آن از گردن چاک داشت بر تن می‌کردند. علاوه بر آن به خصوص در فصل سرما، ردای کوتاهی هم بر تن داشتند. در وقت خروج از خانه، چادر بلندی داشته و سرشان را هم با پارچه‌ای می‌پوشاندند. برخی از آنان صورت خود را باز گذاشته و خلخال‌هایی در پای داشتند. به هر روی، حجازی‌ها این دوره پس از خاموشی حرکت ابن زبیر در حوزه زنـدگی سیاسـی، برخی به دنبـال زهـد و عبـادت و علم رفته و کسانی هم مشـغول هنر و لهو گشـتند. به این مقـدار نیز بسـنده

نکرده، در توسعه این هنر در دمشق و نیز یمن و عراق نیز کوشیدند. ولید بن عبدالملک و برادرش یزید بهترین آوازه خوانان را از مکه به شام آورده و صدای آنان را در شام به آسمان بردند. «۲» غریض از دست والی مکه به یمن گریخت و الحان خود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۷ را در آنجا منتشر ساخت. «۱» شاگردان مسجح در مکه، در اواخر دوره اموی به عراق رفتند و الحان خود را در آنجا شایع کردند. آنان در عراق مکتبی را پدید آوردند که بعدها از دل آن اسحاق موصلی و ابن جامع و دیگران درآمدند. ابجر، آوازه خوان مکی، به مصر رفت و الحان مکی را در آنجا گستراند، «۲» حُجّاجی که از نقاط مختلف به مکه می‌آمدند، با هنر آوازه‌خوانی در مکه در آمیخته شده، آنگاه آنها را به شهرهای دنیای اسلام منتقل می‌کردند. امویان نیز با توجیهات و تحلیل‌هایی که داشتند در این کار به آنان کمک می‌کردند. این مسیر تا به آنجا پیش رفت که نسلی برآمد که عیش را از راه‌های سهل و ساده به ارث برده و با بخشش‌ها و صدقات خو گرفته بود و بر درآمدی که از این بابت از شهرهای دیگر به دست می‌آورد تکیه می‌کرد و طبعاً حقوق سیاسی خود را به فراموشی سپرده بود. اگر مجاز باشم که قدری از حوادث جلو بیفتم، باید بگویم: این تحلیل اموی در این شهر، چیزی بود که بعدها تمامی دولت‌های اسلامی که بعدها حکومت این شهر را در اختیار گرفتند یا بر آن اشراف و نظارت داشتند، دنبال کردند. آنان سر کیسه بخشش‌ها را برای مردم این شهر شل می‌کردند تا آنان را با این بذل و بخشش‌ها سرگرم کرده، از رویکرد جدّی به زندگی باز دارند. در این صورت، آنان هیچ هدفی جز خوردن و نواختن یا زهد ورزیدن و دعای به جان خلیفه مسلمین نداشتند. اگر این دولت‌ها در این بذل و بخشش‌ها اخلاص داشتند، به جای آنها، مراکز علمی در این شهر بنا می‌کردند یا به احیای زمین‌های موات می‌پرداختند یا کارخانه‌های صنعتی می‌ساختند، اما باید گفت آنان مغرض بودند. آنچه ما در کَلّ بر دیگران شدن از گذشته به ارث بردیم و فقری که بر آن پایه بالیدیم، و روحیه گدا منشی که نسبت به حجاج و زوار داشتیم، و بدتر و بیشتر مردانگی که از دست دادیم، و مجدی که بیش از همه مسلمانان اولای به میراث و حق آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۸ بودیم، همه بر ذمّه تاریخ است.

بعد عمرانی

قطبی در کتاب الإعلام خود از فاکهی نقل کرده است که گفت از جمله آثار رسول صلی الله علیه و آله مسجدی است در بخش بالای مکه در نزدیکی چاه جبیر بن مطعم بن نوفل. «۱» سپس گوید: منازل مردم در زمان کهن از این چاه فراتر نمی‌رفت و بالاتر از آن خالی از سکنه بود. عمر بن ابی ربیعه در این باره گوید: قبایل نوفل در مکه ساکن شدند اما من در پشت چاه هستم که دورترین منزل است. «۲» علت انتخاب آن جا این بود که معشوقه من که در اطراف مکه زندگی می‌کرد، مورد تهمت واقع نشود و افرادی که نمی‌توانستند زبانشان را نگاه دارند، و حرفی را که نباید بزنند، به زبان می‌آوردند، در این باره چیزی نگویند که اسباب زحمت معشوقه من شود. از این نکته می‌توان دریافت که روزگار قدیم که فاکهی به آن اشاره دارد اشاره به دوران اموی است و در شعر ابن ابی ربیعه هم که شاعر همان دوره است، شاهدی بر این نکته وجود دارد که دورترین منزل، در پشت چاه بوده است. بنابراین آبادی مکه در این دوره، از آن چاه و مسجد فراتر نمی‌رفته است. عقیده من چنان بود که مردم مسجدی را که اکنون برابر «الحلقه» است، به عنوان مسجد الرایه می‌شناسند. چاه هم به نظر من همان چاه کمالیه است که امروزه بر جای مانده و چند متر با آن فاصله دارد. اما اکنون چنین دریافتم که استاد عبدالقدوس انصاری به تحقیق در باره محل چاه و مسجد پرداخته و معتقد است که مسجد الرایه، مسجدی است که در کنار جودریه «۳» قرار دارد و عمارت شرکت برق در پشت آن است. در کنار آن و چسبیده به آن، چاه جبیر بن مطعم بوده است. من هم در حال حاضر عقیده او را درست می‌دانم و در این خصوص دلایلی دارم: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۶۹ ۱– قطبی در کتاب الإعلام پس از اشاره به این که عمران در آن زمان از آن چاه فراتر

نمی‌رفته است، گوید: اما در زمان ما- که مقصودش اوایل دوران عثمانی است «۱»- آبادی تا حدود زیادی به سمت مَعْلات پیش رفته است. «۲» اشاره او به توسعه آبادی در سمت مَعْلات، اشاره به آن دارد که مسجد الرایه با مَعْلات فاصله داشته است. اگر فرض کنیم که مسجد الرایه همان است که برابر بازار است، باید گفت فاصله میان آن و مَعْلات بسیار اندك است و کمترین آبادی می‌توانسته آن را مستقیم به مَعْلات وصل کند. اما اگر مسجدی را که در جودریه است، مسجد الرایه بدانیم، سخن قطبی کاملًا درست می‌نماید، زیرا مقدار فاصله میان آنجا و مَعْلات می‌تواند این جمله قطبی را توجیه نماید که عمران به مقدار زیادی به سمت مَعْلات پیش رفته است. ۲- مورّخان مکه می‌گویند که وقتی ابن زبیر راهی را گشود که ما امروز به آن فلق می‌گوییم، هدفش آن بود تا خانه‌هایش را در منطقه سویقه به باغهایش از این مسیر متصل کند. آنچه می‌توان از این نکته دریافت این است که باغهای او چندان از فلق دور نبوده و چنان می‌نماید که موقعیت آن در محل بازار یا نزدیك آن بوده است؛ زیرا بازار به جای باغهاست و همچنان آثار آن در حاشیه آن موجود است. بنابراین اگر درست باشد که باغهای او در محل بازار یا نزدیك به آن بود، بعید می‌نماید که خانه‌های مکه تا جایی برابر باغها بوده باشد، زیرا به طور معمول در شهرها، باغهای هر شهر در نواحی اطراف آن است. از آن‌جایی که روزگار ابن زبیر چسبیده به دوران اموی است، تصور چنان است که باغهای او در نواحی مکه بوده و آبادی مکه و خانه‌های آن تا جایی دست کم صد متر پیش از باغها بوده است. این همان چیزی است که با محل مسجد موجود در پشت شرکت برق امروزی قابل تطبیق است. بنابراین، آنچه درست‌تر به نظر می‌رسد این است که گفته شود مسجد الرایه و چاه مطعم همان دو جایی هستند که برابر شرکت برق در جودریه قرار دارند، جایی که انتهای خانه‌های مکه در دوران اموی بوده است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۰ به باور من در سمت شبیکه هم، آبادی مکه از شبیکه آن سوتر نبوده است، زیرا محله الباب پس از این دوران درست شده که شرح آن خواهد آمد. در این زمان مکه دیوار نداشته است؛ زیرا آنچه از عبارت تقی الدین فاسی می‌فهمیم آن است که آبادی مکه در این عهد از دیواری که از دوران جاهلی نزدیك مدّعا می‌شناختیم، فراتر رفت. سپس آن دیوار منهدم گردید و مکه بدون سور بود تا آن که در روزگار قتاده در سمت مَعْلات دیواری ساخته شد که از آن سخن خواهیم گفت. باید توجه داشت که مقصود ما از آبادی در مکه در این دوره، معنایی که از محدوده به صورت معمول به ذهن می‌رسد، نیست؛ زیرا معروف است که بسیاری از سکنه، در مسافات دوردست از این محدوده سکونت داشتند. شعب عامر در جاهلیت مسکونی بوده است؛ همین طور حجون و معابده. بنابراین مراد از محدوده، آبادی متصل است که به معنای نفی زندگی در نواحی اطراف، نزدیك یا دور، نیست.

اصلاحات عمومی

در این دوران، ثروت شهر بالا رفت و دلیلش هم آن که بسیاری از خانواده‌های مکی که به بلاد فتح شده می‌رفتند، بخشش‌ها و ثروت‌های فراوانی را که معاویه و جانشینان وی به آنان می‌دادند، به مکه می‌آوردند. طبعاً در مقایسه با زمان عثمان، فعالیت‌های تجاری بیشتر شده و کشاورزی هم از آنچه در آن دوران بود، توسعه یافت. بسیاری از اراضی موات آباد گردید و در کندن چاه رقابت خاصی پدید آمد و اقطاعات زراعی در طائف و نواحی آن گسترش یافت. نوشته‌اند که سلیمان بن عبدالملك در زمان خلافتش به طائف آمد. وقتی از کنار خرمن‌های کشمش می‌گذشت تصور کرد اینها حرّه‌های سیاه «۱» است. معاویه به مسأله آب در مکه توجه کرده، ده چاه در آنجا کند و آبش را روان ساخت که ازرقی آنها را نام برده و محلش را نشان داده است. او می‌افزاید: وی بر آنها تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۱ حاشیه‌هایی قرار داد که عبارت از باغستان‌هایی بود که در آنها درخت خرما و کشت و زرع بود. از آن جمله چشمه‌هایی در مَعْلات و حجون و شهداء و برخی هم در نواحی مکه بود. برخی هم برکه‌هایی داشتند که مردم وارد آنها می‌شدند. نیز چشمه‌ای در پایین مکه بود که از میانه وادی از زیر

زمین عبور می‌کرد و برکه‌ای داشت که مردم از آن آب بر می‌داشتند. «۱» ابن زبیر از آب این چشمه‌ها بهره می‌برد و خودش هم چاه‌هایی کند «۲» و تلاش‌های خوبی در جهت رشد کشاورزی داشت و باغ‌هایی از مال خود در نقاطی مانند نقا و سلیمانیه در جای بازار امروزی تا اطراف معابده ایجاد کرد. «۳» نیز راه میان قراره و نقا را گشود، در حالی که میان آن‌ها تپه‌هایی بود که همچنان آثار تراشیده شدن در آنها باقی است. ابن زبیر همچنین به کار اصلاح ورودی‌های شهر پرداخته، برای بازگشایی برخی از خیابان‌ها اقدام به خراب کردن برخی خانه‌ها کرد. همچنین از ثروتمندان مکه خواست که به احیای اراضی موات موجود در نواحی مکه بپردازند. هدف وی افزایش حبوبات و سبزیجات برای اهالی بود. مانند همین اقدامات را در طائف نیز انجام داد به طوری که طائف در زمان وی به لحاظ کشاورزی به موقعیتی دست یافت که سابقه نداشت. همچنین باغستان‌ها در شمال مکه و جنوب آن گسترش فراوان یافت و بازارهای مکه پر از محصولاتی از حبوبات و سبزیجات اطراف آن شده، شهری و بادیه‌نشین در ناز و نعمت می‌زیستند. او صنعتگرانی را که از مهاجران اطراف مکه بودند تشویق کرد تا خانه‌هایی در مکه بسازند. اگر دولت ابن زبیر ادامه یافته و فتنه‌ها و جنگ‌ها او را مشغول نکرده بود، کار مکه رونق یافته بود. نگاه وی به مکه متفاوت از نگاه کسانی بود که مکه را انبانی از گدایان می‌دانستند.

اصلاحات اداری

ابن زبیر اداره خاصی را در مکه پدید آورد که می‌توان آن را مانند اداره پلیس امروزی دانست. وی کسانی از یاران خود را در آنجا گماشته بود تا بر امنیت عمومی نظارت داشته باشند. کسان دیگری بر بازار نظارت داشتند، گروهی به کار برید- نامه رسانی- می‌پرداختند. اینان چهارپایان سریعی داشتند که می‌توانستند اخبار شهرها و قرای اطراف را به او منتقل کنند. با بازگشت امویان به مکه، امیر این شهر شغل حاجبی را ایجاد کرد که کارش مراقبت از اموال او در سرزمین‌های فتح شده و نیز گرفتن شکایات و رساندن به او بود. وی یک نیروی شامی هم در اختیار حاجب گذاشته بود تا در ابطح مراقب اوضاع باشند، همچنین کتّابی که بخشش‌های مردم را ثبت و ضبط می‌کردند. نیز ساختمانی ویژه و متعلق به بیت‌المال در کنار دارالندوه ساخت. برخی از امیران مکه در این زمان کسانی را به نیابت از خود در امر قضاوت و نماز به کار می گرفتند، چنان که از ابن عباس و برخی از شاگردان مکتب او در مسائل قضایی استفاده می‌کردند. تا پایان دولت ابن زبیر، سکّه مورد استفاده در معاملات، همان سکه عمری بود که در مدینه ضرب شده و در کنار آن کلمات فارسی بود. اما امویان سکه خاص خود را در دمشق ضرب کردند که میان مردم مکه هم در کنار سکه‌های دیگر رواج یافت. در این دوره، کار برید و راه ارتباطی مکه با شام به عنوان مرکز خلافت توسعه یافت. «۱»

اصلاحات در مسجد

معاویه اصلاحاتی در مسجد به عمل آورد، اما آن را توسعه نداد. وی زمانی که به حج آمد، از شام، یک منبر سه پله‌ای همراه آورد تا روی آن خطبه بخواند. خلفای پیشین در وقت خطبه خواندن مقابل کعبه و در حِجر، «۱» ایستاده خطبه می‌خواندند. معاویه همچنین از بردگان، خدمه‌ای برای کعبه معین کرد که تصوّر می‌کنم خواجه بودند. وی از دیباج و پارچه‌های قِبْطی، پرده برای کعبه درست کرد. بعد از او یزید و زبیر و دیگر خلفای امیه هم به این کار ادامه دادند. «۲» اما عبدالله بن زبیر چندین خانه را خریداری کرده، سمت شرقی و جنوبی مسجد را توسعه داد. ازرقی می گوید از جمله خانه‌هایی که ابن زبیر خریداری کرد، متعلق به جد وی ازرق بود که در شرق مسجد قرار داشت و قیمت آن کمتر از چند ده هزار دینار نبود. مساحت مسجد در این توسعه به حدود ۳۲۴۰۰ ذراع و در شکل مربع رسید. همین طور رواق‌هایی هم روی ستون‌های چوبی برای آن ساخته شد. «۳»

بنای کعبه

زمانی که برخی از دیوارهای کعبه در پی آتش سوزیِ زمان محاصره سال ۶۴ آسیب دید، ابن زبیر دستور داد تا آن را از پایه بردارند و سپس بر اساس جایی که ابراهیم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۴ بنا کرده بود، آن هم بر طبق خبری که از خاله‌اش عایشه شنیده بود، آن را بنا کرد. مضمون این حدیث آن بود که رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود: اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند، کعبه را بر می‌داشتم و حجر را داخل آن می‌کردم. قوم تو به خاطر کمبود پول، آن را از کعبه بیرون انداختند. آنگاه برای آن، دو درِ شرقی و غربی قرار می‌دادم که مردم از یکی داخل و از دیگری خارج شوند. همین طور درِ آن را روی زمین نصب می‌کردم. قوم تو آن را بالا ـ برده‌اند تا هر کس را خواستند اجازه ورود دهند و هر کس را نخواستند ندهند. «۱» روایتی به این مضمون در بخاری و مسلم هم آمده است. ابن زبیر بر اساس این روایت، شروع به بنای کعبه کرد و کعبه به همین صورت بود تا آن که حجاج به حجاز آمد و از عبدالملک اجازه گرفت کعبه را به همان صورت پیشین که حِجْر بیرون از آن بود، بازسازی کند و یک در برای آن بگذارد. عبدالملک اجازه داد. مورّخان گویند بعدها که عبدالملک حدیث مزبور را شنید، گفت: ای کاش به همان صورتی که ابن زبیر ساخته بود، آن را باقی می‌گذاشتیم! برخی هم گفته‌اند که مهدی عباسی خواست آن را مثل بنای ابن زبیر بسازد. «۲» در این باره با امام مالک مشورت کرد و او گفت: تصور می‌کنم کعبه بازیچه دست ملوک شود؛ یکی بر عقیده ابن زبیر باشد و دیگری بر عقیده عبدالملک، یکی آن را خراب کند و دیگری آن را بسازد! پس مهدی از تصمیم خود منصرف شد و کاری نکرد. «۳» عبدالملک در سال ۷۵ سقف مسجد را تجدید کرد و در بنای آن از چوب ساج استفاده کرد. «۴» همین طور دستور داد تا روی آن ستون‌ها، سرستون‌های زرین گذاشته شود .... وی به عامل خود خالد بن عبدالله قسری دستور داد میان صفا و مروه را چراغ روشنایی نصب کند. همین طور به او دستور داد تا چراغی برابر رکن حجر الاسود قرار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۵ دهد. او برای این چراغ عمودی نصب کرد و این نخستین بار بود که به طور رسمی در مسجد چراغ گذاشته می‌شد. تا پیش از آن برخی از همسایگان مسجد روی دیوار خانه خود چراغ می‌گذاشتند تا مردم از نور آنها استفاده کنند. ازرقی در این باره از جدش عقبهٔ بن ازرق نقل کرده است که او روی دیوار خانه‌اش چراغ گذاشته بود تا مردمی که طواف می‌کنند، از نورش استفاده کنند؛ این بود تا آن که خالد بن عبدالله او را از این کار منع کرد و خودش چراغی برابر رکن حجر الاسود نصب کرد. «۱» در سال ۸۰ به روزگار عبدالملک سیل عظیمی به سمت مسجد آمد و دیوار برخی از خانه‌هایی را که محیط به مسجد بود ویران کرد. عبدالله بن سفیان، در این باره گزارشی برای عبدالملک نوشت و او هم پول فراوانی فرستاد و دستور داد تا دیوارهایی از آهک و گل برای خانه‌هایی که به مسجد چسبیده هستند بسازد که مانع از هجوم سیل و نفوذ آب به داخل مسجد شود. عبدالملک دستور داد تا مسجد را بازسازی کنند آن گونه که دیوارها را ساخت و سقف آن را با چوب ساج بنا کرد و بالای ستون‌های موجود با طلا ـ مزیّن گردید، به طوری که روی هر کدام از آنها پنجاه مثقال طلا بود. «۲» اما در مساحت مسجد توسعه‌ای نداد. «۳» همچنین عبدالملک دو پرده و سایبان از ابریشم و دو قدح شیشه‌ای به کعبه اهدا کرد که داخل آن از سقف آویزان شد. «۴» زمانی که ولید به خلافت رسید، کارهای پدرش را در باره سقف مسجد خراب کرد و از نو بنای استواری را روی پایه‌ها و ستون‌هایی که از فسیفساء زینت یافته بود بنا کرد و آن را توسعه داد و داخل آن را با سنگ مرمر فرش کرد. سنگ‌های مرمر را به دستور او از شام و مصر، با سرعت به مکه منتقل کردند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۶ همچنین برای مسجد ایوان‌هایی هم درست کرد. «۱» وی دو هلال و یک تخت از طلا به کعبه اهدا کرد. شیخ حسین باسلامه در باره ایوان‌ها می‌نویسد: شاید مقصود فاسی از تعبیر شرافات یا ایوان‌ها همان سراپرده‌هایی است که برای نمازگزاران در مسجد درست شده است.

نخستین‌ها در مسجد

در این مسجد نخستین بار از خدمه مسجد الحرام که از بردگان بودند، سخن به میان آمده اما تصریح به خواجه بودن یا نبودن آنان نشده است. اما معروف آن است که یزید ابن معاویه اوّلین کسی است که از خواجه‌ها استفاده کرد و بعید نمی‌نماید که از همان‌ها کسانی را به مسجد تقدیم کرده باشد. از جمله مطالبی که مورّخان نوشته‌اند این است که بردگان در این دوره صفوف نمازگزاران را در مسجد مرتب کرده، از آن مراقبت می‌کردند. «۲» از نخستین‌های دیگر، تشکیل صفوف در اطراف و دورادور کعبه است. «۳» مردم در ماه رمضان در پشت مقام ابراهیم با فاصله زیاد نماز خوانده و اجازه می‌دادند هر کسی می‌خواهد طواف کند. اما در امارت خالد بن عبدالله قسری، او دستور داد تا امام دقیقاً پشت مقام بایستد و صفوف هم دور کعبه یعنی در همه اطراف آن حلقه بزنند. وقتی به او اعتراض شد که این مانع از طواف افراد در این وقت می‌شود وی گفت که طواف باید بعد از نمازهای مستحبی تراویح باشد. بنابراین نماز آغاز نمی‌شد مگر بعد از آن که طواف تمام شود و بدین ترتیب مردم در یک مرحله نماز می‌خواندند و در مرحله دیگر طواف می‌کردند و این امر زیر نظر همان بردگان که خدمه کعبه بودند صورت می‌گرفت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۷ در زمان خالد قسری برای اولین بار در رمضان کسی را روی کوه ابوقبیس گماشتند که وقت طلوع فجر فریاد می‌زد و مردم را از ادامه خوردن و آشامیدن باز می‌داشت. نویسنده مرآة الحرمین گوید که خالد قسری در دوران حکومتش، دستور انهدام مناره‌ها را داد، زیرا شنیده بود که برخی از مؤذنین در بالای آنها به مغازله می‌پردازند. از دیگر کارهای خالد آن بود که وی چاهی را کند که آب از آن بیرون می‌آمد و تا زمزم می‌رسید. این آب از لوله‌های سربی می‌گذشت، سپس در فواره‌ای ظاهر می‌شد و از آن‌جا در یک حوض سنگی می‌ریخت که میان زمزم و رکن و مقام قرار داشت. آنگاه آب مزبور، از حوض بیرون ریخته داخل یک مجرای سربی می‌شد و از آنجا به برکه‌ای در بازار در نزدیک باب صفا می‌رفت که مردم از آن وضو می‌گرفتند. در آن زمان باب صفا نزدیک‌تر از امروز به صحن مسجد بود. مورّخان متفقند که هدف خالد از این کار آن بود که با این آب به رقابت با آب زمزم بپردازد. «۱» شاید کسانی که این نکته را جعل کرده‌اند، بر آن بوده‌اند تا از وی یا بنی‌امیه انتقام بگیرند، چرا که کارهای خالد در مکه با چنین جرأتی علیه دین هماهنگی ندارد. قبلًا دیدیم که مسعودی نقل کرد که خالد با شنیدن آن شعری که کسی از شعرا گفته بود و مضمونش آن بود که چقدر موسم و کعبه و حجر خوب است که با زن‌ها روبرو می‌شویم! خشمگین شد و گفت: اما از این پس دیگر مصادمت و مزاحمتی نخواهد بود! و سپس در مطاف مردان را از زنان جدا کرده، کنار هر رکنی، پاسبانی را با شلاق گماشت تا ناظر اوضاع باشند. «۲» من نمی‌توانم بپذیرم کسی که به خاطر خلط میان زنان و مردان این چُنین خشمگین می‌شود، جرأت محاربه با زمزم را پیدا می‌کند. اما به هر روی، خالد در رفتارهایش بسیار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۸ افراطی و تند بود. شاید همین رفتارها و یا بیزاری برخی نسبت به کارهای امویان، سبب شیوع آن مطالب در باره‌اش شد. از جمله شواهد رفتارهای تند خالد آن است که وی کسی را نزد عبدالله بن شیبه فرستاد تا درِ کعبه را در وقتی که باز کردن آن معمول نبود، باز کند. زمانی که وی امتناع کرد، خالد دستور داد صد ضربه شلاق به او زدند. وی هم نزد سلیمان بن عبدالملک رفته شکایت کرد. سلیمان به دایی‌اش در مکه محمد بن هشام دستور داد تا همان صد ضربه شلاق را به خالد بزنند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۷۹

دوران اول عباسی

مقدمه: سقوط امویان

در بحث گذشته‌مان در باره امویان، به تلاش‌هایی که آنان در استوار ساختن ارکان حکومت خود داشتند اشاره کردیم؛ در اینجا به

اجمال به این نکته خواهیم پرداخت که هنوز ستون‌های آن دولت چندان استوار نشده بود که گرفتار اختلال شد و ارکانش رو به ضعف گذاشت. در واقع، هنوز سال ۱۰۰ هجری نگذشته بود که بدنه آن دولت رو به ضعف نهاد و همزمان با پایان یافتن سال ۱۳۲ عمر آن به سر آمد. در محدوده بررسی تاریخ مکه و ارتباط آن با تاریخ عمومی جهان اسلام، تصور می کنم بهتر باشد ما به اختصار به مهم‌ترین عوامل سقوط دولت اموی در طول این سال‌ها و جایگزینی دولت عباسی بر ویرانه آن بپردازیم تا بتوانیم بحث خود را در باره مکه در پرتو تحولات عمومی جهان اسلام تعقیب کنیم. بسا بتوان آنچه را در این باره گفتنی است در نکات زیر خلاصه کرد: ۱- نخستین عامل، تخم اختلافی بود که به سبب رقابت بر سر ولایت‌عهدی میان افراد خاندان اموی پاشیده شد و این که هر کدام از آنان برای ضربه زدن به رقیب، به توطئه علیه دیگری و یاران او از میان بزرگان و فرماندهان مشغول شدند. ۲- انتشار روح عصبیّت با تمایل برخی از آنان به سمت مضری‌ها و گروهی دیگر به یمنی‌ها که سبب پدید آمدن اختلاف و شقاق و کینه‌ها گردید. ۳- تعصّب عربی گری رایج آنان و تحقیر موالی و اهالی شهرهای دیگر که با آنان به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۰ مخالفت بر می‌خاستند، چیزی که سبب برانگیخته شدن روح شعوبی گری شده، شعله‌های آن را بر افروخت و زمینه را برای قبول قیام‌ها و پیوستن مردم به حرکت‌های مخالف، از خوارج یا شیعه و دیگران فراهم می کرد. ۴- فرو رفتن بسیاری از آنان در اتراف و توجه به لذائذ دنیوی که اختصاص به آنان و اطرافیانشان داشت و همین طور توجهشان به لهو و انتخاب انواع همنشینان و ندیمان که سبب برانگیختن بسیاری از انتقادها علیه آنان در میان بسیاری از متدینین شهرها می‌شد. از یکی از شیوخ بنی‌امیه در باره علت سقوطشان پرسیدند. او پاسخ داد: ما به لذات خویش مشغول گشتیم و از تفقد کسانی که تفقد آنان بر ما لازم بود باز ماندیم. «۱» عباس به برادرش بشر بن ولید می گوید: تصوّر می کنم که خداوند اجازه هلاکت شما را داده است. سپس به این اشعار تمثل جست: من شما را به پناه بردن به خداوند از دست فتنه‌هایی که مانند کوه بالا می‌رود و آنگاه خاموش می‌شود، فرا می‌خوانم. مردمان از سیاست شما خسته شدند. پس به ستون‌های دین چسبیدند و به مخالفت برخاستند. مردمان روبه صفت را به خود نچسبانید. این روبهان وقتی بچسبند، مشغول چرا می‌شوند. با دستان خود شکم خویش را ندرید؛ چرا که در آنجا حسرتی فراوان است و جای جزع و فزع نخواهد بود. «۲» ۵- توهین به مسلمانان آن هم در عمق وجود و شعور آنان، که در جریان حمله به کعبه توسط منجنیق، و حلال شمردن مدینه برای لشکر طی سه روز و به‌کارگیری سخت‌ترین و مستبدانه‌ترین اعمال در جنگ با امام حسین علیه السلام و کشتن او صورت گرفت. من گرچه با توجه به تحقیقات خودم، بعید می‌دانم که امویان به عمد به کعبه حمله کرده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۱ باشند، اما باید توجه داشت که وقتی احساسات عمومی برانگیخته شد مردم، به فلسفه‌بافی‌ها و توجیهاتی مانند آنچه من گفتم، اعتماد نمی کنند. از آنچه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عوامل مؤثر در سقوط امویان، متعدد بود و دولت اموی به ناچار می‌بایست به نقطه پایان خود می‌رسید. بنابراین نباید از فرصت‌جویی دشمنان برای دست زدن به اقدام علیه آنان شگفت زده شد.

علویان و خلافت

مهم‌ترین دشمن امویان، جماعت علویان بودند که هیچ گاه از آنچه آن را حق غصب شده خود در خلافت می‌نامیدند، غافل نشدند. آنان هرگز خون ریخته شده امام حسین علیه السلام را فراموش نکردند. این جماعت شاهد مهربانی مسلمانان نسبت به خود بودند، و می‌دیدند که چهره‌های برجسته و شاخص موضع مخالفت نسبت به امویان داشتند؛ همه اینها آنان را در موضعشان تشجیع می کرد. چنان که حمایت شیعیانشان در عراق بر یقین آنان می‌افزود. علویان در طول خلافت اموی، هر گاه که فرصتی پیش می‌آمد جلساتی داشتند و به طور پنهانی امامت خود را به امام دیگری از خود واگذار کردند و وقتی او در می گذشت، دیگری را به جای او می گماشتند. در سال ۹۶ سلیمان بن عبدالملک بر بخشی از اسرار آنان واقف گردید. وی بر ضد امام آنان که در آن وقت ابوهاشم

بن محمـد بن حنفیه بود توطئه کرده او را مسـموم کرد. زمـانی که ابوهـاشم مرگش را نزدیـک دیـد، در کنارش محمـد بن علی بن عبدالله بن عباس دید. بسا او را به خاطر اطمینانش، اهل دیده، حق خود در خلافت را به او واگذار کرد. «۱»

خلافت عباسیان

بدین ترتیب این حق از اولاد علی به عموزادگان آنان از اولاد عباس منتقل گردید. عباسی یاد شده در حوالی سال یک صد هجری به کار انتشار دعوت در خراسان پرداخت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۲ و پس از آن کسانی را به شهرهای دیگر فرستاد. هنوز سال ۱۲۸ فرا نرسیده بود که دعوت عباسـی آماده شـد و در اطراف آن کسانی از شـیعه امام علی علیه السلام و برخی از متـدیّنین و نیز کسـانی از موالی و شـماری از مخالفان سیاسـی و ناراضـیانی از توده مردم، گرد آمدنـد، و در حالی که ابومسلم خراسانی در رأس آن قرار داشت، توانستند بر خراسان مستولی شده، پرچم عباسیان را بالا برند. از آن به بعد بود که عباسیان به نبرد ادامه دادنـد و بر اسـاس آنچه تواریـخ جزئیـات آن را نوشـته‌اند حرکت خود را تـا سال ۱۳۲ با فتـح دمشق پایان دادند. بدین ترتیب امویان ساقط گشتند و خلافت به ابوالعباس سفّاح (م ۱۳۶) نخستین خلیفه عباسی رسید.

دعوت عباسی در مکه

ابوجعفر منصور برادر سفاح، برای کار دعوت عباسیان در حجاز فعّال بود و برای برادرش در مکه و مدینه بیعت می‌گرفت. در آن‌جا هیچ مقاومتی جز از سوی جماعتی از علویان صورت نگرفت.

ظهور نفس زکیّه در مکه و پنهان شدن او

اندیشه مخالفت عباسیان از سوی مردی از چهره‌های برجسته علویان مکه از بنی هاشم با نام محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام آغاز شد که افزون بر علم و شـرف، شـهرت به ورع و زهد هم داشت و ملقّب به نفس زکیّه شده بود. این علوی، در این شـرایط، قـدرتی برای گرفتن حقش در اختیـار نـداشت و به همین دلیـل کـاری بیش از مخالفت با بیعت کردن از سوی خود بـا عباسـیان نتوانست انجـام دهـد؛ و پس از آن هم مخفی شـد. «۱» به نظر می‌رسـد عباسـیان تصـوّر کردنـد که طرد وی می‌تواند آنان را از دیگر کارهای اساسی که در این وقت حساس که زمان تأسیس دولت بود باز دارد. به همین جهت با وی به نرمی برخورد کرده، برخی از عموزادگان را برای گرفتن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۳ بیعت نزد او فرستادند و خواستند با کمک مالی و مصالحه مسأله را فیصله دهند. زمانی که در این کار توفیقی به دست نیاوردند، او را رها کرده و به دنبال اسـتوار کردن پایه‌های دولت خود در حجاز برآمدنـد تا وقتی که توانسـتند امارت مکه و مـدینه را به طور کامل در اختیار گرفته، ریشه امویـان را بخشـکانند. این در حـالی بـود که از گروهی از یـاران نفس زکیه که از بیعت امتنـاع کرده و گریخته بودنـد، غافـل گشـتند. آنان همچنین مجرمان سیاسـی را از زنـدان امویان رها کردنـد. یکی از آنان سـدیف بن میمون، شاعر مکه بود که بر سفاح وارد شد. در آن لحظه سـلیمان بن هشام بن عبدالملک نزد سـفاح بود. خلیفه او را مورد تفقد قرار داد و وی گفت: رجالی که نزد تو هستند، فریبت ندهند که زیر این دنده‌ها بیماری پنهان شده است. شمشیر را میانشان بگذار و تازیانه را چندان بالا ببر که روی این زمین یک اموی برجای نماند. «۱»

عمال عباسیان در مکه

زمانی که سفاح به قدرت رسید، در همان سال ۱۳۲، مکه را در اختیار عمویش داود ابن علی بن عبدالله قرار داد. اندکی بعد مدینه و

یمن و یمامه را هم به آن ضـمیمه کرد. داود به محکم کردن پایه‌های دولت عباسـی پرداخت و دسـتور داد تا برخی از آثار اموی در مکه را از میان ببرنـد. از آن جمله مخزن آبی بود که خالد بن عبدالله قسـری میان زمزم و مقام ساخته بود، و نیز برکه‌ای که مردم در نزدیکی بـاب الصـفا از آن وضـو می‌گرفتنـد. سـپس آب این برکه را به برکه دیگری که در سـمت دیگری در نزدیـک مسجد بود، منتقل کردنـد. انـدکی بعد، سـفاح، داود را عزل کرده، دایی‌اش زیاد بن عبدالله حارثی را حاکم مکه، مدینه و یمن کرد. وی تا سال ۱۳۶ بر این مناطق حکومت کرد. در این سال عزل شـد و به جای او عباس بن عبـدالله بن معبـد بن عباس روی کار آمـد که تا مرگ سفاح در آنجا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۴ حاکم بود. از جمله کسانی که از سوی سـفاح امـارت مکه را یـافت، عمر بن عبدالحمیـد بن عبـدالرحمن بن زیـد بن عمر بن خطـاب بود. در سال ۱۳۶ ابوجعفر منصور به خلافـت رسـید، در حالی که مکه در دست عباس بن عبـدالله بن معبـد بود. بعد از او زیاد بن عبدالله حارثی امارت یافت که پیش از آن زمان سفـاح هم مـدتی حاکم این منطقه بود. امارت وی تا سال ۱۴۱ به درازا کشـید. پس از وی مکه را به هیثم بن معـاویه سپردنـد که تا سال ۱۴۳ امیر بود. با عزل وی سـری بن عبـدالله بن حارث بن عباس بن عبدالمطلب حاکم شد و تا سال ۱۴۵ بر سریر امارت نشست. «۱» در این وقت بود که قیام علویان با رهبری نفس زکیه او را وادار به خروج از مکه کرد.

بازگشت نفس زکیه

منصـور بر ایـن بـاور بـود که نمی‌بـایست در کـار نفس زکیه و برادرش ابراهیم سـستی از خـود نشـان دهـد. وی اخبـاری در بـاره از سرگیری فعالیّت‌هـای آنـان داشت. به همین جهت به ربـاح بن عثمـان حاکم خود در مـدینه، دسـتور داد تا با شـدّت با مردم برخورد کرده و به هیـچ علویِ هاشـمی در آن‌جا رحم نکنـد. او نیز چنین کرد و با حجازی‌ها برخورد سـختی نمود و بسـیاری از علویان را به زندان انداخت. حاکم مدینه، به تعقیب نفس زکیه و برادرش ابراهیم پرداخت، اما اثری از آنان به دست نیاورد. نفس زکیه در مدینه پنهـان شـد، امـا ابراهیم به بصـره گریخت تا مردم آن نواحی را به برادرش دعوت کنـد. والی چاره‌ای جز سـختگیری بر پـدر این دو برادر که در زنـدان بود نیافت. او سوگنـد خورد که تا دسـتگیری آنان، پدر را در زندان نگاه خواهد داشت. اما پدر هم سـخت‌تر از آن بود که رباح تصور می‌کرد. نفس زکیه به پدر پیغام فرسـتاد که حاضـر است برای آزادی او خود را در اختیار رباح قرار دهد، اما او نپذیرفت «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۵ و به وی دستور داد تا کار دعوت را دنبال کنند. او هم چاره‌ای جز آشـکار کردن انقلاب پیش از رسـیدن موعد مقرّر نداشـته و قبل از آن که با برادرش ابراهیم در بصره برای شروع حرکت اتفاق کنند، با عجله دست به قیام زد. به محض آغاز قیام، بیشتر اهالی مدینه در اطراف وی گرد آمدند؛ چنان که امام مالک و ابوحنیفه و کسـانی از علمـا که در طبقه اینان بودنـد، از او حمایت کردنـد. تنها تعـداد انـدکی تخلّف کرده و به بیعت قبلی خود با منصـور وفـادار ماندنـد. امـام مالـک در مقابـل این افراد که اسـتدلال به بیعت خـود بـا منصـور می‌کردنـد گفت: شـما به اکراه بیعت کرده‌ایـد و سوگند مُکْرَه، سوگند نیست. «۱» اینان هم به شورشـیان پیوسـته، والی مـدینه را بیرون کردند. پس از آن رهبری انقلاب، سپـاهش را به مکه فرسـتاده در سال ۱۴۵ آن‌جـا را گشود و سـری بن عبـدالله عامـل عباسـیان را بیرون رانـد و به جای وی حسن بن معـاویه از عموزادگـانش از آل علی را به جای وی گماشت. زبیر بن بکار می‌گویـد که والی مکه پـدر نفس زکیه و نامش جریر بن معاویه بود. «۲» دامنه این انقلاب تـا یمن گسترش یافت و آنجا نیز از دست عباسـیان درآمـد. وقتی خبر به بصـره رسـید، ابراهیم نیز حرکتش را آغـاز کرد و آنجـا را به تصـرّف خـود درآورد. در این وقت منصـور برای ریشه کنی این فتنه، سپاه عظیمی را به سـمت حجاز فرسـتاده، به مدینه حمله کردند و نفس زکیه را در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ کشـتند. پس از آن به مکه رفت که علویان هم برای نجـات خویش از آنجا گریخته، مکه را ترک کردنـد. «۳» منصور سپاهی هم به بصـره فرستاده، جنبش ابراهیم را نیز سرکوب کرد. پس از آن به تعقیب بقایـای این حرکت در خراسـان و سـند و یمن و جزیره و بلاد مغرب و مصـر برآمـد و هر چیزی را که نشانی از

حیات علویان در شـهرهای مختلف اسـلام تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۶ داشت، از میان برد. بدین ترتیب بار دیگر حکومت عباسی به رهبری ابوجعفر منصور استوار گردید. «۱»

عباسیان در مکه

زمانی که دولت عباسی در مکه استقرار یافت، سری بن عبدالله، حاکم پیشین را دوباره بر آنجا گماشتند؛ اما در سال ۱۴۶ عزل شد و جای او را عبدالصـمد بن عبـدالله، عموی منصور گرفت. عبدالصـمد آگاه بود که اندیشه علوی‌گری با مرگ نفس زکیه از بین نرفته است؛ به همین دلیل آماده برای نبرد با این تفکّر شـد. وی شـنید که سدیف بن میمون، شاعر مکی، یکسـره مردم را بر ضد عباسـیان دعوت می‌کنـد. وی همو بود که زمانی هم مردم را بر ضـد امویان بر می‌انگیخت. عبدالصـمد از شـعر سـدیف در هجو منصور آگاه شد. شـعر این بود: از روی سـتم در کشتار مردم افراط کردی دستت را نگاه دار که مهدی آن را خواهد پوشاند پرچمی حسنی حتماً به سوی تو خواهـد آمـد که پرخروش است و یک حسـنی رهبری آن را خواهـد داشت عبدالصـمد خبر آن را برای منصور نوشت و خلیفه دسـتور داد تا طرفـداران این انـدیشه را تحت فشار قرار داده و سـدیف را هم زنده زنده دفن کند که او هم چنین کرد. ولایت عبدالصمد تا سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ به درازا کشید. ابن ظهیره امارت او را تا سال ۱۵۷ می‌داند. عبدالصمد از عجایب مخلوقات بود. وی با همـان دنـدان‌هایی که اولین بـار درآورده بود تا پایان عمر زنـدگی کرده و فک پایین او یک تکه بود. محمـد بن ابراهیم امام، والی بعـدی مکه بود که تا سال ۱۵۸ حکومت کرد. این همـان سالی است که منصور در آن [و در شـهر مکه درگـذشت. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۷ در خلافت مهدی، امیر مکه، ابراهیم بن مهدی بود که تا سال ۱۶۱ ماند. بعد از وی، جعفر بن سـلیمان تا سال ۱۶۶ حکومت کرد و در این سال، بار دیگر محمـد بن ابراهیم امام، حاکم مکه شـد. در خلافت هادی عباسـی، حاکم مکه عبیـدالله بن قثم در سال ۱۶۶ یا ۱۶۷ بود. همه این والیـان از اولاـد عبـاس بوده و بیشتر آنان، بر طائف و جـده و برخی بر مدینه هم به طور همزمان حکومت می‌کردند. «۱»

دومین قیام علوی

به رغم فعالیت شدید عباسـیان، ریشه تفکر علوی نخشـکید. سال ۱۶۹ با حوادث جدیـدی که علویان به راه انداختنـد آغاز شد. آنان حرکت خود را از مدینه آغاز کردند، جایی که در گذشـته، تحت فشار بود و اکنون هم بیشتر. رهبری این حرکت را حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طـالب بر عهـده داشت. وی جز آنچه می‌پوشـید و آن هم پوستینی با لباسـی زیر آن بود، چیزی نـداشت. یـک بار بر مهـدی عباسـی وارد شـد و او چهارصـد هزار دینار به وی داد که حسـین تمامی آن را در بغـداد و کوفه تقسیم کرد. «۲» از شگفتی‌ها آن که در طول ربع قرن دو نفر از اولاد امام حسن علیه السلام رهبری دو قیام را بر عهده داشتند و وارد اقدامی مخاطره‌آمیز شدند، در حالی که جد آنان، یعنی امام حسن علیه السلام به مسالمت جویی شناخته می‌شد. از آن شگفت‌تر این که این مـاجراجویی در میـان اولاـد علی علیه السـلام دیگر آرام و قرار نگرفته، به دنبـال هر حرکت و نهضتی، حرکت دیگری آغـاز می‌شـد و تا نزدیک روزگار ما که اکنون مشـغول نگارش تاریخ آن هستیم، یکسـره ادامه دارد. حسـین بن علی، بعد از بیرون راندن حـاکم مـدینه، دارالامـاره را تصـرف کرده، تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۸ یارانش به زنـدان هجوم بردنـد و یاران در بند خود را آزاد کردند. این جماعت با وی بیعت کردند و به مدت یازده روز در مدینه ماندند. «۱» گفته‌اند مهم‌ترین نکته در قیـام وی، آزاد کردن بردگـان بود آن هم با این اسـتدلال که برده شـدن آنان شـرعی نبوده و منادی او پس از قیام اعلام کرد، هر برده‌ای نزد ما بیاید آزاد است. «۲»

واقعه شهدا

این جماعت به سمت مکه به راه افتادند. سپاه عباسی در محله فخ که همان وادی شهدا در راه مکه و با فاصله شش میلی آن است، با آنان روبرو شدند. «۳» نبرد در همین نقطه رخ داده، حسین بن علی در حالی که مُحْرِم بود، و سختی و مرارت زیادی کشید، کشته شد. یک صد تن از همراهان او هم کشته شدند. این واقعه در اواخر سال ۱۶۹ بود. قبور آنان در آنجا معروف است؛ چنان که قبر رهبر آنان، در یک بلندی در کنار وادی است. این واقعه چندان سخت بود که گفته‌اند: بعد از مصیبت کربلا، حادثه‌ای شدیدتر و فجیع‌تر از آن نبود. «۴» بدین ترتیب عباسیان دومین قیام علوی را در دیار فخ دفن کردند؛ اما این ماجرا پیامدهایی داشت که عباسیان را برای یک دوره طولانی گرفتار کرد. دو نفر از این معرکه گریختند. یکی از آنان یحیی بن عبدالله و دیگری برادرش ادریس بود. «۵» اولی به بلاد دیلم رفته، در آنجا یارانی به دست آورده، مدعی خلافت شد و با کمک آنان نیرویی پدید آورد که هارون مجبور به فرستادن یک سپاه پنجاه هزار نفری برای سرکوب آن شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۸۹ دومی به مغرب رفت و بربرها در اطرافش جمع شدند و دولتی که بعدها به دولت ادریسی شهرت یافت، تأسیس کرد. زمانی که هارون دریافت که از پس او بر نمی‌آید، کسی را مأمور کرد تا او را بکشد. «۱» اینها مطالبی است که مورخان به آن پرداخته‌اند، اما در صدد نقل آن مطالب نیستیم. «۲»

بازگشت عباسیان به مکه برای بار سوم

با پیروزی سپاه عباسی در فخ، دوباره امارت مکه به آنان بازگشت. در طول خلافت هادی و هارون، محمد بن عبدالرحمن سفیانی و پس از او در دوران هارون، کسانی امارت یافتند که ترتیب حکومت آنان چندان روشن نیست. اینان عبارت بودند از: احمد بن اسماعیل، عماد بربری، سلیمان بن جعفر، عباس بن محمد بن ابراهیم امام، عبیدالله بن قثم، علی بن موسی، فضل بن عباس، محمد بن عبدالله، و موسی بن عیسی. «۳» در این زمان بود که رشید، امین و مأمون را به ولایت‌عهدی برگزید و عهدنامه‌ای نوشت و داخل کعبه آویزان کرد و از اهالی مکه خواست تا برای اجرا و تنفیذ آن، از آن مراقبت کنند و بر ضد کسانی باشند که با آن مخالفت می‌کنند.

واقعه احباش

در این وقت، گروهی از حبشی‌ها در سال ۱۷۳ یا ۱۸۳ به جده حمله کردند. اهالی جده به مکه گریخته از مردم آنجا درخواست کمک کردند. گروهی از مردم به حمایت از آنان حرکت کردند. حبشی‌ها که احساس کردند شکست می‌خورند، به کشتی‌های خود نشسته گریختند. امیر مکه، یک سپاه دریایی را بسیج کرد تا آنان را از جده دور کنند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۰ در خلافت امین، داود بن عیسی امیر مکه بود. وی پسرش سلیمان را به نیابت از خود به مدینه فرستاد. «۱» شماری از مردم مدینه نامه‌ای مشتمل بر یک قصیده بلند به داود بن عیسی نوشته از او خواستند به مدینه بیاید و آنجا را به عنوان مرکز حکومت خود انتخاب کند. یکی از مکی‌ها، برابر آن، قصیده‌ای سروده مطالب آن را رد کرد و از فضایل و امتیازات مکه و این که آن‌جا می‌باید مرکز باشد، سخن گفته است. یک نفر از جده، قصیده‌ای علیه آن دو قصیده سروده به حکمیت میان آنان پرداخت. این داستان در برخی از کتاب‌های ادبی به تفصیل آمده است. من نقل آن را خوش ندانستم، چون تصورم بر این است که این گزارش یک داستان جعلی است که برای مفاخره میان دو شهر ساخته شده و صنعت شعری در آنها به کار رفته است. من نیازی به این قبیل مفاخره میان دو شهر ندارم؛ دو شهری که در همه عرصه‌های زندگی، حتی بدون یک استثنا، عناصر مشترک

دارند.

ندای خلع امین در مکه

داود حاکم مکه بود که امین از او خواست عهدنامه یاد شده را که هارون الرشید در کعبه گذاشته و میثاقی برای ولایت عهد او بود، برای وی بفرستد. داود از این عهدشکنی خشمگین شده از مردم مکه خواست جایی اجتماع کنند. وقتی همه گرد آمدند خطابه‌ای ارائه کرد و کار امین را در نقض پیمان به آنان یادآور شد. آنان با وی هم‌صدا شده خواستار خلع امین شدند. او گفت: شاهد باشید که من او را خلع کردم. به نام مأمون با من بیعت کنید. آنان هم چنین کردند. این خبر، مأمون را بسیار مسرور کرد و زمانی که سپاهیانش بر امین پیروز شدند، او را همچنان در مقام حاکم حرمین ابقا کرد که تا اواخر سال ۱۹۹ حکومتش ادامه یافت. «۲»

سومین قیام علویان به رهبری افطس

مکه مرکزیتی برای این قیام نداشت، اما دامنه آن به مکه هم رسید. سری بن منصور شیبانی بادعوت مردم به‌علویان، علیه‌مأمون در عراق قیام کرد. هنوز عباسیان بر بخشی از عراق تحت سلطه وی غلبه نکرده بودند که او سپاهی را به فرماندهی حسین بن حسن ... بن علی بن ابی‌طالب «۱» معروف به افطس در سال ۱۹۹ به مکه اعزام کرد. زمانی که این فرمانده علوی به نواریه، «۲» جایی در نزدیکی مکه رسید، داود بن عیسی عامل عباسیان، مکه را ترک کرد. او گفت: من جنگ در مکه را درست نمی‌دانم. افطس در شامگاه روز ترویه وارد مکه شده، از آن‌جا به عرفه رفت و شب را در آنجا ماند. بسیاری از مردم روز را در آنجا بدون امام و خطیب وقوف کرده بودند. افطس سپس به مزدلفه آمده، نماز صبح را با مردم خواند و از آنجا به منی و سپس به مکه رفته، مدتی در آنجا اقامت کرد؛ آنگاه عازم جده شد و آنجا را اشغال کرده، بر اموال مسلّط گردید. با فرا رسیدن محرم سال ۲۰۰ وی دو پرده از ابریشم نازک بر کعبه پوشاند که یکی زرد و دیگری سفید بود. اموال کعبه را هم برداشت و میان سپاهیانش تقسیم کرد. «۳» بسا نظرش آن بود که کعبه نیازی به اموال راکد و متراکم ندارد. سپاهی که در راه خدا می‌جنگد، بیشتر نیازمند این قبیل اموال است. افطس همچنان حاکم مکه بود تا آن که خبر قتل رهبر این قیام، ابوالسرایا، به او رسید. گویا ابوالسرایا دریافته بود که مردم به خاطر قساوتش، از او روی‌گردان شده‌اند. به همین جهت پای یکی از بزرگان علوی یعنی محمد بن جعفر الصادق علیه السلام را به میدان کشید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۲ و از او خواست تا مردم به اسم او بیعت کنند، اما وی نپذیرفت. افطس از فرزند او کمک گرفت تا وی بیعت را بپذیرد که پذیرفت و بدین ترتیب مکه مستقل شد.

قیام محمد دیباج در مکه

محمد بن جعفر الصادق، پیری از پیران آل ابی‌طالب بود که از پدرش روایت می‌کرد. او را به خاطر زیبایی صورتش، دیباج می‌خواندند. علویان او را به قبول بیعت وادار کرده در ربیع الاول سال ۲۰۰ با او بیعت شد. چندین ماه وضعیت چنین بود بدون آن که او دستی در کارها داشته باشد. در این مدت پسرش و افطس رشته امور را در دست داشتند و آنان هم رفتار بسیار بدی با مردم می‌کردند. مأمون از این امر اطلاع یافته، سپاه عظیمی را به سوی آنان فرستاد. نبرد سنگینی میان آن دو سپاه در بئر میمون «۱» رخ داد که سبب بیرون راندن این جماعت در جمادی الثانیه سال ۲۰۰ از مکه شد. «۲» محمد دیباج به مناطق جُهینه در شمال ینبع گریخت. در آنجا سپاهی گردآورده به مدینه حمله کرد که موفقیتی به دست نیاورد و برای درخواست امان، راهی مکه شد. در این میان، نکته شگفت آن است که گروهی از علویان علیه مأمون که خود به تمایل شدید به علویان شهرت داشت، «۳» شورش کنند. مأمون با آنان خوش رفتاری کرده، دخترش ام حبیب را به ازدواج علی بن موسی الرضا علیه السلام درآورد «۴» و تلاش کرد تا

ولایت عهدی پس از خود را به وی بسپارد؛ چنان که روی منابر به نام وی خطبه خوانده به نام وی درهم ضرب کرد. وی در سال ۲۰۱ دستور داد تا لباس سیاه را کنار گذاشته و از رنگ سبز که شعار علویان بود، «۵» استفاده کنند. همچنین بخشش‌های فراوانی در حق آنان کرد و شماری از بزرگان آنان را در مکه و مدینه مقدّم داشت و چنان نمود که می‌خواهد به نفع آنان از خلافت کناره‌گیری کند. با این حال آنان حاضر به اطاعت از وی نشده و حاضر به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۳ فراموش کردن حق خود نسبت به خلافت نشدند. برخی از مورّخان بر این باورند که قیام طرفداران دیباج از آن روی بود که می‌دیدند مأمون، از شیعیانِ برادرش موسی بن جعفر علیه السلام حمایت می‌کند و در واقع، روابط این دو گروه از شیعیان گرفتار اختلاف شده بود. «۱»

بازگشت عباسیان برای بار چهارم

پس از شکست دیباج، در خلافت مأمون، عیسی بن یزید جلودی، فرمانده سپاه مهاجم عباسی، به عنوان حاکم مکه تعیین شد. پس از وی یزید بن حنظله مخزومی به امارت رسید. «۲»

چهارمین قیام علوی

چیزی نگذشت که در سال ۲۰۲ علوی دیگری با نام ابراهیم بن موسی بن جعفر، برادر علی بن موسی الرضا- که مأمون زمانی او را ولی عهد کرده بود- از یمن به مکه آمده، آنجا را اشغال کرده، حاکم آنجا را کشت و به آزار عباسیان پرداخت. اندکی بعد عباسیان او را بیرون کردند. تقی الدین فاسی از عتیقی روایت کرده است که ابراهیم پسر امام کاظم علیه السلام، از طرف مأمون، والی مکه بود. بدین ترتیب این را که او انقلابی بوده نفی کرده و می‌گوید که وی در سال ۲۰۲ با مردم حج به جای آورد، در حالی که از سوی مأمون حاکم مکه بود. ابن کثیر می‌گوید که در سال ۲۰۲ ابراهیم بن مهدی عباسی در بغداد شوریده، مأمون را خلع کرد و برای خود بیعت گرفت. بعید نیست که قیام ابراهیم بن موسی کاظم در مکه به دفاع از مأمون بوده باشد؛ زیرا وی ابتدا برای مأمون و پس از آن برای برادرش علی بن موسی بیعت گرفت. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۴ هارون بن مسیّب و حمدون بن علی بن عیسی، امارت مکه را از سوی مأمون بر عهده گرفتند و به احتمال به نیابت، امارت می‌کردند. همچنین صالح بن عباس و سپس سلیمان بن عبدالله در این زمان، امیر مکه بودند. از والیان دیگر مکه محمد بن سلیمان و نیز حسن بن سهل، محمد بن هارون و عبیدالله بن حسن بودند «۱» که بیشترشان علوی بودند. چنین می‌نماید که مأمون از گماشتن این علویان در امارت مکه نگران نبوده است یا چنین تصور می‌کرده است که آنان تمایل حزبی به عموزادگانشان ندارند و بدین ترتیب با نصب آنان می‌توانسته است بخشی از شیعه را راضی نگاه دارد. تقی الدین فاسی در شفاء الغرام گوید که عبیدالله بن عبدالله بن حسن [بن جعفر بن حسن بن حسن تا سال ۲۰۹ امارت داشت؛ اما دحلان گوید که امارت او تا زمان درگذشت مأمون به سال ۲۱۸ ادامه یافت. «۲»

سروری ترک‌ها

در روزگار معتصم، امارت مکه در اختیار صالح بن عباس و پس از او اشناس ترکی در سال ۲۲۶ بود. وی نخستین ترکی است که بر مکه حکومت کرد و به باور من امارت او شرم‌آور بود و کسان دیگری به نیابت از او کارها را انجام می‌دادند. معتصم نخستین عربی است که بر ترک‌ها اعتماد کرد و آنان را فراهم آورد و برای خرید آنان از سمرقند و فرغانه و نواحی آنجا هزینه کرد. وی بر آنان دیباج و کمربند طلا پوشاند و مناصب دولتی را به آنان وانهاد و به امارت نواحی مختلف گماشت. او ترک‌ها را بر فارس‌ها که

خلفای عباسی پیشین بر آنان اعتنا داشتند، ترجیح داد، چنان که بر عرب‌ها هم که امویان آنان را بر دیگران مقدم می‌داشتند، برتری داد. مادر وی یک تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۵ ترک بود. «۱» معتصم چندان به اشناس اعتماد کرد که وقتی اشناس عازم حج شد، خلیفه، امارت هر شهری را که او در آنجا وارد می‌شد به او واگذار می‌کرد تا به مکه برسد و بازگردد. به همین جهت، وقتی وارد مکه شد، امیر آنجا گردیده، نامش بر منابر برده شد. اما محمد بن داود بن عیسی از وی در برگزاری حج نیابت کرد. محمد بن داود تا پایان خلافت معتصم در سال ۲۲۷ و برخی از سال‌های خلافت واثق یا همه آن، همین موقعیت را داشت. «۲»

غارت بنوسلیم

در سال ۲۳۰ شماری از بنوسلیم به قصد غارت برخی از شهرهای حجاز «۳» به آن مناطق حمله کرده به تباهی و غارت بازارها پرداختند و آزارشان به شمار فراوانی از مردم رسید. آنان به راهزنی پرداخته و به سپاه والی مدینه هم حمله کردند. در سال ۲۳۰، واثق سپاهی را به فرماندهی یکی از ترک‌ها با نام بغای کبیر به حجاز فرستاد. وی پنجاه نفر آنان را کشت و یک هزار نفر را که به شرّ و فساد شهرت داشتند اسیر کرده در مدینه زندانی کرد. «۴» بنوسلیم به طور معمول نزدیک به مدینه، در حرّه بنوسلیم زندگی می‌کردند و طایفه‌ای از قیس عیلان بودند که به قدرت و کثرت شهره بودند. به باور من این نخستین شورش غیرسیاسی است که قبایل بدوی حجاز طی تاریخ دوره اسلامی دست به آن زدند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۶ و هدفشان چیزی جز فساد و سیر کردن شکم گرسنگان نبود. شگفت نیست که در همین روزگار، صولت و شوکت خلفا نزد رعایا شکسته شد، چنان که اندکی پیش از آن، بخل خلفا در بخشش آغاز شده، سبب فقر و فاقه بادیه‌های حجاز گردید. این فقر، بی توجهی به سلطان را به همراه داشت و این خود منجر به بازی بادیه‌نشینان با امنیت عمومی شد. این رفتار فسادزا چندان به درازا کشید که به صورت یک عادت درآمد و قبایل حرب در میان مکه ومدینه و نیز قبایل دیگری در شرق و جنوب آن، بر همین پایه رشد یافتند. به همان اندازه که حجاز از این وضعیت آسیب دید، حکومت‌ها نیز، و این در طول قرن‌ها ادامه داشت تا این اواخر که دولت سعودی بر سر کار آمد و دست آنان را کوتاه کرد. اگر آن زمان عباسیان این خطر را دریافته بودند و قبایل را به آنچه برایشان سودمند بود سوق داده بودند، آنان را از فساد بازداشته، بی‌نیازشان کرده بودند و از آنان مردمانی مفید ساخته بودند. مورّخان، پایان خلافت واثق را به سال ۲۳۲ نقطه تحوّلی می‌دانند که در آن، عصر اول و طلایی عباسی به عصر دوم عباسی که روزگار تجزیه و فتنه‌های بزرگ است، تبدیل می‌شود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۷

مسائل عمومی در عصر عباسی اول

مسائل سیاسی

زمانی که ستاره عباسیان در افق سیاست طلوع کرد، مکه همان وضعیت پیشین را داشت، یعنی متدیّنان در آن عبادت می‌کردند و معلمان حلقه‌های درس خود را داشتند و اهل رفاه، با تشکیل مجالس عیش در پی کسب لذّات خویش بودند؛ چیزی که شرح آن را در دوره اموی به دست دادیم. اما سیاست، میدان کوچکی بود که تنها شماری از بزرگان علوی خود را درگیر آن کردند. زمانی که جنبش عباسی به ایفای نقش جدی خود در شهرهای دنیای اسلام پرداخت و ابوجعفر منصور برادر سفاح در مکه به او دعوت می‌کرد، علویان تلاش کردند تا اهالی مکه را به نام بیت هاشمی به میدان بکشند، اما توفیق چندانی نیافتند. «۱» به باور من مهم‌ترین عامل این خمودی آن بود که مردمان مکه در اوج لهو و لعب خود خلافت را فراموش کرده و اهل ورع شهر هم از روی ورع،

سیاست را رها کرده بودنـد. در چنین شـرایطی کار ابوجعفر منصور سـهل و ساده بود. او با انـدکی تلاش توانست اهالی شـهر را در مقابل کار انجام شده قرار دهد. آنان به نام عباسیان با او بیعت کردند و بزرگ هاشمی‌های آن زمان، یعنی نفس زکیه را رها کردند و او خود به بـادیه گریخت. تاریخ مکه (از آغـاز تـا پایـان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۸ تـا آنجـا که به علوی‌ها مربوط می‌شود، انصـاف چنان است که نبایـد تلاش‌های قابل ملاحظه علویان را در اسـتوار کردن موقعیت‌شان فراموش کنیم. این نه فقط در مکه بلکه در بسیاری از شهرهای اسلام چنین بود. اما این تلاش‌ها سودی در بر نداشت، و یا به سخن دیگر، آنان را به هدف نرساند. در باره فعالیت‌هایی که در مکه صورت گرفت، می‌توان به آنچه ما در فصل گذشـته گفتیم مراجعه کرد. نفس زکیه در سال ۱۳۲ از مکه گریخت تـا آن که به سال ۱۴۵ فعـالیت خود را در مـدینه آغاز کرده، قیامی به نام علویان برپا نمود. توفیق برای مـدتی رفیق او بود، تا آن که چندی بعد سپاه عباسـی بر او یورش برده با از میان بردن موانع، وی را در همان سال کشتند و علویان و شیعیان هم از گردش پراکنده گشـتند. بعد از این ماجرا بود که عباسـیان هشیار شده، امارت مکه را جز به دست افرادی از خاندان عباسی نسپردند تا بتوانند از غائله علویان جلوگیری کنند. آنان همچنین اصـرار داشـتند تا طائف و جده را هم در بسیاری از اوقات ضمیمه مکه کنند تا دایره نفوذ کسـی را که بر می‌گزیدند برای تمامی بلادی که از نظر آنان وضـعیت مشـکوک داشت، گسترش دهند. اما باید گفت این مسأله تأثیر چندانی در کار علویان نداشت. دیدیم که در سال ۱۶۹ دومین قیام صورت گرفت و پس از آن در سال ۱۹۹ سومین. جز این که آن تلاش‌ها، همگی بی‌ثمر بود و همراهان آنها جانشان را در این زندگی بر سـر اهدافشان گذاشتند. چهارمین بار، علوی دیگری به نام ابراهیم بن موسـی کاظم به سال ۲۰۲ در یمن قیام کرده با سپاهش به مکه آمـد و آنجا را در روزگار مأمون در اختیار گرفت؛ این در حـالی بود که مـأمون بیش از بیشتر خلفـای عباسـی به علویان توجه داشت. «۱» اما او هم به ماننـد دیگر اسـلاف خود شکست خورد. و این‌چنین مکه در بیشتر این دوران که تاریـخ آن را می‌نگـاریم، تـاراج شـده، محـل تـاخت و تـاز قیام‌هایی بود که رقابت میان عباسـیان و دشـمنانشان از علویان عامل پدید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۱۹۹ آمدن آنها بود. این مسأله سـبب شد تا جز در سال‌های محدود، مکه روی اسـتقرار سیاسـی را نبیند. و نتیجه آن این بود که این شـهر شاهد فشارهـا و گرانی‌هـایی بود که در بیشتر سال‌هـایی که مصـائب این قیام‌هـا در آن دیـده می‌شـد، در آنجـا پدیـد می‌آمـد. یک محقق سیاسـی به راحتی می‌فهمد که مکه به صورت مسـتقیم زیر سـلطه عباسـیان بود و کمترین استقلالی نداشت. بهترین شاهد آن این که فرزنـدان بنی‌عبـاس در بیشتر سال‌هـای این دوره بر آن حکومت مسـتقیم داشـتند. دلیل گماشـتن این افراد، اعمال سـیاست بغـداد در تمامی امور داخلی مکه بود. این رویه در این دوره شـگفت نیست؛ زیرا مسـلمانان این زمان، چیزی از اسـتقلال اقلیمی یا وطن‌گرایی نمی‌شـناختند. این زمان خلیفه، قبله تمامی سـرزمین‌های اسـلامی منهای شورشیان یا مدعیان خلافت از غیر عباسیان بود. این نظریه‌ای بود که در دوره امویان و پیش از آن میراث آگاهی فارسـیان بود. فارسـی‌ها، انـدیشه الهی بودن حکومت مقـدس را مطرح کردند و می‌توان همان مضـمون را در این سـخن ابوجعفر منصور دیـد که می‌گویـد: إنّما أنا سُلطانُ اللَّه فی أرضِه. آنان بر این باور بودند که سلطنت‌شان را از خدا گرفته‌اند نه از مردم. این برخلاف باوری بود که حاکمانِ دوره خلفای نخستین داشتند. «۱»

توجه خلفا به مکه

بایـد بر این نکته تأکید بورزیم که خلفای عباسـی به رغم قیام‌هایی که در این شـهر بر ضد آنان صورت می‌گرفت، توجه خاصـی به مکه داشـتند. شایـد میـان مردم عادی با رهبران علویِ این شورش‌ها تفاوت می‌گذاشـتند. شایـد هم از روی مـدارای با مردم در برابر دشواری‌هـایی که در این شـهر برایشـان پدیـد می‌آوردنـد، این ملاطفت را بـا مردم می‌کردنـد. تاریـخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۰ مکه در این زمان از برخی از خلفا که برای حج به آن‌جا می‌آمدند، استقبال کرد. منصور چهار بار طی سال‌های ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، و ۱۵۲ حـج به جـای آورد. این منهای حجّی بود که پیش از خلافتش در سال ۱۳۶ انجام داد. زمانی

که در سال ۱۵۸ برای بار ششم به حج می‌آمد، پیش از آن که به مکه برسد، در بئر میمون، چندین کیلومتر مانده به مکه و در نزدیکی منی، درگذشت. «۱» مهدی عباسی در سال ۱۶۰ و ۱۶۴ حج به جای آورد. اما هارون بیش از هر خلیفه‌ای حج به جای آورد. او ۹ بار طی سال‌های ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸ حج به جای آورد. هارون برای حج سال ۱۷۳ از بغداد مُحْرم شد. در سال ۱۷۹ هم فاصله منی و عرفات و تمام مشاهد را پیاده رفت. در همین سال، ابتدا در رمضان عمره انجام داد، سپس به مدینه رفت و تا ایام حج ماند و حج گزارد. وی آخرین خلیفه‌ای است که از بغداد به حج آمد. «۲» نیز نوشته‌اند که او تنها خلیفه‌ای است که برای وی یخ به مکه آوردند. «۳» در یکی از سفرهای حجِ هارون، مسعی را برای سعی او خلوت کردند و او مشغول سعی بود. در این وقت عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بن عمر بن خطاب که مشغول سعی بود، فریاد زد: ای هارون! هارون گفت: لبیک یا عم. عبدالله گفت: از صفا بالا برو. او رفت. در این وقت عبدالله گفت: بدان که هر کدام از این بندگان تنها به خاطر خودش محاسبه می‌شود، اما از تو در باره همه آنان محاسبه خواهی شد. هارون گریه زیادی کرد. سپس به او گفت: چیز دیگری هم به تو بگویم: اگر مردی در مال خودش بد تصرّف کند، مالش را از دست تصرّف او خارج می‌کنند، اما وای بر تو که در اموال مسلمانان اسراف می‌کنی و بد تصرّف می‌کنی! و فردای قیامت نزد خداوند در آن باره محاسبه خواهی شد. در این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۱ وقت گریه هارون بیشتر شد. سپاهش خواستند او را دور کنند، اما هارون مانع شد. «۱» خلفا هر کدام به قدر توجّهشان به حرمین به حُجّاج بذل و بخشش می‌کردند. مهدی در سال ۱۶۰ سی میلیون درهم و سیصد هزار دینار که از مصر به او رسیده بود و دویست هزار دینار که یمن برایش رسیده بود و هزار دست لباس بخشش کرد. بخشش‌های رشید در مکه، در یکی از سال‌هایی که به حج آمد، به ۵/ ۱ میلیون دینار رسید. «۲» یک مورخ محقق با دیدن این ارقام بلند بالا، نمی‌تواند توجهش را ازاین نکته دور نگاه دارد که نتیجه این همه کمک‌های گسترده چه شد؟ در حالی که اگر این قبیل بذل و بخشش صرف کارهای تولیدی شده بود، آثار آن در تولید ثروت در این بلاد تا به امروز برجای مانده و این بلاد به گونه‌ای دیگر درآمده بود، آنچنان که نیازی به صدقه و بخشش نداشت. اما خلفا با این قبیل بخشش‌ها از بیت المال، تنها در فکر جذب قلوب مردم و راضی کردن بزرگان آن بودند. «۳»

جنبه‌های علمی

در بحث‌های گذشته در این زمینه، مکه را در حالی رها کردیم که در میانه عصر اموی، مکتب علمی ابن عباس در آن فعّال بود. محصول آن حلقه‌ها، مجاهد بن جبر، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۲ عطاء بن ابی‌رباح، طاووس، عکرمه و مانند آنان بود. وقتی وارد عصر اوّل عباسی می‌شویم شاهد حلقه‌های علمی عمرو بن دینار، عبدالله بن ابی‌نجیح، محمد اوقص و پس از آن عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج هستیم که در مسجد الحرام برگزار شده و شمار زیادی از فقیهان و محدثان این طبقه که ذکر نامشان به طول می‌کشد، در آن حلقه‌ها حضور داشتند. تاریخ به ما نشان می‌دهد که عمرو بن دینار، فردی موثّق و کثیر الحدیث بود و در مکه فتوا می‌داد. او در سال ۱۲۶ مُرد و عبدالله بن ابی‌نُجیح جای او را در افتاء گرفت. چنان که تاریخ می‌گوید عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج، چهره‌ای برجسته در میان علمای مدرسه مکه بود. او از نخستین مؤلفان در علم حدیث بود، اگر نگوییم اولین بود. زمانی که به سال ۱۵۰ درگذشت، برخی از مشهورترین فقها که از آن جمله اوزاعی، سفیان بن عُیینه و فُضیل بن عیاض بودند از وی بهره بردند. سفیان بن عیینه، مبرّزترین آنان بود که شافعی و احمد بن حنبل و محمد بن اسحاق و یحیی بن اکثم قاضی و دیگران از او بهره بردند. شافعی گوید: اگر مالک و ابن عیینه نبودند، عِلم حجاز از میان رفته بود. عبدالعزیز کنانی «۱» از شافعی بهره برد، کسی که یکی‌از درخشان‌ترین فقیهان و مفسّران بود. فعالیت‌های علمی مکه محدود به این حلقه‌های درسی نبود بلکه بسیاری از فقهای این شهر به شهرهای دیگر رفته، علومشان را نشر کرده و احادیث‌شان را روایت کردند،

علاوه بر آن که درهای مکه به روی واردان باز بود و کسانی از هر نقطه به آن‌جا می‌آمدند تا از دانش آن شهر بهره برند. مساجد این شهر در ایام حج، مرکزی برای طالبان علم و فتوا و اهل مناقشه و مباحثه بود. حلقه‌های مناظره در خانه‌های فقیهان برپا می‌شد؛ چنان که در حلقه‌های آنان، چندان علم و دانش بود که پرسشگران و اهل مناظره را سیراب می‌کرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۳ کار تشریع و تفریع مسائل فقهی، در این دوره متحول شد و در برخی از مراکز مانند عراق با کمک قیاس بسیار توسعه یافت. این در حالی بود که در مکه به همان شکل پیشین باقی مانده بود و جز در دایره نصوص وارده و منسوب به رسول صلی الله علیه و آله توسعه نیافت. همین امر- یعنی تکیه بر روایت- ویژگی فعالیت‌های علمی در مکه و مدینه بود. در حالی که در نقاط دیگر مذاهبی که قائل به رأی بوده و بر اساس قیاس عمل می‌کردند، در افق اجتهاد و تأویل، به پیش می‌رفتند.

جنبه‌های هنری

حوزه فقه و فقها و علما را رها کرده به میان بازیگران و هنرپیشگان و اهل تفریح و مسخره گرایی برویم که مکه را در میان گرفته و مجالس انس آن همانند آنچه در روزگار اموی بود، فراوان بود. اما حجم آن در دورانی که مورد بررسی ماست، چندان یکنواخت نبود، چرا که ثروتی که حجازی‌ها در دوره اموی و اوایل عصر عباسی از آن بهره بردند، به تدریج به دلیل تغییرات سیاسی که ناشی از شرایط زندگی در حجاز بود، افت کرد. همان گونه که از مباحث پیشین به دست آمد، سیاست امویان، اقتضایش آن بود که اموال فراوان و بخشش‌های گسترده را بر سر مردم حجاز بریزند تا آنان را از توجهشان به کسب خلافت باز دارند. مکه و مدینه از ثروت، بهره فراوان بردند و اهل رفاه و اتراف این شهر، در عیش و نوش فرو رفتند. اما وقتی عباسیان آمدند، توجهشان به ایرانیان بود که نقشِ تأسیسی در دولت‌شان داشتند. در آن وقت، بخشش‌های حکومتی به سمت رهبران و بزرگان عراق و خراسان سرازیر شد و در نتیجه به تدریج توجه به حجاز کم شد و فقر و بیچارگی به خانه‌هایی که زمانی رفاه از سر آنها می‌بارید، وارد شد. در این وقت از آن بخشش‌های گسترده خبری نبود، مگر آنچه که از طریق خلفا و بزرگانی که به حج می‌آمدند و یا صله‌های مختصر نصیب آنان می‌شد. افزون بر این، روابط حجازی‌ها با عباسیان چندان مناسب نبود و همان گونه که گفتیم آنان منشأ دردسرهای فراوانی برای عباسیان شدند و آنان را گرفتار زحمت زیادی کردند، به طوری که آنان پول زیادی صرف خاموش کردن شعله این شورش‌ها کردند. چیزی که باید به این شورش‌ها افزود، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۴ شورش بدوی‌ها در خلافت واثق و حرکت فسادگرایانه و آزاردهنده آنان بود. این کافی نیست که ما در توجیه آن فساد به فقر و گرسنگی بادیه اشاره کنیم، چرا که حکّام عباسی این مردم، آن اندازه که استوار کردن پایه‌های دولت و ارکان حکومت برایشان اهمیت داشت، برای اخلاق و ارزش‌ها اهمیتی قائل نبودند. شورشی، به هر دلیل و هر رنگی که برآشوبد، مستحق محرومیت و مرگ بود. همه این عوامل جمعاً آثار خاص خود را در پایین آمدن سطح ثروت و غنا در مکه، تمایل بیشتر مترفان به اسراف و از سوی دیگر کمک به شورشی‌ها و در نهایت به همراه خشکی طبیعی موجود در این بلاد، آثار خود را در ضعف زندگی و گسترش فقر و فاقه در این شهر داشت. بسا باقی مانده خانواده‌های اهل اتراف و هنر که گرفتار فقر حاکم بر حجاز شده بودند، تحت فشار قرار گرفته، در پی کسب و روزی روانه سرزمین‌های خدا شدند. نویسنده اغانی از چهره‌های مشهوری یاد می‌کند که با استفاده از هنر خود در عراق به کسب و کار مشغول بودند که از آن جمله یحیی مکی، «۱» ابن جامع، «۲» یزید حوراء «۳» و دنانیر «۴» بودند. همه اینها، مردمانی از مکه بودند که بلاد خود را به سوی عراق ترک کرده هنر خویش را به آن‌جا بردند. نویسنده اغانی بر آن است که ابراهیم موصلی، «۵» از مشهورترین آوازه‌خوانانِ روزگار عباسی، هنر خویش را از مردی حجازی گرفته بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۵ این مطلب، نشانگر حجم استفاده عراقی‌ها از مهاجران حجازی است. چنان که نشان می‌دهد که هجرت هنر آوازه‌خوانی، امری واقعی است که عامل آن نیازمندی آوازه‌خوانان به رزق و روزی بوده است. نکته دیگر آن است که پایین آمدن

سطح ثروت و غنا در این شهر و به دنبال آن بیرون رفتن اصحاب هنر و هنرپیشگی و آوازه‌خوانی و مسخره‌گرایی، آثار خود را در زندگی روزمره هم باقی گذاشت و آن این بود که اهالی این شهر، به همان درسی که از حلقه‌های علمی و مجالس می‌گرفتند اکتفا کردنـد و این آنان را به سمت زهـد و زنـدگی خشک و رضا و رغبت در تعلیم و تفقّه کشانـد. آن حرکت علمی که در ابتدای این بحث به آن اشاره کردیم و نیز آنچه در باره علمای برجسته در تفسیر و حدیث و افتاء به عنوان محصول آن حرکت علمی دیدیم، از آثار همین امر است. به دنبال آن است که می‌بینم مکه این دوره، به وفور زاهد و عابد شهرت یافت و کسانی از میان مهاجرانِ به این شهر، مکه را مأوای انزوای خویش داشتند، آن گونه که بـا پناه بردن به آن از مظاهر زنـدگی در شـهرها ببرنـد و زیر سـایه کعبه، خویش را وقف عبادت کنند. فراوانی این قبیل افراد عابد که بسیاری از طبقات فقیر بودند، فقر را میان این جماعت گسترش داد. در مقابل، افراد نیکوکار شروع به ساختن تکیه‌هایی برای آنان کرده و حقوق مرتب برای آنان معین کردند. این نخستین گام‌هایی است که مکه در مسیر زندگی جدیدی که می‌توان از آن به «زندگی در پناه تکیه‌ها» تعبیر کرد، بر می‌دارد. آثار این مطلب در دوره دوم عباسی بسیار روشن بود و ما در مباحث آینده از آن سخن خواهیم گفت.

جنبه‌های عمرانی

یـک پژوهشگر، از مطالعـاتی که در باب آثار مکتوب در باره مکه دارد، هیـچ‌گاه نتیجه‌گیری نخواهـد کرد که آبادانی مکه در این دوره، در مقـایسه بـا دوران اموی، رو به توسـعه بوده یـا بر محـدوده مناطق مسـکونی مکه افزوده شـده است. بلکه به عکس، در این دوره، تعداد ساکنان مکه رو به کاهش گذاشت و مکیان در بلاد مختلف، پراکنده گشـته، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۶ در سـرزمین‌های سرسبز ساکن شدند و املاکی در مصر و مغرب و شام و عراق به دست آوردند به طوری که در مکه، جز تعدادی انـدک کسـی نمانـد و در کنار آنان، شـماری از مجاوران که به قصد کسب شرف مجاورت بیت الله به اینجا آمـده بودنـد. حکام مکه بر اساس سنّت عمر بن خطاب عادت کرده بودنـد تا پس از ادای فریضه حج بگویند: یا غریب، بلادک! و هـدف این بود که غریبه‌ها در اینجا نماننـد و دارایی این بلاد را به خود اختصاص ندهنـد. چنین می‌نمایـد که قیام‌های علویان که در فصـل گذشـته ضـمن بحث از وضع سیاسـی مکه از آن سـخن گفتیم، و نبردها و فتنه‌هایی که از آن‌ها برخاست، بیشترین تأثیر را در رواج فقر در میـان اهـالی این بلاد و عقب انـداختن آن از دایره عمران و آبادی داشت. با این حال بایـد گفت: فقر اهالی، چنان نبود که آنان را به محرومیت کامل از اصـلاحات بکشانـد، چرا که به هر روی برخی از خلفا، به برخی از مسائل عمومی توجه داشـتند. از آن جمله توجه هارون به چشـمه‌هایی بود که از پس از روزگار معاویه، در خاک پنهان گشته بود. وی به احیای آنها پرداخت و آب آن‌هـا را در یک چشـمه متمرکز کرد که به آن رشا گفته می‌شـد. آنگاه برای آن، برکه‌هایی را در قسـمت بالا و پایین مکه درسـت کرد که آب در آنها می‌ریخت و مردم از آن اسـتفاده می‌کردند. این روشـی بود که تا پیش از لوله‌کشی که در سال‌های اخیر رواج یافته، مورد اسـتفاده مردم بود. «۱» اما زمانی که آن مقـدار برکه کفاف نـداد، زبیـده همسـر هارون دست به کار شده؛ زمین حنین را خریـد، جایی که در آن نخل و زراعت بود. وی آنها را از بین برد و برای انتقال آب آنجا به مکه، قنات‌هایی را درست کرد تا آن را به اطراف این شهر برساند. «۲» سپس در وادی نعمان، در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۷ بالای عرفـات، جـایی را خریـد وآب آنجـا را هم بـا قنـات به عرفات رسانـد. وی همچنین برکه‌های موجود در مکه‌را اصـلاح کرده، برکه دیگری بر آن افزود تـا آب در آنهـا جمع شـده، مردم از آن اسـتفاده کنـد. مخارج این کارها در حـدود یک میلیون و هفتصـد هزار مثقـال طلاـ معادل یک میلیون و هفتصـد هزار دینار طلا بود. «۱» مـأمون هم دسـتور ایجاد پنج برکه را در مکه داد که آب چشـمه زبیده بر آنها مسـلط بود. یکی از آنها در شـعب ابویوسف (شعب علی)، دیگری در صفا، سومی در خیاطین در نزدیکی جایی که ما به آن بـاب ابراهیم می‌گوییم و نزدیـک به گـذرگاه بـاب الثنیه، «۲» چهـارمی نزدیـک سـوق الخطـب در هجله و پنجمی در مـاجل

ابوصلابه بود. «۳» جوی‌هایی هم برای انتقال آب چشمه زبیده به آنها ایجاد کرد. هارون خانه‌ای میان صفا و مروه، در حاشیه مسعی ساخت که به آن باب القوارير «۴» می گفتند. بئر هاشم هم داخل آن افتاد، چاهی که به آن سحله یا بئر جبیر بن مطعم می گفتند و این به خاطر آن بود که او آن را از هاشم خرید. این چاه همچنان تا زمان ما در باب قائتبای «۵» موجود است. گفته شده است عبدالمطلب زمانی که چاه زمزم را کند و دیگر نیازی نداشت، چاه هاشم را به مطعم بخشید. یاسر خادم زبیده هم به دستور او وضوخانه‌هایی در کنار باب اجیاد کبیر ساخت و چاه حفر «۶» را در آن داخل کرد. همه این محدوده، در توسعه جدید در رواق باب اجیاد قرار گرفته است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۸ همچنین زبیده خانه‌های زیادی از جمله دار ارقم را که محل پنهان شدن رسول صلی الله علیه و آله در سال‌های نخست بعثت بود، خرید. «۱» این خانه در محله‌ای در سمت چپ کسی بود که از صفا بالا می‌رود و برخی آن را دار الخیزران «۲» می‌نامند؛ اما قطبی بر این باور است که خانه خیزران جز دار ارقم و البته در کنار آن بوده «۳» است. «۴» هارون دستور داد تا مناره‌هایی روی بلندی کوه‌های مسلط بر گذرگاه‌های مکه ساختند و مؤذنانی برای آنها قرار داد؛ چرا که کسانی از مکیان صدای اذان مسجد الحرام را نمی‌شنیدند. از آن جمله روی کوه ابوقبیس، چهار مناره درست شد. همچنین روی کوه الاحمر، مقابل آن یک مناره مناره دیگری روی کوه مشرف بر شعب عامر که مشرف بر مجزره بود و نیز مناره کوه کدی و برخی دیگر بنا شد. بغا مولای هارون هم مناره‌های دیگری روی کوه‌های دیگر در فلق و مَعْلات و شبیکه و اجیاد و بئر میمون در بالای مکه و مسجد کبش در منی ساخت. برخی از مؤذنان شب را در همین مناره‌ها به سر می‌بردند تا در آنها اذان بگویند. شاید مقصود، اذان سحر باشد که معمول بوده است. این مناره‌ها، به مرور ایام، در ادوار بعدی از میان رفت و اثری از آنها برجای نماند. «۵» هارون در اندیشه ایجاد راه‌های دریایی برای مکه بود. به همین جهت در اندیشه ایجاد راهی میان دریای سرخ و مدیترانه افتاد. اما به او گفته شد که این سبب می‌شود کشتی‌های رومی بتوانند راحت به سرزمین عرب دسترسی پیدا کرده، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۰۹ تهدیدی برای حرمین باشند، او هم منصرف گردید. این کاری بود که بعدها با ایجاد کانال سوئز «۱» در سال ۱۲۸۶/ ۱۸۶۹ توسط خدیو سعید پاشا انجام گرفت.

اصلاحات در مسجد الحرام

عباسیان به عمارت مسجد الحرام عنایت داشتند. منصور به زیاد بن عبدالله حارثی، به حاکم خود در مکه دستور داد تا خانه‌های سمت شمال و غرب مسجد را خریداری کند. او نیز چنین کرد و زمین آنها را در مسجد انداخت و رواقی دایره‌وار در صحن مسجد ساخت و برای آن ستون‌هایی از سنگ مرمر قرار داد. بدین ترتیب مساحت مسجد در مقایسه با دوره اموی، دو برابر شد. همچنین مسجد با سنگ‌هایی که موزائیک گونه کنار هم قرار می‌گرفت [الفسیفساء] و طلا و انواع نقش‌ها تزیین شد. همین طور در حِجر اسماعیل از سنگ مرمر استفاده شد. به علاوه روی سقف چاه زمزم پنجره‌ای نصب شد تا مانع از سقوط سقف آن بر مردم شود. نیز زمین اطراف چاه زمزم با سنگ مرمر فرش شد و کار آن در سال ۱۴۰ به اتمام رسید. «۲» زمانی که مهدی عباسی به سال ۱۶۰ به حج آمد، اموال زیادی همراه خود آورد و محمد اوقص مخزومی، قاضی مکه را بر آن داشت تا خانه‌های اطراف مسجد الحرام و مسعی را خریداری کند. بدین ترتیب خانه‌های زیادی خریداری، منهدم و داخل مسجد شد. او دار القوارير را هم به صورت رحبه‌ای میان مسجد الحرام و مسعی قرار داد. «۳» همچنین در قسمت پایین مسجد، در سمت باب العمره تا باب الخیاطین «باب ابراهیم» خریداری شد و از آن سمت نیز مسجد توسعه یافت؛ چنان که مسجد در سمت شمالی و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۰ جنوبی هم توسعه یافت. وی دستور داد تا ستون‌هایی از سنگ مرمر را از شام و مصر به بندر قدیم مکه یعنی شعیبیه منتقل کردند و از آنجا با عرّابه با سرعت به مکه آوردند. همچنین در مسجد رواق‌هایی که سقف آنها از چوب ساج بود ساخته شد. کار اصلاح در مسجد تا سال ۱۶۴ ادامه یافت. «۱» در سال ۱۶۴ مهدی برای بار دوم حج به جای آورد. در این سفر

او دریافت که ضلع جنوبی مسجد چندان گسترده نیست که مسجد به شکل مربع درآید، «۲» در نتیجه مردم مجبور هستند برای رفتن از مسجد به سمت صفا، از یک وادی در خارج مسجد گذشته و از آنجا به سمت یک گذرگاه تنگ رد شوند تا به صفا برسند. سعی در جایی بود که در زمان ما به آن باب علی گفته می‌شود. به همین دلیل دستور داد تا خانه‌هایی را که در آن سمت بود خریداری کرده و برخی را داخل در مسجد کردند. برخی دیگر را هم برای رفت و آمد و محل عبور سیل‌های احتمالی اختصاص دادند. زمانی که به او گفته شد این کار هزینه سنگینی خواهد داشت، او باز هم اصرار بر اجرای آن کرد، حتی اگر مجبور شود تمامی اموال بیت المال را بدهد. اقدامی که برای جلوگیری از سیل احتمالی انجام شد، آن بود که برابر باب هواشم «باب علی» در این سو، در دیگری باز کرد، به طوری که اگر آب از آن در آمد از در دیگر خارج شود. این همان باب الوداع یا باب الحزوره است. با این توسعه، بخشی از منطقه مسعی داخل مسجد شد. در صدر اسلام، محدوده مسعی بسیار عریض بود و کسانی خانه‌های خود را در همین محدوده میان مسعی و مسجد ساخته بودند. زمانی که مهدی عباسی دستور توسعه دوم را داد، این زمین را با خرید خانه‌هایی که در آن ساخته شده بود، و منهدم کردن و داخل کردن آن‌ها در مسجد در سمت باب علی، و رها کردن قسمتی دیگر برای توسعه مسعی، به حالت اوّل باز گرداند. بدین ترتیب بخشی از محدوده مسعی داخل مسجد شد. با پایان یافتن کار توسعه مهدی در مسجد، مسجد، مسلط بر مسعی شد و دیگر خانه‌ای میان آن‌ها نبود، جز آن که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۱ چیزی نگذشت که باز کسانی خانه‌هایی میان مسعی و مسجد ساختند. یکی از شناخته شده‌ترین آن‌ها دارالقواریر بود که اشاره کردیم از داخل با شیشه و از بیرون با فسیفساء «۱» ساخته شد. محل اقامت هارون الرشید نیز در میان صفا و مروه، تقریباً در جای باب قایْتبای امروزی قرار داشت. «۲» مهدی عباسی، همچنین مناره باب السلام، مناره باب علی و باب الحزوره «الوداع» «۳» را تعمیر کرد. ابن ظهیر می‌گوید: این اقدام نوعی نوسازی بود نه ساخت، جز این که مورّخان در باره ساختمان مناره‌ها پیش از این، چیزی ننوشته‌اند. سدنه کعبه ضمن نامه‌ای به مهدی نوشتند که سنگ مقام ابراهیم در حال از هم پاشیدگی است و مهدی دستور داد اجزای آن را با نقره به هم پیوستند. او دو قبّه در کنار چاه زمزم در سمت شرق آن ساخت؛ یکی برای سقایت، جایی که عباس در آنجا سقایت می‌کرد، و دیگری محلی برای نگهداری قرآن‌ها. «۴» مهدی بنای صفا و مروه را تجدید کرد، اولی را در ۱۲ پله و دومی را در ۱۵ پله. هزینه خرید خانه‌ها و توسعه مسجد، بنا بر نقل مورّخان، به سی میلیون و پانصد هزار درهم رسید. این مقدار تقریباً چیزی برابر با چهار میلیون ریال عربی است. یک سال که مهدی عباسی به حج آمده بود دریافت که سنگ حِجر اسماعیل از سنگ‌های بادیه است. او عامل خود زیاد را خواست و به او گفت که حج به جای نخواهد آورد مگر آن که دیوار حجر از سنگ مرمر باشد. کارگران حتی شبانه در نور چراغ چندان کار کردند که تا دستور خلیفه عملی شد. در زمان هارون، حاکم مکه سایبانی برای مؤذنان در بالای سقف مسجد درست کرد. این در حالی بود که پیش از آن برای مؤذنانی که بر بام مسجد اذان می‌گفتند، هیچ سایبانی وجود نداشت تا آنان را از گرمای تابستان و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۲ باران بهاری و زمستانی حفظ کند. «۱» در یکی از سال‌هایی که هارون حج گذارد، عامل او در مصر، منبری بزرگ به او اهدا کرد که دارای ۹ پله و منقوش بود. وی دستور داد آن را در مسجد گذاشتند و منبری که از زمان معاویه بود، به عرفات بردند. «۲» در دوران امین، آب زمزم کم شد و حتی خشکید، به طوری که در کف آن کسانی نماز خواندند. خلیفه به عمر بن ماهان عامل خود در برید و صوافی «۳» دستور داد چند ذرع کندند تا آن که آب بیرون زد. در آنجا بود که دریافتند آب از سه جهت وارد چاه زمزم می‌شود؛ یکی برابر رکن اسود، دیگری برابر ابوقبیس و صفا، و سوم برابر مروه. عمق جاه تاآن وقت چهل‌ذراع در خاک و ۲۹ ذراع کنده‌در صخره‌بود. مأمون‌هم‌شماری کار تعمیری در مسجد داشت. از جمله دستور داد تا عمود بزرگی برابر رکن غربی کعبه ساخته شده و چراغ بزرگی بر آن نصب گردد، تا با چراغی که امویان برابر حجر الاسود گذاشته بودند، برابری کند. او دو عمود دیگر هم برابر دو رکن دیگر کعبه به همین مقصود درست کرد. در زمان واثق دستور انهدام این ستون‌ها داده شد و به جای آن‌ها

ستون‌هایی از مس درست شد و به هر یک از ستون‌ها دو چلچراغ بزرگ برای روشن کردن مطاف آویخته شد. عباسیان خانه کعبه را با حریر قرمز و پارچه قبطی، هر سال دو بار می‌پوشاندند. مأمون بار سومی را با حریر سفید بر آن افزود.

برخی از اوصاف مسجد در این دوره

ازرقی در وصف مسجد در این دوره چنین می گوید که مساحت مسجد، پس از دو بار توسعه مهدی عباسی، به ۱۲۰ هزار ذراع- هر ذراع نیم متر- رسید. شمار ستون‌های آن هم به ۴۸۴ رسید که از این تعداد ۳۲۱ مورد پایه‌هایش مذهّب بود. شمار درها هم به ۲۳ عدد رسید. ارتفاع دیوار در برخی از جهات ۱۸ ذراع و برخی جهات دیگر ۲۲ ذرع بود. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۳ ازرقی می‌افزاید: مسجد دو سقف داشت که یکی روی دیگری بود. سقف بالاتر از چوب ساج و آهن بود. میان دو سقف هم فاصله‌ای به قدر دو ذراع و نیم بود. سقف ساج هم با طلا زینت شده بود. «۱» تردیدی نداریم که دو سقفه کردن برای تلطیف هوا در وقت شدّت آن بوده است. ازرقی می گوید، آن زمان در کنار سه در از درهای مسجد، یعنی باب صفا و باب بنی شیبه و ... بر جنازه‌ها نماز می‌خواندند. سپس می‌افزاید: پیش از آن مردم در داخل مسجد الحرام بر جنازه‌ها نماز می گذاردند. «۲» همچنین ازرقی می‌نویسد: مسجد چهار مناره داشت. «۳» سپس جای هر یک را بیان کرده است. ابن ظهیره در توضیح آن می‌نویسد: یکی بالای باب العمره، دیگری بالای باب الحزوره که ما آن را باب الوداع می‌خوانیم، سومی بالای باب علی و چهارمین مناره بالای باب السلام بود. او شمار قندیل‌های مسجد را ۴۵۵ عدد دانسته و این به جز هشت چلچراغی بود که در ایام رمضان و حج از آنها استفاده می‌شد. «۴» سپس از غرفه زمزم در مسجد یاد کرده می‌نویسد: در میان آن‌جا حوضی مدوّر بود که ۶۶ طاقه یا روزنه داشت که از آن‌جا آب وارد آن می‌شد. در انتهای این غرفه، خلوتگاهی «۵» بود که در کنار وادی بود و چیزهای ارزشمند در آن نگهداری می‌شد. گفته می‌شد آنجا مجلس عبدالله بن عباس بوده است. در گوشه غرفه زمزم در سمت کعبه، ستونی از ساج بود که چراغی برای اهل طواف بر آن آویخته می‌شد. ازرقی به وجود شن‌های کف مسجد در این دوره اشاره کرده و می گوید: سیل عظیمی وارد مسجد شد و شن‌ها را پس از سال ۲۰۰ شست. «۶» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۴

دوران عباسی دوم

مقدّمه

در فصل گذشته دیدیم که روزگار واثق عباسی در سال ۲۲۷ نقطه تحوّلی است که تاریخ عباسیان در آنجا به دو دوره- یکی دوره طلایی و دیگری دوره اختلاف و فتنه- تقسیم می‌شود. افراد آگاه به حقایق تاریخی می‌دانند که اعتماد و تکیه معتصم- یعنی خلیفه پیش از واثق- بر ترک‌ها و واگذاری مناصب مهم به آنان، دولت را تبدیل به یک دولت ترکی کرده، زمینه را برای جاه‌طلبان آنان فراهم کرد تا راه را برای تسلّط خویش هموار بینند. زمانی که واثق در سال ۲۲۷ به خلافت رسید، نفوذ ترک‌ها تمامی دولت را در بر گرفته بود و هر خلیفه‌ای را که می‌خواستند نصب یا عزل می کردند. «۱» این وضعیت در تمام مدت خلافت منتصر، مستعین، معتز، مهتدی، معتمد، معتضد، مکتفی و مقتدر ادامه یافت، چندان که به مرور ایام چندان تحوّل در حوادث پیش آمد که به روزگار مقتدر فتنه‌ها بالا گرفت و زنان و خدمه قصر هم در شؤون خلافت مداخله می کردند. «۲» بیرونی در باره خلیفه زمانش در سال ۴۴۰ می گوید: خلیفه رئیس اسلام است نه پادشاه. «۳» پس از آن مونس خادم بر ضد او خروج کرده، سقوط او را اعلام کرد و در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۵ سال ۳۳۰ به عنوان خلیفه با قاهر بیعت نمود. چیزی نگذشت که سپاه

شورش کرده و بحران فراگیر شد. «۱»

والیان مکه در این دوره

در اثنای این اوضاع که بدنه خلافت در بغداد رو به زوال بود، مکه همچنان محکوم حکومت عباسیان یا صاحبان نفوذ از میان امیران ترک موجود در دربار عباسی بود. بعد از خلافت واثق، علی بن عیسی بن جعفر عباسی در سال ۲۳۲ امیر مکه شد. پس از او عبدالله بن محمد بن داود بن عیسی عباسی، در سال ۲۴۲ به امارت مکه رسید، سپس محمد بن سلیمان‌بن‌عبداللّه زینبی «۲» که به نوشته ابن‌جریر، مردم در سال ۲۴۵ حج را بااو به‌جای آوردند. امارت مکه در دوران متوکل به دست فرزندش منتصر بود که به نظر می‌رسد نوعی ولایت شَرَف (و طبعاً از دور) بوده است. فرمانده او ایتاخ، نیابت او را در امارت بر عهده داشت. «۳» این وضعیت تا زمان کشته شدن متوکل به سال ۲۴۷ ادامه داشت. پس از آن مستعین عباسی، عبدالصمد بن موسی عباسی را در سال ۲۴۹ به امارت مکه منصوب کرد. سپس او را عزل کرده، جعفر بن فضل عباسی را در سال ۲۵۰ بر آنجا نصب کرد. «۴» روشن است که تمامی ولات گذشته از امیرانِ خاندانِ عباسی در بغداد بودند.

پنجمین قیام علویان

در دوران امارت جعفر بن فضل، قیام جدیدی از سلسله قیام‌های علویان در مکه رخ داد و این درست بعد از گذشت نیم قرن از قیام پیشین بود. زمینه‌های این قیام چندان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۶ روشن نیست، جز آن که می‌دانیم نام قیام کننده اسماعیل بن یوسف از نسل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. او در سال ۲۵۱ مکه را به زور تصرف کرد و این بعد از آنی بود که جعفر بن فضل، شکست خورده، از مکه گریخت. او هر آنچه را که در خزائن کعبه بود، برداشت. وی پس از آن که جای پای خود را در مکه طی پنجاه روز استوار کرد، به سمت مدینه رفت که عامل آنجا هم گریخت. سپس به مکه برگشت و به استوار کردن حصار آن پرداخت، به طوری که برخی از مردم از تشنگی و گرسنگی مردند و قیمت هر اوقیه نان به یک درهم رسید و هر رطل گوشت چهار درهم معامله شده، قیمت یک ظرف آب به سه درهم رسید. سپس به جده یورش برده، آنجا را نیز اشغال نمود و اموال تجار و کشتی‌ها را غصب کرد. سپس به مواقف آمد که مردم در عرفه بودند. در آنجا هم دست به تباهی زده، حدود یک هزار و یکصد تن از حجاج را کشت و به غارت مردم پرداخت. حُجاج گریختند و هیچ کس جز او و سپاهش در عرفه وقوف نکردند. پس از بازگشت او از عرفه، وی بار دیگر به جده برگشت و فساد را از سر گرفت. اسماعیل در سال ۲۵۲ به مرض آبله درگذشت و انقلاب او هم با مرگ او مرد، بدون آن که به جز آبله، از عامل دیگری در این باره آگاه باشیم. «۱» در همان سال مستعین، فرزندش عباس را به امارت مکه، مدینه، بصره و کوفه نصب کرد و البته فرد دیگری برای اداره مستقیم شهر به آنجا اعزام شد. پس از وی، محمد بن عبدالله بن طاهر بن حسین امیر مکه شد، بدون آن که در آنجا حضور مستقیم داشته باشد. فاسی می‌گوید: «۲» معتز، امارت مکه را به عیسی بن محمد مخزومی سپرد. ابن اثیر نیز می‌نویسد که معتز او را همراه محمد بن اسماعیل برای نبرد با اسماعیل بن یوسف علوی که ذکرش رفت، فرستاد. احمد بن منصور عباسی حاکم بعدی بود، که او را به کعب البقر می‌شناسند. در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۷ خلافت مهتدی، علی بن حسن هاشمی در سال ۲۵۶ امیر مکه شد. «۱» زمانی که معتمد عباسی به خلافت رسید، برادرش موفق، به صورت تبعید در مکه به سر می‌برد. مهتدی او را به مکه تبعید کرده بود. معتمد بر آن شد تا از وی کمک بگیرد. به همین دلیل کسی را به مکه فرستاده او را به بغداد فرا خواند. وقتی به بغداد رسید، بخش شرقی مملکت را که حرمین هم جزو آن بود به وی سپرد. موفق توانست پایه‌های نفوذ خود را استوار کرده، با استفاده از نفوذ ترک‌ها بر کارهای برادرش مستولی شود. هرچند مورّخان مکه به اجماع، موفق را از

والیان مکه می‌شمرند، اما واقعیتی که سیاق تاریخ هم همان را تأیید می‌کند، آن است که وی هیچ گاه به صورت مستقیم بر مکه امارت نکرد، بلکه حرمین در کنار برخی از بلاد دیگر به او سپرده شده بود، آن هم وقتی که او در عراق و مسلّط بر مقدّرات دولت عباسی بود و کسی در مکه به نیابت از او فرمانروایی می‌کرد. ابن ظهیره در الجامع اللطیف، اسامی والیان مکه را در این دوره که دوران معتمد است برشمرده است. اما چنان که از حوادث نقل شده به دست می‌آید، این والیان، تنها نایبانی بودند که کار امارت را انجام می‌دادند؛ زیرا امارت آنجا در طول خلافت معتمد در اختیار موفق بود. اسامی آنان به این شرح است: محمد بن متوکل در سال ۲۵۷، و ابراهیم بن محمد بن اسماعیل که حوالی سال ۲۵۹ امارت مکه را داشت. برخی از مورّخان، اسامی دیگری را که مخالف با این فهرست است به دست می‌دهند که تحقیق در آنها دشوار است.

ششمین قیام علوی «ثورهٔ الزنج»

در این دوره، در برخی از نواحی عراق، یک انقلابی علوی با نام علی بن محمد بن احمد قیام کرد و توانست سرزمین‌های فراوانی از عباسیان را اشغال کند و در آنها فساد و تباهی به راه اندازد. دامنه قیام او به مکه رسید و آنجا را هم اشغال کرد و آن را به محمد بن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۸ عیسی بن محمد مخزومی سپرد. این ششمین قیام کننده علوی بود که مکه شاهد آن بود، گرچه محل اصلی این شورش جایی بیرون از مکه بود. چیزی نگذشت که موفق با فرماندهی محمد بن ابی‌الساج مکه را از دست او درآورد و به حکومت عباسیان باز گرداند. مکه روزگار سختی را در این دوره تحمل کرد، به طوری که قیمت دو اوقیه نان به یک درهم رسید. «۱»

ابن طولون

احمد بن طولون، حاکم مصر، در سال ۲۶۹ دو نفر از فرماندهان خود را به همراه ۲۴۹۰ نفر نیروی نظامی به مکه فرستاد تا عباسیان را از آنجا براند. این جماعت در اواخر ذی‌قعده به آنجا رسیدند. «۲» آنان اموالی را میان مردم تقسیم کرده و به هر مرد، دو دینار دادند. به افراد برجسته هفت دینار پرداخته کردند و گویا بر آن بودند تا از آنان بر ضد والی مکه هارون بن محمد ابن‌اسحاق هاشمی کمک بگیرند. امیرمکه سپاهی با تعداد ۱۲۰ سواره نظام و دویست برده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۱۹ سودانی در اختیار داشت. در همان هنگام تعداد دویست سوار هم با فرماندهی جعفر بن باغمریدی به کمک آنان آمد. به محض رسیدن این نیرو در سوم ذی‌حجه سال ۲۶۹ دو سپاه درگیر شدند که با شکست سپاه ابن طولون که دویست کشته دادند، خاتمه یافت. «۱» ابن ظهیره قرشی گوید: بدین ترتیب ابن طولون نتوانست حکومت خویش را در مکه استوار سازد. این مطلب در مقایسه با گفته کسانی که توهم کرده‌اند که مکه تحت سلطه طولونی‌ها درآمد، درست‌تر می‌نماید. در سال ۲۶۹ محمد بن ابی الساج ولایت مکه را عهده‌دار شد. پس از آن در سال ۲۷۹ حکومت مکه به یوسف بن ابی‌الساج رسید. «۲» در همین سال، احمد الطائی امیر مدینه، غلامش بدر را برای امارت حُجاج به مکه فرستاد. با این اقدام، میان یوسف ساج امیر مکه و بدر اختلاف پیش آمد که به درگیری نیروهای آنان در درهای مسجد منجر شد. بدر به اسارت درآمد، اما این اقدام خشم شماری از حجاج را برانگیخت، به طوری که بر ضد یوسف بن ساج شوریدند و او را اسیر کرده به بغداد فرستادند. «۳» در این وقت ابوعیسی محمد بن یحیی امارت مکه را عهده‌دار شد، اما چیزی نگذشت که معتمد خلیفه عباسی بر او خشم گرفته، ابومغیره را به نیابت از خود فرستاد تا ابوعیسی را از مکه براند. او نیز چنین کرد و در این ماجرا ابوعیسی کشته شده، ابومغیره بر جای وی نشست. «۴»

هفتمین قیام علوی

در این وقت، یکی از علویان بـا نام محمـد بن سلیمان، با استفاده از درگیر شـدن عباسیان در فتنه‌ها از فرصت بهره گرفته، در مکه شورید و این شهر را در سال ۳۰۱ به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۰ تصرّف خود درآورد و در موسم حج به نـام خود خطبه خوانـد. از جمله عبـارات او چنین بود: «الحمـد للّٰه‌الّـذی أبرز زهر الإیمان من أکمامه و کمّل دعوهَ خیر الرسـل بأسـباطه لا بَنِی أعمامه» «۱» سـتایش خـدایی را که شـکوفه ایمـان را از دل گیـاه آن درآورد و دعوت بهـترین پیغمـبران را با نوادگـانش کامل کرد نه با عموزادگانش. من از مقـدار زمانی که او بر سـر حکومت مانـد، آگاهی نیافتم. بسا چنـدان کوتاه بود که مورّخان به آن اعتنایی نکرده‌انـد. این را باید آخرین قیام علوی به شـمار آورد، مشـروط بر آن که برآمدن اشـراف در قرن چهارم را یـک حرکت جدیـد به حساب آوریم. دوران معتضـد و مکتفی و مقتـدر تا سال ۳۱۷ در دوره قـاهر، دوره‌ای است که از آن چیزی نمی‌دانیم. مورّخان می‌گویند که والیان مکه در این دوره، به جز عج بن حاج، مونس خادم، ابن ملاحظ، و ابن مخلب ناشـناخته‌اند و همین‌هـا هم ترتیب و مقـدار سـنوات حکومتشـان نـامعلوم است. معروف چنـان است که عـج بن حـاج از موالی ترك و مقرّبِ دربار عباسـی بود، همین طور مونس خادم که از فرماندهان مکتفی بود و تاریخ او را به خاطر شورش مشـهورش بر ضد مقتدر می‌شـناسد. ولایـت او، ولایت عقـد و شَرَف بود، نه ولایت مسـتقیم؛ زیرا وی از رجال درباری در بغـداد بود که نمی‌توانست به نقاط دوردسـت برود. اما ابن ملاحظ؛ ابن ظهیره در باره‌اش در الجامع اللطیف گوید: همذانی در شرح حال او نوشته است که وی سلطان (کذا) مکه بود بدون آن که تاریخ آن را یادآور شود. اما ابن مخلب که برخی او را ابن محارب هم نوشـته‌اند و فاسی نام اوّل را ترجیح داده، به احتمـال فراوان تا سال ۳۱۷ حـاکم مکه بوده که در این سـال، قرامطه او را از مکه بیرون رانـدنـد. فاسـی در قضایـای قرامطه از او یاد کرده و این که او همراه جماعتی از اشراف مکه برای نبرد با آنان آماده گردید. «۲»

قرامطه در مکه

از آنچه گذشت خواننده را از سستی و وهنی که به دستگاه خلافت عباسـی وارد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۱ آمده و نیز از حجم ضـعفی که خلفای عباسی گرفتارش بودند آگاه کردیم و گفتیم که موالی ترکِ آنان به اسم آنـان بر دنیا حکومت می‌کردنـد. اکنون بایـد بیفزاییم که نتایـج ناگوار آن تحولات، تنها در مسائلی که گفته شـد خلاصه نمی‌شـد، بلکه به رشـد بسـیاری از جنبش‌های سیاسـی و دینی کمک کرد. کسانی که در پی دستیابی به اهـداف بلنـد مدت خود بودند، عجز عباسـیان، آنان را برای به راه انـداختن قیام و فتنه تحریک کرد. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، اشاره به شورش‌های دینی است که گروه‌های مختلف شـیعی در آنها درگیر بودنـد و دامنه آنها در سـرزمین‌های فراوانی از محـدوده تحت حاکمیت عباسـیان انتشار یـافت. برخی از این قیام‌هـا زیـدی و برخی امامی موسوی و تعـدادی وابسته به امامت اسـماعیلیه یا اثنا عشـریه بود. فتنه‌ای هم از آنِ قرامطه بود؛ قرامطه عراق و شـام و بحرین و قطیف، و همین طور قرامطه یمن و نیز کتـامیون در مغرب و فاطمی‌ها در مصـر. همه اینها شیعه آل علی بودند و البته به حسب نژاد و قومیت با یکدیگر تفاوت داشـتند. «۱» گروه‌های یاد شده، زمانی دراز عباسیان را به خود مشـغول کردند، زمان‌هایی که عباسیان برای حکومتشان سخت نیازمند آن بودند. بسیاری از آنان، به اعتبار ضعف عباسیان، توانستند بلاد مسـتقلی را در اختیار گیرند و برخی دولت‌های خاص خود را درست کردند که صدای آن در تاریخ پیچید. مشـهورترین آن‌ها دولت فاطمی در مصـر بود. بحث ما در اینجا تنها به قرامطه مربوط می‌شود، زیرا قرامطه در سال ۳۱۷ با حوادث این دوره مکه که ما از آن سـخن می‌گوییم پیوند خوردند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۲ بسا خواننده، آنچه را ما در فصل گذشته در باره موقعیت نفس زکیه در سال ۱۴۵ در مکه گفتیم به خاطر داشته باشد. بعد از آن، از مقتل شهدا در وادی فخ به سال ۱۶۹ سـخن گفتیم و اشاره کردیم که دو تن از علویان توانسـتند از آن معرکه بگریزند؛ یکی ادریس بود که توانست خود را به مغرب دور برسانـد و دولت ادریسیان «۱» را در آنجـا تأسـیس کنـد. در اینجا بایـد بیفزاییم که این فراری‌ها با توجه به نفوذی که

داشتند توانستند یارانی را از میان شیعیان خود در کار نشر دعوت خود به صورت پنهانی در بلاد مختلف از سرزمین تحت سیطره عباسیان اعزام کنند. یکی از مشهورترین این داعیان، میمون بن قداح بود که کار نشر دعوت را در بلاد شام بر عهده داشت. گفته‌اند که او پایه‌های مذهب اسماعیلی را درست کرد. برخی هم او را متهم کرده‌اند که در کنار علایق شیعی، گرایش‌های شعوبی داشت و به دنبال بازگرداندن نفوذ ایرانیان بود و کار را برای فرزندش عبدالله بن میمون هموار می‌کرد. «۲» برخی گویند که عبدالله بن میمون عالم به تمامی شرایع و سنن بود، چنان که وی را به عنوان چهارمین نفر از چهار نفری دانسته‌اند که رسائل إخوان الصفا را که در تاریخ اسلامی معروف است، تألیف کرده است. «۳» برخی هم می‌گویند او مذهب شیعه را پذیرفت تا از آن وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافش در دعوت به ایرانی‌گری استفاده کند. او زمانی که در اهواز بود، یکی از داعیان خود را به سواد کوفه فرستاد. وی با حمدان بن اشعث معروف به قرمط برخورد کرده، او را در دعوت ابن میمون داخل کرد و برای نشر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۳ آن تلاش نمود. چیزی نگذشت که بر پیروان قرمط افزود و دارالهجره‌ای برای آنان تأسیس کرده دستور داد تا سلاح تهیه کنند. فعالیت آنان در شمال عراق و قسمتی از بادیهٔ الشام ادامه یافت. این گروه را قرامطه عراق و شام می‌نامند. «۱» این دعوت توسط حسین بن بهرام به بحرین و قطیف رسید و در آنجا رو به ازدیاد نهاد و قدرت یافت. از جمله رهبران آن حرکت، ابوسعید نامی بود که فتوحاتش عباسیان را در دوران معتضد زمینگیر کرد. پس از او فرزندش ابوطاهر قرمطی که مورّخان او را به طغیان وصف کرده‌اند و گفته‌اند که حرمات الهی را می‌شکسته و قافله‌های حجاج را غارت می‌کرده، به جای پدر نشست. «۲» ابوطاهر همراه سپاه خود و با هدف درآوردن مکه از دست عباسیان، به سوی مکه آمد و در هفتم ذی حجه سال ۳۱۷ به این شهر رسید. ابن محارب، حاکم وقت مکه به همراه گروهی از اشراف نزد وی آمدند و اموالشان را از او خواستند. او شفاعت ایشان را نپذیرفته، به جنگ با آنان پرداخت و شکستشان داد. آنگاه شمشیر میان طواف‌کنندگان و نمازگزاران و دیگر افراد ساکن در مکه و دره‌های آنها گذاشت. در این وقت مردم فریاد زدند: آیا همسایگان خداوند را می‌کشی؟ او گفت: کسانی که مخالفت با امر الهی می‌کنند، جیران الله نیستند. او به کشتار ادامه داد تا آن که سی هزار نفر را کشت، به طوری که شماری را در زمزم و برخی را در مسجد الحرام بدون غسل و کفن و نماز دفن کردند. سپاه او اموال حجاج و اهالی مکه را هم غارت کردند. «۳» از جمله کشته‌شدگان، ابن محارب امیر مکه، «۴» و حافظ ابوالفضل محمد بن حسن جارودی بودند که دومی، در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۴ حالی که خود را به در کعبه آویخته بود کشته شد. همچنین ابوسعید بردی امام فقهای حنفی و بسیاری از علمای صوفی کشته شدند و قاضی وقت مکه یحیی قرشی به وادی رهجان «۱» گریخت. غارت شامل بیشتر خانه‌های مکه شد، به طوری که اهالی مکه در حالی شب را به صبح آوردند که دستشان پیش مردمان دراز بود. ابوطاهر در حالی که شمشیرش را برکشیده بود و سوار بر اسبش بود، حرکت کرده داخل مطاف شد. اسب او در آن حال ادرار کرده، آن‌جا را کثیف کرد. او خود به در کعبه برآمد و گفت: أنا باللّه و باللّه أنا یخلق الخلق و أفنیهم أنا «۲» من به خداوند هستم و به خداوند من هستم. خدای خلق را می‌آفریند و من آنها را از بین می‌برم. وی یازده روز در مکه ماند. در ۱۴ ذی حجه بود که حجرالاسود را از جایش درآورده، همراه خود به بلاد هَجَر «۳» برد. در زمان نبود آن، برای ۲۲ سال حُجاج جای خالی‌اش را تبرّک می‌کردند. بعد از آن قرامطه آن را باز گرداندند در حالی که می‌گفتند: ما به قدرت خدا آن را گرفتیم و با مشیّت الهی آن را باز گرداندیم. «۴» یکی از خلفای فاطمی در برابر پرداخت پنجاه هزار سکه طلا از آنان خواست تا حجرالاسود را به مکه باز گردانند، اما نپذیرفتند. خلیفه وقت عباسی هم حاضر به پرداخت پنجاه هزار دینار شد، اما قبول نکردند. آنها گفتند که ما با «دستور» آن را بردیم و جز با «دستور» آن را بر نمی‌گردانیم. «۵» آنچه بیش از همه مرا به تأمل وا می‌دارد، ورود ابوطاهر با اسبش به داخل مطاف و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۵ رها کردن اسب برای ریختن ادرار و کثافات، آن هم با شمشیر برکشیده و خواندن آن شعر است! نکته قابل تأمّل دیگر، باز گرداندن حجرالاسود به محل اصلی‌اش بعد از یک دوره طولانی است و این گفته آنان که

«أخذناه بأمر و لا نردّه إلّابأمر». «۱» دلم می‌خواست می‌توانستم میان این کفر که در کثیف کردن مطاف خود را نشان داد با آن ایمان که در آن جمله آمده و این که حجر را تنها با فرمان الهی باز می‌گردانند، بعد از آن که با قدرت الهی گرفته‌اند، جمع کنم! نویسنده تاریخ الإسلام السیاسی از نسخه‌ای خطی که در دارالکتب مصر است و از نُوَیریه بوده، اما نامش را یاد نمی‌کند «۲» نقل کرده است که حمدان قرمط بر هر مرد و زنی، پرداخت یک درهم را که از آن با نام الفطره یاد می‌کرد، لازم کرد. هر فرد بالغی هم باید دیناری می‌پرداخت که نامش الهجره بود. او این مطلب را از این آیه قرآنی نتیجه گرفته بود که فرموده: ی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَتُزَكِّيهِم بِهَای. (سوره یونس، آیه ۱۰۳) همچنین خمس اموال پیروانش را با استدلال به آیه ی وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهی (سوره انفال، آیه ۴۱) می‌گرفت. صاحب مرآة الحرمین هم نقل کرده است که نماز آنان چهار رکعت بود. دو رکعت پیش از طلوع خورشید، و دو رکعت پیش از غروب می‌خواندند. آنان انبیا و از جمله حضرت محمد صلی الله علیه و آله را قبول داشته و پس از وی محمد حنفیّه را باور داشتند. قبله را هم به سمت بیت‌المقدس دانسته و دو روز در سال روزه می‌گرفتند! نبیذ را حرام و خمر را حلال شمرده، غسل جنابت نمی‌کردند! اما وضوی آنان مثل همین وضوی نماز بود. وی سپس از قرامطه یمن یاد کرده و این که خطیب آنان روی منبر این چُنین می‌سرود: دف بزن و هَزار (نوعی پرنده) را به غنا فرا خوان و بنواز. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۶ پیامبر بنی هاشم رفت و پیامبری از بنی‌یعرب آمد. خواهران و مادران را حلال شمرد و روزه را برداشت و هیچ سرزنش نشد! «۱» تا پایان قصیده که شامل فحش و فجور است و مبانی‌ای که گفت می‌شود پیروانش برخی از احکامشان را از قرآن استنتاج می‌کنند به مانند نمونه‌هایی استنتاجی است که در باره قرامطه پیش از این گفتیم! چیزی نگذشت که ابوطاهر قرمطی گزارشی در باب آنچه در مسجد الحرام انجام داده بود برای خلیفه فاطمی در مغرب نوشت و او پاسخ تندی در باره آنچه انجام داده بود، به وی داد. «۲» این نشانگر و روشنگر ارتباط قرامطه با شیعیان فاطمی است. بعد از آن هم راه حج به دلیل حضور قرامطه، برای مدتی قطع بود تا وقتی که ابوعلی عمر بن یحیی نقیب علویان در کوفه، در سال ۳۲۷ به ابوطاهر نامه نوشت و از او خواست تا راه حج را در قبال گرفتن پول باز کند. ابوطاهر پذیرفت و مالیاتی از حجاج در مسیر عبورشان به مکه می‌گرفت. من نمی‌دانم چطور وی که خود را یک دیندار افراطی می‌دانست، به خود اجازه گرفتن مالیات از حجاج را می‌داد. مکه به سبب این وقایع سختی‌های فراوانی کشید و طی سال‌های طولانی، فقر دامن اهالی آن را گرفت. نامه نقیب علویان به ابوطاهر نیز آنچه را از ارتباط مذهبی آنان گفتیم، روشن می‌کند.

اخشید در مکه

دولت اخشیدی، دولتی بود که توسط یکی از فرماندهان عباسیان در دوران انحلال عباسیان در مصر تأسیس شد. گذشت که نفوذ ترک‌ها در بغداد بالا گرفت، به طوری که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۷ آنان پیروان خود را به عنوان عاملان و والیان در شهرها می‌گماشتند. این عمّال نیز هر کسی را که به آنان پناه می‌برد به استخدام خود در می‌آوردند. در این میان محمد اخشیدی به خدمت ابن بسطام عامل بلاد شام درآمد. پس از آن با فرماندهی تکین، علیه خلیفه فاطمی مغرب جنگید. مدتی بعد تکین او را به عنوان نایب خود در سال ۳۰۷ منصوب کرد. وی در جریان جنگ با فاطمی مغرب، جای پای خود را در مصر استوار کرد تا آن که حکومت بغداد، وی را در دوران امیرالامرائی ابن رائق به عنوان حاکم مصر تعیین کرد. چیزی نگذشت که روابط میان اخشید و ابن رائق تیره شد و میان آنان و سپاه عباسی نبردی پیش آمد. پس از آن بر این اساس که اخشید حاکم مصر باشد و در عوض سالانه ۱۴۰ هزار دینار طلا بپردازد، مصالحه کردند. مدتی بعد نفوذ او تا شام و بلاد حرمین هم کشیده شد و متقی عباسی او را تأیید کرده، برای دو فرزندش ابوالقاسم و ابی‌الحسن برای بعد از وی عقد ولایت بست و مقرّر شد تا کافور، خادم خواجه او، معروف به اخشید کفالت آنان را عهده‌دار شود. «۱» در این دوره، مکه روزگار سختی را می‌گذراند و این در پی

اضطرابی بود که در عالم اسلامی، به سبب نزاع میان اخشیدی و بنی رائق و نیز تعطیلی چندین ساله حج میان سال‌های ۳۳۲ تا ۳۳۸ پدید آمده بود. مورّخان سال دقیق تسلط دولت اخشیدی را بر مکه یاد نکرده‌اند؛ اما کسی که حوادث اخشیدی را تعقیب کند، حدس خواهد زد که این تسلط می‌بایست در حوالی سال ۳۳۱ بوده باشد. این سالی است که برای دو فرزند اخشید، عقد ولایت بسته شد و این در اوج فشاری بود که از آن یاد کردیم. چیزی نگذشت که عراق در فکر باز گرداندن حکومت خود بر مکه برآمد. به همین جهت دو نفر از علویان را با نام‌های ابوالحسن محمد بن عبدالله و ابوعبدالله احمد بن عمر بن یحیی برای سرپرستی حج عراق به مکه فرستاد و سپاه و سلاح همراه آنان کرد تا مکه را آزاد سازند. این رخداد در سال ۳۴۲ بود. «۲» در این ماجرا میان این دو علوی با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۸ اصحاب اخشید در مکه نبردی روی داد که اخشیدی‌ها پیروز شدند. در سال ۳۴۳ نیز تلاش تازه‌ای آغاز شد که باز پیروزی از آن اخشیدی‌ها بود. از این رویدادها، چنین روشن می‌شود که مکه، همان گونه که به دلیل قطع حج در سال‌های فتنه اخشیدی که از آنجا دور بودند، آن سختی‌ها و فشارها را تحمّل کرد، پس از نزدیک شدن اخشیدی‌ها به مکه و تسلط بر آن، باز هم به خاطر جنگ و وحشتی که برای مکه پیش آمد، اسیر همان دشواری‌ها بود. این وضعیت تا پایان دوران اخشیدی ادامه یافت. مورّخان، اسامی والیانی که از سوی اخشیدی‌ها بر مکه حکومت کردند را یاد نکرده‌اند. تقی الدین فاسی می‌گوید که آنان را نمی‌شناسد. اما ابن ظهیره قرشی در الجامع اللطیف گوید که قاضی ابوجعفر محمد بن حسن عباسی در سال ۳۳۸ حکومت مکه را از سوی اخشیدی‌ها بر عهده گرفت، اما از کس دیگری یاد نکرده است. «۱» در این زمان، عباسیان برخی از علویان را هر ساله به نیابت از خویش برای امارت حج به مکه می‌فرستادند. یکی از مشهورترین آنها نقیب طالبی‌ها، ابوجعفر موسوی پدر شریف رضی بود که سال‌های متمادی در رأس گروهی از علویان، امارت حج عراق را عهده‌دار بود. بسا عباسیان با این اقدام در تلاش بودند تا از شخصیت او میان قبایل، در مکه استفاده کنند، اما در این کار توفیقی به دست نیاوردند، زیرا حکومت اخشید در مکه ریشه کرده بود و تا پایان دولت آنان در سال ۳۵۷ ادامه یافت. دولت اخشیدی می‌دانست که دعای برای آنان بر منبر حرمین، می‌تواند برای دولت آنان نوعی جلالت دینی به ارمغان آورد. به همین جهت، بخشش‌های فراوانی به بزرگان حرمین داشت و دست به اصلاحات فراوانی در مکه و مدینه زد. نویسنده النفوذ الفاطمی «۲» می‌نویسد که اخشید در نامه‌ای به امپراطور روم نوشت: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۲۹ «اگر برای من شَرَفی جز امارت حرمَین نباشد، همین برایم کافی است.» کافور خواجه چه در دوره وصایتش برای اولاد اخشید و نیز پس از آن در دورانی که خودش امارت را در دست گرفت، عنایت زیادی برای بخشش و صدقات در مکه داشت و- با تأسف شدید- روی منابر همان طور که برای خلفا دعا می‌شد برای وی نیز دعا می‌شد. «۱» علی رغم استواری پایه‌های دولت اخشیدی، بنوسلیم در سال ۳۵۶ بر ضد آنان شورش کرده، «۲» حُجاج مصری را که به آنان پناه می‌آوردند غارت کرده و امیرشان را کشتند. بسا این اقدام، متأثر از تحریکات عباسیان بود. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۰

مسائل عمومی در دوره عباسیان دوم

وضعیت سیاسی

گفتیم که خلفای عباسی برای نبرد بر ضد امویان، از اخوال خود، یعنی ایرانیان استفاده کردند، به طوری که وقتی حکومتشان استوار شد، آنان را بر عرب‌ها برتری داده و در کارهای مهم دولتی و مناصب بزرگ مقدم داشتند. مدتی بعد در دوره عباسیانِ دوم، آنان از اخوال خود، یعنی از ترک‌ها کمک خواسته، ایرانیان را فراموش کردند و همچنان در کنار گذاشتن اعراب تأکید داشتند. این تحوّل به همان مقدار که بر سهم این موالی می‌افزود و عناوین امیر الامرایی یا ملک الدوله یا سلطان یا شاهنشاه «۱» را نصیبشان

می کرد، ضعف سیاسی عباسیان را در پی داشت. چنان که اسامی اینان روی منابر می‌آمد و بر سکه‌ها حک می گردید. اما در ارتباط با مکه، یکی از مراکز اصلی عرب و محل تولد اسلام، اوضاع به لحاظ سیاسی بدتر از چیزی بود که دیگر بلاد عرب گرفتارش بودند؛ زیرا زمانی امویان آنان را از حقوقی که برای خود در خلافت می‌دیدند محروم کرده، در عوض وسایل رفاه و عیش آنان را فراهم کردند، ولی بعدها عباسیان هم آنان را در فهرست فراموش شدگانِ در صحنه سیاست آورده و به عنوان جماعتی که بیش از آن که مستحق اکرام و احترام باشند، مستحق گریه کردن هستند، به شمار آوردند. نگاه خلفا به مکیان بیش از آن که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۱ نگاهی همراه با عظمت و ارج گذاری به ارزش‌هایشان باشد، نگاهی همراه با عطوفت و احسان و بخشش بود. این وضعیت ادامه داشت تا به دوره مورد بررسی ما در این بخش رسید؛ دورانی که سرنوشت خلفای عرب بغداد در اختیار ترک‌ها بود. اوضاع چندان بد شد و شرایط چنان شکل تازه‌ای به خود گرفت که نمی‌دانم چه نامی بر آن بگذارم. ترک‌های مسلط بر بغداد، به حرم و ساکنان آن احسان می کردند، اما احسانی مانند مشتی فخرفروش که به زیارت قبور آمده و به کسانی که به آن قبور پناه آورده‌اند، کمک می کنند. در این دوره شهر مکه به عنوان شهری که حقوقی بر دولت حاکم بر خود دارد، و باید در سطح دیگر شهرهای بزرگ، سهم و بهره خود را داشته باشد، و ارزش و اعتباری به مثابه یک موجود زنده میان ملت‌های معاصرش داشته، همه و همه فراموش شد و اهالی آن به عنوان کسانی که برای انزوا و گوشه گیری در حاشیه مسجد آمده و کار نظافت و خدمت به مکه و میهمانان بر عهده آنهاست و کارشان تفاوتی با دیگر خادمان ضریح‌ها و فقیرانی که در حاشیه قبور برای کارهای خود سکنا گزیده و در برابر، حقی در اموال بزرگانی از ثروتمندان زمین دارند، به شمار آمدند. اما مصیبت در این حد باقی نماند. مکه صحنه فعالیت بسیاری از مخالفان و شورشیان بر ضد خلافت نیز بود. علویان شورشی، در هر نقطه‌ای از زمین که بودند اشغال مکه را عاملی مهم در طعن بر خلافت عباسی تلقی می کردند. شورشیانی مانند بنی‌طولون، قرامطه و اخشیدیون هم از استیلای بر مکه به عنوان تقویت پایگاه‌های معنوی خود میان مسلمانان و تلاش برای توطئه بر ضد عباسیان استفاده می کردند. بدین ترتیب مکه، هنوز از فتنه‌ای در نیامده با فتنه‌ای تازه روبرو می‌شد. این مسأله در وضعیت معیشتی و زندگی روزمره مردم تأثیر می گذاشت، به طوری که اسباب و عوامل معیشت آنان را در هم ریخته، از آن سطح سیاسی شایسته‌شان ساقطشان کرده، شهر را محل تاخت و تاز حکومت کسانی که بر آن تسلط و غلبه یافته بودند، قرار می‌داد.

وضعیت اقتصادی

بی‌توجهی به وضعیت اقتصادی مکه و عدم رشد آن، عامل شورش اسماعیل بن یوسف در میانه قرن سوم شد. پس از آن، فتنه قرامطه در اوایل قرن چهارم و سپس فتنه اخشید در میانه همان قرن، بدبختی‌های بیشتری را به همراه آورد. بالا گرفتن این فتنه‌ها و دشواری‌های پدید آمده در جهان اسلام و بحران‌هایی که در بغداد پایتخت خلفا سبب قطع حج شد، همه و همه، در اقتصاد حجاز تأثیر خاص خود را داشت. بازارها کساد شد و قبایل بادیه‌نشین را به غارت از یک سو و وضع مالیات بر حجاج از سوی دیگر کشاند. در این دوره شمار ساکنان مکه رو به کاهش رفت و بسیاری از علما به نقاط دیگر کوچ کردند. بازار ادب و هنر هم که از دوره اموی و بخش بزرگی از عصر عباسی در آنجا سراغ داشتیم، به کسادی گرایید و اصحاب ادب و هنر به هدف معیشت بهتر و رفاه بیشتر در بلاد پراکنده شدند. مکه این دوره، اقلیت‌های تازه‌ای از ترک‌هایِ موالی را داشت که گاه ولاء عباسیان را داشتند و گاه به شورشیان دیگر می‌پیوستند. در کنار آن، اقلیت‌هایی از فارس و بربر و برخی از بلاد عرب نزدیک مکه در آنجا حضور داشتند. گمان بر این است که این افراد، غالباً افراد متقی و متدیّنی بودند که برای حفظ دین خود از دست شورشیانی که در بلاد فارس و مغرب و دیگر نقاط جهان اسلام برآمدند، به مکه می گریختند. برخی هم از کسانی بودند که می‌خواستند با تکیه بر صدقات و در تکیه‌ها زندگی کنند. هیچ کدام از این دو دسته، اهل حرفه و فن و عمل نبودند. به همین دلیل، حرکت صنعتی در

مکه رو به کاهش رفت و نیازمندان و گدایان فزونی یافتند.

مجوسی در مکه

در یک نسخه خطی که نام کتاب و مؤلف نداشت و در کتابخانه شیخ عبدالرحمن عبدالله عبدالباری در محله سیّده زینب در مصر بود، دیدم که نوشته است: یکی از عباسیان، در این دوره، یک مجوسی را از عراق به مکه آورد تا سقف خانه‌اش را از ساج بسازد و خانه او در مروه بود. همین خبر را در إفادهٔ الأنام شیخ عبدالله غازی (خطی) تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۳ خواندم که نام آن فرد عباسی را عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس و تاریخ آن را سال ۱۶۰ و نام آن مجوسی را بحر معین کرده است و این به نظر درست می‌آید؛ زیرا عیسی بخشی از عمر خود را در دوره اموی سپری کرد، ولی بعید نمی‌دانم که برخی از اموی‌ها این خبر را برای عباسیان گزارش [جعل کرده‌اند.

وضعیت اداری

مکّه این دوره، به رغم عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی، بهره‌ای از نظام اداری که عباسیان در دوره اخیر ایجاد کرده بودند، در خود داشت. در آغاز، از «صاحب خراج» سخن به میان می‌آید که اموال دولتی را استیفا می‌کند. «۱» نیز «صاحب برید» که کارش انتقال اخبار به خلیفه بود و به مرور حق تجسّس در کار والی و صاحب خراج و صاحبان فساد و تباهی را به درست آورده بود. بعید نمی‌دانیم که عباسیان حتی از شهرهایی مانند مکه که گرفتار عقب ماندگی اقتصادی هم بود خراج می‌گرفتند. در کتاب الخراج و صنعهٔ الکتابهٔ از نام بلادی که خراج می‌دادند و مقدار خراج آنان در قرن سوم سخن به میان آمده و از جمله در باره مبلغی که حرمین پرداخته می‌کردند و این که یک صد هزار دینار بوده سخن گفته شده است. به نظر می‌رسد که طائف هم جزو حرمین بوده و به احتمال بار سنگینی از این خراج مقرّر را بر عهده داشته است. پیش از این دوره، امرای مکه در کار قضا هم دخالت می‌کردند، چرا که این امیران غالباً فقیه بودند. اما در دوره عباسیان، امیران مکه را از میان اهل سیاست یا افرادی از خویشان خود یا فرزندانشان که مورد اعتمادشان بودند، انتخاب می‌کردند. سپس قضاتی را برای کمک به آنها می‌فرستادند. قاضی، خانه مخصوصی داشت که برای قضاوت در آنجا جلوس می‌کرد و به آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۴ بیت القاضی می‌گفتند. چنین می‌نماید که احکام قاضی بدون دخالت امیر هم نافذ بود. به همین جهت در بسیاری از موارد، امیران، با قضات درگیر شده یا به رغم میل آنان روی احکام خاصی اصرار می‌ورزیدند. در مکه، مناصب دیگری هم بود که از آن جمله صاحب الجند، و صاحب المعونه بود که دومی، معاون اولی بود. همین طور متولّی زمین‌های قابل کشت (سوافی) که اشراف بر املاک حکومتی داشت. «۱» نیز کاتب امیر که شأن او از وزیر روزگار ما کمتر نبود. «۲» همچنین مُحْتَسب که بر بازار نظارت داشت و مراقب مراسم عمومی و مُشْرِف بر اوزان و مقادیر بود. «۳»

وضعیت عمرانی و اجتماعی

با توجه به دشواری‌هایی که از آنها سخن گفتیم، وضعیت عمران و آبادی مکه پیشرفتی نداشت. من اطمینان دارم قصرهای بزرگی که توسط افراد ثروتمند در روزگار اموی ساخته شده بود، در این دوره به تدریج رو به ویرانی رفت. به همین جهت، محدوده مکه از اوایل حدود مَسفله از یک جهت و برابر شبیکه از سمت دیگر تجاوز نمی‌کرد. اما حارّهٔ الباب در دوره‌های بعدی، زمانی که باب مکه ساخته شد– و ما در جای خود از آن سخن خواهیم گفت– درست شده است. در این دوره، پوشیدن قبا در قصر عباسی رواج یافت. چیزی شبیه لباس که جلوی آن باز بود و درازای آن تا زانو می‌رسید. خلیفه عباسی روی آن کمربندی مرصّع به جواهرات

می‌بست و روی قبا، عبایی می‌آویخت که غالباً سیاه بود. این پوشش با آمدن فرزندان عباس به امارت مکه، به این شهر انتقال یافت و بزرگـان مکه هم که مقرّب آنـان بودنـد از آن استفاده می‌کردنـد. اما علمـا و قضات، عمامه و طیلسان «۴» می‌پوشیدند و کلاهی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۵ زیر عمامه می‌گذاشتند که مخروطی شکل بود. «۱» این لباسی بود که در این طایفه و در میان بسیاری از شهرهای دنیای اسلام شایع گردید و تا قرن‌ها باقی ماند. اما دیگران به جز عمامه، کلاهی بر سر گذاشته اطراف آن پارچه‌ای از حریر «۲» می‌بستند که به آن کلّوته می‌گفتند؛ و این چیزی شبیه کوفیه یا طاقیه امروزی بود. مردم عادی هم ازاری داشتند که شبیه به فوطه (پیش دامن، پیش بند) بود. نیز پیراهنی که روی آن کمربندی بسته می‌شد. طبقات بالاتر علاوه بر آن، لباده یا عبایی هم بر تن می‌کردند. کفش‌های مورد استفاده آنان هم تک انگشتی بود که انحنا داشت و با تکه‌ای چرم، انگشت را به بالای پا متصل می‌کرد. برخی از آنان هم از موزه «۳» (پوتین) که از پوست یا مو درست می‌شد و یا جرموق «۴» که چیزی شبیه کفش بود، اما وقتی وارد مسجد یا قصر می‌شدند آن را در می‌آوردند، استفاده می‌کردند. استفاده از رنگ‌های متنوع در لباس کمتر مورد استقبال بود و بیشتر از رنگ سفید استفاده می‌شد. به علاوه رنگ مشکی که بزرگان برای عبا و جبّه از آن استفاده می‌کردند، چرا که رنگ سیاه شعار عباسیان بود و صاحب منصبان باید از آن استفاده می‌کردند. اما بادیه‌نشینان به همان ازار اکتفا کرده، بقیه بدن آنان بدون پوشش و یا با چیزی شبیه ردا و عبا پوشیده بود. مستعین به آنان دستور داد تا از آستین‌های گشاد «۵» استفاده کنند و پول‌های خود را در آنها حفظ کنند. بدین ترتیب، بعید نمی‌دانم چیزی شبیه همین که در بادیه‌نشین‌های امروزی است، بوده باشد. «۶» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۶ زنان پیراهنی می‌پوشیدند که جلوی گردن آنها شکافته بود. آنان سرهای خود را با روسری که طبقات بالا از نوعی پارچه‌های زینتی استفاده می‌کردند، می‌پوشاندند. در مواردی، دستمالی به روسری آویزان بود که زنان محترم شهری با آن صورت خود را می‌پوشاندند. نیز زنان چادرهای گشادی می‌پوشیدند. زینت آنان النگوهایی بر مچ پایشان بود. «۱» شهرت داشت که زنان مکه در این دوره بسیار نرم مچ بوده، رنگشان سفید متمایل به سبزی، قدی متناسب، جسمی لطیف، موهایی مجعد و چشمانی خمار داشتند. «۲» جشن‌های دینی با شکوه در مکه برگزار می‌شد. مکه این دوره دو بخش بود: بخش مَعْلات که شامل نیمه بالای مکه بود و مَسْفله که شامل نصف پایین آن می‌شد. مردمانِ دو منطقه در اعیاد به دید و بازدید یکدیگر می‌رفتند و مردمان از انواع و اقسام فنون و بازی‌ها با صدای نی و طبل استفاده می‌کردند. زنان نیز به شعب‌های دور رفته و جشن‌های خود را با نی و طبل برگزار می‌کردند. آزادی بیشتر زنان، در ایام عرفات و منی بود که شهر از کسانی که به حج نرفته بودند، خالی شده بود. «۳» مکه این زمان، جشن ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی صحابه را برگزار نمی‌کرد. این مراسم در دوره فاطمیان باب شد که شرح آن خواهد آمد. مکه این زمان شطرنج و نرد را می‌شناخت و اسب سواری به صورت یک مراسم عمومی مورد توجه امرا و بزرگان در ابطح در قسمت بالای مکه برگزار می‌شد. در آن زمان، چیزی شبیه قهوه‌خانه‌های امروزی نبود، بلکه اجتماعات آنان غالباً در خانه‌هایشان برپا می‌شد. نیز از خانه‌های خود به نواحی اطراف می‌رفتند. برخی از باغستان‌ها تا این زمان طراوت و سبزی خود را در منطقه جرول خضراء، نزدیک جایی که ما آن را الهنداویه می‌نامیم حفظ کرده بود، و راه از شبیکه تا حفائر متصل بود. کما این که باغ‌هایی هم در قسمت بالای مکه بود. به نظر می‌رسد که شمار باغ‌های این دوره کمتر از شمار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۷ آنها نسبت به روزگار پیش از آن بود. اجتماعاتی هم در اطراف مسجد برپا می‌شد. بسیاری از این مجالس در شب‌های تابستان برگزار می‌گردید که البته این به جز حلقه‌های علمی بود.

وضعیت علمی

در بحث پیشین خود از موقعیت علمی مکه در دوران عباسی اوّل اشاره کردیم که محافل علمی مکه به فقیهان برجسته‌ای که

مشهورترین آنان اوزاعی، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و فضل بن عباس بود، منتهی می‌شد. نیز گفتیم که سفیان بن عُیَیْنه برجسته‌ترین آنان بود که فقه را از شافعی گرفت، همان طور که احمد بن حنبل و محمد بن اسحاق از او اخذ علم کردند. در این دوره، مسلم بن خالد زنجی و عده‌ای دیگر از اعلام، شهرت یافتند. همین طور ستاره مالك بن انس در مدینه، درخشید و طلاب مکه هم به وی پیوند خورده و از وی روایت کردند، چنان که شافعی «۱» هم نزد وی شاگردی کرد. بدین ترتیب حلقه‌های علمی مکه پر از طلابِ نسلی شد که ما از آنها سخن گفتیم و باید به آنان اصحاب مالك و شافعی و سپس اصحاب احمد بن حنبل را افزود. در این وقت ابوالولید محمد بن عبدالله ازرقی، نخستین نویسنده تاریخ مکهٔ و أخبارها در میان آنان درخشید. چیزی نگذشت که عالمان برجسته مکه در شهرها پراکنده شدند و تحرّك علمی شهر مکه پایین آمد. هنوز قرن چهارم هجری نرسیده بود که نشان‌های ضعف، وضوح بیشتری در بلاد یافت. دنیای اسلام در این دوره پر از اختلافات مذهبی بود. کار دعوت خوارج بالا گرفت و اقوال معتزله و مرجئه شهرت یافت و مذاهب شیعه با همه تنوّع آن منتشر شد و جدال و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۸ نقاش علمی در شهرهای بزرگ، میان این فرقه‌ها و دشمنان آنان به جز حجاز بالا گرفت. این نقطه، بدور از اختلافات بود و اهالی آن به جز اصحاب سنت به کس دیگری تمایل نداشتند. البته باید حرکت‌های فردی را که در این مجموعه نمی‌گنجید استثنا کرد. اما مذهب شیعه، بر خلاف گرایش‌های دیگر، حامیانی در مکه، مدینه و برخی دیگر از شهرهای حجاز در زمان‌های مختلف از میان شیعیان علوی و یاران آنان به دست آورد.

اصلاحات و تعمیرات در مسجد

خلفای عصر عباسی دوم و امیران ترك آنان، به مسجد الحرام توجه داشتند. متوکل دستور ساخت جایگاه مقام ابراهیم را داد و برای آن هشت هزار مثقال طلا و هفتاد هزار درهم نقره برای استوار کردن آن هزینه کرد. مدتی بعد جعفر بن فضل، عامل عباسی‌ها در این شهر، آن طلاـ را کند و به دینار تبدیلش کرد تا در فرونشاندن شورش اسماعیل بن یوسف علوی در سال ۲۵۱– که شرحش گذشت– صرف کند. بار دیگر علی بن حسین عباسی شروع به تجدید آن کرده، دو طوق یکی از طلا با ۱۹۹۲ مثقال و یکی از نقره برای آن قرار داد. همچنین آن سنگ را که به هفت قطعه تقسیم شده بود با جیوه ذوب شده به هم چسباند تا محکم شود. «۱» وقتی متوکل در خلافتش به حج آمد، منبر بزرگی درست کرده به جای منبر قدیم گذاشت. همچنین عامل معتز، در اطراف مطاف، ده ستون چوبی برافراشته، میان آنها طناب گذاشت و به این طناب‌ها هشت چلچراغ در گوشه‌های مختلف کعبه و در هر جهت دو عدد آویزان کرد تا طواف کنندگان از نور آنها بهره گیرند. همچنین جایگاهی برای زنان در پشت ستون‌ها ترتیب داد و حد فاصل را طناب کشید. «۲» احمد بن طریف از موالی عباس بن محمد هاشمی، در سال ۲۴۱ دو سنگ مرمر سبك به مسجد اهدا کرد که یکی را زیر ناودان و دیگری را در سطح دیوار حجر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۳۹ اسماعیل در همان سمت ناودان نصب کردند. مدتی بعد آن را نیز درآورده به سنگ دیگری که زیر ناودان بود، ملحق کردند. «۱» من فکر می‌کنم برخی افراد، بر این باور بودند که اسماعیل زیر این دو سنگ مدفون است، اما شاهدی که این مطلب را تأیید کند وجود ندارد. قسمتی از دیوار مسجد در دوره معتمد عباسی فرو ریخت. داستان از این قرار بود که خانه‌ای در سمت باب ابراهیم به سمت سطح مسجد سقوط کرده، برخی از چوب‌ها را شکست و دو ستون را فرو ریخت و ده نفر کشته شدند. موفق برادر معتمد دستور اصلاح آن را صادر کرد و هارون بن محمد بن اسحاق حاکمِ آنان در مکه موظّف به تعمیر آن شد. کار اصلاح آن در سال ۲۷۲ به اتمام رسید. «۲»

افزودن دارالندوه در مسجد

حـد مسجد از زمان مهـدی عباسـی که پیش از این آن را وصف کردیم، تغییری نکرد و تا زمان ما هم تغییری نکرده است، مگر دو افزایش که در این دوره صورت گرفت. «۳» اولین آنها افزایش دارالندوه در مسجد در دوره معتضد بود. گذشت که در دوره اموی، برخی از خلفای اموی بخش‌های انـدکی از دارالنـدوه را در مسـجد انداختند. همین طور منصور در دوره عباسـی اوّل چنین کرد. اما باقی‌مانـده آن برای سـکونت خلفـای امـوی و عباسـی اسـتفاده می‌شـد. چیزی نگـذشت که همـان مقـدار هم رو به تخریب و ویرانی گـذاشت. حجره‌های باقی‌مانده آن به زنان اختصاص داشت و یا غریبه‌ها و مجاوران را در آن اسـکان می‌دادند. همچنین حجره‌هایی را که خاص مردان بود برای نگهـداری چارپایان امرای مکه اختصاص دادنـد. انـدکی بعد کارگران سودانی در آنجا ساکن شده، به آزار و اذیت همسایگان پرداختنـد. خرابی دارالنـدوه باز هم بیشتر و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۰ بیشتر شـد و در پایان به محل زباله‌ها تبدیل شد. زمانی که باران می‌آمد کثافت آن از درِ ورودی آن به سـمت مسـجد الحرام و داخل مسـجد سـرازیر می‌شد. عامل برید مکه که خود از اهالی این شـهر بود و در نزدیکی آن سکونت داشت، در این باره گزارشی به بغداد نوشت و ضـرر و زیان ناشـی از آن را شـرح داد و عقیده‌اش را دایر بر تبدیل آن به مسجد و پیوند دادن آن به ابواب مسجد الحرام نشـان داد. «۱» مورخـان در تعییـن محـل دارالنـدوه اختلاـف کرده‌انـد. برخی محـل آن را مقـام حنفی می‌داننـد، برخی آن را عقب‌تر و حتی رواقی که در پشت آن قرار دارد می‌داننـد. آنچه از پی‌جویی در تواریـخ به دست می‌آیـد آن که مسـاحت دارالنـدوه بسـیار وسیع و از میانه رواق پشت مقام حنفی تا انتهای باب الزیاده و باب القطبی بود که حصوه صغیره و اطراف آن را شامل می‌شد. شاهد آن که برخی از خلفای اموی، قسـمتی از آن را داخل مسـجد کردند. همین طور منصور بخش دیگری از آن را ضمیمه کرد و بدین ترتیب ضـلع مسـجد درست شد. پس از آن مهدی عباسـی آمد. یک ضـلع مسجد مستقیم بود و او تلاش کرد تا بقیه اضلاع را هم مسـتقیم کند و چنین معلوم می‌شود که قسـمتی از رواق مستقیم در پشت مقام حنفی از محدوده دارالندوه بوده و این جزئی است که پیش از مهـدی به مسـجد ضـمیمه شـده بود. باقی‌مانـده دارالندوه تا باب الزیاده و باب القطبی با ضـمایم آن از محدوده حصوه و اطراف آن از رواق بوده است. بدین ترتیب که دارالندوه یا بخش اعظم باقی‌مانده آن بنا بر قول درست‌تر، به مسـجد کوچکی تبدیل گشت و درهای آن به سـمت مسـجد الحرام گشوده شـد. عامل بریـد که این عقیده را داشت، مطالب دیگری هم به گزارش خود به خلیفه افزود و آن این که مجرای سـیل در شرق مسجد، به مرور زمان پر شده و به همین دلیل آب‌های سیل به داخل مسجد می‌ریزد. مسؤول سدانت کعبه هم گزارشی نوشت و خواستار تقویت دیوارهای کعبه و تجدید دو سمت درِ آن و روی دیوارها و سطح مطاف شد. خلیفه دسـتور ارسال پول و مهندسانی را در سال ۲۸۱ صادر کرد و کار دارالنـدوه و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۱ بقیه اصـلاحات و تعمیرات به انجام رسید. در سال ۳۰۶ مسـجدِ دارالندوه تعمیر و به مسجد متصل شد، به طوری که به مانند امروز جزو مسجد گردید. «۱»

افزایش در سمت باب الزیاده

در همـان سـال، مقتـدر عباسـی دسـتور داد تا از فضای میان دو خانه زبیـده که جای آن همین دار ابراهیم امروزی است، «۲» استفاده شود، پس آنجا را منهـدم و به مسـجد ملحق کردند. «۳» محدوده افزوده شده تا زمان ما در حدود رواق‌های مسـجد مشـخص بود. با این افزایش، مساحت مسـجد به مقداری که زمان ماست رسـید. آنچه بعد از آن واقع شده ترمیم و زینت یا ساخت‌هایی است که در همین محـدوده صورت گرفته است. خلفای عباسـی در باره پرده کعبه در این دوره با یکدیگر رقابت داشـتند. نویسـنده العقد الفرید می‌گویـد که پرده کعبه هر روز در عیـد قربان با دیباج قرمز خراسانی تعویض می‌شد و روی آن سـتایش خداوند و تسبیح و تکبیر و تعظیم او نوشته شده بود. وقتی پرده‌ها سـنگین می‌شد، آن را بر می‌داشـتند و عامل آن هم از بنی شـیبه بود. او سپس می‌گوید: زمان حـج که فرا می‌رسـید، پرده قسـمت پـایین کعبه برداشـته می‌شـد تـا در جـای آن پارچه‌های قبطی از دیباج سـفید گـذارده شود. این

وضعیت تا وقتی که مردم مُحْرم بودنـد ادامه داشت. این شبیه همین حالتی است که در زمان ما در ایام حج وجود دارد. اما به عقیده من، این عـادتی است که در آن اسـراف شـده، آن هم درست در وقتی که بلاـد مختلف در امر حجاج و اسـکان آنها نیاز بیشتری به کمک دارند. اما چه کنیم که ما به ظواهر می‌پردازیم و از شؤون زندگی در امور عمومی خودمان غفلت داریم.

وصف مسجد در این دوره

نویسـنده العقد الفرید مسجد را در این دوره چنین وصف می‌کند: طول آن ۴۰۴ و عرض آن ۳۰۴، با سه رواق که محیط به مسـجد بوده و اینها هم داخل در همان طول و عرض است. پیشانی دیوارهای آن تذهیب شده و لبه‌های آن روی سـتون‌هایی است که شمار آنها ۴۳۴ عدد است. طول هر سـتون ده ذراع است و آنها ۳۲۰ سرسـتون تذهیب شده دارند. دیوار مسجد، از داخل، همه با فسیفساء پوشـیده شده و درهای مسـجد روی سـتونی از سـنگ مرمر بین چهار و سه تا دو (ذراع) قرار دارد. مسجد ۳۲ در دارد که همیشه باز است و با شـماری پله باید از آن بالا رفت. «۱» وی سـپس از چاه زمزم یاد کرده می‌گوید: سـقف آن طاق ضربی است و با فَسیفساء فرش شـده و روی چهـار پایه است و هر پایه دو سـتون دارد. میان هر دو پایه را با چوب به هم متصل کردهانـد. در شـرق زمزم اتاقی هست که بر در آن قفل زده شـده است. «۲» در شـرق این خانه، خانه بزرگ مربعی است که سه قبه دارد و در هر طرف آن یک در وجود دارد. «۳» سـپس می‌گوید: وضوخانه مسجد پر رفت و آمد بود. سپس می‌نویسد: کسی که روی پله‌های مروه بایستد ناودان و چیزهای اطراف آن را می‌بیند، چرا که قصرهای بلندی که میان دو نقطه بوده منهدم شده است. سپس می‌گوید: وقتی سعی کننده از صفا پایین آمده، به سمت مروه می‌رود، میان وادی را طی می‌کند و در سمت راست او خانه‌ها و سمت چپ او مسجد قرار دارد. «۴» گو این که می‌خواهد بگوید که خانه‌ها به دیوار مسجد چسبیده نبوده است.

دوران فاطمیان یا حکومت اشراف

اشاره

در فصل سابق گفتیم که روزگار عباسـیان مشـحون از جنبش‌های دینی بود که به دلیل پراکنـده شدن داعیان آن‌ها در نقاط مختلف جهان اسـلام، آثار آن انتشار یافت. و گفتیم که بسـیاری از رهبران این جنبش‌ها در پی اهداف سیاسی خود بودند، اهدافی که آن‌ها را در پس پرده دین پنهـان می‌کردنـد. و البته برخی از آن‌هـا هم در دعوت مـذهبی و ایمـان خود خـالص بودنـد، جز آن که مـدتی نمی‌گـذشت کـه امـواج زنـدگی، آن صـداقت و خلـوص را در دریـای سـیاست غرق می‌کرد. به هر روی برخی از این جنبش‌هـا به انقلاب تبـدیل می‌شـد و انقلاب به تأسـیس دولت می‌انجامیـد. بعـد از آن است که این دولت تا نهایت کار می‌رفت و کشورگشایی می‌کرد و نتیجه‌اش همـان آشـفتگی بود که سراسـر جهـان اسـلام را فرا گرفته بود. و گفتیم که مهم‌ترین جنبش‌هـای مـذهبی در این دوره که به آن می‌پردازیم، جنبش‌های شـیعی با همه فرقه‌ها و گرایش‌های آن از موسویه تا اسماعیلیه و اثنا عشریه و قرامطه و کتامیه و فاطمیه بود. موضوع بحث ما در این فصل فاطمیان و ارتباط آن با حوادث و وقایعی است که در مکه رخ داده است. عبیدالله مهدی نخستین خلیفه فاطمی است که اصول مذهب شـیعه را نزد علمای برجسـته اسـماعیلیه فراگرفت. وی سپس از سوی کسانی که رهبری دعوت شـیعی را برعهـده داشـتند به مکه آمد تا پنهانی مردم را به سوی آنان دعوت کند. در آنجا با برخی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۴ حجاج مغرب که از شـهر کتامه در الجزایر در نزدیکی قسنطینه- شهری در الجزایر در مرز با تونس- بودنـد، برخورد کرده، آنان را به مذهب خویش درآورد و در سال ۲۸۸ همراه آنان حرکت کرد تا مردم کتامه را در اطراف خویش فراهم آورد. «۱» در سال ۲۹۱ عملیات هجومی وی آغاز شد و بسیاری از شـهرهای مغرب به تصرّف او درآمد. «۲»

عبیدالله، به همان مقدار که جنگجو بود، فردی خوش بیان و اهل استدلال بود. این نیروی وی چندان بود که وقتی برادرش ابوالعباس خواست مخالفان مذهب او را از قیروان تبعید کند، به او گفت: دولت ما دولت حجّت (استدلال) است نه دولت قهر و زور، و پس از آن مردم را در داشتن مذهبشان آزاد گذاشت. در پی این رخدادها، عبیدالله دولت خود را در قیروان تأسیس کرده، خود را امیرالمؤمنین نامید و دولتش را دولت کتامیه، منسوب به همین شهر کتامیه مغرب نامگذاری کرد، که البته این دولت، بعدها به نام دولت فاطمی نامیده شد. در سال ۳۰۱ سپاهی را به فرماندهی یکی از فرزندانش به سوی مصر گسیل کرده، بر اسکندریه و شماری از قرای روبه‌روی دریا تسلط یافت. اما عباسیان او را به پایگاهش در مغرب عقب راندند. «۳» وی در سال ۳۰۷ حمله تازه‌ای را آغاز کرد. بعد از آن هم فرزند و جانشینش قائم در سال ۳۳۴ باز به مصر یورش برد. آن زمان دولت بنی‌الاخشید در آنجا بود و مانع از تسلط دولت فاطمی بر مصر می‌گردید. «۴» در سال ۳۵۸ بار دیگر معزّ فاطمی با فرماندهی کاتبش جوهر صقلی به مصر حمله کرده، اسکندریه را به‌تصرّف درآورد. وی در ادامه فتوحاتش تا شهر فسطاط رفت. اخشیدی‌ها از او امان خواسته، رشته امور را به وی سپردند. «۵» بدین ترتیب سلسله اخشیدی در مصر از میان رفت، همان طور که پیش از آن حکومت عباسیان در این منطقه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۵ از میان رفته بود. جوهر، شهر قاهره را تأسیس کرد و اطراف آن دیواری از خشت بنا کرد. جوهر چهار سال بر مصر فرمان راند و پس از آن، زمانی که معزّ فاطمی از مغرب وارد مصر شد، امور شهر را به او سپرد. «۱» در این وقت بود که دانشگاه الازهر هم تأسیس شد. فتوحات فاطمیان تا بلاد شام و فلسطین ادامه یافت و نفوذ آنان تا به حجاز رسید.

ارتباط فاطمیان با مکه و اعلام حکومت طبقه اوّل از اشراف

اکنون به ادامه رخدادهای مکه می‌پردازیم. پیش از این تا نفوذ اخشیدی‌ها تا پیش از سقوط دولتشان در مصر سخن گفتیم. چنین به نظر می‌آید که برخی از علویان از نسل انقلابیون در مکه، از روزگار اموی و عباسی‌ها، فرصت را برای استقلال مکه از دست دولت اخشیدی مناسب دیدند، به خصوص که دولت اخشیدی در مکه با اشغال این منطقه توسط فاطمیان در معرض تهدید قرار گرفته بود. بدین ترتیب بزرگ خاندان اشراف حسینی در آن زمان، جعفر بن محمد بن حسین از نسل موسی الجون فرزند عبدالله بن محض بن حسن مثنی، «۲» شورید و با اعلام سقوط دولت اخشیدی، از سال ۳۵۸ با استقلال در مکه به حکومت نشست. این همان سالی است که دولت اخشیدی در مصر توسط فاطمیان از میان رفت. «۳» بدین ترتیب اوّلین طبقه از اشراف که آنان را موسوی‌ها «۴» می‌نامیدند، حکومت خود را در مکه آغاز کردند.

منبر مکه میان عباسیان و فاطمیان

چنین می‌نماید که انقلابی مکه یعنی جعفر بن محمد، به زودی دریافت که باید با فاطمیان، حاکمان جدید مصر کنار بیاید. بسا ترس او از ناحیه قرامطه بود که آن زمان در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۶ اطراف قطیف و بحرین به فتنه و فساد مشغول بوده، راه را بر حجاج می‌بستند. بنابراین تصمیم گرفت تا از سال ۳۵۸ بر منبر مکه برای فاطمیان دعا کند و چنین کرد. «۱» در این زمان، نام معزّ فاطمی در مکه ناشناخته نبود. این نکته مسلّم است که وی ارتباط خاصی با این ناحیه، آن هم از مدت‌ها پیش داشت. زمانی که او در مغرب بود، پیش از آن که مصر را تصرّف کند، کسانی را به مکه فرستاده بود تا اختلافات موجود میان بنی الحسن و فرزندان جعفر بن ابی طالب را حل و فصل کنند. نمایندگان او چنین کرده میان دو گروه در مسجد الحرام صلحی منعقد کردند و خودشان از پول‌هایی که مُعزّ در اختیارشان گذاشته بود، دیه کسانی از بنی‌الحسن را که کشته شده بودند، پرداختند. این واقعه در سال ۳۴۸ رخ داد. «۲» اندکی از حکومت اشراف در مکه و ارتباطشان با فاطمیان نگذشت که

«حیّ علی خیر العمل» را به اذان افزودند. «۳» این کاری بود که فاطمی‌ها می‌کردند. بدین ترتیب، در مکه نام خلیفه عباسی از خطبه حذف شد. «۴» تردیدی نداریم که عباسیان از این کار سخت ناراحت شدند؛ چه اختلاف میان آنان و فاطمیان در به دست گرفتن رهبری دنیای اسلام، به نهایت خود رسیده بود. تصور عباسیان آن بود که خلفای جهان اسلام هستند، اما فاطمی‌ها منکر آن بوده و خود را نسبت به خلافت محق می‌دانستند؛ چرا که خویشتن را از نسل علویان و حرکت خویش را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۷ دفاع از دیدگاه‌های پدران خویش می‌دانستند. «۱» نظریه شایع در دوران گذشته اسلامی چنین بود که گرفتن حرمین شرطی از شروط خلافت بوده و نفوذ خلافت، در نگاه امّت‌های اسلامی کامل نمی‌شد مگر آن که خطبه‌ای که در حرمین خوانده می‌شود، خلافت آنان را تأیید کند و نام آنان در آن برده شود. «۲» به همین دلیل، معزّ فاطمی ذکر نامش را بر منبر مکه وسیله‌ای برای تثبیت موقعیت خود در مرکز خلافتش می‌دید جز آن که این وضعیت در روزگار حکومت جعفر بن محمد در مکه چندان دوام نیاورد، چرا که ما شاهد آن هستیم که عباسیان به شدّت با این مسأله به مخالفت برخاستند. امرای حج عراقی فشار بر امیر مکه را آغاز کردند تا برای مطیع خلیفه وقت عباسی در سال ۵۸۹ دعا کند. همچنین قرامطه هم چندان قدرت یافتند تا نامشان را در کنار نام خلیفه عباسی در منبر مکه در همان سال بیفزایند. «۳» چنین می‌نماید که منبر مکه تحت فشار عوامل مختلفی بود که در اطرافش وجود داشت. نیروهای مسلّط در جهان اسلام از عباسی و فاطمی گرفته تا قرمطی، با ابزارهای مختلف در آن‌جا تأثیر می‌گذاشتند و شریفِ انقلابیِ مکه با توان محدود خود قادر به دفاع از عقیده خود نبود. به همین دلیل هر کدام که قدرت می‌یافت، خطبه را در اختیار داشت تا دیگری از او بگیرد. به نظر می‌رسد که عباسیان همان روش گذشته خود را در فرستادن ابواحمد موسوی پدر شریف رضی برای امارت حج و حجاج عراقی ادامه دادند. «۴» این همان کاری بود که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۸ آنان در دوره اخشیدی‌ها می‌کردند تا از ارتباط او با علویان و اشراف مکه بهره برند. من باورم آن است که آنان به مقدار زیادی در این کار موفق شده توانستند به اهداف خودشان در ذکر نامشان و دعا برایشان در بیش از یک سال از سال‌های حکومت جعفر بن محمد در مکه برسند. وقتی می‌گوییم بیشتر از یک سال، برای آن است که دقیقاً نمی‌توانیم آن را مشخص کنیم. اقوال مورّخان در باره اسامی کسانی که موفق شدند نامشان در خطبه ومنبر مکه طی این سال‌ها بیاید، مختلف است. این اختلاف نظر حتی بیش از این است. برای نمونه، برخی از منابع بر آنند که در برخی از سال‌ها از آمدن حجاج عراقی جلوگیری به عمل آمد، در حالی که منابع دیگر می‌گویند که در همان سال‌ها برای خلیفه عباسی دعا شد. برای من سخت است تصوّر کنم چه طور می‌توان میان جلوگیری از آمدن حجاج عراقی از یک طرف و دعا برای خلیفه عباسی از طرف دیگر جمع کنم؟ در حالی که دعای برای صاحب بغداد ممکن نبود مگر آن که امیر الحاج عراق بالای سر دعا کننده ایستاده، با زور و پول، نظرش را بر او املا کند. به نظر می‌رسد وجه جمع این اخبار بدان است که جعفر ثائر نتوانست دعای خویش را صرفاً برای فاطمیان محدود کند، و طی بیست سال حکومتش بر مکه نیروهای مختلفی او را به سوی خود جذب می‌کردند و همین سبب می‌شد تا برای آنها دعا کند. در کنار این مطلب، نباید فراموش کنیم که این کشش‌های مختلف، به همان اندازه که برای حاکم مکه ضرر داشت به سودش هم بود. پیروزی هر یک از این نیروها از یک جهت این خاصیت را داشت که منجر به دعای برای آنان روی منابر می‌شد، اما به همان مقدار، مقدّرات و امور حکومتی مکه بر فراز این کشش‌ها شکل می‌گرفت آن گونه که جعفر در طول حکومتش توانست با استقلال حکومت کند. در برخی از گزارش‌ها می‌خوانیم که مثلًا عباسیان یا فاطمیان اراده خویش را در یک مورد معین تحمیل می‌کردند و جعفر هم اطاعت می‌کرد، اما این بدان معنا بود که این تحمیل موقتی است و زمانش که گذشت، آثارش هم می‌گذرد و پس از آن است که امیر مکه به استقلال بر این شهر حکم می‌راند. نیز چنین می‌نماید که شهر مکه هم از این کشش‌ها و کوشش‌ها سود می‌برد، همان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۴۹ طور که حاکمش؛ چرا که هر کدام از این نیروها به جهت رقابتی که داشتند، بِرّ و نیکی بیشتری در حق مکه می‌کردند. زمانی که یکی از آنان به حج می‌آمد،

خود یا همراهانش برای نشان دادن موقعیت خویش، در انجام کارهای خیر مبالغه می کردند و در این میان مردم مکه چندان سود می‌بردند که حدّی برای آن متصوّر نبود. در سال ۳۶۶ جمیله دختر ناصرالدوله در بغداد در قالب یک قافله‌ای که ۴۰۰ کجاوه داشت، حج به جای آورد، در حالی که چندان بر آنها زیور و زینت بود که کسی ندانست وی در کدام یک از آنهاست. همراه وی ده هزار شتر بود که روی آنها صدقات بود. وی هر دختر و پسر علوی که در مکه بود به عقد یکدیگر درآورد. «۱» طبعاً هدف او از این کار تقویت ارتباطش با اشراف و امرای مکه بود. مورّخان در باره‌اش گویند: آن زن، از زاهدترین، عابدترین و گریان‌ترین مردمان بود که نماز شب می‌خواند و به موعظه‌ها گوش می‌داد. من می گویم: ای کاش زهدش او را به این نکته ارشاد می کرد تا از شمار کجاوه‌ها و زیور آنها می کاست و به مقدار آن به کارهای خیری که انجام داد می‌افزود. و ای کاش اعمال خیری که به آن‌ها اقدام کرد، جز کارهایی بود که به عنوان ترویج صدقات انجام داد. ای کاش! از زبیده همسر هارون الرشید یاد گرفته بود که چگونه کار نیک را به گونه‌ای کرد که تا زمان باقی است، آنها هم باقی است. اگر او و امثال او این قبیل کارها را در ایجاد چشمه‌های آب انجام داده بودند، به مرور زمان چندان چشمه در مکه پدید آمده بود که نهایتی برای آن متصوّر نبود. آنان با این اقدام می‌توانستند این بلاد را برای گونه‌ای از زندگی آمده سازند که متفاوت با نوعی از زندگی باشد که صرفاً نیازمند صدقات و اقدامات آنان باشد. خداوندا! ما از تو می‌خواهیم تا با عدل خود در باره صدقات آنان قضاوت کنی و از تو مسألت داریم تا در باره آنچه که غفلت، سبب ضایع شدن آن شد یا سبب از دست رفتن فرصت‌ها در باره بلد امین تو و دیگر بلاد مسلمین گشت، قضاوت کنی.

مُکوس یا مالیات اخذ شده از حجاج

در این دوره بود که جعفر بن محمد ثائر، شروع به گرفتن مالیات «مکوس» از حجاج کرد. «۱» شاید وی دریافت که آن بلاد نیاز به مخارج دارد، برای همین دست به این بدعت زد. به نظر می‌رسد فاطمیان و عباسیان نیز از کار آنان ممانعت نکردند.

عیسی بن جعفر

پس از درگذشت محمد بن جعفر، فرزندش عیسی در حوالی سال ۳۸۰ حکومت مکه را در دست گرفت. در روزگار او بود که معزّ فاطمی در مصر بر آن شد تا نایبی از سوی فاطمیان در مکه بگذارد تا مراقب استمرار دعای برای او در خطبه باشد. وی یکی از علویان را با سپاه بزرگی به سوی این شهر فرستاد. عیسی به دفاع از مکه پرداخت و اجازه ورود به آنان را نداد. محاصره برای مدت‌ها به طول انجامید و مکه از بابت این محاصره، رنج بسیار دید و گرانی در آن بالا گرفت. به نظر می‌رسد، برای عیسی پذیرش این دشواری‌ها راحت‌تر از دعای برای فاطمیان بود. «۲»

ابوالفتوح

به دنبال درگذشت عیسی، در سال ۳۸۴ برادرش ابوالفتوح حکومت مکه را در اختیار گرفت. «۳» وی دارای عزمی صادقانه و اشتیاقی وافر برای مقابله با مفسدان بود. زمانی که دریافت برخی از راهزنان بادیه نشین از ترس او به رابغ یا مدینه گریخته‌اند تا در حمایت اشراف آن نواحی از آل مهنّا قرار گیرند، به رابغ حمله برده، آنجا را اشغال کرد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۱ از زیر سلطه آل مهنا بیرون آورد و به محدوده حکمرانی خود افزود. «۱» شیخ عبدالله غازی «۲» روایت غریب و شگفتی نقل می کند که خلاصه آن این است که حاکم فاطمی در مصر از ابوالفتوح خواست تا مدینه را به اشغال خود درآورد و جسد پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنجا به مصر منتقل کند. او نیز دستور وی را اطاعت کرد. مردم مدینه پس از اشغال شهرشان در اطراف او جمع شده، قاری آنان این آیه را خواند: ی أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا أَیْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولی (سوره

توبه، آیه ۱۳) تـا آخر آیه. ابوالفتوح دریـافت که انجام آن کار محال است و تصـمیمش را عوض کرد. من مطلبی که این روایت را تأییـد کند، به دست نیاوردم. اما برای غریب بودن آن همین بس که مورّخانی چون فاسـی، ابن‌ظهیره، و دحلان که مهم‌ترین کسانی هسـتند که بعـد از ازرقی در باره مکه تاریخ نوشـته‌اند، این روایت را نقل نکرده‌اند. «۳» فاسـی به این مطلب اشاره دارد که استیلای ابوالفتوح بر مدینه به دلیل آن بود که حاکم دریافت که در آنجا از دعای برای فاطمیان منع شده است. «۴»

خلافت ابوالفتوح

انـدکی نگـذشت که میـان او و فاطمیـان اختلاـف پیش آمـد، چرا که حـاکم فاطمی، سـندی برای وی فرسـتاد که در آن از صـحابه عیبجویی شـده بود. حـاکم فاطمی دسـتور داده بود تا خطیب، آن سـند را روی منبر بخوانـد. این مطلب بر ابوالفتوح گران آمـده، در موسم حـج آن را برملاـ کرد. وی از حجـاج و عرب‌هـای حوالی مکه از قبیله هـذیل و دیگران دعوت به عمل آورد، آن‌گاه همه در مسـجد اجتماع کرده، تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۲ خواسـتند منبر را بر صاحبش بشکنند. و این روز بزرگی بـود که به عصـیان و سرکشـی ابوالفتوح انجامیـد. «۱» ابوالقـاسم بن‌المغربی وزیر فاطمیـان هم‌از سـتم حاکم بامر اللَّه فـاطمی از مصـر گریخت و به ابوالفتوح پنـاه برد و او را به ضـدّیت با فاطمیان برانگیخته از او خواست عنوان خلافت رااز آنان بگیرد وبه خود اختصاص دهد وبرای او فتوا دادکه می‌تواننداموال نفیس موجود در کعبه را بردارد. ابوالفتوح خود را خلیفه نامیده، شروع به گرفتن بیعت از دوسـتداران خود در مکه و مـدینه کرد. سـپس دعوت به امر به معروف و نهی از منکر را آغاز کرد. کم‌کم محدوده کـارش را توسـعه داد، به طوری که بنوسـلیم، بنوهلاـل، بنوعوف، و بنوعـامر بـا او بیعت کردنـد. انـدکی نگـذشت که وی با سپاهی بزرگ قصد شام کرد. در راه، از هر ناحیه که می‌گذشت بیعت کنندگان تازه‌ای بر او وارد می‌شدند تا آن که به منازل آل جرّاح در رمله رسید. آنان هم با او بیعت کردند و در مناطق خود و بسیاری از بلاد شام به نام او خطبه خواندند. «۲»

کناره‌گیری از خلافت

خبر این امر به مصـر رسـیده، آشوبی برپا کرد. حاکم فاطمی دانست که پیامد این اقدام بسیار وخیم خواهد بود. وی به طور پنهانی با امیر طیّ در منطقه رمله که نـامش حسـان ابن مفرّج جرّاح بـود کنـار آمـده، او را به خود جـذب کرد و از او قول گرفت تـا دست از حمـایت ابوالفتوح بردارد. ابوالفتوح از این مسأله با خبر گشت و دانست که عقب کشـیدن آل‌جراح از حمایت او می‌توانـد موقعیت وی را به خطر انـدازد. همـان جـا ایسـتاده به تأمـل نشـست. این در حـالی بود که از مکه نیز خـبر رسـید که برخی از آل سـلیمان «۳» فرصت غیبت او را از مکه مغتنم تاریـخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۳ شمرده، به ریاست ابوالطیب داود بن عبـدالرحمان بر مکه غلبه کرده‌اند. وی دانست که فتنه‌ها او را محاصـره کرده و فاطمیان، تنها به جذب یاران او اکتفا نکرده، در مکه هم بر ضد وی شورش به راه انداخته‌اند. بنابراین یک شـبه چندان مطرود گشـته است که نه جایی در شام دارد و نه در مکه. «۱» وی بلافاصلـه نزد مفرّج پدر حسان، که از سران مخالفان بود رفته به او پناه برد. مفرج به او پناه داده، قبول کرد تا امور را اصلاح کنـد. وی میـان او و فاطمیـان وسـاطت کرد، مشروط بـه ایـن کـه او عنـوان خلاـفت را از خـود بردارد و در ازای آن مکـه از دسـت سلیمانی‌ها گرفته شده به او واگذار شود و او به مرکز حکومت خود باز گردد و بسان گذشته حکمرانی کند. بدین ترتیب او در سال ۴۰۳ به مکه بازگشـته، کـارش را آغـاز کرد و زان پس برای حـاکم فاطمی دعوت کرد، «۲» همـان گونه که نام او را هم بر سـکه‌ها حک کرد. «۳» در زمان ابوالفتوح، شخصـی از مصریان بر حجرالاسود یورش برد و در همان حال فریاد می‌زد: تا کی باید این سنگ و محمـد و علی عبادت شوند؟ کسـی مرا از این کار باز دارد. مردم وحشت کرده، از اطرافش کنار رفتند. نزدیک بود بگریزد که در حال، کسـی او را با خنجر زد و مردم قطعه قطعه‌اش کرده، آتشـش زدنـد. عـده‌ای دیگر هم که متهم به مصاحبت با او بودند، کشـته

شده و آتش زده شدند. این فتنه بزرگی بود و در آن، حدود بیست نفر کشته شدند. این به جز مواردی بود که از دیده‌ها پنهان ماند. از همان روز بود که مردم شروع به غارت اموال مغربی‌ها و مصری‌ها کردند.» ابوالفتوح افزون بر شجاعتش، شعر خوب می‌سرود. از اشعارش این است: در هوای وصل تو، اندوه‌ها بر من فرود آمد، و بی‌خوابی در حق من چندان جفا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۴ کرد که تو. پیام رسانی به من گفت که تو غضب کردی که خدای از خشم تو کفایت کند. «۱» وی از نیروی جسمی بالایی برخودار بود، چنان که خواهرش نیز چُنان بود. یک‌بار خواهرش چند درهم فرستاد تا برای او گندم بخرد. وی دراهم را چندان له کرد که خطوط روی آن از میان رفت. سپس گندم را همراه آن دراهم نزد خواهرش فرستاد تا او تصوّر کند که دراهم او ناسالم بوده است. خواهر نکته را دریافت. مشتی از گندم‌ها را گرفت و چندان له کرد که آرد شد. سپس آن را نزد بردارش فرستاد و به او فهماند که گندم ناسالم است. خواهر در بلاغت نیز هم‌طراز او بود همان طور که در قدرت جسمی. «۲» در دوران حکومت ابوالفتوح، در بسیاری از سالها، حجاج از حج منع شدند و این به دلیل درگیری‌ها و فتنه‌هایی بود که در مکه بود. همین طور شورش برخی از قبایل بادیه نشین و راهزنی آنان عامل دیگر این وضعیت بود. «۳»

شکر بن ابی‌الفتوح

با درگذشت ابوالفتوح در سال ۴۳۰ پسرش محمد شکر جانشین وی گردید. او هم در شجاعت همانند پدرش بود. وی با حسینیون مدینه که قصد شورش بر ضد وی را داشتند جنگیده «۴» بر آنان غلبه کرد و مدینه را به حکومتش افزود. همچنین بسیاری از شورشیان بادیه نشین را تنبیه کرد. وی نیز شاعر بود و از اشعارش این است: خیمه‌هایت را در زمینی که به آن اهانت می‌شود، ویران کن، و از ذلّت کناره بگیر که باید از ذلّت کناره گرفت. وقتی که در جایی مَنْقَصتی هست بانگ رحیل بردار، چرا که دستمال خیس هم در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۵ چنین جایی هیزم خواهد بود. «۱» شکر به فاطمیان دعوت می‌کرد و طی سال‌ها، حجاج عراقی را از آمدن به حج منع کرد، چرا که با عباسیان میانه‌ای نداشت. منع از آمدن به حج به خاطر مشکل شورشیان بادیه‌نشین هم بود، وضعیتی که در زمان پدرش نیز وجود داشت.

برده شکر

با درگذشت شکر در سال ۴۵۳ و به دلیل این که از او فرزندی نماند، برده او که نامش را نیاورده‌اند، «۲» به حکومت مکه رسید. «۳» شاید این مسأله که یک برده امارت مکه را بر عهده گرفت امر شگفتی به نظر آید، در حالی که شمار فراوانی از بزرگان علوی و اشراف و شخصیت‌های برجسته‌ای از مردمان مکه و مجاوران در آنجا بودند. اما از رخدادهای نقل شده چنین به دست می‌آید که اشراف گرفتار چند دستگی بودند. اعیان مکه هم به همان طبقه خود متمایل بودند. مهاجران و برجستگان از آنان نیز یا از موضع آنان پیروی می‌کردند یا آن که از آنان رویگردان بودند و جدا می‌شدند. این چند دستگی، میدان عمل را تنگ می‌ساخت و بسا برده شکر با استفاده از توان سرور خود و نفوذش میان آنان، توانسته بود از فرصت استفاده کرده، بر تخت حکومت تکیه زند.

طبقه دوم از اشراف «سلیمانی‌ها»

حکومت این برده چندان به طول نینجامید، زیرا سلیمانی‌ها که طبقه دوم از اشراف بودند، «۴» پس از مدت کوتاهی، زمام امور را به دست گرفتند. این بعد از آن بود که آن برده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۶ را کنار گذاشتند و به دنبال آن تمامی موسوی‌ها را که از طایفه اشراف طبقه اول بودند به حاشیه راندند. «۱»

صاحب یمن

سلیمانی‌ها چندان در حکومت پایدار نماندند، چرا که صلیحی حاکم یمن «۲» پس از گذشت دو سال از حکومت آنان، مکه را تصرف کرد. مورّخان از حاکمان سلیمانی به جز فردی به نام محمد بن عبدالرحمن از نوادگان ابوفاتک از دیگری یاد نکرده‌اند.

هواشم طبقه سوم از اشراف

اقامت صلیحی در مکه از یک ماه فراتر نرفت، زیرا او توانست مؤسس طبقه سوم اشراف را که نامش ابوهاشم محمد بن جعفر بن محمد، نواده امیر حسین بود، بر تخت بنشاند. «۳» طبقه اول اشراف با طبقه سوم در این امیر حسین به هم می‌رسیدند. کما این که هر سه طبقه در جدّ هشتم این ابوهاشم، یعنی عبدالله بن موسی بن جون با یکدیگر مشترک بودند. صلیحی مال و سلاح و لشکر در اختیار او گذاشت تا بتواند آن مناطق را آرام کند. سپس به یمن برگشت. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۷ برخی از مورّخان می گویند «۱» که دلیل بازگشت صلیحی، گسترش وبا در سپاهیانش بود. بعید نیست که این هم یکی از دلایل بازگشت او باشد. اما مهم‌ترین دلیل، آن بود که او به هدفش رسید و مکه را از چنگ سلیمانی‌ها درآورد. این جماعت به عباسیان دعوت می کردند. او هواشم را بر سرکار آورد که به فاطمیان دعوت می کردند.

ابوهاشم محمد بن جعفر

۴۸۷ -۴۵۶]

] چنین بود که ابوهاشم کارش را آغاز کرده، دستور داد تا برای فاطمیان دعا کنند؛ اما مدتی بعد فاطمیان به خاطر مشکلات بزرگی که در مصر پیش آمد، کمکشان را قطع کردند. ابوهاشم برای مخارج حکومت خویش مجبور به فروش قندیل‌های کعبه و زر و زیور درها و ناودان شد و برخی از اموال تجار مکه را هم مصادره کرد. پس از آن نظرش بر این شد تا نام فاطمیان را از خطبه برداشته و به نام قائم بامرالله عباسی خطبه بخواند. وی در سال ۴۶۲ به نام قائم عباسی خطبه خواند. پس از آن به حاکم بغداد نامه نوشته، خبرش را به او داد. عباسی‌ها سی هزار دینار پول و نیز خلعت‌های فاخر برایش فرستادند. همچنین وظیفه سالانه‌ای برای او معین کردند که به ده هزار دینار می‌رسید. همچنین حاکم بغداد به او نوشت، اگر امیر مدینه یعنی مهنا نیز چنین کند، سالانه پنج هزار دینار خواهد گرفت. «۲» بدین ترتیب کار خطبه خوانی به نام عباسیان از سر گرفته شد، جز آن که گفتن «حیّ علی خیر العمل» در اذان بر اساس مذهب شیعه ادامه یافت. «۳» عباسیان، شریف ابوطالب را برای قانع کردن حاکم مکه به آنجا فرستادند. او به مناظره‌ای طولانی با او پرداخت تا آنجا که گفت: این اذان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابوطالب گفت: این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۸ مطلب از امام علی علیه السلام صحیح نیست. این کار را عبدالله بن عمر در برخی از سفرهایش انجام داد. تو را چه کار به ابن عمر؟ ابوهاشم هم آن را از اذان انداخت. «۱» سلیمانی‌ها، یعنی طبقه دوم اشراف، کوشیدند تا حکومت خود را بر مکه به دست آوردند. آنان بر ابوهاشم شوریده، با کمک یکی از اشراف با نام حمزهٔ بن وهاس بن ابی‌الطیب- همان که اندک زمانی حکومت مکه را داشت و احدی از مورّخان، زمان آن را معین نکرده‌اند- ابوهاشم را از مکه بیرون کردند. اما چیزی نگذشت که ابوهاشم به حکومت مکه بازگشت. «۲» تصور می کنم فاطمی‌ها پشت سر شورش سلیمانی‌ها بر ضد ابوهاشم بودند، زیرا بعید به نظر می‌رسد آنان رها شدن دعا برایشان را در مکه بی‌اهمیت تلقی کرده باشند، آن هم بعد از آن همه تلاش و هزینه که برای این کار کردند و حکومت اشراف را برای آن که صدای آنان در مکه باشد، سر کار آوردند. به هر روی، ابوهاشم پیروزمندانه به مکه بازگشت، آن هم بعد از آن که حمزهٔ بن وهاس را بیرون کرد و به عباسیان دعوت

کرد. وی مـدتی بعـد، سپاهی از نظامیان ترک به مـدینه فرسـتاده، بر بنی مهنا از اولاد امام حسین علیه السـلام غلبه کرد و آنان را از آنجـا بیرون کرده، مـدینه را ضـمیمه حکومت خود نمود. «۳» فاطمیان دانسـتند که می‌بایـد دوباره خطبه در مکه به نام آنان خوانـده شود. بنـابراین تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۵۹ در سال ۴۶۶ کسـانی را در مکه واداشـتند تا با ابوهاشم در این باره صحبت کرده به او بفهماننـد که کارش در خطبه خوانی به نام عباسـیان زشت است. همچنین اموالی به او بدهد تا وی را راضـی کند. بسا عباسیان از این امر آگاه شده، به همراه سلار که قافله حج عراقی را هدایت می‌کرد، اموال فراوانی از جمله هدایای قابل توجهی برای ابوهاشم فرسـتادند. او اموال زیادی هم از حجاج جمع آوری کرده تقدیم ابوهاشم کرد. سـلار در این کار خود موفق گردیـد، به همان اندازه که فاطمیان ناموفق ماندند. «۱» اما این موفقیت، زودگذر بود. مقتدی خلیفه وقت عباسـی در سال ۴۶۷ درگذشت. فاطمیان تلاش مجددی را آغاز کرده، هدایای زیادی برای ابوهاشم فرسـتادند و ضمن نامه‌ای به او نوشتند: تعهدات تو در مقابل قائم عباسـی و سـلطان سلجوقی بود که هر دو مرده‌اند. ابوهاشم با مشاورانش گفتگو کرده و آنان به او توصیه کردند تا خواسته فاطمیان را بپذیرد. مشاوران گفتند: دوباره رسـیدن کمک از مصر به ما آغاز شده و ما عموزادگان خود را با دیگری عوض نمی‌کنیم. بدین ترتیب دوباره خطبه به نام فاطمیان خوانده شد. «۲» موفقیت فاطمیان هم چندان به درازا نکشید؛ زیرا رئیس قافله حج عراقی در سـال ۴۶۸ به حـج آمـد. پیشـنهاد تـازه او برای ابوهـاشم آن بود تـا با دختر جلال الـدوله در عراق ازدواج کرده و به علاوه بیسـت هزار دینـار در عـوض آن چه از گذشـته پرداخت نشـده است، به او پرداخت شـود. ابوهـاشم پـذیرفت و دوبـاره خطبه به نـام عباسیان خواند. «۳» بدین ترتیب فاطمیان و عباسیان، به نوبت با پرداخت هدایا به راضی کردن ابوهاشم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۰ امیر مکه می‌پرداختند تا آن که در سال ۴۸۴ وقتی عباسیان دیدند که فاطمیان موفق شده‌اند امیر مکه را جذب کنند، مصـمم شدند تا با توسل به زور مسأله را حل کنند. به همین دلیل، سپاهی از ترکمانان را به مکه فرستادند. ابوهاشم به سختی با آنان جنگید، اما وقتی از پیروزی‌نومید شد به‌بغداد گریخت. بسا هدفش راضی‌کردن عباسیان بود. «۱» فاسی «۲» به حوادث دیگری هم اشاره دارد. از جمله آن که سـنی‌ها که بغدادی‌ها بودند با شـیعیان که مصری‌های طرفدار فاطمیان بودند بارها در مکه به جـان هم افتادنـد و هر کـدام تلاش داشـتند تا فقط خطبه به نام آنان خوانـده شود. پیروزی هم میان آن‌ها دست به دسـت می‌شـد. ماحصل آنچه گـذشت این که در روزگار ابوهاشم، وی پس از یک صد سال، دوباره شـروع به خطبه خوانی برای عباسـیان کرد. فاطمیـان برای بازگشت به وضـعیت سابق اموال زیادی صـرف کردنـد و البته پیروزی میان آنها دست به دست می‌شـد. ابن اثیر می‌گوید «۳» مـدت زمانی که خطبه به نام عباسـیان خوانده شد چهار سال و پنج ماه بود. بسا مقصودش مجموعه زمان‌هایی است که عباسـیان موفق شدند تا خطبه به نامشان خوانده شود. شهر مکه در این دوره، روزگار سختی را از فشار و گرانی پشت سر گذاشت و این هم به دلیل درگیری‌هایی بود که بر سـر منبر این شـهر ضعیف که اسیر دو قدرت بزرگ بود، صورت می‌گرفت. «۴» ابوهاشم در آخرین روزهـای خود، برای عباسـیان خطبه می‌خوانـد تا آن که در سال تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۱ ۴۸۴ درگذشت. «۱» او در قدرت و شـجاعت ممتاز بود و در یکی از نبردها شخصاً با شمشیر به شخصی حمله کرده، چنان شمشـیری بر او نواخت که زره و جسد و کمان او را پاره کرده، شمشـیرش به زمین رسـید. «۲» ابوالمحاسن «۳» در مذمّت وی افراط کرده می‌نویسد: وی چهره‌ای ملوّن داشت، زمانی با عباسیان و زمانی با مصریان (یعنی فاطمیان) بود.

قاسم بن محمد

پس از درگذشت ابوهاشم، فرزندش قاسم به امارت رسید. مکه روزگار وی، عرصه فتنه‌هایی شد که پیش از آن در روزگار پدرش هم بود و عامل اصـلی، نزاع بر سـر خطبه خوانـدن میان عباسـیان و فاطمیان بود. وی در ابتـدای امارتش دسـتور داد تا به نام فاطمیان خطبه خوانده شود. اما در سال ۴۸۷ آن را قطع کرده، به نام عباسیان خواند. دو باره به اسم فاطمیان خوانده شد و باز در سال ۴۸۹ به

نام عباسیان خطبه خواند. «۴» در این میان، اصیهید بن سارتکین فرمانده عباسی به مکه حمله کرده، قاسم را از آن شهر بیرون راند. اما چیزی نگذشت که قاسم به مکه حمله کرده، بر آن تسلط یافت و به سال ۴۸۸ اصیهید را از آنجا بیرون راند. قافله حج عراقی در دوره قاسم بارها از آمدن باز ماند؛ که یا نفوذ فاطمیان در مکه غالب می‌شد و یا سال‌هایی بود که فتنه‌های دینی در عراق بالا می‌گرفت؛ فتنه‌هایی که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۲ ناشی از اختلافات شدید مذهبی در آن ناحیه بود. «۱» ما تردیدی نداریم که مکه از تمایلش به فاطمیان، از فواید مادی فراوانی بهره‌مند می‌شد، جز آن که به خاطر نزاع با عباسیان، بسیار زیان می‌کرد و به سبب آن در معرض فتنه و جنگ قرار گرفته، از بابت گرانی و کمبود ارزاق گرفتار مشکلات طاقت فرسا می‌گردید. اگر مکه می‌توانست روی پای خود بایستد بسا مانع از دعا برای هر کدام از دو دولت شده و موضع بی‌طرف می‌داشت. اما ضعف آن و فقر این سرزمین، زمینه را برای تعارض این دو دولت در آنجا فراهم می‌کرد. قاسم پس از آن که ۳۵ سال بر این شهر حکومت کرد، به سال ۵۱۸ درگذشت. وی ادیب و شاعر بود و از اشعارش این است: قوم من وقتی در گرد و خاک میدان جنگ فرو روند، تصور می‌کنی اینان بسان مهتاب‌هایی هستند که در شب جلوه‌نمایی می‌کنند. آنان از زادی که دارند نسبت به همسایه بخلی نمی‌ورزند، چه زمانه بر وفق مرادشان باشد چه نباشد. «۲» ابن خلدون «۳» از او یاد کرده می‌نویسد، وی از استقرار امنیت عاجز ماند و نتوانست برای اصلاح امور کاری از پیش ببرد.

فُلَیْتهٔ بن قاسم

]۵۱۸- ۵۲۷

] پس از درگذشت قاسم بن محمد در سال ۵۱۸ فرزندش فلیته امارت مکه را در دست گرفت. «۴» مورّخان اشاره‌ای به این که او به نام عباسیان خطبه می‌خواند یا فاطمیان، ندارند، جز آن که تقی الدین فاسی گزارش می‌کند که در زمان وی، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۳ قافله عراق به حج می‌آمد. نیز در باره او از نمونه کارهای سختگیرانه پدرش یا کارهای خلاف نقل نشده است. بعید نمی‌دانم که فلیته به نام عباسیان خطبه می‌خوانده است.

برداشتن مالیات

فلیته مالیاتی را که پدرانش از حجاج می‌گرفتند و به آن مکوس گفته می‌شد، لغو نمود. وی با مردم رفتار خوبی داشت و بهترین سیره را در میانشان داشت. فلیته از ادبای مکه بود و اشعاری دارد. حکومت وی در آرامش تا سال ۵۲۷ که او درگذشت، ادامه داشت. «۱»

نخستین اختلاف میان وارثان

با درگذشت فلیته، بر سر امارت مکه میان فرزندانش اختلاف افتاده، جنگ درگرفت. از جمع آنان، هاشم توانست با شمشیر بر دیگران غلبه کرده، امارت را در اختیار گیرد.

هاشم بن فُلیته

]۵۲۷- ۵۵۱

] چنین می‌نماید که هاشم، رفق و مداری پدر را نداشت و با عباسیان نیز از در مخالفت درآمد. یکبار در طواف سال ۵۳۷ مزاحم

امیر الحاج قافله عراق شد و پس از آن هم اموالش را مصادره کرد. «۲» حکومت وی هجده سال به درازا کشید و در سال ۵۴۵ درگذشت. «۳» صاحب کتاب النفوذ الفاطمی می‌گوید که هاشم در سال‌های پایانی امارتش خطبه به نام عباسیان می‌خواند.

قاسم بن هاشم

[۵۵۱- ۵۵۷

] پس از درگذشت هاشم، فرزندش قاسم به امارت مکه رسید. او هم در قدرت، هم‌آورد پدرش بود و کراهتش از عباسیان را هم از وی به ارث برد. به همین دلیل سالها را در مخالفت با آنان سپری کرد. در خلال همین سالها، عمارهٔ الیمنی «۱» را برای تقویت روابطش با فاطمیان به مصر فرستاد. «۲» عماره برابر خلیفه فاطمی با نهایت احترام برخورد کرده، قصیده‌ای سرود که دو بیت آن در وصف عیش چنین است: جمعی از حرم و کعبه حقیقی به سوی کعبه سخاوت و کرم آمده‌اند کعبه‌ای که خلافت در آنجا اردو زده، آن هم میان دو نقطه مخالفِ عفو و کرم از یک سو و انتقام و خشم از سویی دیگر. در سال ۵۵۵ قاسم دریافت که قافله حج عراقی به ریاست امیر ارغش آماده نبرد با اوست. با دریافت خبر نزدیکی آن، از مکه گریخت. به دنبال آن در منی، فتنه‌ای میان مردم مکه و حجاج عراقی روی داده جماعتی از اهل مکه کشته شدند. افراد باقی مانده به خاندان‌های خود پیوسته، جمعیتی فراهم آورده و برای حمله بازگشتند. در این نبرد، هزار شتر از قافله حج عراقی را تصرّف کردند. امیر الحاج عراقی‌ها فرمان نبرد داد و جنگ درگرفت. در این نبرد، جمعی از دو طرف کشته شدند و غارت‌هایی صورت گرفت. امیر حج عراقی چنین اندیشید که منی را ترک کند، نه به سوی مکه برای تمام کردن حج، و نه به منطقه زاهر، جایی که منازل آنان بود، بلکه به سمتی که به عراق باز گردد، بدون آن که حجش را تمام کند. بسیاری از حجاج از ترس فتنه بازگشتند، بدون آن که حج خویش را تمام کنند. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۵ به نظر می‌رسد مدافعان از بردگان حاکم مکه، راه را بر قافله حج عراقی میان مکه و منی بستند و بیشتر آنان را وادار به فرار کردند، بدون آن که بتوانند حج خود را تمام کنند. در مجموع باید گفت، کارهای قاسم در مکه، سختگیرانه بود. او با مردم روابط بدی داشت، اموال کسانی را مصادره کرد و با این همه (ادعا شده است که) در مکه در روزگارِ قاسم، برای عباسیان دعا می‌شد. «۱» بسا رفتار سختگیرانه او بود که سبب بلند شدن فریاد گروهی از مظلومان گردید. عیسی بن فُلَیته، عموی قاسم بر وی شورید و او را از مکه بیرون کرده، در سال ۵۵۶ امارت مکه را در دست گرفت. اما تقی‌الدین فاسی گوید که قاسم بن هاشم از ترس قافله حج عراقی از مکه بیرون رفت و عمویش عیسی امارت را در اختیار گرفت. «۲»

عیسی بن فُلَیته

هنوز کار عیسی در مکه استوار نشده بود که قاسم به مکه حمله کرده، در رمضان سال ۵۵۷ وی را از مکه بیرون راند. عیسی هم چند روزی بیشتر خارج از مکه به سر نبرد تا آن که دوباره به مکه تاخت و این بار قاسم را کشت و مکه را در سال ۵۵۷ در اختیار گرفت. «۳» در سال ۵۵۷ یا سال پیش از آن، نورالدین محمود زنگی، حاکم حلب، در یک کاروان بسیار بزرگ به حج آمد و اموال فراوانی را در مکه و مدینه انفاق کرد. شاید این حج یک حج سیاسی بود و شاهد آن پیامدهایی است که در قسمت بعد به آن خواهیم پرداخت.

دوران دولت زنگی‌ها

در دورانی که تاریخش را می‌نویسیم، ستاره دولت زنگیان «۱» در اطراف شام برآمد. این زمان سپاهیان محمود نورالدین زنگی در میدان‌های نبرد، صولتی از خود نشان دادند و با صلیبی‌ها نبرد کردند «۲» و شهرها را یکی پس از دیگری تصرف کردند. و درست در این زمان بود که رخنه در دولت فاطمی افتاد و هجوم صلیبی‌ها از هر طرف، اطراف آنان را ناامن کرد. در این وقت، محمود نورالدین زنگی سپاهی را به فرماندهی اسدالدین برای دفع حملات صلیبی‌ها به مصر فرستاد. او در این حمله پیروز شد و عاضد فاطمی آخرین خلیفه فاطمی او را به عنوان وزیر خود برگزید. وقتی اسدالدین مرد، سپاه زنگی همچنان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۷ از مصر حفاظت می‌کرد و عاضد وزیر دیگری با نام صلاح الدین برادر اسدالدین را به وزارت انتخاب کرده، لقب الملک الناصر را به او داد. بدین ترتیب در مصر «خلافت» فاطمی اما «حکومت» زنگی شد. در این خلال، حکومت مکه همچنان در اختیار عیسی بن فُلَیته بود و زنگی‌ها نبرد با حجاز را آغاز کرده، به تدریج در مکه مستقر می‌شدند و خطیب بالای منبر به موازات دعا برای فاطمیان، برای زنگیان هم دعا می‌کرد. «۱» عیسی بن فلیته از نفوذ جدید در مکه فراوان بهره برد. آن حالت آشفتگی که محصول رقابت میان عباسیان و فاطمیان بود اکنون در بلاد مختلف فروکش کرده و جای خود را به آرامش داده بود. زنگی‌ها اموال زیادی در مکه انفاق می‌کردند که در نتیجه آن و نیز استقراری که صحبتش شد، زمینه برای گسترش تجارت و امنیت راه‌ها فراهم شد. در سال ۵۶۷ حکومت مکه همچنان در اختیار عیسی بن فلیته بود و صلاح الدین بن ایوب وزیر زنگی‌ها در مصر. وی کار را بر عاضد عباسی سخت گرفت و با این استدلال که او شیعه است، توانست از دعای برای وی بر منابر جلوگیری کند و به جای آن دعا برای عباسیان بشود. نمایندگان او در سال ۵۶۷ برای تأیید دعا برای عباسیان به مکه آمدند. عیسی بن فلیته هم خواستِ او را پذیرفت. دو سال به همین منوال گذشت تا آن که صلاح الدین ایوبی سقوط فاطمیان را رسماً اعلام کرد و دولت او در سال ۵۶۹ در مصر و شام تأسیس گردید و در مکه به نام او خطبه خوانده شد. این بحث را در دوره ایوبیان به تفصیل بیان خواهیم نمود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۸

کلیاتی در باره دوران فاطمیان

وضعیت سیاسی

به نظر می‌رسد علوی‌گری که دورانی طولانی برای گرفتن خلافت از عباسیان مجاهدت کرده بود، در جریان پیروزی فاطمیان که شیعه علی علیه السلام بودند، به گونه‌ای در دوره مورد بحث تاریخی ما به پیروزی رسید. این امر با غلبه آنان بر بخش مهمی از بلادی که در گذشته زیر سیطره عباسیان بود و نیز ایجاد حکومتی مشابه در یمن و دولت دیگری به اسم قرامطه در بحرین، منهای برخی از جنبش‌های وابسته اما کوچک که در بخش‌های دیگری از دنیای اسلام موقعیتی به دست آورد، تحقق یافت و در جمع نشان از غلبه چیزی داشت که به رغم برخی از اختلاف نظرها میانشان، باید نامش را تشیع علوی نهاد. در همین وقت، اشراف علوی مکه هم قدرت یافتند که در این میان باید از بانی اصلی آن جعفر بن محمد [م ۳۸۰] جدّ اشراف یاد کرد که در پی سقوط دولت اخشیدیان در مصر، دولتش را در مکه اعلام کرد و حکومتش را مستقل نمود. این جنبش، همان‌گونه که گفتیم از محدوده مکه بیرون نرفت و سرزمین تحت فرمان آن تا جده در غرب و تا طائف در شرق بود. از این رو این دولت از سوی دولت فاطمیان که همسایه آن و در مبادی تشیع با آنان مشترک بود، مورد حمایت قرار گرفت و پایه‌هایش استوار شد و با استفاده از شایستگی‌های خود جعفر به پیروزی و تثبیت رسید. جز آن که با روی کار آمدن فرزندش ابوالفتوح، مسائل تازه‌ای مطرح شد و او برای خود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۶۹ مدعی خلافت گردیده، خویش را شایسته‌تر از فاطمیان برای خلافت دانست. وی در حرم، خود را خلیفه نامید و از مردم حجاز بیعت خواست و آنان هم با او بیعت کرده، لقب «راشد» را به او

دادنـد. این اقـدام او سـبب برخـورد فاطمیـان بـا وی شـد و آنـان توانسـتند برخی از اطرافیـان ابوالفتـوح را از وی دور سازنـد. چیزی نگـذشت که وی ساقط گردید و یکی از عموزادگانش قدرت را به دست گرفت. زمانی که ابوالفتوح، این سـرانجام نافرجام را دید، دوبـاره در پی کسب رضـایت فاطمیان برآمـد و با اهالی برخورد مثبت کرد تا این که به حکومت برگشت و دیگر دعوت به خلافت خویش نکرد؛ چیزی که اعقاب بعدی وی از اشـراف هم هیچ‌گاه در پی‌اش بر نیامدند به جز شـریف حسـین، آن هم پس از گذشت نُه قرن و نیم از آن مـاجرا که شـرحش خواهـد آمـد. امـارت مکه برای صـد سـال در اختیـار نسل ابوالفتوح باقی مانـد. پس از آن به سلیمانی‌ها، عموزادگان او منتقل گردید. آنان فرزند سـلیمان جون (طبقه دوم) بودند. فاطمیان دریافتند که سلیمانی‌ها بنای دعوت به آنان را ندارنـد. به همین دلیل شـیعیان خود در یمن را به حمله به مکه تحریک کردند. آنان نیز به مکه یورش برده سـلیمانی‌ها را از امـارت دور کردنـد و حکومت را در اختیـار طبقه سوم اشـراف از عموزادگان همان سـلیمانی‌ها قرار دادنـد. اینان فرزنـدان ابوهاشـم محمـد بن جعفر بن محمد بن حسـین بودند. «۱» حکومت این طبقه از اشـراف تـا سال ۵۹۷ یعنی نزدیـک به یـک قرن و نیم به درازا کشـید. پس از آن به عموزادگان آنان، یعنی طبقه چهارم از اشـراف رسید. استقلال اشراف مکه همیشه درآمیخته با نفوذ دولت‌های قوی دیگر بود و نتیجه آن که برای فاطمیـان، عباسـیان و یـا زنگیان و گاه دو دولت دعا می‌شـد. این نفوذ از بناها و کارهای عمومی که هر کدام از این دولت‌ها در وقت نفوذ در آن شهر انجام می‌دادند به دست می‌آید. آنان بر این باور بودند که در جریان تسلط بر این شـهر باید مانند دیگر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۰ شهرهای تابع خود، چنین اقداماتی را انجـام دهنـد. با این همه بایـد توجه داشـته باشـیم که نفوذ این دولت‌ها در مکه و تأثیر آن بر اسـتقلال مکه تنها به آن انـدازه بود که روی منبر برای آنها دعا شـده و بخشـش‌های آنان مورد پذیرش قرار گیرد. بسا اشـراف مکه در این باره یعنی پذیرش آوردن نامشان در خطبه معذور بودند؛ زیرا آنان در مکه‌ای حکومت می‌کردند که به لحاظ نیروی انسانی، شـمار کافی سرباز برای تأمین امنیت آن نداشـتند. به علاوه منـابع مـالی آن برای مخـارج آن کفـایت نمی‌کرد. به همین دلیـل، راهی جز کنـار آمـدن بـا قـدرت‌های بزرگ وپذیرش بخشش‌های آنان، هر بار از یکی از آنها را نداشتند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۱

وضعیت اجتماعی در روزگار فاطمیان

جنبه‌های عمرانی و اجتماعی

آبادانی مکه در این دوره از آنچه در دوره دوم عباسـی بود بیشتر نشد، زیرا وجود فتنه‌ها در مکه مانع از توجه به مسائل عمرانی بود. گروههـای سه‌گـانه اشـراف بیش از آن کـه بـه فکر عمران مکـه باشـند در انـدیشه نگهـداری آن بودنـد. آنـان بـه سـاخت قلعه‌ها می‌پرداختند تا مانع دشـمنی دیگران شوند. ناصـر خسـرو می‌گوید که آنان [خانه‌ها و قلعه‌ها را] میان منافذِ کوه‌ها را می‌ساختند و هر فضـایی که می‌یافتنـد اطرافش را دیوار می‌کشـیدند. این فتنه‌هـا به نوبه خود، تـأثیر خـاص خود را میان مردم مکه داشت و آنان را از بابت گرسـنگی و قطحی، سنگدل بار آورده بود. ناصر خسرو می‌نویسد: در برخی از سالها در این دوره چیزی حدود ۳۵ هزار نفر از مکه بیرون رفتند. جمعیت مکه هم در سال ۴۲۲ حدود دو هزار نفر بوده است. ناصر خسرو از دشواری‌های مکه در برخی از سنوات یاد کرده که ناشـی از کم آبی بوده است. سپس می‌نویسد: آنان برکه‌ها وحوضچه‌هایی را برای نگهداری آب می‌سازند. ساختن هر منبع ده هزار دینـار هزینه می‌برد. وی می‌گویـد: در مکه دو حمـام وجود داشت که از سـنگ ساخته شـده بود و تصوّر می‌کنم که از روزگار اموی و عباسـی باقی مانـده بود. و می‌نویسد: مغازه عطارها در مسـعی است و حجامتگران در مروه هسـتند. شـمار دکان‌های آنان بیست عدد است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۲ چنین می‌نماید که تأثیر زندگی فاطمیان در مکه به رغم همه دشواری‌ها در مکه، بیش از زندگی عباسیان بود. بسا دلیل آن نزدیکی مصر به حجاز یا ارتباط فاطمیان با حکام

آن شهر بود که بیش از ارتباط این حاکمان با عباسیان بود. ما این تأثیر را در نظام اداری و آداب و رسوم عمومی به خوبی شاهد هستیم. فاطمیان امام خود را چنان تصوّر می‌کردند که اطراف او را حاله‌ای از تقدّس و پاکی گرفته است. «۱» این دیدگاه روی نگاه مردم مکه نسبت به اشراف تأثیر گذاشت. بعد از آنی که امرای مکه در نگاه رعایای خود به جز امارت مستحق هیچ‌گونه تقدیس و تنزیه نبودند، اشراف مکه توانستند در اطراف خود جلال و جبروتی پدید آورند و عامه را واداراند تا آنان را تقدیس کنند و در این باره چندان اصرار ورزیدند یا مردم خود چنین کردند تا آن که غلوّ در تقدیسِ هر شریفِ منسوب به خاندان حاکم عمومیت یافت. وقتی من از خاندان حاکم سخن می‌گویم، مقصودم توجه به گروهی است که آنان را سادات می‌نامیم و به رغم آن که هم خانواده‌ای با اشراف بودند، اما از آن تقدیس بی بهره بودند. این در حالی بود که جدّ همه آنان فاطمه زهرا علیها السلام بود. این تأکید بر تقدیس اشراف حاکم تا آنجا پیش رفت که کسانی از اینان تصوّر می‌کردند که برابر سایر مردم از غیر اشراف، نوعی امتیاز شرعی دارند. فاطمی‌ها نیز خود تمایل به مظاهر ابهت داشته و کاخ‌هایشان از آداب و رسوم که می‌باید رعایت می‌شد، پر شده بود. این مطلب در اشراف حاکم بر مکه هم تأثیر گذاشته، آنان هم در پی ابهت در مجالس ومواکب و مراسم‌های خاص خود بودند، چیزی که در مکه سابقه نداشت. آنان شروع به دور شدن از رعایا کرده، برای خود حاجب گرفتند. همچنین برای خود گروه موسیقی خاص درست کردند که برابر قصرهای آنان می‌نواختند، چیزی که به آن النوبه گفته می‌شد و به هدف بالا بردن این ابهت به نهایتش به کار گرفته می‌شد. آنان در وقت حرکت، کاروانی از سواران را به راه می‌انداختند که هر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۳ کجا می‌رفتند، همراهی‌شان می‌کردند. البته ما باید برخی از آنان را که اهل تواضع بودند استثنا کنیم، کسانی که بدون حاجب برابر مردم ظاهر می‌گشتند، و برای رسیدگی به دادرسی عامه و گرفتن حق ضعفا و مظلومان، جلوس داشتند. مکه این دوره، شاهد برخی تقسیمات اداری بود که در مصرِ فاطمی مرسوم بود. به جز قاضی و بیت المال و برید و محتسب، کسی ناظر بازار بود. همین طور شرطه که مسؤول امنیت بود. یک نفر هم فرمانده سپاه و شخص دیگری صاحب باب الاماره بود. بیشتر این کارها در قصرهای مخصوصی که پشت دارالندوه قرار داشت انجام می‌گرفت. برخی هم در طبقات زیرین خانه‌های امرا بودند. منازل بیشتر آنان هم در نزدیکی دارالندوه در محله‌ای که در حال حاضر شامیه نامیده می‌شود، قرار داشت. رؤسا معمولًا با جلال و جبروت بودند و بالاترین موقعیت، از آنِ قاضی و امام و خطیب مسجد بود. به نظرم استقبال از خطیب و تجمیل منبر با پارچه‌های زرباف و ایستادن خدام در برابر منبر و نشستن کسانی بر برخی پله‌های منبر تا در پی دعاهای خطیب در صور بدمد- چیزهایی که پیش از آمدن آل سعود شاهدش بودیم- تردیدی نیست که از ساخته‌های همین دوره بوده است که مردم متأثر از کارهای فاطمیان بودند. از دیگر ساخته‌های این دوره، دستورات حاکم فاطمی در سال ۳۹۶ است که گفته بود، وقت بردن نام وی در خطبه، مردم از جای برخیزند. این از عادات آنان بود که در مصر وجود داشت و وقت نام بردن از خلیفه در مسجد یا دیگر اجتماعات و بازار می‌ایستادند. این به رغم آن بود که گفته شده است، فاطمیان هیچ کس را مجبور به پذیرش مذهب خود نمی‌کردند. «۱» مکه این دوره، شاهد برخی از اعیاد و جشن‌ها، علاوه بر اعیاد دینی بود. مانند عید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۴ مولد النبی صلی الله علیه و آله، «۱» عید تولّد فاطمه زهرا (س)، عید تولّد خدیجه کبری (س) و سیده آمنه و امام علی علیه السلام. همین طور مراسم روز عاشورا و آخرین چهارشنبه ماه صفر. به نظرم همه اینها از طریق فاطمی‌ها در مکه رواج یافت و آنان هم به خاطر تشیع و پیروی از اهل بیت علیه السلام این جشن‌ها ومراسم را برگزار می‌کردند و پیش از آن در مکه وجود نداشت. این عادات تا وقت ورود سعودی‌ها در مکه در سال ۱۳۴۳ وجود داشت و آنان آنها را برداشتند. «۲» تصوّر من بر این است که مذهب شیعه تحت تأثیر فاطمی‌ها در مکه گسترش یافت، همین طور با دستور اشراف که برخی از آنان تمایل به تشیع داشتند؛ دلیل من افزودن «حیّ علی خیر العمل» به اذان در منابر مسجد الحرام است. این کاری شیعی بود که فاطمی‌ها و برخی از حاکمان مکه انجام می‌دادند. نیز باور من این است که از نخستین کارهای فاطمیان در مکه، گذاشتن لقب

«اشـراف» بر حاکمـان مکه و دادن لقب «سادات» به عموزادگان آنان بود. این القاب تا پیش از قیام جعفر در روزگار فاطمیان وجود نـداشت. همچنین در مکه این دوره، لبـاس تـازه‌ای که از حریر و کتان بود، رواج یافت. همین طور انواع پارچه‌های برّاق که با تابش خورشید به آنها، نور را منعکس می‌کرد. این لباس‌ها از مصر وارد می‌شد. همین طور عمامه‌هایی با پارچه زری‌باف که شبیه نی بود، در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۵ این دوره رواج یافت. جُبّه هم که شبیه همان چیزی است که تـاکنون هست، از همـان عهـد است. فاطمیـان در مصـر، به خصـوص در اعیـاد و مناسـبت‌ها، خلعت به امرا و وزرا می‌دادنـد. در این لباس‌هـا، از نـخ زری و نقره اسـتفاده شـده بود. به نظرم امرای مکه هم از این خلعت‌هـا که وسـیله‌ای برای ایجاد پیونـد و ارتباط میان آنـان و فاطمیـان بود، بهره‌منـد بودنـد. انواع مختلفی از لباس‌هایی که از نـخ زری و نقره‌ای در آنها اسـتفاده شـده بود در ایام حـج و مناسبت‌ها به مکه اهدا می‌شد. طبیعی است که پوشیدن این قبیل لباس‌ها در میان طبقات بالا در مکه شایع گردد و بر پوشش اهالی، آن مقدار که در لباسهای آنان ظاهر شود تأثیر بگذارد و تا آنجا تغییر کند که شبیه پوشش‌های رایج میان فاطمیان باشد.

علم و دانش

در فصل مربوط به زندگی علمی در دوره دوم عباسی گفتیم که حلقه‌های علم در مسجد، مملو از طلاب و استادانی از پیروان مالك و شافعی و بعد از آن احمد بن حنبل بود. نیز اشاره کردیم که با ورود به قرن چهارم، به دلیل پراکنده شدن بزرگان مکه در شـهرها، ایـن وضـعیت بـه سـستی گراییـد. سـستی مزبـور در طـول قرن چهـارم تـا شـشم ادامـه یـافت. در این مـدت، دانش تنهـا در برخی از خاندان‌های علمی بود که به صورت ارثی علم و خطابت جمعه و امامت مسجد میانشان ادامه می‌یافت. از برجسته‌ترین این خاندان‌ها در اواخر دوره فاطمی در قرن شـشم، خانـدان طبری بود. خانـدان طبری خود را به قریش منتسب می‌کردند. اجداد آنان از مهاجرانی بودند که زمان عباسیان هجرت کرده، به طبرستان، رفته بودند، اما اندکی نگذشت که نوادگان آنان در قرن پنجم به مکه بازگشتند. نخستین کسی که برگشت ابومعشر طبری بود. وی در مکه سکونت نمود و از سال ۴۸۸ شروع به تدریس کرد. در قرن ششم کسانی از این خاندان مانند رضـی‌الدین بن ابی‌بکر شـهرت یافتند. از نسل این خاندان کسانی همچنان در لباس اهل علم بودند تا آن که در قرن سیزدهم هجری منقرض شدند. «۱»

راه حج

بیشـتر حجـاجی که این زمـان به حـج می‌آمدنـد، از راه مصـر می‌آمدنـد، جـایی که حجـاج انـدلس و مغرب و افریقیه هم دریـایی و خشـکی به آنجا می‌رسـیدند. سپس حجاج ترك و قفقاز و بخارا و قرم و شمال روسیه و سیبری و جزایر دریای مدیترانه بودند که از راه شام می‌آمدنـد. در این وقت به مصـر می‌رفتنـد تا با دیگر حجاج در قاهره اجتماع کنند. شـماری از آنان، بعد از رمضان، به سوئز می‌رفتند تا با کشتی به جده بیایند. شـمار زیادی هم به صعید و از آن جا از راه خشکی یا از طریق نیل به قوص می‌رفتند. بیست روز طول می‌کشید تا به عیذاب «۱» یا قصیر «۲» در قسـمت بالای صـعید در ساحل دریای احمر برسند. در آنجا منتظر کشتی می‌شدند تا آنـان را به جدّه منتقـل کنـد. اقامت آنان در ساحل آنجا یك ماه بود، چنان که ده روز طول می‌کشـید تا به جـدّه برسـند. حجاج از کشتی‌های نااستوار استفاده می‌کردند، قایق‌هایی که از حصیر بودند و صاحبان آنها به حجاج، زور می‌گفتند و بیشتر از اندازه بر آنها سوار می‌کردنـد و به همین دلیل مواجه با خطرات دریایی بودند، به طوری که برخی از کشتی‌ها غرق می‌شد. منطقه عیذاب و قصـیر در اختیار یك بـدوی از اعراب بجاه و منـدوب بود که از سوی حکومت مصـر گماشـته شـده بود. این حاکمان وظیفه گرفتن پول از حجاج را به نیابت از حاکمان مصـر داشـتند و درآمد حاصـله را با آنان تقسیم می‌کردند. عرب بجاه کار انتقال حجاج را از صحرای صعیـد بر روی شترانشان و در دریا تا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۷ جدّه بر کشتی‌هایشان، بر

عهـده داشـتند. آنـان بـا اسـتفاده از این فرصت، حجاج را به تنگنا می‌انداختنـد و گاه می‌شـد که آنان را گرفتار عطش می‌کردنـد تا بمیرند و اموالشان را تصاحب کنند.

تعمیرات و اصلاحات در مسجد

فاطمیـان توجه زیـادی به اصـلاح خرابی‌های واقع شـده در مسـجد الحرام داشـتند. آنان برخی از سـتون‌های رخام را تجدیـد کرده و برخی از مواضع سـقف را تعمیر نمودند جز آن که توجه عباسیان به این امور روشن‌تر است. آنان کارهای اصلاحی فراوانی در کعبه صورت دادند. سـقف مسجد در سال ۵۴۲ تعمیر شد. همین طور سـنگ‌های رخام در سال ۵۵۰ اصـلاح شده و رکن یمانی را که در سال ۵۵۹ آسـیب دیـده بـود، اسـتوار کردنـد. مطیع عباسـی قنـدیلی که ششـصد مثقـال طلاـ بود به کعبه اهـدا کرد. «۱» همـان سال قندیل‌هایی از نقره اهدا گردید. مکتفی عباسـی در سال ۵۵۱ دری که زیبا ساخته شـده و نام خلیفه روی آن بود، به کعبه اهـدا کرد. همین طور ناودانی با نقش زیبا در سال ۵۴۱ فرستاد. محمد جواد، امیر موصل، کارهای اصلاحی فراوانی در مسجد انجام داد، از آن جمله در منـاره باب العمرهٔ، و قبّه عباس در نزدیکی زمزم. همین طور در صـحن مسـجد یک ساعت آفتابی برای تعیین وقت ساخت. «۲» محل آن در ۴۳ ذراعی- به ذراع آهن- از رکن کعبه به سـمت منبر قرار داشت. این جایگـاه بعـدها از میان رفت و هیـچ اثری از آن برجای نمانـد. «۳» از جمله کسـانی از شخصیت‌های مسـلمان که به کعبه تـوجه کرد، شخصـی معروف به شیـخ رامشت بـود که نامش ابوالقاسم ابراهیم بن حسـین فارسی بود. وی رباطی [در سال ۵۲۹] «۴» در نزدیکی باب ابراهیم برای سـکونت فقرای صوفیه از اصـحاب مرقّعات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۸ ساخت. «۱» همین طور ناودانی در سال ۵۴۱ به کعبه اهـدا کرد و در سال ۵۳۲ کعبه را بـا پارچه‌های نرم و نازک پوشانـد که هیجـده هزار دینار مغربی هزینه برداشت. «۲» همین طـور ابونصـر استرآبـادی پرده سـفیدی از تولیـد هنـد در سـال ۴۴۶ برای کعبـه تهیـه کرد. فاطمیـان، کعبه را بـا پـارچه دیبـاج سـفید می‌پوشاندنـد، در حالی که عباسـیان برای پرده کعبه از پارچه سـیاه که شـعار عباسـیان بود اسـتفاده می‌کردنـد، چیزی که تا به امروز مانده است. «۳» شیخ باسلامه در کتاب عمارهٔ المسجد «۴» می‌نویسد، تصوّرش بر این است که مقامات اربعه در مسـجد بین قرن‌های چهـارم و پنجم، یعنی دوره‌ای که مـا اکنون در آن بحث می‌کنیم ایجـاد شـده است. دلیلش آن که مورخـان و سـفرنامه نویسانی که پیش از آن مسجد را وصف کرده‌اند و آخرین آنها صاحب عقد الفرید است، چیزی از این بابت اظهار نکرده‌اند. این در حالی است که ابن جبیر در سفرنامه خود که به سال ۵۷۸ نوشـته از آن سخن گفته و معنای آن این است که اندکی پیش از آن ایجاد شده بوده اسـت. بـه نظرم، اظهـار نظر باسـلامه درسـت نیسـت؛ زیرا بـاور من این است که به همراه دیگر نوآوری‌هـا، این هم مربـوط به زمـان فاطمیـان است. امامان مـذاهب و از جمله امام زیـدیه متفرق نماز می‌خواندنـد. حنبلی‌ها امام نداشـتند. ما در بحث خود در باره دوره ایوبی‌هـا در بـاره وصف ابن جبیر نسـبت به مقامات اربعه و کیفیت نماز خوانـدن ائمه مـذاهب سـخن خواهیم گفت. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۷۹ در کنار حجره زمزم چهار حوض وجود داشت که آب در آنها ریخته شـده و از آن وضو گرفته می‌شـد. در جلوی چـاه زمزم در سـمت شـرق، بنای دیگری بود که به آن قبّه سـقایهٔ الحاج گفته می‌شـد. در آنجا سبوهایی بود که حجاج از آن‌ها آب می‌خوردند. بعد از این بنا در همان سمت شرق بنای مستطیل مانند دیگری بود که سه قبّه روی آن بود و خزانه روغن نامیـده شـده، در آنجا شـمع و روغن و قندیل بود. در اطراف کعبه، سـتون‌هایی بود که با چوب‌هایی که روی آنها نقش و نقره بود، به هم متصل شـده بودند. به این چوب‌ها چلچراغ‌هایی آویزان بود که آویزه‌هایی مثل حلقه آنها را نگه داشـته بود و فاصله آنها تا کعبه ۱۵۰ ذراع یعنی به اندازه مسافت مطاف بود. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۰

دوران ایوبیان

اشاره

پیش از این اشاره کردیم که سلطان محمود زنگی حاکم شام، اسدالدین فرمانده خود را برای کمک به فاطمیان مصر بر ضد صلیبی‌ها به مصر فرستاد، آن هم درست همان هنگام که زوال فاطمیان آغاز شده بود. عاضد فاطمی، آخرین خلیفه فاطمی، اسدالدین را به وزارت انتخاب کرد و پس از او هم برادرزاده‌اش صلاح الدین بن ایوب را برای این کار برگزید. نیز اشاره کردیم که صلاح الدین، بی‌حرمتی به خلیفه فاطمی را آغاز کرد و چیزی نگذشت که سقوط او را اعلام و استقلال خویش را بر ملا ساخت. بدین ترتیب دولت ایوبیان به موازات نابودی فاطمیان در مصر و شام آغاز گردید. اما در ارتباط با مکه، نفوذ صلاح الدین ایوبی، پس از پیروزی او در مصر، در مکه هم بالا گرفت. وی در تأیید خطبه خوانی برای عباسیان تلاش می کرد، زیرا وی به طور اسمی به خلافت عباسیان باور داشت. وی با اشراف خلافت عباسی تلاش برای نفوذ در مکه تلاش داشت و امیر این شهر عیسی بن فلیته هم در دعای برای عباسیان با وی کنار آمد و نام صلاح‌الدین را هم بر آن افزود. بدین ترتیب، قافله حج عراقی کارش را تحت امیرالحاجی که خلیفه عباسی تعیین کرد، آغاز نمود. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۱ مالک بن ابی فلیته، در سال ۵۶۵ نزاع با عیسی را آغاز کرد و توانست نیم روز بر مکه تسلط یابد. پس از آن با یکدیگر مصالحه کردند. در سال ۵۶۷ بار دیگر نزاع درگرفت و مالک با سپاهی از قبیله هذیل بر مکه تاخت که عیسی او را شکست داد و وی به جدّه گریخت و در آنجا به غارت مراکز تجاری پرداخت.

داود بن عیسی

با درگذشت عیسی در سال ۵۷۰ فرزندش داود به امارت دست یافت. اما حکومت نیم روزه او با تحریکی که از سوی عباسیان صورت گرفت، توسط برخی از شورشیان که سخت به او حمله کردند، سرنگون شد. او را از مکه بیرون کردند و برادرش مکثر را به جایش نشاندند. این اتفاق در سال ۵۷۱ افتاد. «۱»

مکثر بن عیسی

زمانی که به سال ۵۷۱ مکثر به امارت مکه رسید، دریافت که باید کار خود را در پایگاهش مکه تقویت کند تا استبداد بغداد همان گونه که برادرش را ساقط کرد، به او آسیب نزند. وی شروع به خرید اسلحه و آماده کردن مردان جنگی کرد. همچنین بالای ابوقبیس قلعه‌ای ساخت تا اگر امیرالحاج عراق برای منازعه با وی تلاش کرد و خواستار عزل او شد، بتواند در آنجا پناه گیرد. با این حال، همچنان به نام عباسیان و ایوبیان خطبه می‌خواند. زمانی که بغداد به فعالیت‌های وی پی‌برد، احساس خطر کرده به طاشتکین امیرالحاج که برادر صلاح‌الدین بود دستور داد تا مکثر را از مکه اخراج کرده، قلعه او را تخریب کند. زمانی که کاروان حج عراق به عرفات رسید و از آنجا به سمت مزدلفه آمد، در مزدلفه توقف نکرده، گذشت. برخی جمرات را رمی کرده و همچنان حرکت کردند تا به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۲ ابطح رسیدند و آنگاه شروع به آزار مردم کردند. پس از آن فریاد حمله به مکه برخاست و نبرد شدیدی درگرفت که عده زیادی از دو طرف کشته شدند و اموال حجاج و مردم به غارت رفت. «۱» و این‌چنین بود که عباسی‌ها و اشراف و مسلمانان از هر تیره و طایفه در مثل چنین رخدادهایی، روح دین را که همه را به اتحاد فرا می‌خواند تا با یکدیگر دوستی و اتحاد و الفت داشته باشند و حول یک شعار واحد متحد شوند، فراموش کردند و جز به اهداف سیاسی و تسلط بر حکومت نیندیشیدند. آنان برای رسیدن به این اهداف، برایشان اهمیت نداشت که در جای عفو و

بخشش، فضا را به بدترین و پیچیده‌ترین وضعی که مجرمان و گناهکاران پدید می‌آورند، تبدیل کنند. تردیدی نیست که اینها جرائمی بود که کمترین مؤمنان هم از هول آن به لرزه در می‌آیند، چنان که اینها خواری و خفّتی است که رهبران دنیای اسلام بر مسلمانان در هر دوره روا می‌دارند و در مقابل قدسیت اسلام، تجرّی می‌کنند و کاری می‌کنند تا مردم هم به شعائر اسلامی با نظر استخفاف بنگرند، چیزی که شایسته این دین بزرگ نیست. این که امروز ما شاهدیم تلقّی مسلمانان از حج تنها یک رسم و عادت ساده است و بیشتر حجازی‌ها هم از حج جز به منافع و مصالح خود توجه ندارند، بدون آن که اینها یا آنها به واقعیت مناسکی که انجام می‌دهند توجه داشته و آن را با تمام وجود حس کنند، اینها چیزی نیست جز نتیجه جنایاتی که رهبران و بزرگانی به بار آوردند که زمینه این استخفاف را فراهم آورده و نسل‌ها را یکی بعد از دیگری بر آن اساس عادت داده‌اند.

اسلحه تازه

جنگجویان در این رخداد، از سلاح تازه‌ای استفاده کردند که پیش از آن در مکه استفاده نشده بود و آن این که دیده شد کسی از آنان خانه‌ای از خانه‌های مکه را با شیشه‌ای پر از نفت مورد حمله قرار داد، به طوری که یکسره در آتش سوخت. خانه‌ای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۳ که به برخی از ایتام مکه تعلق داشت. مکثر هم به قلعه‌ای که بر بالای ابوقبیس ساخته بود، پناه برد. محاصره، سه روز به درازا کشید تا آن که در روز چهارم امیر مکه، قلعه را به امیر الحاج عراق تسلیم و او هم آن را ویران کرد. «۱» طاشتکین به دستور خلیفه عباسی، امارت مکه را ضمیمه امارت مدینه نمود که از آنِ قاسم بن مهنا بود. قاسم پس از سه روز دریافت که از اداره امور مکه عاجز است. به همین دلیل طاشتکین بار دیگر داود بن عیسی برادر مکثر را که در گذشته مورد خشم قرار گرفته بود، به امارت مکه باز گرداند. این رخداد در سال ۵۷۱ افتاد و اندکی نگذشت که بار دیگر مکثر به حکومت برگشت. «۲» طاشتکین در زمان اقامت در مکه، به نام صلاح الدین سکه ضرب کرد. «۳»

الغای مالیات حج (مکوس)

در زمان امارت مکثر، شیخ علوان اسدی حلبی به قصد به جای آوردن حج به حجاز آمد. وقتی به جدّه رسید، از او خواستند تا پول مرسوم را بدهد و او از پرداخت هر وجهی ابا کرده خواست باز گردد. با وی ملاطفت کرده و به امیر مکه پیغام دادند. وی گفت تا با مسامحه با وی برخورد شود. وقتی به مکه رسید و با مکثر دیدار کرد، مکثر از او عذر خواست و به او توضیح داد که مکه نیاز به این پول دارد. شیخ قانع شد و تفصیل ماجرا را به صلاح الدین نوشت و صلاح الدین هم پذیرفت تا سالانه هشت هزار إردب (۶۴ مَن) گندم در مقابل الغای آن مالیات به مکه بدهد. مالیاتی که گرفته می‌شد، هفت و نیم دینار مصری از هر حاجی بود. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۴ از جمله وقایع سال ۵۹۲ آن بود که طوفانی در مکه در وقت آغاز مراسم حج آمد که رمل‌های قرمز را روی سر مردم ریخت و برخی از سنگ‌های رکن یمانی از جای درآمد. برخی گفته‌اند که فقط یک قطعه سنگ بود. در این طوفان، کعبه بارها تکان خورد، چیزی که سابقه نداشت. «۱»

داود بن عیسی

پس از مکثر برادرش داود به امارت مکه رسید و دو برادر طی ۲۷ سال حکومت را دست به دست می‌کردند. آخرین بار در اختیار مکثر بود که ده سال متوالی تا سال ۵۹۷ دولتش به درازا کشید. در این سال بود که امارت مکه از دست هواشم که طبقه سوم از اشراف بودند گرفته شد تا عموزادگان آنان از اشرافی که فرزندان قتاده بودند و به آنان طبقه چهارم اشراف گفته می‌شد، به حکومت برسند. «۲» آل قتاده هفت قرن ماندند، تا آنکه سعودی‌ها آنان را از حکومت راندند.

طبقه چهارم از اشراف

[۵۹۸ – ۶۱۷] قتاده فرزند ادریس با امرای طبقه سوم از اشراف- هواشم- در جدّ هشتم مشترک است. وی و طایفه‌اش در بادیه سکونت داشتند. وقتی قتاده بزرگشان شد، آنان را جمع کرده، به ینبع برد و امرای آن ناحیه را که عموزادگان دورش بودند از آن‌جا بیرون کرد. سپس در پی امارت مکه برآمده، با سپاهی بزرگ راهی آنجا شد با بیرون کردن مکثر، مکه را برای خود آماده ساخت. قتاده در پی گسترش امارتش برآمد. به همین دلیل فرزندش عزیز را با سپاهی به مدینه فرستاد، اما امیر مدینه قاسم بن مهنای حسینی نیرومندتر از آن بود که قتاده تصوّر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۵ می کرد. وی برآنان یورش برد تا وادارشان کرد عقب‌نشینی کنند. سپس در مکه آنان را محاصره کرد و به عزیز فرزند قتاده نوشت: پسر عمو! شکستی در مقابل شکست، محاصره‌ای به محاصره، و شروع‌کننده ظالم‌تر است؛ اگر امسال شگفت‌زده‌تان کرد، سال دیگر دوباره به یثرب برگردید. «۱» چنین می‌نماید که بغداد روی کار آمدن قتاده را نمی‌پسندید. به همین دلیل به دشمنی با او برخاست. یکی از حجاج عراقی با یکی از شرفای مکه که از نزدیکان قتاده بود درگیر شده، در سال ۶۰۸ او را به قتل رساند. امیر قافله عراق متهم گردید و به دنبال آن اشراف و بردگان مکه شورش کرده، روی دو کوه منی رفته، شروع به تهلیل و تکبیر نمودند و با سنگ و سنگ قلاب و تیر به مردم حمله کرده، روز عید و روز بعد از آن به غارت مردم پرداختند. در این درگیری، گروهی از دو طرف به قتل رسیدند و امیر قافله عراق به زاهر رفت. قتاده هم سپاهش را در راه آماده کرده، به آنان یورش برد و در حالی که می‌زدند و می کشتند، قتاده می گفت: اینها کار خلیفه است و هدفشان کسی جز من نبود. به خدا قسم هیچ کس از حجاج عراقی را باقی نمی گذارم. این سوگند عمق دشواری موجود میان قتاده و عراق را نشان می‌داد و این را که او می‌دانست هدف اصلی خود وی بوده است و این نشان از آگاهی قتاده و عمق باور او به این مسأله داشت. امیر حج عراق به خیمه ربیعه خاتون دختر الملک العادل- سلطان شام- پناه برد. این زن در آن سال به حج آمده بود. وی هم پیغام تهدیدی به قتاده فرستاد و او دست برداشت، اما در مقابل، یک صد هزار دینار درخواست کرد که سی هزار دینار برای او فراهم شد. «۲» قتاده از این کار خود پشیمان شد و راجح فرزندش را به همراه گروهی از یارانش به بغداد فرستاد تا از آنچه پیش آمده عذرخواهی کنند. بغداد هم از آنان استقبال کرده عذرشان را پذیرفت. اندکی بغد خلیفه بغداد در سال ۶۰۹ اموال و خلاع برای قتاده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۶ فرستاد و از او خواست تا به بغداد بیاید. اما قتاده احساس خطر کرده، حاضر به پذیرش درخواست خلیفه نشد و در یک قصیده طولانی برای او فرستاد. «۱» خلیفه از آن اشعار خشمگین شده برایش نوشت: وقتی زمستان رفت و بهار آمد، لشکریانی به سوی شما خواهیم فرستاد که نتوانید مقابلشان بایستید. در آن صورت شما را در حالی که ذلیل و تحقیر شدید، از آن‌جا بیرون خواهیم کرد. وقتی این تهدید به قتاده رسید، او خود را برای رویدادهای سختی آماده کرده، به عموزادگانش از آل مهنا در مدینه پیغام داد و از آنان کمک خواست و قرابتشان را یادآور شد. ای عموزادگان ما از آل موسی و جعفر و آل حسین! صبر شما در باره ما چگونه خواهد بود؟ ما دو شاخه یک درخت هستیم. ما را رها نکنید که فنا دامن این شاخه‌ها را خواهد گرفت. وقتی برادری برادرش را برای خورده شدن آماده کند، اول از برادرش آغاز می کنند و دوم از او. «۲» بغداد در سال ۶۱۰ تهدید خود را عملی کرده، سپاهی به مدینه فرستاد. آل مهنا همان گونه که قتاده تصور می کرد برابر مهاجمان ایستاده، آنان را به شکست کشاندند. چیزی نگذشت که بغداد به همین مقدار بسنده کرد و قدرت قتاده را پذیرفت. پس از آن باز خلیفه در پی ایجاد روابط دوستانه برآمده، چندین قریه را به اقطاع به وی سپرد. «۳» قتاده به استخفاف بغداد بسنده نکرد، بلکه این رفتار را در باره دیگران نیز اعمال کرد. ملک عیسی بن عادل ایوبی صاحب حلب در سال ۶۱۱ برای حج آمد و اموال زیادی را در کارهای خیر صرف کرد. امیر مدینه از او استقبال نموده او را در خانه‌اش اسکان داد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۷ و استقبال فراوانی از او کرد و تا مکه همراهی‌اش

نمود. زمـانی که وارد مکه شـد و قتـاده با او روبرو شـد، از او پرسـید کجا منزل کنم؟ قتاده با شـلاق خود اشاره به ابطـح کرد. ملک عیسـی اشارت تحقیرآمیز قتاده را دریافت و خشـمگین شد، اما آن را پنهان کرده، جز در وقت مناسب اظهار نکرد. «۱» بعید نمی‌دانم بی‌اعتنایی قتاده در استقبال از سلطان حلب، ریشه در مصاحبت دشمن قدیمی‌اش امیر مدینه با این سلطان از مدینه تا مکه داشت. وی می‌خـواست بـه سـلطان حلب بفهمانـد که در مکه بـا آدم متفـاوتی جز آنچه در مـدینه بـوده، روبرو شـده است. بـدین ترتیب به نظر می‌رسـد که از نظر قتـاده، تلاش مـدینه برای دفـاع از وی برای از بین بردن کینه‌ها کافی نبوده است. کار اختلاف میان قتاده و سالم امیر مدینه در سال ۶۱۲ بالا گرفت. قتاده به مـدینه حمله کرده، آن را محاصـره نمود و تعداد زیادی از نخل‌ها را از میان برد. این در حالی بود که سالم بن مهنّا همچنان مصاحبت سـلطان حلب را تا شام داشت و یارانش در مدینه از شهر دفاع کردند تا آن که قتاده را تا وادی الصفرا «۲» عقب رانـدنـد. زمانی که خبر این وقایع به شام رسـید، سالم به سرعت به مـدینه بازگشت. سـلطان حلب در اینجا کینه‌ای را که از قتاده در دل داشت آشکار کرده، سپاهی از ترکمانان همراه امیر مدینه فرستاد تا او را بر ضد قتاده یاری رسانند. سپاه سالم در وادی الصـفرا به قتاده رسـیده، شـکست سـختی بر او وارد کردنـد و سـلاح واموال زیادی از وی به غنیمت گرفتنـد و تعـداد زیادی را به اسارت درآورده به دمشق فرسـتادند. در میان اسـرا تعداد زیادی از اشـراف و سادات حسینی و به تعداد آنان از حسنی‌ها بودند. اینان به دست اشـراف دمشق سپرده شدند تا آنان را در اوقاف اشـراف سـهیم سازند. «۳» تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۸ قتاده دست خالی به مکه بازگشت. وی در انـدیشه نفوذ بیشتر در قبیله ثقیف برآمد. به همین دلیل [در سال ۶۱۳] لشـکری را به سوی طـائف اعزام کرده، پس از کشـتن مشایـخ این قبیله آنجا را به اشـغال خود درآورد. در این واقعه نامه‌ای تاریخی از پیامبر صلی الله علیه و آله به ثقیف که نزد حمدان عوفی از شیوخ ثقیف نگه‌داری می‌شد، مفقود گردید. «۱» قتاده در حالی به مکه برگشت که قبایل طائف و نواحی آن از وی اطاعت می‌کردنـد. کسـی را هم به نیابت از خود در طائف گـذاشت تا بر آن حکـومت کنـد. همین طـور برخی از بردگـانش را برای تـأمین امنیت در آن‌جـا مستقر کرد. در واقعه‌ای که رخ داد، برخی از شیوخ، این نایب و بردگان را به یکی از مناطق اطراف طائف دعوت کردند، در حالی که پیش از آن شمشیرهای خود را در رمل‌ها مخفی کرده بودنـد. زمـانی که میهمانـان حاضـر شدنـد و با احساس اطمینان نشسـتند، همگی آنان را کشـتند. «۲» از مسائل شـگفت مربوط به قتاده آن است که وی زمانی یک بادبزن سفید که از نخل تهیه شده و دو بیت شعر در آن با رشته‌های قرمز نخل بافته شده بود، برای صلاح الدین ایوبی هدیه فرستاد. نماینده قتاده به صلاح الدین گفت: شریف قتاده این بادبزن را که نه شما، نه پدرتان و نه جدتان مانند آن را ندیده‌اید، برایتان فرستاده است. صلاح الدین از این هدیه ناچیز رنجید؛ اما چیزی نگذشت که اوضاع عوض شد، چرا که نماینـده قتـاده نظر او را به این نکته جلب کرد که این بـادبزن از نخلی که در داخـل مسـجد النبی صـلی الله علیه و آله اسـت ساخته شده است. صـلاح الدین این دو بیت شـعر را در آن خواند: من از نخلی هستم که در همسایگی قبری است که بارها از دیگر مردم برتر است. سعادت قبری شامل حالم شده است، آن گونه که در خانه ابن ایوب، به بهترین نحو مورد پذیرایی قرار گرفته‌ام. «۳» قتـاده در سال‌هـای نخست امارت خود رفتار خوب و نام نیکی داشت. او توانست تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۸۹ امنیت و عـدالت و رفق و کرامت و کمک به حجاج را رواج دهـد، اما چیزی نگذشت که رفتار بدی پیشه کرده، مالیات بر حجاج (مکوس) را برقرار کرد و در برخی از سـنوات اموال حجاج را غارت می‌کرد. سـنجاری در تاریخش [به نقل از ابن الفضل می‌گویـد که حکومت او از حدود یمن تا مدینه بود «۱» و سـپاهش چندان عظیم که همه اعراب این نواحی از آن در وحشت به سـر می‌بردنـد. من نمی‌دانم چطور محـدوده حکومت او تا مـدینه رسـید، آن هم بعـد از آن که شاهد دفاع امیر مدینه از این شـهر بودیم، جز آن که من بعیـد نمی‌دانم، بعـد از آن ماجراهایی که گـذشت، بار دیگر حمله به مدینه را از سـر گرفته باشد و بر آن غلبه کرده باشـد. قتاده اوایل به نام عباسـیان خطبه می‌خوانـد، اما در روزگاری دیگر، که به دنبال حوادثی که اشاره شـد روابطش با آنان قطع شد، تنها به نام ایوبیان خطبه می‌خواند. به نظر من اگر عمرش طولانی‌تر می‌شد، اعلان خلافت نموده به خود دعوت می‌کرد. در

این باره کافی است به این گفته ابن خلدون توجه کنیم که می گوید: قتاده خود را سزاتر به خلافت می‌دید. قتاده همچنان حاکم بود تا آن که توسط پسرش حسن کشته شد. داستان از این قرار بود که او لشکری به فرماندهی برادر و پسرش حسن به مدینه فرستاد. زمانی که لشکر به وادی فُرع «۲» رسید برادر قتاده فرماندهان لشکر را جمع کرده به آنان گفت که قتاده مریض است. وی از آنان خواست تا بر امارت با او پیمان ببندند. وقتی حسن بن قتاده خبر را شنید، نزد عمویش رفته او را به قتل رساند. با رسیدن این خبر به قتاده وی به انتقام برادرش، مصمم به قتل پسرش حسن شد. حسن خبر را دریافته، مخفیانه به مکه برگشت و به خانه رفت، در حالی که قتاده مریض بود. وی پدر را خفه کرد و پس از اعلام مرگ او خود را امیر آن دیار معرفی کرد. این واقعه در سال ۶۱۷ روی داد. «۳»

امارت حسن بن قتاده و نفوذ عباسیان

[۶۱۷- ۶۱۹

] بدین ترتیب حسن به امارت رسید، مردی بسیار تند که هیچ تسامحی در کارش نداشت. او برای عباسیان و ایوبیان دعا می کرد. به رغم آن که حسن فردی تند و شدید بود، اما نفوذ عباسیان از طریق همان پرداخت‌هایی که از زمان جعفر ثائر آغاز شده بود، توسعه می‌یافت. وی همیشه این مرسوم را دریافت می کرد تا آن که یک بار قافله عراق به ریاست یکی از بردگان خلیفه الناصر لدین الله به نام اقباش به مکه می‌آمد و مرسوم ولایت را به اسم حسن می‌آورد. حسن دریافت که برادرش راجح با اقباش در ارتباط بوده، از او خواسته است وی را به امارت بردارد، در عوض او مالی هم به وی و به خلیفه خواهد بخشید! به دنبال آن، حسن راه‌های ورودی مکه را بست و مانع از آمدن حجاج عراقی شد. اقباش در نزدیکی ورودی مکه با او درگیر شد. چیزی نگذشت که اقباش از سپاه خود جدا شده بر جبل حبشی در کنار دیوار شهر «۱» بالا رفت در حالی که مرکز استقرارش را استوار می‌دید و کاملًا اعتماد به نفس داشت. بسا خواسته بود تا از این طریق گفتگو کند؛ اما سپاه حسن او را محاصره کرده، به قتل رساندند. آنان سر وی را روی نیزه گذاشته و نزدیک دار العباس در مسعی نصب کردند. بدین ترتیب سپاه عراق شکست خورده، یاران حسن، حُجّاج را محاصره و شروع به غارت اموالشان کردند که حسن از این کار بازشان داشت. «۲» بدین ترتیب بعد از آن دشواری‌ها و کشتن عمو و پدر کار امارت حسن استوار شد. چیزی نگذشت که حسن از خلیفه عباسی هم عذرخواهی کرد و خلیفه عذرش را پذیرفت. حسن ادیب و شاعر بوده و شعرش تجلی روحیه بی‌باکانه وحادثه جوی اوست. از اشعارش این است: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۱ خداوند ابا دارد از این که نیزه‌های سبز گونه و شمشیرهای برنده و هر انسان شجاعی که حاضر نیست ذلت را به عنوان مذهب خود انتخاب کند این کسی حکومت مکه را در دست گیرد جز آن که شمشیری بلند و نوک تیز داشته باشد. «۱» حسن تا یک سال بعد از آن حکومت کرد. در سال ۶۲۰ ملک مسعود حاکم یمن در حمایت از راجح برادر حسن که به او پناهنده شده بود، حسن را از مکه بیرون راند.

امارت مسعودی حاکم یمن در مکه

[۶۱۹- ۶۲۶

] راجح فرزند قتاده، در دشمنی و جسارت کمتر از برادرش حسن نبود. وی از این که بعد از شکست از برادرش، آن زمان که همراه اقباش می‌جنگید، ثارش را از او نگیرد، ابا داشت. به همین جهت به یمن گریخت و به ملک مسعود نزدیک شد در حالی به او اقسیس می گفتند. ملک مسعود فرزند الملک العادل ایوبی حاکم مصر بود و به اسم پدرش بر یمن حکمرانی می کرد و از نیرویی

بهره می‌برد که ریشه در مصـر داشت. راجح توانست تا او را بر ضد برادرش حسن در مکه تحریک کرده، اشغال مکه را در نظرش نیک جلوه دهد و آن شهر را هم به منطقه تحت نفوذ ایوبیان در مصر و یمن ضمیمه سازد. مسعود هم در رأس لشکری به مکه آمد، در حالی که راجح همراه او بود. این لشکر در چهارم ربیع الاول سال ۶۱۹ یا ۶۲۰ به مکه رسیده، ناگهان به آن یورش برد، به طوری که مدافعان شهر تنها در مسعی توانستند با آنان درگیر شوند. حسن و یارانش قدری مقاومت کردند، اما امیدی به مقابله با این لشکر را نداشت. به همین جهت مکه را ترک کرد و مسعود را با اشغال شهر تنها گذاشت. سپاه مسعود خانه‌های مکه را غارت کرده، مال و لباس مردم را هم گرفتند و قبر قتاده را نبش کرده تابوتش را آتش زدند، اما جنازه را در قبر نیافتند. معلوم شد که حسن او را پنهانی در جای دیگری دفن کرده است. دیده شد که ملک مسعود بر بام قبّه زمزم رفته و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۲ حمام مکه را با منجنیق «۱» مورد حمله قرار می‌دهد. همین طور برخی از افرادِ او را در مسعی دیدند که با شمشیر به پای مردم می‌زدند و می‌گفتند، از سعی خود کم کنید، سلطان خواب و مست است. این در حالی بود که از ساق پای مردم، آن هم در کنار مرکز سلطنت در مسعی، خون روی زمین می‌ریخت. «۲» وقوع چنین فجایع زشتی نه تنها در مکه یا میان مسلمانان، بلکه در هر نقطه‌ای از مناطق زمین انسان را متألم می‌سازد و ضربه‌ای بر وجهه انسانیت می‌زند، جاهایی که انسان گرفتار ستمگری می‌شود و سرمست از پیروزی، رحمت و مروّت و حقوق انسانی را فراموش می‌کند. من دیده‌ام که برخی از مورّخان سرزنش‌های خود را متوجه قساوت امرای مکه می‌کنند. واقع قضیه آن است که اینها قساوتی است که دین و عدالت آن‌ها را تأیید نمی‌کند؛ قساوت‌هایی که امرای مکه با بسیاری از ستمگران دیگر در ادوار مختلف تاریخی در آن شریکند، در حالی که میان آنان کسانی هم هستند که حامیان انسانیتند؛ چنان که میان آنان برخی از رهبران دینی و دعوتگران به اخلاق نیز هستند که به خاطر داشتن انگیزه‌های دینی و انسانی گرفتار مستی پیروزی نمی‌شوند. به هر حال من بعید نمی‌دانم که گاه مورّخان در باره دشمنانشان مبالغه هم می‌کنند. سخت‌تر از این آن که حسن، امیر مکه، کسی که در روز پیروزی خود با اهالی مکه بدرفتاری کرد، اینک که گرفتار این خیانت شده بود، به هیچ روی در این مناسبات دشمنانه مشکلی متوجه او نشد. وی خود به بادیه گریخته نجات یافت بدون آن که اذیتی ببیند. در این سوی، افراد مظلوم در مکه ماندند و این چنین گرفتار عذاب و شکنجه شدند و ناله و فریادشان به آسمان رفت. و این چنین پدران، غوره می‌خورند و فرزندان گاز می‌گیرند. «۳» وقت موسم حج در این سال ۶۱۹ یا ۶۲۰ فرا رسید. ملک مسعود با سپاه خود به عرفات رفت و اجازه نصب پرچم عباسیان را روی کوه آنجا نداد، و گفت تا پرچم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۳ پدرش – ملک عادل – و خود وی را نصب کنند. نزدیک بود با امیر قافله عراق درگیر شوند، اما امیر عراقی دریافت که تاب مقاومت ندارد. درست پیش از غروب روز عرفه، مسعود از ترس آن که خود را در معرض خشم عباسیان قرار دهد، اجازه نصب رایت عباسیان را هم داد. «۱» مسعود مدتی بعد از حج را هم در مکه سپری کرد. سپس به یمن بازگشت و یکی از فرماندهان خود با نام عمر بن علی بن رسول را همراه با سیصد نفر از سربازانش در مکه گماشت و سرپرستی برخی از امور بادیه را هم به راجح سپرد. شگفت آن‌که کارهای سختگیرانه مسعوداز مکه، از سوی دیگر سبب محدود شدن فساد، پراکندگی و اتحاد غارتگران و تهدیدکنندگان مکه شد و رشته کارشان را قطع کرد. به دنبال آن امنیت در بادیه‌ها گسترش یافته، سبب افزایش ارزاق و آرامش و دوستی شد. مسعود ورود حجاج را به داخل کعبه آسان کرده، دستور داد تا در طول ایام حج، شب و روز در آن باز باشد. همچنین به بنی شیبه متولیان کعبه، در عوض پولی که بابت بسته نگاه داشتن و باز کردن در کعبه می‌گرفتند، پولی داد. محدودیت باز و بسته بودن در کعبه سبب می‌شد که مردم در معرض ضرب و جرح و حتی مرگ قرار گیرند. بعد از رفتن ملک مسعود، باز بنی‌شیبه به همان روش گذشته برگشتند. ملک مسعود یک قبّه آهنی روی مقام ابراهیم ساخت که تاکنون باقی مانده است. پیش از آن، قبّه روی مقام ثابت نبود و وقتی ازدحام زیاد می‌شد آن را به داخل کعبه یا کنار یکی از زوایای مسجد می‌بردند. «۲» وقتی اخبار ملک مسعود به عباسیان عراق رسید، آنان خشمگین شده، خلیفه نامه‌ای به

حاکم مصر، کامل ایوبی- پدر مسعود- نوشته او را به خاطر رفتار فرزندش سرزنش کرد. ایوبی هم نامه‌ای سرزنش‌آمیز به فرزندش نوشت، اما این نامه، چیزی را تغییر نداد. نایب او همچنان در مکه مانده، به اسم او و پدرش در مصر خطبه خواند، بدون آن که از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۴ عباسیان یاد شود. مدتی بعد فقط برای ملك مسعود دعا می‌کرد. «۱» بعد از رفتن ملك مسعود، یکبار دیگر حسن بن قتاده با جمع‌آوری برخی از قبایل قصد حمله به مکه را کرد تا آن را از دست نایب ملك مسعود درآورَد. سپاه او در حدیبیه (شُمَیْسی) «۲» فراهم آمدند. اما ابن الرسول «۳» نایب مسعود در مکه او را شکست داد. حسن بن قتاده به بغداد گریخت و همان جا مرد و در مشهد کاظمین دفن شد. «۴»

تلاش امیر مدینه برای آزاد سازی مکه

در سال ۶۲۲ قاسم حسینی امیر مدینه تلاش کرد تا مکه را از دست نایب ملك مسعود بیرون آورد. شاید این کار با توصیه سلطان مصر صورت گرفت. وی با لشکری عظیم به مکه آمد و یک ماه آن را محاصره کرد، اما بدون نتیجه بازگشت. «۵»

یاقوت مسعودی

ابن الرسول تا سال ۶۲۶ در مکه حکومت کرد. پس از آن وی به یمن بازگشته به جای او یاقوت بن عبدالله مسعودی نیابت مکه را عهده‌دار شد. این تغییر در جمادی‌الثانی آن سال بود. وی خود را امیر الحاج و الحرمین و فرمانده جنگ در مکه و مدیر اموال سپاه می‌نامید. «۶»

مرگ مسعود در مکه

در سال ۶۲۶ ملك مسعود برای زیارت به مکه آمد. اندکی بعد گرفتار فلج شد و دست و پایش از حرکت باز مانده، مجبور به تحمل دردهای طاقت‌فرسا شد. گفته‌اند که وی به مردی مغربی گفت: من نسبت به اموالم طیب خاطر ندارم، تو برای کفن من، به من صدقه‌ای ببخش. او هم دویست درهم داد تا کفنی برای او تهیه کردند. به تدریج مرض او شدّت یافت تا آن که مرد و بر حسب وصیّت او که گفته بود میان غربا دفنش کنند او را دفن کردند. بعدها یکی از بردگانش قبّه‌ای برای او ساخت. سنجاری می‌گوید: «این قبه تا زمان ما باقی است». «۱» من بر این باورم که اگر قبه‌های این اندازه بی‌ارزش باشد که هر جایی بسازند، دیگر چنین قبه‌هایی در میان علائم و نشانه‌ها چه ارزشی دارد.

طغتکین

با درگذشت ملك مسعود، کار حکومت در مکه بحرانی شد. افراد وابسته به سیاست ایوبی‌های مصر، تلاش کردند تا با تسلّط یمن بر مکه مخالفت کنند. این بحران بین موافق و مخالف ادامه یافت. داستان از این قرار بود که وقتی ابن الرسول خبر درگذشت ملك مسعود را شنید، خود را پادشاه یمن نامید و اموالی را (مرسوم) توسط نایب خود یاقوت مسعودی به مکه فرستاد. وقتی کامل ایوبی در مصر از این مسأله آگاه شد، سپاهی را با فرماندهی طغتکین «۲» به مکه فرستاد تا یمنی‌ها را از آنجا بیرون کنند. این سپاه به نبرد با آنان پرداخت تا آن که از مکه بیرونشان کرد. بدین ترتیب، طغتکین بر مکه مسلط شده به نام ایوبیان «الکامل الأیوبی» خطبه خواند. «۳» خطیب مکه در خطبه‌اش از کامل ایوبی چنین یاد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۶ کرد: صاحب مکهٔ و عبیدها! و الیمن و زبیدها، و مصر و صعیدها، و الشام و صنادیدها، والجزیرهٔ و ولیدها، سلطان القبلتین و ربّ العلامتین و خادم الحرمین الشریفین الملك الکامل خلیل أمیرالمؤمنین. «۱» من نتوانستم مقصود او را از مکه و عبید آن

بفهمم و این که آیـا مقصودش بردگـان مکه منهـای بزرگان این شـهر است یا آن که او به دنبال سـجع و قافیه بوده و معنای خاصـی مورد نظرش نبوده است؟

راجح بن قتاده

کـار به همین ترتیب تا سال ۶۲۷ ادامه یافت تا آنکه یمنی‌ها دوباره هجوم خود را با لشـکری عظیم بر مکه آغاز کردنـد. فرمانده این لشـکر، راجح بن قتاده بود. اینان در حالی که مکه را در محاصـره داشتند، در ابطح فرود آمدند. راجح کسانی را به مکه فرستاد و از نیکی ابن الرسول در ایام حکومتش در حق آنان یاد کرد. رؤسای مکه به او متمایل شدند. طغتکین که از این امر آگاه شد، به سمت وادی نخله گریخت «۲» و راجح مکه را اشـغال کرد. بدین ترتیب دوباره خطبه به نام منصور پسـر ملک مسـعود از ایوبیان یمن آغاز شد.

جنگ و گریز

مکه برای ۲۸ سال متوالی در میان جنگ و گریز ایوبیان مصر و یمن که نخستین آنها توسط سلطان یمن در سال ۶۱۹ آغاز شده بود، قرار داشت. آخرین هجوم از سوی یکی از فرزنـدان قتـاده برای تصـرف آن شـهر در سال ۶۴۷ بود که شـرحش خواهد آمد. امارت مکه طی این مـدت، هشت بار دست به دست شـد و ضـمن آن مکه متحمّل مصایب و بـدبختی‌های غیر قابل شـمارش گردید. همین طور گرانی و کمبود ارزاق را در تاریخ مکه (از آغـاز تـا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۷ حـد گسترده به چشم دید. صـاحب یمن که ملک منصور بود، دو بار فرمانـدهی حمله به مکه را یکی در سال ۶۳۵ و دیگری در سال ۶۳۹ بر عهده داشت. «۱» نوشـته‌اند که اشـغالگران در هر دو بار که خبر آمدنش را به مکه شنیدند، دارالاماره را با هرآنچه در آن بود با سلاح و ارزاق فراوان به آتش کشـیدند. زمـانی که ابن رسول توانست ایوبیان مصـر را در سال ۶۳۹ از مکه بیرون کنـد، در مکه مانـد تـا ماه رمضان را در آن‌جـا روزه بگیرد. وی انواع مالیـات و نیز مُکوس (مالیـات مـأخوذه از حجـاج) را لغو نمود و کتیبه‌ای در این بـاره نوشـته در مقـابل حجرالاـسود نصب کرد. این کتیبه تا سالها بود و پس از تسلط دشـمنانش بر مکه آن را کنـده دور انداختنـد. «۲» کسانی که در این مـدت توانسـتند امارت مکه را در دست بگیرند، یکی طغتکین بود که دو بار به امارت رسـید. دیگری ابن مجلی و جفریل که هر دو از ممالیک ایوبی مصـر بودند. بارها نیز وقتی ایوبی‌های یمن بر مکه سلطه یافتند، راجح بن قتاده امیر این شهر اشغالی بود. گاهی هم فخرالدین ابن السلح و محمد بن مسیّب یمنی امارت مکه را در اختیار داشتند. «۳»

حسن بن علی بن قتاده

مسـیب آخرین حاکم یمنی مکه در اداره امور شـهر خودسرانه عمل کرده، بر برخی از صدقات مخصوص اهالی دست‌اندازی کرد و مانع پرداخت حقوق سـپاهیان شـد و بار دیگر خراج گیری و مکوس «۴» را باب کرد. در این وقت برخی از بزرگان عرب به ابوسـعد حسن بن علی بن قتاده پیشـنهاد کردند تا مکه را از دست او درآورد. آن زمان که وی در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۸ ینبع بود، توانست با جنگجویان خود به مکه آمـده آن را محاصـره کند. در یورش موفقیت‌آمیزی که وی در روز جمعه نهم ذی قعده سال ۶۴۷ به مکه داشت توانست ابن مسـیب را دستگیر کرده، اسب و سلاح و اموال او را مصادره کند و رهـایش سازد. «۱» بـا تسـلط وی بر مکـه، عمـویش راجـح بـن قتـاده بـه مکـه رفت و از امیر مـدینه از خانـدان مهنـا (حسـینی‌ها) که دایی‌هایش بودند، کمک خواست. آنان ۹۰۰ نفر در اختیارش گذاشتند تا حسن بن علی بن قتاده را از مکه براند. «۲»

ظهور ابونمی اوّل

حسن بن علی بن قتاده که از حمله عمویش با کمک سپاهیان مدینه آگاه شد، به فرزندش ابونمی که در ینبع بود نامه نوشته، از او خواست تا سر راه مهاجمان درآید. در آن وقت، سن ابونمی هفت یا هشت سال بود جز آن که بسیار با نشاط و مشهور به شجاعت بود. او توانست با چهل نفر از افراد طایفه‌اش راه را بر مهاجمان بسته و آن را به شکست بکشاند. ابونمی پس از شکست آنان به مکه آمد. پدرش او را تکریم کرده، در اداره امور شهر شریکش کرد. «۳» این اولین بار بود که بدعت شراکت در مدیریت مکه آغاز شد، چیزی که بعدها بارها تکرار شد. فاسی «۴» حسن را در شجاعت در رتبه اول قرار داده و می‌گوید مادرش زنی حبشی و میان زنان برجسته بود. این زن در برخی از جنگ‌ها با هودج همراه حسن آمد و پیش از نبرد به او گفت: «وضعیت به گونه‌ای است که اگر تو پیروزی شوی می‌گویند که فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پیروز شد. اگر شکست خوردی می‌گویند فرزند یک کنیز سیاه شکست تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۲۹۹ خورد. در کارت دقت کن، کسی پیش از اجلش نخواهد مرد.» این سخن در او سخت مؤثر افتاد و در آن نبرد چندان جنگید که پیروز شد. در روزگار حسن بود که ملک مظفر بن منصور، سطان یمن در سال ۶۴۹ به حج آمد. او با حسن هیچ گونه عداوتی نورزید و عطایای زیادی در مکه پراکند و به رؤسای حرم خلعت داد. این وضعیت چنان بود که عطایای او به همه خانه‌های مکه و بسیاری از حجاج رسید. «۱»

سقوط ایوبیان و عباسیان

در این وقت تحولات بزرگی در جهان اسلام رخ داد که بر سرنوشت دو دولت بزرگی که بر مقدّرات سیاسی حجاز به مقدار زیادی تأثیر داشتند، اثر گذاشت و با حذف آنها سیاست وارد مرحله تازه‌ای شد که در فصل‌های آتی از آن سخن خواهیم گفت. ما البته نیازی به این که از زوال این دو دولت سخن بگوییم نداریم. زیرا هر آشنای با تاریخ اسلام می‌داند که ممالیک اتراک بر دولت ایوبی شوریدند و در سال ۶۴۸ آن را از میان برده سقوطش را اعلام کردند و به جای آن دولت جدیدی که به اسم ممالیک ترک شناخته می‌شود، سر کار آوردند. نیز روشن است که عباسیان پس از آن فسادی که طی یک دوره چهارصد ساله در اساس و بنیانشان رخنه کرده بود با گذراندن یک دوره طلایی بالاخره در سال ۶۵۶ به دست مغولان نابوده شدند و آخرین خلیفه آنان به قتل رسید. شگفت آن که عوامل شکست این دو دولت بسیار شبیه یکدیگر بود. دستگاه هر دو سلطنت از غلامان ترک استفاده می‌کردند تا به مقاصد خویش دست یابند. آنان این ترکان را در اداره امور و تسلط بر مراکز تصمیم‌گیری قدرت می‌دادند و این امر سبب شد تا مراکز مزبور در پایان عمر این دولت‌ها، به صورت مراکز مهمی درآمده و امرای ترک توان آن را به دست آورند تا مقدّرات خلافت را در دست گرفته و ظاهر خلافت را به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۰ دست کسی از آنان بسپارند که اسماً بر بلاد اسلامی حکم می‌راند، اما در واقع چیزی در اختیارش نبود. مملوکان ترک در دولت ایوبی مصر هم فرماندهی سپاه را در اختیار گرفتند و بر کشتن سلطان خود توران بن صالح ایوبی اتفاق کرده، حکومت را به دست کنیز او شجرهٔ الدر سپردند. سپس او را کنار گذاشته و سلطنت را به برده دیگری به نام عزّالدین ایبک سپردند. «۱»

در مکه

اکنون پس از این مرور سریع، به پی‌گیری رویدادهای مکه باز می‌گردیم. آخرین بار از امارت حسن بن علی بن قتاده سخن گفتیم، زمانی که توانست این شهر را از تسلّط ایوبیان یمن بیرون آورد. مناسب است اشاره کنیم که نفوذ ایوبی‌ها در مصر و عباسیان در بغداد، از مدتی پیش از سقوطشان رنگ باخته بود. حسن نیز پس از آن که تلاش خود را برای تسلط بر مکه متمرکز کرده بود، در

این وقت با آرامی و بدون ترس و تهدید، به حکومت پرداخت و تنها در خطبه نام خودش را می‌آورد.

جمّاز بن حسن

امارت حسن در مکه چندان به درازا نکشید؛ زیرا عموزاده او جماز بن حسن بن قتاده با سپاهی عظیم از شامیان، در رمضان سال ۶۵۱ به مکه یورش برده، بر آن تسلط یافت و حسن را کشت. حامی جماز در این حمله سلطان شام بود که به او وعده داده بود تا به نامش در مکه خطبه بخواند. جماز مدت کوتاهی نام سلطان شام را در خطبه آورد و بعد از آن برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۱ ملک اشرف که به جای عباسیان در مصر آمده بود، خطبه خواند. «۱» با این همه وی یک ماه بیشتر امیر نبود، زیرا راجح بن قتاده، جنگجوی قدیمی و هم‌پیمان یمن، با سپاهی نیرومند به مکه حمله کرد. مورّخان در این باره که یمنی‌ها دوستان قدیمش او را حمایت کرده‌اند یا آن که خودش توانست اهل بادیه را به حمایت از خود بکشاند، شرحی به دست نداده‌اند. آنچه ثبت شده است این که وی پیروز شد و توانست جماز را از شهر بیرون کند و در ذی‌حجه سال ۶۵۱ حکومت را در اختیار گرفته تا ربیع‌الاول سال ۶۵۲ حکومت کند. بدین ترتیب آخرین باری که وی امارت مکه را یافت و جمعاً هشت بار شد، به پایان رسید. مکه این دوره گرفتار گرانی فراوان شده، چندان بی آبی در آن بالا گرفت که هر ظرف آب یک درهم قیمت داشت، چُنان که هر گوسفند به چهل درهم.

غانم بن راجح

در سال ۶۵۲ غانم فرزند راجح بدون جنگ و خونریزی حکومت را از دست پدر گرفت. چنین می‌نماید که راجح به مبارزه برنخاست، چرا که سنش بالا رفته، طی سال‌های دشوار بسیار شکسته و فرسوده شده بود. او پس از دو سال انزوا، مُرد. «۲» دحلان در کتاب خلاصهٔ الکلام نام راجح بن قتاده را به فهرست شجاعان افزوده و می‌گوید: او بلند قد و چندان بلند بالا بود که وقتی می‌ایستاد دستانش تا به زانویش می‌رسید. وی بسیار تنومند و نیرومند بود. «۳» غانم هم بعداز خیانت به پدرش و گرفتن امارت، حکومتش دوام نیاورد. چند ماه بعد از آن گروهی از عموزادگانش از آل قتاده که در رأس آنها ادریس و عموزاده‌اش ابونمی اوّل بود، بر او شوریدند. «۴»

امارت ابونمی اوّل

گفتیم که ابونمی و عمویش ادریس بر غانم شورش کرده، امارت مکه را در شوال سال ۶۵۲ از او گرفتند. اکنون ابونمی که زمانی با پدرش در امارت شراکت داشت، با عمویش در اداره امور شریک شد. به صاحب یمن، الملک المظفر عمر بن رسول خبر رسید که مکه از دست راجح هم‌پیمان یمن خارج شده و پس از آن به دست پسرش و بعد در اختیار شورشیان، یعنی ادریس و ابونمی قرار گرفته است. وی سپاهی با فرماندهی ابن برطاس به مکه اعزام کرد. دو طرف در منطقه قوز مکاسه «۱» در پایین مکه با یکدیگر درگیر شدند. سپاه یمن در ذی‌قعده سال ۶۵۲ موفق به تسلط بر مکه شد و تا محرّم سال ۶۵۳ بر این شهر حکومت کرد. در این وقت، بار دیگر ادریس و ابونمی ابن برطاس را از مکه بیرون کردند. این بار درگیری بسیار شدید بود و خونریزی تا داخل مسجد و کنار حجر الاسود کشیده شد. ابن برطاس به اسارت درآمد و پس از آن که با پرداخت مالی هنگفت خود را آزاد کرد، به یمن بازگشت. زان پس ادریس و ابونمی به حکومت بر مکه ادامه دادند. چندی بعد در سال ۶۵۵ ابونمی به تنهایی بر مکه امارت کرد. فاسی می‌گوید که ادریس، یکی از این دو شریک برای زیارت برادرش راجح غایب شد و پس از آن بود که ابونمی مستقل شد. «۲»

مسائل عمومی دوران ایوبی

وضعیت سیاسی

پیروزی ایوبیان در مصر و شام و بنای دولتشان روی ویرانه‌های دولت فاطمی، نوعی پیروزی برای عباسیان در این بخش از بلاد عربی بود. در مصر، صلاح الدین متمایل به عباسیان و تقدیس خلافتِ آنان بود. او سپاهش را در خدمت آنان می‌دانست و در منابر بلاد تحت سلطه‌اش یا جایی که نفوذش به آن نواحی می‌رسید، مانند همین حرمین، برای آنان دعا می‌کرد. تردیدی نیست که اشراف مکه، از سقوط فاطمیان که هم‌پیمانشان بودند و در بسیاری از باورها با آنان شریک بودند، گرچه در برخی از اغراض و اهداف با آنان اختلاف داشتند، ناراضی بودند. اما اکنون مجبور به کنار آمدن با ایوبیان و راضی کردن آنان با پذیرش دعا برای عباسیان و شریک کردن ایوبیان با عباسیان در منبر مکه شده بودند. چنین می‌نماید که عباسیان نمی‌خواستند پیوند آنان با مکه تنها در حد همین دعای برایشان بر منابر خلاصه شود. آنان در پی گسترش نفوذ خود بوده و به همین دلیل دوباره فرستادن موکب عراقی را که از سالها قطع شده بود، آغاز کردند تا بتوانند در امور سیاسی و حکومتی مکه مداخله کنند و کسانی را که نمی‌خواستند، از سیاست آن ناحیه دور نمایند و برخی از عموزادگان خود را به آنجا نزدیک سازند. مکثر بن عیسی نزدیک بودن این خطر را دریافت و تلاش کرد تا قلعه‌ای در مکه بسازد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۴ چیزی که مکثر در انتظارش بود پدید آمد و آن فتنه میان قافله عراقی با وی بود که در جای خود آن را بیان کردیم. اما عباسیان به پیروزی نرسیدند، زیرا مکثر و برادرش داود، سی سال امارت مکه را دست به دست کردند. عباسیان به رغم آن که پیروز نشدند و امور داخلی این حکومت در اختیار آن دو برادر بود، با این حال، بنا به نوشته ابن جبیر، قاضی مکه را تعیین می‌کردند. ابن جبیر می‌گوید، زمانی که امیر قافله عراق در سال ۵۷۸ به مکه رسید، خطیب که مُعین قاضی مکه بود، همراهش بود. اما باید گفت، به رغم این مطالب، مکثر و برادرش دستورات خود را در مکه به اجرا در می‌آوردند و رسوم خویش را بر حجاج، بدون هیچ مانعی اجرا می‌کردند. حتی زمانی که شکایات حجاج به صلاح الدین ایوبی رسید، نتوانست وضعیت مکوس (مالیات بر حجاج) را عوض کند، جز آن که پذیرفت برابر آن، مالی که مورّخان مبلغ آن را هشت هزار اردب گندم ذکر کرده‌اند به صاحب مکه بدهد تا آن مکوس برداشته شود. و بسا که مبلغ آن در سال‌های مختلف کم و زیاد می‌شد. شاهد آن سخن فاسی است که می‌گوید: دو هزار دینار و یک هزار إردب گندم و اقطاعاتی در صعید و یمن در مقابل برداشتن آن مکوس پرداخت شد. «۱» زمانی که قتادهٔ بن ادریس توانست عموزادگانش و در رأس آنان داود بن عیسی را از مکه دور کند و به جای آن برای طبقه چهارم علویان حکومت جدیدی را در مکه پدید آورد، عباسیان کوشیدند تا حکومت جدید را در برابر نفوذ خود تسلیم کنند، جز آن که قتاده حتی نیرومندتر از حاکمان پیشین بود و به همین دلیل برابر توسعه‌طلبی آنان ایستادگی کرد و آن را نپذیرفت؛ جز آن که وقتی مجبور می‌شد گاه برای عباسیان و گاه برای ایوبیان خطبه می‌خواند. در دوران فرزندش حسن، عباسیان توانستند نفوذ خود را در حکومت مکه بسط دهند و او را وادارند تا مرسوم تولیت را بپذیرد و به دنبال آن اوضاع، بد اندر بدتر شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۵ درست زمانی که حسن با برادرش راجح درگیر شد و راجح تلاش کرد تا دولتی یمنی را در سال ۶۲۰ در مکه تأسیس کرده، ثار خود را از حسن بستاند، استقلال این دیار از میان رفت. پس از آن در سال ۶۴۷ شهر مکه صحنه توسعه‌طلبان یمنی و مصری شد که هر بار یکی از آنان موفق به اشغال آنجا می‌شد. این جنگ‌ها و فتنه‌ها، همان گونه که در فصل گذشته گفتیم، آسیب‌های فراوانی به مکه رساند. در نهایت اشراف توانستند با کمک حسن و فرزندش ابونمی اول، مکه را از دست غاصبان بگیرند. این دو از ذرّیه قتاده بودند. بدین ترتیب استقلال به مکه بازگشت و به رغم مشکلاتی که ابونمی از ناحیه خویشانش متحمّل می‌شد، در نهایت توانست امارت را در دست بگیرد و تا انقراض ایوبیان در سال ۶۴۸ آن را مستقل نگاه دارد.

بعد آن در سال ۶۵۵ ستاره عباسیان هم افول کرد و قدرت ممالیک که در مصر به کرسی سلطنت دست یافته بودند، در افق سیاست ظاهر شد. در این باره سخن خواهیم گفت.

جنبه‌های علمی

حرکت علمی مکه در همان حد پایینی که در روزگار فاطمیان بود، یعنی همان حلقات مدرسان و اهل علم باقی ماند. مشهورترین خاندانی که تخصص در دانش‌اندوزی داشت و فرزندانش را وقف این کار می‌کرد، خاندان طبری بود که در روزگار فاطمی از آن‌ها یاد کردیم. پس از آن‌ها آل ظهیره بودند که قریشی به شمار می‌آمدند، نیز آل نویری. از دو خاندان اخیر، نام‌های زیادی در این دوره شناخته شده و وابستگان به آن توانستند در کرسی تدریس در مکه سهیم باشند و به همان اندازه در منصب خطیب مسجد و امامت و امور فتوا مشارکت کنند. برخی از اعضای آل طبری در محله محناطه و مدّعی زندگی می‌کردند و همیشه حیاطی در کنار همان مکان که معروف به قبّان بود داشتند که حَوش طبری نامیده می‌شد. «۱»

مسائل اجتماعی و عمرانی

مکه، به آن اندازه که از فاطمیان تأثیر پذیرفت، از ایوبیان متأثر نشد، زیرا دوران نفوذ ایوبیان کوتاه بود، جز آن که صلاح الدین تأثیر خاص خود را در مکه داشت. او توانست «حيَّ على خير العمل» را از اذان بردارد، چیزی که از زمان فاطمیان باب شده بود. وی دارالضربی هم در مکه درست کرد که به نام او سکه می‌زد. زمانی که قتاده، مؤسس طبقه چهارم اشراف، حکومت را به دست گرفت، دست به برخی از کارهای عمرانی زد. وی دیواری در بالای مکه و زمین عقبه که شبیکه را از حارهٔ الباب جدا می‌کرد، ساخت، «۱» جایی که بنی المظفر هم بعدها جای آن دیواری ساختند. به اعتقاد من موقعیت عقبه میان «ریع» بین شبیکه و حارهٔ الباب بوده و نامیده شدن این محله به «الباب»، به خاطر واقع شدن دروازه آن دیوار در آنجا بوده است.

مسائل اجتماعی در دوران ایوبیان

در مکه این دوره برکه‌هایی برای ذخیره آب ساخته شد که از آن جمله برکه صارم بود. این برکه مستقیماً به دیوار مَعْلات متصل بود که در امتداد جایی است که اکنون شِعْب عامر نامیده می‌شود. ابن جبیر در سفرنامه‌اش به سال ۵۷۹ می‌نویسد: او سه دروازه را دیده است: باب مَعْلات، باب مَسْفله، و باب زاهر. و می‌افزاید: بازار شلوغ آن میان صفا و مروه بوده، بازار عطاران و بزازها در نزدیکی آن قرار دارد. وی می‌نویسد: دو حمام در مکه هست: یکی از فقیه تعایشی یکی از شیوخ حرم، و دیگری از امیر موصل شیخ جمال الدین. شاید این دو حمام، همان دو حمامی باشد که به نقل ناصرخسرو گفتیم که در مکه وجود داشت. ابن جبیر می‌افزاید: در اطراف دارالندوه، زیر مقرنس‌های میان ستون، نشیمنگاه‌هایی بود که کاتبان و قاریان و برخی از خیاطان در آن جا می‌نشستند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۷ ابن جبیر همچنین از جشن‌ها ومراسم مکیان سخن می‌گوید: من آنان را در شب اول رجب دیدم که همه به عمره می‌روند. زنان آنان هم سواره بر هودج در ابطح مکه به حرکت در می‌آیند، به طوری که هیچ کس در مکه نمی‌ماند جز آن که برای عمره از شهر خارج می‌شود. آنان هودج‌ها را با آویزه‌هایی از حریر زینت می‌دهند و آنها را با پرده‌های مُزَرکشی [زربیاف می‌پوشانند، آن گونه که تا روی زمین کشیده می‌شود. «۱» در صبح نخستین روز رجب، «۲» امیر در میان جمعی کثیر عازم عمره شده و مردم قبیله قبیله و محله محله خارج شده، سواره و پیاده به حرکت در می‌آیند، در حالی که همراه خود حربه‌ها و شمشیرهایی در غلاف‌های شگفت در دست دارند. آنان شمشیرهای خود را به هوا انداخته دوباره غلاف آن را می‌گیرند و با آن همه ازدحام گویی از شمشیر خود جدا نشده‌اند. وقتی امیر از عمره باز

می گردد، بـا شـتاب داخل مسجد شـده و همراه همراهان فراوانش به طواف می‌پردازد. «۳» طـواف امیر جـالب توجه بوده است. ابن جـبیر شاهـد طـواف مکـثر بوده که در کنـار او طواف می کرده و او مفصـل شـرح آن را آورده است. خلاـصه آن این است که امیر، قرّائی دارد که پیشـاپیش او در طواف حرکت می کننـد. جلوتر از آنان نگهبانانِ سودانی هسـتند که شمشـیرهای بر کشـیده در دسـت دارنـد. وقتی امیر طوافش را آغـاز می کنـد یـک کودک مؤذن که یازده سال دارد و برادر مؤذن زمزمی- مؤذنی که روی زمزم اذان می گوید- است، بر بام قبّه زمزم شـروع به دعای برای امیر می کند. وقتی امیر از رکن یمانی آغاز می کند، آن مؤذن می گوید: صبّح اللّه الأمیر بالسـعادهٔ الدائمهٔ و النعمهٔ الشاملهٔ. پس از آن با سـخنانی مسـجّع و جالب توجه که دعاست کلامش را ادامه داده و با برخی از ابیـات که در مـدح امیر است، کـارش را تمـام می کنـد. وقتی شوط دوم را آغـاز می کنـد، دعای دیگری می‌خوانـد و آن را هم با ابیاتی به پایان می‌برد. این کار تا پایان طواف ادامه می‌یابد. «۴» ابن جبیر می گوید که مکثر در جایی نزدیک مسجد الحرام برابر باب علی در تاریـخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۰۸ خـانه‌ای که متصل به میله سبز است و سـعی کنند گان هروله را از آنجـا آغـاز می کننـد، اقـامت داشت. ابن جـبیر در وصف خود، از روزه رمضـان در مکه یـاد کرده که خلاـصه آن چنین است: صـدای طبل‌هـای امیر در شبی که لیلـهٔ الشـک است به صـدا در می‌آیـد تـا روزه یوم‌الشـک را اعلام کنـد. پس از آن مسـجد نوربـاران شـده و امامـان برای اقـامه نمـاز تراویـح در جـای جای مسـجد قرار می گیرنـد، به طوری که کمتر زاویه‌ای در مسـجد باقی می‌مانـد جز آنکه یک قاری با گروهی در آنجا مشغول نماز است. تعداد فراوانی شـمع در شـکل‌های مختلف روشن بوده و کسانی بین دو نمـاز هفت بـار طـواف می کننـد. در مسـجد شـلاق‌هایی «فرقعه» وجود دارد که بـا تکـان دادن آن در آسـمان صـدایی تولید می‌شود و بـا پایـان یافتن اذان مغرب و همین طور بعـد از پایان اذان عشا، سه بار نواخته می‌شود. اذان سـحر را مؤذّن زمزمی در مأذنه بـاب علی که نزدیـک خانه امیر است بر عهـده دارد. وی دو برادر کوچک دارد که با صـدایی نازک، اذان او را تکرار می کننـد. در بالـای مأذنه چوبی طولانی هست که عودی روی آن نصب شـده و دو طرف آن قنـدیل‌هایی است که وقتی اذان صـبح گفته شـده و وقت امسـاک می‌شود، خـاموش می‌شود. مردم مکه روی ارتفاعـات دور از مسـجد بـا دیـدن خاموش شـدن آن قنـدیل‌ها از خوردن خودداری می کننـد. «۱» ابـن جـبیر از مراسـم شـب نیمه شـعبان یـاد کرده، می گویـد که گروه‌هـای جمعیت در هر نقطه‌ای از مسـجد حضـور دارنـد. مردم نـادان بر این باورنـد که زمزم در این شب می‌جوشـد تـا آن که پر از آب می‌شود و آنـان برای تـبرّک در آنجا ازدحام می کنند. «۲» به عقیده من این جهالت برای قرن‌ها و نسل‌ها میان مردم مکه بود و انکار آن سودی نداشت تا آن در حکومت عبدالعزیز این خرافه از میان رفت.

راه حج

در این دوره راه حج تغییر کرده، بیشتر از طریق عیذاب و قصـیر در منطقه صـعید به سمت عقبه در شرق مصر بود به طوری که از راه زمین تا شـمال حجاز می‌آمدنـد. شـجرهٔ الـدر در رأس قافله‌ای از همین طریق، در محملی که به شـکل هودج ساخته شده بود به حج آمـد. این محمل، بعـدها شـعار قافله مصـری‌ها در حـج شد و به تدریج برخی از امت‌های اسـلامی دیگر هم از آن تقلید کردند. ابن جبیر هم در همین دوره از طریق عیـذاب آمده، به طوری که می گوید قافله‌ها میان عیذاب و قوص حرکت می کنند. او می‌نویسد که حجـاج از شـقدف که شبیه محمل است اسـتفاده می کننـد. دو شـقدف با طناب به هم متصل شـده و روی شتر قرار داده می‌شود، هر کـدام چهـارچوب محکمی دارد که روی آن سایه‌بـان انداخته‌انـد. سواری که به همراه یـک نفر دیگر، هر کـدام در یک طرف این شقدف نشسـته‌اند، به راحتی می‌توانند کتاب یا قرآن بخوانند یا اگر خواسـتند با همپالکی خود به بازی شـطرنج بپردازند. این وصف ابن جبیر از شـقدف همـان است که مـا روی شتران می گـذاشتیم وبقایـای آن تـا همین روزگـاران اخیر بود و این نشـان می‌دهـد که شقدف مخصوص حجاز نبوده و در مصر هم استفاده می‌شده است.

اصلاحات و تعمیرات در مسجد الحرام

مورّخان از کارهای اصلاحی ایوبیان در مسجد زیاد سخن نگفته‌اند، بلکه تنها از کارهای عباسیان و یا برخی از ثروتمندان مسلمان یاد کرده‌اند. شرف‌الدین احد، یکی از مملوکان مستنصر عباسی در سال ۶۴۱ بیمارستانی در نزدیکی باب الزیاده در جای مدارسی که قبل از زمان ما محکمه شرعیه در آنجا بود، ساخت. همین طور مدرسه‌ای در سمت راست کسی که داخل باب السلام می‌شود ساخت و کتاب‌های زیادی وقف آن کرد. همچنین حاشیه مطاف را تعمیر نمود. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۰ قطب‌الدین می‌گوید که آن کتاب‌ها در زمان ما پراکنده گردید. مدرسه هم به رباط تبدیل شد که البته جایی هم برای تدریس در آن بود؛ چنان که کتاب‌های اهدایی برخی از متبرّعین هم در آنجا بود. «۱» در سال ۵۷۶ الناصر دستور داد تا مسجد را با سنگ مرمر فرش کنند. «۲» همچنین در سال ۶۲۹ مستنصر عباسی گفت تا کعبه و سقف و برخی از ارکان آن را تعمیر نمایند. «۳» عباسیان در طول این مدت، پرده کعبه را می‌فرستادند و روی کمربند آن آیاتی از قرآن و اسم خلیفه را می‌نوشتند. ابن جبیر می‌نویسد که پرده کعبه سبز بود. ابن جبیر می‌نویسد که زمین مطاف با سنگ صافی فرش شده و چون صفحه مرمرینی زیبا به رنگ‌های سیاه و گندمی و سپید، گسترده و به یکدیگر پیوسته است و پهنای آن از کنار دیوار کعبه نُه قدم است مگر در جهتی که مقابل مقام قرار دارد؛ چون در آن قسمت سنگفرش تا مقام ادامه یافته، آن را دور می‌زند. دیگر مناطق حرم، زمین‌هایش با شن نرم فرش شده و طواف زنان در آخرین بخش سنگفرش و منتهاالیه آن انجام می‌گیرد. «۴» روشنایی مسجد در این دوره با مشعل صورت می‌گرفت آن چنان که ابن جبیر در سفرنامه‌اش می‌نویسد: این مشعل‌ها در ظرفی آهنینی که در بالای چوبی قرار داشت روشن می‌شد. این چوب‌ها را در اطراف مطاف، در جایی نزدیک به آن نصب کرده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۱ بودند و حرم را روشن می‌کرد. او می‌افزاید که شمع‌هایی هم در محراب امامان مسجد روشن می‌شد. «۱» محراب‌های امامان جماعت مسجد که ما در دوره فاطمی از ایجاد آنها سخن گفتیم، و برای اقامه نماز توسط آنان بود، در این دوره هم بود. ابن جبیر در باره نماز جماعت و ائمه موجود در مسجد می‌نویسد: چهار امام سنی است و یک امام زیدی برای فرقه‌ای است که خود را زیدیه «۲» می‌خوانند و اشراف این شهر بر مذهب آنان هستند و در اذان «حیّ علی خیر العمل» را می‌افزایند. «۳» باید بیفزایم که ما در باره افزودن «حی علی خیر العمل» در اذان سخن گفتیم و این که این رسم در زمان ایوبیان برافتاد، اما بعید نیست که باز در برخی از زمان‌ها دوباره رایج می‌شده است، زیرا بیشتر اشراف، متشیّع بودند.

خطیب جمعه در مسجد

ابن جبیر می‌گوید: اولین امامی که نماز می‌خوانَد، امام شافعی است که داربست باشکوهی در مقابل مقام ابراهیم دارد. این داربست از دو چوب متوازی که میان آن دو را با بازوهایی چون نردبان به یکدیگر پیوسته‌اند و برابر آن دو نیز، دو چوب دیگر بر همین صفت قرار دارد، بنا شده است. این چهار تخته را بر دو پایه گچین که از زمین ارتفاع چندانی ندارد استوار کرده‌اند. ابن جبیر می‌افزاید: پس از آن امام مالکی نماز می‌خواند. او محرابی سنگی شبیه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۲ محراب‌هایی که در (منزلگاه‌های در) راه‌هاست، دارد. پس از آن امام حنفی برابر ناودان زیر میزاب در داربستی که برای اوست، نماز می‌خواند. ابهّت او از همه امامان بیشتر بوده، شمع و چیزهای دیگرش با افتخارتر است؛ چرا که دولت‌های عجم همه مذهب او را دارند. امام حنبلی با امام مالکی همزمان نماز می‌گزارند، آن هم برابر حجر الاسود و رکن یمانی. او نیز داربست بزرگی در نزدیکی داربست حنفی دارد. «۱» ابن ظهیره قرشی می‌گوید: نماز مغرب را همه امامان همزمان می‌گزارند و به همین دلیل، نمازگزاران، فراوان اشتباه می‌کنند. «۲» در حاشیه ابن عابدین بر کتاب الدر المختار آمده است که در آن زمان، برخی از فقها تعدد

نماز جماعت را مورد انکار قرار داده و به عدم جواز چنین امری بر اساس مذاهب اربعه فتوا داده‌اند. ابن ظهیره بدین نکته اشاره دارد که تعدّد جماعات تا روزگار چراکسه بود. آن زمان لغو شد، اما باز رایج گردید. من باید بگویم که این وضعیت ادامه داشت تا آن که در زمان حکومت سعودی ملغا شد. «۳» ابن جبیر می‌گوید: در روز آدینه منبر را به دیوار کعبه، برابر حجر الاسود و رکن عراقی می‌چسبانند. خطیب در حالی که روبروی مقام است، بر آن بالا می‌رود. وی جامه‌ای سیاه و زرکش پوشیده و عمامه‌ای سیاه (که شعار عباسیان است) بر سر دارد. چنان که ردایی بر شانه انداخته که آن هم سیاه است. همه اینها از الناصر عباسی است. پیشاپیش او یکی از خادمان که چوب خرّاطی شده سرخ رنگی که بر سر آن چرمی است که آن را به صورت تازیانه درآورده به دست گرفته، در هوا می‌چرخاند که صدای بلندی از آن بر می‌خیزد که در داخل و خارج حرم شنیده می‌شود. این در حکم اعلان آمدن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۳ خطیب است. او همچنان می‌رود تا نزدیک منبر می‌رسد؛ حجر الاسود را می‌بوسد، نزدیک آن دعا می‌کند، سپس به سوی منبر می‌رود، در حالی که رئیس مؤذنان که جامه سیاه پوشیده و شمشیری آخته در دست دارد و آن را بر شانه نهاده، پیشاپیش او قرار دارد. دو پرچم هم در دو گوشه منبر هست. وقتی خطیب بر نخستین پله بالا می‌رود، مؤذّن شمشیر را غلاف می‌کند و با دسته شمشیر ضربه‌ای به پایه منبر می‌زند که صدای آن را حاضران می‌شنوند. همین طور وقتی خطیب به پله‌های بعدی می‌رسد. زمانی که روی آن قرار گرفت، رویش را به مردم کرده، بر آنان سلام می‌دهد و آنگاه می‌نشیند. در این وقت مؤذّن روی قبه زمزم اذان می‌گوید. وقتی از خطبه فارغ می‌شود، برای خلیفه عباسی دعا می‌کند. پس از آن برای امیر مکه و بعد برای سلطان ایوبی، تا آن که خطبه تمام شده و نماز را آغاز می‌کند. آنگاه به همان کیفیتی که آمده بود باز می‌گردد و منبر را هم دوباره به مکان اصلی آن، برابر مقام منتقل می‌کنند. «۱»

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم چنان که امروز ثابت است، در گذشته ثابت نبوده است. بلکه در موسم حج آن را برای محفوظ ماندن به درون کعبه منتقل می‌کردند. روی آن قبّه‌ای چوبین بوده که آن را هم در برخی از موسم‌های حج بر می‌داشتند و به جای آن قبّه‌ای از آهن می‌گذاشتند. فاسی می‌گوید: «۲» روشن نیست که از کی مقام در جایش ثابت مانده. سپس می‌افزاید: به نظرم قبّه‌ای که بالای قبّه آهنین ساختند در روزگار ملك مسعود امیر یمن ساخته شده و او نخستین کسی است که آن را بنا کرد. ما این مطلب را در دوره حسن بن قتاده گفتیم. «۳» ابن جبیر مسجد را چنان وصف می‌کند که اگر بنویسم به درازا می‌کشد و البته در سفرنامه‌اش آمده است. سپس از قبّه زمزم و قبّه‌هایی که در نزدیکی آن بوده سخن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۴ می‌گوید. خلاصه‌اش این است که باب قبّه زمزم به سمت شرق بوده است. همین طور درِ قبّه عباس و قبّه یهودیه به سمت شمال قرار داشته است. «۱» هر دو قبّه انبار وقفیات کعبه از مصحف‌ها و کتاب‌ها و شمع و غیر آنها بوده است. قبّه عباسیه، محل آب‌رسانی به حجاج بوده و تا به امروز- یعنی زمان ابن جبیر- آب زمزم در آنجا خنک می‌شود و شب‌ها آن آب را در کوزه‌هایی که آن را دورق می‌نامند و یک دسته دارد، بیرون آورده به حاجیان می‌دهند. در قبّه عباسیه صندوق چوبی فراخی هست که در آن مصحفی متعلق به یکی از خلفای اربعه به خط زید بن ثابت که ۲۸ سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده، وجود دارد که اوراق آن بسیار بزرگ است. سپس ابن جبیر می‌گوید: در مکه وقتی قحطسالی شده یا مردم در تنگنا قرار می‌گیرند آن مصحف را بیرون آورده، درِ کعبه را باز می‌کنند و آن را در قبّة المقام در داخل کعبه می‌گذارند. آن گاه مردم در حالی که سرهایشان را برهنه کرده‌اند، با حالت تضرّع اجتماع کرده از جای خود تکان نمی‌خورند تا رحمت خداوند برسد. او می‌افزاید: در سمت قبّه زمزم، برابر حجر الاسود، سکویی سنگی در اطراف قبّه هست که مردم روی آن می‌نشینند و به تماشای کعبه می‌پردازند. سپس می‌نویسد: کعبه روزهای دوشنبه و جمعه باز می‌شود. همین طور هر روز از ماه رجب. پلکانی شبیه منبر هست که نُه پله و پایه‌هایی چوبین دارد که با

اطمینان و آرامش روی زمین قرار می‌گیرد. همین طور چهار قرقره آهنین دارد که روی آن‌ها حرکت می‌کند تا به کعبه می‌رسد. «۲» این همان چیزی است که ما امروزه آن را مدرج (پلکان) می‌نامیم و در نزدیکی باب بنی‌شیبه است و آن را در وقت باز شدن درِ کعبه برای عموم، حرکت داده نزدیک درِ کعبه می‌آورند.

شکل مسجد در دوران ایوبیان

ابن جبیر در باره مسجد می‌نویسد: حرم دارای هفت صومعه (کوشک) است که «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۵ شکل‌های بدیعی دارد، چرا که تا نیمه از چهارسو با سنگ‌هایی با رنگ‌ها و نقش‌های زیبا که به طرزی شگفت‌انگیز چیده شده، بالا آمده است و پیرامون آنها را نرده‌ای مشبّک و چوبین که به نحوی شگفت‌آور ساخته شده، فرا گرفته و از میان آن نرده چوبین ستونی (آجری) به هوا بالا رفته است، چنان که گویی مخروطی با قاب‌بندی خاتم از آجر برآورده‌اند. باید بیفزایم، این مناره‌ها که او دیده است، بیشتر از روزگار فاطمیان بوده و بسیاری از آنها در دوره عثمانی تغییر کرده و رنگ ترکی به خود گرفته است. آن مناره‌ها هم از میان رفت و به جای آنها مناره‌های امروزه قرار گرفته که مربوط به پس از توسعه مسجد الحرام در دوره سعودی است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۶

مکه در دوران ممالیک و چراکسه

ابونمی اول

ابونمی و عمویش ادریس چند سال را به اشتراک حکومت کردند تا آن که کارشان به اختلاف کشید و ادریس خشمگین شده از مکه خارج گردید و ابونمی به تنهایی حاکم مکه شد. «۱» پیش از این گذشت که در همین دوره، دولت ممالیک ترک، در مصر تأسیس شد. اندکی بعد سلطان بیبرس توانست تمامی اختلافات موجود میان نیروهایش را در سالهای نخست تأسیس دولتشان پایان داده و به سال ۶۵۸ حکومت را از آن خود سازد. «۲» پس از آن بود که پایه‌های حکومتش را استوار کرد و از نواده آواره خلیفه عباسی که بعد از حمله مغولان به بغداد، گریخته بود مانند یک میهمان استقبال کرده او را در مصر جای داد و به عنوان خلافت معنوی با وی بیعت نمود. در همین اثناء و پس از آن که بَیبرس این پیروزی‌ها را به دست آورد، هوس کرد تا دیگر بلاد عرب را هم تصرّف کرده، به حرمین خدمتی کند تا افتخار جدیدی به نامش ثبت شود. چنین می‌نماید که بیبرس به استفاده از بهترین راه پرداخت. او در سال ۶۶۷ عزم حج تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۷ کرد و ابونمی در مراسمی عظیم به استقبالش شتافت. بیبرس دست به بذل و بخشش فراوان در مکه و مدینه زد و هدایا و اموال فراوانی که حد و اندازه نداشت به امیر مکه داده، میان اشراف عطایای بسیاری تقسیم کرد چنان که میان اهالی حرمین هم همین کار را کرده و برای خانواده‌ها وظیفه‌ای سالانه تعیین کرد. همچنین به قبایل بادیه‌نشین هم عطایای فراوانی داد که تأثیر مثبتی در زندگی آنان گذاشت. بیبرس که از اختلاف میان ابونمی و ادریس آگاه شده بود، آن دو را با یکدیگر جمع کرد و از آنان جدا نشد جز آن که همه اختلافاتشان را کنار بگذارند. آن دو پذیرفتند که به نام سلطان بیبرس خطبه بخوانند. «۱» اما چیزی نگذشت که باز اختلاف میان آن دو آغاز شده، ادریس به بادیه رفت و قبایل چندی را به سوی خود دعوت کرد که آنان هم از وی اطاعت کردند. این بار او با جنگجویان فراوانی به مکه باز گشته دو سپاه در وادی خُلَیص «۲» در نزدیکی عسفان در شمال جده با یکدیگر درگیر شده، نبرد سختی کردند. این نبرد به کشته شدن ادریس و بازگشت ابونمی به مکه و حکومت منفرد او بر این شهر منجر گردید. مورّخان در باره دفعات بالا گرفتن اختلاف میان ابونمی و ادریس اختلاف کرده‌اند. همین‌طور در باره زمان رخ دادن برخی از مسائل نیز میان مورخان اختلاف است.

با این همه در این نکته که این ماجراها به کشتن ادریس و حکومت مستقل ابونمی منجر شد، اتفاق نظر دارند. این اخبار به سلطان بیبرس رسید و بعید نیست که خود ابونمی شرح آن را برای وی نوشته باشد و علل اقدامات صورت گرفته را شرح داده کارش را توجیه کرده باشد. ملک ظاهر بیبرس بر او شرط کرد تا مالیات بر حجاج (مکوس) را ملغا کرده و اجازه دهد تا هر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۸ کسی برای انجام حج بتواند به مکه بیاید و هیچ زائری را از آمدن به آنجا در شب و روز منع نکند و ظالمانه متعرض تاجری نشود و خطبه و سکه به نام او باشد و در ازای آن بیست هزار درهم سالانه از مصر به او بپردازد. «۱» ابونمی سه سال را به همین منوال گذراند تا آن که یکی از فرزندان عمویش ادریس از سمت مدینه به او حمله کرد، در حالی که جمع کثیری از عموزادگانش از آل قتاده و بسیاری از جنگجویان بادیه همراهش بودند. مهاجمان توانستند ابونمی را از مکه بیرون کرده، چهل روز بر آن فرمانروایی کنند، اما چیزی نگذشت که ابونمی حمله خود را آغاز کرده آنان را از شهر بیرون کرد. این حادثه در سال ۶۷۰ رخ داد. «۲» این اخبار تازه به ملک ظاهر بیبرس در مصر رسید و بسا اخبار بد دیگر هم که به او رسیده بود. بیبرس که توجه خاصی به علائق سیاسی خود با مکه داشت و نسبت به اشراف بر اشراف بسیار حریص بود، در سال ۶۷۵ نامه بسیار تندی به ابونمی نوشت که متن آن چنین است: از بیبرس سلطان مصر به شریف حسیب نسیب ابونمی محمد بن ابی‌اسعد. اما بعد: کار نیک فی حدنفسه نیک است و از خاندان نبوّت نیک‌تر. کار بد هم فی حد نفسه بد است و از خاندان نبوّت بدتر. ای سیّد! از شما خبر رسیده است که حرم خداوند را پس از آن که امن بوده به محیط ترس تبدیل کرده‌ای و در آنجا کارهایی انجام می‌شود که صورت را سرخ می‌کند. و ورق سفید را سیاه. من در شگفتم که چگونه شما چنین می‌کنید، در حالی که جد شما حسن علیه السلام است؟! آن‌جا که فتنه نیست جنگ می‌کنید و آن جا که فتنه است، جنگ را رها می‌کنید! تو از اهل کرم و از ساکنان حرم هستی! چگونه مجرم را پناه می‌دهی و خون مُحْرم را حلال می‌شمری؟ حال آن که، کسی که به خدا اهانت کند، کرامتی ندارد. یا آن که در حد خودت می‌ایستی و یا آن که شمشیر جدّت را به رویت برخواهیم کشید. و السلام. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۱۹ ابونمی در پاسخ از آنچه رخ داده عذرخواهی کرد «۱» و می‌دانیم که ابونمی جز در باره اشتباهی که مرتکب شده، عذرخواهی نکرده است. باور ما این است که آن عذر در غیر مسأله جنگ با آل قتاده در مدینه بود، چرا که موضع او برابر آل قتاده، در جهت دفاع از حکومت و امارتش بر مکه بود. این در حالی بود که آل قتاده- که ارتباطشان با سلطان ممالیک در مصر و دوستی‌شان با آنان بسیار نیرومند بود- وزیر سلطان بیبرس را بر ضد ابونمی تحریک می‌کردند. اگر این درست باشد، طبیعی است که عذر خواهی ابونمی، در واقع عذرخواهی فرد ضعیفی است که توان مقابله با نیروی نظامی ممالیک را در مصر ندارد. ابونمی عذرخواهی کرد و حال آن که به باور ما، این عذرخواهی خالصانه نبود. به همین دلیل اندکی نگذشت که وی باز دشمنی خود را با ممالیک آغاز کرد. یک ضعیف عاصی و سرکِش، در مواجهه با فرد قدرتمند چاره‌ای جز آن ندارد که در حدودی که می‌تواند دشمنی خود را نشان دهد. بنابراین شگفت نبود که ابونمی دشمنی خود را در این حد آغاز کرد که بار دیگر مکوس را برقرار کرده و نسبت به برخی از شؤون حفظ و حراست، بی‌توجهی نمود، این مسأله به خصوص در باره قافله مصری بیشتر صدق می‌کرد. چنان که نباید تعجب کرد که وی با حکومت آل رسول در یمن به صورت پنهانی ارتباط برقرار کرده، هدایای آنان را می‌گرفت و نسبت به قافله یمن اعتنا و احترام بیشتری نشان می‌داد وبسا آنان را بر قافله مصری مقدم می‌داشت. همه‌اینها از این عبارت فاسی هم به دست می‌آید که می‌گوید: ملک قلاوون‌الفی، «۲» در سال ۶۸۱ به ابونمی نامه نوشته ازاو خواست برای نشان دادن صداقتش قسم یاد کرده، به ممالیک خیانت نکند، و به جایی جز آنان توجه پیدا نکند و دیگران را بر آنان مقدّم نشمارد، و اجازه زیارت کعبه را به هر عاکف و بادی بدهد و امنیت کاروان آنان را تأمین کند و تنها به نام آنان خطبه بخواند و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۰ سکه بزند و این تعهدات خود را نقض نکند. ابونمی سوگندی که آنان خواسته بودند، یاد کرد و به نظر می‌رسد که چاره‌ای جز آن نداشت. بسا وی دریافته بود که آنچه آنان از آن به عنوان یک «جهت

دیگر» یاد کرده‌اند، یعنی آل رسول در یمن، نمی‌توانند او را برابر سپاه مصر یاری کنند. فاسی برای ما شرح می‌دهد که ابونمی مدت کوتاهی بعد از آن، برخی از تعهدات خود به خصوص دعای در خطبه را برای ممالیک ترک کرد و شاید در این باره تأویل می‌کرد، تا آنجا که فاسی گوید: ابونمی قسم خورد، اما بسا که در درونش قصد وفای به آنها نکرده بود و این یک تأویل غیر مستقیم بود. «۱» در سال ۶۸۳ بار دیگر گروهی از آل قتاده بر مکه یورش بردند و توانستند ابونمی را از آنجا بیرون کنند؛ اما چیزی نگذشت که ابونمی به مکه بازگشت و آنان را بیرون راند. به باور ما یورش آل قتاده بی ارتباط با خشم ممالیک مصر و دشمنی آنان با ابونمی نبود. شاهد سخن ما مطلبی است که صاحب الأرج المسکی در ادامه حادثه‌ای که شرحش گذشت بیان کرده که خلاصه آن چنین است: .. سپس لشکری از مصر همراه قافله حج آمد تا ابونمی را از مکه بیرون کند. ابونمی اجازه ورود آنان را به شهر نداد و دروازه‌ها را بست. مهاجمان توانستند از سمت شبیکه، از دیوار شهر بگذرند و به شهر درآیند و ابونمی از در دیگر به سمت منی گریخت. او توانست فرمانده سپاه مصر را بکشد، سپس اعلام کرد: هر کسی یکی از ممالیک را بکشد اسب و اثاثیه او از آن وی خواهد بود. عرب‌ها نیز به سپاه ممالیک حمله کرده، اسب‌های آنان را گرفتند. باقی ممالیک هم به سوی مصر گریختند. این واقعه در اواخر سال ۶۸۳ بود. طبیعی بود که با رسیدن خبر این شکست به مصر، تا چه اندازه شکست مزبور روی ملك قلاوون تأثیر داشت و او را واداشت تا یورش تازه‌ای را برای شکست ابونمی تدارک ببیند. وی این کار را انجام داده، شخصاً فرماندهی آنان را عهده‌دار شد، جز آن که عالمی که مشهور به تقوا و پاکی بود او را از این کار باز داشت. وی در حالی که او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۱ دستور آماده باش داده بود، بر سلطان وارد شد، و به وی گفت: برای جنگ به کجا می‌روی؟ سلطان پاسخ داد: می‌روم تا حرم را از دست ابونمی آزاد سازم. آن عالم گفت: عبارت تو خوب است، اما مردم این را نخواهند گفت. آنان خواهند گفت: تو برای قتال در حرم خداوند و کشتن اولاد رسول می‌روی. این مطلب در سلطان اثر گذاشت و او را از تصمیمش منصرف کرد. بعد از آن ابونمی به حکومتش ادامه داد و به رغم روابط نامناسب و بد میان آنان، همچنان به نام ممالیک مصر خطبه می‌خواند و از کمك‌های آنان بهره‌مند بود. «۱» در سال ۶۸۹ ابونمی از ناحیه سپاه ابن عقبه، امیر حاج شامی، احساس خطر کرد و مانع از ورود آنان به مکه شده، دروازه‌ها را بست. سپاه ابن عقبه از سمت شبیکه هجوم آوردند، در حالی که شماری از سپاهیان مصری هم به آنان کمك می‌کردند. آنان توانستند دروازه را بسوزانند و آنگاه بود که سیل سپاه شامی و مصری به داخل مکه سرازیر شد. به دنبال آن در نزدیکی درب الثّنیه «۲» در شبیکه تا مسجد الحرام نبرد درگرفت. در این درگیری بیش از ده هزار شمشیرزن جنگ می‌کردند؛ به طوری که تعداد چهارهزار نفر از دو طرف کشته شده و جماعت زیادی هم مجروح شدند. «۳»

خطبه خواندن به نام رسولی‌های یمن

بدین ترتیب مکه به خاطر مشکلاتی که میان ابونمی و ممالیک ترک مصر پدید آمد، رنج‌های بسیاری دید و روزگار سختی را گذارند، به طوری که ابونمی پرده‌ها را درید و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۲ ارتباط خود را با ممالیک قطع کرده، به سمت مقابل آن یعنی یمن کشاند. وی دعای برای ملك الاشرف خلیل را قطع کرد و به جای آن از ابتدای ربیع الاول سال ۶۹۱ برای سلطان رسولی یمن دعا کرد. در این سال بود که ملك مظفر، سلطان یمن، موکبی را به مکه فرستاد که ابونمی با شُکوه و جلال از آن استقبال کرد. روز عرفات پرچم رسولیان یمن روی کوه عرفات زده شد و مؤذن بر قبّه زمزم، برابر مردم از مناقب ملك مظفر سخن گفت. ابونمی هدایای یمن را که مشتمل بر اموال فراوان و اسب و لباس و عطر و عود و کفش و عنبر و لباس‌های رنگانگ و خلعت‌های نو بود، گرفت. همین طور مبلغ هشتاد هزار درهم، و نیز به مقدار ۱۲۰۰ قراره گندم از کیلِ مکه در عصر فاسی جزو آن هدایا بود. این مقدار سه برابر چیزی بود که سالانه از مصر به مکه فرستاده می‌شد. «۱» تردیدی نداریم

که اقدام ابونمی، نوعی قدرت نمایی در مقابل مصر بود و بعید می‌نماید که ابونمی دست به این اقدام بزند اما در معرض خشم و انتقام ممالیک مصر قرار نگیرد. اما کسی که کارهای شگفت ابونمی را می‌شناسد، چنین جرأتی را از وی بعید نمی‌بیند، به خصوص که وی در کنار کارهایش نوعی تأمل داشت. ابونمی در روزگار ملک قلاوون و پیش از آن سلطان بیبرس، پا از گلیم خویش آن سوتر نگذاشت، برای این که قدرت ممالیک در آن دوره، قابل مقایسه با قدرت ممالیک در روزگار اشرف خلیل که زمانش سخت گرفتار فتنه‌های داخلی بود، و جانش را هم بعد از آن گرفت، نبود. افزون بر آن، اشرف در مقایسه با دوران پیش از خود، بیشتر مشغول نبرد با مغولان بود. بنابراین فرصت‌طلبی ابونمی در این که دست به این اقدام زد و آشکارا ارتباط خود را با مصر قطع کرد، امر شگفتی نبود. کما این که سکوت مصر در مقابل آن هم چندان شگفتی نداشت. دلیل ما بر این سکوت، اظهارات مورّخان در بیان رخدادهای مکه است که چیزی که تا چندین سال نشانگر وقوع فتنه‌ای در این شهر باشد، بیان نکرده‌اند، جز آنچه فاسی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۳ گفته است. وی می‌گوید که به خط ابن محفوظ، این نکته را یافته است که موکب مصری در سال ۶۹۲ ابونمی را برای رفتن همراه آنان به مصر سوگند داده و هزار دینار به او دادند. ابونمی تا ینبع رفت، اما وقتی خبر مرگ اشرف را شنید، برگشت. «۱» سوگند ابونمی برای رفتن به مصر، قدری ضعیف به نظر می‌رسد. به نظرم قصد امیرِ موکبِ مصری آن بوده است تا میان او و مصر آشتی دهد و ابونمی هم ابتدا راضی شد اما بعداً از رفتن خودداری کرد؛ زیرا مرگ اشرف می‌توانست فتنه‌های سختی در پی داشته باشد که در آن صورت بسا وی هم توسط شورشیان آسیبی دیده یا به قتل می‌رسید. بنابراین ترجیح داد باز گردد. از سوی دیگر، به باور من، ارتباط ابونمی با یمنی‌ها هم از روی خلوص کامل نبود، بلکه ارتباطی دوستانه بود که به ناچار همراه آن دشمنی با مصر و استفاده از مواهب و خیرات و هدایای از یمن قرار داشت. ابونمی همان طور که از سایر حجاج مالیات می‌گرفت، از یمنی‌ها نیز می‌گرفت. او از حجاج یمنی برای هر شتر، سی درهم و از حجاج مصری برای هر شتر پنجاه درهم می‌گرفت و اجازه عبور می‌داد. «۲» به نظر می‌رسد شرایط مکه به همین صورت شکل گرفت و مکه مملو از حجاج می‌شد. از جمله حاجیانی که در این سالها به حج آمدند برخی از امرای مملوکی بودند. از آن‌جمله انس فرزند الملک العادل فرزند بیبرس بود که در سال ۶۹۴ حج گزارد. در سال ۶۹۷ الحاکم بامراللّٰه عباسی که پس از حمله مغولان در مصر مستقر شده بود، حج گزارد. «۳» همین طور مادر مستعصم هم در یکی از این سال‌ها حج به جای آورد. خیرات این افراد شامل تمامی ساکنان مکه شده و بخشش‌های آنان به بسیاری از خانه‌های آن می‌رسد. بیش از همه اقدامات مادر مستعصم بود که اموال فراوانی را پس از یک دوره که مردم مکه روزگار سختی را گذرانده بودند، میانشان انفاق کرد. بارها آرزو تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۴ کرده‌ام که مردمان این شهر با کمک بازوی جوانانش چنان می‌زیست که از احسان و انفاق این محسنان و نیکوکاران بی نیاز می‌بود.

دو روز در عرفه

از اتفاقات شگفت سال ۶۸۸ این بود که مردم دو روز جمعه و شنبه را در عرفات ماندند. عامل آن اختلاف در ثبوت رؤیت میان امیر قافله شام با محیی الدین طبری شیخ‌الفقهای حجاز بود. «۱» این اتفاق اولین مورد در نوع خود نبود، بلکه بارها در تاریخ مکه رخ داد؛ چرا که هر گروهی به فتوای مرجع خاص خود اعتماد می‌کرد، در حالی که اگر منبع فتوا یک نفر بود، این اختلاف پدید نمی‌آمد. «۲» در سال ۶۹۸ میان اهالی مکه و مردمان بادیه‌نشین درگیری پیش آمد که به آن هوشه می‌گویند. در این درگیری یازده نفر کشته شدند. «۳» حکومت ابونمی تا مرگ او در سال ۷۰۰ برای پنجاه سال ادامه یافت. بخشی از آن با شراکت پدرش و بخشی با مشارکت عمویش ادریس و بخشی هم مستقل بود. سال‌هایی را که دیگران بر آن غلبه می‌کردند باید استثنا کرد. ابونمی سی فرزند از پسر و دختر از خود برجای گذاشت که در مشکلاتی که برای او پیش آمد بر بیشتر اینان تکیه می‌کرد. «۴» جنازه ابونمی را

بر حسب رسمی که داشتند، پیش از دفن، هفت بار گرد کعبه طواف دادند. شمس‌الدین ذهبی از ابونمی یاد کرده می‌نویسد: فردی عاقل و سیاست‌مدار و شجاع و محترم بود. فاسی هم می‌نویسد: ابوعبدالله دماهی از او یاد و ستایش کرده و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۵ می گوید: اگر مشکل مذهب نبود، شایسته خلافت بود. او مانند خاندان خود زیدی مذهب بود. «۱»

نزاع فرزندان ابونمی بر سر امارت

چهار نفر از فرزندان بزرگ وی با نام‌های رُمَیثه، حُمَیضه، ابوالغیث، و عطیفه بر سر امارت با یکدیگر به نزاع برخاستند. نزاع آنان از سال ۷۰۱ تا ۷۳۷ یعنی ۳۶ سال به درازا کشید تا آن که در نهایت کارِ امارت بر رمیثه مستقر شد. در اینجا خلاصه‌ای از رخدادهای این دوره را ارائه می کنیم: هنوز ابونمی نمرده بود که نیروها و اشراف مکه، دو دسته شدند. گروهی از حمیضه و رمیثه دفاع کرده و دسته‌ای دیگر از ابوالغیث و عطیفه حمایت کردند. دو نفر اوّل در سال ۷۰۱ توانستند بر دو نفر دوم غلبه کرده، حکومت را به دست آورند. «۲» بعد از این پیروزی، رمیثه و حمیضه، دو برادر دیگر را زندانی کردند. این دو نفر مدتی را در زندان سپری کردند تا آن که به ینبع گریخته، یارانی به دست آورده و برای حمله به مکه آماده شدند. در اواخر ذی‌قعده سال ۷۰۱ بود که قافله مصری با امیری بیبرس جاشگیر و در حالی که سی تن از امرای مملوکی مصر با آنان بودند، به مکه می‌آمد. دو برادر فرصت را مغتنم شمردند تا به توطئه بر ضد دو برادر دیگر بپردازند. آنان با امیر قافله مصر ملاقات کرده از او خواستند به آنان کمک کند و در برابر، آنها هم به نام ممالیک خطبه بخوانند. امیر قافله هم پذیرفت. در این میان، چیزی که امیر قافله مصر را از یاری این دو برادر باز دارد، در کار نبود، چرا که این فرصت خوبی بود که ممالیک دنبال آن بودند. به همین دلیل این قافله پا پیش گذاشت با سپاهیان خود به مکه یورش برد. ابوالغیث و عطیفه هم با کمک یاران خود به آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۶ سپاه کمک کرده توانستند مکه را تصرف کرده، امارت را در دست گیرند. سپاه ممالیک حمیضه و رمیثه را به اسارت گرفته، آنان را همراه قافله، به مصر بردند. این دو تا سال ۷۰۳ در قاهره بودند. «۱» در این سال، حُمَیضه و رُمَیْثه توانستند سلطان مملوکی را راضی به بازگرداندن آنان به مکه کنند. آن دو پذیرفتند تا از وی اطاعت کرده، برای او دعا کنند. سلطان به این امر رضایت داد. چنین می‌نماید که سلطان نیروی عظیمی به فرماندهی نایب سلطان در مصر یعنی سیف‌الدین سلار به کمک آنان فرستاد. شاهد، آن که فاسی «۲» به نقل از برزالی می‌نویسد: نایب‌السلطنه یاد شده در رأس نیروی عظیمی که همراه آن ۲۵ تن از امرای مملوکی بودند حج گزارد. ابن ظهیره هم از بازگشت رمیثه وحمیضه در این سال به حکومت یاد کرده است. نتیجه این دو روایت آن است که نایب‌السلطنه در نیروی عظیم خود حمیضه و رمیثه را از مصر همراهی کرده تا آنان را بر ضد ابوالغیث و عطیفه یاری رسانده، قدرت را به آنان باز گرداند. این نیرو با شدت هرچه تمام‌تر به مکه یورش برد، به طوری که اهالی مکه و حجاج دشواری‌های زیادی را متحمل شدند. در برخی از نقاط مکه درگیری پیش آمد. این وضعیت چندان ادامه نیافت؛ زیرا نیروی ابوالغیث و شریک او، ضعیف‌تر از آن بود که بتواند برابر سپاه مملوکی مقاومت کند. چیزی نگذشت که ابوالغیث و شریک او از مکه بیرون رانده شده و دو برادر آنان، رمیثه و حمیضه به امارت رسیدند. در این وقت ابوالغیث و عطیفه اسیر شده به مصر فرستاده شدند. «۳» فرمانده قافله مملوکی همراه خود ده‌هزار اردب گندم برای توزیع میان فقرای مکه آورده بود که پس از پیروزی‌اش بر مکه آنها را تقسیم کرد. امرای مملوکی هم که همراه وی آمده بودند، خیرات و انفاقات فراوانی میان مجاوران مکه و اشراف توزیع کردند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۷ همین کار در مدینه هم صورت گرفت. بدین ترتیب حکومت حمیضه و رمیثه در مکه بار دیگر آغاز شد. قبایل اطاعت آنان را پذیرفتند و امنیت برقرار شد و برخی از مالیات‌ها لغو گردید. مکه بار دیگر دوره تازه‌ای از آرامش را به همراه نفوذ ممالیک آغاز کرد. این امنیت سبب فراوانی حجاج شد و قافله‌های

حج در سال‌های ۷۰۴ و ۷۰۵ از مصـر و مغرب و بلاد عراق و عجم به مقـدار بی‌شـمار به حج آمدند. «۱» چیزی نگذشت که اوضاع عوض شـده، رمیثه و حمیضه مالیات‌هـایی را بر حجاج وضع کردنـد که چنـد سال گرفتن آن ادامه یافت. بسیاری از حجاج اعتراض کردند و ممالیك نیز خواستار الغای آن شدند؛ اما حاکمان مکه از پذیرش این درخواست خودداری کرده، معتقد بودند که این پول در کار حکومت و امنیت راه‌ها صـرف می‌شود. شاید هم دریافته بودند که موافقت با الغای مالیات بر حجاج (مکوس) نوعی راضـی شـدن به مـداخله بیش از حـدّ مردم ممالیك در امور داخلی آنان است. چنین می‌نمایـد که برقرار کردن مکوس با استـدلال به اینکه برای تـأمین راه است، بازتـاب خـاص خـود را داشت. حجـاجی که این پـول را به هـدف حفـظ امنیت خود می‌دادنـد، نمی‌توانسـتند بپذیرنـد که این امنیت با کمترین حادثه‌ای دچار اختلال شود. در حـج سال ۷۰۵ حوادثی پیش آمـد که پیامدهای خود را داشت. در این حادثه، گروهی از اهالی مکه با دسـته‌ای از بـدوی‌ها در آشوبی در بازار منی، درگیر شدنـد. به نظر می‌رسد برخی از مفسدان بر آن بودند تا در این فتنه‌ها دست به غارت بزنند. آنان به مناسبت این هوشه (تعبیری که معمولًا از این شورش‌ها می‌شود) دست به این کار زدند. خبر این حادثه پیش از آن که به حاکم مکه برسد، به امیر قافله حج مصـری رسـید. به اعتقاد او پرداخت آن مالیات با این قبیل غارتگری‌ها سازگاری نداشت. به نظر می‌رسد او ترجیح داد تا فتنه‌گران را با شمشـیر خود تأدیب کند تا آن که این مسأله را به حاکم مکه احاله دهـد. اوضاع به هم ریخت و حوادث تازه‌ای پیش آمـد. سپاه مصـری به دنبال فتنه‌گران به راه افتاد و اهالی مکه به کوه‌ها گریختنـد. جمعی از بادیه‌نشـین‌ها هم به دنبال آنان رفتنـد. بـدین تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۸ ترتیب ممالیـک به زور سـلاح‌هایشان بر اوضـاع مسـلط شدنـد. در این وقت، امیر الحـاج مصـری بر بـدوی‌ها یورش برده، شمـاری از آنان را به عنوان قربانی در منی، گردن زد. «۱» بسا عامل پدید آمدن این فتنه در حج، افزون بر اصـرار رمیثه و حمیضه بر گرفتن مالیات از حجاج، ناشـی از تأثیرِ گرفتنِ این مالیات از حجاج شام و مصـری باشد. این وضـعیت، رئیس دولت ممالیك، ناصـر محمد بن قلاوون را خشـمگین کرد، اما خشمش را پنهان نمود. موسم حج بعدی، درآمدِ اندکی داشت، چرا که شمار حجاج شام و مصـر کم شد و چندین سال هم بود که قافله عراق نیامده بود. وضـعیت به گونه‌ای شد که ملك ناصر تصمیم گرفت تا جای رمیثه و حمیضه را با برادرشان ابوالغیث عوض کنـد. وی آماده حـج گشـته با یک صد اسب سوار و پانصد شترسوار در سال ۷۱۲ عازم مکه شـد. او بـا بیرون رانـدن رمیثه و حمیضه، مکه را اشـغال کرد و ابوالغیث را به جای آنان گماشت. چنین می‌نمایـد که اشـراف مکه و بسـیاری از ساکنان آن از بدوی و شـهری، به رمیثه و حمیضه بیش از ابوالغیث تمایل داشتند. به همین دلیل، امارت ابوالغیث با سلاح الملك الناصـر هم اسـتوار نشـد و اهالی دشـمنی با وی را از سـر گرفتند. اینان که طی سال‌های ۷۱۳ و ۷۱۴ مشـقّت زیادی را تحمل کردند، در سال ۷۱۵ در اطراف حمیضه جمع شـده بر ابوالغیث یورش آورده، او را کشـتند. بـدین ترتیب این بار حکومت به تنهایی در اختیار حمیضه و بدون حضور شریك او رمیثه که غایب بود، قرار گرفت. «۲»

خطبه برای مغولان

هنوز امارت حمیضه مسـتقر نشده بود که رمیثه به او حمله کرد. حمیضه در حالی که به مغولان عراق پناه برده بود به آن سو گریخته بـا بهره‌گیری از قـدرت آنـان بر مردم هجوم آورد و توانست مکه را از برادرش بـاز پس گیرد. پس از آن برای مغولان دعا می‌کرد. این واقعه در سال ۷۱۸ رخ داد. این امر بر ممالیك گران آمـده، به یاری عطیفه شـریك ابوالغیث تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفـای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۲۹ پرداختنـد. او نیز به برادرش حمیضه یورش سـهمگینی برد و پس از کشـتن حمیضه در سـال ۷۱۸ مکه را به تصرف درآورد. «۱» در این وقت، به سال ۷۱۸ الملك الناصـر حج دوم خود را به جای آورد، در حالی که همراه او پنجاه نفر از ممالیك و بسیاری از اعیان دولت وی در شام و مصر بودند. آنان اموال زیادی را به عنوان احسان میان مردم توزیع کردند. در سال ۷۲۰ وضـعیت به همین گونه ادامه یـافت و شـمار حجـاج بسیار زیـاد شـد. مورّخـان نوشـته‌اند، در آن سال، بسـیاری از علمای

برجسته، حج به جای آوردند. در این سال، حُجاج یک سنت متروک را احیا کردند و آن این بود که نمازهای پنجگانه را در روز ترویه در منی اقامه کردند و زمانی که خورشید بر روی ثبیر «۲» طلوع کرد، به سمت عرفه حرکت کردند. «۳» سنجاری علت یکپارچگی حجاج را در احیای این سنت بیان نکرده است، اما به نظرم حضور جمع زیادی از علما در حج آن سال، تأثیر خاص خود را میان حجاج در این اقدامشان داشت. آنان این اندیشه را در اجتماعات خود در مکه طرح کرده و آنگاه آن را میان مردم آشکار کردند و مردم از آنان پیروی نمودند. مردم در این سال، روز جمعه، بدون اختلاف وقوف کردند و این یکصدمین جمعه‌ای بود که مسلمانان از سال نخست هجرت تا این زمان، در عرفات وقوف می‌کردند. سنجاری می‌گوید: شیخ رضی‌الدین طبری، امام مکه، می‌گفت: من در تمام عمرم حج به جای آورده‌ام، اما شلوغ‌تر از این موسم ندیدم. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۰ در سال ۷۲۴ سلطان تکرور «۱» که نامش موسی بود، حج به جای آورد. وی با پانزده هزار نفر از پیروانش به مکه آمد. برخی از ترک‌ها با آنان به بهانه‌جویی و نزاع برخاستند و نزدیک بود با کشیدن شمشیرها در مسجد فتنه‌ای برپا شود که سلطان تکرور با توصیه به پیروانش به این که دست نگاه دارند، آن را خاموش کرد. «۲» عطیفه دعای برای سلطان مملوکی مصر، الناصر محمد را آغاز کرد. بسا این اقدام سلطان ابوسعید مغول را در عراق ناراحت کرده، تلاش کرد تا با اموال و هدایا عطیفه را بخرد؛ شاهد آن که در حوادث سال ۷۲۰ قافله عراق بارهای شتر فراوانی را از هدایا و تحفه‌ها و اموال به مکه آورد. «۳» تردید نداریم که مقدار زیادی از این هدایا سهم عطیفه بوده و این می‌توانسته حکم رشوه‌ای را در مقابل دعای برای وی داشته باشد. اما این کار نتیجه‌ای در بر نداشت، زیرا عطیفه حفظ قدرت خود را همراهی با ملک ناصر در مصر می‌دانست. عطیفه بعد از آن که برادر شریکش ابوالغیث و برادر دشمنش حمیضه را از دست داد، تا سال ۷۲۸ یا همان حوالی، در موقعیت امارت مکه ماند. در مقابل او، تنها رمیثه مانده بود؛ کسی که ترکان مملوکی با حمایت از جناح عطیفه، او را از مکه بیرون رانده بودند.

امارت رمیثه

رمیثه به رغم حمایتی که ممالیک مصر از برادرش عطیفه داشتند و مغولان نیز گرفتار جنگ‌های داخلی بوده، توان کمک به او را نداشتند، همچنان در اندیشه گرفتن انتقام بود. وی ساکت ننشسته با اتکای به نفس شروع به تحریک قبایل بر ضد برادرش نمود. به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۱ علاوه به نامه‌نگاری با اشراف مکه پرداخت که اکنون بیشتر آنان به وی علاقمند و از برادرش بیزار بودند و دلیلش هم گرایش شدید عطیفه به ممالیک مصر و حرکتش در از میان بردن استقلال مکه و تضعیف امارت آن بود. تلاش‌های رمیثه بر ضد برادرش به نتیجه رسید و او توانست حوالی سال ۷۲۹ یا ۷۳۰ حکومت را از چنگ او درآورد. با انتقال امارت مکه به رمیثه، قافله عراق به رغم مشکلات داخلی، حرکتش را به سمت مکه آغاز کرد. این در حالی بود که در سال‌های امارت عطیفه، از آمدن قافله عراق ممانعت شده بود. حرکت مجدد آن قافله، مؤید آن است که دولت عراق از رمیثه حمایت می‌کرده است. فاسی از برزالی از عفیف طبری که از علمای مکه در آن دوره بوده، چنین نقل می‌کند: قافله عراق در سال ۷۳۰ به حج آمد، در حالی که همراهشان فیلی بود که در تمامی مواقف حج همراهشان بود، و پس از آن به مدینه رفت، جز آن که یک مرحله پیش از آن که به مدینه برسند، مرد. تا آن جا که می‌گوید: ما مقصود ابوسعید بن سلطان خربنده «۱» را از ارسال فیل با قافله عراقی درنیافتیم. «۲» به باور من بعید نیست که هدف او ایجاد سروصدا و شهرت بوده است، آن گونه که حضور عراق و کاروان و حکومت آن را در مکه اعلان کند. اینها چیزهایی است که در زمان ما، از آن به نوعی کارهای تفنّنی و هنری در وسائل ارتباط جمعی تعبیر می‌شود. فاسی «۳» به نقل از برزالی می‌نویسد که گروهی از حسنی‌ها در سال ۷۳۰ به مکه یورش برده و به جنگ با عراقی‌ها پرداختند و از شمشیر هم استفاده شد. در این وقت اسب‌سواران با اسبان خویش وارد مسجد شدند و بازار غارت شد و نزدیک بود همگی حجاج از بین بروند. باور من آن است که این تلاشی بود که عطیفه با استفاده از

بنی‌الحسن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۲ بر ضد برادرش رمیثه به راه انداخته بود. بدین ترتیب عطیفه، برابر رمیثه ساکت ننشسته با گردآوری قبایل شروع به دشمنی کرد. این دشمنی چندان گسترده شد که در سال ۷۳۱ میان آنان نبردی درگرفت. همزمان با ورود قافله مصری در این سال، نبرد شدیدی میان دو برادر جریان داشت و رمیثه برای استقبال از آن کاروان، حسب المعمول، نتوانست بیرون برود. چنان که عطیفه هم نتوانست به کاروان مصر متصل شده یا با آنان ملاقات کند. بسا دلیلش آن بود که مصر حاضر به حمایت از وی در برابر برادرش رمیثه نبود. زمانی که رئیس کاروان حج مصری به قاهره بازگشت، از جفای هر دو برادر در حق خود به ملک الناصر قلاوون شکایت کرده از فتنه‌های مکه میان آن دو سخن گفت. قلاوون نامه‌ای به دو برادر نوشت و از آنان خواست تا هر دو به مصر بیایند. این دو، درخواست او را رد کرده با یکدیگر مصالحه کردند و با یکدیگر تصمیم به قطع ارتباط با مصر گرفتند. زمانی که ملک ناصر از این امر مطلع گردید، خشمگین شده، دستور داد تا یک یورش نظامی به مکه را تدارک ببینند تا هر دو برادر و تمامی اشراف از بنی‌الحسن و هواداران و بردگان آنان را مستأصل کنند. وی به فرمانده سپاه گفت تا خون هر کسی را که در کنار آنان بماند، بریزند و وادی نخله «۱» را چندان به آتش کشند که نه دختری در آن بماند و نه خانه آبادی. چنان که همه زن‌هایشان از منازل مکه و اطراف آن خارج شوند. در این وقت قاضی جلال‌الدین محمد قزوینی که در مجلس سلطان ناصر حاضر بود برخاسته او را موعظه کرد و لزوم حفظ حرمت حرم را یادآور شده و پیشنهاد کرد تا نامه‌ای در تأیید رمیثه برای امارت بنویسد و با ارسال سپاهی او را در تأمین امنیت بلاد حمایت کند. ناصر رأی او را پذیرفت و ششصد نفر سپاهی را آماده کرده، همراه با نامه‌ای در تأیید رمیثه به آن شهر فرستاد. این سپاه در نیمه صفر سال ۷۳۱ از قاهره حرکت کرده، در دهه اوّل ربیع‌الثانی به مکه رسید. دو برادر در این باره به تردید افتاده، شروع به آماده کردن شرایط برای دفاع تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۳ از مکه شدند. فرمانده سپاه نامه‌ای به رمیثه نوشت و اهمیت و هدف فرستادن سپاه را برای او توضیح داد. سپس کسی را فرستاد تا این مطلب را به وی تأکید کرده و قسم‌های استواری برای او بخورند تا اطمینان حاصل کند. وی هم پذیرفته به مسجد آمد و خلعت و هدایای سلطانی را دریافت کرد. اندکی بعد فرمانده سپاه مصر، پس از آن که سپاه را برای خدمت به رمیثه در مکه باقی گذاشت، خود به مصر بازگشت. «۱» قلقشندی متن نامه‌ای را که در تأیید رمیثه به او داده شد، آورده که در آن آمده است: آرای شریفه ما چنان اقتضا کرد تا رمیثه را به عنوان امیر منفرد در آن شهر معین کنیم و او را برگزینیم. او از برگزیدگان نیک ماست و امارت هم گرچه در این مدت در اختیار دیگری بوده، اما امیری به جز او نمی‌شناختیم؛ زیرا او بزرگ خاندان خود است که دیگران هم از وی راضی و او را شاکرند. این نامه نشان از باور پیشگفته ما دارد که زمانی ناصر، مؤید عطیفه بر ضد برادرش بود تا آن که دریافت، رمیثه بیشتر سزاوار حمایت و تأیید است، چرا که ثابت‌قدم و نیرومند و کسی است که حمایت خاندان پشت سر اوست. چنان که دریافت این اقدام می‌تواند مانع از پیوستن رمیثه به جناح دیگری باشد. ملک الناصر به دنبال این حوادث در سال ۷۳۲ برای سومین بار به حج آمد. «۲» این در حالی بود که قافله او شامل هفتاد نفر از امرای مملوکی و شمار فراوانی از چهره‌های برجسته از فقهای مصر بود. ما نباید از همراهی این همه امیر مملوکی در چُنین قافله‌ای شگفت زده شویم، زیرا ناصر می‌بایست آنان را به همراه خویش می‌آورد تا از توطئه آنان ایمن بوده و از عدم فعالیت معارضان خود در صورت ماندن در مصر و در غیاب وی اطمینان داشته باشد. همان گونه که گذشت شمار زیادی از برجستگان از فقهای مصر در موکب او حضور داشتند و رمیثه از همه آنان استقبال باشکوهی کرد. او اجازه داد تا مردم برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۴ استقبال از آنان به خارج شهر بروند تا مقدم آنان را گرامی بدارند. ملک ناصر هم عطایا و بخشش‌های خود را چندان توزیع کرد که به بیشتر خانواده‌ها و افراد مکه رسید. «۱» در سال ۷۳۴ عُطَیفه به مصر رفت و نامه‌ای از ملک ناصر برای برادرش آورد که بر اساس آن نیمی از امارت را به او سپرد و رمیثه پذیرفت. اندکی بعد او را بیرون راند و بار دیگر با وساطت ناصر او را پذیرفت و تا سال ۷۳۶ با آرامش گذشت. در این وقت بار دیگر اختلاف بالا گرفت و عطیفه به مصر

رفت و تـا سال ۷۴۳ که مرد همـان جـا بود. بـدین ترتیب امارت برای رمیثه اسـتقرار یافت. «۲» در مراسم حـج سال ۷۴۱ حجاج روز جمعه و شنبه، یعنی برای دو روز در عرفات وقوف کردند که ناشی از تردید آنان بود. «۳» در سال ۷۴۳ سلطان یمن، الملک المؤید رسولی حـج گـذاشت. ممالیـک مصـر تلاـش کردنـد تا رمیثه را وادار کننـد تا در جریان وقوف سـلطان یمن در عرفه، کار را بر وی دشوار کنـد. به احتمـال، هـدف آنـان این بود تـا میـان آن دو اختلاـف اندازنـد؛ مبادا اتحادی میان یمن و مکه پدیـد آیـد. اما رمیثه زیرک‌تر از آن بـود که تحت تـأثیر پیشـنهادات مصـر قرار گیرد. وی بهـترین اسـتقبال را از سـلطان یمن کرد و گروهی از اشـراف و فرماندهان را برای خدمت به آنان موظف نمود. سـلطان هم اموال زیادی در مکه توزیع کرد و هدایای بزرگی برای آن فرسـتاد. وی خواست تا از خود اثری در مکه برجای گذارد. به همین جهت پیشنهاد کرد تا خود پرده کعبه را بدهد و درِ کعبه را هم تجدید کند. رمیثه از ترس آن که مبادا روابط وی و مصر به جایی برسد که نتواند آن را کنترل کند نپذیرفت. این امر سلطان یمن را ناراحت کرد و به همین جهت با آن همه اکرام و خدمتی که به وی شد، ناراضی از یمن رفت. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۵ در این سوی، رمیثه به رغم آن که سـلطان یمن را به خشم آورد، اما نتوانست سـلطان مصـر را هم راضی کند. ناصـر از این که او توجه خاصـی به سـلطان یمن کرد و اشراف را به جای خدمت به مصری‌ها در عرفه به خدمت او فرستاد، ناراحت بود. تأثیر این نگرانی از آن جا به دست می‌آید که ملک صالح فرزند ملک ناصـر، عجلان فرزند رمیثه را در سال ۷۴۶ خواست و او را قـانع کرد تا امارت مکه را به وی بسپرد. بسا عجلان از آن رو که نامش از عجله گرفته شـده و یا به تصوّر آن که سن پـدرش بالا رفته، چنین اندیشید که اگر در این باره تردیـد کند، ممکن است پدرش کسـی دیگر از برادران یا خویشانش را به امارت بردارد، به سرعت درخواست سـلطان را پـذیرفت و تعهـد کرد تا خودش در مکه کار را با پـدرش یکسـره کند. به اعتقاد من کسـی جز عجلان نمی‌توانست پـدرش را به کنـار رفتن از امـارت قـانع کنـد؛ زیرا رمیثه از اعتمـاد به نفس بالایی برخوردار بود؛ اما عجلان توانست در ازای پرداخت شـصت هزار درهم به پدرش به عنوان عوض، او را قانع کند تا امارت مکه را به وی بسـپارد. بدین ترتیب رمیثه بعد از ۴۵ سال که البته در میانه، برخی سالها امارت نـداشت یا شـریک داشت و بخشـی هم حاکم مطلق بود، از امارت کناره گرفت. دوره امارت مستقل و مطلق وی قریب ده سال بود.

عجلان فرزند رمیثه و برادرانش

عجلان در جُمادَی الثانی سال ۷۴۶ امارت را به دست گرفت. وی آگاه بود که دو برادرش سـند و مغامس، توقع مشارکت امارت را دارنـد. برای همین آنـان را به وادی نخله فرسـتاد. انـدکی بعـد برادر سومش ثقبه را هم به همان‌جا فرسـتاد. «۱» در سال ۷۴۶ کامل، سلطان جدید مملوکی به سـلطنت رسـید. وی نامه‌ای در تأیید عجلان به مکه فرستاد و به او خبر داد که برادرانش به مصر آمده و در آنجا در بند هسـتند. عجلان دستور داد تا بازار را چراغانی کنند. در این وقت پدرش رمیثه که بیمار بود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۶ درگذشت و نعش او را در وقت نماز جمعه، گرد کعبه طواف داد. وی را در ذی‌قعده همان سال در قبرستان مَعْلات دفن کردند. «۱» در سال ۷۴۷ سه برادر از مصـر آزاد شدند، در حالی که از سـلطان نامه‌ای در دست داشتند که می‌بایست امارت نیمی از منطقه به آن سه نفر داده شده و نیم دیگر از آن عجلان باشد. «۲» این اقدام به روشنی نشان می‌دهد که ممالیک آن انـدازه که برای حفظ نام خود در خطبه اهمیت قائل بودنـد، برای امنیت مکه ارزش قائل نبودند. در غیر این صورت این اقدام که سه نفر را بافرسـتادن حکمی شـریک در امـارت کننـد، یعنی چهـار نفر را در منطقه‌ای که بسیار کوچک‌تر از آن است که مشـارکت بردارد، شـریک کننـد، چه معنـایی دارد؟ من تردیـدی نـدارم که مغزهـای متفکر ممالیک به این نکته آگاهی داشـتند که اشراف مکه سر امارت با یکدیگر رقابت دارند و بیش از آن که در اندیشه حلّ این رقابت با عقل و حکمت باشند، در فکر حفظ نام و دعـای برای خود در خطبه‌هـای مکه هسـتند. شایـد هم از حـلّ آن رقـابت عاجز بوده و ترس آن داشـتند که در صورت حمایت از

شریک دیگر، چندان که باید، کارشان موفقیت‌آمیز نباشد و موقعیت خود را برای دعای در خطبه از دست بدهند. به همین دلیل در مقابل غوغاگران بر ضد حاکم مکه، جز به صورت محدود نمی‌ایستادند. زمانی هم که دخالت می‌کردند، مخالفان و غوغائیان را اسیر کرده به مصر می‌بردند و تلاش می‌کردند تا آن‌جا که ممکن است آنان را راضی نگاه دارند و یارانشان را بپذیرند و در مجالس خود در صدر جایشان دهند. دلیل این امر آن بود که مغزهای متفکر ممالیک می‌دانستند که این اسرا تمامی آرزوهایشان را در باره داشتن امارت مکه از دست نداده‌اند و به ناچار روزی که ممالیک مجبور شوند دولت مکه را در اختیار بگیرند، باید حکومت را به اینها یا نسل اینان برسانند؛ و این زمانی رخ خواهد داد که حاکم فعلی مکه، به دلایلی، ارتباطش را با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۷ ممالیک قطع کرده، با حکومت‌ها و دولت‌های دیگر سر و سری پیدا کند و نام آنان را در خطبه یاد نماید. به همین دلیل بود که حکومت مصر در این موارد با احتیاط و در دایره‌ای محدود دخالت می‌کرد. بنابراین نباید از این که برادران عجلان را نگاه داشت، شگفت زده شد. هدف آنان این بود تا مانع از ورود آنان به مکه شوند تا زمانی که دریابند حکومت ممالیک، خود را مجبور می‌بینند تا همان تأییدی که نسبت به حاکم مکه دارد نسبت به اینها هم داشته باشد و سر وقت، آنان را رها کنند تا خودشان تدبیری برای کارشان بیندیشند و مشکلاتشان را با شمشیر یا هر وسیله دیگری که می‌شناسند، اگر توانستند حل کنند. دولت مصر هم سر جایش نشسته، مراقب این اوضاع است تا در حد ممکن در آن دخالت کرده و در هر حال نام خود را در در خطبه حفظ کند. بدین ترتیب بود که سه برادر را رها کرده، آنان به سمت مکه رفتند و با امیر آن‌جا به دشمنی برخاسته، بر ضدش شمشیر کشیدند. این برادران توانستند امیر مکه را در سال ۷۴۸ از مکه بیرون کنند. وی به مصر رفت و مدتی را در آنجا ماند و دوباره با جنگ در شوال سال ۷۵۰ امارت را به دست آورد و این بار برادرانش را از آنجا راند و آنان این بار به سمت یمن رفتند. «۱»

دستگیری سلطان یمن در منی

در سال ۷۵۱ علی بن مؤید برای حج به مکه آمد. بعید نیست که عجلان، پس از آن که برادرش ثقبه و برادرانش در یمن به او پناه بردند، وحشت کرده بود. به همین دلیل، به بدترین شکل ممکن با سلطانی که به مکه آمده بود، برخورد کرد. فاسی در حوادث این سال می‌گوید: عجلان و امیر قافله مصری توافق کردند تا سلطان یمن را در منی دستگیر کنند. آنان در صبح روز سوم از ایام منی، مسلحانه به خیمه سلطان حمله کردند. یمنی‌ها ساعاتی از آن روز را به نبرد با او برخاستند، پس از آن غارتیان خبر را شنیده، به آن سوی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۸ هجوم آوردند تا آن که غلبه بر یمنی‌ها قطعی شد. و در آن وقت هر آنچه در خیمه‌های آنان از اموال و امتعه و چهارپا بود، غارت گردید. سلطان یمن خود را تسلیم کرد و امیر قافله مصر او را اسیر نموده، بدون آن که اجازه دهد بقیه اعمال حج را انجام دهد، او را به مصر فرستاد. در مصر ملک حسن بن محمد بن قلاوون از وی استقبال کرد و با احترام، او را از طریق حجاز به یمن فرستاد. اما زمانی که به دهناء «۱» نزدیکی یمن رسید، بار دیگر او را دستگیر کردند، چرا که نگهبانان او مطالبی به مصر گزارش کردند که سبب تحریک سلطان مصر علیه وی شده، دستور دستگیری‌اش را داد و این بار او را به بلاد کرک «۲» در جنوب سوریه تبعید کرد. مدتی بعد، باز او را عفو کرد و در ذی‌حجه ۷۵۲ به یمن بازپس فرستاد. اگر این داستان نشانگر آن باشد که دشمنی عجلان با سلطان یمن به خاطر پناه دادن او به ثقبه و دو برادر دیگرش بوده، نیز نشانگر دشمنی میان ممالیک و سلطان یمن از خاندان ابن الرسول است که قدیمی است و بسا ممالیک، آن دشمنی را از اسلاف خود، فاطمیان مصر، به ارث برده بودند؛ چرا که علی بن رسول، جدّ سلاطین یمن، تابع فاطمیان مصر بود، اما مدتی بعد ارتباط خود را با مصر قطع کرد و رابطه خصمانه‌ای میان یمن و مصر برقرار بود که ممالیک وارث آن گشتند. زمانی که عجلان فرصت‌طلبی کرده، به آنان گفت که سلطان یمن به برادرانش پناه داده تا آنان را برای تصرف مکه حمایت کند و بعد از آن

در خطبه برای آنان دعا شود، این نکته به علاوه آن دشمنی قدیم، برای برخورد ممالیك با سلطان یمن و حمله به او و اسیر کردنش به سوی مصر کافی بود.

ثقبه و دشمنی تازه او

با آغاز سال ۷۵۲ منازعه ثقبه هم آغاز شد. گویا او از یمن بیرون آمده، به حجاز برگشت و به منازعه با عجلان پرداخت. شاهد، آن که غازی به نقل از ابن فهد در ذیل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۳۹ حوادث سال ۷۵۲ نقل کرده است که ثقبه در وادی فاطمه مستقر شد و با نیروهای خود برخی از قافله‌های یمنی را به محاصره درآورد و به زور از آنان مالیات‌های گمرکی گرفت و به آنان دستور داد تا متاعشان را در همان وادی فاطمه بفروشند. سپس می‌نویسد: در این وقت سلطان مصر از آن دو برادر خواست تا به مصر بیایند. ثقبه نپذیرفت و عجلان قبول کرد، اما بعد از آن منصرف شده، عذرخواهی کرد و گفت که نمی‌تواند به مصر بیاید و منطقه را با برادرش ثقبه تنها بگذارد. چیزی نمی‌گذرد که ما ثقبه را در ماه رمضان در مصر داریم که می‌خواهد فرمان جدید امارت خود را بگیرد. همان‌جا کمك‌هایی هم از رؤسای مملوکی گرفته به مکه باز می‌گردد و به نبرد با برادرش عجلان می‌پردازد. ثقبه کمی تأخیر می‌کند تا قافله مصری برسد و وقتی رسید از آنان برای فتح مکه استمداد می‌کند، اما کاروان از این کار امتناع کرده و ثقبه از این امتناع خشمگین می‌شود و تهدید می‌کند که مانع از ورود کاروان به مکه خواهد شد. این امر سبب بالاـگرفتن دشواری‌ها و افزایش بحران شد، اما اوضاع آرام گردید؛ چرا که امیر کاروان حج و قاضی مصر عزالدین بن جماعه، تلاش می‌کردند تا میان دو برادر را مصالحه دهند و در این کار موفق شدند تا آنان بپذیرند مکه را به اشتراك اداره کنند. مدتی به همین منوال گذاشت تا آن که باز اختلاف میان دو برادر بالا گرفت و ثقبه برادرش عجلان را از مکه بیرون کرد، و مدتی بعد عجلان بازگشته ثقبه را از مکه راند. «۱» چنین می‌نماید که ممالیك دریافتند که ثقبه در حق برادرش جنایت می‌کند و مصمم شدند تا با اقدام قاطعی، هر مقدار هم مشکل باشد با او برخورد کنند. قرار بر آن شد تا امیر الحاج در سال ۷۵۴ ثقبه را دستگیر کند، آن هم بعد از آن که او را با یك نیروی نظامی تقویت کردند. زمانی که کاروان به مکه رسید، امیر الحاج دریافت که ثقبه در وادی فاطمه است. به او نوشت که در زاهر «۲» او را ملاقات کند تا میان او و برادرش مصالحه دهند. ثقبه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۰ همراه با برخی از یاران نزدیکش در زاهر نزد امیرالحاج آمد و امیر به طور ناگهانی او را اسیر و در زنجیر کرد و همراه با آن افراد او را به مصر فرستاد و در آنجا او را در چاهی زندانی کردند. غازی که این خبر را از ابن فهد برای ما نقل کرده است، می‌افزاید: چنین چیزی در گذشته سابقه نداشت. و نیز می‌گوید: چنین ماجرایی برای ثقبه پیش نیامد، جز آن که اهالی و اشراف، سختی‌های بسیاری را از ناحیه دشمنی‌های ثقبه طی چندین سال تحمّل کردند، بدون آن که ثقبه بتواند به پیروزی قابل ملاحظه‌ای دست یابد. بالا رفتن قیمت‌ها و بحران‌های موجود در این سالها، زمینه یك کار جدی و تصمیم قاطع را برای مردم فراهم کرد و منتظر آن بودند. شاهد آن، مطلبی است که غازی از ابن فهد در باره تتمه آن ماجرا نقل کرده و می‌گوید: این واقعه مردم را شادمان ساخت تا آنجا که می‌گوید: زان پس، غَلّات وارد مکه شده، قیمت‌ها پایین آمد به طوری که یك اردب گندم به بیست درهم رسید. ثقبه هم در زندان مصر ماند، اما چیزی نگذشت که توانست بگریزد. وی باز به منازعه با برادرش برخاسته با یکدیگر جنگ کردند. باز صلح کردند، اما دوباره اختلاف میانشان برخاست. «۱» در سال ۷۶۰ سلطان مصر به دو برادر نوشت تا به مصر بیایند، اما آنان نپذیرفتند. این امر سبب شد تا فرمان عزل هر دو نوشته شد و برادرشان سند بن رمیثه را با مشارکت پسر عمویش محمد بن عطیفه به امارت مکه گماشتند.

عجلان و ثقبه در زندان

محمد بن عطیفه مقیم مصر بود و پس از این امر، همراه یک سپاه که چهار تن از امرای مملوکی در آن بودند، راهی مکه شد. محمد بن عطیفه توانست امارت مکه را در اختیار بگیرد. چیزی نگذشت که سند فرزند رمیثه هم از راه رسید و شریک او گردید. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۱ بدین ترتیب اوضاع مکه آرام شده، مالیات مکوس که عجلان و ثقبه می‌گرفتند لغو شد و قیمت‌ها پایین آمده، فرمانده لشکر در مکه دستور خلع سلاح عمومی را داد و امنیت به بلاد بازگشت. و این گونه ثابت شد که عجلان و ثقبه و دیگر اشراف هوادار آنان، با تصرّفات سختگیرانه و کارهای خلاف خویش، مکه را بد اداره می‌کردند؛ و این که ایجاد امنیت و آرامش در آن دیار، مع‌الاسف تنها با حضور یک نیروی نظامی قوی که بتواند همه ریشه‌های اختلاف را از پایه بخشکاند، ممکن است. فرمانده سپاه توانست عجلان و ثقبه را دستگیر کرده و همراه آنان به مصر برود تا در آنجا زندانی شوند. چنین می‌نماید که کارهای نادرست گذشته میان عجلان و ثقبه و پیامدهای آن از بحران‌ها و فتنه‌ها، زمینه را چنان مهیّا کرد تا ممالیک ترک بتوانند فرصت تازه‌ای برای مداخله عملی در امور این بلاد به دست آورند، چرا که آن دسته نظامی که همراه محمد بن عطیفه به مکه آمد و توانستند عوامل فتنه را از میان ببرند، چیزی نگذشت که با استدلال به این که می‌بایست امنیت بلاد را زیر نظر داشته باشند، در آن جا ماندگار شدند. فاسی می‌نویسد: «۱» پس از آن که این سپاه در سال ۷۶۱ قصد بازگشت به مصر را کرد، دسته‌ای دیگر از سپاه مملوکی به مکه رسیده، جایگزین آنان شد. جایگزینی این سپاه به جای سپاه پیشین نشان می‌داد که مکه از سال ۷۶۰ به اشغال نظامی درآمده و به طور مستقیم تابع دولت ممالیک شده است. اما این وضعیت چندان ادامه نیافت، چرا که اشراف در سال ۷۶۱ با آنان در جریان یک غارت بزرگ وارد نبرد شدند که به رفتن آن سپاه و پایان یافتن اشغال منجر شد. داستان از این قرار بود که یکی از نظامیان ترک در خانه‌ای نزدیک باب الصفا سکونت داشت. یکی از اشراف که صاحب آن خانه بود، از وی مال الاجاره خواست و او نپذیرفت. طبعاً برخورد فخرفروشانه‌ای هم نشان داد که به طور عادی افراد اشغالگر از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۲ خود بروز می‌دهند. نزاع بالا گرفت و آن ترک، شریف را کتک زد و شریف هم خشمگین شده او را کشت. ترکان برای انتقام جمع شدند و اشراف هم برای دفاع آماده گشتند و آن واقعه رخ داد. اشراف اسبی را نزدیک باب الصفا دیدند که منتظر صاحبش بود تا با آن سعی انجام دهد. آن را برداشته سوارش شده و به سمت یکی از انبارهای ترکان در اجیاد رفتند. در آنجا، بر هر آنچه از سلاح و اسب بود مستولی شده، به محاصره ترکان و کشتن آنان مشغول گشتند. ترک‌ها به ناچار به مسجد الحرام پناه برده، درها را بستند. فرمانده آنان هم به برخی از زنان اشراف پناه برد. در این وقت برخی از اشراف به مسجد رفته، اما داخل جماعت ترکان نشده شروع به تیراندازی کردند و از آنان خواستند تا تسلیم شوند. آنان خود را تسلیم کردند و پذیرفتند تا همگی مکه را ترک کنند، در حالی که چیزی از ساز و برگ نظامی همراه نبرده و از اموالشان هم، تنها آنچه را که سبکبال می‌برد، بردارند. در این درگیری برخی از اشراف هم کشته شدند که از آن جمله مغامس فرزند رمیثه بود. «۱» با این رخداد، زمان اشغال مکه به پایان رسید و اشراف، و برادران عجلان بعد از آن که اسرای خود از ترکان مملوکی را به ینبع برده و علناً در بازار فروختند، حکومت خود را آغاز کردند. وقتی این خبر به الملک الناصر الصالح رسید، دستور داد تا عجلان را که زندانی بود سخت نگاه داشته و به برجی در اسکندریه منتقل کنند. نیز دستور داد تا برای یک یورش بزرگ برای شکست اشراف آماده شوند. کار این حمله به جایی نرسید، زیرا چند روز بعد ممالیک بر سلطان خود شوریدند و او را در زندان قلعه انداختند و سلطنت را به منصور محمد ابوالمعالی بن مظفر سپردند. «۲» ابن مظفر بر آن بود تا مشکل را با راه حلی جز آنچه سلطانِ پیش، در پیش گرفته بود حل کند. او دستور آزادی عجلان را از برجی در اسکندریه داد و همراه او تجهیزاتی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۳ فرستاد تا مکه را از برادرش سند و عموزاده‌اش محمد گرفته، خود امارت کند و در ازای آن برای سلطان مملوکی دعا کند. عجلان پذیرفت و توانست مکه را تصرّف کند. این کار در سال ۷۶۲ با مشارکت برادرش ثقبه صورت گرفت، جز آن که اندکی بعد ثقبه درگذشت و عجلان در امارت مکه مستقل

شد. «۱»

برقراری مالیات

عجلان یک حاکم فاسد نبود، چنان که دستورات او نیز تند و قساوت‌گونه نبود، به عکس برادرانش که به این ویژگی‌ها شناخته می‌شدند. با این حال، او در مقابل دشمنان خود، از برادران و فرزندان عمویش عطیفه، ناچار از به‌کارگیری زور بود، همان طور که نمی‌توانست چنین مالیاتی را نگیرد، زیرا این تنها منبع درآمد بود. به همین دلیل چیزی نگذشت که مکوس را با اندکی تخفیف برقرار کرد و به برخوردهای تند با دشمنانش روی آورد. فاسی «۲» در باره مبلغ مالیاتی که گرفته می‌شد، بر اساس واحد پول یمن که به آن مسعودی می‌گفتند و به نظر می‌رسد در مکه هم بر همان اساس مبادله و معامله می‌شد، مطالبی بیان کرده است. از یک بار شتر گندم، «۳» دو مد به کیل مکه دریافت می‌شد. این یک رویّه اقتصادی پذیرفته شده در بیشتر حکومت‌های امروزی است که واردات از خارج را تقلیل می‌دهند تا بر تولید داخلی بیفزایند. فاسی در باره تعرفه گمرگی هم می‌گوید که از یک بار شترِ پیاز، سه دینار مسعودی گرفته می‌شد. این مسأله با توجه به پایین بودن قیمت‌ها در آن روزگار کمرشکن بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۴ در باره روغن و عسل و سبزیجات چیزی حدود بیست درصد گرفته می‌شد. اما در مورد خرما هم از هر سله (یک قنطار و نیم که هر قنطار تقریباً ۴۵ کیلو است) یک دینار مسعودی گرفته می‌شد؛ اما فاسی قیمت یک سله را در این زمان بیان نکرده تا بتوانیم نسبت آن را معین کنیم. پس از این مطالب، فاسی می‌نویسد: مردم از بابت این مالیات سختی می‌کشیدند. از جمله به فاسی خبر رسید که برخی از آنان گوسفندی را داده‌اند، اما به اندازه مقدار مالیات تعیین شده نبوده است. از این سخن او می‌توان دریافت که مقرّرات موجود به نسبت قیمت‌ها در آن زمان، ظالمانه بوده و اگر ما بتوانیم اصل گرفتن مالیات را برای پوشش دادن به مخارج ضروری آن روزگار توجیه کنیم، نمی‌توانیم این مبالغ ظالمانه را بپذیریم. تصوّر من بر آن است که نگاه آنان به مالیات، منحصر به پوشش دادن به مخارج ضروری نبود، بلکه آنان خواهان چیزی بودند که جز با گرفتن این مبالغ سنگین و واردات پرحجم به دست نمی‌آمد. چنین می‌نماید که اعتراض به ظالمانه بودن این مالیات، در حد انتقادها و اعتراض‌های محلی باقی نماند؛ زیرا روشن بود که در دایره‌ای وسیع‌تر هم طرح می‌شد، چنان که خبرش به سلطان مصر، شعبان بن حسین بن ناصر قلاوون که به سال ۷۶۴ سر کار آمد، رسید. او تصمیم گرفت تا یک کار سودمند سیاسی برای سرزمین خود انجام دهد و آن این بود که خزانه مصر را مکلّف کرد تا برخی بخشش‌ها را به حکومت مکه تحت بررسی قرار دهد تا نزد خداوند ثواب داشته باشد و برای تاریخ هم بماند. به علاوه پیوند میان او و مکه را استوار سازد. این امر محقق شد، چرا که شاهدیم فاسی در حوادث سال ۷۶۶ می‌نویسد: «۱» سلطان مصر دستور داد تا ۶۸ هزار درهم به علاوه هزار اردب گندم به صورت سالانه برای امیر مکه فرستاده شود و در برابر، امیر مکه مالیات بر حجاج را نسبت به هر آنچه از متاع همراه می‌آورند، بردارد. البته امیر مکه اجازه یافت تا از تاجران هندی و عراقی مالیات بگیرد. عجلان هم این امر را پذیرفت و از آن راضی بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۵ می‌بینید که تجار هندی و عراقی از این امر استثنا شدند. دلیل آن می‌تواند همین باشد که عراقی‌ها در منطقه‌ای بودند که نسبت به نفوذ مصری‌ها در مکه، مخالفت داشتند. گمان چنین است که این کار می‌توانسته ناشی از نوعی رقابت تجاری میان بلاد دیگر با مصر هم باشد و من دور نمی‌دانم که دولت عراق، خزانه خود را مکلّف کرده بود تا اجناس ارسالی به مکه را با کمترین قیمت بفرستند کما این که ژاپن در سال‌های اخیر برای پیشرفت خود چنین می‌کرد. همچنین بعید نمی‌دانم که هندی‌ها در کنار متاع خود، متاع‌های عراقی را هم عرضه می‌کردند. الغای مالیات مکوس به ترتیبی که گفتیم برای سال‌ها در مکه ادامه یافت. به رغم تلاش‌های مصر برای استوار ساختن پیوندهای خود با مکه و مبالغی که در این راه هزینه می‌کرد تا نامش بر منابر مکه بماند، سیاست عجلان شبیه چیزی بود که آن را بازی با طناب می‌گویند. او هدایای مصر را می‌پذیرفت، نام سلطان مصر را هم در منبر

می‌آورد، اما بـا برخی از پیشـنهادات آنان مخالفت می‌کرد و گویا بنای آن داشت که روشن شود او تابع آنان نیست. این هم ممکن بود تا با دعای برای دیگری، دشـمنی‌اش را با آنان آشـکار کنـد. در این باره، فاسـی ذیل حوادث سال ۷۷۲ گزارش می‌کند «۱» که عجلان به خطیب مکه ابوالفضل نویری دسـتور داد تا برای سـلطان اویس بن حسن، امیر بغـداد بر منبر دعا کند. او می‌نویسد: سـلطان اویس قندیل‌های زیبایی برای کعبه و هدایای زیادی هم برای امیر مکه فرسـتاد. دعای برای سـلطان بغداد برای مدت‌ها که فاسـی هم نمی‌دانـد چه مـدت بود، ادامه یـافت. به طور کلی عجلاـن از آن دسـته از امرای مکه است که توانست شخصـیت خود را در امـارت نشـان داده و اثبـات کنـد، از آن شخصـیت‌هایی است که روش خـاص خود را داشت و حرکتش بر اساس آن روش، اثر نیکویی در روابط آنان با مصـر و نقاط دیگر گـذاشت. ابن خلـدون در تاریخ خود می‌نویسد: عجلان به رفتار عدالت‌گرایانه میان رعایا و تاریخ مکـه (از آغـاز تـا پایـان دولـت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۶ پرهیز از ظلـم شـهرت داشـت و رفتارهـای تجـاوزگرانه برخی از مردمانش را بر ضـد تجار و مجاوران از میان برد. ابن فهد می‌گوید: «۱» وقتی عجلان با ام‌سعد دختر قاضی شهاب‌الدین ازدواج کرد مهریه او را هفتـاد هزار درهم قرار داد. چیزی نگـذشت که آن زن درخواست طلاق کرد، و او که دسـتش باز بود، وی را طلاق داد. احمد فرزند عجلان اهل جست و خیز بود و آرزوهایی داشت که از همان رفتارهایش در زمانی که هنوز پدرش حاکم بود، آشـکار می‌شد. عجلان کوشید تا با روش‌های سیاستمدارانه او را آرام سازد. برای همین وی را شریک در حکومت کرده برخی از درآمدها را به او اختصـاص داد. بسـا بـا این کـار می‌خواست وی بـا اسـتفاده از این پول‌هـا، به دنبـال فراهم کردن موقعیتی برای خود باشـد تا اشتهای او را ارضا کنـد. احمد چند سال را که سال آخر آن ۷۷۴ بود به اشتراک سپری کرد. زان پس احمـد به انفراد حاکم شـد و این پس از آن بـود که شـروطی را از سـوی پـدرش پـذیرفت، از جمله این که نـام او در خطبه و دعـای برای او روی قبّه زمزم ترک نشود و برای این کار به مصـحف عثمانی قسم خورد. وی تا زمان درگذشت پدرش عجلان در سال ۷۷۷ به سوگند خود وفادار ماند و از آن پس احمد امیر مستقل مکه شد. «۲» ما همین روایت را از ابن ظهیره می‌پذیریم.

فرزندان عجلان

پنـج نفر از فرزنـدان عجلان با نام‌های احمد، علی، محمد، کبیش و حسن شـهرت داشـتند. دیدیم که احمد ابتدا در امارت با پدرش شریک و سـپس انـدکی پیش از وفات پدرش در سال ۷۷۷ مسـتقل شـد. وی این مطلب را به سـلطان مملوکی نوشت و او هم وی را تأییـد کرد. این تأییـدیه در مکه خوانـده شد و احمد سوگند خورد که به عدالت رفتار کرده و از سـلطان پیروی کند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۷ احمـد همان روش پـدر را در عدالت و احیای عدل و داد ادامه داد، به طوری که عـدالت‌خواهی او همه جا سـر زبان حجاج و مجاوران مکه افتاد. دحلان می‌نویسد: «۱» او شـجاع بود و اموال و اسب‌های فراوانی که هیچ کدام از پیشـینیانش گردآوری نکرده بودند، فراهم آورد. فاسـی می‌گوید: «۲» احمـد از محمد فرزند کوچکش هم در سال ۷۸۰ کمک گرفت، اما چون کوچک بود تأثیری از وی در امارت مکه بروز نکرد. احمد بن عجلان به روابط خوب خود با ممالیک ترک در مصـر ادامه داده در منـابر مکه برایشـان دعا می‌کرد و هـدایای آنان را می‌گرفت. اما انـدکی نگـذشت که به سال ۷۸۵ خبر سقوط ممالیک ترک رسـید و به جای آنان ممالیک چرکسـی با فرماندهی ابوسـعید برقوق که خود را بعد از تسـلط بر مصر، سلطان نامید و لقب الملک الظاهر برقوق را برگزید، به جای آنان به قدرت رسیدند. «۳» در این وقت احمد کسی را از طرف خود به دربار جدیـد فرسـتاد تا از سوی او تهنیت بگوید و صداقت خود را نشان دهد. سـلطان جدید از این اقدام خشـنود شده، روابط خوبش را با یاران احمد تأیید کرد و نمایندگان، همراه هدایا و خلعت‌ها و پیام‌های دوستانه به مکه بازگشتند. «۴» به باور من پرداخت‌های سالانه که ممالیک ترک معین کرده بودند، به همان شکل قبل به مکه فرستاده می‌شد. مالیات نیز ملغا بود، چرا که هیچ کدام از مورّخان از برقراری تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۸ مکوس پس از الغای آن در مرحله قبل سخن نگفته‌اند.

در این وقت، به سال ۷۸۷ قافله‌ای از یمن همراه حجاج یمنی به مکه رسید. «۱» محتمل است که سلطان یمن به تصوّر مشکلاتی که در مصر پدید آمده بود، تلاش کرد تا از فرصت استفاده کرده، شرایطی برای دعای برای خود در مکه ایجاد کند. احمد همچنان به امارت خود به صورت مستقل ادامه داد؛ سپس بار دیگر در سال ۷۸۷ فرزندش محمد را در کار خویش شریک کرد تا آن که خود در سال ۷۸۸ درگذشت. «۲» دحلان می‌نویسد: در روزگار احمد ۳۴ نفر از شدّت ازدحام در داخل کعبه مردند و این در سال ۷۸۱ بود. «۳» از حوادث مهم دوران امارت احمد آن بود که وی گروهی از خویشان خود را که از آن جمله عنان بن مغامس بود دستگیر و در حالی که در زنجیر بسته بود در اجیاد زندانی کرد. چیزی نگذشت که آنان را به زندان علقمیه در مروه منتقل کرد. داستان این بود که سلطان برقوق، مبالغی برای آنان فرستاد تا از احمد بگیرند، اما او موافقت نکرد و این سبب برخاستن فتنه شده، به دستگیری آنان منجر شد. سلطان مصر به او نوشت تا آنان را آزاد کند، اما او نپذیرفت. این جماعت با بستن لباس‌هایشان به همدیگر از پنجره‌ای بیرون رفته به یکی از منازل اطراف رفتند تا از آن جا بگریزند. نگهبانان مطلع شدند و به جز عنان که از زندان خارج شده بود، بقیه را دستگیر کردند. عنان در مسیر فرار خود به سمت سوق اللیل رفت. در آنجا کبیش فرزند عجلان، در حالی که در نور چراغ سخت در پی او بودند، با او روبرو شد، اما وی توانست پنهان شود. پس از آن به منزل یکی از آشنایانش در شعب علی رفت و او، وی را در انباری پنهان کرد. خبر به کبیش رسید و او به سرعت به آن سمت رفت. عنان در خانه زنی در معابده که او را می‌شناخت پنهان شد. وقتی کبیش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۴۹ محل پنهان شدن او را شنید به آن‌جا آمد، اما آن زن تأکید کرد که وی را نمی‌شناسد و کبیش برگشت. بعد از آن عنان به وادی خلیص رفت؛ جایی که برای او شتری تندرو آماده شده بود. وی سوار شده، به مصر گریخت. در آن‌جا نزد دوستانش از ممالیک چرکسی رفت تا فرصتی برای انتقام پیش آید. زمان زیادی نگذشت که موفق شد انتقام خود را از مکه بگیرد، و این بعد از آنی بود که از آنجا آواره شده بود. «۱» با مرگ احمد بن عجلان در سال ۷۸۸ فرزندش محمد، در امارت مستقل گردید. این در حالی بود که عمویش کبیش، وصیّ و سرپرست او بود و حکومت را نگاه داشته، بر تمامی کارها نظارت می‌کرد. «۲» حکومت محمد بیش از یک صد روز ادامه نیافت. در جریان موسم حج سال ۷۸۸ در جریان استقبال از یک قافله، شیئی آتشین به وی برخورد کرده، او را کشت. در واقع وی به مراسم استقبال از قافله دعوت شده بود. عموی او نظرش آن بود که وی این دعوت را نپذیرید. بسا او دریافته بود که برخی از عموزادگان او از اشراف از حکومت وی راضی نبودند. به همین دلیل وحشت داشت که آنان در جریان این جشنِ استقبال، او را بکشند. به همین دلیل به او گفت در مراسم شرکت نکند. اما این بچه که اکنون امیر شده بود، اصرار بر شرکت در آن مراسم را داشت. وی حاضر شد و همان‌جا بود که چیزی از آتش در جریان بازی به او اصابت کرد. برخی نیز گفته‌اند که این جریان با توطئه امیر الحاج مصری به انجام رسید. «۳» برخی نیز گفته‌اند که این اقدام، کار باطنیان اسماعیلی بود. اما روشن نشده است که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۰ آیا این باطنی از اشراف مکه بوده است تا ما ارتباط این مسأله را با سیاست اشراف بشناسیم یا آن که فردی از بیرون بوده که با انگیزه دینی که ربطی هم به اشراف نداشته، دست به این اقدام زده است. مرور بر فرار عنان از زندان احمد که داستانش را گفتیم، می‌تواند ارتباط استواری با این ماجرا داشته باشد. دحلان «۱» اجازه نمی‌دهد ما برای اثبات این ارتباط به زحمت بیفتیم؛ زیرا چیزی نمی‌گذرد که به دنبال کشته شدن محمد که امیر الحاج مصری او را کشت، می‌گوید: نیز گفته می‌شود که او در بازار منی با کاردی کشته شد. کسی هم گوید که در استقبال از محمل کشته شد. سپس عباراتش را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که ارتباط این تحولات را می‌توان ملاحظه کرد. او می‌نویسد: داستان چنین بود که در زندان پدرش گروهی از خویشان اشرافش- که از آنها یاد کردیم- بودند. وقتی پدرش درگذشت سلطان مصر از او، یعنی محمد، خواست آنان را آزاد کند که او نپذیرفت. و گویا بنا داشت تا با میل‌های آتشین آنان را کور کند. سلطان هم عنان بن مغامس را برای امارت در نظر گرفت، همان کسی که از زندان گریخت. سلطان او را همراه امیر الحاج مصری به مکه فرستاد و به او دستور داد تا وی را تا

وقت استقبال از محمل در مکه با حضور امیر آن‌جا یعنی محمد آشکار نسازد. وقتی محمد در مراسم حاضر شد، آن آتش به سوی او پرتاب شده، وی کشته شد. بدین ترتیب عنان انتقامش را از عموزاده‌اش گرفت. بدین ترتیب حوادث جدید و قدیم به یکدیگر پیوند خوردند و به دنبال آن بود که عنان خود را امیر مکه نامید. فرزندان عجلان که برادران مقتول بودند، همراه جمعی از یارانشان شروع به مقاومت کردند، اما فایده‌ای نداشت. ترک‌ها با سلاح‌هایشان به آنان حمله کردند و تا اجیاد رفته و افرادی از یاران محمد را که مقاومت می‌کردند، کشتند. این واقعه در سال ۷۸۸ رخ داد.

امارت عنان بن مغامس

بدین ترتیب بود که عنان بن مغامس، امارت مکه را در دست گرفت. «۱» وی از برخی از عموزادگان خود مانند احمد بن ثقبه، عقیل بن مبارک و علی بن مبارک استمداد کرد تا او را در استقرار کارها یاری رسانند؛ اما استقراری در کارها پدید نیامد؛ زیرا کبیش، عموی امیر کشته شد و وصی او بر ضد متولیان جدید در اوایل سال ۷۸۹ شورش برپا کرد. دیگر فرزندان عجلان هم که عموی‌های مقتول بودند او را یاری رساندند. این انقلاب در جدّه جای پایی به دست آورد و کبیش بر آنجا تسلط یافت. شورشیان از همان جا بر اموال تجّاری که حضرمی و در جده بودند دست‌اندازی کرده، بر غلّه‌هایی که از مصر رسیده بود تسلط یافتند. «۲» بسا شورشیان بر آن بودند تا شورش خود را با استفاده از اموال تجّار داخلی و نیز غلّه‌های متعلق به حکومت چراکسه مصر که امیر خردسال آنان را کشته و کسی جز از فرزندان عجلان را به جایش نشاندند، تقویت کنند. برخی از نزدیکان عنان حاکم جدید مکه هم به شورشیان کمک کردند. دامنه شورش از جدّه به مکه کشیده شد و سر راه هر چه بود جارو کرد. بردگان در طول راه، اموال عرب‌های مقیم در مسیر و مسافران را غارت می‌کردند. در نهایت شورش به وادی فاطمه رسید. آنان در آنجا به تهیه نیرو برای حمله به مکه و رها کردن آن از دست عنان مشغول گشتند. «۳»

علی بن عجلان

این خبر به چرکسی‌های مصر رسید و آنان از این که حکومت را از فرزندان عجلان گرفته به دیگری داده بودند، پشیمان شدند. به همین دلیل حکم جدیدی نوشتند و فرزند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۲ دوم عجلان را که علی بود به امارت مکه شناختند. این اقدام یک پیروزی برای فرزندان شورشی عجلان بود. فرزندان عجلان سپاهیان خود را گرد آوردند تا با فرماندهی کبیش که در رأس شورشیان بود، وارد مکه شوند. در این سو عنان و یارانش از فرزندان رمیثه حاضر به پذیرش فرمان چرکسی‌ها نشده، مصمم به دفاع از مکه شدند. درگیری شدیدی میان آنان رخ داد و خون‌های زیادی از دو طرف در شعب اذاخر «۱» ریخته شد. در این واقعه کبیش و یاران برجسته‌اش کشته شدند. این واقعه در ۲۹ شعبان سال ۷۸۹ رخ داد. رمضان رسید و ندای صلح سر دادند. آل عجلان به وادی فاطمه «۲» بازگشته، آل‌رمیثه به مکه رفتند. این صلح تا موسم حج سال ۷۸۹ ادامه یافت. در این وقت هیئتی از چرکسی‌ها با راه حل جدیدی از مصر رسید و آن این که عنان از فرزندان مغامس و علی از فرزندان عجلان به طور مشترک بر مکه حکومت کنند. چنین می‌نماید که عنان از این حکم چندان شگفت زده نشد. وی با یارانش به منطقه زیمه در وادی نخله رفت و سپس از آنجا عازم مصر شد تا نزد سلطان چراکسه برود. در این طرف علی بن عجلان بر مکه مستولی شد و به استقلال حکومت کرد. «۳» در میان سال ۷۹۳ عنان با حکم جدیدی که حق اشتراک با علی بن عجلان را به او می‌داد، به مکه بازگشت. علی شراکت را پذیرفت. او در بیشتر این مدت اشراف را به سمت خود متمایل کرده بود. وقتی برای مشارکت در حکم بازگشت، اشراف به همان اندازه که چرکسی‌ها به عنان تمایل داشتند، به او متمایل شده بودند. «۴» چیزی از این شراکت نگذشت که گروهی از یاران علی بن عجلان تلاش کردند تا عنان را در مسعی ترور کنند. زمانی که خبر آن به الظاهر برقوق

سلطان مصر رسید او هر دو شریک را به مصر فراخواند. در این وقت، علی اجازه یافت تا به امارت مستقل به مکه باز گردد و عنان هم به زندان رفت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۳ علی همچنان به صورت مستقل بر مکه حکومت کرد، جز آن که حکومت اخیر او چندان بر وفق مراد او نبود، زیرا اشراف مکه که وی در ابتدا آنان را راضی کرده بود، متوجه خشونت وی شده، از وی برگشتند. وی گروهی از آنان را زندانی و به آن‌ها اهانت کرد. آنان نیز دشمنی با وی را آغاز کردند. این دشمنی چندان شدت گرفت تا آن که مردم گرفتار رنج فراوان گشتند و فتنه و اضطراب بالا گرفت و امنیت از میان رفت. تجّار نیز که این ناامنی را دریافتند، بسیاری‌شان به ینبع گریختند تا از این هرج و مرج نجات پیدا کنند. این وضعیت ادامه یافت تا آن که دشمنانش بر او غلبه کردند و وی را در شوال سال ۷۹۷ کشتند. «۱»

محمد بن عجلان

زمانی که علی کشته شد، محمد فرزند سوم عجلان به امارت رسید. او تلاش کرد تا اوضاع مکه را آرام کند و از چرکسی‌های مصر و اهالی مکه تأیید بگیرد. اما به خاطر ضعفش در اداره بلاد قادر به این کار نبود و بدین ترتیب بی‌نظمی و آشوب رواج یافت و غارت و قتل تشدید شد. یکی از فرماندهان- و شاید از چراکسه- چیزی از بیت‌المال دزدید و به برخی از یارانش پناه برد. در این وقت، میان او و برخی از حجاج در مسجد درگیری پیش آمد و به روی هم شمشیر کشیدند. این نبرد به خیابان‌ها کشیده شد و نیروهای امیر الحاج حلب از خیمه‌های خود در ابطح خارج شدند. از این طرف نیروهای نظامی از مراکز استقرار خود از جنوب مکه خارج شده، به سمت شبیکه حمله بردند. میان دو گروه نبردی درگرفت که نیروهای نظامی غلبه کردند. کار به همین جا خاتمه نیافت. برخی از غارتیان و لصوص بر دامنه ناامنی افزودند و شروع به غارت اموال حجاج و اهالی کردند. دامنه این غارت در روز ترویه به مکه و راه عرفات و در شب‌های منی به مسیر مأزِمَین و مسیر مزدلفه هم کشیده شد. آنگاه اوضاع تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۴ مکه بسیار خطرناک شد و خانه‌های بسیاری از ساکنان مکه غارت گردیده، به اموال حجاج یمن دست اندازی شد. محمد بن عجلان هم چندان ضعیف بود که نتوانست بر بی‌نظمی غلبه کند یا استقرار را به مکه باز گرداند. «۱» در این سال، قافله حج شامی، به همراه خود قافله‌ای از حجاج حلب آورده بود. همچنین در این سال عراقی‌ها نیز که پس از سالها به حج نیامده بودند، حج به جای آوردند. شمار آنان اندک بود و عدد شتران آنان به بیش از پانصد نمی‌رسید. «۲»

حسن بن عجلان

در این میان، و در میان غبار ناامنی و آشوب، نام جدیدی در مکه درخشید و او حسن بن عجلان بود که در قیاس با برادرانش از بیشترین حزم و اعتماد به نفس برخوردار بود. بسا میان فرزندان عجلان هیچ کس در توانایی و قدرت در اداره امور مانند او نبود. بسیاری از منابع، او را از علما و فضلا دانسته‌اند. «۳» نوشته‌های مورّخان نشانگر آن است که او از ناامنی دوران برادرش راضی نبود و یک سال پیش از قتل برادرش به مصر رفت. در آنجا بر ضد وی توطئه‌ای نزد چراکسه صورت گرفت و آنان به تصوّر این که به علی بن عجلان برای تأمین امنیت مکه کمک کنند، حسن را زندانی کردند. چیزی نگذشت که اوضاع به عکس شد و شورش مکه بالا گرفت، چندان که به کشته شدن علی و جانشینی برادرش محمد انجامید. چراکسه در انتظار آن بودند که با امارت محمد، مکه روی آرامش ببیند، اما وقتی او هم ناکام ماند، متوجه زندانی خود حسن شدند. اینجا بود که وی را آزاد کرده و حکمی برای امارتش برای مکه نوشتند. وی عازم مکه شد و حکومت را در ۲۴ ربیع الاخر سال ۸۰۹ بدون نبرد گرفت. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۵ او توانست بلاد را تحت کنترل درآورد و علل و اسباب فساد را از میان ببرد. وی دریافت که بخشی از عوامل ناامنی در میان همین عموزادگانش از میان اشراف است. بنابراین چنان تدارک دید تا در موسم حج

جدید شرایط خوبی را پدید آورد تا پیش از موسم حج امنیت به این بلاد باز گردد. به همین جهت یک حمله تأدیبی را بر ضد آنان در وادی فـاطمه در جـایی به نام زباره تـدارک دیـد. این ماجرا در پنجم شوال رخ داد. حمله موفقیت‌آمیز بود و طی آن چهل نفر از اشـراف کشته شدند. «۱» پس از آن بـود کـه امنیـت و آرامش به مکه بـازگشت و تجـاری که از نـاامنی و آشـوب فرار کرده بـودند توانستند به مکه باز گردند. در این وقت، یکی از پادشاهان اسلام، خیمه‌ای به مسجد الحرام اهدا کرد تا آن را در مسجد نصب کنند تا نمازگزاران در نزدیکی خطیب زیر آن نماز جمعه بگزارند و از حرارت خورشـید در امان باشند. حسن پذیرفت و آن را در مسجد نصب کرد، جز آن که خود نمازگزاران با آن مخالفت کرده، بنـدهای آن را پاره کردند. چیزی نگذشت که جمع شد. «۲» در همین دوره بود که امیر مدینه ثابت بن نصیر «۳» درگـذشت. حسن یکی از برادران او را که نامش عجلان بن نصـیر بود، دعوت کرد تا به مکه بیایـد. وقتی آمـد، حکومت مـدینه را به وی سپرد، امـا پیش از آن که از مکه بیرون برود، خبر آمـد که جمناز بن هبه در مـدینه شورش کرده و پرده در حجره نبوی و انبارهـای مسـجد را با همه هـدایای نفیس و اموال زیادی که در آن بوده تصـرّف کرده و بسـا خواسـته است با آن اموال شورش خود را تقویت کند. شـگفتی من از هیچ چیزی بیشتر این نیست که کسی چیزی را به مسجد هدیه می‌کند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۶ تا نامش را در انبارهای مسـجد ثبت کند! در حالی که همان وقت، مسـلمانان بیشترین نیاز را برای اصـلاح و آبادی بلاد و درست کردن راه‌ها و تعمیم تعلیم وتربیتشان به آن دارند. شریف حسن، فرزندش احمد را با سپاهی که شمارش به ۲۶۰ نفر از سواره و پیاده می‌رسید، به همراه ۳۲ برده فرستاد. همان طور که عجلان بن نصـیر را هم با سپاهی دیگر برای سرکوب شورش فرستاد. این دو سپاه توانستند شورشیان مدینه را سرکوب کرده، مدینه را آرام کنند. این واقعه در سال ۸۱۱ رخ داد. «۱» در سال ۸۱۲ سلطان یمن مانع از ارسال ارزاق به مکه شد و این به دلیل دشمنی او با حسن بن عجلاـن بود. داسـتان این دشـمنی را غازی آورده «۲» کـه حکـایت شـگفتی است و آن این که سـلطان یمن از حسن بن عجلاـن خواست تا در موضوعی که او طرح کرده، شـعری بسـراید. او شـعر را فرسـتاد، اما در مقابل هدیه‌ای نفرستاد. وی هم به سراغ عفیف عبـداللّٰه الهبی- که بسـا نماینـده یمن در مکه بوده- رفت و پنـج هزار مثقال طلا از او گرفت. سـلطان یمن از این جریان خشـمگین و مانع از ارسال ارزاق به مکه شد. این کار او بر شریف حسن گران آمد و کسی او را به جنگ با یمن تحریک کرد و به او برای جمع نیرو یاری رسانـد. او هم برای این کار آماده شـد جز آن که چیزی نگـذشت که به او گفته شـد تا سُبْکی را به نمایندگی خود برای حلّ و فصل اختلافات به یمن بفرسـتد. سـبکی رفت و بـدین ترتیب کارها اصـلاح شده، امور به مجرای طبیعی خود یا نزدیک به آن بازگشت. در این سال (۸۰۲) کسانی نزد الناصـر فرج بن ظاهر برقوق برای حسن بن عجلان خبرچینی و نمّامی کرده به او گفتند که او از مناسبات مثبت خـود بـا ناصـر منحرف شـده است. ناصـر هم اصـرار بر عزل او کرد و به امیر الحـاج گفت تـا سـلاح و لشـکر و توپخـانه را- که گویا نخستین بار بود که پای توپخانه به مکه می‌رسـید- آماده سازد. قرار بر این بود تا مقصـد را یمن اعلام کننـد و چنین هم کردند، اما این اقدام از چشم شـریف حسن پنهان نماند و مصـمم به دفاع از امارت خویش شد. او قبایل عربی و اشـراف را بسیج کرد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۷ به طوری که از طائف، ولیه، و جبل حجاز «۱» چهار هزار نفر فراهم آمدنـد. به علاوه از مکه هم دو هزار نفر گرد آمدنـد. ششـصد اسب هم در اختیارش قرار گرفت. زمانی که فرمانـده سپاه مصـری در مسـیر مکه بود، شـریف حسن به او پیغام داد: من آماده دیـدار با تو هسـتم، اما عقیده دارم کاری کنی که آسیبی به حُجّاج نرسـد. یا زودتر بیا یا بعـد از رفتن آنان. «۲» پیش از آن که این نامه از مکه فرسـتاده شود، نماینـده فوری الملک الناصـر خبر عـدول سـلطان را از این اقدام اعلام کرده و گفت که امارت شـریف حسن مورد تأیید قرار گرفته است. نماینده صـلح، فیروز، ساقی ملک ناصـر بود. وی خلعت‌ها و هدایایی به همراه آورده بود. بدین ترتیب آرامش، همراه با اسـتمرار حکومت شـریف حسن به مکه بازگشت. نماینده سـلطان مصر از شریف حسن خواست تا متعرض سپاه مصر نشود. او نیز مشروط به آن که سپاه مصر سلاح خود را تحویل داده، آن سلاح‌ها در قلعه‌ای در اجیاد گذاشته شود، پذیرفت. امیرِ حجِ مصر ابتدا نپذیرفت، اما سپس قبول کرد. سلاح‌ها ماند

تا آن که پس از حج به آنان باز گردانده شد. بدین ترتیب اوضاع آرام گردیده، امیر الحاج با امنیت وارد مکه شد و با شریف حسن در خانه‌اش در اجیاد دیدار کرد. با این حال، ترس و اضطراب در عرفات و منی وجود داشت و دلیل آن عدم اطمینان آنان از نتیجه آن توافق بود. تقی‌الدین فاسی می‌نویسد: در این سال مشکلی میان حجاج پیش آمد و آن این که روز وقوف در عرفات برای امیر الحاج مصری ثابت نشد. به همین دلیل سپاه خود را غروب عرفه بیرون آورد تا روز بعد دوباره وقوف کند. اهالی مکه تصوّر کردند قصد خدعه دارد. این مسأله برخوردهایی را پیش آورد و آرامش موجود را خدشه‌دار کرد. تنها تلاش برخی از عقلای دو طرف مانع از وقوع فتنه و درگیری شد. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۸ قطبی در حوادث سال ۸۱۵ می‌نویسد: در این سال قحطی پیش آمد، به طوری که یک جوال گندم تا بیست دینار طلا معامله می‌شد، کما این که یک هندوانه با یک دینار طلا معاوضه می‌شد. «۱» در این دوره، قافله حج عراقی برای هفت سال تعطیل بود و حتی پای یک سوار و قافله از آنجا به مکه نرسید. دلیل آن، فتنه‌های پدید آمده در عراق بود. ابن یوسف ترکمانی شورش کرده، حاکم عراق را کشت و بر آن بلاد مستولی شد. «۲»

فلفل برای مصر

از نکات ظریفی که شیخ عبدالله غازی در کتاب إفادة الأنام نقل کرده، این است که در سال ۸۱۵ فلفل در مکه کمیاب شد، همان طور که در مصر. «۳» سلطان مصر برای خریداری آن از مکه، کسانی را به این شهر فرستاد. قیمت یک بار شتر تا ۲۲۹ مثقال طلا می‌رسید، در حالی که قبل از آن ۶۰ مثقال بود. با این حال، طبق درخواست سلطان مصر به مقدار پنج هزار مثقال طلا فلفل برای او فرستادند. در سال ۸۱۶ حج قافله عراق آغاز شد و طبق معمول هدایایی برای شریف مکه و فقرای این شهر فرستاده شد. در مقابل، روی قبّه زمزم در ۱۶ ذی‌حجه آن سال برای حکومت عراق دعا شد. قافله حج عراقی برنامه خاصی توسط قرّاء در مسجد الحرام داشت. هر قاری یک جزء مخصوص را می‌خواند و دیگری جزء بعدی را. بدین ترتیب قرآن را ختم کرده و پس از آن بخشش‌های سالانه میان افراد مورد نظر تقسیم می‌شد. این کار که برای سال‌ها تعطیل بود، به خاطر آمدن قافله عراق در این سال برقرار گردید. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۵۹ حسن بن عجلان در برخی از کارهای عمرانی با نشاط و فعال بود. مدت زمان مدیدی از عمر بیمارستانی که مستنصر عباسی میان باب الزیاده و باب الدُرَیبه ساخت و وقف برای دیوانگان و درمانشان بود- و ما در جای خود از آن یاد کردیم- گذشته است. حسن در سال ۸۱۶ آن را برای یک صد سال از قاضی شرع مکه اجاره کرد و پذیرفت که در مقابل، چهل هزار درهم بدهد. آنگاه قاضی به او اجازه داد تا مبلغ مزبور را صرف تجدید بنای بیمارستان و آماده کردن آن برای بیماران، فقرا و دیوانگان کند. بدین ترتیب بیمارستان کارش را ادامه داد تا زمانی که تخریب و مضمحل شد. در اواخر سلطنت سلطان سلیم بود که به جای آن و دو رباط که در کنارش بود، چهار مدرسه ساخته شد که تا زمان ما (زمان سنجاری) «۱» باقی است «۲» و ما از آن‌ها سخن خواهیم گفت. «۳»

اسب‌ها در مسجد

یکی از کارهای شگفت این دوره آن بود که امیر الحاج مصری در سال ۸۱۷ بر یکی از غلامانش خشم گرفت و او را تأدیب کرده، به زندان انداخت. این برخورد سبب خشم رفقای آن غلام و برخی از فرماندهان شده، از سمت باب ابراهیم، در حالی که سوار بر اسب بودند، به مسجد الحرام وارد شدند، در حالی که مردم در حال خواندن نماز جمعه بودند. مهاجمین تا مقام حنفی جلو رفتند. در آنجا ترک‌ها و حُجاج با آنان برخورد کردند و درگیری بالاـ گرفت تا آن که آنها را از مسجد بیرون کردند و آنان هم از فرصت استفاده کرده، به غارت مردم پرداختند. در این وقت امیر الحاج مصری دستور بستن درهای مسجد به جز در مقابل منزلش

در نزدیکی مدرسه مجاهدیه را داد تا خود و یارانش از آنجا وارد مسجد شوند. پس از آن اسبش را وارد مسجد کرده، آن را در رواق شرقی مسجد نزدیک رباط شرابی بست. اسب همان جا در مسجد بود و مسجد را با بول و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۰ سرگین خود کثیف می‌کرد. شریف حسن معتقد بود که حرمت مسجد هتک شده و به کرامت آن توهین شده است. به همین جهت حجاج و اهالی را در جایی در پایین مکه گرد آورد و پس از گفتگو متفق القول شدند تا کسی را نزد امیر الحاج مصری بفرستند و به وی تفهیم کنند که با این کار خود به دشمنی با حکومت مکه پرداخته و هرچه زودتر باید کارها و اختلافات خود را با مخالفانش اصلاح کرده، اسب‌ها از مسجد بیرون کند. امیر این سفارت را پذیرفت و وساطت آنان را برای اصلاح اختلافات قبول کرد. بدین ترتیب میان او و غلامانش صلح برقرار شد و آرامش به مکه بازگشت. از رخدادهای غریب، آن که نام کسی که این فتنه به خاطر او درگرفت، جراد بود، و شاعری مکی با اشاره به این حادثه این گونه سرود: وقع الغلاء بمکهٔ و الناس أضحوا فی جهاد و الخیر قلّ فَها هُمُو یتقاتلون علی جراد «۱» گرانی در مکه چندان بالاـ گرفته است که همه مردم به زحمت افتاده‌اند. خیر و برکت، آن اندازه کم شده است که مردم به خاطر ملخی با یکدیگر جنگ می‌کنند.

برافتادن بدعت‌ها

از جمله نکاتی که تواریخ از این دوره نقل کرده‌اند آن است که علمای مکه اجتماع کرده، سندی را دایر بر الغای بدعت‌های مؤذنان در خواندن اشعار غنایی در مدح حضرت نبوی و نیز الغای جشن‌های شب‌های ختم قرآن در ماه رمضان و نیز منع از روشن کردن مشعل‌های مقام‌های اربعه در رمضان و اول ربیع الاول و رجب امضاء کردند. درخواست آنان پذیرفته شد و از همه این کارها ممانعت گردید. اما دو سال تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۱ نگذشت که برخی از بزرگان در این باره نزد امرای مکه وساطت کرده، بار دیگر این رسم‌ها معمول گشت. «۱»

رمیثه فرزند محمد بن عجلان

چیزی نگذشت که در سال ۸۱۸ میان حسن و چراکسه اختلاف افتاده، برای جنگ با او سپاهی را به فرماندهی رمیثه فرزند محمد بن عجلان به مکه فرستادند. وی بر مکه مستولی شد و عمویش را از آنجا بیرون راند.

امارت مجدد حسن بن عجلان

بعید نمی‌دانم حکومت در مکه، خلأ ناشی از نبود شریف حسن را احساس کرده و چراکسه مصر هم بدان واقف گشته بودند. به همین دلیل، زمانی نمی‌گذرد که شاهدیم چراکسه باز حسن بن عجلان را برای امارت مکه تأیید می‌کنند. به همین جهت شاهدیم که چند ماهی نمی‌گذرد که در سال ۸۱۹ شاهد بازگشت او به مکه با زور سلاح و تأیید چراکسه هستیم. وی پذیرفت تا سی هزار مثقال طلا در مقابل تأییدش توسط آنان به خزانه مصر بپردازد. «۲» حسن با همان روحیه نیرومند که در عمل به کار می‌گرفت، به مکه بازگشت؛ اما رمیثه فرزند برادرش حاضر به واگذار کردن حکومت نشد و در شهر تحصّن کرد. او دیوارهای شهر را استوار کرد و به همین جهت، شریف حسن از سمت مَعْلات بر دیوارها یورش برد و حفره‌ای در آن ایجاد کرد و کسانی از آنجا داخل شدند. عده‌ای دیگر هم به سمت دروازه آمده، بعد از مالیدن روغن بر آن، آن را به آتش کشیدند که منجر به سقوط آن شد. برخی هم از سمت دیوار جبل شامی، جهت مقبره‌ای که مقابل محله سلیمانیه «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۲ امروزی است آمده و بر محافظان آنجا یورش بردند. تیراندازی میان دو گروه بالا گرفت و سنگ پرانی فراوان شد. نیروهای شریف حسن در حدود سیصد سوار و هزار پیاده بودند، در حالی که نیروهای رمیثه بیش از یک سوم آن نبودند.

برخی از بزرگان و علمای شهر تلاش کردند تا آتش این فتنه را خاموش سازند. به همین جهت با در دست گرفتن ربعات مصحف قرآن «۱» نزد شریف حسن رفته، از او خواستند تا دست از جنگ بردارد. او پذیرفت، اما مشروط بر آن که رمیثه و یارانش شهر را ترک کنند. بر همین اساس صلح پذیرفته شد و رمیثه از مکه بیرون رفت و شریف حسن در ۲۶ شوال ۸۱۹ وارد مکه شد و نزدیک برکه مَعْلات «۲» خیمه و خرگاه زد. زمانی که قصد حج کرد، در حالی که خلعت خویش را پوشیده بود، مورد استقبال علمای مسجد الحرام وخادمان آن‌جا قرار گرفت. زمانی هم که قصد طواف کرد، اصحاب بخور که کارشان بخور دادن و معطّر کردن فضا بود، پیشاپیش او حرکت می‌کردند. در این وقت، صاحب قبّه زمزم هم بر بام قبّه رفت و هنگامی که حسن مشغول طواف بود برای او دعای توفیق و تأیید کرد. بعد از طواف هم فرمان سلطان چرکسی در امارت وی بالای منبر خوانده شد. در این وقت، موکب او به گردش در خیابان‌های شهر پرداخت، در حالی که منادی او اعلام امان کرد. به دشمنان پنج روز فرصت داده شد تا طی آن مکه را رها کرده بروند. بیشتر آنان همراه امیر خود رمیثه عازم یمن شدند، «۳» اگرچه زمانی نگذشت که رمیثه در حالی که اظهار ندامت کرده و اطاعت از عمویش را پذیرفته بود، به مکه بازگشت و مورد اکرام واحترام قرار گرفت. حسن در کنار خوبی‌های خود، بدی‌هایی هم داشت. گفته شده است که او به احتکار ارزاق برای خودش می‌پرداخت و پس آن اقدام به فروش آنها به تجار می‌کرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۳ سلطان مصر در این باره او را سرزنش کرد و وی پاسخ داد: من آنها را احتکار نکردم، بلکه برای خودم و سپاهم خریدم، اما وقتی نیاز مردم را دیدم اقدام به فروش آنها کردم. «۱» در سال ۸۲۰ برخی از اشراف اقدام به شورش کردند و حکومت برخی از عموزادگان او را اعلام نمودند. چیزی نمانده بود که در جدّه به پیروزی برسند، اما حسن به سرعت وارد عمل شد و آنان را ناکام گذاشت. «۲» در همین دوره بود که برکاتْ فرزند وی از مصر به مکه آمد و با پدرش در اداره آن مشارکت کرد. «۳» زمانی که برخی از ساکنان مناطق قیَم، «۴» وجه، عقیق، لیه، و جبل سکاری در نواحی طائف از پرداخت مالیاتی که شریف حسن به آنچه از آنان در سال ۸۲۱ می‌گرفت افزوده بود، ممانعت کردند، اقدام به نبرد با آنان کرد و برخی از املاک و قلعه‌هایشان را تخریب نمود. در بازگشت از راه نخلهٔ الیمانیه، و زیمه، سوله و خیفِ بنی‌عمیر، «۵» برگشته از آنجا به وادی مر آمد و با عموم قبایلی که در آن نواحی تردد می‌کردند برای پرداخت خراج مصالحه کرد. زمانی که چراکسه از برخوردهای تند وی با مخالفانش مطلع شدند، به دشمنی با وی پرداختند، اما باز از او راضی گشتند. ابن فهد می‌نویسد: مؤید، سلطان مصر نامه‌ای به ناصر سلطان یمن فرستاد و از دشمنی‌اش با شریف حسن و رضایت بعدی‌اش از او یاد کرد و از ناصر هم خواست تا همان رضایت را از او داشته باشد. از جمله نکات لطیف در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۴ این نامه این است: اهالی مکه که از انکار ما نسبت به او مطلع شدند، از مشارکت حسن در بیت جلوگیری کرده، او را از حرم بیرون راندند و درها را بستند و گفت: هرگز. وقتی طرد شد، عرفات هم او را نشناخت و به سرعت ردش کرد و او نتوانست بگوید که ی سآوی إلی جبلی «۱» به کوه پناه می‌برم. بعد به طور رفت و زبان حال به او خطاب کرد که ی والبحر المسجور* ان عذاب ربک لواقعی «۲» تا آن جا که می‌نویسد: پس از آن ناچار شد کسب رضایت خاطر کریمه ما را بکند تا از عواطف ناصریه هم بهره‌مند شود. ناصر سلطان یمن در پاسخ نوشت: او (یعنی حسن) وقتی نیرو دارد رشته صداقت را می‌ریسد و گره‌های مدارا را یک یک باز می‌کند و هر سال برای تجار حادثه‌ای می‌آفریند، و هر وقت از یکی به سختی در می‌افتد دومی و سومی پشت سر آن می‌آید. تا آنجا که می‌نویسد: او فرزندش را فرستاد و شروطی را پذیرفت و ما آن شروط را بر تجار تحمیل کردیم تا رضایت خاطرش را جلب کنیم و ما آنچه را که در پی‌اش بودیم به دست او انجام دادیم تا او توجه داشته باشد که باید به تعهدات خود عمل کند که در آن صورت اگر مخالفت کرد بتوان علیه او حکم کرد ... تا آخر این متن ادبی. «۳» چنین می‌نماید که شریف حسن در پی این رخدادها نتوانست در امارت بماند. به همین جهت به نفع دو فرزندش برکات و ابراهیم از امارت کناره گرفت. او به مصر نوشت تا آن دو را تأیید کند تا او بتواند به عبادت بپردازد. در سال ۸۲۴ بود که فرمانی از مصر برای تأیید برکات

و مشارکت ابراهیم رسید. خطیب برای او و فرزندش برکات دعا کرد. ابراهیم به مخالفت برخاسته، به مکه هجوم مسلّحانه کرد تا آن که آن دو پذیرفتند برای او هم در کنار پدر و برکات دعا شود. اما بار دیگر پدر بازگشت و او را عزل کرد. در همین سال، ملک مظفر در مصر، مقرّر کرد سالانه هزار سکه طلا- در مقابل الغای مالیات از سوی شریف حسن به وی پرداخت شود. این مطلب در کتیبه‌ای نوشته شد و در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۵ اسطوانه‌ای در مسجدالحرام نصب گردید. «۱» در این همین زمان سلطان محمد اول «۲» هدایای نفیسی برای امیر مکه فرستاد و اوقافی برای فقرای حرمین معین کرد. او سالانه غَلّاتی را به عنوان صُرّه می‌فرستاد که اولین مورد از صرّه منظم است که برای فقرای حرمین ارسال شده است.

علی بن عنان

امارت شریف حسن و فرزندش برکات تا اوایل سال ۸۲۷ به درازا کشید. در این دوره، دشمنان او از عموزادگان‌شان از نسل رمیثه در مصر اقامت داشتند و در حاشیه دربار چراکسه مترصّد فرصت بودند. در این سال، این فرصت فراهم شد. بسا این موقعیت در اثر پدید آمدن اختلاف میان چراکسه و امیر مکه باشد، زیرا در نوشته ابن ظهیره چنین آمده است که برسبای، سلطان مصر، علی بن عنان از فرزندان رمیثه را تجهیز کرد و در موسم سال ۸۲۷ به مکه فرستاد. همراه وی سپاه سلطانی هم بود. شریف حسن مقاومتی نکرد و حکومت را به وی تسلیم نمود و خود راهی مصر شد.

ضرب سکه

به همراه علی بن عنان، دستگاه ضرب سکه هم به مکه آورده شد و به اسم او سکه زده شد. علی بن عنان تا موسم حج سال ۸۲۸ بر مکه حکومت کرد. «۳»

بازگشت شریف حسن و برکات

در موسم حج این سال شریف حسن با حمایت از برسبای توانست امارت مکه را بازپس گیرد. فرمان او بعد از آن که طواف کرد و برای او روی قبّه زمزم دعا شد، خوانده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۶ شد. سپس در حالی که خلعت امارت پوشیده بود، در خیابان‌های مکه گردش کرد. زمانی که حج تمام شد، وی برای تشکر عازم مصر شد. در آنجا از وی استقبال به عمل آمد و روز ورود او بسیار باشکوه بود. وی تا زمان درگذشتش در ۱۶ جُمادای اوّل در سال ۸۲۹ و در حالی که برای بازگشت به مکه آماده شده بود، در آنجا ماند. «۱» شریف حسن فردی بسیار ثروتمند بود و در مکه، کسی که در جود و کرم با او برابر باشد، وجود نداشت. همچنان که وی از علمای فاضل به شمار می‌آمد و شمار زیادی از علمای مصر و شام به وی اجازه روایت دادند. تقی بن فهد برای وی اربعین حدیث تهیه کرد و بسیاری از شعرا از جمله علامه شرف الدین اسماعیل بن مقری نویسنده کتاب الروض والإرشاد فی مذاهب الشافعیه او را ستایش کردند. وی قصایدی در مدح او دارد و مطلع یکی از آن قصاید چنین است: ای حسن! کار تدبیر حکومتت را به خوبی انجام دادی و در قطع ریشه فتنه کوشش کردی. «۲» شریف حسن در مکه رباطی برای مردان و رباطی برای زنان ساخت. «۳» بسا دیدگاه آنان در ساختن رباطها چیزی جز آن بوده که امروز مورد توجه است، زیرا آنچه امروز مشاهده می‌کنیم آن است که بیشتر اوقات، رباطها جای تنبلان زیادی از نقاط مختلف است که به قدر مخارجی که دارند سودی برای بلاد ندارند. اگر هدف از ساختن این رباطها، ساختن آنها برای طلاب فقیر است، حقیقت آن است که این طلاب، در غالب اوقات آنها را به ارث، چیزی شبیه ارث شرعی، برای فرزندانش می‌گذارند، در حالی که فرزندان به اندازه پدرانشان به دنبال علم نیستند و به همین دلیل رباطها برای هدفی جز آنچه بنا شده، استفاده می‌شود. گاه غلّاتی برای این رباطها

وقف شده تا از آنها انفاق شود، اما همین، سبب سستی آنان شده، آنها را چندان چشم تنگ می کند که با اصول تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۷ اسلامی سازگاری ندارد. بدین ترتیب در غالب اوقات، از رباطها در جهتی بر خلاف اهدافی که در بنای آن‌ها بوده استفاده می‌شود. اگر در این رباطها صرفاً به حمایت از طلاب علم، در یک چهارچوب تعریف شده و نیز وادار کردن ساکنان آن به این که برخی از صنعت‌ها و حرفه‌ها را فرابگیرند تا آنان را از موظفی مرسوم بی‌نیاز کند، ساخته می‌شد، این ممکن بود که بلاد از ساکنان آن رباطها و تلاش‌هایشان بهره‌مند شود.

عزل دربانان مسجد

در این وقت، فرمانی دایر بر بستن درهای مسجد بعد از موسم به جز چهار در صادر گردید. این امر سبب به سختی افتادن مردم و انتقادهای آنان شد. به دنبال آن بود که فرمان عزل دربانان مسجد که از فقها و قضات بودند صادر شد و مقرر گردید تا به جای آنها برخی از مردم نیازمند تعیین شوند و موظف گردند تا مراقب درها بوده، همان‌جا، استراحت هم بکنند. «۱»

برکات فرزند حسن

با درگذشت شریف حسن، برسبایْ سلطان چراکسه امارت برکات را تأیید کرده و برادرش ابراهیم را نایب او قرار دارد. او توانست امور جاری را به خوبی اداره نموده، با آرامش و عدالت بر مکه حکومت کند. «۲» در همین دوره بود که آمدن قافله‌های هندی که شمار حجاج آنان فراوان بود، آغاز گردید، در حالی که تا آن زمان شمار آنان اندک بود. امارت مکه هم مقرّر کرد تا آنان چیزی بپردازند. در سال ۸۳۲ از طرف برسبای خبر رسید که دستور داده است تا آنچه را از قافله هندی می گیرند یک سوم را صاحب مکه بردارد و دو سوم آن برای وی فرستاده شود. چنین می‌نماید که برکات احساس کرد که سهم او از این رسوم اندک است و از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۶۸ سلطنت مصر خواست تا آن را افزایش دهد که مورد قبول واقع شد. شاهد آن که دحلان بدان اشاره دارد که در سال ۸۴۰ فرمان‌های جدیدی از مصر رسید که به موجب آن درآمدهای مربوطه می‌بایست به صورت پنجاه پنجاه میان امارت مکه و سلطنت مصر تقسیم شود. «۱» غازی هم می گوید که چراکسه در مصر، «۲» برکات را به پرداخت سالانه ده هزار دینار مکلّف کرده و پذیرفتند که متعرّض عشریه مأخوذه از اجناس در جدّه نشوند، اما از رسوم اخذ شده از حجاج یادی نشده است. بسا آن را برای برکات گذاشته‌اند. اینها نشانگر گسترش نفوذ چراکسه در مکه این دوره است، چنان که گفته شده است که برکات مکلّف به پرداخت پنج هزار دینار شد. «۳» نفوذ چراکسه در دوران سلطان جقمق بیشتر شد؛ شاهدش آن که نماینده وی امیر سودون به عنوان ناظر حرمین تعیین شده و موظّف شد تا به عمارت آنجا بپردازد. همچنین به همراه او پنجاه نظامی ترک فرستاده شدند تا در مکه مقیم شوند. «۴» همان طور که گذشت، این تشکیلاتی است که ممالیک ترک در سال ۷۶۰ در مکه درست کردند، اما آن زمان نتوانست ادامه یابد، زیرا اشراف شورش کرده آنان را در مسجد محاصره نمودند و تعدادی را کشتند و شماری را اسیر کردند و اسرا را هم به ینبع فرستاده، در بازار برده‌ها فروختند. این کار بعدها دنبال نشد و مورّخان طی این سالها اشاره‌ای به آن نکرده‌اند. از نکات شگفت آن که از جمله کارهای امرای مکه در این دوره، این بود که پای شتر محمل را وقت رسیدن به مکه ببوسند. برکات از سلطان جقمق خواست تا او را از این کار معاف کند و او هم پذیرفت.

علی بن حسن

شریف برکات تا سال ۸۴۲ امیر مکه بود، پس از آن برادرش به مخالفت با وی برخاست و زمانی که نتوانست بر برکات غلبه کند، همراه حجاج راهی مصر شد و تا شعبان ۸۴۵ که برگشت، درآنجا ماند. وی همراه خود فرمان امیری مکه را آورد. «۱» برکات،

امارت را بـه وی تحویـل داده به یمن رفت. علی تـا ۱۵ محرم سـال ۸۴۶ امیر بود تـا آن که برکـات بـا سپاهی بر وی هجوم برد، اما نتوانست بر وی پیروز شود. «۲»

قاسم بن حسن

در این وقت علی بن حسن در مکه حـاکم بود و ابراهیم در اداره کارهـا به او کمک می‌کرد. انـدکی بعـد میان این دو برادر از یک سو و فرمانـده نیروهای چراکسه اختلاف پیش آمـد و فرمانـده از مصـر درخواست کرد تا فرمان دسـتگیری آن دو و عزلشان را به او بدهنـد. وقتی این فرمان رسـید، وی آن دو را دسـتگیر کرد و فرمانی را نشان داد که می‌بایست ابوالقاسم برادر چهارم آنان به امارت مکه گماشـته شود. پس از آن برادران دسـتگیر شده با غل و زنجیر در گردن، راهی مصر شدند. این امر سبب برآشفتگی اهالی مکه شـد، زیرا اهـانتی بود که تـا آن زمـان سابقه نـداشت. قطب الـدین محمـد مالکی از شـعرای مکه در این باره چنین سـروده است: ای تمراز! «۳» تاکنون مانند تو در فتک و توهین نزد ما نیامده بود. تو از چوبی عبور می‌کنی که یک سرش در مکه و سر دیگر آن روی جای سـستی است. اخشب- جایی در مکه- در مکه سیر می‌کنی و اخشب دوم هم بر فلک است. ماننـد این در دوران حکومت بنی عباس و ترکان نیامده بود. دو شـریف مکه بدون این که خونریزی کرده و یا آسیب و طعنی به کسی زده باشند، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۰ زندانی می‌شوند. این با تقدیر کسی است [خداوند] که قهر او سبب می‌شود تا از هر کسی بخواهد، حکومت را بگیرد. «۱» ابوالقاسم تا سال ۸۴۹ امیر مکه بود. در این مدت، سکه می‌زد و نام خودش را هم بر آن حک می‌کرد. در ربیع الاول همین سال برادرش برکات بر وی یورش برده، مکه را گرفت و چراکسه هم او را تأییـد کردنـد و تا سال ۸۵۱ حکومت کرد. در ربیع الثانی سال یاد شـده، فرمان جدیـدی از چراکسه دایر بر تأییـد شـریف برکات به عنوان امیر مکه صادر شـد و وی ابوالقـاسم را از مکه بیرون کرده، برای بار چهارم به امارت این شـهر رسـید. با تسلّط وی بر این شـهر آرامش به آن بازگشت و علما جایگاه خود را در مجلس او که جای رجال فضل و علم بود، به دست آوردنـد. «۲» اندکی بعد سلطان جقمق از او دعوت کرد تا به مصـر برود. وی در اوّل رمضان سال ۸۵۱ به قاهره رسـید. سلطان برای دیدن او تا رمیل آمد و در اکرام او بسیار کوشید. علمای بسـیاری در قاهره از او اجازه روایت گرفتنـد، چرا که سـند او، سـندی عالی بود. وی هم به شـمار فراوانی اجازه روایت داد. غازی به نقـل از علامه سـخاوی از این سـفر چنین یاد کرده است: قاهره برای اسـتقبال برکات به لرزه درآمـد و حتی زنان پرده‌نشـین هم برای دیدن وی بیرون آمدند و روز باشـکوه و شـلوغی بود. تا آنجا که می‌گوید: من و قلقشندی و بقاعی و سنباطی از کسانی بودیم که با او دیـدار کردیم و با اجازه او از زین الـدین عراقی و هیثمی، ده حدیث از او شـنیدیم و ابوبرکات ابن ظهیره هم با ما بود. «۳» برکات چنـدین ماه را در قاهره سپری کرد و پس از آن به مکه بازگشـته در جمادی الاولای سال ۸۵۲ به مکه رسید و در حالی که مُحْرِم به احرام عمره بود طواف کرده، در شب سعی را به جـای آورد و آنگـاه به زاهر رفت و آنجا استراحت کرد. فردا صبح در یک تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۱ موکب رسـمی مورد استقبال قرار گرفت. «۱» برکات تا سال ۸۵۹ که در شـعبان آن سال درگذشت، امیر مکه بود. پس از بیماری، او را به وادی مر بردند و در آنجا درگذشت. مردم مکه، جنازه او را بر دوش گرفته، او را غسل داده، بر وی نماز خواندنـد و پس از آن که هفت بار او را بر اساس عادت اشـراف گرد کعبه طواف دادنـد، در مَعلات دفن کردند و روی قبرش، قبّه‌ای ساختند. «۲» شعرای فراوانی در رثای او شعر سرودند. جلال الدین سیوطی در کتاب نظم العقیـان برخی از این اشـعار را آورده است: ای کسـی که به یـاد او وسواس من از میـان می‌رود و با مشـغول شـدن به وی دیگران را فراموش می‌کنم. کسی که محبّت او در قلب من جای گرفته است و من مطیعش هستم، روی سر من قرار دارد. من از شما لیوان آبی خواستم که من را از شراب راحت کند در وقتی که شرابی در جام نباشد. «۳» از جمله نکات شگفتی که در شرح حال برکات آمده آن است که احمـد بن اسـماعیل، سـلطان یمن، به او نوشت که قصـد حج دارد و از وی خواست تـا خانه‌های مکه را برای اقامت او

خالی کرده، در جایی به نام حلی «۴» از وی استقبال کند. برکات با قصیده‌ای که عفیف‌الدین عبداللّه بن قاسم ذروی سرود و بیش از سی بیت است، به وی پاسخ داد. «۵» وقتی این اشعار به سلطان یمن رسید، از حج منصرف شد و دستور داد تا در کمین عفیف الدین ذروی باشند. مأموران وی مراقب او بودند تا آن که وی را دستگیر کرده به یمن فرستادند و سلطان او را در یمن حبس کرده، بر او بسیار سخت گرفت. برکات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۲ پیشنهاد کرد با یک صد هزار شتر او را آزاد کند– و باور من آن است که در این باره مبالغه شده و احتمالًا صد شتر بوده است– اما پادشاه یمن این درخواست را رد کرد. او سوگند خورد که تا این شکاف در کوه باز نشود (گویا اشاره به شکاف در کوهی دارد که در آنجا بوده است) او را آزاد نخواهد کرد. در این جا بود که عفیف‌الدین ذروی قصیده‌ای گفت که شیخ حضراوی آن را در تاریخ البشر خود آورده است: اگر تصور می کنی که روزگار فقط یک روز است، تصور نادرست و کذبی است بسا شکافی که شِتّعْبش را درمانده می کند، اما بناگاه رحمتی به آن می‌رسد و مُنشعِبش می کند. در آن وقت، کسی که به پروردگارش پناه برده است، دعایش در باره دشمنانش مستجاب خواهد شد. شگفت آن که شاعر، آن شب را به صبح نرساند جز آن که در آن شب چندان از آسمان باران سیل‌آسا آمد که آن شکاف کوه باز شد و سلطان، شاعر را آزاد کرد و به او صله داد. باید بگویم که احمد بن اسماعیل در سال ۸۲۷ دو سال پیش از آن که برکات در سال ۸۲۹ به امارت برسد، درگذشت. بنابراین، این روایت درست نیست، مگر آن که در دورانی رخ داده باشد که برکات با برادرش در امارت شراکت داشت. من این را بعید نمی‌دانم، چرا که نفوذ برکات در دوران شراکتش با پدر کمتر از نفوذ او در دوران امارت مستقلش نبود.

فرزندان برکات بن حسن بن عجلان

زمانی که برکات احساس ضعف در امارت کرد، به نایب جدّه، امیر جانی بیک ظاهری نوشت تا به سلطان مصر خبر دهد که ولایت فرزندش محمد را بر مکه تأیید کند. چراکسه درخواست او را قبول کردند و فرمان تأیید سلطان را برای امارت محمد بن برکات برای او فرستادند. درست چند ساعت پیش از آن که فرمان برسد، امیر برکات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۳ در ۱۹ شعبان سال ۸۵۹ درگذشت. «۱» پس از رسیدن خبر، در شامگاه همان روز، خبر در مسجد اعلام گردید و بعد از نماز مغرب به نام وی دعا شد. آنگاه چند روز بعد، موکب او از وادی فاطمه به سمت مکه حرکت کرده، شبانگاه، با شکوه فراوان به مکه وارد گردید و فرمان امارت او در روز جمعه ۷ رمضان ۸۵۹ خوانده شد.

شریف محمد بن برکات

محمد همانند پدر و جدش از علمای نجیب بود و خودش شهرتی فراوان در کار تحریض برعلم وحمایت ازعدالت داشت. وی نسبت به امور مسلمانان بیدار و به مهربانی و رأفت و عدالت شهره بود، به همین جهت بود که حکومتش ۴۳ سال به درازا کشید. «۲» در روزگار وی، سلطنت مصر به ملک قایتبای انتقال یافت و او فرمانی در لغو مالیات به مکه فرستاد که آن را بر اسطوانه‌ای در باب السلام نصب کردند. اندکی بعد خود او به مکه آمد و خیرات فراوانی را که شامل همه فقرای مکه می‌شد تقسیم کرد. «۳» محمد فرزندش برکات دوم را از ابتدای سال ۸۷۷ در کار امارت شریک کرد و آن دو نفر تا زمان درگذشت محمد در یازدهم محرم ۹۰۳ در ابیار، «۴» در آرامش و بدون آن که شورشی و مظلمه‌ای باشد، مکه را اداره می کردند. جنازه او به مکه انتقال یافت و پس از آن که به مانند اسلافش هفت بار طواف داده شد، دفن شد. «۵» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۴ به نوشته بلوغ القری، «۱» به دنبال درگذشت وی، اندوه تمامی مکه را پر کرد و اهالی در گروه‌های فراوان طی شش روز به خواندن جزءهای قرآن مشغول بودند. برخی از زنان هم موی خویش را پریشان کرده، برای مدتها تمامی آن بلاد را ماتم و عزا گرفت و کار

خریـد و فروش در بازارها تعطیل شد. از جمله کارهای او تأسیس رباطی در مکه برای فقرا و جایی برای آب‌رسانی در نواریه «۲» و میـان راه جـده- مکه بود که اوقـاف زیادی برای آنها اختصاص داد. «۳» محمـد بن برکات افزون بر دختران، شانزده پسـر داشت که مشهورترین آن‌ها برکات، احمد، جازان، هزاع، قایتبای، علی و راجح بودند. سه نفر اوّل، مکه را عرصه منازعات و تاخت و تاز خود بر سر امارت قرار دادند و به خاطر آن ترس و وحشت عظیمی آن بلاد را فرا گرفت که بدان اشاره خواهیم کرد.

فرزندان محمد بن برکات

گذشت که محمد فرزندش برکات دوم را در امارت شـریک خویش ساخت. طبیعی بود که وی پس از وفات پدر به امارت برسد و رسـید و روز یازدهم محرم ۹۰۳ که روز وفات پدر بود، جشن گرفت. وی خبر را به قایتبای سـلطان چراکسه در مصـر فرسـتاد. او هم در چهارم ربیع دوم او را تأیید کرده، برادرش هزاع را با او شریک گردانید. «۴»

هزاع

اتفـاق میـان آن دو، بیش از یـک سـال طول نکشـید و پس از آن اختلاـف بالاـ گرفت. هزاع خشـمگینانه به ینبع رفت و از آن‌جـا به دوسـتان خودش در میان چراکسه مصـر نامه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۵ نوشت تا در مقابل تأییـد او یک صـد هزار دینار شـریفی بگیرنـد. در اواخر سال ۹۰۴ حکم تأییـد وی همراه قـافله مصـری‌ها رسـید. به دنبـال آن وی با سپاهیان خود به همراه قافله مصری از ینبع به سوی مکه حرکت کرد. برکات با اطلاع از این مطلب برای روبرو شدن با او به وادی مر «۱» رفت. در این درگیری برکـات دوم شـکست خـورده به جـده گریخت. بـدین ترتیب منطقه نـاامن شـد، در حـالی که حجـاج در عرفـات و منی بودنـد. مفسـده‌جویان هم فعّـال شدنـد و مردم به نـاله درآمدنـد. در این وقت بزرگـان قوم نزد هزاع رفته او را سـخت ملامت کردند. «۲» به دنبال آن، اشرف میان دو برادر را آشتی داده و برکات در اواخر ذی‌حجه همان سال به مکه بازگشت. دو سال بعـد، باز اختلاف آغاز شد و این بار هزاع بر برکات یورش برده، در نهم جمادی الأولای سال ۹۰۷ با یکدیگر درگیر شدند. برکات شکست خورده به لیث رفت و هزاع امارت مکه را در دست گرفت؛ اما چیزی نگذشت که در ۱۵ رجب همان سال در نزدیکی مکه درگذشت. جنازه او را به مکه حمل کرده، پس از طواف دفن کردند. «۳»

احمد الجازانی

با درگذشت هزاع، در حضور ابوالسـعود بن ظهیره قاضـی مکه مجلسـی در مسـجد با حضور اصحاب حَلّ و عقد تشکیل گردید و بر تولیت احمـد جازانی فرزنـد محمد بن برکات اوّل اتفاق شد. پس از آن خبرش اعلام شده، نامه‌ای هم در این باره به چراکسه مصـر نوشـتند. احمد جازان دریافت که می‌بایست لشـکر مقیم مکه را راضـی کند. به همین دلیل به قاضـی و برخی از اعیان دسـتور داد تا پولی برای آنان از تجار مکه بگیرنـد. او پول را به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۶ نسبت بیست اشـرفی برای سوارکـاران و ده اشـرفی برای نیروهای پیاده میان آنان تقسـیم کرد. «۱» وی همچنین دریـافت که برخی از اهالی جـدّه تمایلی به او ندارند. به همین جهت همراه شـماری از سپاهیان خود عازم شده، به غارت آنان پرداخت. کار احمد بیش از دو هفته به طول نینجامید. پس از آن خبر رسید که برادرش برکات دوم فرزند محمد از یمن رسیده و فرمان تأیید از چراکسه آورده است. «۲»

برکات بن محمد برای بار دوم

در اوایل شعبان سال ۹۰۷ برکات با سپاه خود وارد مکه شد و احمد جازان بدون مقاومت از مکه گریخت. زمانی که امارت برکات

استوار شـد، بر آن شـد تا تجاری را که برادرش احمـد را با کمک به سپاهش کمک کرده بودند، امتحان کند. وی آنان را مکلّف کرد که چنـدین برابر آن پول به عنوان قرض بپردازنـد که آنان از سر ناچاری پرداختنـد، به طوری که مجبور به فروش املاک خود شدند تا بتوانند آن پول را بپردازند. وی همچنین بر آن شد تا قاضـی مکه ابوالسعود بن ظهیره را هم به خاطر تأیید امارت برادرش و نیز به خاطر برخی از نوشته‌های او که در آنها از احمـد خواسته بود تا به مکه بیایـد، تأدیب کنـد. وی قاضـی را به مجلسـی که برپا کرده بود احضار کرد و پس از قرائت اتهامات او، به زندانی شدن او و مصادره اموال و املاکش حکم کرد. برخی از حاضـران از او خواستند تا وی را عفو کند، اما او نپذیرفت و بر خوار کردن او اصرار داشت، به طوری که برادرش قایتبای هم کشیده‌ای به قاضـی زد. پس از آن متن آن حکم را نوشت و به امضای قضات و فقها و تجار رسانـد، سپس آن را به دربار چراکسه فرستاد. «۳» پس از آن با جمع کردن همه فرزندان پسر و دختر قاضی در یک خانه، دستور بستن خانه‌های آنان را داد و فرمان داد تا دست‌های برخی از پسران قاضـی را بـا چوب تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۷ میخکوب ببندند. مردم به شـفاعت برخاستند و او پذیرفت تا آنان با پنج هزار دینار و برخی با کمتر از آن خود را رها سازند. پس از آن خانه‌های آنان و نیز پدرشان را گشود و هرچه از اثـاث و کتـاب در آن‌هـا بود فروخت و پول آن را مصـادره کرد که به صـدها هزار می‌رسـید. به دنبال آن خانواده قاضـی را به جزیره ابن برکوت «۱» تبعیـد کرد. چیزی نگـذشت که نـایب او در جزیره، آنان را در کشتی کوچکی به دریا فرستاده، غرقشان کرد. هنوز چند ماهی از استقرار امارت برکات نگذشت بود که خبر رسید برادرش احمد در حال فراهم آوردن جنگجویانی در ینبع است. وی برای رویـارویی با او در اواخر ذی حجه سال ۹۰۷ حرکت کرد و او را به شکست کشاند. وقتی بازگشت باز شنید که برادرش درگیری را از سر گرفته است. برکـات که مریض بـود و نمی‌تـوانست نـبرد کنـد، راه یمن را در پیش گرفت و برادرش احمد را رها کرد تا به مکه درآید.

احمد جازان برای بار دوم

بدین ترتیب احمد جازان در اوایل سال ۹۰۸ وارد مکه شد و گویا بنای آن داشت تا انتقام یاورش قاضی را بگیرد. وی به سختگیری روی آورد و سپاهش را برای خرابکـاری در مکه آزاد گـذاشت. آنـان نیز دست به هر کـار زشتی زدنـد و حرمت کعبه را شکسـته، اموال اهـالی را مصادره کردنـد و بردگان و کنیزکان صاحب اولاد را تصـرف کرده، خانه‌های تجار را غارت نمودنـد. هنوز امارتش استوار نشـده بود که برخی از تجار را که از یاران برادرش در مکه و جده بودند وادار کرد تا اموال فراوانی را به او بپردازند. وی به شکنجه برخی از آنـان پرداخت و دسـتان آنـان را با چوب‌هایی بست تا مجبور به فروش املاک خود شونـد. بسیاری هم از آن دیار گریختند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۸ احمد چند ماهی سر کار بود تا آن که شنید برادرش برکات در حال حمله به اوست. وی برای رویارویی با او به نزدیکی منا آمد و توانست او را تا دور دست به شکست بکشاند، جز آن که برکاتِ شکست خورده، به سرعت به سوی مکه برگشت و از سمت جنوب آن در یازدهم رمضان سال ۹۰۸ وارد مکه شد. «۱»

برکات برای بار سوم

با ورود او به مکه، اهالی جمع شـده و متعهـد به حمایت از او شدنـد. آنان در اسـتوار کردن دیوارهای شـهر کوشـیدند و خنـدقی در پشت دیوار شـهر در سـمت معلات حفر کردند. خندق دیگری هم از سـمت مسفله کندند. چیزی نگذشت که احمد با سپاهیان خود در همان ماه رمضان یورش سختی آورد، جز آن که به سبب شجاعتی که اهالی در دفاع از شهر نشان دادند، شکست خورد. برکات سوار بر اسب، عرض هفت ذرعی خندق را پرید تا به میان لشکر مهاجمان افتاد و توانست آنان را از آن‌جا دور سازد. هجوم دیگری در میانه ماه شوال صورت گرفت که باز احمـد موفقیتی نـداشت؛ هرچند در فاصلـه‌ای نه چندان دور ماند تا در فرصت مناسب حمله

دیگری داشته باشد. «۲»

احمد جازان برای بار سوم

چنـد هفته بعد از این باز برای احمد فرصتی به دست آمد. زمانی که برکات برای انجام برخی کارها به جنوب رفته بود، احمد همراه سپاهیانش به مکه آمده آن را اشـغال کرد و سـپاهش را در غارت شـهر و گرفتن اموال مردم و کشتار آنان آزاد گذاشت. گفته شده است: وقتی احمـد آنـان را از غـارت منع می‌کرد به سـخنش گوش نمی‌دادنـد و می‌گفتنـد قرار ما و تو این بود که سه روز به غارت ادامه دهیم! تاریـخ مکه (از آغـاز تـا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۷۹ امـارت احمـد در مکه ادامه یـافت تا آن که در ذی‌قعـده آن سـال بـا امیر الحـاج قافله مصـری ملاقات کرده، نزد او رفت و از وی خواست تا برکات را دسـتگیر کرده همراه خود به مصر ببرد و در مقابل شصت هزار شریفی قرمز بگیرد. امیر الحاج مصری هم پذیرفت و پس از دستگیری، او را به عنوان اسیر به مصر برد. سـلطان الغوری از این کار او خشمگین شده، برکات را آزاد کرد و منزلی شایسته در قاهره به او داد و اکرامش نمود. «۱» احمد برای هشت مـاه در مکه امـارت کرد و حکومتش منشأ اختلاف و فتنه بود، به طوری که خویشانش هم با وی به مخالفت برخاسـتند. این وضع به جـایی رسـید که برادرش حمیضه گروهی از ترک‌هـا را تحریـک کرد تا او را در صـبح روز جمعه ۱۹ رجب سال ۹۰۹ بکشـند. پس از آن جنازه‌اش را در صـحن مسـجد رها کرد و زن و مرد، او را با کلمات زشت بـدرقه کردنـد. این وضع چندان ادامه یـافت تـا آن که کـارگران حمـل جنـازه که کارشـان بردن مردگـان غریب بود، او را برداشـته با لباس‌هایش بـدون غسل و نماز دفن کردند و حتی یک تن از اشراف و اهالی او را تشییع نکردند.

حمیضه فرزند محمد بن برکات

با مرگ احمـد، برادرش حمیضه از ۱۹ رجب سال ۹۰۹ امارت مکه را در دست گرفت. این خبر را در بلاد منتشـر کردنـد بدون آن که کسـی بـا آن مخـالفت کنـد. خبر آن را هم برای سـلطان چراکسه مصـر فرسـتادند. موسم حـج رسـید و حمیضه از قافله‌هـای حج استقبال کرد و امیر الحـاج مصـری بر او خلعت پوشانـد؛ جز آن که هنوز روز ترویه نرسـیده بود که فتنه دیگری بالاـ گرفت و خبری هشداردهنده آمد که برکات بن محمد در رأس سپاهی آمده است. «۲»

برکات بن محمد برای بار چهارم

برکات از منزلی که الغوری پس از آمدن وی به عنوان اسیر از سوی امیر الحاج مصری، در قاهره برایش تدارک دیده بود، گریخت. او سـپس از مصر به ینبع آمد و در آنجا بود که خبر کشته شدن برادرش را در مطاف و تسلط برادر دیگرش حمیضه را بر مکه شنید. وی به نواحی شرق مکه «۱» آمـد تا در فرصت مناسب حمله کرده، مکه را از چنگ برادرش حمیضه درآورد. وی در میان برخی از قبایـل سـکونت کرده با دختری از فرزنـدان حسین ازدواج کرد و فرزنـدش ابونمی دوم از او به دنیا آمـد. «۲» انتظار وی چنـد ماهی بیشتر به طول نینجامید تا آن که توانست برخی از قبایل مانند ابن عقبه و بنی‌لام و دیگران را بسیج کرده، عده زیادی را آماده کند و روز ترویه به مکه یـورش برد. وی بـا سپاه خـود به عرفـات رفت و خیمه‌هـای خود را در دامنه جبـل الرحمه برپـا کرد. در این وقت، امرای قوافـل حـج همراه اتباع خود به عرفات آمـده، در آنجا فرود آمدنـد. سایر حجاج هم از آنان پیروی کردنـد. در این هنگام جز درگیری‌های مختصـر با برخی از اعراب، آن هم در راه منی، حادثه‌ای پیش نیامد، جز آن که بیشتر اهالی مکه در آن سال حج انجام ندادنـد. پس از آن مردم بـه مزدلفه آمـده، از آنجـا سـالم به منی آمدنـد، مگر برخی از حـوادث انفرادی که ضـمن آن غارت‌هـایی صورت گرفت. «۳» چنین می‌نمایـد که حجاج دریافتنـد که می‌بایست پس از حـج به سـرعت مکه را ترک کرده به جدّه بروند، چرا

که بیم آن می‌رفت که درگیری‌هایی پیش آید. قافله‌ها هنوز از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۱ منی نرسیده، راهی جده شدند. در این وقت برخی از مردان بادیه‌نشین فرصت را مغتنم شمرده به نخستین قافله که عازم جده بود، حمله کردند. این قافله مشتمل بر هزار شتر بود. آنان بر هر شتر شش محلقه و از هر الاغ دو ملحقه مالیات وضع کردند. همین برخورد با قافله بعدی هم که به همان اندازه بود صورت گرفت؛ در حالی که هیچ کس نبود تا آنان را از این کار باز دارد، چرا که حمیضه مراقب خودش بود. سپاه برکات، مقاومت جدی برابر خود نمی‌دید و بسا وی هم دریافته بود که ایستادگی برابر این مهاجمان بسیار سخت است. وی از ترس شمشیر برادر از مکه گریخت. بدین ترتیب برکات در ۱۲ ذی حجه سال ۹۰۹ برای بار چهارم تسلط یافت. «۱» به دنبال آن، برکات، امنیت را به حجاج و اهالی باز گرداند. پس از آن نامه‌ای به سلطان غوری نوشته از او خواست تا فرمان تأیید او را بدهد که تأیید آمد؛ همچنین برای برکات و فرزندش علی روی قبّه زمزم دعا شد؛ چنان که پس از نامِ سلطان غوری روی منبر، نام برکات هم برده شده، قایتبای به وی و برادرش خلعت داده شد. در سال ۹۱۳ برکات به برخی از قبایلی که در غارت‌های اخیر در مکه در جریان هجوم‌های برادرش احمد مشارکت داشتند، حمله کرد. همچنین برخی از کسانی که به کاروان‌های حجاج حمله کرده و آسیب‌های جدی به آنان زده بودند، به مکه آورده گردن زد و برخی را هم به مصر فرستاد که در آنجا گردنشان را زدند. از نکات شگفتی که از این دوره نقل شده آن است که کسی که مسؤول نظافت مکه بود، در خیابان‌ها و محلات می‌گشت و زمانی که در کنار خانه‌ای آشغال می‌دید، صاحب خانه را صدا زده، شلاق به کف پایش می‌زد. مورّخان اسامی برخی از افرادی را که به این سبب کتک خوردند، آورده‌اند. بدین ترتیب مردم از ریختن زباله در راه‌های عمومی خودداری می‌کردند. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۲ برکات در سال ۹۱۵ به همراه شماری از خویشانش برای دیدار سلطان غوری عازم مصر شد. وی هدایای با ارزشی را که از آن جمله بیست برده حبشی، بیست هزار دینار طلا، بیست اسب و سه هزار دینار هم برای دیویدار «کاتب» بود، بردند. «۱» این موارد نشان می‌دهد که وضعیت مکه به عکس شده و حجاز فقیر که باید نیاز معیشتی خود را برآورد و اهالی را سیر کند، هدایایی این‌چنین با این مبالغ گزاف را برای دربارهای پادشاهی در سرزمین‌های ثروتمند می‌برد، در برابر شهرهای خود را نیازمند به یک پول سیاه از این ارقام می‌کرد که برای کارهای عمومی خود و نیز سیر کردن فقرای آن‌جا که حرفه‌شان گرفتن صدقات بود، سخت محتاج آن بودند. در سال ۹۱۸ سلطان غوری، برکات را برای زیارت مصر دعوت کرد. او به خاطر داشتن سن بالا عذرخواهی کرده، فرزندش محمد ابونمی دوم را با گروهی از علمای مکه که از آن جمله قاضی آنجا صلاح‌الدین بن ظهیره قرشی و نجم الدین بن یعقوب مالکی بودند، فرستاد. در آن وقت ابونمی هشت سال داشت، اما در مصر به صورت باشکوهی از او استقبال به عمل آمد و ابونمی چندان ذکاوت از خود نشان داد که سلطان غوری را به تعجب واداشت. غوری در نخستین برخورد، دست ابونمی را بوسید. پس از آن فرمانی برای او نوشت که وی را در امارت مکه با پدرش شریک می‌کرد. «۲»

جنگ پرتغالی‌ها

در این دوره است که نبرد پرتغالی‌ها در سرزمین هند بالا گرفته و تا سرحد دریای سرخ رسید. سلطان غوری سپاهی را از ترک‌ها و مغربی‌ها به جدّه فرستاد تا از آن‌جا دفاع کنند. فرماندهی این سپاه را در اختیار حسین کردی گذاشت که دیوار جده را بنا کرد و روی آن برج‌های متعدد ساخت. همچنین یک نیروی دریایی به جزیره کمران «۳» فرستاد تا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۳ آنجا را به عنوان پایگاه برای عملیات و دفاع از بلاد عرب قرار دهند. کردی برخوردی سختگیرانه داشت و بیشتر اهالی و تجار را وادار کرد تا گِل و سنگ آوردند، به طوری که یک ساله دیوار جده تمام شد. سختگیری او به حدی بود که یک وقت یکی از بنّاها را که در کارش تأخیر کرد، زیر دیوار گذاشت و همان جا داخل دیوار نگه گذاشت تا مرد. حسین

کردی تا اواخر روزگار چراکسه، امارت جدّه را داشت و بعدها عثمانی‌ها دستور دادند تا او را در دریا غرق کنند. «۱» همسر سلطان غوری در سال ۹۲۰ به حج آمد و برکات از او استقبال باشکوهی به عمل آورد و پذیرایی مفصّلی کرد. زمانی که به مصر باز می‌گشت، از او خواست تا همراهش به مصر برود که برکات هم رفت و در آن‌جا مورد استقبال قرار گرفت. وی تا رجب همان سال که به مکه برگشت در آنجا ماند. «۲» برکات بعد از آن توانست امور را به خوبی اداره کرده، امنیت را در آن بلاد استوار سازد و با حکمت و عدالت، این امنیت را برای حجاج فراهم آورد. وی همچنان امیر مکه بود که خبر سقوط چراکسه مصر و ورود عثمانی‌ها را در سال ۹۲۳ به قاهره شنید. در این باره بعداً سخن خواهیم گفت.

مسائل عمومی در روزگار ممالیک ترک و چرکس

وضعیت سیاسی

گذشت که مکه در اواخر دوره ایوبی مورد طمع همسایه یمنی خود قرار گرفت و این با توطئه و تحریکاتی بود که برخی از اشراف که امارت مکه را داشتند صورت می‌گرفت. این وضعیت ادامه یافت تا آن که دو نفر از بزرگانِ اشراف- یعنی حسن و فرزندش ابونمی اوّل- در سال ۶۴۷ آن را از آشفتگی و بحران نجات دادند و دور از هر گونه نفوذی با استقلال آن را اداره کردند. ابونمی اوّل این وضعیت را پس از پدرش هم ادامه داد، جز آن که امارتش زمان درازی ادامه نیافت؛ چرا که ممالیک ترک که با ایوبی‌ها درافتاده بودند بر ویرانه‌های دولت آنان، حکومت جدیدی برپا کردند که اندکی بعد نفوذشان تا مکه هم رسید. نفوذ سلطه‌گرانه آنان در سال ۶۶۷ در زمان سلطان ظاهر بیبرس در سال ۶۶۷ آغاز شد و پس از آن با قلاوون ادامه یافت. این دو نفر با تمامی امکانات در تلاش برای اعمال نفوذ در امور ابو نمی و وادار کردن او برای دعا برای ایشان بر منبر مکه بودند. آنان برای این کار اموال زیادی صرف کردند و هدایای فراوانی برای فریب وی به او دادند. به علاوه زمانی که دریافتند که او تمایلی به سمت آل رسول در یمن دارد، به تهدید روی آوردند، به طوری که قلاوون توانست کاری کند که در سال ۶۸۱ در مکه تنها برای او دعا شود. وی همچنین رواج سکه‌هایی را که به نامش بود و شروط دیگری که در جای خود، در فصل گذشته بیان کردیم، بر امارت مکه تحمیل کرد. ابونمی در برابر این وضعیت، صادقانه تسلیم نبود. به همین جهت تلاش کردند تا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۵ وی را تأدیب کنند، اما او آنان را از پشت دیوارهای مکه شکست خورده باز پس راند. آنان برگشتند و او هدایای آنان را پذیرفت و به تصوّر من تحت فشار، راضی به دعای بر ایشان شد تا هم از پول آنان بهره گیرد و هم بتواند با فراغت امارت خود را در مقابل دشمنانی از خویشان و عموزادگان خود حفظ کند. اما چیزی نگذشت که از آنان برید و در باقی مانده حکومت خود به دعا برای آل رسول یمن پرداخت. زمانی که پس از وی، فرزندانش سر امارت با یکدیگر درگیر شدند، ممالیک برای حمایت از یک گروه علیه گروه دیگر فرصتی به دست آوردند و توانستند تا بار دیگر نام خود را در منبر مکه بالا برند و سایه‌ای از نفوذ خویش را در آنجا ادامه دهند، در حالی که گروه‌های رقیب در برخی از سالها برای سلطان مغول که در عراق بود دعا می‌کردند. قافله عراق در این دوره، صدقات و طلا و نقره فراوانی در مکه توزیع کردند، به طوری که قیمت طلا به خاطر کثرت صدقات، پایین آمد و تردیدی نداریم که این خواسته سلطان مغول بود. دعا برای مغولان، زمان درازی به طور نینجامید، زیرا ممالیک منتظر فرصت برای تجدید نفوذ خویش در مکه بودند و به همین جهت خاندان‌های رقیب از اشراف را برای گرفتن امارت حمایت می‌کردند تا به آنچه که مورد انتظارشان بود برسند و عملًا با ایجاد نزاع میان اشراف حاکم به مقاصد خود رسیدند؛ به طوری که در سال ۷۶۰ توانسته‌اند دسته‌ای از سپاه خویش را به بهانه حفظ امنیت و تثبیت اشرافِ- محمد بن عطیفه- از فرزندان ابونمی و تقویت او و در استقرار امنیت در حجاز، مستقر سازند. از این زمان، وضعیت مکه با دوران پیش از آن، یعنی از

شورش جعفر بن محمد مؤسس دولت اشراف تا آن روز متفاوت گردید. و چنین بود که اهالی مکه احساس کردند که سرزمین آنان با حضور نیروهای مملوکی برای نخستین بار در تاریخشان اشغال شده است. اشغال، بیش از یک سال به طور نینجامید؛ زیرا اشراف، شورش سختی را به راه انداختند، به طوری نیروهای این سپاه تسلیم شدند و شماری از اسرا به ینبع برده شده، در بازارهای آنجا به عنوان اسیر فروخته شدند. چنین می‌نماید که ممالیک ترک به آنچه تجربه کردند، قانع شدند و دوباره به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۶ روال پیش، روابط خویش را با مکه از سر گرفتند. آن روال چنین بود که در مکه برای آنان دعا می‌شد و در برابر تأیید امیر جدید، هدایا و کمک‌ها را می‌گرفتند و فرمان رسمی برای تولیت امیر نوشته شده، برای قاضی و خطیب و ائمه و مؤذنان و فراش‌ها و خدام و دیگر نیازمندی‌های حرم از شمع و روغن، به صورت سالانه حقوق می‌فرستادند.

وضعیت سیاسی در دوران چراکسه

امور چنین می‌گذشت تا آن که روزگار ممالیک ترک به سر آمد و ممالیک چرکس وارث آنان گشتند. احمد بن عجلان شریف وقت مکه دریافت که می‌باید ادامه روابط خود را با حکومت جدید داشته باشد. به همین دلیل، نمایندگان خود را برای تبریک و بردن هدایا و تأیید این که روابط بر اساس همانچه در دوره ممالیک بوده باقی است، به مصر فرستاد. آنان نیز تأیید کردند و فرمان تأیید امارت مکه را به همراه چیزهایی که سالانه فرستاده می‌شد، فرستادند. روابط چراکسه با مکه بر همین اساس برای سالها ادامه یافت. پس از آن نفوذشان گسترش یافت و بر مقدّرات این شهر تسلط یافتند و مستقیماً به عزل و نصب اشراف پرداختند، جز آن که اشراف چندان به این قبیل فرمان‌های امارت که از چراکسه می‌رسید، پایبند نبودند، زیرا برخی از آنان، با نیروی نظامی، امیر منصوب از طرف چراکسه را بیرون کرده، جایش را می‌گرفتند. چراکسه هم فرمان تأیید سابق را فراموش کرده، خصم پیروز را با فرمانی جدید تأیید می‌کردند. آنان یکبار شریف پیشین، یعنی برکات را در مصر زندانی کردند تا برادرش حمیضه از شرّ او در امان بماند. وقتی برکات از زندانش گریخت و توانست به زور مکه را تصرّف کند و این بعد از آنی بود که برادرش را از آن‌جا بیرون کرد، چراکسه در تأیید او بخل نورزیده و عطیفه [حمیضه!] را فراموش کردند. گاه چراکسه، امیری را عزل می‌کردند، اما خواست آنان رد می‌شد. دیدیم که حسن ابن عجلان عزل خویش را برنتافت و مقابل امیر الحاج مصری به مقاومت مسلحانه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۷ پرداخت تا آنان عزل خود را پس گرفتند. وی اجازه ورود به مکه را به سپاه چرکسی نداد، مگر آن که سلاح خویش را تحویل دهند که آنان هم اطاعت کردند. اما چیزی نگذشت که روابط چراکسه با مکه تغییر یافت، زیرا برخی از اشراف علیه رقبای دیگر خود از چراکسه کمک می‌گرفتند. به همین دلیل، مصری‌ها توانستند موقعیت ممتازی برای خود در مکه به دست آورند و امیر مکه را وادار کنند تا سالانه خراجی هم بپردازد، همچنان که قدرت تسلّط کامل بر مالیات اجناس را به دست آوردند. آنها در دوره برکات بن محمد، یک لشکرِ حامی، مرکّب از پنجاه اسب سوار را در مکه با فرماندهی یکی از چراکسه که نامش سودون بود، در مکه مستقر کردند. اندکی بعد نظارت بر مسجد را هم به همو سپردند و خدمات مربوط به حجاج، ایجاد بناهای اختصاصی برای آسایش خودشان و تعمیر موارد لازم در مسجد را هم در صلاحیت امیر این نیروی نظامی دانستند. قطبی در کتاب الإعلام نوشته است که ناظر حرم در زمان وی که حوالی سال ۸۵۲ است، شخصی به نام بیرم خواجه بوده است. سپس می‌نویسد: در سال ۸۵۴ امیر بردیک جای او را گرفت. «۱» در جای دیگر هم نوشته است: امیر ترک مکه، امیر جانی، «۲» در سال ۸۵۶ به سفر رفت و جایش را به ناظر حرم «التاجی» دادند، همان طور که منصب سپاه را هم بر عهده گرفت. در فرمانی که برای او آمد، گفته شد که او نظارت حرم، رباط، اوقاف، صدقات و محتسب را در مکه بر عهده دارد. بدین ترتیب، مکه زیر نظر حاکم تابع چراکسه درآمد و نایب آنان به کار اداره بلاد و خدمات عمومی می‌پرداخت. همچنان که امرای مکه از شرفا فرمان تعیین

خود را از چراکسه می گرفتند. زمانی هم که برخی از آنان با زور شمشیر خود بر مکه غلبه می کرد و می توانستند شریف غاصب را دور کنند، همان گونه که گفتیم، چیزی نمی گذشت که تأیید خود را از چراکسه که هیچ بخلی در تأیید فرد پیروز به خرج نمی‌دادند، درخواست می کردند.

وضعیت عمرانی و اجتماعی

وضعیت عمرانی مکه، بسان همان وضعیتی بود که از دوره ایوبی بیان کردیم. دیوار شهر به همان کیفیتی که قتادهٔ بن ادریس بنا کرد، باقی ماند. تقی الدین فاسی «۱» که در این دوره می‌زیست، به وصف آن پرداخته می گوید: شهری مستطیل شکل است که سه دیوار دارد: دیوار طرف معلات که دو دروازه دارد؛ دیوار طرف شبیکه که یک دروازه بزرگ دارد؛ و دیوار سمت یمن که در مسفله است. معنای سور در این‌جا، دیواری است که بین دو کوه کشیده می‌شود، زیرا مکه از جهات دیگر در محاصره کوه‌ها قرار دارد. ابن مجاور وصفی دارد که تأیید کننده همان وصف فاسی است؛ جز آن که او نقشه‌ای دایره‌وار بسان نقشه‌هایی که برای شهرها کشیده می‌شود، ترسیم کرده که در نسخه خطی کتابش که با خط بسیار بدی در کتابخانه حَمَد جاسر در ریاض هست، آمده است. ابن بطوطه هم در سفرنامه‌اش از این دوره، سال ۷۲۵، از مکه یاد کرده می‌نویسد: دروازه‌های مکه در این دوره سه عدد بود: باب مَعْلات، باب شبیکه، و باب مسفله. «۲» اینها همان درهایی است که ابن جبیر در سفرنامه‌اش از روزگار ایوبی‌ها یاد کرده است. ابن بطوطه می‌نویسد: او شاهد بازار بزرگی در میان صفا و مروه بوده که در آن انواع حبوبات و گوشت و خرما و روغن و دیگر میوه‌ها عرضه می‌شده و سعی کنندگان گرفتار ازدحام مردمانی که در آن‌جا برای خرید در درب مغازه‌ها می‌آمدند، بوده‌اند. «۳» سپس می گوید: در سمت راست مروه، خانه امیر مکه عطیفه فرزند ابونمی قرار دارد. خانه رمیثه در رباط شرابی نزدیک باب بنی شیبه (باب السلام) است و هر روز، وقت نماز مغرب در خانه آنها طبل نواخته می‌شود. «۴» سپس از زاهر «شهداء» یاد کرده و این که خانه‌ها و بازارها و باغستان‌هایی در آنجا دیده است. «۵» ابن بطوطه به تفصیل در باره اخلاق و عادات مردم مکه سخن گفته و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۸۹ می گوید: مردم مکه به نیکوکاری و مکارم اخلاق و دستگیری از ضعفا و درماندگان و غریب‌نوازی موصوفند. اگر کسی بخواهد ولیمه‌ای بدهد، اوّل به سراغ فقرایی که برای عبادت در آن شهر مجاور شده‌اند می‌رود و با نهایت خوشی و مهربانی از آنان دعوت می کند. اکثر این مساکین در مقابل نانوایی‌ها می‌ایستند و چون کسی نان می‌خرد، به دنبالش راه می‌افتند و او هم به هر کدام پاره نانی می‌دهد و ناامید بر نمی گرداند، حتی اگر یک نان بیشتر هم نداشته باشد، ثلث یا نصف آن را با کمال رضا و رغبت بین آنان تقسیم می کند. همچنین ابن بطوطه می گوید، او دیده است که کودکان یتیم در بازارها می‌نشینند و هر کدام یک زنبیل بزرگ و یک زنبیل کوچک با خود دارند. این زنبیل‌ها را در مکه مکتل می‌نامند. چون کسی به بازار می‌آید و مایحتاج خود را از قبیل گوشت و سبزی و حبوبات می‌خرد، یکی از آن کودکان پیش می‌آید و اجناسی را که او می‌خرد گرفته، گوشت و سبزی را در زنبیل بزرگ و بقیه را در زنبیل کوچک می گذارد و آن را به خانه وی می‌رساند. خریدار هم پی کار خود برای طواف یا کار دیگر می‌رود، و اتفاق نیفتاده است که یکی از این کودکان در رسانیدن اجناس به خانه خیانت کند. این کودکان وظیفه خود را به بهترین وجه انجام می‌دهند و در مقابل خدمت خود اجرتی می گیرند. «۱» این جمله ابن بطوطه که می گوید «آن شخص برای طواف می‌رود» ما را به کار روزانه آنان در مکه رهنمون می‌سازد و آن این که مرد، پس از انجام کارش در بازار، به طواف می‌رفت نه محل کارش، زیرا جامعه مکه، به طور غالب، با آنچه از حجاج به عنوان بخشش می‌رسید، یا درآمد حاصل از کارهای عادی زندگی بود، مستغنی می‌شد به طوری که وقتی این شرایط برای او فراهم می‌آمد، نیازش را برآورده می کرد و سپس او به طواف می‌رفت. باور من این است که اگر روال عادی جز این بود، ابن بطوطه این چنین نمی‌نوشت و در مقابل می‌نوشت که آن شخص سپس دنبال کارش می‌رفت. بسا گفته شود: این گفته ابن بطوطه که «شخص

به دنبال طواف یا حاجت دیگری می‌رود»، مورد دوم، اشاره به کار و شغل او باشد، اما من چنین تصوّری ندارم؛ زیرا کار کردن در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۰ مکه بسیار نادر بود و دست کم فراوان نبود. ابن بطوطه مطالب دیگری هم به عنوان جنبه‌های ممتاز زندگی اهالی مکه از مشاهدات خود آورده است: اهل مکه در پوشاک خود ظرافت و نظافت را مراعات می کنند. بیشتر جامه‌های آنها سفید است و همواره لباس سبک و کوتاه تمیز و پاکیزه بر تن دارند. عطر زیاد استعمال می کنند، سرمه می‌کشند و با چوب اراك سبز مسواك می کنند. زنان مکه بسیار زیبا و خوشگل و پاکدامن و عفیف هستند و عطر زیاد مصرف می کنند. چنان که ممکن است زنی شب گرسنه بخوابد و با پول شام، عطر بخرد. زنان مکه شب‌های آدینه را برای طواف می‌آیند و در این شبها بهترین لباس‌های خود را می‌پوشند و سراسر مسجد از بوی عطر آنان پر می‌شود. «۱» ابن بطوطه می گوید: مردم مکه روزانه فقط یکبار بعد از عصر، غذا می‌خورند و تا فردا همان وقت به همان مقدار اکتفا می کنند. اگر در طول روز بخواهند چیزی بخورند، از خرما استفاده می کنند. به همین دلیل، دارای بدن‌های سالم‌اند و کمتر بیماری در آنجا دیده می‌شود. «۲» باید بگویم که غذای عصر همان غذای چرب است و به جز آن صبح و ظهر هم چیزی باید خورد. ابن بطوطه، پس از این به مانند ابن جبیر که آداب و عادات مکیان را در روزگار ایوبی‌ها نوشته، به بیان این جنبه‌های زندگی پرداخته می‌نویسد: مردم، هلال رجب را با بوق و طبل استقبال کرده، سپس همراه موکب امیر سواره و پیاده به راه می‌افتند و با اسلحه بازی کرده، حربه‌های خود را در آسمان می‌چرخانند و حرکت می‌دهند تا آنکه برای عمره از تنعیم بازگشته، به طواف و سعی روند. او از هودج‌هایی که ابن جبیر هم یاد کرده، سخن گفته واین که در خیابان‌های مکه فراوانند و روی آنها پرده‌هایی از حریر و کتان هست. سپس می گوید: اهالی بجیله و زهران و غامد که از نواحی مکه است، در مراسم رجب مشارکت داشته، در عمره حضور دارند. آنان به همراه خود حجم زیادی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۱ تولیدات خود را می‌آوردند که سبب ارزانی و راحتی در شهر است. این جماعت بر این باورند که بلاد آنان سرسبز نمی‌شود، مگر آن که از تولیدات خود به عنوان برّ و نیکی در مکه توزیع کنند. «۱»

وضعیت اجتماعی در دوران چراکسه

ابن بطوطه در وصف این قبایل می‌نویسد: زبانی فصیح و نیّتی پاك دارند. وقتی گرد کعبه طواف می کنند دعاهایی می‌خوانند که قلب انسان را به رقّت وا می‌دارد. در مطاف چندان ازدحام می کنند که دیگران قادر به انجام طواف نیستند. سپس می‌نویسد: آنان بسیار شجاع هستند و لباسشان از پوست است. وقتی وارد مکه می‌شوند، اعراب طول مسیر با تهلیل مقدمشان را گرامی می‌دارند. «۲» باید بگویم: این قبایل، در روزگار ما، آن مزایا را ندارند. شاید سبب آن، فراوانی رفت و آمد آنان به شهرها، یکجانشینی و پرداختنشان به برخی از کارها مانند خدمتگزاری باشد. این سبب شده است که آنان اخلاق قبیله‌ای را که زمانی به آن افتخار می کردند از دست بدهند، درست همان طور که بلاد آنان با انواع متاع‌های وارداتی هم پر شده است. ابن بطوطه به وصف جشن‌ها و مراسم اهالی مکه در ماه رمضان می‌پردازد و همانها را که ما از ابن جبیر در باره دوره ایوبی‌ها گفتیم، مانند آنچه از چند و چون برگزاری نماز تراویح توسط امام‌های مختلف در گوشه و کنار مسجد است، بیان می کند و می‌افزاید: آنان با طبل و دهل از فرارسیدن رمضان استقبال می کنند و حصیر مسجد را تجدید کرده، شمع و مشعل فراوانی روشن می کنند که همه جا را نورانی می کند. در باره کارهای انجام شده در سحر هم گوید: مؤذّنِ زمزمی متولّی اعمال سحر است و دیگر مؤذّنان در مناره‌ها، مطالب او را تکرار می کنند. وی از قندیلی هم که در یکی از مأذنه‌ها هست و با خاموش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۲ کردن آن مردم از خوردن امساك می کنند، به مانند ابن جبیر یاد کرده است. «۱» ابن بطوطه همچنین از مشاغلی که محل کار خویش را در اطراف مسجد و متصل به دارالندوه قرار داده‌اند، مانند خیاطها و در کنار آنان قاریان و کاتبان، همان

طور که ابن جبیر قبلًا بیان کرده بود، سخن گفته است. ما آن مطالب را در دوره ایوبی آوردیم. البته ابن جبیر از فروش هر چیزی از «دقیق» (آرد) تا «عقیق» در مسجد هم یاد کرده که ابن بطوطه به آن اشاره‌ای ندارد. «۲» چنین می‌نماید که چراکسه بیش از اسلاف ترک خود به مسجد توجه داشتند؛ زیرا سپاهی از آنان که در مکه ماندگار شده بود، با اهالی مکه نزدیک شده و بسا ساکنان مکه از برخی از ظواهر زندگی فریبنده آنان تأثیر هم پذیرفته بودند. می‌دانیم که سپاه چراکسه به آن تمایل داشتند تا شکوه و ابهت خویش را حفظ کنند. طبعاً آثار زندگی ثروتمندانه آنان در همه جا آشکار می‌شد و این خود تأثیرش را در محیطی که آنان در آنجا به سر می‌بردند بر جای می‌گذاشت. قطبی می‌نویسد که گروهی از نسل نخست که در خدمت چراکسه بودند، کمربندهای برّاق روی لباس‌های خود می‌پوشیدند و اطراف آن را رها می‌کردند که تا ساق پایشان می‌رسید. ما حتی امروز نمونه‌ای از این گونه کمربندها را در میان آغاوات در مسجد الحرام شاهدیم که بی‌شباهت به اصل آن نیست. من بعید نمی‌دانم که این کمربندها در میان اعیان مکه شایع بوده و به تدریج کنار گذاشته شده و تنها میان آغاوات که رسم و رسوم را حفظ کرده‌اند، برجای مانده است. حتی می‌توانم بگویم کمربندهایی که علما زیر جبّه خود روی کمرشان می‌بستند، شکل تلطیف شده همان چیزی بوده است که چراکسه داشتند. «۳» در دوران ممالیک، اگر تنها دوران فتنه‌ها را استثنا کنیم، احوال بلاد به لحاظ مادی خوب و مناسب، و ثروت در خصوص دوره چراکسه فراوان بوده است. این ثروت با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۳ فراوانی نقدینگی در میان چراکسه بیشتر می‌شد، چنان که علاقه آنان به بخشش و کمک به فقرا، وضعیت را عوض می‌کرد، به طوری که بسیاری از کسانی که به نوعی به فرماندهان چرکسی مربوط بودند، از خیرات و بخشش‌های آنان استفاده می‌کردند. در این دوره، مراسمی که در قصرهای مکه برگزار می‌شد، در مقایسه با آنچه از دوره فاطمی و ایوبی بود، بیشتر شده بود. اگر وصف جشن‌ها و مراسمی که در استقبال از آنان برگزار می‌شد مطالعه شود، دامنه شکوه و ابهتی که در این قبیل مراسم‌ها بود به دست می‌آید. قطبی در کتاب الإعلام خود می‌گوید: وقتی یکی از امرا به مکه می‌رسید، ابتدا شبانه برای انجام اعمال وارد مکه می‌شد. آنگاه صبح روز بعد مراسم استقبال و جشن بزرگ آغاز شده، موکب او به مسجد الاحرام می‌رفت و در آنجا مردم و خادمان حرم از وی استقبال می‌کردند. او به طواف می‌پرداخت و همان لحظه یکی از مؤذّنان روی قبّه زمزم «مقام شافعی» شروع به خواندن دعا برای او می‌کرد. این وضعیت ادامه داشت تا طواف او تمام شود. زمانی که نماز طواف را می‌خواند با موکب خود، در حالی که رویش به کعبه بود، در سایه دیوار زمزم می‌ایستاد. آنگاه شخصی فرمان مربوط به او را بلند می‌خواند. این مربوط به وقتی بود که آن شخص برای منصبی به مکه فرستاده شده باشد. سپس موکب او به سمت صفا می‌رفت و امیر در حالی که سوار بر اسب با عرّابه خود بود، در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر مکه می‌گشت- و بسا با این مرور، او خود را به مردم می‌شناساند و یا ولایت خویش را به آنان اعلام می‌کرد- سپس به قصر خویش می‌رفت تا از کسانی که به تهنیت می‌آمدند، استقبال کند.

وضعیت علمی

خاندان‌های علمی مکه، همچنان بسان روزگار فاطمی و ایوبی در مکه زندگی کرده، کار نشر علم را در جلسات درس عمومی در مسجد الحرام و در مکان‌های ویژه بر عهده داشتند. شمار طلاب آنان در این دوره بسیار فراوان گردیده، حلقه‌های تدریس هم از آنچه بود بیشتر شده بود. به همان قیاس، شمار زیادی هم از مجاوران، کسانی که مکه را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۴ به عنوان موطن خود انتخاب کرده بودند، بر آنان افزوده شده بود و به کار نشر علم و دانش می‌پرداختند. از میان آل ظهیره قرشی، چهره‌های فراوانی در این دوره درخشیدند: محمد ابوالسعود، ابراهیم، جمال الدین، محمد بن عبدالله، صلاح الدین، عبدالقادر عفیف الدین. همچنین از خاندان طبری: شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد بن ابراهیم، شیخ رضی الدین و نجم الدین قاضی مکه، نیز زین الدین، شهاب الدین، و زنی که از برجستگان علمی این دوره بود، یعنی ام‌سلمه دختر محب الدین طبری.

از خاندان نویری هم کسانی برآمدند که امامت مسجد و شؤون فتوا را با آل طبری «۱» و آل ظهیره بر عهده داشتند که مشهورترین آنان عبارت بودند از: ابوالفضل محمد نویری قاضی و خطیب مکه، محب الدین نویری قاضی حرمین، و از جز اینان هم کسانی از مشایخ شهرتی یافتند مانند: احمد بن علیف، احمد حرازی، احمد علاءالدین پدر علامه قطب الدین از مورّخان مکه، همان کسی که بعداً به سبب نام فرزندش قطب الدین، به قطبی شهرت یافت. نیز شیخ تقی الدین محمد بن احمد فاسی، شیخ نجم الدین بن فهد و پسرش عبدالعزیز که هر سه نفر از بزرگ‌ترین مورّخان مکه هستند. نیز شیخ مجدالدین بن یعقوب فیروزآبادی صاحب القاموس المحیط. وی کتاب قاموس را در خانه‌اش در مکه در کنار صفا تألیف کرده و این مطلب را در خاتمه کتابش یادآور شده است. یک عالم بسیار برجسته هم در مکه این دوره شهرت یافت. وی شیخ محمدبن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۵ الفقیه بود. نیز امام حنبلی‌ها محمد بن عثمان بغدادی که نایب قاضی و محتسب بود، چنان که شهاب‌الدین بن البرهان و عبدالله بن عمر صوفی و شهاب الدین احمد بن علی و عبدالحق سنباطی و عبدالکبیر خرازی و سید محمد خطاب هم از مشاهیر این دوره بودند. از میان مجاوران، کسانی چون سید ابراهیم خرد و نیز احمد ریمی و احمد حنبلی و عبدالله بن احمد باکثیر و محمد مشرع یمنی و سید محمد تریمی شهرتی به دست آوردند. برخی از این علما تا اوایل دوره عثمانی زنده بودند. «۱» مجلس ومحفل برخی از امرا، محل حضور عالمان و جای طرح برخی از مباحث علمی بود. مشهورترین آنها محفل حسن بن عجلان، فرزندش برکات، و نواده‌اش محمد بود. اینان در میان امیران مکه این دوره، افرادی با کفایت علمی سطح بالا به شمار می‌آمدند. شیخ عبداللّٰه ابوالخیر در کتاب نشر النور فی تراجم علماء مکه «۲» از شمار فراوانی از عالمان این دوره و آثار و مؤلفات ایشان یاد کرده که جای آن در کتاب‌های شرح حال است. من نسخه‌ای خطی از این کتاب را در کتابخانه شیخ عبدالوهاب دهلوی در مکه به دست آوردم. شماری از این علما، منصب قضاوت و افتاء مکه را عهده‌دار بودند، همچنان که برخی صاحبِ منصبِ محتسبی بودند که کارش نظارت بر بازار و امور عمومی بود. ممالیک در برخی از دوره‌ها، ولایت قاضی را تأیید می‌کردند، چنان که در مواردی کسی را از مصر برای منصب قضاوت می‌فرستادند. اشراف هم گاه قضات را عزل کرده و یا تأیید می‌کردند. سلطان قایتبای به مسأله تعلیم و تربیت در مکه توجه خاص داشت. وی به سال ۸۸۲ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۶ به وکیل تجاری خود در مکه دستور داد تا محلی را در کنار مسجد شناسایی کند و در آنجا مدرسه‌ای به نام وی برای تدریس فقه مذاهب اربعه بنا نماید. «۱» همین طور رباطی هم برای سکونت فقرا ساخته شود که شامل ۷۲ حجره برای ایتام باشد. نیز مدرسه‌ای برای ایتام بسازد که گنجایش چهل طلبه را داشته باشد. به علاوه برای فقرا و ایتام، از گندم، موظفی سالانه به مقدار کافی تدارک ببیند. وکیل، برخی از رباطهای موجود در سمت باب‌السلام و باب النبی را تبدیل به بناهای مورد نظر کرد. همین طور خانه یکی از زنان اشراف با نام شمسیه از بنی‌الحسن را خرید و در آنجا مدرسه معروف قایتبای را بنا کرده، دری هم از آن به سمت مسجد گشود که به آن باب قایتبای گفته می‌شد. بالای آن هم مناره‌ای به نام قایتبای ساخت. سپس به کار برنامه‌ریزی درسی در آن پرداخت و حقوقی برای استادان معین کرد و تعدادی خانه را در مکه وقف این کار نمود. همین طور برخی از روستاها و مزرعه‌ها را در مصر وقف کرد تا غَلّات آن برای مدرسه صرف شود. غلّاتی که مبلغ آن سالانه دو هزار دینار طلا بود، وقف مدرسه شده بود. غلّات این روستاها هر ساله تا روزگار قطب الدین حنفی در قرن دهم به مکه حمل می‌شد. «۲» باور شیخ باسلامه در کتاب عمارة المسجد الحرام آن است که برخی از سلاطین متأخر مصر، روی این اوقاف دست گذاشته، آنها را تحت نظارت دولتی درآوردند. «۳» قایتبای کتابخانه‌ای هم در مکه بنا کرد که شمار زیادی کتاب در آن بود. شیخ قطب‌الدین گوید که این کتابخانه به مرور زمان توسط کسانی که کتاب به امانت می‌گرفتند آسیب دید. او در دوره نخست عثمانی، متولّی آن شد و تلاش کرد تا آن را سامان بخشد. سپس می‌نویسد: به دنبال این اوضاع، مدرسه رو به سقوط رفته، در ایام حج، محل اقامت امرای حج می‌شد. به جز آن، در طول سال هم محل اقامت شماری دیگر بود که برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۷ زیارت به

مکه می‌آمدند. «۱» قطب الـدین در کتاب الإعلام خود می‌نویسد: رباط مراغی در زمان وی، همان رباط سـلطان قایتبای بود. سـپس می‌نویسد: باب حریریین میان مدرسه قایتبای و خانه خواجهٔ بن عباد بوده است. مقصود وی از باب الحریریین همان است که ما پیش از توسعه مسجد به آن باب النبی صـلی الله علیه و آله می‌گفتیم. نزدیک این در، حریر فروخته می‌شـد و گاه به آن باب القفص هم گفته می‌شد؛ زیرا زرگرها اجناس زینتی خود را در قفسه‌هایی که در دکاکین خود نصب کرده بودند، برای فروش عرضه می‌کردند. «۲» در این زمـان، سـلطان بنگـال، نماینـده‌ای را بـا هـدایای بسـیار زیـاد به مکه فرسـتاد و او آنهـا را میـان فقرا تقسـیم کرد و رباط و مدرسه‌ای برای تدریس مذاهب اربعه ساخت. وی آنها را در نزدیکی خانه ام‌هانی ساخت واصـلاحاتی هم در چشـمه زبیده کرده به علاـوه دو برکه را در مَعلات تعمیر کرد، به طوری که آب چشـمه بازان در آنها جاری گشت. «۳» در این دوره، ناصر بن قلاوون به حج آمد. در موکب او حوضـچه‌هایی از چوب وجود داشت که در آنها سبزیجات و ... بود و روی شتران گذاشته شده بود. همچنان که در موکب او غرفه‌هایی برای پخت نان و کماج وجود داشت. شـمار بارهای گندم موجود در موکب ۱۳۰ هزار اردب بوده است. «۴»

کارهای عمرانی در دوران ممالیک ترک و چرکس

ممالیک ترک به مقداری که چرکس‌ها در این باب، پس از آنان هزینه کردند، مایه نگذاشتند، با این که آنها هم اصلاحاتی داشتند که از آن جمله یکی در سال ۷۳۶ بود که ستون‌های اطراف مطاف را تعمیر کرده، در برخی از آن‌ها سنگ‌هایی که با دقت تراشیده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۸ شده بود و در برخی دیگر از آجر پخته، اسـتفاده کردند. آنان بین هر دو سـتون، چوبی نصب کردنـد که قندیل‌هایی به آنها آویزان بود و این به جای تیرهای چوبین بود که قنادیل به آنها آویزان بود. «۱» در سال ۷۴۹ امیر فارِس‌الـدین از ممالیک ترک، اقـدام به تعمیر مسـجد کرد و سـتون‌های اطراف مطاف را تعمیر نمود. «۲» چنان که در سال ۷۲۰ ناصر محمد بن قلاوون هم سنگ‌های حجر اسماعیل را تعمیر کرد. پس از وی منصور علی بن اشرف در سال ۷۸۱ تعمیراتی داشت و دری برای کعبه ساخت. فرزنـدش ناصـر حسن هم در سال ۷۸۱ دری برای کعبه ساخت. «۳» صالح اسماعیل ناصر در سال ۷۴۳ روستایی در اطراف قاهره را که به آن بیسوس «۴» گفته می‌شد ودر نزدیکی قلیوبیه بود، وقف کرد تا درآمد غلّه آن برای پرده کعبه اسـتفاده شود. ابن بطوطه در سـفرنامه‌اش، درباره سفر حج خود در سال ۷۲۸ گوید: ملک ناصر هزینه پرده کعبه را بر عهده داشت، چنان که پرده به رنگ سـیاه و آستر آن از کتان بود. ناصـر بن قلاوون وضوخانه‌ای هم برابر باب علی علیه السلام بنـا کرد. چراکسه هم اصـلاحات و تعمیراتی در مکه و مسـجد داشـتند. برقوق در سـال ۸۰۱ به اصـلاح مروه پرداخته، پله‌هـای آن را درست کرد. در سال ۸۴۲ ناظر سـپاه چراکسی و مدیر حرم که به او سودون گفته می‌شد، کارهای زیادی در منی و مزدلفه و عرفات کرد و بسـیاری از بته‌هـای بزرگ خـار و صـخرهای بزرگ را سـر راه عرفـات برداشت، صـخره‌هایی که غـارتگران پشت آنها پنهان می‌شدند. «۵» چشـمه‌ای که از نعمان تا عرفات ادامه داشت، خراب شـده و آب آن از زمان ممالیک ترک قطع گردیـده بود. مجرای این چشـمه را در سال ۷۴۸ تعمیر کردنـد تـا آن که آب برای تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۳۹۹ اسـتفاده حجـاج در آن جاری گشت. «۱» سـلطان قایتبـای دسـتور داد تـا وضوخـانه‌ای که گفتیم ممالیک ترک برابر باب علی ایجاد کرده بودنـد تخریب شـده، به جـای آن ربـاطی برای فقرا ساخته شود. وی سه ذرع از مساحت مسـعی را هم داخل رباط کرد و وقتی قاضـی مکه به این مسأله اعتراض کرده از ساختن بنا ممانعت کرد، قایتبای به امیر حـج خود دسـتور داد تا با زور آن بنا را بسازد که سـاخته شـد. در کنـار ربـاط وضوخـانه کوچکی بنا شـد که درِ آن به سـمت سوق اللیل- قشاشـیه- باز می‌شـد. همچنین در کنار آن مطبخی درست شد که در آنجا دشـیشه طبخ شده، میان فقرا توزیع می‌شد. قایتبای در مسـجد خیف در منی و مسجد نمره در عرفات هم تعمیراتی داشت. «۲» در دوره چرکس‌ها، در شوال ۸۰۲ در رباط رامشت «۳» که میان باب ابراهیم و باب الوداع بود آتش افتاد و

شعله‌های آن به سقف مسجد هم رسید و رواق‌های تا باب الباسطیه سوخت. چرکس‌ها، امیر الحاج مصری را در سال ۸۰۳ مکلّف کردند تا آنچه را از میان رفته بود اصلاح کند. این تعمیر نیاز به تغییر برخی از ستون‌های سنگی داشت که از کوه معروف به جبل کعبه سنگ‌هایی به شکل نیم دایره تراشیده شد و با آنها ستون‌های ضخیمی بنا گردید. پس از آن مسجد با انواع رنگ‌ها زینت داده شده، زنجیرهایی برای آویزان کردن قنادیل به سقف‌ها زده شد، به همان صورت که در دوره عباسی چنان بود. همچنین مقام‌های چهارگانه، به همان شکل قدیم تعمیر گردیده، بنای آنها در سال ۸۰۷ به اتمام رسید. این وقایع در روزگار ابوالسعادات بن ظاهر برقوق دومین سلطان چراکسه بود.» مقام حنفی را در سال ۸۰۱ روی چهار ستون سنگی که بالای آن سقف منقّش و زینت شده‌بود، استوار کردند. گروهی از علما با این کار به مخالفت برخاسته خواستار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۰ تعزیر کسی شدند که اجازه چنین بنایی را داده؛ به دلیل آن که جای زیادی را در مسجد می‌گرفت. «۱» به خصوص که من فکر می‌کنم این کار را کرده بودند تا مقام حنفی از دیگر مقام‌های موجود در مسجد ممتاز باشد، جز این که این مخالفت‌ها چیزی را عوض نکرد بلکه مقدار دیگری هم بر آرایش و زینت آن افزوده شد. در سال ۸۳۶ امیر سودون، سقف آن را برداشته، از نو تعمیر کرد و بیش از گذشته تزیین و زمین آن را با سنگ قرمز فرش نمود. همچنین بر فراز سقف آن قبّه‌ای بنا کرد. بعدها هم به دفعات، اصلاحات و تعمیراتی روی آن انجام گرفت تا آن که در زمان عثمانی‌ها بسیار زیباتر از آنچه بود، به آن پرداختند. «۲» این بنا در توسعه‌های اخیر در زمان ما از میان رفت. در این زمان هم، امامان جماعت در چند نوبت، به همان قیاس زمان ایوبی‌ها، نماز می‌گزاردند. ابتدا شافعی، سپس مالکی و حنبلی با هم و بعد امام حنفی. در برخی از سالها ابتدا حنفی نماز می‌خواند سپس مالکی. «۳» ابن بطوطه می‌نویسد: «۴» او شاهد نماز امام جماعت مالکی و حنبلی بوده است که همزمان بعد از شافعی نماز خواندند. پس از آنان، امام حنفی نماز گزارد. اما در نماز مغرب، حنفی و شافعی در یک وقت اقامه جماعت می‌کردند. خبر آشفتگی و تشویش ناشی از این امر، به ناصر فرج بن برقوق چرکسی رسید و او در سال ۸۱۱ دستور داد تا در مغرب تنها امام شافعی نماز بگزارد. با روی کار آمدن الملک المؤید او دستور داد تا همه امامان در یک وقت نماز بخوانند. «۵» ابن بطوطه «۶» در این زمان از قبّه زمزم و قبه‌های حوالی آن یاد می‌کند و این که قبّه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۱ زمزم با سنگ مرمر فرش شده بود و در اطراف داخل قبه به صورت دایره جایی برای آب بود که عرض و عمق آن یک وجب و ارتفاع آن از زمین پنج وجب بود و آن آب برای وضو وجود داشت. در پایین آنها هم ستون‌های کوچکی بود که مردم برای گرفتن وضو روی آنها می‌نشستند. وی همچنین از قبّه عباس به همان صورتی که ابن جبیر در زمان ایوبی‌ها وصف کرده سخن گفته و از تُنگ‌هایی که آب در آنها خنک می‌شده یاد کرده می‌نویسد: در آنجا خزانه‌ای هم برای کتاب‌ها و قرآن‌ها بود. از جمله آن قرآن‌ها، مصحفی به خط زید بن ثابت بود که در سال ۱۸ از وفات رسول صلی الله علیه و آله کتابت شده بود. ابن بطوطه همانند ابن جبیر به آن تبرّک جسته و بر آن بوسه زده است و می‌نویسد: دِر این قبّه از سمت شمال و در کنار آن قبّه‌ای معروف به قبهٔ الیهودیهٔ است. «۱» چراکسه هر دو قبه را در سال ۸۰۷ تعمیر کردند و شاید تغییراتی هم در آنها داده باشند؛ زیرا بعدها ابن ظهیره در وصف آنها می‌نویسد: قبّه عباس تنها مخصوص شرب است، اما کتاب‌ها و مصاحف در قبّه دیگر است. او چیزی از مصحف زید بن ثابت نمی‌گوید. به نظر ما بعید نیست که آن قرآن در یکی از این فتنه‌های فراوانی که در مکه پیش آمده، از میان رفته باشد. هر دو قبّه در سال ۱۳۱۰ از اساس برداشته شد، چنان که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. در این دوره، به سال ۸۰۷ باب الخلوه در سمت زمزم بسته شد، جایی که مجلس ابن عباس در آنجا بود. در جای الخلوه برکه‌ای سقف‌دار بنا گردید و در دیوار آن که در سمت باب الصفا بود، ظرف‌های مسین «۲» وجود داشت که از آب موجود در آن‌ها مردم در حالی که روی سنگ‌هایی که گذاشته شده بود نشسته بودند، وضو می‌گرفتند. بالای آن برکه مسقف، خلوتی بود که پنجره‌ای به سمت کعبه، پنجره‌ای به سمت صفا و پله‌ای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۲ آجری و کوچک تا برکه داشت. چراکسه حِجْر اسماعیل را هم با سنگ مرمر تعمیر

کردنـد و برای آن پرده‌ای از حریر مشـکی که آن را از داخل و خارج بپوشانـد، فرسـتادند. این نخستین پرده در نوع خود برای حجر اسماعیل و آخرین آن بود. «۱» قانصو در سال ۹۱۷ دسـتور داد تا دیوار حجر را بار دیگر برداشـتند و سنگ تازه‌ای از مصر برای آن فرسـتادند. چراکسه در سال ۸۸۱ روی مقـام ابراهیم قبّه‌ای ساختنـد و منبری چوبین هم در سـال ۸۱۵ برای مسـجد فرستادند. منبرهای دیگری هم در سال‌های ۸۶۶ و ۸۷۷ فرستاده شد. «۲» پرده کعبه در طول دوران چراکسه مورد توجه خـاص آنـان بود. در سال ۸۱۰ در جانب شـرقی آن جامه‌های منقوش حریر قرار دادنـد و به سال ۸۱۹ برای در کعبه بهترین و زیبـاترین پرده را که تـا آن زمان بود، درست کردند که روی آن نام سـلطان چرکسی مصر نقش شده بود. «۳» [سنجاری ذیل حوادث سال ۸۴۸ نوشته است: در این سال، همراه محمل مصـری، نماینـده‌ای از سوی شاهرخ، پادشاه عجم همراه با پرده‌ای برای کعبه و صـدقاتی برای اهل مکه رسـید. کعبه را در روز عیـد قربان با همین پرده پوشاندند و صدقات را هم میان مردم توزیع کردند.] «۴» در سال ۸۵۶ جقمق مملوکی، سمت شرقی و شمالی کعبه را با دیباج سفید که نخ‌های سیاه داشت پوشاند. همچنین قایتبای در سال ۸۸۳ برای داخل کعبه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۳ پرده‌ای ساخت. «۱» پرده داخـل کعبه عوض نمی‌شـد مگر این که از میان می‌رفت یا کسـی از خلفا قصد تجدید آن را می‌کرد. «۲» در سال ۸۱۷ الغوری سـمت باب ابراهیم را توسعه داده، بر بالای آن قصر رفیعی را با امکانـات اختصاصـی سـاخت و در اطراف قصـر، در سـمت بیرون مسـجد، خانه‌ها و خلوت‌سـراهایی درست کرد. به علاوه در بیرون آنجـا، وضوخانه‌ای ساخت که حوض‌ها و برکه‌های آب داشت. وی این قصـر و منازل اطراف آن را برای برخی از امور خیریه وقف کرد. همچنین در سـمت راست و چپ داخل مسـجد، از همان باب ابراهیم، در زمین مسجد، انباری از غلّه درست کرد و از آن برای نیازمنـدان مقرّری معین نمود. در سـمت رکن یمانی نیز مخزنی ساخت که مشـتمل بر مخزنی برای تأمین نیاز زائران به آب و مخزنی بزرگ برای جمع‌آوری آب باران از سـطح مسـجد بود. سقف روی زمزم که در سال ۸۱۸ رو به ویرانی بود به طور کامـل تخریب و بار دیگر ساخته شد. «۳» بعد از آن، چراکسه تعمیرات فراوانی در گوشه و کنار مسـجد داشـتند. از آن جمله باب النبی صلی الله علیه و آله را تعمیر کرده، هشت طوق سـمت باب الزیاده را تجدید نمودند. همین طور مناره باب السـلام را برداشتند و در سال ۸۱۶ از نو ساختند، چنان که در سال ۸۲۳ با مناره باب الزیاده نیز چنین کردند. اصـلاحاتی هم در سـطح کعبه داشتند. در این وقت، خاک‌های زیـادی در سـطح مسـجد بود که با اسـتفاده از چنـد گاو نر آن خاک‌ها را جمع کرده به مسـفله منتقل نمودنـد و به جای آن شن نرم غربال شده‌ای از منطقه ذی طوی و وادی طندباوی آورده، آنجا پهن کردند. «۴»

راه حج

همان طور که گذشت در اواخر روزگار ایوبیان مسـیر حج از قصیر و عیذاب به سمت عقبه تغییر کرد. «۱» اما چیزی نگذشت که آن راه در سال ۶۶۰ دوبـاره اهمیت خود را به دست آورد، به طوری که ملک ظاهر بیبرس بندقـداری، قافله حـج را از آن راه فرسـتاد و همراهشـان پرده کعبه و کلیـدی را که برای آن سـاخته بود، ارسـال کرد. در این وقت، چراکسه بر اساس همانچه در روزگار ایوبیان بود، به تنظیم امور مربوط به این راه مشغول شدند. نخستین کسی که رفت و آمد در این مسیر را منظم کرد، یکی از امرای مصری با نام جمال الدین بود. پدر او در سال ۸۰۹ امیر محمل مصـری بود و پسر، مشغول مرتب کردن کارهای قافله در وقت رسیدن به عجره «۲»، ایسـتگاهی پیش از سوئز، شد. در آنجا دستور داد تا اسامی بزرگان و سران حجاج نوشته شده و محل آنان در قافله معین گردد. به علاوه طلیعه قافله هم معلوم شده، در کنار آن دسـته‌ای از سپاه همراه آن شدنـد و اموال هم در میانه قافله قرار داده شد. «۳» راه‌میان سوئز وعقبه بسیار دشوار بود وشتران درمیان رمل‌ها فرو مسافران جز با شاخص‌هایی از سنگ که در طول راه ساخته شده بود تا آنان را راهنمایی کند، راه رانمی‌یافتند. حجاج‌در این‌مسـیر از کمی‌آب درمضیقه بودند. طول‌این‌مسیرحوالی سیصد تاریخ مکه (از آغاز تا پایـان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۵ کیلومـتر بـود که قـافله محمـل که سـریع‌ترین قوافـل بـود آن را در طول ده روز طی

می کرد. قافله‌ها از عقبه بالاـ رفته در شهر به استراحت می‌پرداختند. اینجا یکی از توقفگاه‌های اصلی حجاج مصری در دوره مورد بحث ما بود. شماری از سپاهیان مصری هم در قلعه آنجا برای تأمین امنیت راه حجاج حضور داشتند. حجاج سوریه (در واقع فلسطین و لبنان یعنی سوریه ساحلی) در محل عقبه به حجاج مصری می‌پیوستند. در واقع قافله سوری‌ها از غزّه به اینجا می‌آمد و در اینجا به حجاج مصری می‌پیوست. سپس از آن‌جا به سمت ایله از قرای قدیمی که از میان رفته و به جای آن عقبه ساخته شده، می‌رسیدند. پس از آن قافله‌های حجاج در کمتر از نصف ماه به شهر «الوجه» می‌رسیدند. در این شهر حاکمی از سوی چراکسه حضور داشت. نیز یک قاضی بود که کارهای شرعی را به انجام می‌رساند و سپاهی که برای تأمین امنیت بود و بازاری که انواع اجناس از شمال و جنوب و غرب به آنجا آمده، در آن عرضه می‌شد. «۱» از پس از الوجه، راه به دو مسیر شرقی و جنوبی تقسیم می‌شد. راه شرق به سمت عُلا و سمت جنوب به طرف ینبع و مدینه منوّره منتهی می‌شد. بدین ترتیب یک قافله سریع السیر این مسیر را تقریباً در طول یک ماه و نیم تا مدینه یا مکه طی می کرد. راه‌های دیگری هم وجود داشت که قافله‌های شام و قدس از آن‌ها عبور می کردند. مهم‌ترین آنها راه عریش و عُلا بود. این راهی بود که محمل شامی از دمشق از آنجا می گذشت و زمان آن کمتر از چهل روز نبود. «۲» این راه‌ها به دلیل عبور قافله‌های حج تا سال ۱۳۰۱ آباد بود. از این زمان مسیر حجاج مصری از طریق سوئز و با کشتی بادی- و پیش از استفاده از کشتی‌های بخار که شرحش خواهد آمد- بود. «۳»

پیدایش مطوّفین

به نظر می‌رسد به دلیل آن که چراکسه عربی نمی‌دانستند و در عین حال تمایل به انجام اعمال با ابهت تمام و شکوه فراوان داشتند، ترجیح می‌دادند اعتماد بر کسانی کنند که به آنان کمک و خدمت کرده، به مشاعر حج آگاهشان کند و دعاها را برای آنان بخواند «۱» و این، عامل پیدایش کار مُطوّفی در مکه بود. در منابع آمده است که سلطان قایتبای در سال ۸۸۴ برای انجام فریضه حج به مکه آمد. باید دانست که از میان سلاطین چرکس کسی جز او حج نگزارد. در آن وقت، قاضی ابراهیم بن ظهیره برای طواف دادن او پیش‌قدم شده، دعاها را به او تلقین می کرد. مورّخان در حدّی که من از تواریخ مکه خوانده‌ام، پیش از این قاضی، از کار مطوّفی یاد نکرده‌اند. از جمله مطالبی که قاضی در باره روایتش از حج قایتبای آورده آن است که در آن وقت امیر مکه کسی را به نیابت از خود برای استقبال از قایتبای به منطقه حوراء- نزدیک املجِ ینبع «۲»- فرستاده، در آنجا سفره‌ای عربی برای سلطان پهن کردند که در آن انواع حلواهای عربی بود. سلطان که از آن شگفت زده شده بود، از نام آن پرسید. به او گفته شد، نامش «کُل و اشْکُر» «بخور و شکر کن» است. «۳» این حکایت نشان از توجه‌آنان به‌سفره‌ها و ترتیب دادن انواع آنها در این دوره دارد و نام‌گذاری، آن هم به نامی که گفته شد، منعکس کننده عواطف و احساسات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۷ دینی آنهاست. قطبی «۱» پس از آن که از چگونگی استقبال قایتبای و مشارکت علما و بزرگان مکه در آن سخن گفته است، می‌نویسد: زمانی که سلطان به سمت بیرونی باب السلام رسید، پای اسب او به عتبه در، گیر کرده، اسب جهشی کرد و عمامه سلطان بر زمین افتاد. ابن فهد در این باره می‌نویسد: «۲» این نوعی تأدیب الهی بود که به سلطان تفهیم کرد که می‌باید از اسب پیاده شده و مُحْرِم و مکشوف الرأس وارد مسجد شد. سپس می گوید: وی در طول اقامت خود، صدقات زیادی داد و چندان اموال بخشش کرد که سابقه نداشت. از قصّه‌های لطیف مربوط به حج قایتبای آن است که شیخ محب الدین طبریِ مکی، امام حرم، در میان مستقبلین او در خارج از مکه حضور نداشت. برخی از حسودان نزد سلطان بر ضد او سخن چینی کردند. سلطان نیز وی را سرزنش کرد. اما امام حرم پاسخ داد: من در بهترین بقعه، یعنی مسجد الحرام از شما استقبال کردم. قایتبای خوشحال شد. پس از آن سلطان شنید که وی چیزی برای امامت حرم به عنوان وظیفه نمی گیرد؛ به همین جهت گفت: من ماهانه صد دینار برای امامت تو قرار می‌دهم. اما طبری گفت: امامت من برای خداست و چیزی در ازای آن نمی گیرم. چیزی نگذشت که بدون آن که سلطان به وی اذن برخاستن بدهد،

برخاست و در حال رفتن گفت: السلام علیکم. باز کسانی در این‌باره سلطان را بر ضد وی تحریض کردند و گفتند: مقصودش آیه ی سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ‌ی (سوره قصص، آیه ۵۵) بود. سلطان هیچ تحت تأثیر قرار نگرفت و گفت: من در نخستین ملاقات، شیر نیرومندی را برابر خودم حس کردم. زمانی که سلطان به مصر بازگشت، دستور داد تا شیخ به عنوان رئیس و شیخ حرم و مفتی و صاحب مقام تدریس و حِسْبه تعیین شود. زمانی که فرستاده سلطان به مکه رسید و خواست فرامین را به او تسلیم کند، به او گفتند: شیخ، نزد یکی از نانوایی‌های آخر خیابان آرد برده تا برایش نان بپزد. فرستاده شگفت‌زده شد و کنار خانه شیخ منتظر ماند تا بیاید، آن‌گاه فرامین را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۰۸ تسلیم او کرد. شیخ دو قرص نان به وی داد. فرستاده از این اقدام شگفت‌زده شد و گفت: برای مثل چنین فرمان‌هایی دست کم هزار می‌دهند. شیخ اوراق را به او برگرداند و گفت: اینها را برای سلطانت ببر، من به آنها نیازی ندارم. «۱»

مکه در روزگار عثمانی

مکه در روزگار عثمانی

اشاره

ترک‌ها قبایل کوچ‌نشینی بودند که سرزمین‌شان حدّ فاصل شمال چین تا دریای سیاه و از سیبری به سمت هند و ایران بود، جایی که امروزه آن را ترکستان می‌نامیم. از مشهورترین طوایف ترک در روزگار عباسیان در ماوراء النهر، سغد، فرغانه، اشروسنه، و اهل شاش (تاشکند امروزی) بودند. اسلام در پی فتح بخارا و سمرقند در دوره اموی به آنان رسید. سپاه اسلام با آنان نبرد کرد و سپس در ازای پرداخت پول با آنان مصالحه نمود. در دوره عباسیان، شماری از این قبایل به مرور به سمت غرب آسیا حرکت کردند. برخی از آنان به شهرهای اسلامی رسیدند و خلیفه عباسی آنان را برای حفاظت از خود استخدام کرد. وی اوّلین کسی بود که آنان را به کار گرفت و پس از وی دیگر خلفای عباسی به استخدام آنان در سپاه پرداختند. آنان با نشان دادن لیاقت و کفایت، از دیگر سپاهیان ممتاز بودند. مهاجرانی گریخته از تنگناها و سختی‌های ابعاد مختلف زندگی که در محیط تازه‌ای که به آن هجرت کرده‌اند، خود را در مسیری متفاوت می‌یابند، و از خودگذشتگی می‌کنند، آن‌چنان که این مسأله به صورت یک عادت اصیل در میان آنان در می‌آید و از این جهت آنان را در این از خودگذشتگی، ممتاز می‌سازد. ما در روزگار خود برخی از مغربی‌ها را دیدیم که به استانبول مهاجرات کرده، برخی از سلاطین از آنان به عنوان محافظان خود استفاده کردند و اینان نیز در خدمت‌گزاری فانی می‌شوند. همچنان که برخی از مهاجران افریقای جنوبی کار حراست از اشراف مکه را عهده‌دار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۰ بودند و برخی برده بودند و اخلاص کامل به سرور خویش داشتند و در حفاظت از آنان فانی بودند. همین روحیه، سبب شد تا ترک‌ها در سپاه مسلمانان به مناصب عالی دست یابند و گروه‌هایی مثل سلاجقه بتوانند بر مقدّرات خلافت عباسی در بغداد مسلّط شوند، چنان‌که برخی دیگر توانستند، دولت‌هایی در نقاط مختلف دنیای اسلام تأسیس کنند که از آن جمله ممالیک ترک و چرکس در مصر و عثمانی‌ها در آناتولی و سپس در سرزمین روم بودند. ترک‌های بنی‌عثمان وابسته به برخی از این قبایل بودند و در جایی نزدیک به آناتولی اقامت داشتند. در این وقت با سپاهی از ترک‌های سلجوقی روبه‌رو شدند که از مصاف با تاتارهای مغولی گریخته بودند. اینان پیش‌قدم شده برای یاری سلاجقه وارد میدان شدند. در همین اوضاع بود که کفّه ترازو به نفع آنان بالا گرفت و سلطان سلجوقی به پاس خدمات آنان، منطقه‌ای را در آناتولی به اقطاع به رئیس آنان ارطغرل واگذار کرد تا امارتی در آنجا برپا کند. عثمان فرزند ارطغرل به تدریج محدوده حکومتی خود را افزایش داد و به سال ۶۹۹ اعلام استقلال کرد. جانشینان عثمان، سلاطینی بودند که سرزمین‌هایی را فتح کردند و مشهورترین آنان بایزید فرزند مراد (۷۹۱) بود که توانست

بخشـی از هیبت و قدرت مسـلمانان را، به خصوص بعد از پیروزی‌اش بر سپاهیان متحد صلیبی در جریان جنگ نیکولی، باز گرداند، به طوری که اعراب و دولت‌های اسـلامیِ وقت، پیروزی او را پیروزی خود تلقی کرده، آن را موفقیت تازه‌ای برای اسلام برشمردند. حتی ممالیک چرکسـی مصـر با شـنیدن خبر پیروزی‌های وی جشن گرفتنـد و خلیفه عباسـی که از طرف ممالیک در قاهره بود به او تهنیت گفت و لقب سـلطان الروم را به او داد. زمـانی که تیمـور لنـگ بر سـلطان بایزیـد یـورش برد و او را در سـال ۸۰۴ اسیر کرد، عثمانی‌هـا دریافتنـد که ممالیک چرکس در این کار به تیمور کمک کرده‌انـد. آنان از فرصت اسـتفاده کرده برخی از سـرزمین‌های بایزیـد را به متصـرّفات خود افزودنـد. عثمانی‌هـا این را به عنوان یک کینه در خود نگاه داشـتند. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۱ مدتی بعد، عثمانی‌ها توانستند از این مخمصه درآمده، بار دیگر جهاد خویش را آغاز کنند. محمد دوم فاتح قسطنطنیه، فتوحات خود را بسیار گسترش داد. پس از وی بایزید فرزند محمد، و سپس سلیم کسی که توانست ممالیک را نابود کند و سپاهش را به سـرزمین آنان کشانده و انتقام پدرانش را از آنان بگیرد و مصـر را در اواخر سال ۹۲۲ تصرّف کرده، کار ممالیـک را خـاتمه دهـد، سـلاطین بعـدی بودنـد. وی در مصـر دیـداری بـا خلیفه وقت عباسـی المتوکل علی اللّه داشت که زیر چتر حمـایت چراکسه بود و از خلافت جز اسـمی نـداشت. از او خواست تا به نفع وی از خلافت کنار برود و او چنین کرد. بـدین ترتیب سلیم اوّلین خلیفه عثمانی است که ملقّب به امیرالمؤمنین شد. «۱»

عثمانی‌ها و مکه

به طور معمول چنین می‌نماید که ارتباط عثمانی‌ها با مکه از پس از سقوط مصر و تسلط عثمانی‌ها بر آن در سال ۹۲۲ برقرار شد؛ اما واقعیت آن است که عثمانی‌ها از یک تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۲ قرن پیش از آن با مکه در ارتباط بودند. مورّخان نوشـته‌اند که سلطان محمد اوّل، بخشی از اموال خود را وقف فقرای حرمین کرد. «۱» این سلطان یک قرن پیش از تاریـخ فتـح مصـر می‌زیست. فرزند او مراد دوم در سال ۸۲۴ برای فقرای حرمیـن، «۲» سـهمی از اموال اختصاصی خود را به صورت سالانه و در حد ۳۵۰۰ دینار معین کرد و سالانه می‌فرسـتاد. همین طور محمد دوم فاتح قسطنطنیه که حدود هفتاد سال پیش از سلیم می‌زیست، خود را متعهد به پرداخت هدایایی به فقرای مکه کرده بود. همچنین سـلطان بایزید پدر سلیم، در همان سالی که حکومت عثمانی را به دست گرفت، حج گزارد و ارتباط و پیوند خود را با امیر وقت مکه محمد برکات پدر شـریف برکات اسـتوار کرد. چنان که ارتباط خود را با علمای برجسـته و بزرگان شهر استوار کرده، هدایایی تقدیم آنان نمود و اموال زیادی را میان فقرای آن شـهر توزیع کرد. «۳» خطیبِ وقت مکه شـیخ محیی الدین عبدالقادر در بلاد روم با سـلطان بایزید دیدار کرد و سـلطان صـله‌های فراوانی به او داد. همین طور شاعر مکه شـهاب‌الدین بن حسـین علیف به دیدار او آمد و جوایزی گرفت. او قصـیده رائیه خود را که در سـتایش بایزید بود، به وی تقدیم کرد: او بدر کامل است که همیشه نورش کامل است، در حالی که ماه در بیشتر ایام ماه، نورش نـاقص است. او باران است، اما باران گاه نمی‌بارد، در حالی که او در همیشه روزگار می‌بارد. او شمشـیر است، اما شمشـیر گاه کُند می‌شـود، در حـالی که او یکسـره و برای همیشه بُرنـده است. من مرواریـد کلامـم را در سـتایش افراد نگـاه می‌دارم، جز برای تو ای پادشاه دوران! بایزید در مقابل، هزار سـکه طلا به او داد و علاوه، دستور داد تا هر سال صد دینار برای او فرستاده شود و پس از وی به فرزندانش هم بدهند. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۳ بنابراین، ارتباط عثمانی‌ها با مکه بسـیار قدیمی بود و به اسـلاف سـلاطین عثمانی بر می‌گشت، آن هم زمانی که هنوز قسطنطنیه را فتح نکرده و در بورسا بودند. آنان بعد از فتح قسـطنطنیه، پایتخت خود را به آنجا منتقل کردند. همان زمان- یعنی از یک قرن پیش از فتح مصـر- عثمانی‌ها اهل خیر و نیکی در حق مکیان بودند.

سلیم و مکه

بحث ما در باره شریف مکه، به شریف برکات خاتمه یافت و این که پس از تسلط بر آن شهر، فرزندش ابونمی را هم در اداره امور شریک خود گردانید. هنوز هلال ۹۲۳ آغاز نشده بود که اخبار فتوحات عثمانی به مکه رسید. به دنبال آن، تفصیل خبر مربوط به سقوط چراکسه در مصر و استقرار دولت عثمانی در آنجا به مکه واصل شد. اندکی بعد نماینده دولت عثمانی به مکه رسید و شریف را در امارتش بر مکه تأیید کرد، مشروط بر آن که بپذیرد برای خلیفه جدید عثمانی دعا کند. برکات چاره‌ای جز موافقت نداشت و نیز این که فرزندش ابونمی را به نیابت از خود نزد سلطان سلیم به مصر بفرستد تا پیوندش را با دولت جدید استوار کند. دحلان می‌نویسد: «۱» سپاه عثمانی در زندان ممالیک چرکس، شماری از اهل مکه را یافتند که به خاطر دشمنی با برکات در آنجا به سر می‌بردند و آنان ایشان را آزاد کردند. «۲» سپس می‌افزاید: عثمانی‌ها سپاهی را برای حمله به مکه آماده کردند که قاضی مکه صلاح الدین بن ظهیره آنان را از این کار باز داشت. وی که خود یکی از زندانیان بود، خواست تا تفصیل آنچه را در داخل خاندان امارت در مکه که همین اشراف بودند، بود به برکات بنویسد؛ و این که او باورش این است که برکات در ایجاد روابط حسنه با عثمانی‌ها مخالفتی نخواهد داشت. عثمانی‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند. قاضی همچنین برای امیر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۴ نوشته بود تا فرزندش ابونمی را به نمایندگی خود به مصر بفرستد که برکات این فکر را پسندید و فرزندش را به مصر فرستاد. سلطان هم با احترام فراوان با او برخورد کرده مقدمش را گرامی داشت و امارت او و پدرش را بر مکه تجدید کرد و نصف واردات مکه و جده را در آن سالِ ۹۲۳ برای آنان قرار داد. «۱» برکات هم زان پس، برای خلیفه عثمانی دعا کرد و چیزی نگذشت که تعبیر «امیرالمؤمنین» و «خادم الحرمین الشریفین» هم در خطبه برای خلیفه جدید عثمانی افزوده شد. سلطان سلیم، امور حرمین را مورد توجه قرار داده، هدایایی برای مکه و اعیان از اشراف معین کرد و پولی هم برای توزیع میان فقرا اختصاص داد و مقرّر کرد تا مقدار زیادی گندم به صورت مرتب و سالانه به مکه فرستاده شود. این اولین مقرّری از این دست بود که به صورت منظّم و در قالب کمک فرستاده می‌شد که البته باید موارد نامنظمی را که پیش از آن وجود داشت استثنا کرد. «۲» سنجاری در منائح الکرم گفته است که غلّات صدقه پس از سلطان سلیم رو به فزونی گذاشت، به طوری که معاش مکیان را از این سال تا سال آینده تأمین می کرد. «۳»

مَحْمل رومی

سلطان سلیم در کنار محمل مصری، یک محمل رومی ترتیب داد که سالانه به مکه می‌رفت و پرده کعبه را هم که از اموال اختصاصی او تهیه می‌شد، به مکه می‌برد. «۴» برکات همچنان امیر مکه بود و از فرزندش ابونمی در کار اداره مکه بهره می‌برد تا آن‌که به‌سال ۹۳۲ در حالی که هفتاد سال داشت، درگذشت. جنازه او را پیش از دفن هفت بار دور کعبه طواف دادند. مدت امارت او به استقلال یا اشتراک با فرزندش ۵۳ سال بود. «۵»

ابونمی دوم

با درگذشت برکات، امارت به فرزند بزرگ و شریک قبلی او محمد ابونمی دوم رسید که این زمان بیست سال داشت. مورّخان این ابونمی را از سران اشراف بنی برکات می‌دانند، چنان که وی را زعیم و رهبری می‌دانند که میان خاندان‌های مختلف اشراف کم‌مانند است. در کنار این امر، وی به نظام‌نامه‌ای شهرت دارد که از وی شناخته شده است و گویند که در آن دیه هر مردی از اشراف را چهار برابر غیر اشراف قرار داده بود. من تلاش کردم نسخه‌ای از آن را بیابم اما نتوانستم، جز آن که اخیراً یک متن تأیید

شـده توسط برخی از اشـراف از نوادگـان ابونمی را یـافتم که در روزگار یحیی بن سـرور در سال ۱۲۳۷ تنظیم شـده بـود و این متن همان طور که مورّخان می گویند منقول از سندی است که به شریف مسعود بن سعید از چهره‌های برجسته از آباءشان تعلق داشته است. بعیـد نیست که مقصود از آباء همان ابونمی یا فرزنـدان او باشـد. بر اساس تصویری که از این وثیقه برجای مانده، محتوای آن در باره تعیین مناسباتی است میان فرزنـدان ابونمی و جرایم تعیین شـده در باره تجاوز یکی بر دیگری یا بر کسـی که از غیر آنان به یکی از آنـان پناه برده باشـد، یا کسـی که پیرو آنان بوده و از ایشان محسوب است. غالب این جرایم، تعیین غرامت از اسب و شتر و برده بوده و مستند آن چیزی جز عادات به ارث رسیده از پدران نیست، آن هم در قالب و صورتی که امروزه معنا و مفهومی ندارد. ابونمی امارت مکه را میان فرزنـدانش موروثی کرد، چنان که پیاپی، آن را به ارث می‌بردنـد. امتیاز او هم به درایت و اسـتقامتی بود که در کـار حکومت داشت و اعراب و اهـالی به شـدّت از او حسـاب می‌بردنـد. چنـان که حُجّاج و مجاوران در مکه هم حرمتش را حفـظ می کردنـد و صـاحب منصبـان عثمـانی هم منزلت او را می‌شـناختند و عقـل او را در از میـان بردن فتنه‌هـا و پایین نگاه داشـتن قیمت‌هـا تأییـد می کردنـد. طی سال‌هـای طولانـیِ حکومت وی، مکه در آرامش کامـل به سر می‌برد و هیـچ گونه هیجـان و آشوب بیهوده‌ای تاریـخ مکه (از آغـاز تـا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۶ در آن رخ نـداد. «۱» ابونمی در امـارت، از فرزند بزرگش شـریف حسـن کمـک گرفت و این پس از آن بـود که در سـال ۹۴۷ در این بـاره حکم سـلطانی هم گرفت، به طـوری که خطیب بر روی منبر، ابتـدا برای عثمانی‌ها و سپس برای ابونمی و پس از آن برای فرزندش حسن دعا می کرد. وی از فرزند دیگرش احمد هم کمک گرفت، اما وی در حیات پدرش درگذشت. «۲»

کشتن یک شیعه ایرانی در مکه «۳»

در ۱۸ شوال سال ۹۴۵ یـک بحث علمی میان یک عالم ایرانی با نام حسـین استرآبادی با ملاعارف و شـیخ ابوالمعین سـمرقندی در مـدرسه کلبرجیه در مجـاورت بـاب صـفا رخ داد. استرآبـادی گفت که آیه [ان اللّه لایحب الخائنین در شأن عمر نازل شـده است. و افزود: از میان هفتاد و دو فرقه، تنها شیعه فرقه ناجیه است. بحث بالا گرفت. وی را به منزل قاضی رومی افندی مصلح الدین مصطفی حنفی بردنـد. او گفت: من گفتم آیه [علم اللّه أنکم کنتم تختانون ... فالان باشـروهن در موضوع روزه زنان، در باره عمر نازل شـده است. اما آنان شـهادت دادنـد که آیه نخست را گفت. مخالفان، قاضـی را متهم کردنـد که رشوه خواهد گرفت و او را آزاد خواهد کرد. سـروصدا بالا گرفت. فرمانـده محمـد بن عقبه او را گرفته بیرون آورد، اما از ترس اعتراضات، آن عجمی را رها کرد. برخی از رومیـان بـا خنجر به او زدنـد و وی افتـاد. در این وقت، عامه، استرآبادی را نزدیک خانه قاضـی سـنگسار کردنـد. قاضـی برای حفظ جـانش، درِ خـانه‌اش را بسـت. مردم جنـازه آن مرد را آتش زده و سوزاندنـد بـه طـوری کـه در آن شب آتش تـا شب ادامه داشت. گفته‌انـد که قاضـی مالکی تاجی بن یعقوب گفت تا آتش را خاموش کرده، جنازه آن مرد را بردارند و کفن کنند و او را در شبیکه دفن کردنـد. عقلاء جرأت عـامه در این کـار آن هم در تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۷ خانه قاضـی را نپسـندیدند. مقتول صاحب بچه‌ای کوچک و کنیزی بود. اینان با گروهی از شیعه بودند که روز عید با سنیان حاضر نشدند و روز بعد را عید گرفتند. «۱»

حمله پرتغالی‌ها به جدّه

حملات فرنگی‌ها به سواحل عربی از زمان چراکسه آغاز و به مرور بر شـدّت آن افزوده شـد. در این حملات آنان توانسـتند به جدّه برسـند، جـایی که حسن کردی از سـوی چراکسه، آنجا را دیوار کشـیده بود. در اوایـل سـال ۹۴۸ بود که پرتغالی‌هـا در مرسـی که معروف به ابوالـدوائر بود، در نزدیکی جـدّه توقف کردند. نیروهای آنان عبارت از ۸۵ کشتی پر از مردان مسلح بود. ابونمی مصمم

شـد تا با آنان روبرو شود. به دنبال آن از طرف وی در بازارها و نیز میان قبایل، ندای جهاد داده شد و مجاهدان از بادیه به سوی وی شتافتنـد. او نیز سـلاح در اختیـار آنـان گـذاشت و بـا سپاه بزرگی به سـمت جـدّه حرکت کرد. آنان در برابر دشـمنِ متجاوزِ غارتی ایسـتادند و بـا نیروی سـلاح مانع از ورود آنان به ساحلشان شدنـد. ابونمی خود در صـفوف نخست مـدافعان بود و در حالی که زره نظامی پوشـیده و مسلح بود، پیشاپیش مجاهدان حرکت می‌کرد. «۲» دحلان قصه‌ای از بزرگواری و عظمت ابونمی نقل می‌کنـد که جالب است. یک نفر ترک از والیان از سوی خلیفه مأموریت یافت به مصـر رفته از آنجا هـدایایی برای ابونمی ببرد. زمانی که هدایا را داد، از برخوردی که با او شد راضی نبود. این را در خود نگاه داشت تا آن که ترک‌ها وی را در سال ۹۵۸ به امیری حج منصوب کردنـد. وی از فرصت اسـتفاده کرده به ایجاد آشوب در سپاه ابونمی پرداخت و سـقوط او را در ایام موسم اعلام کرد. در این وقت در منی میان نیروهای او و ابونمی درگیری پیش آمد. این آشوب سـبب شد تا بادیه‌نشـینان سوء استفاده کرده به حجاج یورش بردند و مردم در تردید مانده، از بسـیاری از مناسک خود باز ماندند. ابونمی که می‌دانست رها تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۱۸ کردن این غوغاگران برای حمله به حُجّاج تا چه انـدازه خطرناک است، حرکت کرده شـماری را مجروح کرد و نیروی محمود پاشا را هم شکست داد و از مکه بیرون راند. زمانی که محمود پاشا به ترکیه برگشت، خلیفه، نامه‌ای به ابونمی نوشـته، از آنچه رخ داد عـذرخواهی کرد و گفت که محمود پاشا به خاطر این رفتار مؤاخذه شده است. «۱» حکومت ابونمی تا سال ۹۷۴ به درازا کشـید. در این وقت که وی پیر شـده بود به نفع فرزنـدش حسن از امـارت کنـاره گرفت. او این مطلب را برای سـلطان عثمانی نوشت و آنان نیز حسن را تأییـد کردنـد. از آن پس ابونمی زنـدگی‌اش را وقف عبادت و علم کرد تا آن که در نهم [یا دهم محرّم الحرام سال ۹۹۲ در حالی که بیش از هشـتاد سال داشت، درگذشت، «۲» در حـالی که در وادی آبار در جنوب مکه در جایی معتکف شـده بود. جنـازه او را به مکه آورده دفن کردنـد. «۳» محـدوده حکومت او در سـایر منـاطق حجـاز هم از خیبر تا حلی و از آن‌جا تا نواحی نجد امتداد داشت. «۴»

مَحْمل یمنی

در دوران ابونمی، یمنی‌هـا هم محملی برای خود درست کرده، حجـاج خود را سالانـه همراه آن محمل می‌فرسـتادند و هـدایایی هم همراهش می‌کردند. این کار را مصطفی پاشا نشار، والی عثمانی‌ها در یمن باب کرد. «۵»

حسن بن ابی نمی

بـا کنـاره‌گیری ابونمی، حسن در امـارت مکه اسـتقلال یافت و با درایت و قـدرت به حلّ و فصل امور مشـغول گشت. او در کفایت چیزی از پـدر کم نداشت، جز آن که تسامح و عدالت خواهی او بیشتر بود. وی تلاش کرد تا از زیاده‌طلبی اشـراف و روش‌هایی که در این بـاره پـدرش بـاب کرده بود بکاهـد، اما صاحبان امتیازات به مرور ایام بر این روش‌ها عادت کرده بودنـد و این را حق طبیعی خود می‌دانسـتند تا از دیگران ممتاز باشـند. به همین دلیل، تلاش‌های او در این باره ناکام ماند. عثمانی‌ها هم در این دوره، مصلحت خویش را در این می‌دیدند تا در سـیاست داخلی مکه مداخله‌ای نکنند و به همین مقدار که نام و فرمانشان در تأیید امیر مکه بر منابر خوانده شود، بسـنده نمایند. حسن بن ابی نمی نخستین کسـی بود که در اسـناد، این عبارت را می‌نوشت: «یجری علی الوجه الشرعی والقانون المحرّر المرعی». بعـد از وی امرای مکه به این روش ادامه دادنـد. همین طور در انتهای گزارش‌ها این را می‌نوشت: «یجاب علی سؤاله زاد اللّه فی نواله» «۱» که این دلالـت بر سـلامت نفس و پاکی روح او بود. او پایین «انهاء» ها تنها مهرش را می‌زد و روی اقاریر اسمش را می‌نوشت، اما مهر نمی‌زد. «۲» وی خانه‌ای با نام «السعاده» درست کرد که برابر خانه ام‌هانی و باب اجیاد بود که در توسعه جدید مسجد در جنوب غربی آن، داخل در مسجد شد. «۳» فرزنـدان برادرش ثقبه هم خـانه‌ای به نام «الهناء» در همسایگی

«السعاده» در سمت جنوب بنا کردند. بعدها خانه السعاده محل سکونت زید و برکات دو تیره از اولاد ابونمی شد که شرح آن خواهد آمد. در روزگار حسن، به سال ۹۹۶ کلید کعبه که آن زمان سدانت آن با عبدالواحد شیبی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۰ بود، مفقود شد. از این واقعه، ضجّه‌ای برخاست و درهای مسجد را بسته به تفتیش مردم پرداختند، اما آن را نیافتند. این کلید، آب طلا رویش بود. سپس آن را با یک فرد عجمی همراه با اموال دزدی دیگر در یمن یافتند و کلید را به مکه باز گرداندند. «۱» حسن فردی بسیار سریع الانتقال و زیرک بود. یکبار طنابی را یافت که دزدی در محلی که دزدی کرده بود، از خود برجای گذاشته بود. وی با زیرکی دریافت که او باید عطّار باشد. در این باره به جستجو پرداخت تا او را شناخت. یکبار هم یک شامی و مصری در باره شتری با یکدیگر اختلاف کردند. وی دستور داد شتر را ذبح کردند. پس از آن ملاحظه کرده دید مخ شتر معقود و درهم بسته است. حکم کرد که شتر از آن شامی است و مصری را به پرداخت غرامت محکوم کرد. او گفت: شامی‌ها به شترهای خود ماش می‌دهند و این سبب معقود شدن مخ آنان می‌شود. اما مصری‌ها باقلا به شتران خود می‌دهند که سبب سفتی گوشت آنها می‌شود. یکبار هم عصایی را در جایی که مالی دزدیده شده بود یافت و از شکل آن دریافت که مربوط به فلان قبیله است. سپس گروهی از آنان را جمع کرد و به جستجوی صاحب عصا مشغول گشت تا او را شناخت. «۲» به این ترتیب او توانست تا هر تازه‌وارد فتنه‌گری را بترساند و به این ترتیب امور مکه را به بهترین صورت انتظام داده امنیت را برقرار کند. در دوران حسن بن ابی‌نمی بر شمار حجاج افزوده شد. همچنان که عدّه زیادی به مکه کوچ کرده، در آنجا مجاور شدند و به این ترتیب شمار ساکنان شهر چندین برابر شد. پیش از آن، قاعده بر این بود که پس ایام حج، منادی ندا می‌داد: اهل شام به شام بروند و اهل یمن به یمن. اما وقتی حسن به امارت رسید، این قاعده را بر انداخت و همین امر سبب افزایش مجاوران شد. «۳» افزون بر این، حسن، فردی بخشنده بود و مؤلفان و شاعران را پشتیبانی و تشویق می‌کرد، چنان که گاه جوایز او از هزار هم می‌گذشت. این رویه در مکه با آرامش برای مدتی نزدیک به هفده سال تمام ادامه یافت، آن گونه که روش عدالت‌گرایانه او شامل تمامی آن نواحی شد و امنیت در همه شهر و بادیه‌ها حاکم گشت، به طوری که قافله‌ها با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۱ اموال تجّار به این سوی و آن سوی می‌رفتند و نیاز به حراست چندانی نداشتند. این در حالی بود که پیش از آن مورد حمله مفسدان و غارتگران بود. حسن بر اساس عادت اشراف از فرزند بزرگش کمک گرفت. وقتی او مرد، از فرزند دیگرش ابوطالب کمک گرفت و او را با تأیید عثمانی شریک در کارها کرد. «۱» غازی «۲» از برخی از حکایات ظریف این حکایت را نقل کرده است که زمانی شیخ عبدالرزاق شیبی از وی اجازه سفر به هند خواست. او بیت طغرایی را خواند که گوید: چرا تو بر آنی تا در موج‌های دریا فرو روی؟ برای تو همین آب ته لیوان هم کافی است. شیبی با شعری از قصیده‌ای خود را جواب داد: من تنها بخششی می‌خواهم تا با کمک آن، نیاز کسانی را که در سمت من هستند برآورده سازم. حسن سخن او را بسیار نیکو شمرده از آن خوشش آمد و هزار دینار به وی داد. در سال ۹۶۷ شریف حسن با سپاهی که شمار آن پنجاه هزار نفر بود، به سوی نجد رفته به محاصره برخی از نواحی پرداخت. وی مدتی طولانی در آنجا ماند و به کشتن شماری افراد و غارت اموال آنان پرداخت و چندین نفر از رؤسای آن را اسیر و سپس زندانی کرد. آنان برای یک سال زندانی بودند و پس از آن که مبالغی پرداخته حسن را راضی نمودند، آنان را آزاد کرد. او محمد بن فضل را امیر آنان کرد. «۳» شریف حسن، عبدالرحمن بن عبداللّٰه بن عتیق حضرمی را به عنوان وزیر خود معین کرد. «۴» او در انجام کارهای خلاف، ظالمانه‌ترین رفتار را داشت «۵» و این به شهرت خوب امیر لطمه بسیار زد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۲ ابن عتیق توانست امیر را فریب داده، چنان موقعیت خود را نزد وی استوار کند که به او اطمینان کرده، از این طریق بر امور تسلط یابد و هر کاری که می‌خواهد انجام دهد. شریف حسن هیچ نوع شکایتی را در باره وی نمی‌پذیرفت و فرامین او را نقض نمی‌کرد. در باره وی گفته‌اند که به تصرّف اموال مردگان از اهالی و حجاج می‌پرداخت و وراث آنان را از ارث محروم می‌کرد. او این کار را با انجام حیله‌های شرعی و با استفاده از برخی از

کارگزاران دستگاه قضایی انجام می‌داد و آنان نیز نمی‌توانستند با وی مخالفت کنند. او برای همین مقصود، مهرهای برخی از قاضیان مکه و نواب آنان را که درگذشته بودند، نگاه داشته بود. زمانی که یکی از ثروتمندان مکه می‌مرد، دعوای خود را دایر بر بدهی آن میت مطرح می‌کرد، بدهی‌ای که تقریباً تمام اموال آن میت را در بر می‌گرفت. سپس یکی از کتّاب محکمه را بر آن می‌داشت متنی برای این کار بنویسد و آن را با مهرهایی که از پیش داشت و به نام قاضیان سابق بود، مهر می‌کرد. سپس از عبدالرحمن محالبی- که بسا از کاتبان محکمه بود- می‌خواست تا به خط همان قاضی نامش را زیر مهر بنویسد. سپس کسانی را وادار می‌کرد تا به عنوان شهود امضا کنند که طبق معمول دایی‌های او علی بن جاراللّه و عبدالقادر بن جاراللّه بودند. سپس با عبارت رسمی «تأملت هذه الحجّة فوجدتها مسدّدة» آن را تأیید می‌کرد. آن وقت محمد بن عبدالمعطی طبری و عموزاده‌اش صلاح الدین بن ابی‌السعادات طبری و احمد بن عبداللّه حنبلی آن را شهادت می‌دادند. بدین ترتیب یک حجّت شرعی به دست می‌آورد که به کمک آن می‌توانست بر اموال متوفّا تسلّط یابد. برخی از مردم این حجّت را می‌خواندند و اسلوب فریبکارانه آن را می‌شناختند، اما از اعتراض عاجز بودند. «۱» یک بار ابن عتیق از یکی از رومیان که نامش خضر افندی بود خواست تا شهادت زوری در ادعای او برای غصب یک خانه بدهد. خضر افندی که مردی صالح بود نپذیرفت. ابن عتیق کینه او را به دل گرفت تا آن که زمانی توانست در مجلس امیر بر ضد وی توطئه کرده او را قانع کند که وی بر ضد حکومت امیر فعالیت می‌کند. ابن عتیق به امیر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۳ گفت که او به امرای رومی در باره او نامه نوشته و در این نامه امیر را به ظلم و ستم متهم کرده است. سپس به امیر توصیه کرد تا او را از آن سرزمین دور کند و آن قدر در این باره اصرار کرد تا موافقت امیر را گرفت. سپس به سرعت حکم را به اجرا گذاشت و به او مهلت نداد تا کار املاکش را تصفیه کند. هنوز از مکه دور نشده بود که اموال وی را تصرّف کرد و بهترین‌ها را برای خود برداشت و این بعد از آنی بود که وسائل متعلق به او را در مزایده آشکار به فروش گذاشت. وقتی این خبر به خضر افندی رسید، همانجا سکته کرده مرد. «۱» چنین است که گاه روزگار می‌کوشد به شهرت مردی که منصب امارت مکه، چنان حاکمی را در عدل و مروت جز اندک به خود ندیده، آسیب برساند و زمینه را چنان مهیّا سازد که روزگار درخشان او را بسیار تیره و تار بنمایاند. واقعیت آن است که شریف حسن به سبب برجستگی شگفتش در روزگار چنان بود که در شمار کسانی قرار گرفت شهرت به عدل و نصفت دارند و البته در تاریخ اندکند. اما این امر، مسؤولیت او را در باره تجاوزی که وزیر او در حکومت و اداره امور مردم داشت، کم نمی‌کند. ای کاش می‌توانستم مانند یک مورّخ و با توجه به سیره پاک او، عذرهایی را برای او دست و پا کنم و این مسأله را به ترس رعایا برگردانم که از رساندن واقعیت قضایا آن هم به موقع، به شریف کوتاهی می‌کردند، اما با این حال این امر هم مسؤولیت را از دوش شریف بر نمی‌دارد، زیرا حتی افراد شجاعی که بتوانند به بیان حقیقت بپردازند، باز از سرنوشتی که خضر افندی گرفتارش شد، در امان نبودند. سرنوشت شومی که خضر افندی دچار آن شد، اشاره به آن دارد که ارتباط و پیوند شریف حسن با رعایا به رغم آن که وی دوستدار عدالت و به آن مشهور بود، بر یک بستر نرم و آرام نبوده است. به طوری که رعایای دل و جرأت‌دار هم که می‌توانستند حقایق را به او بنمایانند، قادر نبودند فضای امنی در اطراف خود داشته باشند تا آنان را برابر شرّ و شور اقویا حفظ و حراست کند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۴ اگر شریف حسن زمینه را برای حقیقت نمایی رعایا باز می‌گذاشت و آنان را برای استفاده از حصن حصین خود برابر توطئه‌ها رها می‌کرد، چنان نبود که دست کم میان عموازدگانش از اشراف یا دیگر اعیان و حتی از اهالی انسان زنده‌ای نباشد. زیرا وجود زندگان در این اصناف، به خصوص با وجود حصنی که امنیتشان را تأمین کند، امری طبیعی و عادی است. بنابراین، شریف حسن، برابر خطاهای وزیر خود مسؤول است و این البته برای ما سخت است که صفحات تاریخ زندگی او را با چیزهایی که با سجایای عالی و شهرت او به عدالت منافات دارد، سیاه کنیم. مؤید ما در این مطالب آن است که به رغم آن که شریف حسن این فرصت را در اختیار رعایای خود نگذاشت تا با استفاده از حصن امن او حقایق را آشکار کنند،

به محض آن که فرزندش ابوطالب خبر مرگ پدرش را شنید، دستور داد تا ابن عتیق را دستگیر کرده، به زندان بیندازند. «۱» شرح حال نویسانِ ابوطالب، او را فردی با جرأت معرفی کرده‌اند. به همین جهت او کسی نبود که نسبت به کارهای زشت ابن عتیق آرام نشسته، کار را به روزی که به حکومت برسد، واگذارد، جز آن که از روشن کردن ماجرا برای پدرش عاجز بود. همین عجز پسر، برابر پدر در چنین امری نشان از فاصله‌ای دارد که میان شریف حسن و اطرافیانش بوده است، چه رسد به رعایایی که دورتر بودند. شریف حسن تا سال ۱۰۱۰ حکومت کرد تا آن که در این سال برای جنگ راهی نجد شد، اما در جایی که به آن قاعیه گفته می‌شد و مسافت ده روز راه شتر تا مکه داشت، در سوم جُمادای اوّل درگذشت. جنازه او را روی قاطری گذاشته به مکه آوردند و پس از مراسم طواف کعبه براساس سنت اشراف، او را به خاک سپردند. «۲» زمانی که برخی از فرزندان او مرگ وی را در عصر چهارشنبه نزدیک تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۵ دیدند، اسب‌هایی را میان منازل راه مکه آماده کردند تا مانند اسبِ برید در کار انتقال جسد شریف حسن آماده باشند. زمانی که در شب پنج شنبه درگذشت، به سرعت به انتقال جسد پرداختند و هنوز نیمه شب شنبه نشده بود که به مکه رسیدند. «۱»

ابوطالب بن حسن

زمانی که شریف حسن درگذشت، خبر آن را به ابوطالب که آن زمان در جایی به نام مبعوث «۲» در یکی از قرای نجد بود، رساندند. او به سرعت حرکت کرد و همزمان با رسیدن جنازه به مکه او هم به آنجا رسید و در مراسم دفن پدر شرکت کرد و پس از آن بود که ندای امارت او را در شهر سر دادند. در نامه‌ای که برای امارت او نوشته شده بود، آمده بود: تا آگاه باشد هر آن که چشمش را با سرمه منشور کریم ما زینت داده و آن کس که گوشش را به لؤلؤهای درخشان لفظ ما آرامش داده، آن که امارت این ناحیه و آنچه از سپاه در آن است و آنچه از صغیر و کبیر در آنجا هست، به سید شریف ابوطالب واگذار شده است- تا آنجا که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۶ می‌گوید:- خداوند با کلیدهای سر، درهای بسته را باز کرد .. تا آخر. «۱» همان گونه که گذشت، ابوطالب به سرعت ابن عتیق وزیر پدرش را دستگیر و زندانی کرد. ابن عتیق لحظه‌ای از غفلت زندانبان خویش استفاده کرده «جنبیته» او را دزدید تا به وسیله آن خودکشی کند. نگهبان دریافت و آن را از دست او گرفت. زمانی که امیر از این کار او آگاه شد، دستور دارد تا «جنبیته» را به او بدهد و بگوید اگر قصد خودکشی داری چنین کن و روح خود را به جهنم بفرست! او هم خودکشی کرد. جسدش را بدون غسل و نماز در حفره‌ای در راه جدّه انداختند و مردم نیز گرد آورده شده، آن جنازه را سنگباران کردند. «۲» شعرا به هجو او پرداختند و در این باره فراوان گفتند که از آن جمله این است: أشقى النفوس الباغيهٔ ابن عتيق الطاغيهٔ نار الجحيم تعوّذت منه وقالت ماليه «۳» شقی‌ترین انسان‌های تجاوزگر، همین ابن عتیق طاغی است که آتش جهنم هم از آن به خدا پناه برده و می‌گوید این دیگر چیست. ابن عتیق در کنار باب العتیق زندگی می‌کرد و باب ابن عتیق منسوب به اوست که بعدها عامّه مردم آن را عوض کرده، باب العتیق نامیدند. به نظر می‌رسد ابوطالب از کارهای زشت وزیر پدرش سخت متأثر بود و این سبب شد تا خود وزیری انتخاب نکرده و ارتباط مستقیم خود را با اهالی حفظ کند و حاجبی در میان نباشد. به همین جهت، در دوران امارتش، بهترین رفتار را داشت و توانست دست مفسدان را کوتاه کرده، عدالت را در همه جای سرزمین خود بسط دهد و میان مردم به تدیّن و تقوا و تواضع شهرت یابد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۷ مع الاسف عمر او طولانی نبود و در سال دوم حکمرانی‌اش زمانی که از نبردی در نواحی بیشه باز می‌گشت، درگذشت. محل درگذشت او قریه‌ای به نام عش و تاریخ آن دهم جُمادی‌الثانی سال ۱۰۱۲ بود. جسد او را روی قاطری گذاشته، به سوی مکه حرکت دادند. «۱» اما چون امکان حرکت میسّر نشد، آن را روی تخت روانی قرار داده و آن را روی شتر گذاشتند. امارت او حدود دو سال بود. «۲»

امارت ادریس بن حسن

ابوطالب از خود فرزندی باقی نگذاشت تا امارت را پس از وی عهده‌دار شود. اهل حل و عقد مکه اجتماع کرده و ادریس بن حسن که برادر ابوطالب بود را به امارت نشاندند و دو نفر یکی برادرش فهید و دیگری محسن پسر حسین (برادر حسن) را به همان سبک شراکت که میانشان جریان داشت، در مقابل گرفتن یک چهارم درآمد مکه، شریک او کردند. در این وقت تمامی حجاز داخلی زیر سلطه آنان بود. «۳» وقتی از اهل حل و عقد سخن می‌گوییم، نباید معنای گسترده آن به ذهن بیاید بلکه مقصود ما از اصحاب حل و عقد در مکه، همین اشراف مکه از نزدیکان حاکم بودند. اشراف، نتیجه انتخاب خود را به دربار عثمانی نوشتند و سلطان نیز این انتخاب را تأیید کرد. ادریس مردی با هیبت بود و بیش از چهارصد غلام داشت و طرفداران زیادی در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۸ اطرافش بودند. فهید هم در وجاهت و داشتن طرفدار کمتر از او نبود. وقتی می‌نشست، ترک‌ها در چپ و راست او می‌نشستند. وی شماری تیرانداز با تفنگ هم در اطرافش داشت و مانع از نهب و دزدی آنان نمی‌شد، به همین جهت ضرر و زیان آنان فراوان بود و همین امر سبب اختلاف میان او با ادریس شد. این امر به تدریج به جایی رسید که او در وجاهت به سطحی رسید که به رقابت با برادرش پرداخت. عامل سومی هم برای اختلاف پدید آمد و آن این که فهید می‌خواست شیخ اکمل قطبی را به قضاوت منسوب کند که ادریس با وی موافقت نکرد و اختلاف میان آنان بالا گرفت. «۱» چنین می‌نماید که ادریس از جمله افرادی بود که خود را بر اطرافیانش تحمیل می‌کرد و آنان از وی حرف شنوی داشتند. «۲» گفته‌اند که ادریس پیش از این با برادرش محسن درگیر بود و او هم خشمگین، وی را ترک کرده به یمن رفت. زمانی که ادریس با فهید درگیر شد، از رفتارش با محسن پشیمان شده، به او نوشت برگردد و جای فهید را برابر دریافت ربع غلات مکه بگیرد و باقی آن از آن ادریس باشد. محسن پذیرفت و در سال ۱۰۱۹ به مکه بازگشت. با بازگشت وی، فهید به سرزمین ترکان رفته به عثمانی‌ها پناهنده شد. اما عثمانی‌ها از دخالت در این کار خودداری کردند و فهید مانند یک تبعیدی میان آنان زندگی کرد تا آن که در سال ۱۰۲۱ مرد. «۳» ادریس سالها در منصب امارت باقی ماند و جنگ‌هایی در نواحی شرقی داشت، به طوری که سپاهیانش‌به احساء هم رسیدند و برابرِ در قبله‌ای آن شهر خیمه زدند. در آنجا با برخی از عموزادگان خشمگین خود ازاولاد عبدالمطلب گردآمد و مصالحه کرد. والی احساء هم از طرف ترک‌ها به استقبال آمد و آنان را به میهمانی چند روزه فرا خواند که نپذیرفتند و بازگشتند. «۴» اندکی بعد میان ادریس و محسن (پسر برادرش) اختلاف پیش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۲۹ آمد و اشراف چنان دریافتند که ادریس در حق محسن ستم کرده و هیچ رأی او را محترم نمی‌شمارد. به همین دلیل در حمایت از محسن، برابر عمویش متفق شدند. گردآوری این اشراف بر عهده یکی از بزرگان اشراف و صاحبان رأی آنان احمد بن عبدالمطلب بن حسن بود که به انقلابی علیه ادریس تبدیل شد. گفته‌اند که از عوامل این انقلاب آن بود که مطالبات بردگان ادریس از او زیاد شد و احمد بن یونس وزیر او در برخورد با آنان رعایت انصاف را نمی‌کرد. ادریس هم غافل از این وضعیت بود. در این میان شریف محسن تلاش کرد تا چشمان عمو را باز کند، اما نتوانست و همین سبب انقلاب و اعلان جنگ شد. در حالی که خیابان‌ها مملو از جماعت اشراف بود و آنان با بردگانشان سوار بر اسب‌ها بودند، خبر سقوط ادریس و نصب محسن را دادند. احمد بن عبدالمطلب خود در رأس انقلابیون، با شمشیر کشیده به تهدید مخالفانش از یاران ادریس می‌پرداخت. جنگ یک روز به درازا کشید، به طوری که آشوب تمامی مکه را در بر گرفته بود و البته در همان حال نمازها در مسجد الحرام در وقت خود برگزار می‌شد و بازارها هم مفتوح بود. «۱»

امارت محسن بن حسین

در این وقت، زینب خواهر ادریس نزد وی آمد و او را غمگین و ناامید یافت، پس به وی گفت: تا وقتی حکومت در اختیار پسر برادر توست، جای حزن و اندوه نیست. رأی او را بپذیر، درخواست صلح کن و از او مهلت بخواه تا دو ماه در مکه بمانی و چهار ماه در بادیه. آنان پیشنهاد ادریس را قبول کردند. وی بعد از آن مهلت در محرم سال ۱۰۳۴ پس از آن که از شدّت بیماری در ملحفه‌ای پیچیده شده بود و طواف کرد، از مکه بیرون رفت. در این وقت، ماجرا را به دربار عثمانی نوشتند و تأیید محسن را درخواست کردند که مورد موافقت قرار گرفت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۰ ادریس برای دو ماه دور از مکه در مکانی به نام یاطب «۱» در نزدیک جبل شمر ماند و همانجا درگذشت. «۲» امارت وی ۲۲ سال بود و زمانی که خبر درگذشت وی به مکه رسید، شریف محسن اجازه داد نماز میت غایب بر وی در مسجد الحرام اقامه شود.

یک اقدام ظالمانه

در این سال [۱۰۳۳]، اقامه خطبه نماز عید فطر برای اولین بار بر عهده زین‌العابدین طبری فرزند امام عبدالقادر شافعی قرار گرفت. پیش از آن پدرش مسؤولیت این کار را داشت. قاعده چنین بود که خطیب سفره‌ای «۳» در خانه‌اش برای میهمانانش برای پس از نماز عید آماده می‌کرد. امسال که تدارک آن سفره را در روز ماه آخر رمضان دیده بود، به ناگهان خبری آمد که خواندن خطبه باید به امام حنفی‌ها که مذهب شایع در بلاد ترک بود، انتقال یابد. این خبر که به پدر زین‌العابدین رسید، تلاش کرد تا پیش از آن که خبر به فرزندش برسد، تصمیم را عوض کند و به همین جهت با وزیر مصطفی سیوری مذاکره کرد که قرار شد او با وزیر حیدر پاشا که این دستور را داده بود گفتگو کند. عبدالقادر شامگاه آن روز در حالی به خانه رسید که فرزندش همه چیز را آماده کرده بود. وقتی خبر تغییر خطیب را به امام عبدالقادر دادند، فریادی زد و روح از تنش پرواز کرد. در این شرایط خطیب حنفی به منبر رفت در حالی که جسد خطیب شافعی چند قدم آن طرف‌تر منتظر نماز میّت بود. «۴» و حکام در راه کمک به مذهبِ مورد حمایت خود اینچنین از خود رفتار ظالمانه نشان می‌دادند. محسن مدت سه سال حکومت کرد. چنین به نظر می‌رسد که وی در اداره امور تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۱ فردی ضعیف بود و بیش از آن که اهل شدّت و درایت در اداره امور باشد، تمایل به کنار آمدن و مصالحه داشت. گویند که یکی از والیان ترک در مسیر رفتن به یمن که محل کارش بود، به جدّه وارد شد. در آنجا کشتی او در نزدیک ساحل غرق شد. وی از نایب شریف حسین در جده خواست تا غوّاصانی را بفرستد تا وسائل او را از زیر آب درآورند. او کسانی را فرستاد، اما غواصان توفیقی به دست نیاوردند. آن والی ترک که تصور کرد نایب به آنان چنین اشاره‌ای کرده، نایب را به دار آویخت. مسلماً اگر اجداد محسن با آن قدرت و شوکت بودند، یک والی ترک جرأت اقدام چنین کاری را نمی‌کرد. در این وقت، احمد بن عبدالمطلب- رهبر انقلابی که بر ضد ادریس به راه افتاد و در آن به محسن کمک شد- با استفاده از ضعف محسن و پاکی او، به تدریج بر امور تسلط یافت و از محسن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کرد. اما این رویه بیش از سه سال به طول نینجامید، چرا که عموزادگانش از اشراف، به تدریج به آگاه کردن محسن نسبت به اعمال احمد پرداخته، برابر او به وی مشورت می‌دادند تا آن که وی را بیدار کردند و او بر استقلال رأی خود تأکید ورزید. احمد احساس کرد که باید برخورد شدیدتری داشته باشد تا بتواند امور را بر وفق مراد پیش ببرد. هنوز کارش را آغاز نکرده بود که اوضاع بحرانی شد. در همین وقت بود که ماجرای نایب شریف در جده پیش آمد و آن والی ترک جرأت یافت تا نایب شریف را به دار بیاویزد. شریف احمد تلاش کرد تا از این ماجرا نهایت استفاده را ببرد. بنابراین به جده رفت و با والی ترک تماس گرفت و او را چنین فریب داد تا در بازار اعلام کند که همراه خود فرامینی در عزل شریف محسن و نصب شریف احمد دارد. او هم تردید نکرد و اوضاع کاملًا به هم ریخت. در این وقت محسن همراه با یارانش برای روبرو شدن با فتنه‌گران عازم جدّه شد، اما هنوز مکه را ترک نکرده بود که شریف مسعود پسر ادریس، پشت سر او سر به شورش برداشت تا انتقام پدرش را بگیرد. بسا او با

احمد نیز متفق شده بود. وقتی شریف محسن خبر وی را شنید به مکه بازگشت و میان او و شریف مسعود نبردی درگرفت. یاران شریف محسن احساس کردند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۲ میان دو دشمن- یکی در مکه و دیگری در جدّه- گرفتار شده‌اند. خبر نزدیک شدن سپاه شریف احمد از جدّه را هم از پشت سر شنیدند، پس از اطراف محسن متفرق گشتند. محسن نیز که وضع را چنین دید به یمن گریخت. این وقایع در سال ۱۰۳۷ رخ داد. وی یک سال پس از آن در یمن درگذشت و در صنعا مدفون گشت و در آنجا برای وی قبّه‌ای ساخته شد که او را زیارت می‌کردند. «۱»

احمد بن عبدالمطلب

شریف احمد در روز هفدهم رمضان سال ۱۰۳۷ پیروزمندانه وارد مکه شد و خود را امیر نامید. سپس این مطلب را برای خلیفه عثمانی نوشتند و او هم آن را تأیید کرد. امیر جدید، سیاست تندروانه و زورگویانه خود را بر اساس همان روشی که پیش از آن در برپایی انقلاب و شورش داشت، ادامه داد. او که احساس کرد مردم مکه سیاست سلف او را بیشتر می‌پسندند، شروع به برخوردهای سخت با آنان کرده، با انواع شکنجه‌ها و زندان و تبعید و قتل برای استوار کردن حکومتش به رویارویی با مردم پرداخت.

قتلِ شیخ مرشدی، قشاشی و بدوی

یکی از مهم‌ترین کسانی که به دست او از بین رفت، مفتی وقت مکه، شیخ عبدالرحمن مرشدی بود که شریف دستور داد وی را زندانی کرده، در غل و زنجیر نگاه دارند. داستان از این قرار بود که احمد به خواستگاری دختری به نام سلطانه فرزند علی شهاب رفت. دختر را به او ندادند و به عقد دیگری در آوردند. وقتی شیخ عبدالرحمن سر سفره عقد آمده بود، «۲» در خطبه گفته بود: الحمد للّهالذی أوعز سلطانه و أدحض شیطانه. شریف دریافت که شیخ به او تعریض می‌زند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۳ روایت دیگر آن است که وقتی شریف احمد بر خانه «السعاده» تسلط یافت، کاغذی به خط شیخ مرشدی به دست آورد که در آن وجوب قتال با احمد را به خاطر ظلم و ستم تأیید کرده بود. صرف نظر از درستی یا نادرستی این مطلب روشن بود که شیخ مرشدی از اطرافیان محسن بر ضد احمد بود و احمد در صدد گرفتن انتقام شخصی از او و امثال او از یاران شریف محسن بود. احمد همچنان او را در زندان نگاه داشته، دستور می‌داد که هر ماه یکبار او را نزدش بیاورند، در حالی که در غل و زنجیر بود و قصدش آن بود تا وی را تحقیر کند. شیخ در یکی از این دفعات این اشعار را خواند: عزیز را ذلیل نکن حتی اگر تو از جایگاه بلندی برخوردار هستی. کسی که عزیز کریم است با تعدی بر عزیز کریم از قدر و مرتبتش می‌کاهد. احمد از خواندن این اشعار بسیار خشمگین شد و به رغم آن که برخی از اطرافیان خواستند عذرهایی برای شیخ بیاورند، احمد گفت: هدف او بقیه ابیات این قصیده است آنجا که آمده: شراب ولع آن دارد تا با تیر نجس و حرامی خود به عقول تیراندازی کند. او با این شعر خواسته است خود را عقل و مرا خمر نشان دهد. سپس دستور داد تا وی را به زندان باز گرداندند. این گذشت تا آن که خبر رسید که امیر حج برای جنگ با احمد وارد شده است. در این وقت وی به سرعت دست به کار شد و دستور خفه کردن او را در زندان داد. «۱» کارهای شریف احمد سبب پدید آمدن بحران در مکه شد و آشوب به میان رجال قبایل بازگشت. پس از آن بود که امنیت از بین رفت و سپاهیان احمد به شکستن حرمت خانه‌های اشراف مشغول گشته، داخل شدن در مسجد را با کفش‌هایشان روا شمردند. شیخ محمد بن علان صدیقی شافعی گوید: یکی از سپاهیان در حالت مستی وارد مسجد شده، به حجر الاسود آسیب رساند. خواستم تأدیبش کنم که همراهانش به دفاع از او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۴ برخاسته مانع شدند. «۱» من از آن وحشت دارم که در برخی از این موارد که نقل می‌کنم، افراطهایی صورت گرفته باشد که در اصل، برگرفته از شایعاتی است که آن زمان بر سر زبان‌ها افتاده بود و مورّخان آنها را بدون دقت ثبت کرده‌اند. به طور کلی باید

گفت که احمد در این برخوردهای خشن خود حتی همنشینان و نزدیکانش را هم استثنا نکرد. از جمله احمد قشاشی «۲» و محمد مقدّسی جانشین سید احمد بدوی «۳» و دیگر زبدگان را هم زندانی کرد. زمانی، شیخ جمال محمد باقشیر که از علمای مکه بود، قصد خروج از مکه را به سمت محل کوچ خود داشت. در این وقت امیر احمد را دید که همراه با موکب خود از عمره باز می‌گشت. وی رقعه‌ای نوشت و آن را به عابری داده به او گفت که آن را به امیر برساند. وقتی آن را به امیر داد، وی آن را در نور شمع که به جای مشعل در برابرش در مسیر روشن کرده بودند خواند. متن آن این شعر بود: ریختن خون را حلال می‌شمری و به عمره احرام می‌بندی. آن را رها کن و از ریختن خون مردم هم خوددار باشد. به خدا سوگند ما تاکنون این چنین شگفتی ندیده بودیم که کسی چون تو ظالمِ متنسّك باشد. وی در پی نویسنده آن رقعه گشت، اما او را نیافت. «۴» اخبار شریف احمد به عثمانی‌ها رسید و فریادها از آن اخبار به آسمان برخاست. آنان نیز فرماندهی را با نام قانصوه به سمت وی روانه کردند. این فرمانده قرار بود به یمن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۵ برود، اما مقرر شد ابتدا به مکه رفته شریف احمد را دستگیر کند و عموزاده‌اش شریف مسعود بن ادریس را به امارت بگمارد. قانصوه در سال ۱۰۳۹ به مکه آمد. ابتدا چنان وانمود کرد که برای انجام حج آمده است. وقتی از مناسک فارغ گشت، در خیمه سپاهش، در بیرون مکه آماده رفتن به یمن شد. زمانی که حجاج از مکه رفتند، او نیز اعلان کرد که قصد عزیمت دارد. در همان حال کسی از خدمه خود از مطوّفین را با نام محمد المیاس به سوی امیر احمد فرستاد تا به او بگوید که برای تودیع با امیر ترك نزد خیمه او بیاید. وقتی شریف احمد به بیرون مسفله نزدیک خیمه آمد، همراه یارانش او را از خیمه‌ای به خیمه دیگر بردند تا آن که تنها شده او و اتباعش را دستگیر کردند. خبر به سپاه احمد رسید و آنان سر به شورش برداشتند و آماده نبرد شدند. میان دو سپاه نبردی صورت گرفت و آشوب تمام مکه و اطراف آن را فرا گرفت. قانصوه مصمم بود تا کار را تمام کند، به همین جهت سر احمد را جدا کرده برابر جنگجویان گرفتند. اندکی بعد امارت مسعود اعلام گردید و مردم، اطراف منادیان را گرفته اظهار اطاعت کردند. «۱» در سال ۱۰۳۹ باران فراوانی بارید و سیل در وادی ابراهیم «۲» سرازیر شد؛ سیلی کم‌مانند که سطح مسجد را تا نزدیك قندیل‌هایی که آویزان بود پر کرده، نزدیك به یك هزار نفر غرق شدند. همراه باران، تگرگ زیادی هم آمد که برخی شور و برخی تلخ بود. کعبه هم از این سیل آسیب دیده، بخشی از دیوار یمانی و شامی تا نزدیك درِ کعبه فرو ریخت. «۳» خلیفه وقت عثمانی سلطان مراد، دستور بازسازی آن را داد که شرحش خواهد آمد.

امارت مسعود بن ادریس

بدین ترتیب امیر مسعود بن ادریس بر مسند امارت نشست. وی فردی آرام بود و مردم از حلم و صبوری و پاکی او بهره‌مند بودند. شاید همین روحیه مسالمت جوی او بود که سبب شد تا قانصوه دست به برخی از اعمال خشونت‌بار در مکه بزند. هنوز کار مسعود استوار نشده بود که قانصوه به مؤاخذه برخی از اهالی پرداخت و اموال بسیاری را مصادره کرد. به نظرم، مسعود هم اقدامی برای جلوگیری او نکرد و بسا فکر می‌کرد که در آن حال نیازمند به رفتاری مسالمت‌جویانه با اوست. مسعود به تازگی بر مسند قدرت نشسته بود و خود را نیازمند چنین رفتاری می‌دید. در آن سال، گرانی فراگیر و ارزاق کم شد و کار مردم به جایی رسید که به جای گندم، ارزن می‌خوردند و به همین جهت آن سال را سال ارزن (عام الدخن) می‌نامیدند. «۱» در این وقت، به دلیل گرانی، یك مریضی عمومی و فراگیر که درد زانو بود، در مکه پدید آمد. به طوری که مرد سالم از خانه خارج می‌شد اما در حالی که زانویش بسته شده و امکان ایستادن روی آن نبود، آن هم در حالی که هیچ دردی احساس نمی‌کرد، به خانه برگردانده می‌شد. برای درمان آن از شراب لیمون با شکر استفاده می‌کردند، شرابی که آن را با همان پوست روی آتش گرفته به دست می‌آوردند. «۲» قانصوه با استفاده از روحیه مسالمت جوی مسعود، دست روی تمامی واردات جدّه گذاشته، همه را به خزانه ترکی منتقل کرد، این در حالی

بود که دولت عثمانی نیمی از آن را از زمان برکات برای امیر مکه گذاشته بود. وضعیت واردات به همین ترتیب بود تا آن که امارت به زید بن محسن، جد امرای ذوی زید رسید و او توانست واردات را به امارت مکه باز گرداند که شرح آن خواهد آمد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۷ در این وقت قانصوه به یمن رفت و مسعود با همان آرامش و عدالت به اداره امور پرداخت. وی علاوه بر آن فردی کریم بود، به علما احترام می‌گذاشت و به ادبا جایزه می‌داد به طوری که همه مردم یک زبان او را ستایش می‌کردند. اما حکومت او بیش از یک سال یا کمتر از آن ادامه نیافت و او در ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۱۰۴۰ در باغش در معابده درگذشت. و آن باغ معروفی است که در نزدیکی حوض ابوطالب قرار دارد و آن را بستان مسعود می‌نامیدند. «۱» بعدها نامش بستان العواجی شد، زیرا در اختیار دخیل اللّه العواجی از آل زید قرار گرفت. «۲»

تحریم قهوه

در این وقت خوردن قهوه در مکه بسیار فراگیر شده بود و تصوّرم بر آن است که از یمن به آنجا آمده بود. علمای مکه به شدّت با آن درگیر شده، برخی به تحریم آن فتوا دادند و گفته شد که این شراب مست‌کننده است. به همین جهت خریدار و فروشنده و طبخ کننده و خورنده، همه محکوم به شلاق شدند. مردم در پستوهای خانه‌های خود آن را می‌خوردند و وقتی مورد حمله مهاجمان قرار می‌گرفتند، مهاجمان، آنان را در میادین عمومی آورده، ظروف آن را که از سفال بود، بر سرشان خرد می‌کردند، به طوری که خون جاری می‌شد. برخی از هول این ضرب و شتم می‌مردند. گاهی هم به زدن شلاق اکتفا می‌شد. اما چیزی نگذشت که اوضاع آرام شد. چندی بعد دوباره این رفتار شایع گردید و انتشار یافت «۳» و صدای عامه مردم بر این ظلم و ستم، بالا رفت.

امارت عبداللّه بن حسن بن ابی نمی

با درگذشت مسعود، اشراف تصمیم گرفتند تا عموزاده وی عبداللّه بن حسن را به امارت بگمارند. وی مردی صالح و بزرگوار و از برجسته‌ترین افراد خاندان ابونمی بود. «۱» عبادله از این تیره به نام وی نامیده شدند و آل عون از همین عبادله هستند. «۲» نوشته‌اند که وی از پذیرفتن امارت امتناع می‌کرد و حتی در تشییع جنازه پسر برادرش مسعود هم به همین جهت حاضر نشد. اما چیزی نگذشت که با اصرار و برای جلوگیری از خونریزی او را وادار به پذیرش آن کردند. سپس ماجرا را برای دارالخلافه عثمانی نوشتند که تأیید شد. «۳» در این وقت امنیت و آرامش به خاطر امارت وی همه جا را گرفت. او بیشتر شب‌ها به طواف بیت اللّه مشغول بود و در زمان وی بود که کار بازسازی بیت اللّه که سلطان مراد به آن فرمان داده و همین عمارت فعلی است، تمام شد. «۴» بعد از این در این باره سخن خواهیم گفت.

امارت محمد بن عبداللّه

امارت عبداللّه یک سال بیشتر به طول نینجامید و او به نفع فرزندش محمد کناره‌گیری کرد تا بتواند به عبادت و نماز خود بپردازد، همچنان که دلش می‌خواست فرزند برادرش محسن هم به فرزندش محمد کمک کند. گذشت که محسن به یمن گریخت و همانجا مرد. فرزندش زید در آنجا بود و عبداللّه پی وی فرستاده او را به مکه دعوت کرد. وقتی آمد، کناره‌گیری خود را به نفع محمد اعلام کرد و قرار شد تا زید بن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۳۹ محسن هم شریک او باشد. این اقدام در اول صفر سال ۱۰۴۱ صورت گرفت و خبر آن برای دارالخلافه عثمانی نوشته شد. «۱»

خاندان‌های برکات، عبداللّه و زید

در این وقت امرای مکه به سه خانـدان مهم منسوب بودنـد: فرزنـدان عبـداللَّه یـا عبادله که از فرزنـدان عبـداللَّه بن حسن بن ابی نُمِّی بودنـد. فرزنـدان زیـد که فرزنـدان زیـد بن محسن از نوادگـان حسن بن ابی‌نمی بودنـد. «۲» و فرزنـدان برکـات کـه برادر حسن بن ابی‌نمیّ بود. امرای مکه سه قرن و نیم از این خانـدان‌ها بودنـد تا آن که با امارت حسین بن علی که از عبادله بود، حکومت شـرفای مکه پایان یافت که شرحش خواهد آمد. اما امیر محمد بن عبداللَّه پس از کناره‌گیری پدرش، کار امارت برای او و شریک وی زید بن محسن اسـتوار گشت. با این حال نام عبداللَّه از خطبه نیفتاد و آن دو تا زمان درگذشت عبداللَّه از وی حرف شـنوی داشتند تا آن که او بعـد از چند ماه در باغی که در آن اقامت داشت و محلش بعد از معابده به سـمت منی بود، در جمادی‌الثانی همان سال ۱۰۴۱ درگـذشت. در این سال، اهالی طائف بر ضـد اشـراف شوریدند و راشد بن برکات بن ابی‌نمی را کشـتند. امیر زید همراه جماعتی از عموزادگانش و نیز گروهی از جنگجویان به سوی طائف رفتند و با شورشـیان نبرد کرده، پیروزمندانه بازگشتند. «۳» امارت محمد و زیـد بـا اتحـاد و اتفـاق تمـام ادامـه یـافت و سـلطان عثمـانی هم که در این وقت «مراد» بـود آنـان را تأییـد کرد، جز آن که برخی از چهره‌های مبرّز اشـراف از این وضعیت خشنود نبودند و ورود زید بن محسن را در امارت، نوعی بچه‌بازی تلقّی کردند. زان پس این دو، شاهد برخی از دشواری‌های تازه بودند و کار امارت آنان یک سال بیشتر به درازا نکشـید. شـماری از اشراف از نزدیکان محمد و برخی از برادرانش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۰ به گوش او خواندند تا زید بن محسن را از امـارت دور کنـد و از برادرانش کمـک بگیرد. او به احترام پـدرش از این کـار خودداری کرد و این سـبب دشـمنی آنـان بـا او و شریک وی گردید.

واقعه جلالیه

مسؤولیت این کار را یکی از عموزادگانِ محمـد از خانـدان برکات بر عهده گرفت. وی که معروف به شـجاعت و جرأت بود، نامی بن عبـدالمطلب بن حسن بن ابی‌نمی بود که خشـمگین از دست محمد بن عبداللَّه از مکه بیرون رفت. در آنجا به گروهی از ترک‌ها برخورد کرد که از دست قانصوه حاکم یمن گریخته بودند و در جایی به نام قنفذه مستقر شده بودند. وی به سرعت نزد آنان رفت و توانست آنـان را در کمـک به خود در حمله به مکه متقاعـد سـازد. این جمـاعت تا سـعدیه «۱» که تنهـا چنـد کیلومتر با جنوب مکه فاصـل دارد، آمدنـد. سـپس به بزرگـان مکه اطلاـع دادنـد که اجازه دهنـد با آرامش وارد مکه شونـد، اما آنان اجازه ندادنـد. سـپاه ترک‌هـا راهی مکه شـد و در این سـوی هم محمـد و زیـد بـا سـپاه خود خـارج شدنـد. دو گروه در قوز المکـاسه نزدیـک مسـفله با یکدیگر روبرو شدند. در این وقت سپاه محمد جلو رفته، نبرد شدیدی کردند تا آن که محمد کشته شد. با کشته شدن وی، مدافعان بازگشـته، برخی جسـد او را برداشـتند و به مکه آمدنـد تا دفن کننـد. در این وقت سـپاه ترک با فرماندهی نامی با تحرک بیشتری به سمت مکه آمـده پیروزمندانه وارد شـهر شدند. بدین ترتیب امارت محمد بر مکه پس از شـش ماه و بیست و پنج روز پایان یافت. با ورود آنان به مکه، زید بن محسن هم به بادیه گریخته به سـمت بدر و سـپس مدینه رفت و در آنجا مستقر شد و این واقعه را جلالیه نامیدند. «۲»

امارت نامی بن عبدالمطلب

در ایـن وقت شـریف نـامی به عنـوان امیر مکه معرفی شـد و شـریف عبـدالعزیز بن ادریس که از عموزادگـانش بـود بـا وی شـریک گردید، مشـروط بر آن که سهمی از درآمد مکه از آن او باشد، اما نام او بر منبر برده نشود. این اعلان در ۲۶ شعبان سال ۱۰۴۱ بود. مکه در اثر این درگیری‌ها، مصایب و دشواری‌های فراوان دیـد، خانه‌های اعیان و بزرگانِ از مجاوران غارت شد و کشـتار در بخش مسفله و برخی از نواحی شبیکه ادامه یافت تا آن که به اجیاد و مسعی رسید. این پیش از آن بود که منادی ندای امان سر دهد. هنوز

کار شریف نامی استقرار نیافته بود که نامه‌ای به دولار آغا شیخ الحرم صنجق «۱» جدّه نوشت و از او خواست تا جده را به وی تسلیم کند و چون نپذیرفت گروهی از سپاه جلالی را به ریاست شریکش عبدالعزیز تجهیز کرده، به سمت جده فرستاد. این سپاه، جده را محاصره کرده، سپس با زور وارد شدند و بسیاری از خانه‌ها و تجارتخانه‌ها را غارت کردند و پس از دستگیری دولار آغا و اهانت به وی، او را از جدّه تبعید نمودند. در این وقت، عبدالعزیز با سپاه جلالی به مکه برگشت. افراد جلالی میان خانه‌های اشراف و اعیان پراکنده شدند و قرار شد در آن‌جاها بمانند. برخی هم به افساد در بازار پرداختند، چنان که شریف نامی هم دستور مصادره اموال برخی از تجار را صادر کرد. «۲»

امارت دوم شریف زید بن محسن

شریف زید آرام نگرفت و در صدد انتقام برآمد. وی یکی از عموزادگانش با نام علی بن هیزع را به نمایندگی خود به مصر فرستاد. او در آنجا با برخی از رجال عثمانی ملاقات کرده، نامه زید را که به تفصیل، شرح وقایع را داده بود، به آنان تسلیم کرد تا آن را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۲ به خلیفه برسانند. چیزی نگذشت که دستور تجهیز برخی از صنجق‌ها در رأس سه هزار سپاهی از ترک‌ها صادر شد. این نیرو از راه زمین به ینبع آمد. سپس یک دسته پانصد نفری را هم با کشتی فرستادند و به زید که در مدینه بود نوشتند که رهبری را در دست بگیرد. در ضمن، خلعت سلطانی هم برای او فرستادند. وی در نخستین قدم، خلعت را در حجره نبوی پوشید و سپس به سمت ینبع حرکت کرد تا از سپاهیان ترک استقبال کند. آنگاه همراه آنان حرکت کرد تا به وادی جموم رسید. «۱» زمانی که این اخبار به مکه رسید، شریف نامی کسانی از نزدیکان خود را اعزام کرد تا اخباری از این سپاه برای وی بیاورند. در آنجا بود که سپاه ترک شماری از آنان را محاصره کرده کشتند و بقیه نیز به مکه گریخته، اخبار آن را به نامی رساندند و او را از سرانجام جنگ آگاه ساختند و دشواری کار را به وی گوشزد کردند. او نیز همراه شماری از یارانش به خارج مکه گریخته، به سمت شرق رفت. سپاه جلالی هم به دنبالش رفتند تا آن که به تربه رسیدند و همگی در آنجا متحصن شدند. شریک وی عبدالعزیز هم با یارانش به سوی ینبع گریخت. مکه در شبانگاه پنجم ذی‌حجه سال ۱۰۴۱ در انتظار ورود نیروهایی بود که در جموم بودند. شریف احمد بن قتاده از اشراف مدینه از آل مهنا هم که در این وقت مقیم مکه بود به حراست از شهر و تأمین امنیت حجاج پرداخته، کسانی را به سوی جموم فرستاد تا به شریف زید بگویند: مکه خالی از مخالفان و در انتظار آمدن اوست. در ششم ذی‌حجه شریف زید در موکب بزرگی که صناجق ترک پیشاپیش آن حرکت می‌کردند به مکه وارد شده، تا نزدیکی دارالسعاده آمدند. در این وقت منادی ندای امان سر داد و امارت زید اعلام شد. «۲» حجاج در این سال مناسک را در آرامش بعد از فتنه‌ای که به چشم دیده بودند و از آن در هول و هراس بودند، انجام دادند. چیزی نگذشت که شریف زید سپاهی را برای محاصره نامی به سوی تربه فرستاد. این سپاه موفق شد تا نامی و برادرش را اسیر کرده، به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۳ مکه بیاورند. در این وقت در بازارها جشن پیروزی برای هفت روز برگزار شد. امیر زید فتاوایی از علما برای جواز کشتن این دو اسیر به دست آورده، آنان را در روشنین جایی برابر مدّعی در آخرین روز محرّم سال ۱۰۴۲ به دار آویخت. همچنین بازوهای کور محمود از پیروان نامی را سوراخ کرده بستند و او را روی شتر در شهر گرداندند و سپس کشتند و سوزاندند و خاکستر آن را بر باد هوا دادند. بدین ترتیب حکومت صد روزه نامی بر مکه تمام شد. «۱» پس از آن امارت شریف زید استوار شد و قبایل اطاعت خویش را اعلام کردند. شریف میان سختگیری و مسالمت، راه میانه‌ای را پیش گرفت و توانست برای مدت زمانی طولانی بر این شهر امارت کند. در روزگار وی آرامش برقرار شد و ایام حج به ایامی با برکت تبدیل گشت. او توانست رضایت مردم را جلب کند و اشراف نیز به رغم آن که چند خاندان بودند، از وی در هراس شدند و هیچ کس به دشمنی با او برنخاست. وی در سال ۱۰۴۳ به جنگ با تیره‌ای از قبیله حرب رفت و توانست آنان را سرکوب کرده، به

اطاعت وادارشان کند. «۲»

وبای اسبی

در این سال، اسب‌های مکه چندان به هلاکت رسیدند که جز یکی باقی نماند که از آن به عنوان مرکب امیر استفاده می‌شد و سایر اشراف بر الاغ سوار می‌شدند. «۳» در بیستم ذی‌حجه سال ۱۰۴۳ میان بردگان امیر و حجاج مصری در نزدیکی وضوخانه حنفیات الماء در هنگام ورود درگیری پیش آمد که به جنگ کشید. مصری‌ها از توپی که نزدیک محل آب گذاشته بودند، کمک گرفتند. چیزی نمانده بود که این نزاع به یک جنگ تمام عیار تبدیل شود که شریف زید پادرمیانی کرده، با تلاش خود غائله را تمام کرد. «۴»

ممانعت از آمدن حجاج ایرانی

در روزگار امیر زید بود که دستور از دربار عثمانی دایر بر ممانعت از آمدن حجاج ایرانی برای حج و زیارت صادر شد. این خبر در موسم سال ۱۰۴۳ رسید «۱» و منادی در بازارهای مکه این خبر را اعلام کرد تا حجاج ایرانی آن را بشنوند و به دیگر برادران خود در ایران ابلاغ کنند که سال دیگر به حج نیایند. «۲» تواریخ مکه از علت این ممانعت سخنی نگفته‌اند، جز آن که حوادث تاریخی آن دوره می‌توانند علت آن را تبیین کند. داستان از این قرار بود که ایرانیان در سال ۱۰۳۳ به بغداد یورش بردند و عثمانی‌ها را از آنجا بیرون راندند. این شهر تا سال ۱۰۴۲ در تصرّف ایرانی‌ها بود تا آن که سپاه سلطان مراد آنان را بیرون کرد. بعید نمی‌نماید که عثمانی‌ها در این دوره با استفاده از حج خواستند بر ایرانی‌ها که بغداد را در تصرّف داشتند فشاری وارد کنند.

شیخ محجوب

از نکات شگفت این دوره آن که بشیرآغا طواشی از بردگان سلطان مراد در سال ۱۰۴۹ به حج آمد و همراه خود احکامی دایر بر عزل و نصب کسانی که قرار بود تغییراتی در سِمَت آنان در شهرهای طول مسیر داده شود، به همراه داشت. زمانی که به مصر رسید، والی مصر به استقبال وی آمده پای او را بوسید و کنار او قدم زنان آمد تا به وی اجازه سوار شدن داد. زمانی که این خبر به شریف زید در مکه رسید، احساس کرد که راه رفتن در کنار رکاب طواشی برای او دشوار است. به همین جهت با شیخ عبدالرحمن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۵ محجوب که از عالمان صالح بود، مشورت کرد. محجوب به او گفت: از خداوند می‌خواهم تا تو را کفایت کند و دعایش مستجاب شد؛ زیرا بشیر آغا هنوز به مکه نرسیده بود که خبر درگذشت سلطان مراد به این شهر رسید و احکام صادره از بین رفت. در این وقت بشیر آغا وارد مکه شد و شریف زید به صورت عادی از وی استقبال کرده، با او مصافحه نمود. سپس بر اسب خویش سوار شده جلو رفت و او را در مرگ سلطان تعزیت گفت. این امر سبب کوچک شدن بشیر آغا شد که تصوّر می‌کرد هنوز خبر مرگ سلطان به مکه نرسیده است. «۱» در سال ۱۰۶۰ حرکت‌هایی بر ضد امیر زید آغاز شد که منبع آن عبدالعزیز بن ادریس بود که در وقت تصرّف شهر توسط شریف زید از این شهر گریخته، به ینبع رفته بود. عبدالعزیز در پی گرفتن انتقام بود. به همین جهت با والی ترک جدّه غطاس بیک ارتباط برقرار کرده او را برای مساعدت در اشغال مکه فریب داد. وی نزدیک بود در کار خویش توفیق یابد، زیرا عطاس بیک سپاهی را به مکه اعزام کرد، اما زید آگاه‌تر از آن بود که تصوّر می‌شد. زمانی که از خروج آنان آگاه شد با سپاهی از جنگجویان خود در وادی فاطمه، در جمادی‌الثانی سال ۱۰۶۰ با آنان روبرو شد و پس از نبردی سخت، ایشان را باز گرداند. وی با دشمن خود عطاس بیک و عبدالعزیز با متانت و کرامت برخورد کرده، پس از آن که آنان اسیر شدند، آزادشان کرد و آنان را تحت الحفظ به جده فرستاد. مدتی بعد دستور تبعید آنان به

مصر صادر گردید. «۲» امیر زید برای مدت ۳۵ سال و چند ماه و چند روز امارت کرد و در استوار کردن امارت و احیای عدل تلاش نمود. مجلس او مملو از عالمان بود و در موسم حج نیز با علمای بزرگ شهرها روبرو شده با آنان در موضوعات مختلف بحث می‌کرد. او توانست عثمانی‌ها را قانع کند تا واردات جدّه را که به خزانه عثمانی سرازیر می‌شد به امارت مکه باز گردانند. عبداللَّه عیاشی در سفرنامه خود، از ویژگی‌های شریف زید فراوان سخن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۶ می‌گوید، و از جمله می‌نویسد: وی امیر حجاز، از اطراف یمن تا دورترین نقطه در نجد تا حوالی بصره و از آنجا تا خیبر در سمت شام بود. سپس می‌نویسد: او مانند خاندانش، مذهب زیدیه داشت، اما از آن جدا شده به مذهب اهل سنت گرویده حنفی شد و اهل بیت خود را از انتقاد از اهل سنت باز داشت و از اظهار اعتقاداتشان منعشان کرد. شریف زید در اوایل محرم ۱۰۷۷ بیمار شد و تنها پس از تحمل چند روز بیماری درگذشت. پس از وی اعیان مکه، فرزندش سعد را برای امارت معرفی کردند و شیخ الحرم هم در این باره کمک کرد؛ اما اشراف خاندان برکات به مخالفت برخاستند، چرا که آنان از این که امارت به صورت موروثی صرفاً در میان خاندان زید بماند، بدون آن که عبادله در آن سهمی داشته باشند، کراهت داشتند؛ چرا که جد آنان عبداللَّه بن حسن پیش از آن که از امارت کناره‌گیری کند و قبل از آن که زید از یمن باز گردد و با فرزندش یعنی محمد بن عبداللَّه در این امر شریک گردد، در این باره صاحب حق بود. رهبری این مخالفت‌ها را حمود نامی از فرزندان عبداللَّه بن حسن بر عهده گرفت. باور وی این بود که خودش وارث شرعی حکومت است و موقعیت و وجاهت او میان اشراف نیز، شایستگی او را در این باره نشان می‌دهد. بسیاری از اشراف هم، همین عقیده را داشتند و حمود دریافت که می‌تواند با تکیه بر نیروی آنان و نیز بردگان و اموال و همراهی صنجق جدّه، بر ضد آل زید اقدام کند و امارت را از خاندان زید به خاندان برکات باز گرداند. دو روز یا بیشتر گذشت بدون آن که امیری برای مکه انتخاب شود و اختلاف بالا گرفت و آل زید هم در دفاع از حق خود هم قسم شدند. شیخ حرم و برخی از همفکران او تصمیم گرفتند کاری کنند تا اشراف برابر کار انجام شده قرار گیرند. به همین جهت راهی خانه شریف سعد بن زید شدند و اعلان کردند که او را به عنوان امیر انتخاب کرده‌اند و در این باره به دربار عثمانی هم گزارش خواهند نوشت و مقبول واقع خواهد شد. زمانی که اشرافِ مخالف از این امر آگاه شدند، به تحریک قبایل طرفدار خود در شرق مکه و طائف پرداخته، اعلان انقلاب کردند. در این وقت، برخی از تندروها به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۷ مسعی رفته شروع به انداختن تیر هوایی کردند. همچنین شماری از مفسدان در اطراف مکه از فرصت برای غارتگری استفاده کرده، به شماری از خانه‌ها هجوم بردند و اموال موجود در آنها را به غارت بردند. همین طور مفسدان در بادیه نیز سر برداشته، به راهزنی نشستند و مسافران میان مکه و جده و طائف را لخت می‌کردند. نزدیک بود که فتنه به نهایت خود برسد جز آن که به لطف خداوند کسانی از علمای مکه و شماری از عقلای اشراف برای صلح میان دو گروه تلاش کردند. این بعد از آنی بود که مکه طی سیزده روز، روزهای سختی را پشت سر گذاشت. سعد بن زید به عنوان امیر تعیین شد و بخش بزرگی از درآمد آن بلاد، برای شریف حمود اختصاص یافت، مشروط به آن که امارت سعد بن زید را بپذیرد. «۱»

امارت سعد بن زید

در این وقت مکه جشن عظیمی گرفته، محلات و بازارها چراغانی و زینت شدند. همان زمان گزارش ما وَقَع برای دربار عثمانی نوشته شد و آنان در انتظار تأیید نشستند، اما این انتظار طولانی شد و جوابی نرسید. در همین وضعیت انتظار- که ماه رجب سال ۱۰۷۷ هم رسیده بود- بار دیگر شماری از طرفداران دو طرف به ایجاد اختلاف پرداختند، به طوری که هواداران سعد و هواداران حمود با یکدیگر درگیر شدند. در واقع این کسان در انتظار برافروخته شدن آتش فتنه بودند و با بروز اولین علائم اختلاف، آنچه در سینه‌هاشان پنهان گشته بود آشکار کردند. شعله‌های فتنه بالا گرفت و صدای تیراندازی از ورودی شعب‌ها در شهر شنیده می‌شد.

سپاهیان و نیز بسیاری از رجال قبایل در این فتنه درگیر شدند. این وقایع برای دو روز ادامه یافت تا آن که مصلحین وارد شده و اختلاف را حل کردند. در این درگیری‌ها چهار نفر کشته و شمار زیادی زخمی گشته بودند. به دنبال آن تأیید سلطان هم رسید و آل زید از آن مسرور شدند و مراسم معمول را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۸ به جای آوردند. سعد بن زید خلعت سلطانی را پوشید و هفت روز در مکه و بازارهای آن چراغانی شد. همچنین امیر سعد دو هزار دینار میان سپاهیانش توزیع کرد و به بسیاری از پیروان و اطرافیانش خلعت بخشید. با فرا رسیدن موسم حج سال ۱۰۷۷ بار دیگر اختلافات آغاز شد، چرا که شریف سعد در پرداخت سهم شریف حمود کوتاهی کرد. به دنبال آن اختلاف بالا گرفت و شریف حمود در حالی که خشمگین بود در ۲۳ ذی‌قعده همان سال از مکه به سمت بادیه رفت، در حالی که شماری از اشراف او را همراهی می‌کردند. او در آنجا ماند تا آن که امیر حج مصر رسید. حمود نزد وی رفت و از عدم وفای به عهد شریف مسعود برای او سخن گفت. او افزود که ما اجازه انجام حج را به هیچ کس نخواهیم داد مگر آن که حق ما داده شود. سهم وی یک صد هزار اشرفی بود. امیر حج مصری این مبلغ را تضمین، و پنجاه هزار آن را نقداً پرداخت نمود. در بازگشت از عرفات، امیر حج مصری و شماری از مصلحان تصمیم گرفتند دو گروه مخالف را با یکدیگر صلح دهند. به همین منظور مجلسی ترتیب دادند، اما توافقی صورت نگرفت و حمود خشمگینانه به ینبع رفت و برخی از اشراف هم به او پیوستند. در این وقت شماری از فرزندان او نیز با جماعتی از اشراف تصمیم گرفتند تا به مصر رفته و با نماینده دولت عثمانی در آنجا سخن گویند. زمانی که این هیئت در راه بود، با نماینده مصر مواجه شد که پیشنهاداتی برای صلح داشت. او به آنان گفت که با شریف حمود در ینبع در این باره سخن خواهد گفت. برخی با او به سمت ینبع برگشتند و برخی در همان الحوراء «۱» باقی مانده، منتظر نتیجه شدند. چنین می‌نماید که این نماینده نتوانست کار مصالحه را تمام کند، چرا که افرادی که در حوراء بودند پس از پانزده روز به سمت مصر حرکت کردند و در آنجا با استقبال عظیم والی عثمانی در مصر روبرو شدند. چیزی نگذشت که شایع شد شریف حمود نماینده مصر را کشته است. این امر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۴۹ سبب خشم والی مصر شده، میهمانانش را زندانی کرد و از علما برای کشتن آنان فتوا خواست، اما علما فتوایی ندادند و او آنان را به عنوان گروگان در زندان نگاه داشت. در این میان به تدریج عصیان حمود بالا گرفته، اختلالات و اشکالات زیادی پدید آورد. به علاوه یک شورشی دیگر به نام محمد بن زید برابر سعد بن زید وارد معرکه شده، به ینبع آمد و به حمود پیوست. در این هنگام دربار عثمانی دستوری برای ارسال یک سپاه جهت سرکوب این شورش به والی مصر صادر کرد. به دنبال آن یک سپاه پانصد نفری عازم ینبع شد. شورشیان که جمعی از اشراف و نیز نیروهای مردمی از جُهینه هم میانشان بود، به سپاه حمله کردند و شکست سختی بر آنان وارد ساختند، به طوری که حدود چهارصد نفرشان کشته شده و بقیه فرار کردند. فرمانده این نیرو همراه با زنانی اسیر شدند تا در مقابل اشراف که در مصر گروگان بودند، نگهداری شوند. این واقعه در رجب سال ۱۰۷۹ رخ داد. «۱» اندکی بعد والی مصر عوض شد. او اسرای اشراف را آزاد کرد و در مقابل اسرای سپاه مصر نیز که در اختیار شریف حمود بودند، آزاد شدند. شورش در ینبع همچنان ادامه یافت تا آن که شریف سعد سپاهی را برای تأدیب آنان فراهم ساخت. با رسیدن این خبر آنان به سمت داخل بلاد حرکت کرده، تا شرق طائف آمدند. در آنجا شریف حمود شاهد دشمنی شماری از افراد قبایل مطیر و بنی ظفر و بنی حسین بود. بنابراین تصمیم گرفت تا دست از شورش بردارد و راه دوستی را با عموزاده خویش در پیش گیرد. به همین جهت به طائف رفت و با شریف سعد روبرو شد. شریف نیز او را پذیرفت و در مسجد ابن عباس و در یک مجلس عمومی به توافق رسیدند. این رخداد در سال ۱۰۷۹ بود. بدین ترتیب این صلح پس از آن که دو گروه متخاصم، آن اندازه با یکدیگر درگیر شدند و مکه آسیبی دید که قابل وصف نبود، تمام شد. در آن دوره مسیر حرکت قافله‌ها ناامن شد و غلّات رو به گرانی، و خوراکی در مکه و جده و طائف رو به کاهش گذاشت؛ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۰ چنان که مردم در این مدت از گوشت سگ و گربه و میته و استخوان استفاده می‌کردند. هنوز کار امارت شریف چندان

استقراری نیافته بود که شماری از سپاهیان سر به شورش برداشتند. اینان گروهی بودند که حقوقشان از یمن می‌آمد و چون در این باره تأخیر صورت گرفت، علیه شریف سعد شورش کرده به سمت معلات حرکت نمودند و به برخی از مغازه‌ها در بازار دست‌اندازی نموده، آنچه را به دستشان آمد غارت کردند. سپس اجتماع کرده مصمم شدند تا به یمن عزیمت کنند. شریف سعد یکی از برادرانش را برای اصلاح اوضاع نزد آنان فرستاد و زمانی که وی به آنان وعده داد تا خواسته‌هایشان را عملی کند و عملی کرد، آرام شدند. این واقعه در سوم ربیع اوّل سال ۱۰۸۰ بود.

ظهور یک مهدی ایرانی

از حوادث مهم سال ۱۰۸۱ آن بود که وقتی خطیب مسجدالحرام در روز جمعه ۱۶ رمضان مشغول خواندن خطبه بود، مردی ایرانی در حالی که شمشیرش را بالا برده بود به وی حمله‌ور شد و در همان حال می‌گفت: من مهدی هستم! نمازگزاران جلو آمده مانع از حمله او شدند. سپس بر سرش ریخته او را چندان زدند که بیهوش گردید. سپس او را به ناحیه معلات برده، در آنجا آتشی روشن کردند و وی را آتش زدند. «۱» من بعید نمی‌دانم که این مرد یک دیوانه بوده است، اما مردم وقتی جمع می‌شوند کارشان روی قاعده نیست. اگر کسی در این قبیل اجتماعات بر مردم تسلط داشت و می‌توانست با عقل و درایت حکمی صادر کند مانع از این اقدام توسط آنان می‌شد و در نهایت آن شخص را دستگیر کرده، در باره او به تحقیق پرداخته، حکم شرع را در باره‌اش و به همان اندازه که مستحق بود، اجرا می‌کرد. گمان غالب من این است که اگر این جماعت چنین می‌کردند در می‌یافتند که نهایت عقوبت او این بود که وی را به تیمارستان ببرند، البته اگر در آن وقت تیمارستانی در آنجا وجود داشت. اما این قبیل غوغای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۱ جماعت آفت عقل انسان‌ها، در همه زمان‌هاست. سال ۱۰۸۲ آغاز شد، در حالی که باز هم اتفاق وحشتناکی رخ داد که دامن شریف را در طول سال ۸۲ و ۸۳ گرفت و طومار امارت او را پیش از آن که سال ۱۰۸۳ به پایان برسد، در هم پیچید. خلاصه آن وقایع این بود که میان صنجق جده و شریف مکه اختلاف پیش آمد و بسا مهم‌ترین عامل آن این بود که صنجق، در پرداخت حق شریف از واردات جده کوتاهی می‌کرد. این اختلاف ادامه یافت تا اوایل موسم حج سال ۱۰۸۲ فرا رسید. زمانی که صنجق جده روز عید قربان در منی بود، مورد اصابت گلوله قرار گرفت اما کشته نشد. سپاهیانش او را به خانه‌اش در مکه که نزدیک باب الواسطیه بود، انتقال دادند. صنجق جده تردیدی نداشت که تیر از سوی کسی که تحریک شده شریف بوده شلیک شده است، اما شریف سعد در مجلسی که به همین منظور برپا شد تأکید کرد که در بارهٔ ضارب هیچ خبری ندارد. در همین مجلس در باره واردات جده هم بحث شد و پس از بحث و تعیین مبلغ آن، بخشی پرداخت و از بخشی هم صرف نظر شد. «۱» بعد از آن صنجق به جده بازگشت و سپس در اوایل سال ۱۰۸۳ به مدینه رفت. در آنجا بود که برخی از دشمنان شریف سعد با او تماس گرفتند و او را در اعلان عزل شریف سعد و امارت یکی از عموزادگانش تشجیع کردند. زمانی که سعد از این مسأله آگاه شد، سپاهیانش را برای حمله به دشمنانش آماده ساخت، اما پیش از آن که نبردی صورت گیرد، با رسیدن فرمانی از قسطنطنیه، صنجق جده عزل شد و شریف سعد بر امارتش تأیید گردید. «۲»

شیخ مغربی

در قسطنطنیه مردی از دشمنان شریف زندگی می‌کرد که نامش شیخ محمد بن سلیمان مغربی بود. او از علمای بزرگ عصر خود در مکه به شمار می‌رفت. وی در این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۲ وقت فرصتی برای اقدام بر ضد شریف سعد به دست آورد و روی این مسأله به جِد ایستاد. وی ابتدا دولت عثمانی را قانع کرد تا به مصر فرمان داده سه هزار سپاهی به مکه بفرستد و از حلب نیز دو هزار سپاهی اعزام کنند. این سپاه اعزام شد و فرماندهی آن در اختیار صاحب حلب حسین

پاشا گذاشته شد. به حسین پاشا هم گفته شد تحت امر شیخ محمد بن سلیمان مغربی باشد. «۱» سپاه مصر در موسم حج سال ۱۰۸۳ به مکه رسید و در جرول لشکرگاه زد. سپاه حلب هم در منطقه زاهر مستقر شد. شریف سعد با زیرکی متوجه قضایا شد و سخت مراقب خود بود. حسین پاشا و مغربی در وقت رسیدن به مکه، قصد رفتن به مسجد را کردند. آنان مناسک خویش را به جای آورده، با شریف روبرو شدند و اظهار دوستی کردند. حسین پاشا دست شریف را نیز بوسید و تا نیمه شب در خانه او ماند. سپس شریف سعد کسی را فرستاد تا خلعت معهود را از پاشا بگیرد. اما پاشا گفت بهتر است نزد او برود و قهوه‌ای با یکدیگر بخورند. شریف نپذیرفت و گفت قاعده بر این بوده است که خلعت را نزد من بفرستند. پاشا پیغام داد که خلعتی نزد من نیست. در این وقت شریف سعد آماده نبرد شد و پاشا کسی را فرستاد تا ندای امان سر دهد و سپس خلعت را برای شریف سعد فرستاد. سپس همگی عازم عرفات شدند، و دو گروه در آنجا توقف کردند، در حالی که هر یک از آنان از دیگری واهمه داشت. وقتی به منی آمدند، شریف شب را به صبح آورد و طبق معهود، در انتظار اعلان فرمان تأیید خود بود که خبری نشد. کسی را نزد پاشا فرستاد و پاشا از او خواست نزد وی برود که شریف نپذیرفت. در این وقت اعصاب شریف به هم ریخت و دریافت که اوضاع وخیم‌تر از آن است که فکر می‌کند. اما او که می‌دید طاقت مقابله با آن سپاه را ندارد، همراه با شماری از یارانش مخفیانه از منی خارج شده به سمت طائف و از آنجا به فبیشه رفت و سرانجام خود را به دربار عثمانی در ترکیه رساند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۳ در این سوی در منزل شیخ مغربی در منی، حسین پاشا و برخی از کارگزاران و جماعتی از اشراف اجتماع کرده، در پی شریف برکات بن محمد از آل برکات فرستادند و به موجب فرمان دارالخلافه، او را به امارت برداشتند. همین طور شیخ محمد مغربی فرمانی دایر بر حقوق خاص خود بر اشراف در اداره امور اعلان کرد و فرمان خاص خود را نیز خواند. بدین ترتیب امارت شریف سعد پیش از تمام شدن سال ۱۰۸۳ به پایان رسید. این بعد از آنی بود که وی پنج سال امارت کرد که دو سال آن را برادرش احمد، نیابت او را داشت. بدین ترتیب امارت از خاندان آل زید بیرون رفت، چنان که بار دیگر به خاندان برکات بازگشت. «۱»

امارت برکات بن محمد

در این وقت، اشراف دو گروه شدند: کسانی که از آل برکات راضی بودند و آل زید و یاران آنان که از این امر ناراضی بوده، به طائف رفتند. شماری دیگر هم به اطراف مکه عزیمت کردند و برخی به خارج از حجاز رفتند. «۲» با این حال شریف برکات، روش مقبولی در مقایسه با دیگران داشت؛ علاقمند به مصالحه بود و برای آن تلاش می‌کرد. او جز در مواردی اندک، با مسالمت رفتار می‌کرد. از نکات شگفت آن که می‌گویند شیخ محمد زرعه، در مراسم اعلان فرمان، حاضر شده این آیت را خواند: ی فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۴ مُلْكاً عَظِيماًی. (سوره نساء، آیه ۵۴) جالب بودن آن این بود که برکات از آل ابراهیم بن برکات بود. «۱»

مغربی مُشرف بر امارت

نفوذ مغربی بر بخش بزرگی از کارها در دوره برکات چیزی بود که در میان اشراف مکه سابقه نداشت. او توانست بسیاری از امور را به دلخواه خود اداره کند، در حالی که به رغم وجود برخی از اعتراضات، کسی قادر به مخالفت با وی نبود. «۲» از جمله اقدامات وی آن بود که وی اصحاب زاویه‌ها را از خلوت خانه‌ها و رباطهایشان که وقف بر پدرانشان بود و وقفیّت آن و محصولات مربوطه را به ارث برده بودند، بیرون کرد و کسان دیگری را جایگزین آنان نمود. استدلال او این بود که این خلوت‌خانه‌ها در اصل برای پناه دادن به طلاب علوم دینی از میان مجاوران بوده است که جایی برای اقامت نداشتند. محصولات وقفی هم برای تغذیه همین

جماعت بوده است که درآمدی نداشتند و صرفاً به دانش‌اندوزی مشغول بودند؛ اما به مرور میراث کسانی گشته بود که با خانواده‌های خود در آنجا زندگی می‌کنند، در حالی که این جماعت چندان درآمد داشتند که نیازی به استفاده از زاویه‌ها و محصولات آن نداشتند. پس حق آن است که از این جماعت گرفته شده در اختیار مجاوران فقیری که از آنها استفاده کنند، قرار داده شود. به نظرم این فکری است که نمی‌توان آن را مورد انتقاد قرار داد، اما انسان در هر زمان بالاخره انسان است ... نباید تعجب کرد که اصحاب این خلوت‌خانه‌ها به دشمنی برخاستند و اقدامات او را دخالت و نوعی تجاوز به حقوق موروثی خود و اهانت به افراد بومی و عزّت نهادن به افراد غریب قلمداد کردند. به همین دلیل نباید تعجب کرد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۵ که برخی از مورّخان مکه رفتارهای او را ظالمانه تصویر کنند. شیخ مغربی تنها به این اقدام اکتفا نکرده، مدرسه شرابیه را هم از شیخ احمد حکیم گرفت و این به رغم فرامین و مستنداتی بود که به وی حق سکونت در آنجا را داده بود. وی مدرسه را در اختیار برخی از مجاوران قرار داد تا در آنجا سکونت کنند. همچنین ابراهیم بیری‌زاده را از وقف دروبی که در بالای مدعی در سمت سوق اللیل بود اخراج کرده، آن را هم در اختیار شماری از مجاوران قرار داد. این امر سبب بالا- گرفتن مخالفت مکیان شد به طوری که شاعر آنان مهتار گفت: وظایف و مسؤولیت‌های مردم متفرق شده است و میان برده و آزاد شده و آزاد کننده، همه چیز درهم آمیخته شده است. ستاره مردم مکه هم غارت گشته و آیا ممکن است که کوکبی در افق آنان بدرخشد. همچنین شیخ مغربی یک ساعت آفتابی برای تعیین اوقات روز در مسجد الحرام درست کرد. «۱» همین طور تکیه‌ای در مسعی ساخت که تا همین نزدیکی‌ها به تکیه سیده فاطمه شناخته می‌شد. «۲» وی اموال زیادی را برای آن صرف کرد و با استفاده از اوقاف جقمق و قایتبای دستور داد تا برای فقرا دشیشه (نوعی حلیم) درست کنند. «۳» تردیدی نداریم که هدف شیخ، نیکی در حق فقرا و مجاوران بود، اما به عقیده من، ساختن تکیه‌ها عاملی برای گسترش بیعاری و کشاندن فقرای بلاد دیگر به این شهر بود که مشکلات ناشی از آن از دیر زمان تاکنون، وصف‌ناپذیر است. شیخ مغربی، شماری از موقوفه‌های مکه را که رو به ویرانی نهاده و یا دست تجاوز بر آنها مستولی شده بود، تعمیر کرد و ای کاش آنها را تبدیل به مدارسی می‌کرد تا بی‌سوادی را از میان می‌برد و علم را گسترش می‌داد. من از «ای کاش» تجاوز نمی‌کنم؛ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۶ زیرا مسأله اوقاف مخروبه و تغییر و تبدیل وضعیت آنها، مسأله‌ای است که به رجال دین بر می‌گردد نه من. شیخ، زاویه‌نشینان را از دف زدن در شب تولد رسول صلی الله علیه و آله بازداشت. در این جا هم باید کلمه «ای کاش» را به کار برم و بگویم که ای کاش شیخ، زاویه نشینان را به نرمی و آرامش قانع کرده بود تا در عرصه زندگی، اقداماتی صورت دهند که سبب عزّت اسلام و عظمت این شهر مقدّس باشد، تا این که در گوشه زاویه بنشینند و اقدامات محدودی داشته باشند. شیخ مغربی، رباطی هم برای فقرا ساخت که در همان زمان به رباط ابن سلیمان شهرت یافت و محل آن نزدیک باب ابراهیم بود و یمنی‌ها در آنجا بودند. شیخ تعدیلاتی هم در برخی از برنامه‌های مدرسه قایتبای ایجاد کرد و شماری از مدرّسان مذاهب دیگر را هم بر آن افزود و مدرّس مذهب حنبلی را عوض کرده کسی دیگر را گماشت تا حدیث تدریس کند. «۱» وی در معلات هم مقبره‌ای درست کرد که به مقبره ابن سلیمان نامیده شد و به نظرم همین مقبره موجود است که به سلیمانیه نامبردار است. شیخ اقدامات دیگری هم داشت که شرح آنها به درازا می‌کشد؛ اقداماتی که نشان می‌دهد وی از جرأت و نفوذ قابل توجهی برخوردار بوده است. «۲» تردیدی نداریم که این جرأت شیخ مغربی، برگرفته از تکیه‌گاهی بود که وی در دربار عثمانی داشت. گفته‌اند که احمد پاشا کوپریلی وزیر اعظم حامی وی و پشتوانه نفوذ او بود. به همین جهت بود که پس از مرگ وزیر مذکور در استانبول، وی تمامی نفوذ خود را از دست داد؛ زیرا وزیر جدید در سال ۱۰۸۶ دستور داد تا دست شیخ از هر آنچه مربوط به امور این بلاد می‌شود، کوتاه گردد. این بعد از آنی بود که وی سه سال تمام بر امور تسلط داشت. اندکی بعد دستوری آمد که شیخ مغربی از این بلاد خارج شود. اما با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۷ وساطت کسانی که شفاعت او را کردند، مقرّر شد تا به مدینه برود. با شفاعت بیشتر قرار

شـد در مکه بماند، اما هیچ نوع دخالت و تصـرّفی در امورات شـهر نداشـته باشد. «۱» در اینجـا باز به شـریف برکات باز می‌گردیم. گفتیم که وی به سال ۱۰۸۳ به عنوان امیر مکه تعیین گردید و دیدیم که او با شیخ مغربی به مسالمت برخورد کرد و مانع از اقدامات و ترتیبـات او نمی‌شـد و فکر اشـراف و نظـارت را که آباء و اجـدادش حتی با روح مسالمت جوی و ضـعیف به آن عادت نداشـتند، پـذیرفت. شـگفت آن که همین آدم مسالمت‌جو را انـدکی بعد بسیار قوی و با جرأت می‌بینیم. وی در سال ۱۰۸۴– ۱۰۸۵ در رأس سپاهی از اشراف و عرب‌ها و برخی از سپاهیان به سوی شورشیانی از قبیله حرب حرکت کرد. زمانی که در بدر فرود آمد، ابتدا نبرد را آغـاز نکرد، بلکه در آنجـا به مرابطت و مراقبت پرداخت. هر کـدام عزم اقـدام می‌کرد باز صـبوری می‌ورزیـد، به طوری که برای حرکت او اهمیتی قائل نشدنـد. زمانی که کار، طولانی گشت و دیـد که افراد قبیله حرب برخی پراکنده شدند، یک‌باره بر سـر آنان تاخت، چنان تاختن سـنگینی که جمعیت آنان را از هم پاشید و مستأصلشان کرد و شش روز تمام به کشتار پرداخت و ریشه آنان را قطع کرد و نخل‌هاشان را سوزاند و حکومتش را در آنجا اسـتوار کرد. زمانی که خبر این پیروزی به مکه رسید، به خاطر آن سه روز بازارها را چراغانی کردند. «۲» در این وقت فرمانی از سـلطان رسـید که بر اساس آن باید واردات مکه بر چهار قسـمت تقسیم شود: یک قسـمت به شـریف برکات تعلق گیرد و سه قسـمت دیگر آن به صورت سـهامِ برابر میان اشـراف تقسیم شود. شریف برکات در اداره امور از خواجه عثمان بن زین‌العابدین حمیدان کمک گرفته او را به عنوان وزیر خود معرفی کرد. «۳»

آلوده شدن کعبه

در شوال سال ۱۰۸۸ صبحگاهان مردم، کعبه را دیدنـد که به چیزی عَـذِره مانند آلوده شده است. مردم، بر اساس یک باور قدیمی، شیعه را متهم به این امر کردنـد و من نمی‌دانم چگونه عقـل آنـان به ایشـان اجـازه داد که چنین اتهـامی بزننـد. به دنبال آن، تعصب ترکان مجاور و حجاج بالا گرفته، به جان شـیعیان افتادند و کسانی از آنان را با سـنگباران یا شمشـیر کشـتند. سـید دحلان [خلاصـهٔ الکلام از عصامی [در سـمط النجوم العوالی نقل می‌کنـد که او گفته است که من همان وقت به چشم خودم کعبه را دیـدم. به نظرم عـذره نیامـد، بلکه چیزی شبیه سبزیجات آمیخته با عـدس و روغن بود که گندیده بود و بوی تعفن بسیار بدی از آن بلند می‌شد. به هر روی چه درست باشـد چه نـادرست واقعیت آن است که اسـلام نیـاز به دوستی و محبت دارد که بتوانـد همه مخالفان را در یک جاده متحـد سازد و فرزنـدان اسـلام بی‌نیاز از آننـد که با اندک توهّم و تردیدی که به مخالفانشان نسبت داده می‌شود در پی ایجاد نفاق و شـقاق باشند. «۱» تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۵۹ آنچه سـبب تأسّف من است این که عـامّه مردم حتی تـا به امروز تصوّر می‌کننـد که شـیعیان عجم بر این باورنـد که حـج آنـان قبول نمی‌شود مگر آن که کعبه را آلوده سازند. «۱» اگر ما عقل سـلیم را حکم قرار دهیم بایـد بگوییم که سالانه بایـد هزاران بار یعنی به عـدد شـیعیانی که به حـج می‌آیند، کعبه آلوده شود؛ این چیزی است که واقعیت ملموس آن را تکذیب می‌کند. اما مشکل آن است که وقتی به مخالفان می‌رسیم، عقل خود را کنار می‌گذاریم. «۲»

شتری روی منبر

در ۲۲ ذی‌حجه سال ۱۰۹۱ به دنبال باران فراوان، در وادی ابراهیم سـیل سـرازیر شد و مسجد را چندان پر کرد که آب تا نیمه کعبه رسـید و برخی از سـتون‌ها را از جای کند. از اتفاقات شگفت آن که آب، شتری را برد تا روی منبر قرار گرفت. صبحگاهان که آب فرو نشـست، شتر را بر بالای منبر دیدنـد. در این سـیل شـمار زیادی از حجاج مردند و خانه‌های فراوانی تخریب شد. «۱» در جُمادی الأولای سال ۱۰۹۳ فتنه‌ای میـان ترک‌هـا و بردگـان اشـراف در مکه پیش آمـد. از آنچه رخ داد چنین می‌نمود که ترک‌هـا به خاطر سلطنت ترکی، برای خود مرتبتی بالاتر قائل بودند. اشـراف زیر بار این امر نمی‌رفتند و خود را به لحاظ نسب بالاتر می‌شمردند. آنان

فراموش نمی‌کردند که فرزندان اصلی این سرزمین و حاکمان آن هستند. بنابر این، پدید آمدن اختلاف میان این دو گروه و شعله کشیدن آتش فتنه امری طبیعی بود. بردگان برای اشراف خشم می‌کردند و همین سبب برآشفتن ترک‌ها می‌شد. در اتفاقی که اشاره کردیم از تیراندازی استفاده شده، برخی ترک‌ها مجروح گشتند و شماری از خانه‌ها نیز غارت شد. همین طور مغازه‌ها بسته شد و آشوب شهر را گرفت، به طوری که شریف برکات مجبور شد برای فرو نشاندن آن، خود به میان آتش فتنه درآید. شریف از شماری از سپاهیان مصری- در اورطه- که تابع عثمانی‌های محافظ و مرابط در جدّه بودند، کمک گرفت. این امر بر اشراف و بردگان آن گران تمام شده، شمار فراوانی از آنان اتفاق کردند تا به سمت جایی به نام حسینیه رفته، برای هجوم به مکه با یکدیگر متحد شوند. خبر به برکات رسید و او برادرش را نزد آنان فرستاد تا آنان را قانع تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۱ کند. آنان اطاعت از شریف را پذیرفتند، مشروط بر آن که تعهد کند که بعد از این کار، حتی در صورتی که الزامی پیش آید آنان را با سپاه مصر به جایی اعزام نکند. شریف برکات شرط آنان را پذیرفت «۱» و بدین ترتیب فتنه خاموش شد. «۲» چنین می‌نماید که صداقت شریف برکات با حادثه‌ای که در این فتنه پیش آمد، آسیب دید. چنان که از خروج اشراف هم ناراحت شده و شکست. چیزی نگذشت که در ۲۹ ربیع‌الثانی سال ۱۰۹۴ پس از ده سال و چهار ماه و بیست روز حکومت، درگذشت.

امارت سعید بن برکات

شریف برکات در زمان حیات خود، زمینه را برای سعید فراهم کرد و با توجه به فرمان صادره از دربار عثمانی، او را به عنوان ولی عهد معرفی نمود. زمانی که درگذشت، سعید بدون هیچ گونه مخالفتی به امارت مکه دست یافت. قاضی مکه خلعت امارت را در حطیم بر او پوشاند و سپس مطلب را به دربار عثمانی نوشت تا آن که فرمان تأیید آمد. کار سعید چندان ادامه نیافت که اختلاف میان او و اشراف آغاز گردید. بسا مهم‌ترین دلیل آن بحث درآمدهای مکه و امتناع او از پرداخت حقوق اشراف بود که شامل سه چهارم کلّ آن می‌شد. اشراف از این نکته آگاه بودند که دربار عثمانی به امیر نوشته است که باید این سهم را پرداخت کند، اما او این فرمان را پنهان کرده بود و همین سبب برآشفتن اشراف بر ضد او و درخواست آنان برای حضور او در محکمه شرع شد. شریف سعید با آنان مصالحه کرد و به پرداخت حقوق آنان رضایت داد. اشراف که به این ترتیب توانسته بودند به طور مستقیم حق خویش را دریافت کنند، هر کدام شروع به دست و پا کردن تشکیلاتی برای دریافت پول کرده، نیروی نظامی برای خود جهت دریافت پول تدارک دیدند و شماری از آنها تعدادی حدود دویست نفر را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۲ استخدام کردند، تا از دسته آنان و سهمشان حمایت کند. اشراف، برابر سهمی که دریافت می‌کردند، مکلّف شدند تا اجزاء خاص خود را در هر نقطه حراست کنند. به این ترتیب هر کدام از آنان برای کار خود نیروی نظامی استخدام می‌کرد و این به آن معنا بود که شهر میان چیزی بیش از یک حکومت توزیع شده و بیش از یک نفر در قبال امنیت آن شهر مسؤول باشد. «۱» من نمی‌توانم درک کنم که این نظام چه معنایی داشت؟ و چرا ترک‌ها چنین سنتی را پایه‌گذاری کردند؟ و اگر آنان پایه‌گذاری نکردند چرا آن را پذیرفتند؟ و در پشت سر آن به دنبال چه هدفی بودند؟ اصلًا من از اصل این سنت و این که چه زمانی پایه‌گذاری شده خبر ندارم؛ چرا که مورّخان مکه چیزی در این باره، پیش از این زمان، نگفته‌اند. به هر روی اوضاع در هم ریخت و در مکه بیش از یک نفر مسؤول شد، چنان که هر مسؤولی، نظام اداری و موظّفان و دریافت‌کنندگان و نگهبان خاص خود را داشت. طبعاً برخورد این گروه‌ها و ادارات با یکدیگر رو به فزونی گذاشت و شریف سعید از چنین توزیع ثروت و قدرتی، چیزهایی دید که برایش غیر قابل تحمّل بود. شریف سعید مانع از آن می‌شد که اشراف نیروهای نظامی اختصاصی داشته باشند، در حالی که اشراف، این را حق طبیعی خود می‌دانستند و آن را ضامن بقای حقوق خود در درآمدهای مکه که بر اساس فرامین رسمی به آنان اختصاص یافته بود،

می‌شمردند. «۲» آنچه بر این آشوب‌ها افزود آن که والی تُرک جدّه دست روی برخی از محصولاتی که متعلق به اشراف بود و به جده وارد می‌شد، گذاشت. اشراف از فرصت آمدن وی به حج استفاده کرده، مانع از خروج او از مکه شدند، مگر آن که حق غصب‌شده آنان را بپردازد. این امر سبب گسترش شرّ شد و اشراف تا به آنجا اصرار کردند که والی جده پذیرفت و حق آنان را پرداخت کرد و قول داد که دیگر مانع پرداخت آن نشود. در این وقت، مفسدان از آشفتگی اوضاع مکه و عدم توانایی شریف سعید برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۳ یکپارچه کردن قدرت در مکه استفاده کرده، با امنیت موجود در بازار بازی کردند و فریاد ناله مردم بلند شد و به دنبال آن قتل و ترور و آشوب فراوان شد. «۱» همین زمان، فرمانی از دولت عثمانی رسید که طبق آن شیخ مغربی می‌بایست این سرزمین را ترک کند. گذشت که او در دوره برکات ابتدا به مدینه تبعید شد و سپس به مکه بازگشت، مشروط بر آن که دخالتی در امور نکند. این بار از او خواسته شد تا از مکه بیرون برود، اما وی از پذیرفتن آن سر باز زد. شریف نیرویی را فرستاد تا او را به زور از مکه بیرون کنند. شیخ در مدرسه داوودیه بود و حاضر به خروج از آن نشد و شماری از یارانش نزد شریف ثقبهٔ بن قتاده رفته از او یاری خواستند. وی واسطه شده او را به املاک خاص خود در خلیص «۲» برد. وقتی موسم حج فرارسید، وی حج را به جای آورد و سپس برای همیشه آنجا را ترک کرد و دیگر بازنگشت. «۳»

هدایای سلطانه آشی

در همین وقت هدایای گران‌قیمتی از طلا و برخی از عطرهای نادر از سوی سلطانه آشی به مکه رسید و به همراه آن مقدار زیادی صدقات برای فقرای مکه بود. شریف سعید آن‌ها را به عنوان هدایای او پذیرفت؛ زیرا پدرش برکات یکی از خواص خود را به عنوان نماینده خود با هدایایی به هند فرستاده بود. این نماینده با سلطانه آشی دیدار کرده و او هم این هدایا را فرستاده بود. اما اشراف، اختصاصی بودن این هدایا را نپذیرفته، سهم خویش را طلب کردند که همان سه چهارم بود. شریف سعید ابتدا درخواست آنان را رد کرد، اما وقتی دید که این مسأله به اختلاف می‌انجامد، حاضر به تقسیم هدایا و پرداخت سهم آنان شد. به علاوه صدقات را هم در حضور اشراف میان فقرای مکه تقسیم کرد. «۴» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۴ با فزونی اختلافات و درگیری‌ها به صورتی که گذشت، و رسیدن اخبار آن به مرکز خلافت، صلاح در آن دیده شد که بهترین کار عزل شریف سعید از امارت است. بنابراین وی پس از یک سال که از امارتش گذشت، عزل گردید.

بازگشت امارت به آل زید- امارت احمد بن زید

در این وقت، شریف احمد بن زید در ترکیه بود، چرا که از زمان فرارِ او به همراه برادرش سعید بن زید در سال ۱۰۹۳ او به استانبول آمده، همانجا ساکن شده بود. خلیفه عثمانی وی را به امارت برداشت تا به جای سعید بن برکات بنشیند و برای وی فرمانی صادر کرد. نیز گفته شده است که از شریف احمد خواسته شد تا امارت ولایت طرطوس یا جایی در روملی را بپذیرد، اما او قبول نکرد و گفت: اگر همان ولایت بلادمان را به ما بدهید که خوب و الّا ما زیر نظر سلطنت همین جا خواهیم ماند. با این حال سلطنت عثمانی او را مجبور به پذیرش ولایت کرک کرد و یک سال هم به آنجا رفت. بعد از آن به آستانه برگشت و تا وقتی که در سال ۱۰۹۵ حکم امارت مکه به او داده شد، همانجا بود. «۱» نیز گفته شده است که وقتی سلطان در جریان سپردن امارت مکه به وی با او روبرو شد و مصافحه کرد، مکرر می‌گفت: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد ... سپس به او گفت: ای شریف احمد! حجاز ویران است و من تو را برای اصلاح آن می‌فرستم. بدین ترتیب حکومت به آل زید برگشت، آن هم پس از آن که دوازده سال از دست آنان خارج شده بود. پس از آن شریف احمد همراه با کاروان حج شامی به سوی مکه حرکت کرد. زمانی که خبر آمدن شریف احمد به مکه رسید، شریف سعید به سرعت نزد شریف مساعد بن زید رفت و در مجمعی که اشراف حضور داشتند به او

گفت: عموی شما شریف احمد در راه آمدن به مکه برای گرفتن امارت به جای من است. بنابراین من خانواده‌ام را به تو می‌سپارم و مکه را ترک می‌کنم تا در پناه تو زندگی کنند و زمینه برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۵ حرکت آنان فراهم شود. مساعد هم پذیرفت. در صبح شبی که شریف سعید مکه را ترک کرد، مجلسی در مسجد در پشت مقام حنفی با حضور اشراف، والی جدّه، قاضی، مفتی، علما و شخصیت‌های مکه برگزار شد و طی آن مساعد به عنوان وکیل عمویش به عنوان امیر مکه انتخاب شد تا شریف احمد از راه برسد. «۱» شریف احمد در دوم ذی‌حجه سال ۱۰۹۵ به مکه رسید و با موکبی بزرگ وارد شد. او طبق عادت برای تبریک و تهنیت مردم جلوس کرد و شعرا که پیش از آن و بعدها هم، کسانی دیگر را ستایش کرده می‌کردند، او را مدح کردند. چیزی نگذشت که احمد توانست عدالت را حاکم کند و پس از یک دوره اضطراب و آشوب، آرامش را به مکه و راهها باز گرداند. «۲»

حادثه شیخ قلعی

در این دوره حادثه‌ای که به حادثه شیخ قلعی معروف شد، رخ داد. خلاصه ماجرا این بود که نمازگزاران در مسجدالحرام، در صبح روز ۱۵ ربیع الثانی سال ۱۰۹۷ منتظر آمدن امام جماعت بودند که نامش تاج‌الدین القلعی بود. اما او نیامد و یکی از حاضران جلو رفته، نماز را اقامه کرد. در این وقت، والی جده که شیخ الحرم این دوره بود، یعنی احمد پاشا در مسجد حضور داشت و وقتی فهمید که شیخ قلعی، تأخیر کرده است، خشمگین شده، او را به مدرسه داوودیه فرا خواند و دستور داد شلاق به پایش زدند. دیگر امامان که از کتک خوردن همکار خود مطلع شدند، خشمگین شده، بلافاصله جریان را به شریف احمد اطلاع دادند و از او خواستند استعفای آنان را از امامت نماز بپذیرد یا آن که با تأدیب احمد پاشا از شرف آنان دفاع کند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۶ امیر از آنان خواست تا از مفتی مکه به صورت مکتوب در این باره یک استفتای رسمی بنمایند تا او حکم شرع را در این باره بیان کند. وقتی این استفتاء صورت گرفت، مفتی حکم کرد که هر کس که به اهل علم اهانت کرده است، باید تعزیر شود. امیر این افتاء را به قاضی شرع مکه ارجاع داد. قاضی هم پاشا را خواست و حکم تعزیر را برای او خواند. جز آن که پاشا توانست قلعی را راضی کرده، او را به خانه‌اش ببرد و آرامش کند و بدین ترتیب دست از ادعای خود بردارد. بدین ترتیب پاشا کینه مفتی را به دل گرفته، در درونش مخفی نگاه داشت تا آن که شکوائیه‌ای به پاشا به عنوان شیخ الحرم رسید که مفتی برای خانه خود منفذی در مسجد درست کرده است. احمد پاشا کسی را فرستاد تا در این باره تحقیق کند. او خبر آورد که سوراخی در دیوار درست نشده است. وی قانع نشد و مفتّشان بازگشتند تا آن که گفته شد که آن را پیدا کردند. گفته‌اند که در واقع چیزی نبوده، اما با این حال، احمد پاشا مفتی را احضار کرده، آن قدر او را زد که خون از وی جاری شد و با پایش به او لگد زد. مفتی برای شکایت نزد شریف احمد رفت. در این سوی احمد پاشا هم به خانه قاضی که عادتاً ترک بود، پناه برد. شریف از قاضی خواست تا دست از حمایت پاشا بردارد تا حکم شرع در باره او اجرا شود. در این وقت ناله و فغان اهالی مکه هم بلند شده و آنان گروه گروه اطراف خانه قاضی را گرفتند. کسانی هم منفذهایی را که وجود داشت با سنگریزه‌های حرم پر می‌کردند. دراین وقت، پاشا صلاح را در این دید تا به شریف احمد پناه برد. او نیز سروسامانی به اوضاع داده، مفتی را موقتاً راضی کرد. سپس خبر این ماجرا را به سلطان نوشتند و از آنجا فرمانی در عزل احمد پاشا از ولایت جده و منصب شیخ الحرم صادر گردید. «۱»

بیرون راندن نصرانی‌ها از جده

در این زمان بود که شیخ الحرم که والی جدّه بود، دستوری صادر کرد که هیچ غیر مسلمانی حق ماندن در جده را ندارد و به دنبال

آن سخت به تعقیب این افراد پرداخت به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۷ طوری که یک غیر مسلمان در جده نماند مگر آن که اظهار اسلام کرد. «۱» شریف احمد هم با برخی از قبایل شورشی در شرق حجاز نبرد کرده آنان را آرام ساخت. سپس به سمت شمال تا نزدیکی مدینه رفت و به مکه بازگشت. ورود او در آغاز ذی حجه بود و او در حالی که محرم بود، به مکه درآمد. شبانگاه طواف و سعی کرده به زاهر رفت تا صبحگاهان با موکب رسمی بر حسب رسم موجود وارد مکه شود. وی در اواخر ربیع اوّل سال ۱۰۹۹ بیمار شد و در ۱۲ جُمادی الاولای همان سال در حالی که ۷۴ سال داشت و سه روز کمتر از چهار سال امارت کرده بود، درگذشت.

از بین بردن دکه‌ها

در سال ۱۰۹۸ احمد پاشا، نایب شرع به نیروهای سپاهی انکشاریه دستور داد تا از صفا حرکت کرده تا مروه هرچه دکه و سایه‌بان و مزاحمت در راه هست از سر راه بردارند. وی خودش هم سوار شده، دنبال آنان حرکت کرد تا وارد سویقه و شامیه شد و آنچه از دکاکین بیرون زده و مسیر را خراب کرده بود، از میان برداشتند. «۲»

سعید بن سعد

سعید بن سعد بن زید، نزد شریف احمد عزیز بود و محبوبیت داشت و در بسیاری از کارها بر وی اعتماد کرده، گاه او را در جای خود در دیوان امارت می‌نشاند. زمانی که عمو درگذشت، بزرگان سپاه و برخی از اشراف و شخصیت‌ها نزد قاضی شرع آمده، درباره نصب سعید اتفاق کردند و او را به امارت گماشتند و خبر آن را برای دربار عثمانی نوشتند. در این وقت شریف احمد بن غالب از آل برکات که در ینبع اقامت داشت، نامه‌ای به والی مصر که از ترک‌ها بود نوشته، پولی به او داد که دحلان «۳» مقدار آن را یکصد کیسه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۸ نوشته است و از او خواست تا امارت مکه را به وی بسپارد. همین طور اموال دیگری هم به وی بخشید. از آن جمله اموالی بود که در مصر جهت فقرای مکه تدارک دیده شده و هفتاد و پنج هزار قرش بود. والی مصر هم در این باره نامه‌ای به والی جدّه نوشت و موافقت خود را با نصب شریف احمد بن غالب اعلام کرد که خبر آن را در جدّه اعلان نمودند. زمانی که خبر آن به شریف سعید در مکه رسید او حاضر به قبول آن نشد و گفت: والی مصر فقط بر مصر و صعید آن «۱» حکومت می‌کند. اگر مکه را می‌خواهد، باید با شمشیر بگیرد یا آن که فرمانی از سلطان عثمانی برای ما بیاورد. در این وقت سپاه مستقر در جده به همراه شریف احمد بن غالب به سمت مکه حرکت کرده به نواریه «۲» رسید. این رخداد در اواخر رمضان سال ۱۰۹۹ بود. از آنجا نامه‌ای به شریف سعید نوشته، از او خواستند تا مکه را ترک کند؛ اما او نپذیرفت. در اول شوال سپاه، حرکت کرده، تا نزدیک مسجد عایشه آمد. شریف که خطر را نزدیک دید و پراکندگی برخی از اعوان و انصارش را مشاهده نمود، مکه را ترک کرده، به سمت طائف رفت.

احمد بن غالب

شریف احمد بن غالب در دوم شوال ۱۰۹۹ در موکب بزرگی وارد مکه شده، بر حسب رسم برای تهنیت و تبریک و ستایش شعرا جلوس کرد. در ذی حجه بود که فرمان سلطانی به مکه رسید که در آن آمده بود که والی مصر به خلیفه نوشته است که اشراف مکه بر نصب احمد بن غالب متفق هستند و دولت هم آن را تأیید کرده است. این فرمان در حطیم خوانده شد و سه روز جشن برگزار گردید. از جمله کارهای احمد آن بود که اعلام کرد: تجار می‌بایست زکات خود را به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۶۹ دارالاماره بدهند تا تحت نظر آنجا هزینه شود. «۱» هنوز سال ۱۱۰۱ آغاز نشده بود که میان احمد

بن غالب با بسیاری از اشراف اختلاف پیش آمد. آل زید، عصیان خویش را اعلام کرده، به سمت ینبع رفتند و در آنجا از امارت محسن بن حسین بن زید سخن گفتند. گروهی از آل عبداللَّه- عبادله- نیز شورش کرده به سمت قنفذه رفته، آنجا را اشغال کردند و راه یمن را بستند. پس از آن آل حارث عصیان کردند و به دنبال آن کسان دیگری به جز اشراف نیز شورش کرده، در اطراف مبارك بن شنبر جمع شدند و به منطقه حسینیه در چند کیلومتری مکه پناه بردند. بدین ترتیب آشوب و ناامنی و دشواری همه جا را گرفت و هنوز ماه رجب نرسیده بود که اخباری به مکه رسید که شورشیان ینبع و طائف امارت محسن بن حسین بن زید را پذیرفته‌اند و والی جدّه هم آن را در بازارهای جدّه اعلام کرده است. اشراف نیز در زاهر «۲» اجتماع کردند تا سپاه جده به آنان محلق شده و همراه ایشان به مکه هجوم ببرند. در این وقت شریف احمد دستور داد توپ‌ها را در شبیکه و مسفله و مَعْلات مستقر کنند. سپس شماری از عموزادگان را با جمعی از سپاه یمنی و شماری از اشراف به جرول فرستاد تا در بیت الزاهر با دشمنانش ملاقات کنند. نیز جنگجویانی را برای دفاع در سمت مسفله و معلات مستقر کرد و خود در خانه ماند تا نتیجه معلوم شود. در این سوی برخی از اشراف به نمایندگی از شریف محسن نزد قاضی مکه آمده و پس از روبرو شدن با او فرمانی را که در آن شریف محسن به امارت نصب شده بود نشان داده از او خواستند تا آن را که صورتی برگرفته از اصل بود، امضا کند. قاضی شرع از این کار خودداری کرد و گفت: تا اصل فرمان را نبیند آن را امضا نخواهد کرد. اشراف بر وی شوریدند و او را کتك زدند. دو طرف، در مسجد و کنار محکمه که در باب الزیاده بود درگیر شدند و خانه‌هایی از اعیان و کارگزاران مورد حمله قرار گرفت. در میان این آشوب‌ها بود که شریف محسن نامه‌ای برای شریف احمد نوشت و پس از آن بود که امیر احمد بن غالب پذیرفت از مکه بیرون برود. وی در ۲۲ رجب سال ۱۱۰۱ بعد از آن که یك سال و ۲۹ روز حکومت کرد، مکه را ترك گفت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۰ در ذیلِ بر شفاء الغرام فاسی «۱» خبری متفاوت آمده است و آن این که آل زید از سمت طائف به مکه آمدند و به زور قسمت بالای آن را تصرّف کرده، برای بیست روز در آنجا ماندند و آن‌قدر با دشمنان خود جنگیدند تا توانستند شریف احمد را وادار به خروج از مکه کنند. شریف احمد به امام یمن پناهنده شد و تلاش کرد تا او را وادار کند تا از وی برای بازپس‌گیری امارت مکه حمایت و او را مساعدت نماید، اما وی نپذیرفت. اندکی بعد او را راضی کرد تا ولایت منطقه عسیر را که زیر نظر حکومت یمن بود، بر عهده گیرد. بعد از آن مناطق دیگری را هم بر آن افزود و حکومت وی در آن نواحی برای چهار سال به درازا کشید. «۲»

محسن بن حسین بن زید

وقتی شریف محسن امارت مکه را بر عهده گرفت، از حامیان دشمنش نگذشت و بسیاری از آنان را مؤاخذه کرد. وی کلید کعبه را از شیخ عبدالواحد شیبی گرفت و آن را به برادرش عبداللَّه سپرد. این بعد از آنی بود که در محکمه شرعی ثابت کرد که عبدالواحد برخی از قنادیل کعبه را به شریف احمد داده است و در این باره شماری از سازندگان طلا را خواست و آنان شهادت دادند که قندیل‌ها را به النگو و خلخال تبدیل کرده‌اند ... برخی هم می‌گویند که شریف احمد آنها را به صورت سکه در آورد و مردم از آنها استفاده می‌کردند. «۳» شریف محسن فرمان امارت خود را از سلطان در استانبول اما از طریق مصر دریافت کرد که در یك مراسم عمومی خوانده شد. اندکی بعد اشراف آل سعید و جز آنان، به مخالفت برخاسته و چندین نفر بر او شوریدند. «۴» به دنبال آن راه‌ها بسته شد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۱ مردم مصیبت زیادی دیدند، به طوری که قافله‌های ارزاق به جدّه نمی‌رسید مگر آن که صنجق جده نیروهایی برای حراست، همراهشان بفرستد. به همین جهت قیمت‌ها بالا رفت. در این وقت قاضی و صنجق جده به خانه شریف محسن آمده به او گفتند: اگر قادر به تأمین امنیت بلاد نیستی، از امارت کناره‌گیری کن. وی پاسخ داد، اشرافی که از من حمایت می‌کنند حاضر به جنگ با عموزادگان شورشی خود نیستند. شما شماری

از سپاه مصری را در اختیار من بگذارید تا شورشیان را تأدیب کنم. فرماندهان سپاه این درخواست را رد کردند و گفتند: محدوده کار ما مکه است و در بیرون از آن در بادیه‌ها مسؤولیتی نداریم. «۱» با اقدام برخی از اشراف شورشی از آل زید در جهت بازگرداندن شریف سعید به امارت، اوضاع بحرانی شد. شریف سعید خود را برای امارت آماده کرده بود، زیرا بر این باور بود که با توجه به آن که موقتاً کنار گذاشته شده، بر پایه عقیده آل زید، بیش از دیگران به امارت سزاوار است و آنان حق ندارند دیگری را به امارت گیرند. این امر سبب شد تا آل زید به دو دسته تقسیم شوند و از شریف محسن بخواهند به نفع شریف سعید از امارت کنارگیری کند. اما او نپذیرفت و سوگندهای مؤکد خورد. اختلاف میان دو دسته از آل زید بالا گرفت و شمشیرها کشیده شد و نزدیک بود که فتنه‌ای رخ دهد که مساعد بن سعد برادر شریف سعید پادرمیانی کرده، راه حل ظریفی را مطرح کرد. خلاصه آن این بود که شریف محسن ابتدا به نفع شریف مساعد کناره‌گیری کند تا سوگندهایش که به نفع سعید کنار نمی‌رود، درست باشد. آنگاه مساعد کار را در دست گرفته، سپس به نفع سعید کنار رود. در این وقت صنجق جدّه اعلام کرد که مانع از ورود سعید و هواداران وی به مکه خواهد شد. شماری از اشراف با وی تماس گرفته، به او گفتند: در اولین حرکتی که در سمت بازار معلات در جهت منع سعید صورت گیرد، کشته خواهد شد. بدین ترتیب صنجق دست از ممانعت برداشت و اجازه داد تا سعید مکه را تصرف کند. این رخداد در روز یکشنبه هفتم محرم سال ۱۱۰۳ بود. بدین ترتیب او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۲ امارت دوم خود را آغاز کرد و این بعد از آنی بود که شریف محسن یک سال و پنج ماه و سه هفته حکومت کرده بود. «۱»

امارت دوم سعید بن سعد

هنوز کار امارت سعید مستقر نشده بود که قاضی و بزرگان از اشراف مکه به استانبول نامه نوشته، واقعه را شرح دادند و تأیید سعید را درخواست کردند، اما در رسیدن تأییدیه تأخیر شد. محسن نیز به مدینه گریخت و برخی از کسانی را که در آنجا بودند برشوراند، اما کارش به جایی نرسید. پس از آن حاضر به مصالحه شد و در مقابل پذیرش امارت سعید، مقرّر شد تا بخشی از عواید بلاد به وی واگذار شود. در جمادی‌الاولای سال ۱۱۰۳ نامه‌ای از والی مصر در تأیید آنچه در مکه پذیرفته شده بود رسید و این که او خبر آن را به استانبول نوشته و منتظر تأیید نهایی آن‌جاست. سپس نامه دیگری رسید که سلطنت عثمانی، امارت مکه را به سعد بن زید پدر سعید «۲» که در آن وقت در ترکیه بود واگذار کرده و این پیش از رسیدن نامه ما بوده است. همراه آن نامه، فرمان سلطانی در این باره بود و این که سعید نایب پدرش در امارت مکه خواهد بود.

امارت دوم سعد بن زید

موسم حج سال ۱۱۰۳ فرا رسید و همراه با آن موکب حامل امیر جدید- یعنی سعد بن زید- وارد شد و جشن تأیید در مسجد به صورت مرسوم برگزار گردید و شعرا و دیگر تبریک‌گویان بر وی وارد شدند و علی الرسم او را مدح کردند. «۳» این امارت دوم سعد بن زید بود که پس از ۲۱ سال دوری از مکه، اکنون با لباس تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۳ رومیان وارد مکه می‌شد. وی عمامه خود را روی قاووق (کلاه مخصوص ترکی) پیچیده و در کلامش برخی از الفاظ شامی وارد شده بود. اندکی بعد عمامه حجازی بر سر گذاشت. هنوز کار وی استقرار نیافته بود که اخباری در باره شورش احمد بن غالب از قنفذه و اشغال آن و سپس حمله به لیث به مکه رسید. با این حال چیزی نگذشت که وی درخواست کرد تا بدون جنگ وارد مکه شده، در آنجا زندگی کند. به او اجازه داده شد و وی در باغ خود در رکانی در نزدیکی مکه، اقامت گزید. «۱» در دوران شریف سعد، برخی از قبایل حرب شورش کردند که وی با آنان به نبرد برخاست اما کاری از پیش نبرد و به مکه بازگشت. سال

بعد دوباره جنگ را از سر گرفت و بر آنان پیروز شد. در همین دوره، شماری از آل عبداللّه- عبادله- بر شریف سعد شورش کرده، در مسیر لیث، متعرّض قافله‌ها شدند و بدین ترتیب امنیت از میان رفت. در این سوی، شماری از غارتیان شهری یا لصوص هم اوضاع را در مکه ناامن کردند، به طوری که برای حفاظت شهر نیاز به نگهبان‌های شبانه پیش آمد. چیزی نگذشت که شورشیان، خود را تسلیم کردند. شریف سعد برای سه سال امارت کرده، به رغم نیکی فراوانش در حق اشراف- منهای مواردی که ذکر شد- و اتفاق و یگانگی‌اش با اهالی، تمایلی به کنار آمدن با رؤسای ترک آن ناحیه نداشت و اختلافات شدیدی آن هم در نوع خاص خود با صنجق جده محمد پاشا داشت. بسا علت آن کراهت وی از کارگزاران ترکی بود که بر همه چیز تسلط داشتند. صنجق جده تلاش‌هایی را بر ضد وی در دارالخلافه انجام داد و توانست فرمان عزل او و امارت عبداللّه بن هاشم از آل برکات را بگیرد. شریف سعد حاضر به واگذاری امارت نشد و سپاه صنجق او را در محاصره گرفت. دیگر سپاهیان ترک هم بر ضد وی وارد عمل شدند و او توپ‌هایی را در نزدیکی باب العتیق «۲» و در مسعی نصب کرد. در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۴ نتیجه این کارها حدود یک صد نفر کشته شدند و بردگان سعد، خانه بسیاری از ترک‌ها را غارت کردند. همچنان که رباطی که در سوق اللیل بود و نیز خانه‌هایی در مکه غارت شد. شریف سعد دانست که قدرت دفاع ندارد. به همین دلیل مکه را به سمت حسینیه در جنوب مکه ترک کرد و منتظر فرصت مناسب برای گرفتن انتقام ماند. «۱»

عبداللّه بن هاشم

بدین ترتیب امارت مکه به شریف عبداللّه بن هاشم از آل برکات واگذار گردید. «۲» او از باب السلام سوار شده، در خیابان‌های مکه مرور می‌کرد، در حالی که منادی، برابر موکب او نام وی را جار می‌زد. این رخداد در اوایل ذی‌حجه سال ۱۱۰۵ و پس از فتنه‌ای پر تلفات بود که شمار زیادی از دو طرف کشته شدند. این به جز حجاجی بود که در عرفه و مکه به قتل رسیدند، چرا که برخی از قبایل فرصت را برای غارت مناسب دیده بسیاری از حجاج را در مسیر عرفه غارت کردند و مسیر جدّه هم پر از فتنه و فساد شد، به طوری که قافله‌ها در مسیر بازگشت جرأت خروج از مکه را بدون محافظانی از سپاه برای مراقبت از آنان نداشتند. به نظرم مسؤول اصلی در این وقایع سلطنت ترکی بود که برای عزل و نصب، زمانی جز ایام حج را در نظر نمی‌گرفت و در این میان حجاج در میان فتنه‌های ناشی از آن گرفتار دشواری شده، اموال و اجناس آنان در معرض غارت قرار می‌گرفت و لصوص و مفسدان فرصت را برای پر کردن جیب خود یا سدّ جوع و رفع بیچارگی خویش مناسب می‌دیدند. در این فتنه، وزیر شریف سعد که نامش عثمان حمیدان بود دستگیر شد. وی در باغی در معابده که به نام خود او بود، پنهان شده بود. پس از دستگیری، او را در جایی در سپاه نگاه داشته بودند تا بکشند. اما توانست با عبور از دیوار معلات بگریزد و از آنجا به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۵ سمت قبرستان ابن سلیمان «سلیمانیه» رفته «۱» و در نهایت با رفتن به فلق به امیر جدید پناه برد و او هم از وی، برابر صنجق سپاه حمایت کند. در واقع، دشمنی با وزیر بیشتر شخصی بود و آن اندازه که برای صنجق عسکر مهم بود برای امیر اهمیتی نداشت. «۲»

امارت شریف سعد برای سومین بار

عبداللّه بن هاشم چندین ماه امارت کرد تا آن که در اول ربیع الاول سال ۱۱۰۶ به او خبر رسید که شریف سعد، منطقه لیث را اشغال کرده و با سپاه بزرگی عازم مکه است. شریف عبداللّه از صنجق جده کمک خواست و اهالی مکه را بسیج کرد. سپاه جدّه به کمک وی آمد، اما اهالی مکه حاضر به جنگ نشدند تا آن که از مفتی مکه شیخ عبداللّه عتاقی، فتوایی در جواز دفاع بر ضد متجاوزان گرفتند. صنجق جده دفاع از مکه را ترتیب داده، جای هر دسته‌ای از سپاه را داخل شهر معین کرد و توپ‌ها را مستقر نمود.

در این وقت، سپاه مهاجم از سمت معلات وارد شد و نیروهای اعرابی‌اش را به سمت کوه‌ها فرستاد و آنان توپچی‌ها را کشتند. پس از آن شمشیرزنان را میان سپاه جده فرستادند تا آن که موفق شدند آنان را از مواضع خود برانند. شریف عبداللّه دریافت که مقاومت بیهوده است. به همین جهت مکه را به قصد جدّه ترک کرده از آنجا به استانبول رفت و همان سال در آنجا درگذشت. بدین ترتیب شریف سعد برای سومین بار «۳» امارت مکه را در دست گرفت و برای تهنیت و تبریک و مدّاحی شعرا جلوس کرد. آلای ترک هم که تا دیروز بر ضد او می‌جنگید، جلوی او نشسته پذیرایی می‌کرد. در این وقت در باغ عثمان حمیدان وزیر شریف سعد، میهمانی‌های مفصلی برای عرب‌هایی که کمک کرده بودند برپا شد و وزیر به شخصه پذیرایی می‌کرد. چیزی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۶ نگذشت که در اواخر رمضان همان سال یعنی ۱۱۰۶ فرمان تأیید سلطان به مکه رسید و همه جا جشن و سرور برپا شد. در اوایل سال ۱۱۰۷ برادرش محسن بن حسین را برای امارت مدینه فرستاد و در ماه جُمادی الاولی با برخی از شورشیان در شرق طائف جنگید و مدتی را در آنجا بود تا آن که در دوم ذی حجه به مکه بازگشت. در همین سال، مفتی مکه عبداللّه عتاقی درگذشت و این منصب به شیخ عبدالقادر ابوبکر صدیقی واگذار شد. در این وقت مکه آرامش خود را باز یافت، راه‌ها ایمن شد و تمامی اشراف، سَروری سعد را پذیرفتند مگر جماعتی از آل عبداللّه که اندکی بعد به خاطر بخشش‌های خود به مخالفت برخاسته، خشمگین بیرون رفتند. شماری از اشراف از آل برکات مسؤول امنیت راه‌ها شدند که آنان نیز پذیرفته و اطاعت کردند. پس از آن به آل عبداللّه نیز رسیدگی کرده، خسارتشان را جبران کرد و آنان نیز اطاعت را پذیرفتند. اندکی بعد باز طاعت شکستند و در جایی به نام حمّام در وادی فاطمه گرد آمده، «۱» گروهی از قبایل اروقه و مطیر نیز دور آنان را گرفتند. شریف سعد از آل زید و از دوستانش از آل برکات کمک گرفت و به سمت آنان حرکت کرد. زمانی که شنید آنان حمام را به قصد جدّه ترک کرده‌اند، به تعقیب آنان پرداخت تا آن که شورش آنان را فرو نشاند. آنان نیز اطاعت نموده، اظهار یگانگی کردند و بدین ترتیب اوضاع آرام شد. «۲» شریف سعد هفت سال به همین ترتیب امارت کرد.

کشیدن توتون

در این دوره، استفاده از توتون و تنباکو یا به اصطلاح شرب دخان در مکه باب شد. برخی گفته‌اند که [این سوغات در سال ۱۱۱۲ از مصر به حجاز آمد و طولی نکشید که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۷ استفاده از آن در مکه شایع گردید. «۱» آنچه نزد مورّخان شهرت دارد آن است که گیاه مزبور اولین بار در سال ۹۹۹ به دست آمد.

امارت سعید بن سعد برای بار سوم

در این وقت، سعد مصلحت را در آن دید تا به نفع فرزندش سعید از امارت کناره‌گیری کند. وی در این باره نامه‌ای به دربار عثمانی نوشت و زمانی که فرمان تأیید رسید، در سال ۱۱۱۳ جشن گرفت و بدین ترتیب سعید برای بار سوم به امارت رسید و برای تبریک و تهنیت جلوس کرد.

دشواری‌های دوران سعید

ویژگی سخت‌گیرانه سعید و استبداد به رأی او سبب شد تا اندکی بعد با عموزادگانش از اشراف «۲» درگیر شود و در پرداخت حقوق آنان کوتاهی کند. این امر اوضاع را به هم ریخت و درگیری بالا گرفت و در این مسیر دشواری‌های زیادی را که حدود سه سال به درازا کشید، تحمّل کرد. دسته‌ای از اشراف آل برکات و آل حسین و آل قتاده و برخی از آل سعید بر وی خروج کردند و همگی در وادی مر «وادی فاطمه» اجتماع کرده، راه را بستند. شریف سعد پدر شریف سعید نزد آنان رفت و ایشان از تأخیر در

پرداخت حقوقشان گلایه کردند. او وعده پرداخت حقوقشان را داد و ایشان را باز گرداند، جز آن که سعید حاضر به قبول این صلح نشد مگر آن که آنچه را گرفته‌اند از حقوقشان کسر کند. این پیشنهاد مورد قبول اشراف قرار نگرفت و دوباره شورش کردند. در این وقت صنجق جده از آنان خواست که تا پایان یافتن موسم حج از سر و صدای خود بکاهند و آنان پذیرفتند. پس از ایام حج، آنان به زاهر رفتند و از شریف خواستند تا نزد قاضی مکه احمد البکری رفته و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۸ او میانشان قضاوت کند که شریف پذیرفت. شریف در مجلس شرع، هر نوع حقی را برای آنان انکار کرد و گفت: چیزی که آنان اسمش را حق گذاشته‌اند، نوعی نیکی است که امیر مکه به آنان می‌کند. آنان خشمگین شده و بر شدت مخالفت و شورش خود افزودند و توانستند صنجق جده را هم مدافع خویش سازند، چنان که شریف سعد هم با رأی آنان همراهی می‌کرد. محرم سال ۱۱۱۶ از راه رسید و فتنه‌ها آغاز شد. بردگان اشراف بر فراز کوه‌های محیط به مکه در سمت تربهٔ العیدروس و شبیکه تا پایین کوه عمر و از آنجا تا کنار جبل شامیه تا کوه‌هایی که محیط بر معلات بود بالا رفتند و برخی از آنان خانه‌های اشراف در شبیکه را تصرّف کردند. شریف سعید آماده دفاع شد و همراه سپاه خود به سوق الصغیر رفت، اما نتوانست جلو برود، پس، از آنجا به سویقه و سپس به شبیکه رفت. در آنجا هم مدافعان از شبیکه دفاع کرده آنان را از آنجا بیرون راندند. «۱» سپس شورشیان عازم جدّه شدند و ریاست خود را به یکی از آل زید با نام شریف عبدالمحسن بن احمد سپردند و در غلیل از نواحی جده شرقیه فرود آمدند. در آنجا با صنجق جده اتفاق کرده، داخل جده شدند و امارت عبدالمحسن را اعلام کردند. سپس در این باره نامه‌ای به مدینه و سایر قبایل حرب و یمن و شمال نوشتند و آنان هم اظهار اطاعت کردند. در این وقت این جماعت از جده به سمت جموم در وادی فاطمه آمدند و از آنجا به زاهر منتقل شدند. سعید چاه‌های آن ناحیه را کور کرده بود و آنان مجدداً آنها را حفر کردند و به کار ترتیب سپاه خود مشغول شدند. سعید هم آماده دفاع شده، اهالی محلات «۲» را مجهّز کرد و توپی را که در دارالسعاده زیر خاک بود درآورده، به ذی طوی فرستاد. «۳» همچنین شماری از علما را به مجلس تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۷۹ قاضی فرستاد تا خطر را به قاضی گوشزد کرده، از او فتوایی در باره لزوم دفاع بگیرند. قاضی هم در این باره حکمی نوشت. سعید نامه‌ای هم برای فرمانده نیروهای جده نوشت و از او خواست تا به مجلس شرع بیاید تا دعوایی علیه او به خاطر کمک به راهزنان، آن هم علیه کسی که سلطان او را معین کرده، اقامه کند. وی در این نامه نوشت: اگر حضور نزد قاضی را نپذیری کافر شده‌ای! و چنین است که لفظ «کفر» روی هواها و اغراض ما دور می‌زند. حکّام دیروز راهزن می‌شوند، چنان که همین راهزنان، فردا حاکمان شرعی خواهند بود. مجالس قضا هم میدانی است برای اعتراف و اقرار به آنچه قبول نداریم و نفی آن چیزی که پذیرفته‌ایم. در این وقت بر نیروهای سعید افزوده شد و او همراه با سربازان مصری و یمنی و سپاهیان انکشاری ترک «۱» و برخی از قبایل هم‌پیمان خود، آن هم پس از آن که توپخانه را روی برخی از کوه‌ها مستقر کرد، آماده شد. در این وقت دو سپاه در ذی‌طوی با یکدیگر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۰ درگیر شدند. شماری از جوانان اشراف به میدان آمده، با کشیدن شمشیر مبارز می‌طلبیدند. نبرد چهار روز به طول انجامید. شریف سعید دریافت که طاقت مقابله با مهاجمان را ندارد. به همین جهت از مردم خواست تا در مسجد در کنار محکمه نزدیک باب سلیمانیه اجتماع کنند. آنگاه از شیخ سعید منوفی از علمای مکه خواست تا برای آنان خطبه خوانده ایشان را به دفاع از سعید بسیج کند. خطیب هنوز در باره هدف اصلی سخن نگفته بود که عامه مردم بر ضد وی شوریده او را با سنگریزه‌های مسجد سنگباران کردند. شریف سعید دریافت که امید به پیروزی وجود ندارد و نیروی مهاجمان هر لحظه رو به تزاید است. به همین جهت تصمیم به ترک مکه گرفت. وی در شب ۲۱ ربیع الاول ۱۱۱۶ از مکه بیرون رفت. در گزارشی که از شیخ ابوالسعود سنجاری نقل شده آمده است که شریف عبدالمحسن در پی او فرستاد تا دارالسعاده را برای استقبال از او آماده کنند. مکان آن در حال حاضر رواقی است که در مسجد الحرام در کنار اجیاد واقع شده است. وی می‌گوید: شریف سعد پدر سعیدِ شکست خورده، بالای سر ما ایستاده و بر عملیات آماده سازی آنجا

نظارت می کرد. «۱»

عبدالمحسن بن احمد زیدی

شریف عبدالمحسن در صبح شبی که وصفش گذشت، در موکبی عظیم و در حالی که آلای‌های مصری و ترکی، کسانی که شب گذشته در سپاه شریف سعید با او می‌جنگیدند، پیشاپیش او حرکت می کردند، وارد مکه شد. وی ابتدا به سمت مسجد رفت، و پس از آن که طواف کرد، فرمان سلطانی دایر بر این که کار را به دست صنجق جده سپرده و او هم عبدالمحسن را برگزیده است، خوانده شد. «۲» سپس شیخ عبدالمعطی شیبی برخاست و برای امیر دعای تأیید کرد و صدای مُبلّغ بالای قبّه زمزم شاهد گفتار او بود. سپس امیر به دارالسعاده رفت و به استقبال تهنیت‌گویان و استماع اشعار مداحان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۱ نشست و مکه برای سه روز جشن گرفت. «۱» آنچه در این میان برای یک مورخ تازگی داشت آن بود که سلطنت عثمانی، کار انتخاب امیر مکه را به دست صنجق جده سپرده بود تا او کسی را انتخاب کند. این چیزی بود که سابقه نداشت. آنچه در این سیاست شگفت می‌نمود آن بود که جده تا این زمان تابع مکه بود و طبیعی چنان بود که صنجق آن، یکی از رعایای امیر مکه باشد؛ اما روش ترک‌ها در سیاست، روشی به سبک و سیاق مخصوص به خود بود و بسا آنان در ارتباط با وضع خاص اشراف مکه، معذور بودند.

عبدالکریم بن محمد بن یعلی

امارت عبدالمحسن بیش از ۹ روز طول نکشید و او به نفع یکی از اشراف از خاندان برکات به نام شریف عبدالکریم بن یعلی، البته پس از جلب موافقت اشراف در این باره، کناره‌گیری کرد. بدین ترتیب او برای خارج شدن امارت از آل زید به آل برکات کمک کرد. فرمان کناره‌گیری هم در یک مجلس عمومی در مسجد با امضای قاضی و امضای اشراف در موافقت با آن اعلام شد. «۲»

امارت سعد بن زید برای بار چهارم

در این وقت، شریف سعد (پدر سعید) امارت را از ترس از مهاجمان رها کرد. وی در حالی که در مکه اقامت داشت، مهاجمان متعرّضش نمی‌شدند. چیزی نگذشت که با قائم مقام امیر عبدالکریم دعوای لفظی پیدا کرده، کار بالا گرفت تا آن که برخی از نزدیکان او خشمگین شدند و درگیری روی داد. ادامه کار به درگیری میان آل زید و آل برکات منجر شد و در این میان آل زید پیروز شدند و دشمنان خود را از مکه بیرون کردند و بدین ترتیب سعد در ششم شوال همان سال ۱۱۱۶ برای بار چهارم به امارت مکه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۲ منصوب شد. «۱» دحلان می گوید: «۲» «نخستین کسی که بر عبدالکریم شورید، شریف سعید بن سعد بن زید بود که ابتدا با برخی از قبایل حرب در همان اطراف مرتبط شد، اما از وی حمایت نکردند. سپس به سراغ قبایلی از جهینه رفت که کمکش کردند و با کمک آنان ینبع را گرفت و هرچه از غلات صدقه را که در آن جا اختصاص به مکه داشت تصرف کرد و در میان کسانی که با آنان ارتباط دوستی داشت، تقسیم کرد. چیزی نگذشت که امیر مکه نیرویی را به سراغ وی فرستاد و در نبردی که رخ داد نیروهای او را در یک واقعه دشوار شکست داد. این واقعه در چهاردهم جُمادی الاولای سال ۱۱۱۶ بود.» پس از آن به حادثه سعد پدر سعید اشاره دارد که وی پس از مدتی اقامت در مکه در حکومت تازه، به معابده رفت. شاید مقصودش عابدیه در غرب عرفات باشد. سپس با عبدالکریم اختلاف پیدا کرد که دلیل آن عدم پرداخت سهم اختصاصی او بود. وی نیروهایش را از اروقه که فرعی از عتیبه در شرق مکه است، گردآوری کرده خواست به طائف حمله کند که نتوانست. در این وقت راه مکه را در پیش گرفت و این درست زمانی بود که فرزندش سعید هم در ینبع سر به شورش

برداشته بود. شریف سعد تا جایی نزدیک جعرانه آمد. سپس از آنجا از نزدیکی اذاخر گذشت تا به نزدیکی معابده رسید. اما وقتی نیروی دفاعی را دید به خرمانیه رفته در آنجا نیروی سواره نظام شریف عبدالکریم را با شماری از نیروهای ترک و مغربی از عسکر پاشا دید. نبرد آغاز شد، چندان که خون از خرمانیه تا ریع اذاخر روی زمین جریان یافت. «۳» در این وقت سعد پنهان شده، اندکی بعد در الزیمه آشکار شد و از آنجا به شرق طائف رفت و با برخی از قبایل زهران و غامد مرتبط شد «۴» و آنان هم کمکش کردند. وی به همراه آنان از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۳ آنجا به سمت جنوب آمد تا آن که قنفذه را اشغال کرد. در این سوی، شریف عبدالکریم شماری از نیروهای جنگی از اشراف و عرب‌ها را به سمت او فرستاد. خود عبدالکریم هم به سپاهش پیوست. ابتدا شکست خورد اما بار دیگر حمله کرد. این بار سعد شکست خورد و با فرار سعد، عبدالکریم در قنفذه ماند. سعد چندان رفت تا به سرزمین قبیله غامد رسید، در حالی که بیش از سه اسب و سه قاطر با وی نبود. وی توانست مردم غامد را به سوی خود جذب کند. سپس همراه آنان به سمت طائف رفت و با سپاهی که ۱۳۰۰ نفر از غامد و زهران بودند آنجا را تصرّف کرد. این واقعه در ۲۶ رمضان سال ۱۱۱۶ بود. سپس با سپاهش عازم حمله به مکه شد در حالی که عبدالکریم همچنان در قنفذه بود. در این سوی پاشا رئیس ترک‌ها آماده مقابله با وی شد. یاران شریف عبدالکریم هم به او پیوستند و پاشا اعلان بسیج عمومی داد. او به همراه عده‌ای به خانه قاضی رفت تا همان کاری که دشمنانش کردند، یعنی گرفتن فتوای وجوب قتال و دفاع، انجام دهد. پیش از آن، دشمنان آنان هم همین روش را پیشه کرده، فتوایی برای وجوب قتال با راهزنان گرفتند (همان‌ها که مدتی قبل، از نظر همین‌ها حکومتشان شرعی بود). بدین ترتیب مهر شرع با تغییر روزگار عوض می‌شد و چیزی را امروز تأیید می‌کرد که دیروز رد کرده و به کفرش حکم کرده بود. سعد در ۲۹ رمضان سال ۱۱۱۶ به مکه رسد و با مدافعان شهر در منطقه خریق در نزدیکی معلات درگیر شد. سپس پیروزمندانه و زمانی که نیروهای طرفدار عبدالکریم گریختند، وارد شهر شد. و بدین ترتیب برای بار چهارم به امارت رسید. «۱»

کارهای غامد و زهران و سعد در امارت چهارم وی

موکب وی در مراسمی با حضور قاضیان و عالمانی که دیروز فتوای به جنگ با او داده بودند گرامی داشته شد. در این وقت، مردمان غامد و زهران «۲» که مکه را تصرّف تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۴ کرده بودند، به غارت بسیاری از خانه‌ها پرداختند، به طوری که لباس جنازه‌ها را هم درآورده و با حمله به خانه‌ها، بسیاری از مردم را با انواع و اقسام ذلّت مورد اهانت قرار دادند. مردم از دست آنان متوحّش شدند و برخی از زنان حامله از ترس آنان سقط کردند. «۱» بدین ترتیب، صفحات تازه‌ای از زندگی شریف سعد ورق خورد که صفحات سیاهی بود. باید از این حاکمان شگفت زده شد که چگونه در راه رسیدن به پیروزی و گرفتن تخت امارت، همه اصول اخلاقی و مروّت انسانی را به فراموشی سپرده، برای رسیدن به اهداف خود حاضر به هتک حرمت مسلمانان و ریختن خون آنان می‌شدند و رتبت خویش را در عالم اسلام پایین می‌آوردند. شگفت‌تر آن که کسانی هم پیدا می‌شوند که به آنان در این قبیل پیروزی تهنیت می‌گویند و با حسّ حمایت از اسلام و حمیّتی که دارند، دولت آنان را استوار می‌سازند. پاشای ترک حاضر به تسلیم در برابر شریف سعد نشد و با نیروهایی که داشت در خانه خود تحصن کرد. سعد مردم را در مسجد به یک اجتماعی عمومی فرا خواند و دلایل خویش را برایشان شرح داد و سپس از آنان پرسید که آیا او سزاوارتر و شایسته‌تر نیست؟ همه گفتند: آری. بار دیگر پرسید. گفتند: آری. سپس از بزرگان خواست نزد پاشا رفته او را قانع کنند. در این وقت طی این گفتگوها پاشا قانع شد و این بعد از آنی بود که در تأیید کارهای او و حجّت شرعی نوشتند. «۲»

امارت عبدالکریم برای بار دوم

امارت سعد ۱۸ روز بیشتر به طول نینجامید، زیرا امیر عبدالکریم که در یمن بود با سپاهی از عموزادگان و یارانش از قبایل عتیبه و حرب «۳» از راه رسیده به مکه یورش برد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۵ آن را در ۱۷ شوال همان سالِ ۱۱۱۶ تصرّف کرد. این پس از آنی بود که سعد را از آنجا به عابدیه غربی بیرون راند، جایی که چند روز بعد در همانجا وفات یافت. «۱» در این واقعه، نبرد شدیدی صورت گرفت که شدّت آن کمتر از ماجرای مشابه در دو هفته پیش از آن نبود. در این وقت، آنان که پیروز شدند، دو روز کامل به هتک حرمت شکست خوردگان پرداختند، به طوری که کوچه‌ها پر از جنازه کشته‌ها بود و مردم نمی‌توانستند آنان را دفن کنند. به همین جهت آنان را بار کرده، از سمت دارالسعاده عبور داده، کشان کشان به سمت حفره بزرگی که برای آنان کنده بودند می‌بردند. سرها را نیز جمع کرده مناره‌ای از آن در معلات در نوک کوهی مشرف بر راهی که آنجا به راه سلطان مراد معروف بود، ساختند تا عبرتی برای دیگر دشمنان باشد. «۲» و خدا داناست که این اقدام، آن اندازه که نشان دهنده سنگدلی برخی از اصحاب قدرت و جلال و جبروت است، عبرت برای دیگران نیست. شرح داستان، آن که صنجق جده از این که عبدالکریم به این پیروزی دست یافت اظهار مسرّت کرد. وی از علما و اهالی، آنان که برای هر پیروزی حاضرند تأیید بنویسند، درخواست کرد تا متنی در باره این فتوحات نوشته، آن را امضا کردند و در پایان از طرف خود و اهالی درخواست کرد تا عبدالکریم را تأیید کنند. سپس این نامه را به مصر فرستاد تا از آنجا به باب عالی در استانبول برده شود. درست همان طور که صنجق مکه طرفدار عبدالکریم بود، والی مصر متمایل به جناح مقابل که سعید و پدرش سعد در آن بودند، بود. به همین جهت، و یا به سبب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۶ اختلاف شخصی که با صنجق جده داشت صلاح را در تأخیر ارسال آنچه صنجق جده نوشته بود دید و در عوض متن دیگری نوشت که در آن نشان داد که عبدالکریم به سعد و سعید ظلم کرده و عدالت چنان اقتضا می‌کند که امارت سعید برای مکه تأیید شود. «۱» و بدین ترتیب بود که بابعالی از آنچه در پشت صحنه رخ می‌داد غافل بوده، کار رعایایش را به بیش از یک نفر واگذار می‌کرد تا آنان به جنگ با یکدیگر بپردازند و هر طور که دلشان می‌خواهد برای تحقق اهدافشان تلاش کنند و در این میان، مکه را با انواع مصیبت‌ها و بحران‌ها روبرو کنند، مشکلاتی که بچه‌ها را پیر می‌کند بدون آن که مسؤولان عثمانی راه و روش خاص خود را برای رسیدن به واقعیت قضیه داشته باشند و روی آن بایستند. بدین ترتیب بود که نامه مصر به استانبول رسید و کتاب صنجق جده کنار گذاشته شد تا با تأخیر برسد. بنابراین آنچه را که والی مصر می‌خواست به انجام رسید. زمانی که نامه او به دربار عثمانی رسید، به زور نیروی نظامی فرمان بازگشت سعید داده شد، بدون آن که به عواقب آن فکر شود. سپاه مصری فرمان جدید را برداشته حرکت کرد، به طوری که مکه دچار بحران شد و موسم حج از آن آشفته گردید و نامه‌های مکرر به عبدالکریم نوشته شد که معزول است. او هم در پی کسانی از علما و اعیان از اهالی که اسیر این جزر و مدها بودند فرستاده آنان را در مسجد جمع کرده فریاد زد: آیا من صاحب حق نیستم؟ آیا من تنها عدالت گستر نیستم؟ آیا شما راضی به امارت من نیستید؟ همه می‌گفتند: آری آری. و اللَّه آری. به خدا اگر من هم آنجا بودم، همین را می‌گفتم، زیرا این تنها کلمه‌ای است که قانون مسلّط سیاست هر عصری به آن تمایل دارد. شریف عبدالکریم می‌گفت: «عثمانی‌ها سعید را فرستادند تا بر آنان امارت کند.» آنچه برای آنها مهم بود رد دستورات عثمانی بود. در این وقت مردم هم کنار درِ مسجد فریاد می‌زدند که «آن فرمان باطل است» آن گونه که صدایشان در رواق‌ها می‌پیچید که: باطل است، باطل است. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۷ به هر حال گروهی از اهل مکه جمع شدند و کسانی از بادیه نشینان که دنبال رزق و روزی بودند برای نبرد در رکابش آمدند تا در اولین لحظه‌ای که شکست او را دیدند به دشمنانش تبدیل شوند. بدین ترتیب بود که روز چهارم ذی حجه، مدافعان شهر، سلاح به دست در چند دسته در ذی طوی آماده شدند. این در حالی بود که شماری از مصری‌ها مخفیانه خود را به مسجد رساندند تا فرمان نصب سعید را به قاضی نشان داده آن را در مسجد آشکارا بخوانند و به دنبال آن کسانی که در مسجد هستند فریاد اطاعت از خلیفه را سر دهند، آن هم درست بعد از آن که منادی

گروه مقابل ندای باطل بودن آن فرمان را سر می‌داد. نتیجه آن که مسجد در اضطراب افتاد و شمشیرها از غلاف درآمد و فریادگرشان فریاد زد: عبدالکریم باید از مکه خارج شود؛ نیروهایی را به سوی ذی طوی بفرستید تا او را از آنجا بیرون کنند. «۱» در این وقت نامه‌هایی از سوی علما به سمت عبدالکریم روانه شد تا وقت پایان یافتن موسم، کار را به سعید واگذار کند. اما یاران او آن را رد کردند و اعرابی هم که به دنبال لقمه نانی بودند، همچنان در حال تفحّص بودند که در کجا می‌توانند در پناه شمشیر خود چیزی به چنگ آورند. دیگر مفسدان و گرسنگان هم در پی یافتن فرصتی برای غارت و دزدی و تحت فشار گذاشتن حجاج و اهالی برای به دست آوردن غنیمت بودند. گرانی هم چندان بالا گرفته بود که گوسفند را در این موسم در عرفه به مبلغ ده سکه طلا خریداری می‌کردند.

امارت سعید برای بار چهارم

در این وقت، عبدالکریم به وادی مر رفت تا راه برای ورود نشان و پرچم شریف سعید به مسجد هموار شود و سعید در میان تهنیت گویان و مدیحه سرایی شاعران و ترانه خوانان و بزرگان شهر که گرفتار این جزر و مدها بودند وارد شود. بدین ترتیب امارت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۸ سعید برای بار چهارم در ششم ذی‌حجه سال ۱۱۱۶ برقرار شد. شریف عبدالکریم چندی در وادی مر بود و پس از آن در ۱۵ ذی حجه راهی العمره شد و از آنجا به ذی طوی آمد. در آنجا بود که دو سپاه گرفتار نبردی سهمگین شدند، به طوری که نزدیک بود عبدالکریم جنوب غربی مکه را تا سوق الصغیر در تصرف بگیرد. اما با رسیدن جماعت ترک‌های انکشاری در حمایت از سعید، عبدالکریم از آنجا بیرون رانده شد. شریف سعید پنج ماه را در این وضعیت آشوب زده حکومت کرد، در حالی که مکه یکسره شاهد مصیبت‌ها و فتنه‌ها و گرانی‌های غیر قابل تحمل بود. آنگاه شایع گردید که مصر فرمانی از بابعالی دریافت کرده است که ضمن آن سعید عزل شده و عبدالکریم امیر گشته است. این خبر سبب بالا گرفتن بحران شد. این مطلب چیز تازه‌ای نبود. پیش از این دیدیم که صنجق جده نامه‌ای در جهت تأیید عبدالکریم فرستاده بود که والی مصر آن را با تأخیر به بابعالی ارسال کرد و نامه‌ای دیگر در جهت تأیید سعید فرستاد و همین امر سبب شده بود تا ابتدا فرمان نصب سعید بر اساس آنچه والی مصر می‌خواست، صادر شد. مدتی بعد نامه صنجق جده به بابعالی رسید که در آن تأیید عبدالکریم خواسته شده بود و این همان چیزی بود که سلیمان پاشا صنجق جده خواستارش بود. «۱»

نبرد در مسجد

این اخبار و شایعات در باره عزل شریف، به او رسید و در کار خود مردد و گرفتار گیجی شد و دانست که کار صنجق جده است. شریف که خشمش به جوش آمده بود بردگان و سپاهش را بسیج کرد تا خانه صنجق جده را در مکه به محاصره درآورند. سپس در پی قاضی فرستاده، از او خواست صنجق را بخواهد تا در حضور قاضی علیه او اقامه دعوا کند، اما صنجق حاضر به آمدن نشده گفت که شهر گرفتار فتنه و بحران است. قاضی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۸۹ عذر او را پذیرفت. در این هنگام، جنگجویان سعید در محکمه سر به شورش برداشته شروع به تیراندازی کردند و برخی به قاضی توهین نمودند. آنگاه جمعیت اینان از آنجا درآمده وارد مسجد شدند و مصمم بودند تا به خانه صنجق مکه که در نزدیکی باب الوداع بود هجوم برند. یاران صنجق در رواق باب الوداع برابر آنان ایستادند و میان آنان تیراندازی صورت گرفت. نبرد چندان بالا گرفت که مسجد از دود باروت پر شد و سطح داخل رواق و سطح مسجد و برخی از خانه‌های مجاور مملو از کشتگان شد. نمازهای پنجگانه در مسجد تعطیل گشت و فردای آن روز دو گروه در مجلس قاضی با یکدیگر مصالحه کردند. «۱» اما این صلح هم ناامنی را در مکه برطرف نکرد، چرا که آشوب همه جا را گرفته بود. در این وقت، برید فرمان عزل شریف سعید و تولیت عبدالکریم را در ۱۸

ماه رجب سال ۱۱۱۷ آورد که آن هم در کاهش فتنه تأثیری نداشت، چرا که همچنان شاهد بودیم که سعید در بین رد و قبول و تغافل مانده بود. با این حال، وی مکه را به سمت مصر که مقرّر شده بود اقطاعی به وی واگذار شود که او را کفایت کند، ترک کرد.

امارت عبدالکریم برای بار سوم

با خروج سعید از مکه، شریف عبدالکریم بن یعلی در موکبی که علما و اشراف همراهی‌اش می‌کردند وارد مکه شد و بدین ترتیب برای سومین بار به امارت رسید. «۲» و چنین بود که سال ۱۱۱۶ و نیمی از سال ۱۱۱۷ گذشت و در این مدت فریاد این بلاد از فتنه رقیبان به آسمان می‌رفت و از شورش آنان نعره می‌زد. مسجد هم در این میانه، صحنه نبرد دو گروه گشت، به گونه‌ای که نفیر گلوله‌هایشان میان رواق‌ها و در اطراف مسجد پراکنده شد و مانع از اقامه نماز گردید و جنازه‌ها و مجروحان صحن مسجد را پوشانده بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۰ با گذشت چند روز، شریف عبدالکریم اشراف مکه را دعوت کرد تا در حضور قاضی جمع شوند و در آنجا چنین گفت: مکلّف ساختن این دیار برای تحمل مخارج کمرشکن ما عامل اصلی این فتنه‌هاست. بنابراین عقیده من آن است که ما سهم خود را بر اساس واردات گرفته و به آنچه که مردم را به تنگنا می‌اندازد طمع نکنیم. سهم من از این واردات یک ربع است که برای خودم و همراهانم کفایت می‌کند. شما هم به سه ربع باقی مانده بسنده کنید و بیش از آن نخواهید. من می‌توانم برای هر کسی که بتواند به کمتر از یک چهارم اکتفا کند کنار بروم. اشراف این مطالب را از وی پذیرفتند و قاضی هم آن را مهر کرد. «۱» عبدالکریم تلاش خود را برای تأمین امنیت به کار گرفت. زمانی که دسته‌ای از قبیله هذیل به راهزنی در مسیر جده پرداختند، آنان را دستگیر کرد و در جایی میان معلات و مسعی و سوق الصغیر به دار آویخت. شمار آنان یازده نفر بود. «۲» آنچه جلب توجه می‌کند این است که تا این زمان امیران مکه، احکام خویش را در این قبیل موارد بدون نظرخواهی از بابعالی و تنها بر اساس نظر قاضی مکه و حکم شرعی او انجام می‌دادند و به نظرم از این زمان به بعد است که وضعیت عوض می‌شود کما این که به آن خواهیم پرداخت. کار عبدالکریم برای یک ماه بعد از آن استقرار یافت و پس از آن بود که خبر هجوم و سپس اشغال قنفذه «۳» توسط شریف سعید به مکه رسید. در این هنگام شریف راهی مکه شد و از این سوی، عبدالکریم هم با سپاهی از ترکان و بردگان به مقابله با او شتافت. جنگ در حسینیه درگرفت و گروه سعید متفرق شدند. در صفر سال ۱۱۱۸ بار دیگر سعید به طائف هجوم آورد و با سپاه عظیمی که داشت آن را اشغال کرد. در مقابل، عبدالکریم به طائف رفته، او را شکست داد. این بار سعید در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۱ نیمه سال ۱۱۱۹ حمله کرد که این بار هم شکست خورد. مرتبه بعد شریف در اوایل سال ۱۱۲۰ به حسینیه در نزدیکی مکه حمله آورد، اما توفیقی به دست نیاورد. درگیری به مسجد نمره و عابدیه کشیده شد، اما باز سعید پیروزی به دست نیاورد. در این وقت، سفارش اکیدی از سوی خلیفه رسید که سعید از آن نواحی دور شود و عبدالکریم خبر آن را به وی رساند و به دنبال آن بود که سعید به یمن رفت.

توسعه خیابان‌های مکه

در این سال بود که حاکمان مکه و در رأس آنان شریف عبدالکریم به فکر توسعه خیابان‌های مکه افتادند. برای انجام آن هیئتی تشکیل شد که در بازارها می‌گشت تا بر امر انهدام دکه‌ها و دکان‌هایی که در مسیرها افزون بر حد طبیعیِ دکان‌ها و منازل ساخته شده است و نیز از میان برداشتن بساطها در بازار نظارت کنند، همین طور سایبان‌ها. این کار برای ده روز ادامه یافت. «۱» در همین سال میان رجال محمل مصری و شامی بر سر پیشی گرفتن، نزاع پیش آمد. دحلان می‌گوید که معمولاً محمل مصری جلوتر حرکت می‌کرد. نزدیک بود فتنه بالا گیرد که برخی از بزرگان اشراف پادرمیانی کرده، با توصیه شریف عبدالکریم غائله را تمام کردند.

«۲» شریف عبدالکریم در سال ۱۱۲۲ با شماری از قبایل مطیر درگیر شد و بر آنان پیروز گردید.

سقوط عبدالکریم

در سال ۱۱۲۲ مسائلی پیش آمد که روابط عبدالکریم را با دولت عثمانی تیره کرد و به سقوط حکومت او منجر شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۲ داستان از این قرار بود که حجاج لحسا از دیر زمان، مالیاتی به شرفای مکه می‌پرداختند. در این زمان امیر لحسا مصمم شد تا آن عرف را بر هم بزنند. به همین جهت با فرمانده سپاه ترکی نصوح پاشا گفتگو کرد و او نیز اشراف را از این که متعرّض امیر لحسا شوند منع نمود. اشراف در این باره به شریف عبدالکریم شکایت بردند. او نیز پیغامی برای نصوح پاشا فرستاد و او را از دخالت در امور شهر منع کرد. پاشا از این پیغام خشمگین شد و تهدید کرد. زمانی که حج تمام شد و به مدینه رفت، در مسیر، شماری از قبیله حرب متعرّض او شدند و وی یقین کرد که این کار با توطئه شریف عبدالکریم بوده است. همانجا برخی از اعیان حجاج قافله را بر آن داشت تا متنی را امضا کردند و همان را به استانبول فرستاد. پس از آن عقیده‌اش را دایر بر بازگشت امارت به سعید ظاهر کرد و آن را به بابعالی نوشت و دربار عثمانی هم موافقت کرده، فرمان امارت سعید را فرستاد که در اواخر شوال سال ۱۱۲۳ به مدینه رسید. «۱» نصوح پاشا خبر آن را از مدینه به صنجق جده و قاضی مکه نوشت و در مدینه هم منادی وی خبر امارت شریف سعید را اعلام کرد. در این وقت، کار عبدالکریم مضطرب گشت و او تصمیم گرفت تا به دفاع پرداخته، در برابر بابعالی نافرمانی کند. عبدالکریم شنید که شریف سعید با سپاه بزرگی به طائف آمده و از آنجا راهی مکه شده است. وی به مقابله با وی شتافت و دو گروه در ۲۲ ذی قعده سال ۱۱۲۳ با یکدیگر درگیر شدند. جنگ یک روز به درازا کشید و پس از آن اشراف بر این اساس که شریف سعید تا بعد از ایام منی در فاصله‌ای دور از مکه بماند، میانشان را صلح دادند، جز آن که هنوز عبدالکریم به مکه بازنگشته بود که از آمدن شریف سعید آگاه شد و کسانی او را تحریک کردند که به زور امارت را بگیرد. اما چنین به نظرش آمد که این اقدام او سودی ندارد. به همین دلیل مکه را به سوی وادی فاطمه ترک کرد و این آخرین دوران امارت او بود. عبدالکریم طی سه دوره، به مدّت شش سال و ده ماه بر مکه حکومت کرد. «۲»

ثروتمندان هند

در اواخر دوران شریف عبدالکریم بود که از سوی ثروتمندانی از هند، صدقه بزرگی به مقدار پنج هزار لکوک «۱» برای فقرای حرمین رسید و میان آنان توزیع شد و به سبب آن خیر بزرگی به مکه رسید. «۲» اما من نمی‌دانم چرا ثروتمندان هند، آن روز در این فکر نیفتادند که با این پول یک طرح زراعی یا صنعتی در مکه درست کنند که خیر دائم آن به اهل این شهر برسد. تردید ندارم، اگر مسلمانان در آن زمان اینچنین فکر کرده بودند مکه امروز، شأن دیگری داشت.

امارت سعید بن سعد برای بار پنجم

زمانی که شریف سعید دانست که عبدالکریم از مکه بیرون رفته است، با موکبش در اواخر ذی قعده به مکه آمد و مورد استقبال قرار گرفت. در آنجا بود که اصحاب حلّ و عقد که به طور معمول، اسیر این جزر و مدها بودند تهنیت گویان او را همراهی می‌کردند. بدین ترتیب بود که سعید برای پنجمین بار به امارت مکه رسید. «۳» عبدالکریم شرایط جدید را پذیرفت و از سعید خواست تا به وی اجازه دهد در الحمیه «۴» نزدیک وادی مر اقامت کند. سعید هم به او اجازه داد. پس از مدتی به دیار قبیله حرب رفته، مدتی آنجا بود و از آنجا هم عازم مصر شد تا آن که در طاعون سال ۱۱۲۳ در همان جا در گذشت. سعید هم پس از تحمل مصایب برای شش سال بر مسند امارت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۴ تکیه زد. سعید در

محرم سال ۱۱۲۹ بود که بیمار شد و چیزی نگذشت که در ۲۱ همان ماه درگذشت. «۱» از نکات شگفتی که صاحب اتحاف فضلاء الزمن «۲» نقل کرده این است که شریف در سال ۱۱۲۸ مریض شد. ساحری را برای درمانش آوردند. ساحر دستور احضار برده‌ای به نام غشیم را داده، چیزی بر پیشانی او نوشت. این برده به حالت صرع افتاد و ساحر شروع به پرسیدن عامل بیماری از او کرد. وی گفت که یک تکرونی که در زاویه جنید است سحری برای او نوشته و آن را در باغ اطراف چاه او دفن کرده است. گشتند و آن نوشته را یافتند. لوحی از سرب بود که چیزی روی آن نوشته بودند. همین طور مقداری ورق و سوزن و مو هم بود. به سراغ تکرونی رفتند و او اعتراف کرد که اینها سحر است که به درخواست برخی از آل برکات آنها را ترتیب داده است. در این که ساحر با آن برده چه کرده و او را به خواب مغناطیسی برده- آن گونه که طرفداران فن تنویم می گویند- یا چیز دیگری بوده است، آگاهی نداریم.

امارت عبداللَّه بن سعید

با درگذشت سعید، همگی اشراف مکه متفق القول، امارت را به عبدالمحسن بن احمد بن زید بزرگ آل زید درآن وقت واگذار کردند، اما او نپذیرفت. زمانی که برای واگذاری خلعت امارت مراسم گرفتند و پاشا خواست خلعت را روی شانه وی بگذارد آن را با احترام برداشت و به عبداللَّه بن سعید فرزند متوفّا داد. پس از آن هم با حاضران چندان سخن گفت که آنان نیز رأی وی را پذیرفتند و بدین ترتیب عبداللَّه بن سعید به امارت رسید. «۳»

امارت علی بن سعید

امارت عبداللَّه بیش از یک سال و نیم به طول نینجامید که کار به اختلاف کشید و دوباره به سراغ عبدالمحسن آمده از او خواستند تا امارت را بپذیرد، اما او رد کرد. از وی خواستند تا برادرش مبارک بن احمد بن زید را برای آنان برگزیند. اما او این انتخاب را هم نپذیرفت و گفت: اگر قرار باشد من کسی را انتخاب کنم، علی بن سعید را برای شما برمی‌گزینم. اشراف از او پذیرفتند و امارت به علی واگذار شد، در حالی که اصلًا در فکر آن نبود. حسین بن مطیر از شعرای مکه در این باره گفت: و کم طامع فی حاجهٔ لاینالها و من آئس منها أتاه بشیرها بسا طمع‌کارانی که به هدف نمی‌رسند و بسا مأیوسانی که بشارت آنچه را می‌خواهند، به ایشان می‌رسد. بدین‌ترتیب در ۲۷ جُمادی الاولای سال ۱۱۳۰ امارت علی بن سعید اعلام گردید. «۱»

درگیری تازه

در ایام حج سال ۱۱۳۰ شماری از اشرافِ آل برکات گرد آمده درخواست انتقال امارت را از آل زید به یحیی بن برکات داشتند. برای این کار شماری از آنان نزد امیر الحاج شامی رفته از او درخواست کمک کردند. وی درخواست آنان را پذیرفت و برای این کار به دنبال عبدالمحسن فرستاد تا با او مشورت کند. به او گفتند که وی در حسینیه «۲» است. نامه به وی نوشت و رأی او را پرسید. زمانی که نامه امیرالحاج شامی به او رسید، دید که شماری از اشراف متمایل به برادرش مبارک بن احمد بن زید هستند و بسا خودش هم تمایل به موافقت با برادرش را داشت. برای این جهت خشمگین شد و این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۶ جمله جاودانه در این باره گفت: بعد از گرفتن امارت، باید در انتظار عزل بود. و زمانی که معزول گشتی از هر سوی مطرود خواهی بود! چیزی نگذشت که به همراهی با دیگر اشراف پرداخت تا کار در اختیار بزرگ آل‌برکات یعنی یحیی بن برکات قرار گیرد. عبدالمحسن در این باره به امیر الحاج شامی نامه نوشت «۱» و این تأثیر زیادی روی امیر الحاج و تمامی اشراف از آل برکات داشت؛ زیرا شریفی مانند او از آل زید، وقتی تمایل به انتقال امارت به آل برکات از خود نشان داد، به صورت

طبیعی اقدامی قابل احترام بود.

امارت یحیی بن برکات

در ششم ذی‌حجه سال ۱۱۳۰ امارت یحیی اعلام گردید و همزمان علی بن سعید بدون هر گونه مقاومتی مکه را ترک کرد. امارت وی چند ماه بیشتر به طول نینجامید. «۲» یحیی به هوشیاری مشهور بود. وی شب‌ها با سپاه همراهی می‌کرد تا آن که پس از طلوع فجر به مسجد الحرام رفته، نماز را اقامه می‌کرد. وی این کار را حتی در شب ازدواج خود هم ترک نکرد. «۳» به رغم این وضعیت، چیزی نگذشت که باز میان آل برکات و آل زید اختلاف شد. آل زید اصرار داشتند که می‌بایست امارت به آنان باز گردد و فعالیت در این باره را اندکی پس از روی کار آمدن یحیی آغاز کرده، طی سال ۱۱۳۱ و بخشی از سال ۱۱۳۲ ادامه دادند. مرگ شریف عبدالمحسن هم تأثیر خاص خود را داشت به طوری که آل زید بر ضد امیر مکه اعلام جنگ کرده، او را از شهر بیرون رانده و بر شهر تسلط یافتند. «۴»

امارت مبارک بن احمد بن زید

با تسلط آل زید بر امارت، آنان مبارک برادر عبدالمحسن بن زید را انتخاب کرده در سال ۱۱۳۲ امارت او را اعلام کردند. آن سال و بخشی از سال ۱۱۳۳ به همین منوال گذشت تا آن که دوباره میان یاران او از آل زید با دشمنانش از آل برکات درگیری پیش آمد و همه دشمنان بر ضد او شوریدند. دلیل آنان این بود که مبارک، حقوق آنان را نمی‌پرداخت. این شورش مدت‌ها ادامه یافت تا آن که آنان سپاهی ترتیب داده به مکه یورش بردند. در این سمت، مبارک هم در شوال ۱۱۳۳ به مقابله با آنان شتافت و با یورش سهمگین خود آنان را پراکنده کرد. سپس پذیرفت تا حقوق آنان را بپردازد و بر این اساس با آنان مصالحه کرد. «۱»

فتنه آغاوات مدینه

در دوران امارت مبارک بود که فتنه‌ای میان آغاوات مدینه با سپاهیان آن ناحیه درگرفت. داستان از این قرار بود که یکی از مردان وابسته به این آغاوات، بر آن شد تا سپاهی شود، اما آنان مانع شدند. این امر سبب خشم آغاوات مسجد شد و برخی با تندی با فرماندهان نظامی سخن گفتند و فتنه بالا گرفت. به دنبال آن آغاوات در مسجد متحصن شدند. قاضی مدینه بر آن شد تا میان آنان را آشتی دهد، اما آغاوات حاضر به حضور در مجلس قاضی نشدند، شاید هم ترسیدند. بدین ترتیب قاضی، آنان را شورشی نامیده، دستور جنگ با آنان را در مسجد صادر کرد. بدین ترتیب نماز جماعت تعطیل شد. چیزی نگذشت که آغاوات درخواست امان کردند، اما رجال لشکر نپذیرفتند مگر آن که بزرگان آنان را به مکه نزد شریف مبارک بفرستند تا او رأی شرع را در باره ایشان اجرا کند. آغاوات پذیرفتند و پنج یا شش نفر از آنان در حالی که در زنجیر بودند راهی مکه شدند. شریف آنان را نگاه داشته، گزارش آنان برای سلطان عثمانی نوشته شد و از آنجا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۸ دستور به عقوبت برخی و تبعید برخی دیگر داده شد. آغاوات مدینه تصمیم گرفتند برای احقاق حق خود اقدام کنند. به همین جهت برخی از آنان در استانبول با دربار عثمانی تماس گرفتند و مسؤولین را قانع کردند که آنان مظلوم واقع شده‌اند و عامل اصلی فتنه، سعایت مردم مدینه و در رأس آنها عبدالکریم برزنجی از علمای آنجاست. به دنبال آن فرمان قتل عبدالکریم و برخی متهمان دیگر صادر شد، اما برزنجی به جده گریخت.

مظلوم در جده

حاکم جده، برزنجی را دستگیر کرده حکم اعدام را با به دارآویختن او به اجرا درآورد و جسد او را در برخی از خیابان‌ها رها ساخت تا آن که کسانی وساطت کرده آن را در جایی که امروز به خاطر همو، موسوم به حارهٔ المظلوم است، دفن کردند. «۱»

امارت یحیی بن برکات برای بار دوم

چنان می‌نماید که کار شریف مبارک در مکه استوار شده بود، جز آن که این بار دارالخلافه اوضاع را بر هم ریخت. یحیی بن برکات که معزول گشته بود، در سال ۱۱۳۴ به دربار عثمانی رفت و خواستار تأیید خود شد. خلیفه هم نتوانست بر تردیدهای خود غلبه کرده با غفلت از وجود امیر مبارک که بر اساس یک فرمان درست امارت می‌کرد، یحیی را به امارت منصوب کرد. سلطان با غفلت از همه این مسائل، اعلام کرد که فرمان جدید با استفاده از زور نظامی امیر الحاج شامی و مصری اجرا شود. بدین ترتیب فتنه خوابیده، بار دیگر بیدار شد و زمینه برای جنگ میان متخاصمین آن هم در شلوغی موسم حج فراهم گردید. بدین ترتیب امیر جدید با سپاهی عظیم در ششم ذی‌حجه سال ۱۱۳۴ به مکه رسید. مبارک تا آنجا که توانست مقاومت کرد و این خود به معنای مقابله با دستور خلیفه بود، چیزی که خود خلیفه زمینه‌اش را فراهم کرده بود. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۴۹۹ در این وقت، بار دیگر آل برکات با روی کار آمدن یحیی بن برکات برای بار دوم، امارت مکه را به دست گرفتند. «۱»

اختلاف میان آل زید و آل برکات

کار امارت یحیی استوار نشد، چرا که چیزی نگذشت که امیر معزول یعنی مبارک بن احمد زیدی در جایی در اطراف طائف به نام جرجه «۲» میان وادی لیه و بلاد ثماله پناه گرفت. یحیی که گویی در صدد ترساندن او بود، شروع به سخت‌گیری بر ضد آل زید کرده، بسیاری را تبعید کرد و حتی تلاش کرد تا قصر آنان یعنی دارالسعاده را ویران کند که نتوانست. این اقدامات تند یحیی، زمینه را برای مبارک فراهم کرده، بسیاری از اشراف تبعیدی و فراری به وی پیوستند. او نیز از بسیاری از قبایل ثقیف و بجیله و ناصره و بنی سعد کمک خواست و قلعه بزرگی را که در جرجه «۳» متعلق به ثقیف بود در اختیار گرفت و زمینه را برای هجوم به مکه آماده می‌کرد. در این سمت، یحیی هم با استفاده از نیروی نظامی ترک و نیز تیپ مستقر در جده به سمت قلعه حرکت کرد. به دنبال آن افراد قلعه گریختند و یحیی پیروز شد. با این پیروزی بار دیگر سخت‌گیری در مکه بر ضد باقی‌مانده از اشراف آل زید و اشراف و شماری از اهالی که تمایل به مبارک داشتند آغاز شده، گرانی بالا- گرفت و قتل و غارت زیاد شد و در این میان هر کسی که توانست به طائف گریخت. در این هنگام دوبار مبارک «۴» را برای یورش تحریک کردند و او نیز تمامی قبایل را بسیج کرده، به طائف یورش برد و آن را در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۰ رمضان سال ۱۱۳۵ اشغال کرد. «۱» در این میان شریف محسن بن عبداللّه (جد اشراف آل عون عبادله) به وساطت برخاست و به یحیی حکم کرد که می‌بایست غلّه یک ماه را به طور کامل به اشراف آل زید بدهد تا آنان را راضی به صلح گرداند. دو طرف پذیرفتند و اوضاع آرام گرفت. اما چیزی نگذشت که باز در اواخر سال ۱۱۳۵ اوضاع به هم ریخت. شماری از رجال دولت عثمانی در موسم حج از یحیی خواستند تا به نفع فرزندش برکات از امارت کنار رفته، شغل شیخ الحرم را به استقلال داشته باشد. «۲»

امارت برکات بن یحیی

یحیی در ذی‌حجه سال ۱۱۳۵ به نفع فرزندش از امارت کناره گرفت. «۳» این کناره‌گیری مشکلی از اضطرابات و آشوب‌های موجود کم نکرد، زیرا اشراف می‌دانستند که این کناره‌گیری، حقوقی را که آنان از یحیی طلب دارند، پایمال خواهد کرد. به علاوه برکات همچنان تابع دستورات پدرش بود و به همین جهت اشراف خشم خود را از اوضاع آشکار کردند. در این وقت، باز شریف محسن

(جد آل‌عون) نزد مخالفان رفت و همگی به شریف مبارک زیدی پیوستند و با سپاهی که ترتیب دادند مکه را اشغال کردند. در این سمت برکات و پدرش هم در لشکری جرّار از لشکر ترک و غیره به مقابله با آنان شتافته دو طرف در منحنی در نزدیکی معابده در ۱۲ محرم سال ۱۱۳۶ با یکدیگر درگیر شدند. اشراف با شجاعت تمام بر ضد سپاه ترک جنگیدند و شمار زیادی از آنان را کشتند به گونه‌ای که سابقه نداشت، چنان که قسمت بالای مکه، پر از اجساد آنان بود. این یورش برای ساعاتی به طول انجامید و پس از آن پیروزی از آن آل زید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۱ بود. مبارک، مکه را اشغال کرد و برکات هم به وادی مر گریخت. برکات و پدرش به دنبال آن به شام رفتند و همانجا مردند. «۱»

امارت مبارک بن احمد برای بار سوم

بدین ترتیب مبارک بن احمد برای بار سوم به امارت رسید و به دنبال آن مراسم و جشن معهود برگزار شد. تسلط وی بر مکه سبب شد تا آل زید برای پنجاه سال بر این شهر حکومت کنند. امارت وی در همان روزهای نخست استوار شده، آرامش به مکه بازگشت، و راهها نیز امنیت نسبی یافت. چیزی نگذشت که با یکی از عموزادگانش از آل زید، یعنی عبداللّه بن سعید، یکی از امرای گذشته مکه، اختلاف پیدا کرد، چُنان که با شریف محسن آل عون عبدلی هم اختلاف پیدا کرد و دوباره امنیتِ ایجاد شده از میان رفت. عبداللّه بن سعید نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت و در آن شرح داد که مبارک چه اندازه از ترک‌ها را در یورش به مکه کشت. پاسخ سلطان چیزی جز عزل مبارک و امارت عبداللّه بن سعید زیدی نبود و در واقع امارت در گرو همین خطابات صادره و وارده بود. عبداللّه بن سعید، فرمان تولیت خود را نزد قاضی مکه برد تا آن را امضا و اعلان کند اما قاضی توقف کرد تا آن که محسن جد آل عون او را در این کار تشجیع کرد و قاضی تسلیم واقعیت شد. «۲»

امارت عبداللّه بن سعید بن سعد بن زید

اعلان خبر امارت عبداللّه در ۱۵ جمادی الثانی سال ۱۱۳۶ اعلان شد و موکب او به سمت سویقه حرکت کرد. در این هنگام خبر به امیر قبلی رسید و خواست تا قصر خود برای دفاع آماده شود. اما شریف محسن عبدلی می‌دانست چگونه او را آرام کند. با او سخن گفت و وی را قانع کرد تا بدون درگیری امارت را رها کند. وی با اهل و عیال تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۲ خداحافظی کرده به سمت برکه ماجل در مسفله در راه حسینیه رفت و از آنجا عازم یمن شده هرگز به مکه باز نگشت. امارت او در این بار پنج ماه بود. «۱» امارت عبداللّه بن سعید برای مدتی طولانی ادامه یافت. وی در اوائل با شدت برخورد کرد و از پرداخت حقوق اشراف تا چند ماه خودداری می‌کرد. این مسأله سبب برآشفتن آنان شد و درخواست محاکمه وی را نزد قاضی کردند. بعد از آن باز کار بالا گرفته در ۲۵ ذی‌قعده سال ۱۱۳۶ میان آنان جنگ در گرفت. در این وقت گروهی از اشراف آل برکات در دار الرحمه که متعلق به آنان بود تحصن کردند و جنگ بالا- گرفت. ابتدا ترک‌ها از کمک به عبداللّه خودداری کردند، اما بعد از آن به حمایت از وی شتافته او را بر ضد انقلابیون کمک کردند و آنان به اجبار به بئر ذی‌طوی گریخته، در آنجا اقامت کردند. عبداللّه برای راضی کردن آنان نزد ایشان رفت، اما نپذیرفتند. سپس نزد امیر الحاج شامی رفتند و او واسطه صلح شد و عبداللّه بن سعید توانست برای او اثبات کند که واردات مکه اشراف را کفایت نمی‌کند. امیر الحاج قول جبران آن را داد و عقد صلحی میان آنان منعقد کرد. در این وقت عبداللّه بن سعید به تعقیب برخی از دشمنان خود که در جریان شورش اشراف از آنان حمایت کرده بودند کرده، کلیددار بیت اللّه الحرام محمد بن عبدالمعطی شیبی را دستگیر کرد و او را خانه‌نشین نمود و غرامت سنگینی از وی گرفت. منصب کلیداری را هم از وی گرفته، به یکی از عموزادگانش سپرد. نیز همین برخورد را با علامه آن عصر شیخ حدیث شیخ سالم بصری و یک عالم ترکی دیگر کرد. «۲»

مالیات برای تجار

شریف عبدالله مالیات جدیدی برای تجار بزرگ مکه و برخی از تجاری که به مکه رفت و آمد داشتند بست و دفتر خاصی را درست کرد که می‌بایست به موجب آن مالیات تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۳ خویش را می‌پرداختند. این امر در قیمت اجناس تأثیر گذاشته و مردم در سال ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ از بالا رفتن قیمت‌ها به سختی افتادند. خبر به دربار عثمانی رسید و فرمان تخفیف به او داده شد و او هم پذیرفت. وی در کوه ابوقبیس خانه‌ای برای خود بنا کرد تا در پیش آمدها در آنجا تحصن کند. این خانه را بیت النار نامیدند. خانه مزبور در کنار کوه صفا بود و بعدها برای توسعه راه منهدم شد. به تدریج اختلاف جدید میان او و محسن عبدلی پدید آمد و شریف محسن خشمگین شده، به طائف رفت و سپاهی را برای نبرد با عبدالله تدارک دید. عبدالله که وحشت کرده بود کسی را برای راضی کردن او فرستاده به او و یارانش بذل و بخشش‌ها کرد تا راضی شدند و کارشان در سال ۱۱۳۸ به صلح انجامید. باز هم برخی از اشراف به دشمنی با او پرداخته، از او خشمگین شدند و سپس مصالحه کردند. باز دسته‌ای دیگر به مخالفت برخاستند که آنها هم صلح کردند و این کار تا پایان سال ۱۱۳۹ به طول انجامید. در این وقت، امارت عبدالله استوار، امنیت فراگیر و راه‌ها اصلاح شد و اشراف بعد از محبت‌های او در حق آنان و رعایت عدالت از وی اطاعت کرده آرامش به تمامی بلاد بازگشت. از این وضعیت می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعالیت او در مناطق مختلف آن هم با فرستادن نمایندگانی برای تحبیب قلوب و ایجاد رفاقت، گسترده بوده است. عبدالله هفت سال و نیم حکومت کرد تا آن که مریض شد و در ۱۵ ذی قعده سال ۱۱۴۳ درگذشت و در جایی برابر قبر شیخ محمود بن ادهم که جایی شناخته شده و برابر بازان جرول بود، مدفون شد. «۱»

امارت محمد بن عبدالله

با درگذشت عبدالله، یکی از برادرانش با نام مسعود، مردم را به امارت فرزند امیر سابق، محمد دعوت کرد که آن وقت در یمن بود و شاید برای ابلاغ سلام و ایجاد ارتباط تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۴ دوستی و همجواری به یمن رفته بود. این امر را قاضی امضا کرد و سپس به تعجیل در پی او فرستادند که در ۲۹ ذی حجه رسید و امارت را در دست گرفت. «۱»

محنت شیعیان

در دوران وی شیعیان گرفتار مصیبتی شدند که به نظرم یکی از آن نکبت‌هایی است که مسلمانان در آتش آن گرفتار شدند و محصول تعصّب کور و بدفهمی موجود میان شیعیان و برادرانشان از اهل سنت است. قافله شیعیان اندکی دیرتر از موسم حج در سال ۱۱۴۳ به مکه رسید. آنان در مکه ماندند تا در حج سال ۱۱۴۴ شرکت کنند. در این وقت برخی از عوام مردم چنین تصوّر کردند که آنان نجاستی در کعبه گذاشته‌اند و به همین جهت علیه آنان شوریدند. سپاه ترک هم با آنان برآشفت و به سراغ قاضی رفتند که قاضی از ترس فتنه آنان گریخت. سپس به خانه مفتی رفته او را همانند شمار دیگری از علمای برجسته از خانه‌هایشان بیرون کشیدند. سپس نزد وزیر امارت رفته، بدون آن که دشمنی را معین کنند خواستند نزد او اقامه دعوا کنند. بدین ترتیب توانستند از وزیر امارت حکمی بگیرند تا بر اساس آن شیعیان را از آن شهر بیرون کنند. در این وقت به بازار رفته، فریاد بیرون راندن آنان را بلند کردند و به غارت خانه‌های آنان پرداختند. روز بعد به خانه قاضی رفته از او خواستند تا واسطه شود و از امیر مکه بخواهد تا حکم وزیر امارت را دایر بر بیرون راندن شیعیان تصدیق کند. امیر از این کار خودداری کرد و اندکی بعد از ترس گسترش فتنه، آن

را پـذیرفت. بـدین ترتیب شـماری از شـیعیان به طائف گریخته و برخی به جـدّه رفتنـد و آنجا ماندنـد تا فتنه آرام گرفت و امیر مکه توانست رهبران فتنه را دستگیر کند و سپس در پی فراریان بفرستد تا به مکه باز گردند. «۲» دحلان از تاریخ الرضی «۳» نقل کرده است که آنچه رخ داد، نتیجه تعصّب برخی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۵ مردمان پست و ترک‌ها بود و اهالی اصلی مکه بـدین کار راضـی نبودند. من بیش از آن که مایل باشم کسانی را متهم کنم، می‌خواهم این جهالت فراگیر میان توده‌های مسلمان را از هر جنس و مـذهب محکوم کنم، چیزی که همیشه عامل نیرومندی برای ایجاد دوگانگی و تفرقه کلمه میـان مسـلمانان بوده است. محمـد بن عبـداللّه یک سالی به امارت خود ادامه داد، در حالی که عمویش مسـعود بر کارهای او نظـارت داشـت، چرا که جـوانی بـود که هنـوز تجربه نـداشت و سـنش از بیست تجـاوز نمی‌کرد. «۱» چیزی نگـذشت کـه میـان او و عمویش اختلاف شد و او حاضـر به پذیرش نظارت او بر خود نگردید. در این وقت دشمنی میان این دو بالا گرفت و منشأ دو حادثه شد که بیش از هر چیز نشانگر نداشـتن تجربه و عدم تمرکز بود. این دو حادثه، اختلاف میان او و اشراف و شورش اشراف بر ضد وی و پیوستن آنان به عمویش شد. حادثه نخست آن بود که در باره یکی از اشراف از آل برکات سختگیری کرده، دستور ترک مکه را به او داد که او نپذیرفت و به خانه شـریف عبدالعزیز از آل برکات پناه برد. امیر دستور خروج از مکه را مورد تأکید قرار داد. در این وقت آل برکـات وسـاطت کرده تا شب مهلت خواسـتند که نپـذیرفت و با همان روحیه جوانی که داشت به محاصـره خانه‌ای که آن شریف در بخیله در آن بود پرداخته، به سپاهیانش دسـتور تیراندازی از سوراخ‌های دیوار داد. این تیرها به شـماری از اشرافی که در آن خانه بودنـد اصابت کرد و سـبب برآشـفتن آنان شد، به طوری که اگر کسانی از اشـراف پادرمیانی نکرده بودند فتنه‌ای برپا شده بود. بـدین ترتیب شـریف محمـد به خـانه‌اش بـازگشت. در پی این رویـداد اشـراف در خانه عبـدالمحسن عبـدلی گردآمـده، در پی انقلاب بودنـد، اما عبـدالمحسن عقیـده‌اش بر این بود که از امیر بخواهنـد اصـحاب آن خانه‌ای که بر ضـد آن اقدام شده را بر اساس قواعد معهود راضـی کند. پرداخت ۲۵ اسب خوب، همین مقـدار برده، ۶۰ شتر و عذرخواهی رسـمی از صاحبان خانه چیزی بود که مطرح شـد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۶ امیر حکم اشـراف را پذیرفت و هرچه گفته بودند عمل کرد. بدین ترتیب مورخ می‌تواند دریابد که شریف محمد به خاطر تندروی‌اش در اقدام به هجوم به آن خانه محکوم گردید و وقتی آرام شـد، از آن برخورد عـذرخواهی نموده و حکم سـنگین اشـراف را پـذیرفت. خلاـصه حادثه دوم آن بود که برده یکی از بزرگـان اشـراف، یکی از فرزنـدان شـیخ ابوبکر حنبلی را کشت و در خـانه اربـابش پنهـان شـد. زمـانی که امیر در میـان شـماری از بردگـانش می‌گـذشت، آن برده مورد نظر در حالی که در میان شـماری دیگر از بردگان اشـراف در تالاری در خانه اربابش نشسـته بود، ظاهر شـد و امیر دسـتور دسـتگیری او را داد، اما وی و همراهانش گریخته، به خانه ارباب پناه بردند. ارباب که از این امر اطلاع یافت با شمشـیر به جان بردگان امیر افتاد. در این وقت امیر به خانه‌اش برگشت و با حاضـر ساختن سپاه بار دیگر به خانه مورد نظر و اشراف حاضر در آنجا یورش برد. «۱» آنچه در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که شـریف محمد باید توجه می‌داشت که یک خاندان بزرگ از اشـراف تا چه اندازه نفوذ دارد و این خاندان تنها تسلیم همان قواعد سنتی و معهود و قدیمی می‌شود. بنابراین شریف محمـد می‌توانست صـاحب خانه را ملزم به احضار قاتل کنـد، بـدون آن که خانه او را که قادر به دفاع نبود، مورد حمله قرار دهـد، امـا شور جوانی او را به چنین کـاری وا داشت. در آخرین لحظه که نزدیک بود فتنه بالا گیرد شـریف عبـدالمحسن عبـدلی پا درمیانی کرده، توانست شریف محمد را از این اقدام بازدارد و فتنه را بخواباند. با این حال، آثار آن در وجود اشراف همچنان بود تا آن که شـعله‌ور شد و اشراف از هر تیره و طایفه علیه وی شورش کرده به دفاع از عمویش مسعود پرداختند. مسعود هم که فرصت را برای وارد آوردن ضـربه کاری به برادرزاده مناسب دید، به طائف گریخت و به دنبال او شـماری از اشـراف نیز راهی شده، توانستند حاکم طائف را بیرون کرده و فریاد انقلاب سـر دهنـد. این بعـد از آنی بود که شـماری از قبایل ثقیف و قریش و دیگران را با تاریخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۷ خود همراه کردنـد. زمانی که محمـد از این اقدام آگاه شد، با سپاه

خویش عازم طائف شده، به قرن المنازل «۱» رسید. هنگامی که مخالفان وی در طائف، خبر آمدنش را شنیدند، طبل‌ها را در نواحی مختلف طائف به صدا در آورده، فریبکارانه آتش بزرگی هم برپا کردند که نشان دهند همچنان در طائف هستند. اما از راه دیگری از طریق سیل به عرفه آمدند تا مکه را تصرّف کنند. شریف محمد از حیله آنان آگاه شد و از مسیر دیگری آنان را تعقیب کرد تا آن که پس از خروج آنان از عرفه به ایشان رسید. نبرد سختی درگرفت و رجال قبایل، متفرق شدند و اشراف که تنها مانده بودند، هدف تیرهای سپاه قرار گرفتند و تنها با تکیه بر شمشیرهایشان چندان مبارزه کردند که شریف محمد را به شکست کشاندند. شریف به حسینیه گریخت و سپاه او با سلاح و وسایل به عموی او مسعود پیوستند. بدین ترتیب او پیروزمندانه وارد مکه شد و در روز هفتم جُمادی الاولای سال ۱۱۴۵ بعد از آن که امیر محمد یک سال و نیم امارت کرده بود، به امیری مکه رسید. «۲»

امارت مسعود بن سعید

امارت مسعود برای سه ماه ادامه یافت، چرا که شریف محمد شکست خورد و اندکی بعد حسینیه را به سمت جنوب ترک کرده به مَخوات «۳» رفت و از آنجا با عبور از سرات بجیله راهی طائف شد. در آنجا توانست قبایل ثقیف و غیره را فراهم آورد. زمانی که عمویش مسعود از این اقدام او آگاه شد، با سپاهی به سوی وی عزیمت کرد. اما محمد از آنجا به مثنات «۴» رفت و سپس روی ارتفاعات آن ناحیه صعود کرد. زمانی که سپاه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۸ عمویش مسعود به آن حوالی رسید و در دشت وسیع در پایین کوه جای گرفت، متحصنین بالای کوه باران تیر را بر سر آنان فرو ریختند به طوری که اغلب آنان کشته شدند. مسعود گریخت و محمد به تعقیب او پراخت و فرصت جمع آوری دوباره سپاه را به او نداد. مسعود برای نجات جان خود به بادیه گریخت. بدین ترتیب محمد به مکه بازگشته، پیروزمندانه وارد آن شد و در شعبان سال ۱۱۴۵ بار دیگر امارت خود را اعلام کرد. «۱»

امارت محمد بن عبداللّه برای بار دوم

محمد، تتمه سال ۱۱۴۵ و بخشی از سال ۱۱۴۶ را به امارت گذراند تا آن که به تدریج با حوادثی که روی داد، مصیبت‌هایی برای وی پیش آمد. آغاز آن این حادثه بود: زمانی که فرمانده نیروهای انکشاریه روزی را به همراه خانواده‌اش در نزهتگاهی در یکی از باغ‌های بالای مکه سپری می‌کرد، میان یک سرباز یمنی از نیروهای شریف محمد و یکی از سربازان انکشاری درگیری پیش آمد و کار بالا گرفت. در این وقت انکشاری برآشفته سرباز یمنی را کشت. پس از آن یمنی‌ها فریاد انتقام سر داده، اطراف باغ جمع شدند و شروع به تیراندازی کرند. زمانی که شریف محمد خبردار شد، به آنجا آمد. فرمانده انکشاری که از آمدن او آگاه شد، محلی را گشود تا او را ببیند. در این وقت، تیری به او اصابت کرد و مرد. در این وقت کار بدتر شد و اوضاع رو به وخامت گذاشت و سپاه انکشاری فریاد انتقام سر داد. سپاه مصر مقیم مکه هم به کمک آنان آمد و همگی در سویقه اجتماع کرده، در خانه‌های آن‌جا تحصن نمودند و منافذ ورودی را بستند و سنگر درست کرده، مشغول تیراندازی شدند. شریف محمد کسی را به نمایندگی نزد آنان فرستاد تا با خوبی کار را فیصله دهد، اما آنان نپذیرفتند. وی به دنبال حاکم جدّه فرستاد تا مشکل را حل کند. زمانی که آمد باز شورشیان حاضر به شنیدن سخن او نشدند. وی از آنان خواست تا به جده بیایند و در آنجا منتظر بمانند تا فرمان سلطان عثمانی برسد. آنان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۰۹ پذیرفته به جده رفتند. چیزی نگذشت که افسران آنان اعلام کردند که شریف محمد، معزول و شریف مسعود امیر مکه است. سپس خبر آن را به شریف مسعود نوشتند که آن زمان در خلیص «۱» آماده تهاجم به مکه بود. این جماعت برای او امکانات و پول فراوان فرستادند. مسعود نیز تشجیع شده، با پولی که برای او رسیده بود به گردآوری قبایل اطراف پرداخت. سپس همراه آنان عازم مکه شده در حدیبیه «الشُّمَیْسی» مستقر شد و سپاه

جده هم به او پیوست. زمانی که این سپاه به اطراف مکه رسید، شریف محمد توانست آنان را متفرق سازد. سپاه یاد شده به جده بازگشت و مسعود به راهزنی با نواحی اطراف مشغول شد تا بار دیگر نیرویی برای نبرد فراهم آورد. زمانی که شریف محمد از این اقدام آگاه شد، به تنهایی به جده آمد و مبلغ یک هزار سکه طلا توسط برخی از نزدیکان شریف مسعود به وی رساند تا او را راضی کند. شریف مسعود قبول کرد. اندکی بعد به طائف رفت و با کمک همان پول به جمع آوری قبایل پرداخت و چیزی نگذشت که به مکه حمله کرده، نبرد سختی با شریف محمد کرد، به طوری که او را شکست داد و محمد به حسینیه گریخت. به دنبال آن مسعود پیروزمندانه وارد مکه شد و برای بار دوم در هفتم رمضان سال ۱۱۴۶ به امارت رسید. «۲»

امارت مسعود بن سعید برای بار دوم

از این پس امارت مسعود استوار شد و او توانست امارت خود را با کفایتی که در اداره امور از خود نشان داد، برای مدتی نزدیک به بیست سال نگاه دارد. وی در برخورد با اشراف و اهالی، با سیاست حکیمانه‌ای برخورد کرد و حتی برادرزاده‌اش شریف محمد را به مکه بازگرداند و با وی برخورد انسانی کرد. این بعد از آن بود که وی پنج سال را در بادیه سپری کرده بود. در دوران امارت مسعود، مکه و نواحی آن در آرامش و ارزانی و رفاه روزگار را سپری کرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۰ با این همه، وجود آرامش یاد شده به معنای خالی بودن مکه از فتنه و آشوب نبود. در دوران وی، برخی از بنی حسن «۱» در جنوب مکه شورش کرده، راه را بر تجار بستند. همین طور قبیله بقوم در شرق طائف سر به شورش برداشت. وی برادرزاده‌اش را به مقابله با شورش نخست فرستاد که پیروزمندانه بازگشت. همین طور فرمانده دیگری را برای مقابله با قبیله بقوم فرستاد که آنان نیز تسلیم وی شدند.

اعلان لعن بر رافضه

در روزگار امارت وی بود که فرمان لعن بر روافض صادر شد. سببش آن بود که نادرشاه عجم، علیه عثمانی‌ها جنگ کرده، توانست بخشی از سرزمین‌های آنان را در عراق تصرّف کند. سپس یکی از علمای شیعه را با نامه‌ای نزد مسعود فرستاد. متن نامه آن بود که ما و خلیفه عثمانی اتفاق کردیم که به طور مشترک روی منبر مکه به ما دعا شود و مذهب جعفری ما در آنجا ظاهر گردد و امام ما در کنار چهار امام مذاهب دیگر نماز بگذارد. وی در نامه خود تهدیداتی هم کرده بود. این کار برای مسعود گرفتاری ایجاد کرد و همه در مکه درمانده شدند و آراء آنان مختلف شد. وزیر ترکی که مقیم جدّه بود در پی مسعود فرستاد که آن عالم را نزد وی بفرستد تا او را بکشد. اما شریف مسعود آن را نپذیرفت و گفت: من او را نگاه می‌دارم تا ماوقع را برای دربار عثمانی بنویسم و جواب بگیرم. وزیر از این پیشنهاد راضی نشد و گویا چنین تصور کرد که شریف مسعود تمایل به مذهب جعفری دارد. شریف نیز موقعیت دشوار خود را حس کرد و شاید به او خبر رسید که در حال انتشار چنین خبری در باره او هستند. به همین جهت دستور داد تا در منابر رافضه را لعن کنند تا از اتهام تبرئه شود. این واقعه در سال ۱۱۵۷ روی داد. در همین سال جواب خلیفه عثمانی به مکه رسید که آن عالم جعفری را به امیرالحاج تسلیم کنند تا او را به دربار عثمانی ببرد و او هم چنین کرد. «۲»

مبارزه با تنباکو

در دوران امارت مسعود، مبارزه با تنباکو از سوی علمای مکه شدت یافت و مسعود هم فرمانی در باره منع از تظاهر به آن در بازارها و قهوه‌خانه‌ها صادر کرده دستور داد هر کسی علناً استفاده کند او را تنبیه نمایند. مأموران حکومت در تمامی راه‌ها در اجرای فرمان وی مردم را تعقیب می‌کردند. به همین دلیل، مردم مجالس خود را در خانه‌هایشان برگزار می‌کردند. گفته شده است که شریف

مسعود آن را حرام می‌دانست. نیز گفته شده است که سبب صدور این فرمان آن بود که مردم در این باره اسراف نموده، علناً در مجالس و برابر بزرگان قوم و علما تجاهر به کشیدن تنباکو می کردند. این فرمان در سال ۱۱۴۹ صادر شد. «۱»

دور کردن اجانب

شریف مسعود چنین دریافت که به دلیل افزایش شمار مهاجران به مکه، این شهر به لحاظ خانه‌های مسکونی گرفتار مشکل شده و به علاوه مهاجران، بسیاری از غرفه‌ها و حجره‌های تجاری را در اختیار گرفته‌اند. به همین دلیل فرمان داد تا منادی در بازارهای مکه اعلام کند که مهاجران باید شهر را ترک نمایند؛ همچنان که در تنبیه متخلّفین هم شدت به خرج داد. این سبب رفتن آنان شد. این رخداد هم مربوط به سال ۱۱۴۹ است.

دو سیل بزرگ

در دوران شریف، مسجد الحرام با سیل عظیمی که آمد و تا نزدیکی در کعبه رسید پر از آب شد. این واقعه در روز جمعه‌ای از سال ۱۱۵۳ بود. آب به حدی بود که خطیب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۲ نتوانست روی منبر قرار گیرد، به همین جهت خطبه خود را در باب الزیاده «۱» ایراد کرد و نماز را در حالی که تنها پنج نفر با او بودند، اقامه نمود. در سال ۱۱۵۹ باز سیل دیگری آمد، در حالی که مردم در منی بودند. بسیاری از حجاج غرق شدند به طوری که شمار زیادی از مردگان در راه‌ها افتاده بودند. «۲» در روزگار مسعود میان وی و وزیر ترکی مقیم جده درگیری پیش آمد. گفته‌اند که وزیر از ارسال سهم شریف مسعود از واردات جده ممانعت به عمل آورد و این سبب خشم مسعود گردید. نزاع ادامه یافت. مسعود آدمی نبود که حاضر به توهین در کفایت و کارآمدی خویش بوده یا در این باره اهل چانه زدن باشد. به همین جهت برادرش جعفر را با سپاه عظیمی برای جنگ با جده و خوار کردن وزیر ترکی ارسال کرد. وزیر در جده متحصن شد و توپخانه‌ها را در اطراف دیوارها نصب کرد. اما سپاه مسعود چندان بود که قلعه وزیر را تصرف کرد و توانست از سمت جنوبی آن و با کمک اهالی، وارد جده شود و به شهر یورش برد. در این وقت، وزیر با شماری از خواص خود به سمت دریا رفته در کشتی نشست و خود را نجات داد. بدین ترتیب شریف توانست جده را زیر سلطه خود درآورد. وی گزارش آن را به دارالخلافه نوشت و آنان وزیر دیگری فرستادند و به او گفتند که فوراً سهم شریف مسعود را بپردازد. «۳»

آغاز حرکت محمد بن عبدالوهاب

در همین دوره بود که کار محمد بن عبدالوهاب در نجد آغاز شد، به طوری که او میان قبایل می گشت و روز به روز به شمار پیروانش افزوده می‌شد. نجدی‌ها کسی را نزد مسعود فرستاده، از او خواستند تا به آنان و همراهانشان اجازه برگزاری حج بدهد، اما او نپذیرفت. آنان شماری از علمایشان را به نمایندگی از خود به مکه فرستادند و با علمای این شهر مناظره کردند، اما به سرانجامی نرسید.

مساعد بن مسعود

مسعود در سال ۱۱۶۵ درگذشت و بلافاصله پس از وفات وی امارت فرزندش شریف مساعد بن مسعود اعلام شد. بیشتر اشراف و اعیان و در رأس آنان برادرزاده‌اش محمد بن عبداللّٰه بن سعید با او بیعت کردند در حالی که دسته‌ای از آل برکات حاضر به قبول آن نشدند و به وای مر رفتند. شریف مساعد کسی را فرستاد تا آنان را راضی کند. از جمله نمایندگان او یکی همین محمد بن

عبداللّٰه بود. زمانی که مخالفان با نمایندگان وی در یک جا جمع شدند، گفتند که ما جز به امارت محمد بن عبداللّٰه رضایت نمی‌دهیم. در این وقت محمد از جمع نمایندگان خارج شد و به مخالفان پیوست تا حق خود را در امارت دنبال کند. بدین ترتیب، شریف مساعد از همان روز نخست امارت گرفتار منازعات داخلی شد، به طوری که در نهایت منجر به جنگ‌های سختی در همان ماه‌های نخست امارت او شد. داستان از این قرار بود که محمد بن عبداللّٰه با مخالفان، راهی طائف شدند و به جذب برخی از قبایل از عتیبه پرداخته، طائف را تصرّف کردند. سپس از آنجا راهی مکه شدند و در دقم الوبر در اواخر جمادی الثانی سال ۱۱۶۵ آماده نبرد با مساعد شدند. در این سَمت، عموی او مساعد با سپاه خود عازم جنگ شد. محمد برای فریب مساعد دستور داد تا بر سر کوه‌ها آتش روشن کنند تا سپاه مساعد تصور کند آنان هنوز در آن منطقه هستند. اما آنان حرکت کرده از سمت محصب در بالای مکه، عازم مکه شدند. مساعد از این مطلب آگاه شد و دو سپاه در منحنی نزدیک معابده با یکدیگر درگیر شدند. در پایان این جنگ، محمد شکست خورد و دو طرف با یکدیگر صلح کردند و اوضاع آرام شد. این واقعه در نیمه شعبان همان سال بود. در این وقت مساعد نامه‌ای به دربار عثمانی نوشت و از آنان خواست تا او را تأیید کنند که آنان هم فرمان تأیید را فرستادند. «۱» در سال ۱۱۶۹ محمد بن عبداللّٰه درگذشت و این سبب شد تا کار مساعد استوارتر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۴ شود و بتواند با سیاست بهتری به مانند پدرش به اداره امور پردازد. بدین ترتیب امنیت و آرامش در آن نواحی تا سال ۱۱۷۱ گسترش یافت. در این وقت، میان شریف مساعد و برخی از اشراف اختلاف پیش آمد و عبداللّٰه العفر با امیر الحاج شامی و مصری در موسم سال ۱۱۷۱ دیدار کرده، با دادن رشوه خواستار عزل مساعد و نصب مبارک بن محمد بن عبداللّٰه بن سعید شد. این کار به انجام رسید، بدون آن که مساعد از آن مطلع باشد. زمانی که در ذی حجه خواستند خبر امارت مبارک را اعلام کنند، گروهی از سپاهیان را بر بام حرم و در مأذنه‌ها و برخی از خانه‌های اطراف دارالسعاده در نزدیکی باب الوداع، جایی که مساعد سکونت داشت، مستقر نمودند. من نمی‌دانم این چه نظامی بود که به امرای حج اجازه عزل امیر منصوب از طرف دربار عثمانی را برای نصب دیگری می‌داد. حتی اگر فرض کنیم شکایاتی به امرای حج می‌رسید که درست هم بود، باز هم نمی‌توانیم بفهمیم که آنان صلاحیت عزل و نصب را بدون اطلاع خلیفه و صدور فرمانی در این باره داشتند. اما آشفتگی در نظام اداری نتیجه‌اش چیزی جز همین مشکلات و نزاع میان اشراف و افزایش ناامنی در این بلد امین نبوده است. با شروع صدای تیراندازی، شریف مساعد هوشیار شد. به همین جهت از سپاه یمنی خود استمداد کرد و به حاکم بازار هم پیغام فرستاد تا از بازاری‌ها هر کس را که می‌تواند برای دفاع بسیج کند. بدین ترتیب نبردی سهمگین میان دو گروه در خیابان‌های مکه رخ داد که ۲۴ ساعت به درازا کشید. این نبرد با پیروزی مساعد و شکست سپاه امرای حج پایان یافت. به دنبال شکست آنان، لشکرگاهشان مورد غارت قرار گرفت و هر چه در آن بود بردند، به طوری که هیچ ذخیره‌ای برای آنان نماند. امرای حج درخواست صلح و بازگرداندن اموالشان را کردند که مساعد پذیرفت و بدین ترتیب بخشی از اموال غارت شده به آنان بازگشت. کار به همین جا خاتمه نیافت، چرا که امیر الحاج شام که یکی از افراد درگیر در این حادثه بود سال بعد از ۱۱۷۲ هم در مقام امارت حج عازم شد و زمانی که حجاج از انجام تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۵ مناسک حج فارغ گشتند، جلسه‌ای برای رسیدگی به موضوع چشمه زبیده ترتیب داد که مقرّر شد شریف مساعد هم باشد. در همین جلسه بود که وی شریف مساعد را دستگیر کرد. در این وقت حاضران دریافتند که این جلسه بهانه و هدف اصلی دستگیری شریف بوده است. با دستگیری وی نزدیک بود فتنه بالا بگیرد که امیر الحاج در یک مجلس عمومی در مسجد الحرام فرمان جدید خلیفه را در باره امیر جدید قرائت کرد و اوضاع آرام شد. «۱» نیازی به شرح و بسط این ماجرا نیست. امیر الحاج سال قبل شکست خورده بود و طی این مدت تلاش می‌کرد تا دوباره برای رسیدن به هدف تلاش کند و بدین ترتیب موفق شده بود تا حق عزل و نصب را به دست آورد. بدین ترتیب روشن می‌شود که سیستم اداری عثمانی تا چه اندازه گنجایش و ظرفیت تحقق خواسته‌های متمرّدانه را داشت و در قبال آنچه حکام این بلاد انجام می‌دادند معذور بود!

امارت جعفر بن سعید

با دستگیری مساعد، امارت در اختیار برادرش جعفر قرار گرفت. وی شخصاً فردی مسالمت‌جو بود و طمع‌کاری این دنیای فانی، او را به مبارزه جویی وا نمی‌داشت. زمانی که دید چاره‌ای جز پذیرش آن نیست، امارت را پذیرفت، مشروط به آن که با برادرش بدرفتاری نشود و او را تسلیم وی کنند تا مانند یک امانت با او برخورد نماید، و آنان هم پذیرفتند. زمانی که جعفر سر کار آمد، و پس از آن که حجاج، مکه را ترک کردند، زمینه را برای بازگشت برادرش فراهم کرد و در نهایت در ۱۴ محرم سال ۱۱۷۴ به نفع او از امارت کناره‌گیری نمود. «۲» اگر در هر زمانی یک جعفر مثل این جعفر وجود داشت که خیر و نیکی را برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۶ دیگران می‌خواست و برای مصلحت برادرش کار می‌کرد، به همان اندازه که برای خود، نود درصد جنگ‌ها در تاریخ قدیم و جدید عالم پدید نمی‌آمد.

مساعد بن سعید برای بار دوم

امارت مساعد برای سالها استوار ماند و در خلال این سالها مشکلی که امنیت را برهم زند وجود نداشت، مگر فتنه برادرش احمد که در سال ۱۱۷۵ تلاش کرد تا او را از مکه بیرون کند. وی به عنوان مخالفت به وادی نعمان «۱» در نزدیکی عرفه رفت و با همراه کردن برخی از قبایل به مکه یورش برد. زمانی که به منطقه ابولهب در جرول رسید، مساعد به مقابله با وی آمد و او را شکست داد. اندکی بعد با او صلح کرده و اوضاع بسان گذشته آرام شد. «۲» در این دوره، نجدی‌ها اجازه حج خواستند که به آنان چنین اجازه‌ای داده نشد.

آل برکات و استمداد آنان از محمدعلی بلوط در مصر

در سال ۱۱۸۲ میان مساعد و گروهی از اشراف از آل برکات اختلافاتی پیش آمد. رهبری مخالفان با عبداللّه بن حسین بن یحیی برکاتی بود. با بالا گرفتن اختلافات، وی به وادی فاطمه رفت و در آنجا عده‌ای اشراف آل برکات با وی در جنگِ با مساعد، هم عقیده شدند. این جماعت تصمیم گرفتند ابتدا جده را تصرف کنند. از این رو سپاهی را هم از بادیه فراهم آورده به سمت جده رفتند. مردم شهر در قلعه تحصن کرده با نصب توپخانه به مهاجمان حمله می‌کردند، چنان که وسایل آتش‌زا به تیرها گذاشته، آنها را روی چادرهای مهاجمان پرتاب کرده، آنها را به آتش می‌کشیدند. عبداللّه دریافت که کاری از پیش نخواهد برد، به همین جهت دوباره به وادی فاطمه برگشت. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۷ مصر این زمان به رهبری محمدعلی بیک بلوط بر ضد عثمانی‌ها سر به شورش برداشته و توانسته بود نیروهای خود را به نواحی مختلف شام اعزام کرده، بسیاری از آن مناطق را فتح کند. آل برکات چنین اندیشیدند تا با حاکم جدید مصر ارتباط برقرار کرده و برای بیرون راندن آل زید از مکه و جایگزینی خودشان از او کمک بخواهند. «۱» بدین ترتیب بود که عبداللّه بن حسین به مصر رفت و توانست محمدعلی بیک را قانع کند. محمدعلی هم فرصت را برای گسترش دامنه نفوذ خود تا مکه مناسب دید و به امیر الحاج مصری گفت تا او را برای رسیدن به مکه همراهی کرده، برای سپردن امارت به وی تلاش کند. این مسأله در سال ۱۱۸۳ بود. چنین می‌نماید که وقتی امیر الحاج مصری به مکه رسید، دریافت که کار دشوارتر از آن است که عبداللّه بن حسین برای وی تصویر کرده است. و البته امیر الحاج شامی هم مایل به کمک به اوست. بنابراین هدف خویش را پنهان کرد. اما مساعد که از هدف اصلی وی آگاه شده بود، دو روز پس از منی، در پی امیر الحاج مصری فرستاده به او گفت مکه را ترک کند تا مشکلی در این شهر پدید نیاید. امیر الحاج مصری هم بدون آن که چیزی ابراز کند، از مکه بیرون رفت. در این سوی، آل برکات از این که اوضاع چنین بگذرد، بر ایشان

دشوار آمد. به همین دلیل شروع به پراکنده کردن پول میان مردان قبایل بادیه نشین کرده، لشکری فراهم آورد که در اواخر ذی حجه سال ۱۱۸۳ در وادی مر اجتماع کردند. زمانی که شریف مساعد مطلع شد، کوه‌های مشرف بر معابده و جرول را به صورت یک قلعه درآورد و در محرم سال ۱۱۸۴ آماده مقابله با آنان شد. به دنبال آن، نبرد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۸ سنگینی میان دو طرف روی داد که سبب شکست آل برکات شده آنان گریختند و بدین ترتیب بار دیگر امنیت به مکه بازگشت. با این حال، امارت مساعد در مکه چندان به درازا نکشید، به طوری که در اواخر محرم همان سال ۱۱۸۴ درگذشت. تا این زمان وی بیست سال به جز ماه‌هایی که برادرش امارت کرده بود، [از پایان سال ۱۱۷۲ تا محرم ۱۱۷۴] بر مکه حکومت کرد. «۱»

امارت عبداللّه و احمد فرزندان سعید بن زید

با درگذشت مساعد، امارت برادرش عبداللّه در ۲۸ محرم سال ۱۱۸۴ اعلام شد، اما چند روز نگذشت که برادرش احمد به منازعه با او برخاست. عبداللّه برای جلوگیری از خونریزی از حکومت کناره گرفت و برادرش در مجلسی که قاضی و علمای بزرگ و اشراف و اعیان بودند، امارت را در دست گرفت.

آغاز حملات جدید مصر

عبداللّه بن سعید که صلح جو و عاقبت اندیش بود، از امارت کناره گرفت، زیرا می‌دانست که آل برکات نسبت به برخوردی که مساعد با آنان کرده، روال موجود را تحمّل نخواهند کرد و به علاوه محمدعلی بلوط هم حمایتش را از آنان دریغ نخواهد نمود. واقعیت قضیه همین طور بود. شریف عبداللّه بن حسین برکاتی که هنوز در جده بود و اندکی پیش از درگذشت مساعد از وی شکست خورده بود، دوباره به مصر رفت و با محمدعلی بلوط دیدار کرد و شرح مصایبی را که تحمّل کرده بود بیان نمود. محمدعلی بلوط هم سپاهی از ترک‌ها و مصری‌ها را برای حمایت از وی بسیج کرده، از راه دریا به ینبع فرستاد. فرماندهی این سپاه را یکی از غلامان او با نام محمد بیك ابی الذهب بر عهده داشت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۱۹ خبر این حمله به مکه رسید. در این هنگام تنها یك ماه و اندی از حکومت احمد گذشته بود. اندکی بعد به او خبر رسید که درویش آغا، وزیر او در ینبع، برابر دشمن تاب نیاورده و گریخته است. مهاجمان، ینبع را اشغال کرده، هرچه را در آنجا بود غارت کردند و شریف عبداللّه بن حسین هم با لشکری عظیم از عرب‌ها در وادی فاطمه آماده یورش به مکه بود. احمد بن سعید فعالیت خود را آغاز کرد و ابتدا خانواده خود و دیگر آل زید را به طائف فرستاد. سپس کسی را فرستاد تا قبایل را برای حمایت از خود بسیج کند؛ «۱» اما جز اندکی نپذیرفتند. او نیز در حد امکان تلاش کرد تا در مکه تحصن اختیار کرده از آن دفاع کند.

امارت عبداللّه بن حسین

در روز ۱۴ ربیع الاول سال ۱۱۸۴ بود که خبر رسیدن مهاجمان مستقر در وادی فاطمه به مکه رسید. شریف احمد، علی بن عبدالقادر صدیقی مفتی مکه و شریف عبداللّه الفعر را برای گفتگو با فرمانده سپاه محمدعلی، یعنی محمد بیك ابی‌الذهب فرستاد. پاسخ فرمانده به آنان یك پاسخ نظامی بود و آن این که وی مأموریت دارد امارت مکه را گرفته به عبداللّه بن حسین برکاتی تسلیم کند. اینان پاسخ را به امیر مکه رساندند. دو روز بعد، سپاه مصر از وادی فاطمه حرکت کرده در زاهر لشکرگاه زد و توپخانه خود را آماده نمود، به طوری که بر بئر ذی طوی اشراف داشت. در این وقت احمد هم با سپاه خود و برخی از کسانی از اعراب که از او حمایت می‌کردند حرکت کرده به مصانع- که در ریع است و ما امروزه آن را ریع رسان «۲» می‌نامیم و در انتهای حارة الباب است-

آمد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۰ وی دریافت که سودی از این نبرد برای وی به دست نخواهد آمد، به ویژه که بادیه‌نشیان هم به طمع طلاهایی که رقیب او در سپاه مهاجم توزیع می‌کرد از اطرافش پراکنده شدند. بنابراین پس از آن که خانه‌اش را در مکه به شریف حامد بن حسین برادر رقیبش واگذاشت، خود از طریق معابده، مکه را به سمت طائف ترک کرد. این پس از آن بود که وی تنها پنجاه روز امارت کرده بود. سپاه مهاجم در روز جمعه هجدهم ربیع الاول همان سال، وارد مکه شد و نیروهای آن در گوشه و کنار مکه پراکنده شدند. عبداللَّه بن حسین هم به دارالسعاده آمد و امارت او اعلام شد و شاعران و تهنیت‌گویان به خواندن آیات تبریک مشغول گشتند. سپاه مهاجم در مکه به فساد پرداخت و کسی از آزار آنان در امان نماند، چنان که بازار هم از جور و ستم و غارت آنان مصیبت فراوان دید. فرمانده سپاه، مفتی مکه را زندانی کرد و تا وقتی که بیست هزار ریال از وی نگرفت، آزادش نکرد. همچنین اموال زیادی از تجار گرفت و خانه شریف مساعد را که در منطقه اجیاد بود، غارت کرده، بسیاری از آل زید را که در مکه بودند آواره کرد. «۱» همچنین دارالسعاده، محل استقرار آل زید آتش گرفت. این کار به فرمانده نیروهای مهاجم منسوب شد، اما نویسنده خلاصة الکلام «۲» آن را نفی کرده و گوید: این مطلب ثابت نیست. بدین ترتیب، امارت شریف عبداللَّه بن حسین مستقر شد و چیزی که نشانه ستمگری وی باشد، از وی بروز نکرد. نوشته‌اند که اموال زیادی از سوی مسؤول بیت المال از ماتَرَک احمد بن علی طبیله که درگذشت و از شخصیت‌های جده بود و اموال و زمین‌ها و کشتی‌های زیادی داشت برای شریف عبداللَّه گرفته آوردند و به او گفتند: این سهم بیت المال از ماترک شخص متوفاست. اما شریف، پول را رد کرده، آورنده را هم سخت مورد انتقاد قرار داد و این آیت قرآنی را تلاوت کرد که: ی إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۱ الْیَتَامَی ظُلْماً إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیراًی (نساء: ۱۰). چند روزی نگذشت که خبرهای تازه‌ای به مکه رسید دایر بر این که احمد بن سعید بن زید، کسی که از ترس مهاجمان از مکه گریخته بود، به شماری از اعراب در وادی لیه ملحق شد و در ۲۴ همان ماه طائف را تصرّف کرده است. شریف عبداللَّه نیرویی متشکل از اشراف، اعراب و سپاه ابی‌الذهب را به فرماندهی یکی از نزدیکانش به سوی وی فرستاد. زمانی که احمد از آمدن این سپاه آگاه شد، از طائف به ثنیه کرا «۱» گریخت. وی در طول راه شمار زیادی از اعراب بنی سعد و ثقیف را با خود همراه کرد و در عرفه لشکری فراهم آورد. در این هنگام سپاه شریف عبداللَّه و ابی‌الذهب برابرش درآمدند و نبرد سهمگینی میانشان رخ داد. در این وقت گروهی از سپاه ابی‌الذهب به میان میدان آمده با پایین آوردن پرچم‌های خود نام شریف احمد را فریاد کردند و تمایل خود را به او نشان دادند. وی فریب خورده نزد آنان رفت. در این هنگام او را محاصره و اسیر کردند. بدین ترتیب نیروهای شریف عبداللَّه و ابی‌الذهب پیروز شدند. بعدها شریف احمد توانست از اسارت گریخته به لیث برود و همانجا بماند. در ۲۰ جُمادی الاولای سال ۱۱۸۴ بود که ابی‌الذهب با نیروی خود عازم مصر شد. این بعد از آنی بود که نیرویی را در جدّه به فرماندهی حسن آغا شبکه که او را به سمت والی‌گری جده منصوب کرده بود، برای حمایت باقی گذاشت. بدین ترتیب اوضاع متفاوت از قبل شده، نیروی مصری جانشین نیروی عثمانی شد و امیر مکه هم بعد از خلیفه عثمانی، مدیون حاکم مصر شده و تحت الحمایه وی درآمد. حوادثی که گذشت، خللی در اراده شریف احمد ایجاد نکرد، چرا که او در زمره نیروهای پراراده قدیمی به شمار می‌آمد. هنوز ابی‌الذهب نرفته بود که وی باز فعالیت خود را به قصد گرفتن انتقام آغاز کرد. وی شریف ثقبه را به سراغ قبایل ثقیف و آن نواحی فرستاد. خود او هم به سمت قبایل جنوب رفت و شمار قابل ملاحظه‌ای را با خود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۲ همراه کرده، با شریف ثقبه در عرفه قرار گذاشت. این نیرو در ۲۱ جمادی الثانی سال ۱۱۸۴ به عرفه درآمد و در دو گروه مختلف عازم مکه شد. یک گروه به سمت بالای مکه و گروه دیگر از پایین آن. نتیجه درگیری چهارساعته میان آنان، ظاهر شدن آثار شکست در نیروی شریف مصر و مدافعان مصری او بود، «۱» به طوری که آنان به وادی فاطمه گریختند و بدین ترتیب حکومت شریف عبداللَّه پس از دو ماه و بیست و سه روز پایان یافت.

امارت احمد بن سعید برای بار دوم

به دنبال این رویداد، احمد بن سعید پیروزمندانه در ۲۳ جمادی الثانی سال ۱۱۸۴ وارد مکه شد و دستور داد دارالهناء محل اقامت آل برکات را آتش بزنند، چرا که باورش این بود که آتش گرفتن دارالسعاده به دستور شریف عبداللّه بوده است. خانه آل برکات آتش گرفت و مردم، آن‌چه را در آن بود غارت کردند. آتش به خانه‌های اطرافِ آن هم سرایت کرد و بسیاری از خانه‌های آل برکات و هواداران آنها آتش گرفت. در این سوی، سپاه مصری به وادی فاطمه گریخته، از آنجا عازم جده شد و در پشت دیوارها و توپخانه‌ها متحصن گردید. شریف احمد سپاهی را متشکل از نیروهای قبایل آماده حمله کرده به سمت جده حرکت داد. این نیرو در غلیل «۲» جایی نزدیک مکه اقامت کرده با شماری از مردم جدّه توافق کردند تا آنان را از سمت باب یمانی به داخل شهر راه دهند و بدین ترتیب در پایان جمادی الثانی همان سال جده را هم تصرف کرده شماری از متحصنین را کشتند. باقی‌مانده آنان به ینبع گریخته، از طریق دریا عازم مصر شدند که شریف عبداللّه هم با آنان بود. عبداللّه مدتی در مصر بود و سپس به استانبول رفت و در آنجا درگذشت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۳ با تصرف جده، آنان به انبارها و خانه‌های تجار یورش برده، آنها را غارت کردند. این امر در گرانی قیمت‌ها در جدّه تأثیر گذاشت، به طوری که دشواری، تمامی بادیه‌ها را فرا گرفت، به حدّی که برخی به خوردن گربه و خون لخته هم مشغول شدند. این امر تا پایان سال ۱۱۸۴ به درازا کشید. اما با ورود غلات از نواحی مختلف در آغاز سال ۱۱۸۵ اوضاع رو به تغییر گذاشت و روابط میان مکه و عثمانی‌ها هم به وضعیت گذشته خود بازگشت. «۱» امارت احمد بن سعید تا سال ۱۱۸۶ ادامه یافت. در این وقت، برادرزاده‌اش سرور بن مساعد بن سعید بن زید بر وی شورید. «۲» داستان از این قرار بود که شریف احمد قصد تعویض یوسف قابل وزیرش در جده را داشت. در این باره نامه عزل او را نوشت و به یکی از اشراف داد تا به او برساند. شریف سرور که در مجلس نشسته بود با آگاهی از این مطلب، خواست از فرصت بهترین استفاده را ببرد. وی که در این وقت جوانی هیجده ساله بود و اعتماد به نفس عجیبی داشت و بسیار بلند پرواز بود. همین روحیه سبب شد تا وی موقعیتی میان طایفه خویش به دست آورد و نفوذ کلمه‌ای داشته باشد. سرور سوار شتری تندرو شد و پیش از آن که نماینده شریف احمد به جده برسد، خود را به این شهر رساند. او به خانه یوسف قابل رفت و ضمن گفتگو با یکدیگر توافق کردند به رهبری سرور سر به شورش بردارند و یوسف هم با اموال خویش او را حمایت کند. زمانی که نمایندگان شریف احمد به جدّه رسیدند سرور را در آنجا یافتند که به دفاع از یوسف می‌پرداخت. وی از آنان خواست تا به او و یوسف پیوسته همگی بر ضد شریف از جده قیام کنند. بدین ترتیب همگی از جدّه خارج شده و در نیمه راه، سرور و یوسف به سمت وادی فاطمه رفته، در آنجا نیروهایی از بادیه فراهم آوردند. سپس به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۴ سوی برخی از قبایل عتیبه فرستاد و آنان نیز به حمایت از او پرداختند. در این سوی، شریف احمد از اوضاع آگاه شد و کسی را فرستاد تا میان او برادرزاده‌اش را صلح دهد. سرور حاضر به مصالحه نشد و جز این را که احمد مکه را ترک کند نپذیرفت. احمد آماده دفاع شد. نیروهای شورشی در وادی فاطمه اجتماع کرده از آنجا به عابدیه «۱» و سپس به منحنی در بالای مکه آمدند. در اینجا بود که دو سپاه درگیر شدند و نبرد دو ساعت ادامه یافت که در نهایت شریف احمد شکست خورد و او به وادی نعمان «۲» گریخت.

سرور بن مساعد از آل زید

با فرار شریف احمد، شریف سرور پیروزمندانه وارد مکه شد و امارت او در روز شنبه ۱۳ ذی‌قعده سال ۱۱۸۶ اعلام شد. «۳» سرور با قدرت تحمل بالا توانست راه‌ها را امن و دست مفسدان را کوتاه کند و خود را دشمن هر نوع مفسد و خرابکاری بشناساند. بدین ترتیب امور بلاد برای مدتی آرامش یافت تا آن که باز مخالفت‌هایی برخاست. بسیاری از قبایل از حکومت او کراهت داشتند و

کسانی از رؤسای هذیل و حرب علیه او خروج کردند. در مکه هم برخی از اشراف از وی جدا شدند. سرور از بابت عصیان آنان، سختی زیادی تحمل کرد. در این سوی، عموی او هم وی را آرام نگذاشت. وی اندکی پس از خروجش از مکه با نیرویی عظیم به مکه حمله کرده، میان آنان در برکه سلم در مسیر منی نبردی درگرفت. در این جنگ، نیروهای عمویش شکست خوردند و او به بادیه گریخت. این واقعه در چهارم ذی‌حجه سال ۱۱۸۶ بود. «۴» این واقعه، پیامدهایی داشت که مرکزیت سرور را گرفتار مشکل کرد، چرا که سپاه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۵ مکه از شریف احمد، حقوق هفت ماهه‌ای را طلب داشتند و بنابراین، دور شدن احمد از مکه چندان به مصلحتشان نبود و می‌خواستند آن را از او بگیرند. به همین جهت در هشتم ذی حجه علیه سرور شورش کرده و اعلام کردند حج را با او به جای نخواهند آورد مگر آن که آنچه را از حاکم پیشین طلبکار بوده‌اند به آنان بپردازد. شریف سرور به اجبار پذیرفت تا نیمی از آن را بدهد و نیم باقی مانده را به بعد از حج موکول کند. آنان این پیشنهاد را نپذیرفتند. او هم آنان را رها کرد و همراه بردگان خود عازم عرفات شد. سپاه او ایام حج را صبر کردند و بعد از آن که حجاج از مکه رفتند، در پی شریف احمد فرستاده از او خواستند به مکه بیاید تا از او حمایت کنند. آنان امیدوار بودند که پس از آمدن او حقوقشان پرداخته شود. وقتی احمد مخفیانه وارد مکه شد، یکباره فریاد شورش علیه سرور بالاـ گرفت. در این سوی، شریف سرور از امیر الحاج مصری کمک خواست و او هم با نیروی الخیاله به یاری وی شتافت؛ جز این که این نیرو نتوانست به خوبی از او دفاع کند، چرا که گلوله‌های شورشیان از سوراخ‌هایی از دیوارهایی که در کنار خیابان‌ها بود بر سر آنان فرود می‌آمد. سرور از برخی از قبایل کمک خواست و آنان از وی حمایت کردند و بدین ترتیب شریف احمد شکست خورده، برای بار سوم به بادیه گریخت. اندکی بعد باز شریف احمد برای بار چهارم و پنجم و ششم حمله کرد و پشت سرِ هم شکست می‌خورد، به حدی که تعداد حملات او با پانزده رسید و میان هر حمله او با حمله دیگر از یک ماه تا سه ماه فاصله بود. «۱» وی در این حملات خود از قبایلی که از حکومت سرور ناخشنود بودند استفاده می‌کرد، همین طور از برخی از اشراف مخالف. در این میان قبیله هذیل بیش از یک بار به او کمک کرد. در برخی دفعات هم از قبیله حرب کمک گرفت، چرا که شنیده بود که آنان با سرور اختلاف دارند و سرور بر آنان سخت گرفته و برخی از مشایخ ایشان را زندانی کرده است. یک بار هم از شریف الفعر و شریف برکات بن جوداللّه کمک گرفت. در این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۶ حمله، سرور هر دو شریف را اسیر کرد و آنان را در زندان قنفذه انداخت. اندکی بعد برکات بن جوداللّه را آزاد کرد و شریف الفعر را هم به مکه فرا خواند. الفعر از یکی از امرای یمن استمداد کرد و او هم وی را از دست سپاه گرفت. شریف سرور به امام یمن نامه نوشته، از او خواست تا شریف الفعر را به او بسپارد و در این باره تهدید کرد. امام یمن دستور داد تا شریف را به سرور تحویل دهند. شریف بار دیگر او را زندانی کرد تا در همان زندان مرد. «۱» شریف احمد در حمله دوازدهم خود، از خاندان حمود (از اشراف آل برکات) کمک گرفت و آنان نیز وی را کمک کردند تا انتقام خود را که همان زندانی بود و به خاطر ناامن کردن راه‌ها و راهزنی قبایل به زندان افتاده بود، بگیرند. شریف احمد بارها تلاش کرد تا با امرای حج مصری و شامی ارتباط برقرار کرده، از آنان بخواهد تا وی را علیه سرور حمایت کنند، اما آنان از این کار عذر خواستند و یکی از آنان گفت که در این بار به فرمان خاص نیاز است. شریف احمد هفت سال به این حملات خود ادامه داد که نخستین آن اواخر سال ۱۱۸۶ و آخرین آنها در میانه سال ۱۱۹۳ بود که طی آنان گرفتار مشقتی غیر قابل وصف شد و خودش و برادرزاده‌اش چندان به لحاظ مالی و روحی دچار خسارت شدند که اندازه نداشت. در این مرتبه بود که شریف احمد به اسارت و زندان مادام العمر درآمد، چرا که شریف سرور به محض آن که در حمله پانزدهم وی به مکه بر او دست یافت، او و دو فرزندش را به زندان سپرد. زندان آنان در ینبع بود و از آنجا به زندان جده منتقل شدند. ابتدا یکی از فرزندانش در زندان مرد و سپس خود او در ۲۰ ربیع الثانی سال ۱۱۹۵ درگذشت. فرزند دوم او به دنبال مرگ پدر از زندان آزاد شد و این بعد از آن بود که تعهدات زیادی از وی گرفته شد تا آرام باشد و سر به شورش بر ندارد و او هم به آنها عمل کرد. «۲»

تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۷ بدین ترتیب، پس از خاتمه این شورش‌ها، کار شریف سرور استقراری یافت، هرچند استقرار کامل نبود، چرا که خون در رگ‌های شریف سرور جوان چندان غلیان می‌کرد که در ادامه امور نرمش از خود نشان نمی‌داد و نمی‌توانست در مقابل مخالفان در اطراف و اکناف بلاد، صبر و بردباری از خود نشان دهد. او یکسره به دنبال شورشیان و راهزنان بود و آنان را به عقوبت‌های سخت مجازات می‌کرد. همچنین در پی مفسدان فرستاده، تعقیبشان می‌کرد. او بیشتر شب‌ها خود در حالی که برخی از بردگانش او را همراهی می‌کردند به شبگردی می‌پرداخت و محله‌ای نبود که از آن نگذرد و گذری نبود که داخلش نشود و این کار را برای ترساندن مجرمان می‌کرد. یک شب برخی از مخالفان بر آن شدند تا در کمین وی نشسته در هنگام شبگردی او را به قتل آورند. در میان این جماعت گروهی از اشراف هم به رهبری مسعود عواجی «۱» و گروهی از خویشان او از آل زید هم بودند. جاسوسان وی خبر آن توطئه را به آگاهی او رساندند. شریف سرور شماری از بردگان خود را برای تحقیق آنچه جاسوسان وی از برخی از راه‌های مکه به او رسانده بودند، فرستاد. زمانی که خبر ثابت شد آن شب را از خانه بیرون نرفت و فردای آن روز کسانی را برای دستگیری توطئه گران فرستاد و همه را به زندان انداخت. «۲» یکبار هم خواست به زیارت مدینه برود تا در ضمن، در طول مسیر از قبایل هم تفقدی کرده باشد و از وضعیت مدینه آگاه شود. به همین جهت در سال ۱۱۹۴ همراه پنج هزار نفر از اعراب و اشراف که نیمی سوار بر اسب بودند، حرکت کرد. برخی از سران قبیله حرب بر آن شدند تا قدرت خود را به رخ او بکشند؛ به همین جهت درخواست‌های شگفت مالی از او کردند و در انتظار تأیید او نشستند، اما او حاضر به پرداخت آن نشد و به آنان حمله سختی کرده جنگید تا تسلیم شدند. آنگاه بخشش‌هایی در میان آنان کرد و از میان مردان برجسته گروگان‌هایی گرفته به راهش ادامه داد. زمانی که به مدینه رسید، اموال فراوانی از طلا و نقره میانشان توزیع کرد. در این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۸ وقت جاسوسان وی خبر آوردند که برخی از مردان قبیله حرب، نزد شیخ حرم رفته و با یکدیگر توطئه کرده‌اند که در ظاهر به مدینه یورش ببرند تا زمینه را برای شیخ حرم و هواداران او در مدینه آماده کند و اهالی دست بر شورش بردارند. زمانی که سرور از این خبر آگاهی یافت، محتاطانه حرکت کرد تا آن که قلعه مدینه را به تصرّف درآورد و مستقر شد. در این وقت توانست دشمنان خود را به شکست کشانده و شیخ حرم و پنجاه نفر از هواداران او را دستگیر کرده به مکه بفرستد و این پس از آنی بود که شیخ حرم را از منصبش عزل کرد. در بازگشت از مدینه، مسیری را که قبایل حرب در آن بودند، رها کرد و در تدارک حمله نیرومندتری به آنان بود. وی به سمت جنوب شرقی رفت تا به طائف رسید و از آنجا به مکه آمد. «۱» اندیشه حمله برای رام کردن قبیله حرب مرتب در ذهن او بود تا آن که در سال ۱۲۰۱ در پی قبایل هذیل و ثقیف و عتیبه فرستاد و از میان آنان لشکری عظیم فراهم آورد. اشراف را نیز تحریض کرد و آنان او را همراهی کردند. گفته شده است که وی سکه‌های طلا میان داوطلبان جنگجو توزیع می‌کرد و برای هر کسی که سری را قطع کند، پنج سکه قرار داده بود. قبایل برای همراهی وی راهی شدند و زمانی که سپاه او به مستوره، جایی میان رابغ و مدینه رسید، گروهی را برای جنگ در کوه صبح فرستاد تا آنجا را به تصرّف درآورند که چنین کردند. سپس نبردهایی با قبیله حرب داشت که در آنها پیروز شد؛ منطقه فرع و سپس بدر را به تصرّف درآورد. از آنجا عازم ینبع النخل شده، آنجا را اشغال کرد. سپس به بدر بازگشت و به سمت خیف رفت و آنجا را هم تصرّف کرد. «۲» در تمامی این مناطق و میان تیره‌های دیگر جنگ‌هایی درگرفت و شمار اسرا رو به فزونی داشت و وی آنان را دست بسته می‌فرستاد. زمانی که حکومت خویش را در آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۲۹ ناحیه استوار کرد، چند روزی را هم در آنجا ماند و سپس از مسیر قبیله حرب بدون آن که جنگ و درگیری پیش آید به مکه بازگشت. «۱» در باره قبیله حرب مسائل مختلفی به ذهن خطور می‌کند. این قبیله با کثرت جمعیت و تیره‌های داخلی و توان آن، در گذشته و حال، شایسته آن بوده است که منبعی برای آبادی بلاد و استفاده از بازوی توانای آن در کارهای سودمند باشد؛ مشروط بر آن که کسی در گذشته و حال بوده باشد که توان آن قبیله را بشناسد و از آن در مسیر زندگی

بهره‌برداری کند. بخش مهمی از سرزمین‌های متعلق به حرب، قابلیت کشت و زرع دارد، البته در صورتی که کسی باشد تا آنان را برای این کار تربیت کند. توان فرزندان این قبیله برای کار، و تحمّل آنان نسبت به شداید و سختی‌ها، قابلیت آنان را برای انجام کارهای تولیدی و اقتصادی بالا برده است، باز هم در صورتی که کسی باشد که آنان را در این مسیر هدایت و راهبری کند. این در حالی است که ما آنان را در گوشه و کنار بادیه، گرسنه رها کرده‌ایم و تنها بخشش‌هایی به آنان می‌کنیم که بدان خو کرده و همان را اساس زندگی‌شان قرار داده‌اند. زمانی که این کمک‌ها قطع می‌شود، شَرور می‌شوند وآماده طغیان. وقتی‌شرشدندو شورش کردند، آنان را شورشی و خارجی علیه نظام می‌نامیم. در این وقت کسی مانند شریف سرور پیدا می‌شود که آهن و آتش خود را علیه آنان به کار می‌گیرد. این‌جاست که دیگر از «ظلم» در این بحث یادی نمی‌کنیم و از دریافت درست حقایق محروم می‌مانیم. «۲»

قلعه اجیاد

توجه شریف سرور به مسأله امنیت تا به آنجا رسید که وی در سال ۱۱۹۶ در بالاترین نقطه اجیاد، قلعه اجیاد را که هنوز سرپاست، بنا کرده، اموال زیادی در عمارت استوار آن و برای آن که حصن محکم او باشد، هزینه کرد. این قلعه مشرِف بر خانه او در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۰ دامنه کوه بود. «۱» روزگار شریف سرور، با همه هشیاری او خالی از دشمنی از سمت بادیه نبود. بارها هذیل سر به شورش برداشت و او با آنان جنگید. همین طور برخی از راهزنان، تمرّد کرده به امنیت آسیب رساندند و او به تعقیبشان پرداخت تا بر آنان تسلط یافت. در روزگار وی، به سال ۱۱۹۴ قبیله جُهینه بر امیر الحاج شام شورید «۲» و نزاعی میان آنان درگرفت که به نبردی خونین انجامید. همچنین در سال ۱۲۰۰ برخی از قبایل حرب بر ضد امیر الحاج مصری شوریدند. امیرالحاج، شماری از آنان را اسیر کرد و داغی بر گونه‌هایشان زد تا علامتِ آن بر آنان بماند و بدان شناخته شوند. در این باره تنی چند از مشایخ وساطت کردند، اما نپذیرفت و کار داغ زدن را ادامه داد. در این وقت فریادی از قبیله حرب برخاست و استمداد کرد. به دنبال آن، شمار زیادی از حربیان از گوشه و کنار فراهم آمدند و شمشیر میان حجاج مصری و کسانی که دنبال آنان بودند گذاشتند، به طوری که جز کسانی که فرار کردند کسی سالم نماند. امیر الحاج هم از جمله کسانی بود که گریخت. «۳» شریف سرور به نشان دادن عظمت و ابهت امارت خود در سطح بالا تمایل داشت و در این راه اموال زیادی هزینه می‌کرد. در همان سفری که گفتیم به مدینه داشت، در اطراف او پنج هزار شتر که بار آنان انواع وسایل و اثاثیه گران‌بها بود، وجود داشت و اقامت او در مدینه با جلال و جبروتی فریبنده همراه بود، آن گونه که توانست ابهتی را که موافق مذاقش بود، با بذل و بخشش فراوان از طلا و نقره نشان دهد. دحلان می‌نویسد: «۴» شریف در سال ۱۲۰۲ محفل جشنی برای ختنه اولادش برگزار کرد که هفده روز به درازا کشید و مردم همه محلات در آن مشارکت داشته انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها و نواها در آن بود. چنان که اهل سپاه و نگهبانان هم با موسیقی‌های خاص تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۱ خود که آن را نوبه می‌نامیدند، مشارکت داشتند. در تمام این مدت، پذیرایی فراوان از سوی قصر برای مردم از همه طبقات سرازیر بود و هدایا و لباس‌های فاخر میان سپاهیان و اهالی و صاحب منصبان توزیع می‌شد. در آخرین روز جشن دستور داده شد تا سپاهیان خیاله و دیگران در یک موکب بزرگ و در حالی که توپ‌ها در جلوی آنان بود، در خیابان‌ها رژه بروند. تصور می‌کنم این اولین مورد رژه در نوع خود در مکه بود. شریف به این مقدار اکتفا نکرده از زنان شهر و بادیه خواست تا در یک جشن عمومی شرکت کنند که در آن نوازندگان می‌نواختند و از طرف قصر، از همه کسانی که حاضر بودند، پذیرایی صورت می‌گرفت. این جشن هم سه روز ادامه یافت و هدایای فراوان و لباس‌های فاخر توزیع شد.

قصر عرفه

دامنه این شکوه خواهی و ابهت‌گرایی او به آنجا رسید که اراده کرد تـا در عرفات قصری برای خود بسازد، چیزی که تا آن زمان بی‌سابقه بود و بعد از وی هم کسی دست به این کار نزد. او این بنا را ساخت و پایه‌های آن تا سال ۱۳۷۷ در حاشیه جبل‌الرحمه دیده می‌شد. شریف به عمران و آبادی توجه ویژه داشته، نسبت به بهبود وضعیت خیابان‌ها، توسعه آنها و ایجاد خیابان‌های جدید، فعالیت کرد. در زمان وی، وزیرش ریحان، زاویه حداد را که معروف و در مدخل اجیاد بود بنا کرد و وقفیات زیادی از کتاب‌های سودمند برای آن مقرّر نمود. «۱» این زاویه در توسعه خیابان در زمان ملک سعود از میان رفت. از جمله کارهای وی که تاریخ گزارش کرده است، عزل «شبندر» رئیس التجار به نام حسن النایته و نصب احمد القاری به جای وی آن هم، در ازای گرفتن چهار هزار ریال تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۲ بود. همچنین حسین الرشیدی را از نظارت بر بازار برداشته، به جای او محمد غزاوی را در ازای گرفتن هیجده هزار قرش منصوب کرد. همچنین درویش بن صالح را برابر مبلغی که پرداخت به عنوان مسؤول امور بیت المال منصوب نمود. «۱» سرور تا زمان درگذشتش در هیجدهم ربیع الثانی سال ۱۲۰۲ بر مکه امارت کرد. وی در زمان مرگ در حالی که تنها ۳۵ سال داشت، پانزده سال و نیم بر مکه فرمانروایی کرد.

عبدالمعین بن مساعد

پس از شریف سرور، برادرش عبدالمعین به امارت رسید، اما امارت وی یک روز یا کمتر و شاید هم چند روز بیشتر نبود. پس از آن به نفع برادرش غالب کنار رفت. «۲»

غالب بن مساعد

زمانی که غالب به امارت رسید، خبر آن را به استانبول فرستاد و فرمان تأیید امارت او آمد. با این حال، امارت وی چند ماهی بیشتر استوار نبود. پس از آن برخی از برادرانش بر ضد وی شوریدند. آنان از قبایل هذیل یمن «۳» و شام استمداد کرده آنان را با خود همراه ساختند و سپاه خود را به کوه مفجر در نزدیکی منی آوردند. زمانی که غالب آگاه شد در ۱۹ ذی حجه سال ۱۲۰۲ با سپاه خود به مقابله با آنان شتافت و توانست آنان را شکست دهد. آنان بار دیگر سپاه خود را به سمت طائف کشاندند که در آنجا هم وکیل شریف غالب آنان را شکست داد. بار دیگری در یک وادی نزدیک عقیق گرد آمدند و حرکت خود را به سمت مکه آغاز کردند. این بار هم شریف در ابطح با آنان رودررو شد و بعد از چند روز درگیری و زد و خورد آنان را شکست داد و متفرّقشان کرد. اما تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۳ شورشیان این بار در طائف گرد آمده آنجا را تصرّف کردند و از نو به سمت مکه حرکت کردند و این بار در ۲۴ ذی حجه سال ۱۲۰۲ در وادی نعمان اجتماع نمودند. غالب تلاش کرد تا برای کندن ریشه شر، آنان را به صلح دعوت کند. به همین جهت قاضی شرع مکه را همراه علمای بزرگ این شهر و شماری از اشراف نزد آنان فرستاد و پیشنهاد صلح را مطرح کرد. آنان پذیرفتند و شروطی گذاشتند که او قبول کرد و بدین ترتیب میان دو گروه مصالحه شد و مخالفان به مکه بازگشتند. جشنی برگزار شد و بدین ترتیب، امارت غالب استوار گردید. «۱»

مهدی بنگالی

در رجب سال ۱۲۰۳ در حالی که خطیب مسجد شیخ عبدالسلام الحرشی مشغول سخن گفتن بر فراز منبر بود، یک حاجی بنگالی که شاید دیوانه بود، به سمت او حمله کرد و کاردی را که در اختیار داشت در شکم او فرو برد و خطیب همان لحظه مرد. در این وقت فغان عظیمی از سوی نمازگزاران برخاست و میان مردم چنین شهرت یافت که مهدی در میان رکن و مقام ظهور کرده است. چیزی نگذشت که یکی از علما برخاست و خطبه را تمام کرده نماز خواند و اضطراب از میان رفت. فرد جانی را هم بیرون برده

اعدام کردند. «۲»

فتنه ابن سلتوح

در سال ۱۲۰۴ به شریف غالب خبر رسید که یحیی بن سلتوح پیشکار امور شریف سرور و پس از او فرزندانش، دست به اقدامات اختلاف انگیزی می‌زند تا میان او و خویشانش را بر هم زند. غالب دستور زندانی کردن او را در سیاه‌چالی داد. ابن سلتوح تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۴ چندی در آنجا ماند و پس از آن با زدن نقبی در دیوار توانست به خانه عبداللّه بن سرور بگریزد و پس از فریفتن او برای پس گرفتن امارت پدرش، به تحریکاتش ادامه دهد. در این وقت، سن عبداللّه از دوازده تجاوز نمی‌کرد. حدود پانصد جنگجو در حمایت از وی آماده شد، شروع به تیراندازی از داخل مسجد به سمت خانه غالب که دیوار به دیوار مسجد در کنار باب الوداع بود، کردند. بدین ترتیب فتنه آغاز شد و از آن طرف هم شروع به تیراندازی شده از سمت خانه‌هایی که اطراف خانه غالب بود به سمت خانه‌هایی که در کنار باب القطبی بود و طرفداران عبداللّه بن سرور در آن بودند، تیر رد و بدل می‌شد. این وضعیت چهار روز ادامه یافت به طوری که طی این روزها، عبور و مرور قطع شد و نماز جمعه در مسجد الحرام تعطیل گردید، چرا که هر کسی از آنجا می‌گذشت از دو طرف هدف قرار می‌گرفت. در این وقت، طرفداران عبداللّه بن سرور که از دستیابی به پیروزی ناامید شده بودند با درخواست تأمین از سوی غالب، به همان روش اشراف، از مکه خارج شده، به بادیه رفتند. در آنجا با شماری از قبایل، تبانی کرده، آنان را به هجوم به مکه متمایل کردند. زمانی که غالب آنان را شکست داد، باز به عابدیه و فاقه «۱» گریختند. سپس به جبال هذیل و از آنجا به طائف رفته این شهر را تصرف کردند و باز به مکه هجوم آوردند. این بار غالب در ابطح با آنان رو در رو شد و توانست پس از یک نبرد خونین آنان را پراکنده سازد و عبداللّه بن سرور و برادرش را دستگیر کند. وی مدتی آنان را زندانی کرد و سپس آزاد نمود و به این ترتیب فتنه پایان پذیرفت. یحیی بن سلتوح از این حادثه گریخته، به دیار حرب و سپس به شام و ترکیه رفت تا مقامات عثمانی را در جهت عزل غالب تحریک کند که کاری از پیش نبرد. از آنجا به مصر برگشت و همانجا ماند تا زمانی که مرد. «۲»

نجدیان خواستار انجام حج

در این دوره، سعودی‌های نجد از غالب برای اقامه حج اجازت خواستند که نپذیرفت، چرا که با دیده تردید به آنان می‌نگریست. چیزی هم نگذشت که سپاهی را به سوی آنان فرستاد که جنگی میانشان درگرفت. «۱» ما در فصل آینده به مهم‌ترین وقایعی که در باره این نبردها رخ داده اشاره کرده، سیر تحولاتی را که منجر به تسلط نهایی آنان بر مکه شد، شرح خواهیم داد.

مسائل عمومی مکه در دوره اول عثمانی

وضعیت سیاسی

گذشت که با رسیدن سپاه عثمانی به مصر، فرمانده آن سپاه به امیر وقت مکه شریف برکات نوشت که در صورت دعای برای عثمانی‌ها، با امارت او در مکه موافقت می‌شود. برکات هم این پیشنهاد را پذیرفت و بدین ترتیب روابط میان مکه و عثمانی‌ها آغاز شد. و بدین ترتیب بود که اشراف همچنان به عنوان صاحبان مکه باقی مانده و پی در پی از میان آنان امیرانی بر این شهر حکومت کردند. این امارت به صورت ارث یا غلبه، به امیر بعدی از همین اشراف منتقل می‌گشت. شریف جدید به محض آن که بر تخت امارت می‌نشست، نامه‌ای به خلیفه عثمانی می‌نوشت و او را از وضعیت جدید آگاه می‌ساخت تا فرمان تازه خلیفه را در تأیید امارت

بگیرد. این فرمان در مسجد و در حضور اصحاب حلّ و عقد و در مراسمی با شکوه و با آداب و رسوم خاص خوانده می‌شد. سایر شهرهای حجاز هم تابع مکه بود و به طور معمول، کسی از ناحیه امیر مکه، به اداره امور آنها می‌پرداخت و البته در شهرهای دیگر مانند مدینه و ینبع و جده، یک حاکم ترکی هم به عنوان نماینده دولت عثمانی با کسی که از طرف امیر مکه منصوب بود، در اداره امور مشارکت داشت. در جده یک لشکر عثمانی به فرماندهی یک صنجق نظامی حضور داشت که جایگزین لشکر چرکسی شکست‌خورده پیشین بود و البته در کنار آن برای اداره امور اهالی یک نفر هم از طرف امیر مکه حضور داشت که به طور معمول به او وزیر جده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۷ گفته می‌شد. کاری که علاوه بر صنجق جده، به وظایف این نماینده دولت عثمانی افزوده شده بود عنوان مَشْیَخَةُ الحرمین برای مباشرت در کارهای تعمیرات مکه و نیز اشراف بر اداره کارها در مکه بود، چیزی که پیش از آن هم کسی از طرف چراکسه آن را انجام می‌داد. صنجق جده، دستورات خود را مستقیم از استانبول و یا در مواردی از والی ترک در مصر دریافت می‌کرد و به حکم شغلی که داشت در جریان عزل یک امیر معزول از اشراف و نصب دیگری، و تقدیم خلعت، مساعدت می‌کرد. والی ترک مصر هم می‌توانست در امور مکه مداخلاتی داشته باشد، زیرا سلاطین عثمانی به آنان اعتماد داشته، به آرای آنان به خاطر نزدیکی‌شان به حجاز احترام می‌گذاشتند، در حالی که خودشان از مکه بسیار دور می‌بودند. طی دو قرن نخست سلطه عثمانی، هیچ نیروی نظامی از عثمانی در مکه حضور نداشت، اما پس از آن، در جریان حوادثی که شرحش گذشت، دیدیم که شماری از سپاه انکشاری در حوالی قرن دوازدهم هجری در این شهر مستقر شدند و تأثیر آن در رخدادهای این شهر آشکار شد. فرماندهی این نیرو با سرداری بود که از صنجق جده دستور می‌گرفت. در بیشتر این دوره، عثمانی‌ها جز در دو منصب قاضی و محتسب، کسی را در شهر عزل و نصب نکرده و مأموری نداشتند. کار محتسب هم در بیشتر اوقات به صنجق جده که همان شیخ الحرم بود واگذار می‌شد. اما وظیفه افتاء در این شهر بر عهده علمای مکه و با حکم امیر و تأیید دولت عثمانی بود. ما در فصلی خاص به شرح اسامی خاندان‌های علمی مکه که منصب افتاء را در اختیار داشتند خواهیم پرداخت. صنجق جده به رغم آن که کارش نظارت بر شؤون حرمین بود، اما به حکم منصبی که داشت در جده می‌ماند و به جز در دوره دوم عثمانی، به مکه منتقل نشد که شرحش خواهد آمد. این صاحب منصب ترک، با این که در جده اقامت داشت، اما به مرور زمان بر سلطه‌اش افزوده می‌شد تا به آنجا که نظارت بر اجرای تمامی اوامر سلطانی در اختیار او تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۸ قرار گرفت، همچنان که در مواردی که یک امیر ضعیف یا مسالمت‌جو در مکه حاکم می‌شد فرصت می‌یافت تا از اختیارات او کاسته و بر سرنوشت امور عمومی شهر تسلط بیشتری به دست آورد. این در حالی بود که امیرانی از اشراف که نیرومند بودند، در برابر سلطه او، تجاهل کرده توجهی نمی‌کردند، چنان که گاه همین برخورد را با اوامر سلطانی هم که از مرکز خلافت عثمانی می‌آمد داشتند. درآمدی که از ناحیه حجاج و مکوس به دست می‌آمد، در اختیار امیران مکه بود و آنان بر این درآمد تسلّط داشتند. بخشی از آن به صورت سهام، میان خاندان‌های اشراف توزیع می‌شد. این روشی بود که از سال‌های نخست دولت عثمانی مرسوم بود تا آن که قانصو والی ترک جده در سال ۱۰۴۰ در پی حوادثی که روی داد و به خاطر ضعف امیر مسعود در مکه در آن سال، توانست بر تمامی این درآمد دست‌اندازی کرده، آن را به خزانه دولت عثمانی منتقل کند. این وضعیت چندان ادامه نیافت؛ چرا که اندکی بعد شریف زید که در رأس امرای آل زید بود، حکومت را در اختیار گرفت و خواستار بازگشت درآمد به خزانه امیر مکه شد. با این حال، تلاش او در حد بازگشت نیمی از آن نتیجه داد، در حالی که نیم دیگر به خزانه عثمانی که در جده درست شده بود واریز می‌گردید و این برای هزینه آن توسط عثمانی‌ها در تعمیرات حرمین و مسائل حج بود. بعد از آن والی عثمانی‌ها در جده در دوران امارت مسعود بن سعید تلاش کرد تا حق امیر مکه را نپردازد و مسعود هم به همین جهت به جده لشکرکشی کرده آن را اشغال و والی ترک را از آنجا بیرون راند. پس از آن نامه‌ای در شرح این اوضاع به دربار عثمانی نوشت. آنان هم امیر دیگری فرستادند و به او دستور دادند تا حق امیر مکه را

بپردازد. با ایجاد خزانه عثمانی در جده و دست اندازی آنان به درآمدهای مکه در سال ۱۰۴۰ و بعد از آن بود که حکومت عثمانی به دخالت بیشتر در امور مکه می‌پرداخت؛ چرا که بر شمار کارمندان عثمانی در مناصب مالی و پست و نظارت بازار و کارهای اوقاف و امور دیگر افزوده می‌شد. هنوز دوره اوّل عثمانی در سال ۱۲۱۷ به پایان نرسیده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۳۹ بود که مکه به طور کامل به دولت عثمانی پیوست و شهری بود که در تمام امور سیاسی و اجتماعی خود به تابعیت آن دولت درآمد. من به خود اجازه نمی‌دهم عثمانی‌ها را سرزنش کنم؛ مردم هر زمان، در داشتن آمال و آرزوهای بلند و انانیتِ سرکش و علاقه به بهره‌کشی از دیگران، مانند هر زمان دیگرند. بنابراین عثمانی‌ها چرا باید به خاطر کارهایی که در جهت مصالح خود انجام می‌دادند و هر نیرومندی که روزگار او را بر دیگران تسلط داده مستحق سرزنش باشند. به نظرم، گناه متوجه مردمان همین بلاد است که به کناره‌گیری و سستی و عقب ماندگی خود، عثمانی‌ها را تحریک به غلبه بر سرنوشت خود می‌کنند، آن هم درست بعد از دوره‌ای که اجداد آنان در مناسبات سیاسی خود تنها به دعا کردن و گرفتن تأیید امارت خود و حفظ حدود در جده اکتفا می‌کردند و این جماعت اکنون به خاطر درگیری‌های داخلی میان خود بر سر امارت، راه را برای دوست نیرومند خویش آماده کردند تا در سرنوشت بلاد آنان دخالت کند و تا فیها خالدون برود. البته در این سرزنش، برآن نیستم که تندروی کنم، چرا که فلسفه گناهان و کوتاهی‌ها مرا بر آن نمی‌دارد تا بدون تأمل حکم کرده، پیش از شناخت درست امور و دشواری‌ها و شرایط موجود حرفی بزنم. اصحاب مکه که من با آنان سروکار دارم، یعنی همین اشراف، زندگی‌شان را در همین منازعات و رقابت‌ها گذراندند، چندان که هنوز شمشیر خود را غلاف نکرده بودند که باید به روی دیگری بر می‌کشیدند و هنوز یک شورشی را سرکوب نکرده بودند که شورشیان دیگری بر می‌خاستند و جنگ خانمان‌سوز دیگری را به راه می‌انداختند. آیا این اشراف، گناهکار و مقصِّر بودند؟ به یک معنی آری و به معنای دیگر نه. اشراف گناهکار بودند چون به درستی حقایق را درک نکردند و حق را با تعصبات خویش سنجیدند و هر گروهی از آنان چندان در تعصباتش پیش رفت که به قطع رحم و شمشیر کشیدن به روی یکدیگر و بر پا ساختن جنگ منتهی شد. مکه هم به خاطر دشمنی آنان، روزهای سخت و پرمصیبتی را پشت سر گذاشت و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۰ گرسنگی و مرگ و مشکلات دیگری را که غیر قابل وصف است و قلم از نگارش آن عاجز، پشت سر نهاد. این وضعیت در دوره‌های مختلف تکرار شد و مصایبی برای خود اینان هم پیش آمد که هیچ صبری نمی‌توانست برابر آن پایداری کند. عرف مردم این قبیل مصیبت‌ها را گناه می‌نامد، هرچند، فلسفه، همیشه می‌خواهد سخن از شرایط حاکم آن دوران به میان آورد تا ببیند چه اندازه می‌تواند درست قضاوت کند و در آن باره سخن بگوید. اشراف، حکومت را از اجداد خود به ارث برده بودند، آن هم در یک وضعیت تردیدآمیز و ناثابت، به طوری که هیچ قاعده استوار و هیچ عهد و پیمان فراگیر مکتوبی وجود نداشت. در حالی که هر نوع حکومت پادشاهی در روی زمین، کارش جز با وجود ولایت عهدی که قواعد ثابت داشته باشد و هیچ تردیدی در آن نباشد استوار نخواهد شد. و اگر در این امر هر گونه اختلال و تردیدی وجود داشته باشد، بدون شک عاملی برای بحران و ناآرامی و طبعاً برخاستن فتنه‌ها و جنگ‌ها خواهد شد. ما در این باره نیازی به ارائه دلیل نداریم، چرا که تاریخ جنگ‌های داخلی در میان همه ملت‌ها و در همه نقاط روی این کره خاکی، به بهترین وجه به ما نشان می‌دهد که وقایع دردناک همگی در یک محور واحد بوده و آن هم اختلاف در این که چه کسی وارث حکومت پیشین است. هر گروه از مدّعیان، مدعی احقّیت خود و نفی دیگران بود و به هر قیمت برای به دست آوردن آن تلاش می‌کرد که از آن جمله ریختن خون و هزینه اموال است. به همین جهت تردیدی نیست که اگر ولایت عهدی در تمامی این دولت‌ها و حکومت‌ها، پایه و اصول دقیق و صحیحی داشت، مردمان در طول تاریخ گرفتار سه چهارم این جنگ‌هایی که برپا شده است، نمی‌شدند. گواه نظریه ما آن که سرشت انسان‌ها در تمامی ادوار تاریخ- و صرف نظر از هر جهت- مبتنی بر طمع‌کاری و خودخواهی و بهره‌کشی است و جز نبیّ معصوم یا کسی که مشمول عنایت الهی باشد، از آنها عاری نیست و البته اینها هم در تاریخ بسیار اندکند. در چنین شرایطی

است که اشراف خود را در وضعیت بسیار سخت و ستمگرانه‌ای می‌دیدند. این یکی خود را از دیگران احقّ به امارت می‌دید و دلیلش وراثتی بود که آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۱ را ادعا می‌کرد و دیگری هم برای خود ادعا داشت. زیرا پدر دشمنانش، همین دیروز غاصب امارت از دست آنان بود و بنابراین چرا وی نباید اقدامی برای بازگرداندن آنچه را که نسل سابق غصب کردند بگیرد. و این ادامه پیدا می‌کرد تا آن که شمشیر میانشان حکم کرد و باز یکی از اعقاب فرد شکست‌خورده با این باور که «تا وقتی که طلبکاری طلبش را بخواهد، طلب از بین نمی‌رود» قیام می‌کرد. همین احساس بود که به فتنه منجر می‌شد. در این میان، گاه کسی از میان گروهی به ادعای احیای آنچه که در اختیار جد این خاندان بوده است، قیام می‌کرد و با نفی دیگران تنها خود را وارث شرعی آن می‌دید. بدین ترتیب «حق» به اندازه افراد، متعدد می‌شد. ابتدا اختلاف بالا می‌گرفت، سپس به کینه و دشمنی می‌رسید و آنگاه خون‌ها به جوش می‌آمد و بعد از آن عقل‌ها از کار می‌افتاد. در این هنگام برابر چشمان او چیزی جز رسیدن به هدف دیده نمی‌شد. طبعاً وقتی دشمنی به میان آید و خون‌ها به جوش آید، آدمی در گذرگاه‌های زندگی گرفتار بدترین پیامدها خواهد شد. امارت مکه در سال ۹۲۳ که عثمانی‌ها با این شهر در ارتباط شدند، در اختیار برکات بود. فرزندان وی جانشین وی شدند تا آن که حکومت در اختیار عبداللّٰه بن حسن بن ابی‌نمی قرار گرفت، کسی که به سال ۱۰۴۱ به نفع فرزندش کناره‌گیری کرد و زید بن محسن فرزند برادرش را در اداره امور شریک کرد، چون به عقل و حسن تجربه او اعتقاد داشت. چیزی نگذشت که این اعتماد به پدید آمدن مشکلاتی میان آل زید و عموزادگان آنان از آل برکات منجر شد و آنان را میان دریایی از منازعه در باره احق بودن به امارت غرق کرد و این دیار از آن اختلاف و جنگ‌ها، فراوان مصیبت دید. اشراف از این نبردها برای نشان دادن مردانگی خود بهره فراوانی بردند، به طوری که آنان به صورت یک جنگجو با همه ویژگی‌هایی که در یک مرد جنگی از شجاعت و مردانگی و شهامت انتظار می‌رود، به خود می‌بالیدند. این اخلاق جنگی چندان تأثیر بدی در آن بلاد گذاشت که تا به امروز چیزی آن را جبران نکرده است و تا مدت‌ها نیز چنین نخواهد شد. شرح داستان، آن که یک جنگجوی این‌چنینی وقتی پیروز می‌شد و بر مکه تسلّط می‌یافت و مقدّرات آن را در اختیار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۲ می‌گرفت تمام همّ و غم وی آن بود تا بتواند امارت خویش را از دست دشمنانش محفوظ نگاه دارد. به همین دلیل، بیش از همه در فکر پر کردن خزانه مالی خود از هر طریق و با استفاده از هر وسیله، خریدن رؤسای قبایل و نیز متنفّذان از اشراف به هر قیمت بود. بگذریم که باید برای تسلیحات و درست کردن حصار و قلعه و ساختن مخفی‌گاه چه اندازه هزینه می‌کرد. همین وضعیت بود که سبب می‌شد حاکم احساس کند که درآمدهای موجود در این بلاد، کفایت مخارج عمومی را نمی‌کند. به علاوه فرصتی هم نداشت تا در باره ابعاد زندگی در این دیار بیندیشد. این حاکم در مسند امارت خود، بسان جنگجویی بود که تحت سلطه هیچ قانون ثابت و نظام استواری در نمی‌آمد و در این صورت، چه نیروی فکری برای او می‌ماند که بتواند فرصت فکر و تحقیق را در اموری غیر از امر جنگ و سنگربندی و قلعه سازی و تثبیت جایگاه خود به او بدهد. از سوی دیگر، گویی برای عثمانی‌ها تنها چیزی که برایشان در این بلاد اهمیت داشت، همین بود که خطیب مکه نامشان را در خطبه بیاورد. این رویه‌ای بود در آغاز، یعنی زمانی که هنوز پایبند به برخی از مسائل بودند، به آن عمل می‌کردند، اما با گذشت ایام و زمانی که به تدریج تسلط بیشتری پیدا کردند و زمانی که مکه را هم مانند سایر بلاد به صورت سرزمینی تابع خود درآوردند، آنجا را اقلیمی نمی‌شناختند که عسل از آن می‌تراود و لذا باید به آن برسند و زمینه را برای باروری آن آماده کنند، بلکه آنجا را کاروانسرایی می‌دانستند که باید مشتی گرسنه و بی‌کار و زاهد که از نواحی دوردست می‌آمدند، در آن بیارامند و بیاسایند. بنابراین مانعی از این که ذهن خود را از آن منصرف سازند و صرفاً به همین مقدار تبعیت و اشراف بسنده کنند، وجود نداشت. مهم‌تر آن که اصحاب حلّ و عقد این شهر از میان اشراف، حاضر به تسلیم کامل برابر استعمارگری که میان آنان می‌گشت و با رعایای آنان ارتباط داشت و هرچه از آنان می‌خواست برای خود فراهم می‌کرد، نبودند. به جز این هم دشواری‌هایی وجود داشت که مال و جان عثمانی‌ها را به زحمت

می‌انداخت آن هم در مسیری که نتایج آن روشن نبود. بنابراین، چرا نباید دولت عثمانی، به نزدیک‌ترین راه پناه می‌برد که آن گرفتن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۳ اطاعت در ازای پرداخت درهم‌های اندکی برای خاندانی ثروتمند بود، آن هم بسان سهمی که به عنوان زکات به فقرا و مساکین معتکف در مسجد پرداخت می‌شود. برای همین است که عثمانی‌ها در این شهر، به همین حد از شرف انتساب و پیروی و اطاعتِ فی‌الجمله اکتفا کرده و مردم این شهر را مشتی مفت‌خوار می‌دانستند که در جوار حرم جمع شده‌اند تا حجاج را طواف داده و به زوار خدمت کنند و برای خلیفه بخشنده دعا کنند. برای همین، اشراف را به حال خود گذاشتند تا خودشان هر گونه که مصلحت می‌دانند امورشان را اداره کرده، با یکدیگر بجنگند و هر طور که می‌خواهند با سلاح به جان یکدیگر بیفتند. دولت عثمانی هم در دارالسلطنه خود اخبار این فجایع و فتنه‌ها را دریافت کند، بدون آن که تأیید یا رد کند و تنها به همان مراسم عزل و نصب بسنده نماید. گویی جای اسامی، خالی مانده است تا در وقت مناسب با اسامی افراد جدیدی از اشراف که بتوانند با غلبه و برتری پیروزی به دست آوردند، پر شود. این سیاستی بود که به همان مقدار که سودمند بود، برای این بلاد ضرر هم داشت؛ زیرا تازیانه ترک‌ها که در سایر بلاد بر پشت مردم فرود می‌آمد، در این شهر راهی برای ضربه زدن بر پشت اهالی آن نداشت و چرا باید چنین باشد، در حالی که حاکمان این شهر کسانی از اشراف بودند که هیچ تازیانه‌ای نمی‌توانست ریشه آنان را برکند. در این اواخر، گاه عثمانی‌ها به کمک برخی از اشراف آمده و اوامری در عزل کسانی و نصب کسانی دیگر صادر می‌کردند. طریقه اعمال این اوامر، همان نیروی نظامی‌شان بود که با امیر الحاج شامی یا مصری برای تنفیذ اوامر سلطان وجود داشت، جز آن که اوامر خلیفه هم از محدوده‌ای از سیاست عمومیِ تثبیت شده خارج نمی‌شد، به طوری که امارت، وقتی به طور معمول از کسی گرفته می‌شد، به نزدیک‌ترین فردِ به معزول مانند برادر، یا پدر یا یکی از عموزادگانش داده می‌شد. این امارت گاه به دیگری منتقل می‌شد، اما با غلبه فرد معزول، دوباره به او باز گردانده می‌شد، بنابراین سلطان چاره‌ای جز نقض دستور روز پیش خود نداشت، چرا که ارتباط سیاسی خاص او با مکه، تنها اقدام در یک چهارچوب خاص را برای وی ممکن می‌کرد و عزل و نصب او می‌بایست در محدوده‌ای باشد که آن محدوده خارج از حدود خانه‌های اشراف حاکم بر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۴ مکه نبود. نیروی ترکی جده و نیروی مکه، در بیشتر اوقات، بیش از شش بلوک نمی‌شد و زمانی که رؤسای آنها در مشکل اداری می‌افتادند، میان آنان و اشراف، شمشیر حاکم بود، درست مثل این که اینها آدم‌های عادی بودند و نشان خلافت هیچ آنان را از دیگران متمایز نمی‌کرد. زمانی که این سپاه بر اشراف پیروز می‌شد، سقوط امیر و جانشینی دیگری را از خاندان او اعلام می‌کردند. گاهی هم آن سپاه شکست می‌خورد که در بادیه‌ها پراکنده می‌شدند تا خبرشان به دارالسلطنه برسد و دیگری را به نمایندگی بفرستند و آنان را به آرامش توصیه کنند. امیر مکه، سپاه ویژه خود را داشت که شماری از آنان مزدوران یمنی و برخی، از بدوی‌های اطراف مکه بودند که احیاناً مزدوران دیگری از مجاوران از میان مغربی‌ها یا حضرمی‌ها و افغانی‌ها به آنان می‌پیوستند. شمار این سپاه به چند هزار می‌رسید و این به جز بردگانی بود که گاه شمارشان از هزار می‌گذشت. در وقتی که نبردی پیش می‌آمد، امیر علاوه بر سپاه خود، روی شماری از قبایل دوست خود در شرق، غرب یا جنوب مکه حساب می‌کرد و چندان به آنان پول می‌پرداخت تا راضی‌شان سازد. همین طور روی برخی از ساکنان مکه حساب می‌کرد که آنان را از طریق رؤسا و پیران آنان از محلات مختلف فراهم می‌آوردند. توده‌های مکی که به آنان فرزندان محلات گفته می‌شد، به دلیل حمیّت و تعصب، ممتاز بودند، چرا که آنان در فضایی آکنده از جنگ و فتنه پرورش یافته و لزوماً باید به گونه‌ای تربیت می‌شدند تا بتوانند از خانه‌های خود دفاع کنند، در حالی که مردان قبیله، به چالاکی و سرعت موصوف و ممتاز بودند و این به خاطر آن بود که در مناطق کوهستانی پرورش یافته بودند و آن زندگی، آنان را با این ویژگی، یعنی سرعت در دویدن و تیراندازی دقیق و هدفمند تربیت کرده بود. اما بردگان، شأنشان از این هم بالاتر بود، زیرا آنان از نفوذ و سلطه خود در شهر دفاع می‌کردند، چرا که وجودشان در گرو وجود سید و سرور آنان در مرکز خلافت بود. از قواعد اشراف برجسته آن بود که

شریف شکست خورده نسبت به خانواده خود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۵ در شهر، آن هم زمانی که شهر را ترک می‌کرد، واهمه نداشت. او می‌توانست کار آنان را به هر یک از اشرافی که می‌خواست واگذار کند تا در سایه حمایت او زندگی کند تا هر زمان که سرور خانواده به هر چه خواست عمل کرده یا پیروزمندانه به شهر بازگشت امارت از دست رفته را در اختیار بگیرد. جنگ‌های اشراف تا پیش از دوره اخیر با اسب و شمشیر و چوبدستی و چماق بود، اما بعد از آن تیر و تفنگ هم به آن افزوده شد و اندکی بعد توپخانه هم به کار آمد و در بیشتر اوقات از خانه‌های خود به عنوان حصن و قلعه استفاده کرده، از سوراخ‌های آن برای تیراندازی و از خیابان‌های مکه به عنوان میدان نبرد استفاده می‌کردند. در این میان دکانداران، همیشه اموالشان در معرض غارت بود، چنان که خانه‌های مردم هم در میانه جنگ، در اموال خود امنیت نداشت. چنان که در مواردی، از عرصه مسجد و رواق‌های آنها نیز به عنوان میدان جنگ استفاده می‌شد؛ این به خصوص در مواقعی بود که طرف درگیری ترک‌ها بودند، زیرا خانه‌های آنان محاذی با مسجد و اطراف آن بود، به همین دلیل دشمنان آنان چاره‌ای جز نبرد با آنان از اطرافشان که ضلعی از آنها همان دیوار مسجد بود نداشتند و این، خود به خود نبرد را در وقتی که توسعه می‌یافت، به داخل مسجد می‌کشاند. مکه هنوز از ثبات یک امارت بهره‌مند نگشته بود که یکباره حرکت‌های شورشی تازه‌ای برپا می‌شد، چرا که اشراف، همان طور که گفتیم، در اختلافشان بر امارت، از شمشیر بهره می‌گرفتند و به همین دلیل، در بیشتر سال‌ها، این بلاد گرفتار فتنه‌های ویرانگر بود، چنان که گاه در یک سال بیش از چند بار فتنه رخ می‌داد. مشکل دیگر آن بود که ایّام حج در بسیاری از این اوقات با این فتنه‌ها درگیر بود و حجاج گرفتار مصایب غیر قابل تحمّلی می‌شدند. بسا دولت عثمانی بیشتر نقش را در برپایی فتنه در ایام حج داشت، چرا که اوامر عزل، زمانی که زمینه آن فراهم می‌شد، به طور معمول در ایام حج همراه با امیرالحاج شامی به مکه می‌رسید و با اتکای نیروی نظامی اعلام می‌شد و این فقط در موسم حج ممکن بود. در اواخر دوره مورد بحث، یعنی حوالی قرن یازدهم و دوازدهم، اوامر خلیفه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۶ معمولًا از طریق والی مصر برای امیر مکه ارسال می‌شد یا با اتکای به نیروی نظامی مصری در مکه به اجرا در می‌آمد. به همین دلیل برخی تصوّر کرده‌اند که مکه تابع مصر بوده است. واقعیت آن است که ارتباط امیران مکه با والیان مصر، ارتباط یک کارگر با واسطه‌ای بود که خلیفه به او اعتماد داشت و همان طور که در ابتدای این فصل گفتیم روی عنصر ترکی آن حاکم حساب می‌شد. شرایط مکه به گونه‌ای سپری شد که محقق به درستی نمی‌تواند در این باره که وضعیت آرامش و استقرار و اطمینان در طول مدت زمانِ مورد بررسی ما در این فصل، چگونه بوده، به نتایج مطلوبی دست یابد، زیرا مکه یکسره در معرض رشته فتنه‌هایی بود که شمارش آنها بسی دشوار است و شاید بتوان گفت در طول سه قرن به جز مدّت زمان‌های کوتاه که بیشتر آن ده سال می‌شد، روی آرامش را ندید. البته باید دوران امارت برکات و فرزندش ابونمی و نواده‌اش حسن را که بیش از هشتاد سال نیست، استثنا کرد.

نمایندگی‌های اجنبی

در پایان دوره مورد بحث، برای نخستین بار این بلاد شاهد حضور نمایندگی‌های سیاسی اجنبی بود. برای نخستین بار قنسول انگلیس در سال ۱۲۱۶ وارد جده شد تا کارهای قنسولی را مستقیم انجام دهد. وی برای این کار، خانه‌ای گرفت و پرچم انگلیس را برای نخستین بار در تاریخ نمایندگی‌های سیاسی اجنبی بر آن برافراشت. هنوز آن قرن تمام نشده بود که بر شمار نمایندگی‌های خارجی در جده افزوده شد و فرانسوی‌ها و روس‌ها هم در جده قنسولگری تأسیس کردند. «۱» محدوده شهر مکه به لحاظ عمران و آبادی در اوائل دوره عثمانی، چیزی بیش از آنچه در زمان چراکسه بود، نبود. قطبی که بخشی از عمرش را در دوره نخست عثمانی در مکه سپری کرد و به سال ۹۸۸ درگذشت، در کتاب الاعلام خود گوید: ابتدای مکه، مَعْلات و منتهای آن در سمت مسفله جایی نزدیک مولد حمزه است که چسبیده به محل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۷ وردی آبی است

که از راهی به آنجا می‌آید که به آن بازان «۱» گفته می‌شود. و نهایت آن در سمت جده، شبیکه است. عرض آن هم از سمت کوهی است که الان- یعنی در زمان وی- به آن کوه جِزَّل گفته می‌شود و ازرقی آن را جبل الاحمر نامیده و مُشْرف بر کوه قُعَیقعان «۲» است. آن را بدین سبب جزّل می‌نامند که طایفه‌ای از سپاه مسمّی به این اسم، در آنجا طبل می‌نواختند. «۳» چنین به نظر می‌آید که دیواری که قتاده در حوالی قرن ششم بنا کرد، در زمان قطبی نبوده است، چرا که وی می گوید مکه زمان وی، سوری ندارد. سپس اشاره می کند که شهر در زمان وی آباد شده است، این بعد از آنی است که وی در دوران کودکی خود شاهد آن بوده است که حرم ومطاف، خالی از جمعیت بوده است. قاعدتاً دوران طفولیت او در روزگار سلطان سلیم بود. سپس می‌افزاید: یک پیرمرد راستگو از اهل مکه به او گفته است: شاهدِ آهوانی بوده که از کوه ابو قبیس به سمت صفا آمده، داخل مسجد می‌شدند و باز می گشتند، چرا که کسی در مسجد نبوده است. و می گوید که در وقت ظهر، بازار مسعی، خالی از فروشنده بوده است و دیده است که قافله‌ها با بار خود از بجیله می‌آمدند و کسانی را نمی‌یافتند تا متاعشان را بخرند. آن زمان به خاطر کمی جمعیت قیمت‌ها بسیار پایین و درهم بسیار ارزشمند بوده است. این مطالبی است که قطبی از آن پیرمرد نقل کرده و من بعید نمی‌دانم که آن پیر اواخر دوران چراکسه را به خاطر دارد. پس از آن قطبی می گوید: اما در روزگار ما، مردم فراوان و رزق و روزی هم بسیار گسترده است. «۴»

جیره سالانه گندم

تردیدی نداریم که یکی از منابع عمده گسترش رزق و روزی در مکه، جیره گندمی بود که سلطان سلیم در حجمی بسیار وسیع و فراوان به صورت سالانه ارسال کرده، میان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۸ ساکنان حرم توزیع می‌شد. این محموله نخستین بار در زمان وی و اولین بار در هفت هزار اردب بود که دو هزار آن در مدینه و پنج هزار آن در مکه توزیع شد. مصلح الدین، امیر محمل رومی، بزرگان را به اجتماعی فرا خواند که صلاح الدین بن ظهیره شافعی قاضی مکه و سه قاضی از سه مذهب دیگر، نایب جده و برخی از شخصیت‌ها در آن حاضر شدند. در آنجا فرمان سلطانی در باره توزیع غلّات خوانده شد و با آنان در باره کیفیت تقسیم آن مشورت گردید. آنان گفتند که می‌بایست این کار در اختیار برکات امیر مکه و به رأی او باشد. در این باره، نامه‌ای به امیر مکه نوشته شد و او هم آن را به همان اجتماع واگذار کرد. این مجلس بار دیگر تشکیل شد و اعضای حاضر در این باره توافق کردند تا توزیع غلات بر اساس سجلّاتی باشد که اسامی خانه‌های هر محله و شمار مردان و زنان و اطفال و خدمه موجود در هر خانه در آن نوشته شود. در این باره می‌بایست تجار و اهل بازار و نظامیان استثنا شوند. شمار ساکن به جز افرادی که مستثنا شده بودند، دوازده هزار نفر بود و به هر کدام از آنان چهار کیل رسید که همراه با یک دینار طلا به آنان داده شد. این گندم چندان فزونی گرفت که معاش مکیان از آن تأمین می‌شد. سلطان سلیمان عثمانی دستور داد تا قریه‌هایی در مصر از اموال خاص او و خریداری و درآمد غلّه آن وقف شود و سالانه برای توزیع در مکه ارسال گردد. این کار می‌بایست به موجب دفاتر سلطانی باشد. او همچنین دستور داد تا بر مبالغی نقدی هم که به مکه فرستاده می‌شد، افزوده شود. «۱» در دوران سلیم بن سلیمان، هفت هزار اردب دیگر غله، از سهم اوقاف سلطانی در مصر افزوده شد. این بار، با شتر به سمت سوئز حمله شده، از آنجا با کشتی به جدّه یا ینبع فرستاده می‌شد. اینها نیکی‌هایی است که عثمانی‌ها به هدف کسب ثواب و احسان یا شاید هم برای ریا و تبلیغ یا به سبب دیگری می‌فرستادند، جز آن که تردید نداریم که این امر بیش از آن که به نفع اهالی حرمین باشد، به ضرر آنان بود، چرا که قبول این احسان، سبب کسالت و خمودی این مردم شد. زمانی که تصوّر کنیم این احسان برای چند قرن به طول کامل ادامه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۴۹ داشت و به شمار افزایش جمعیت بر مقدار آن افزوده می‌شد و شامل تمامی خانواده‌های موجود در مکه از این سال تا سال دیگر می‌شد، در آن صورت می‌توانیم شرایطی را که این مردم

در آن تربیت شده‌اند درک کنیم و در آن صورت شگفتی ما از این که چرا این مردم صرفاً روی بخشش‌ها و صدقات تکیه کرده و نیازی به ورود جدّی در عرصه‌های زندگی بسان سایر امت‌ها احساس نمی‌کنند؟ از میان خواهد رفت. اگر این نیکوکاران در باره این مبالغ غیر قابل شمار، اندیشه کرده، آنها را در راه احیای اراضی موات و کندن چاهها و گسترش آموزش و پرورش و ساختن کارخانجات به‌کار می‌گرفتند، امروز این مردم به گونه‌ای دیگر تربیت شده بودند و اینک شاهد مرارت‌ها و مشقّات موجود نبودیم. باید توجه داشته باشیم که این شهر، طی دوره مورد بحث، سختی‌های زیادی را هم تحمّل کرد، چرا که فتنه‌هایی که میان امرای شهر پدید می‌آمد، در بسیاری از اوقات، مانع از رسیدن این کمک‌ها و بخشش‌ها می‌شد، چنان که گاه مانع از رسیدن کاروان‌های تجاری می‌گشت. اگر این سرزمین خودکفا بود، وضعیتی جز این داشت. دحلان برای ما از سالهای فتنه چنین می‌گوید: قیمت کَیْله گندم و برنج دو مشاخِص «۱» و یک رطل از شکر و گوشت و روغن به دو ریال می‌رسید. ما گرانی سنگین اینها را در نمی‌یابیم مگر وقتی که این قیمت‌ها را با آنچه همین دحلان از قیمت‌ها در وقت ارزانی آورده است، مقایسه کنیم. همو می‌گوید: یک کیل از گندم و برنج ارزشش پنج دیوانیه و اندازه این کیل تقریباً معادل یک صاع بوده است. قیمت یک رطل عسل و کشمش، چهار دیوانیه بوده است. آنچه من از دوران طفولیت به یاد دارم آن است که یک هلله که پنج قرش فعلی بود، برابر با ۳۰ دیوانیه بود و این پول رایج عثمانی در دوره مورد بحث ما بود. از جمله انواع این پول که دحلان از آن یاد کرده، قرش بود که معادل ۴۰ دیوانیه بود و بدین ترتیب آنان هفت کَیْله از گندم را به یک قرش خریداری می‌کردند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۰ افراد مسن دو نوع قرش می‌شناسند، یکی قرش صاغ که ۱۲۰ دیوانیه بود و دیگری قرش شرک که ۴۰ دیوانیه بود. ریال مجیدی هم ۲۰ قرش صاغ و ۶۰ شرک بود. از نکات شگفت زندگی در این دوره، اگر دوره‌های گرانی را استثنا کنیم، مطلبی است که غازی از طبری و سنجاری می‌گوید و آن این که وقتی یکی از ائمه مسجد الحرام، سنش بالا- رفته و بازنشسته می‌شد، نفقه روزانه او دو قرش تعیین می‌گردید و این نشانگر هزینه متوسط یک شخص در آن زمان است.

راه حج

راه حج در این دوره، همان مسیری بود که در زمان ممالیک وجود داشت و از شام یا مصر به سمت عقبه می‌آمد. سلاطین عثمانی توجه خاصی به ایستگاه‌های طول مسیر داشتند و در استوار کردن قلعه‌ها در عقبه و مویلح و ضبا و الوجه با استفاده از پول خزاین ترکی- مصری می‌کوشیدند. این وضعیت تا دوره دوم عثمانی ادامه یافت و در سال ۱۳۰۱ بود که راه حج از راه دریا به مسیر سوئز تغییر یافت. در این وقت عثمانی‌ها قلاع عقبه و الوجه را در اختیار گرفتند و سپس در سال ۱۳۱۰ آن را به امارت مکه محلق کردند. حجاج هند هم [زمانی به صورت زمینی از ایران و عراق عبور می‌کردند؛ اما در اوائل این دوره از بندر سورت در نزدیکی بمبئی با کشتی به حج می‌آمدند.

محمل‌ها

عثمانی‌ها به تقلید از شام و مصر، یک محمل رومی به راه انداختند و این از نخستین سال تسلط آنان بر مکه، یعنی از سال ۹۲۳ آغاز شد. زمانی که این محمل همزمان با محمل مصری به مکه رسید، شریف برکات همراه با گروهی از سپاهش که از عموزادگانش بودند برای ملاقات با آنان از شهر بیرون رفته، در زاهر به استقبالشان شتافت. «۱» در آنجا به وی و فرزندش خلعت مخصوص داده شد و آن دو همراه امرا و دو تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۱ محمل که در پشت سر آنان حرکت می‌کرد تا باب السلام آمدند. هر دو محمل وارد مسجد الحرام شد. یکی در سمت راست مدرسه الاشرف قایتبای و دیگری سمت چپ آن مستقر شد. امیر مصلح، امیر محمل رومی در مدرسه سکونت کرد و امیر مصری در رباطی که در مسیل وادی بود و

بعدها برای توسعه مسجد آن رباط از میان رفت. در این سال محمل شامی به حج نیامد. «۱» در سال ۹۶۳ وزیر مصطفی پاشا که از سوی دولت عثمانی حاکم یمن بود، اجازه خواست تا از یمن هم محملی به مکه بیاید که به او اجازه داده شد. زمانی که این محمل به مکه رسید، امیر مکه در برکه ماجل «۲» به دیدار او شتافت و به عنوان هدیه یمن، خلعت گرفت. این محمل را در مَعْلات سکونت دادند و آمدن آن تا سال ۱۰۴۹ ادامه یافت و بعد از آن چیزی در این باره گفته نشده است که می‌آمد یا نه.

مَطوّفی‌ها

اشاره کردیم که این رسم از زمان چراکسه آغاز شد و به تدریج در اوائل دوره عثمانی بر دایره آن افزوده گشت، زیرا امرای ترک و رؤسای آنان ناچار بودند کسانی را برای طواف دادن خود به استخدام درآورند. نخستین مطوّفی که از دوره چراکسه می‌شناسیم قاضی مکه است؛ بنابراین به نظر می‌رسد که شغل مطوفی در دوران عثمانی به تدریج از دایره قضات خارج شده و به برخی از شخصیت‌های مکه رسیده باشد. در حوادث سال ۱۰۳۹ داستان محمد المیاس را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۲ اشاره کردیم که امیر ترک را طواف می‌داد و توانست فرصت را برای وی جهت دستگیری امیر مکه فراهم سازد و این بعد از آن بود که وی توانست امیر مکه را به خانه خود که خارج از شهر مکه بود بکشاند و در آنجا او را دستگیر کند. از محمد المیاس در میان قضات مکه یا عالمان این شهر نامی برده نشده است، اما با توجه به اعتماد امیر ترک بر وی در جهت فریب امیر مکه، قاعدتاً باید از شخصیت‌های شهر باشد. بدین ترتیب می‌توانیم حدس بزنیم که کار مطوّفی از قضات به شخصیت‌های مکه رسیده و طبعاً آنان می‌بایست از افراد آشنای با فقه باشند.

وضعیت علمی مکه در این دوره

دانش و آموزش همچنان در اختیار خاندان‌هایی بود که در این مسأله سابقه و تخصّص داشتند. در شرح دوره ممالیک گذشت که آل ظهیره و آل نویری تا اواخر قرن نهم خاندان‌های شاخص علمی مکه بودند. در قرن دهم و با گسترش فتوحات عثمانی‌ها و شمول نفوذشان در حرمین، بار دیگر باب هجرت به مکه باز شد و راه رسیدن به مکه از نقاط مختلف جهان اسلام در مقایسه با دوره قبل بیشتر فراهم گشت. در این وقت، مجاوران زیادتر شدند و دسته‌های مختلفی از آنان به مکه آمدند. برخی برای عبادت و زهدورزی و برخی برای خزیدن در تکایا برای مفت خواری و برخی هم برای کسب و کار در شهری که تصوّر می‌شد به روی آنان گشوده است، به این شهر آمدند. عالمانی هم بودند که در پی کسب لذت مجاورت بیت اللَّه الحرام بوده و علاقه‌مند بودند تا دانش خویش را در آنجا بگسترند. این دسته بودند که کار تعلیم را در این شهر در اوائل دوره عثمانی رونق بخشیدند و توانستند در مشارکت با علمایی که از اهالی مکه بودند، نام خاندان‌های تازه‌ای را به خاندان‌های اهل علم پیشین بیفزایند. از جمله خاندان‌هایی که در این دوره شهرت یافتند، آل طبری بودند که مشایخی چند از میان آنان شهرت یافتند از جمله: ابو الخیر محمد ابی السعادات، ابراهیم بن ابی الیمن، محمد بن ابی الیمن، احمد ابن عبداللَّه بن یحیی، رضی بن یحیی، محمد بن یحیی، عبدالقادر بن محمد، عبدالرحمن ابن محمد، زین العابدین بن عبدالقادر، علی بن عبدالقادر، عبداللَّه بن محمد، فضل‌اللَّه بن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۳ عبداللَّه، محمد بن عبداللَّه، علی بن فضل، محمد بن علی، حسن بن علی، و عبدالوهاب بن علی. همچنان که یک زن با نام مبارکه دختر عبدالقادر طبری از این خاندان شهرت یافت. «۱» از آل ظهیره هم مشایخی در این دوره شهرت یافتند که از آن جمله‌اند: ابوالفتح و جاراللَّه و یحیی و ابو بکر بن احمد. از آل قطبی هم در این دوره کسانی چون شیخ قطب الدین صاحب تاریخ [الإعلام شهرت یافت. نیز مشایخی چون محب الدین برادر قطب الدین و فرزندش علاءالدین و عبدالکریم و پسر او اکمل، و نواده او اسعد و عبدالکریم که برخی آثاری در تاریخ هم دارند. این خاندان در نزدیک دری از مسجد که به باب القطبی

شهرت داشت، سکونت داشتند، بابی که پیش از آنان به باب الفهود شهرت داشت. این خاندان بعدها منقرض شد و تنها زنی با نام سعاده از آنان باقی مانـد که همسر مردی بود که به او عبـداللطیف فاغیه گفته می‌شد و فرزندی برای او به دنیا آورد که اوقافشان به ارث به وی رسید. «۲» به جز این دو خانـدان، از جمله خانـدان‌های علمی که شـهرت یافت یکی آل فاکهی بود که مشایخی از آنان برخاست که از آن جمله‌انـد: عبـدالقادر، عبـد اللَّه بن احمـد، ابو السعادات محمد بن احمد. نیز آل سـقاف که برخی از مشایخ آنان عبارتنـد از: ابو بکر بن محمـد، احمـد الهـادی، علی بن محمـدعلی، عمر بن عقیل، محمـد بن ابی بکر، تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۴ محمـد بن عمر، عبـداللَّه بن علی. نیز آل العیـدروس که برخی از مشایـخ آنان عبارتنـد از: علـوی بـن حسـین، محمـد بن علی. و آل ابن حجر که از آن جمله‌انـد: رضـی الـدین و احمـد. و نیز آل عطـاس که از آن جمله‌انـد: عبدالملک، احمد، حسین و عبدالملک بن حسین. و آل شیخان که از آن جمله‌اند: ابو بکر و احمد سالم فرزندان شیخان، احمد بن ابی بکر و محمد بن عمر بن شیخان. «۱» آل مرشدی هم شهرتی یافتند که مشهورترین آنان در قرن نهم عبارت بودند از شیخ عیسی که اصـلشان از شیراز بود و به داشتن خط زیبا معروف بودند. وی تمامی خطوط نوشته شده در مسجد را که مربوط به زمان اوست، نـوشت. پس از وی فرزنـدش عبـدالرحمن مرشـدی شـهرت یـافت. نـام وی را در حـوادث سـال ۱۰۳۷ داریم. خـانه این عبـدالرحمن مرشدی سـمت راست کسی بود که در حرکت به سوی مسجد، از سویقه به باب الزیاده می‌رفت و زیر آن یک چاه بود. به نام همین آل مرشـدی، قریـه‌ای هـم در وادی فـاطمه در نزدیـک شُمَیسـی شـهرت یـافت. از دیگر افراد مشـهور این خانـدان احمـد بن عیسـی، اسماعیل و محمد بن امام الدین بودند. «۲» از آل منوفی هم بایـد یاد کرد که جدّ آنان منوفی در اوائل قرن یازدهم به مکه آمد و به تـدریس شـهرت یافت و وارثان علمی او از فرزنـدانش مشایخی بودنـد چون: عبـدالجواد و محمد و برخی از نوادگانش از مشایخ از قبیل ابراهیم و حسن و زین العابدین فرزندان سـعید بن محمد منوفی. اینان مدرسه خاصـی داشـتند و شـماری هم ناظر بر رباط عباس میـان صـفا و مروه بودنـد و بعـدها منقرض گشـتند. دو زن از آنـان زنـده بـود که همچنـان متولّی نظـارت بر ربـاط یـاد شـده تـا قرن چهاردهم بودند و سـجلّات وقفیات سلطانی آنجا در اختیارشان بود. «۳» آل سـنجار هم از خاندان‌های علمی مکه بود. نخستین کسی که از آنان می‌شناسیم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۵ تقی الدین سنجاری است که ابن معصوم در سـلافهٔ العصـر از او یاد کرده می‌گوید: او از افاضل علما بود و از خاندان او شـماری عالم برخاستند که مشهورترین آنان علی بن تاج بود. اینان وقفی در ابتدای محله مسـفله سـمت راست کسـی که برای رفتن به آنجا از سوق الصغیر می‌گذشت داشتند و این تا به امروز در مقابل الحوش العمری باقی مانده است و خانه‌های آنان تا اول هجله امتداد داشت. شـیخ عبداللَّه غازی به نقل از شیخ جعفر لبنی گوید: این خانه‌ها، در زمان وی به نسلی از بطون ایشان رسید که به آنان بیت خوقیر گفته می‌شد. آل‌زرعه از دیگر خاندان‌های علمی مکه بود که برخی مشایـخ آنان عبارت بودنـد از: شیـخ محمـد بن احمـد الزرعه که در قرن یازدهم می‌زیست و از علمای بنام عصـر خویش بود. وارث علمی او فرزنـدانش از آل‌زرعه بودند. جدّ آنان از هندی‌های فتّن «۱» بود و خانوادهشـان، در علم و ثروت، یک خاندان کهن به شـمار می‌رفت. شـماری از آنان هم در طائف تجارت می‌کردند و زمین داشـتند. اینان با اسـتفاده از اموال خود اسرای زیادی را که مربوط به وقعهٔ الطائف در سال ۱۲۱۷ بودند، آزاد کردند. شاعر مشهور ابو بکر زرعه، از جمله چهره‌های مشهور این خانـدان از قرن سـیزدهم است. شـماری از ائمه حنفی مکه هم از این خانـدان بودنـد که از آن جمله می‌توان به شـیخ تقی الدین زرعه اشاره کرد. وی از ائمه جماعت مسـجد الحرام بود، کارش مطوّفی بود و در قشاشـیه سکونت داشت و پس از مرگ، خاندانش به بیت تقی شـهرت یافت و تا به امروز معروف هستند. «۲» از دیگر خانـدان‌های علمی مکه آل مفتی از قرن یازدهم بودند. بارزترین آنان شـیخ ابو بکر بن عبـدالقادر بن صـدیق از هندی‌های فتّن است. «۳» از این خانـدان، عالمان فراوانی برخاسـتند که برخی از آنان منصب افتـاء بر اسـاس مـذهب حنفی را در مکه در طول قرن تاریـخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۶ دوازدهم عهده‌دار بودند. از مشهورترین آنان می‌توان عبدالقادر و نواده او عمر را یاد کرد. آل مفتی کسانی را می‌گویند که از نسل

ابو بکر هستند. یکی از آنان مرا بر نسب خاندانشان آگاه ساخت که در میان آنان شیخ عبدالقادر بن صدیق فتنی بود. بدین ترتیب بعید نیست که آنان از خاندان ابوبکر بوده، زمانی به فتن رفته و بعدها به مکه بازگشتند و البته شخص نسبت به آنچه در خاندانش می‌گذرد، امین است. از آل علان هم جماعتی به عنوان عالم شهرت یافتند که از آن جمله‌اند: شیخ احمد شهاب که از ائمه صوفیه بود. نیز شیخ محمد بن علان صدیقی که از نوادر روزگارش بود و کار تدریس صحیح بخاری را در داخل کعبه در زمان عمارت آن در سال ۱۰۴۰ عهده‌دار شد. «۱» صاحب النشر النور می‌گوید: از آنان تنها مردی باقی مانده است که هفتاد ساله است و به خاندان وشقلی که دایی‌های آنان هستند، بستگی دارد. «۲» از خاندان بادشاه هم کسانی شهرت یافتند. جدّشان صادق بادشاه صاحب حاشیه بر تفسیر بیضاوی از بزرگان اهل تحقیق است. مردم کلمه بادشاه را تحریف کرده و با تعبیر باطشاه از این خاندان یاد می‌کنند. شیخ غازی می‌گوید: آخرین مرد این خاندان نامش عبداللّه باطشه بود که در محله شامیه زندگی می‌کرد و او از پهلوان‌های میادین جار و جنجال بود. باید بگویم که تا به امروز کسانی از اولاد باطشه در اجیاد زندگی می‌کنند که بسا از همان خاندان هستند. «۳» آل عتاقی هم شهرتی داشتند. اولین عالمی که از آنان می‌شناسیم محدّث معروف عبداللّه عتاقی‌زاده است که در نیمه قرن یازدهم از ترکستان آمد. او در مکه به دنبال تحصیل علم رفت و بدان شهرت یافت. سپس مقام افتاء یافت و پس از وی ذرّیه او به بزرگی و ثروت شهرت یافتند و در مکه و طائف زمین‌ها و خانه‌ها و باغاتی داشتند. اینان در قاعهٔ الشفا هم زمین داشتند. غازی می‌گوید: «۴» در زمان ما، آن زمین در اختیار مردی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۷ آن خاندان است که نامش زینی عید است. مادری هم از آنان در خاندان مخلص هستند که به او عتاقیه گفته می‌شود. می‌افزایم که میراث برجای مانده آن خاندان در اختیار فرزندان زینی عید و نوادگان او تا زمان ماست که منسوب به آل کتبی هستند. املاک آنان و نیز قاعهٔ الشفا در جریان توسعه خیابان‌ها از بین رفت. آل بصری هم شهرتی داشتند. نخستین عالمی که از این خاندان می‌شناسیم محدّث معروف عبداللّه بصری از شخصیت‌های مکه در قرن دوازدهم است. دیگر از عالمان زبده این خاندان امام محدّث جلیل شیخ سالم از مدرّسان بزرگ مسجد الحرام است. او مرجع قابل اعتمادی در علم حدیث بود. عبداللّه بن سالم و یحیی بن حمد از نوادگان او بودند که هر دو از مدرّسان و بزرگان بودند، چنان که از جمله افرادی که از ذرّیه او بودند، یکی هم صدقه بصری بود که شیخ الحمارین بود. کسانی هم از آل‌عجیمی شهرت یافتند و نخستین کسی که از این خاندان می‌شناسیم شیخ حسن است که در سال ۱۱۱۳ در طائف درگذشت و شهرت او در بلاد مختلف بیش از شهرت او در مکه بود. وی خود در رساله‌ای با نام اسبال الستر شرح حال خود را نوشته و در آن هفت نفر از اجدادش را که همگی مکی هستند نام برده است. اینان شافعی بودند که حنفی شدند و محل سکونتشان در شعب علی علیه السلام بود و این پیش از آنی بود که به محله ناشف در شامیه منتقل شوند، جایی که نوادگان او پیش از انتقال در آنجا می‌زیستند. از مشهورترین آنها شیخ عبد الحفیظ عجیمی است که مفتی مکه بود. از دیگر عالمان این خاندان ام الحسین است که میان فقها معروف است. از دیگر مشایخ آنان محمد بن حسین و فرزندش ابو الفتح و نیز ابو بکر بن محمد بن علی هستند. «۱» از آل قلعی هم کسانی شهرت یافتند. نخستین کسی که از این خاندان می‌شناسیم شیخ تاج الدین قلعی از علمای ممتاز قرن سیزدهم است. اینان از امامان حنفی و خطیبان آن مذهب بودند. پس از وی شیخ عبدالملک شهرت یافت که از نوابغ زمانش بود. و نیز از جمله علمای مشهور آنان قاضی عبدالمحسن قلعی بود. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۸ از آل بافضل هم عالمانی که برخی کتاب‌های ارجمندی در فقه شافعی داشتند، شهرت یافتند. محله‌ای هم در شبیکه به نام آنان شهرت یافته که در جایی قرار دارد که شخص از آنجا به سمت جبل هندی بالا می‌رود. آخرین کسی که از این خاندان می‌شناسیم شیخ صالح بافضل است که زندگی‌اش وقف تدریس و افاده در مسجد الحرام بود. «۱» از آل زمزمی هم کسانی شهرت یافتند، خاندانی که امروزه به نام بیت الریس نامیده شده و جماعتی از مشایخ آنان شهرت یافتند که برخی عبارتند از: عبدالعزیز بن علی، محمود بن علی، عبدالعزیز بن محمد، محمد بن عبدالعزیز، ابراهیم بن محمد، عبداللطیف بن

عبدالسلام، علی بن عبدالسلام. صاحب نشر النور گوید که جد این خاندان، علی بن محمد بیضاوی است که در سال ۷۳۰ از شیراز آمد و شیخ سالم بن یاقوت مؤذن و خادم چاه زمزم مباشر بود و پس از آن با دختر او ازدواج کرد و به همین جهت اولاد وی خدمت زمزم را به ارث بردند. «۲» در کتاب نشر الأوس که خطی است آمده است که علی بیضاوی نه از شیراز بلکه از عراق آمد و این هم در سال ۶۳۰ بود. پس از آن همان داستانی که از نشر النور نقل شده، در آن‌جا آمده است. اما باید بگویم که شیخ اسعد ریس که از نوادگان آنان در زمان ماست، سندی را به من نشان داد که انتساب آنان را به آل زبیر اثبات می‌کرد. به نظرم میان این مسأله و آنچه در نشر النور یا نشر الأوس آمده تعارضی وجود ندارد. یکی از اجداد او از مکه هجرت کرد و چندین نسل از آنجا دور بودند تا آن که علی بن محمد به مکه بازگشت. شیخ رشدی ملحس در تعلیقات خود بر اخبار مکه ازرقی نقل کرده است که آل زبیر متولی توقیت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۵۹ نماز در مسجد الحرام بودند. بعدها عباسیان به دلیل درگیر شدن در کار خلافت، کار سقایت زمزم را هم به آنان واگذار کردند. کسانی هم به عنوان عالم از خاندان‌های دیگری شهرت یافتند، خاندان‌هایی چون آل قشیری، آل باکثیر، آل اماسی، آل اسفراینی، آل شمس. مشایخ دیگری هم به علم شهرت یافتند که عبارتند از: تاج الدین دهان، عثمان دهان، بدرالدین عادل، حسین دیاربکری، شهاب الدین قدسی، عطیه سلمی، علی بن زمان، یحیی مسکی، ابو الغیث شجری، ابو فضل عقاد، ابو الفتح حکمی، احمد عامودی، احمد اسدی، احمد بسکری، داود انطاکی حکیم، ربیع سنباطی جبرتی، عبدالحی بن عماد، عبدالرحمان همدانی، عبداللّه فروخ، علی جمال، علی بن ابی البقاء، علی بن سلطان، علی بن زیاد، عمر شحری، عمر عادلی، عیسی ثعالبی، محمد الشلی، محمد شاهد، محمد بن سهیل، محمد عاشور، محمد عواجی، محمد سنبل، ابراهیم خطیب، احمد القطان، احمد الرفاعی، اسلم الحسینی، ادریس شماع، امین میرغنی، جعفر البیتی، سالم بن شیخ، عبدالقادر مفتی، عبدالکریم انصاری، محمد تاج الدین، محمد الولیدی، محمد شیخان، جمال الدین انصاری، محمد الحباب، محمد سعید سنبل، محمد الخطاب، مصطفی فتح اللّه، هاشم ازرادی. «۱» من بر این باور هستم که نوادگان اینان همچنان در مکه زندگی می‌کنند، گرچه ممکن است القاب آنان عوض شده یا نام‌های دیگری از متأخران گرفته باشند. برای نمونه بیت تقی، به نام یکی از پدرانشان به نام تقی الدین شهرت یافتند در حالی که اصل آنان از خاندان زرعه بوده است. ما در یاد از این افراد، به ذکر نام کسانی از علما پرداختیم که از چهره‌های برجسته از میان عالمانی از اهالی و در مکه متوطّن بودند؛ اما از میان مجاوران تنها شمار اندکی به عدد انگشتان دست یاد کردیم. علاقه‌مند بودیم تا فهرستی کامل از اسامی عالمان این دوره را ارائه کنیم و نام مجاوران را هم با اعتراف به تلاش‌های تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۰ علمی آنان در این شهر یاد می‌نماییم جز آن که این کتاب، جای آن تفصیل نیست. در این باره شیخ عبداللّه ابو الخیر در کتابش نشر النور که همچنان مخطوط باقی مانده، شرح حال این عالمان و دیگران را آورده است، کسانی که ما از یادشان غفلت کردیم و شمارشان فراوان است. هر کس به دنبال تفصیل است، به آن کتاب مراجعه کند. «۱»

عمامه در مکه

علاقه‌مند بودیم تا در باره پوششی که علمای این دوره مکه از آن استفاده می‌کردند مطالبی داشته باشیم؛ اما چیزی در این باره نیافتیم جز آنچه را که شیخ عبدالرحمان جبرتی که در اواخر این دوره می‌زیسته، در وصف شیخ ابو الفیض محمد بن عبدالرزاق المرتضی آورده است. وی (در مجلد اول، صفحه ۲۳۰ کتابش) می‌گوید که او مانند مکیان عمامه بر سر می‌گذاشت، عمامه‌ای بافته شده از پارچه سفید مصری که گوشه‌ای از آن در پشت سر انداخته شده و گرد آن کمربندمانندی و منگوله‌ای داشت با طولی نزدیک به دو وجب و طرف دیگر آن داخل عمامه پیچیده شده بود و برخی از گوشه‌های آن هم آشکار بود. در این دوره، عثمانی‌ها تا حدودی به کار تعلیم توجه نشان می‌دادند و این چیزی بود که با زمانه آنان مناسبت داشت. آنان چهار مدرسه را که

میان باب الزیاده و باب الدریبه بود تأسیس کردند تا علمای مکه در آنها به تدریس فقه بپردازند. جای آن بیمارستانی بود که زمانی مستنصر عباسی آن را تأسیس کرده بود و نیز اوقافی که مربوط به پادشاهان چرکسی بود، نیز خانه‌هایی که متعلق به امیر مکه شریف حسن بود. این بیمارستان را کسی که به نظر باسلامه کسی جز القبان نبود، به مدرسه تبدیل کرد؛ چنان که در عوض خانه‌های وقفی که گرفتند، جاهای دیگری را دادند. اما خانه‌های امیر مکه بدون آن که چیزی مقابل آن داده شود، تقدیم شد. زمانی که شروع به ساختن مدارس کردند، از قاضی وقت مکه احمد نشانجی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۱ خواستند تا سنگ پایه را بگذارد. بعد از وی عالمان زیادی آمدند و هر کدام سنگی گذاشتند. این رخداد در دوم رجب سال ۹۷۲ بود. زمانی که بنای این مدارس تمام شد، علمایی برای تدریس در آنها تعیین شده، مستخدمانی برای آن به کار گرفته شد. برای هر مدرسه، پنجاه عثمانی به صورت روزانه برای پرداخت به اساتید و کارمندان و طلاب در نظر گرفته شد. راهی هم از مدارس یاد شده برای رسیدن به مسجد تعبیه شد که به آن باب السلیمانیه گفته می‌شد. همچنین موقوفاتی در شام برای آنها تدارک دیده شد که می‌بایست غلّه آنها به مکه آورده شده و به ناظر مربوطه در مکه تسلیم شود. این مبالغ، سالانه همراه با محمل شامی و برای مدت زمانی طولانی به مکه فرستاده می‌شد و بعدها همراه با دیگر موقوفات که آثار آنها در دنیای اسلام ناپدید شد، آنها هم از میان رفت. این مدارس تا پیش از توسعه مسجد برقرار بود و در برخی از آنها محکمه شرعیه و ریاست قضات مستقر بود. برخی هم به عنوان مکتبه حرم مکی مورد استفاده بود. اما مدرسه چهارم توسط احمد پاشا، خدیو مصر، تصرّف شد و به صورت ملکی درآمد.

وظیفه فتوا

کار افتاء در مکه با تأیید دولت عثمانی در اختیار شماری از خاندان‌های مکی بود؛ برخلاف قضا که در اختیار خود عثمانی‌ها بود تا از طریق آن بتوانند به طور مستقیم در حکومت شهر مداخله کنند. «۱» با این حال، مکی‌ها، زمانی که در کار قضا و دستگاه قاضی با تنگنایی مواجه می‌شدند، به سراغ دایره افتاء می‌رفتند. زمانی که مفتی در تأیید آنان فتوایی می‌داد، همان را برداشته به مجلس قاضی می‌بردند و با استناد به آن درخواست صدور حکم می‌کردند. اشراف که حاکمان بلاد بودند، فتوا را از اصحاب فتوا بر ضد دشمنان خود می‌گرفتند، آنگاه آن را نزد قاضی برده، از او می‌خواستند تا بر اساس آن بر ضد دشمنانشان حکم صادر کند. هر کدام از مذاهب چهارگانه مفتی اختصاصی داشتند، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۲ اما ریاست آنان با مفتی مذهب حنفی بود. نخستین کسی که در دوره عثمانی‌ها منصب فتوا را عهده‌دار شد، قطب الدین حنفی مکی از برجستگان خاندان قطبی و پس از وی عبدالکریم قطبی در سال ۹۹۲ بود. پس از وی پسرش اکمل الدین قطبی در سال ۱۰۲۳ و سپس عبدالرحمان مرشدی در سال ۱۰۴۴، و سید صادق بادشاه و امام الدین احمد مرشدی و سپس شیخ ابراهیم بری در سال ۱۰۸۵. از جمله کسانی که بعد از آن عهده‌دار این منصب شدند شیخ محمد مکی ملقّب به ابن العظیم و فرزندش عبداللّٰه محمد مکی بود. صاحب النشر گوید: او در حالی که بیست سال داشت، فتوا می‌نوشت. وی بعد از پدرش تا زمانی که زنده بود، این منصب را عهده‌دار بود. گفته می‌شود که شیخ ابراهیم البیری پس از عبداللّٰه مکی عهده‌دار مقام افتاء شد و تا سال ۱۰۹۹ آن را در اختیار داشت. در آغاز قرن دوازدهم شیخ عبداللّٰه عتاقی وظیفه افتاء را داشت. در سال ۱۱۰۸ شیخ عبدالقادر بن صدیق این مسؤولیت را بر عهده گرفت و در سال ۱۱۱۸ شیخ تاج الدین قلعی مفتی مکه شد. بعد از وی، به مدت دوسال، بار دیگر بر اساس اوامر سلطانی آن منصب را به فرد پیشین یعنی شیخ عبدالقادر دادند و وی تا سال ۱۱۳۸ که درگذشت و فرزندش یحیی عهده‌دار سمت آن شد، مفتی بود. در سال ۱۱۴۱ شیخ عبدالمحسن بن تاج الدین قلعی برای مدت کوتاهی به مقام افتاء رسید. بعد از وی شیخ علی مفتی عبدالقادر مفتی بود و دوباره این مقام به عبدالمحسن بازگشت و وی تا سال ۱۱۸۷ که درگذشت، در این مقام باقی بود. با درگذشت وی، شیخ عبدالقادر یحیی و بعد از وی شیخ عبدالملک بن عبدالمنعم قلعی در سال ۱۱۹۲ عهده‌دار مقام افتاء بودند. «۱»

اصلاحات عمومی

در این دوره، عثمانی‌ها کارهای اصلاحی بسیاری انجام دادند که مهم‌ترین آنها در چشمه حنین و نعمان بود. آب چشمه حنین که به مکه می‌آمد، متعلق به کار زبیده بود، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۳ چنان که چشمه نعمان نیز که به عرفات می‌رسید، همین وضعیت را داشت. این چشمه از پایین کوه کرا نشأت گرفته از آنجا به عرفات و سپس مزدلفه و آنگاه به چاهی نزدیک مکه می‌رسید. در اوائل دوره عثمانی‌ها، آب این چشمه‌ها از مکه قطع شد و اهالی آب مورد نیاز را از چاه‌های نواحی مکه به عرفات می‌رساندند. قطبی می‌گوید: تجار به سال ۹۲۲ در روز عرفات به تجارت آب می‌پرداختند و آن را به گران‌ترین قیمت می‌فروختند. سپس می‌گوید: من در یکی از سال‌ها همراه پدرم حج انجام می‌دادم، در حالی که یک نوجوان بودم. در این سفر آبی را که همراه داشتیم ریخت و یک ظرف کوچک آب به اندازه‌ای که یک مرد با انگشت خود حمل می‌کرد به یک دینار طلا خریداری کردیم! در این وقت سلیمان پاشا دستور اصلاح چشمه حنین را داد تا آن که آب جاری شده به مکه رسید و در مسفله به برکه ماجل داخل شد. همچنین در سال ۹۳۱ دستور اصلاح چشمه نعمان را داد و در عرفات باغستانی را پدید آورد که از همین آب مشروب می‌شد، به گونه‌ای آنجا به صورت زمینی سرسبز درآمد. «۱» چشمه زبیده بار دیگر خشکید و سلطان سلیمان در سال ۹۷۰ دستور تنظیف مجاری و اصلاح آن را صادر کرد و اموال فراوانی در این باره هزینه شد. زمانی که اینان به چاه زبیده در بیرون مکه رسیدند، با صخره‌ای سنگی روبرو و مجبور شدند تا حفره عمیقی در اطراف زمین سنگلاخ حفر کنند تا آب را از این سمت به آن سوی ببرند. برای این کار چندان آتش روشن کردند که هرچه هیزم در اطراف حجاز بود تمام شد تا این که بالاخره این صخره شکافته شد و آنان توانستند مجرای آب را در آن ایجاد کرده آب را به مکه برسانند. این کار ۹ سال به طول انجامید. «۲»

اصلاحات در مسجد

عثمانی‌ها بلافاصله پس از تسلّط و نفوذشان در مکه، به کار مسجد و اصلاحات آن توجه کردند. امیر محمل رومی که همراه با محمل در سال ۹۲۳ به مکه آمد، دریافت که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۴ می‌باید مقام حنفی را نسبت به سایر مقامات و بیش از آنچه در زمان ممالیک آن را ممتاز کرده بودند، برجسته سازد. بنابراین عثمانی‌ها، در سال ۹۲۴ آن مقام را منهدم کردند و در آنجا قبّه با عظمتی ساختند که روی چهار ستون که روی یک سنگ معروف به فاحوط بود و از حدیبیه، منطقه شُمیسی آوردند، بنا کردند. در این بنا به عرض و طول آن هم افزوده شد و خواستند تا آن را به محدوده مطاف هم برسانند که دیگران مخالفت کردند. این کار به قطع صف اول افرادی که پشت سر امام شافعی نماز می‌خواندند، منجر می‌شد. بنابراین تا سکوی لب مرز مطاف پیش آمدند. به نظر می‌رسد که شماری از علمای مکه از این که این قبّه بخشی از مساحت مسجد را گرفته است، ناراحت بودند؛ به همین دلیل تلاش می‌کردند آن را منهدم کنند. این مخالفت ادامه یافت تا آن که فرمان سلطانی در سال ۹۴۹ دایر بر انهدام این قبّه صادر گردید. خشفلدی نایب جده و مباشر سلطان در امور عمرانی، این فرمان را اجرا کرد و دوباره آن قبّه را روی چهار ستون لطیف و قاعدتاً در محدوده‌ای کوچک‌تر بنا کرد. این قبّه شش ستون داشت که از سنگ خارا بود که بالای آنها با کمربندهای لطیفی به یکدیگر پیوند خورده بود. «۱» سپس بالای آن، غرفه‌ای برای کسانی که صدا را برسانند، ساختند. این یک غرفه زیبایی بود که با سرب پوشیده شده بود. در کف آن هم سوراخی را درست کردند که فرد مبلغ، از آنجا مُشْرِف بر امام بود. این قبّه همان صورت پیشین را داشت تا آن که اخیراً منهدم گشت. البته باید به اصلاحاتی که طی مدّت‌زمانی طولانی گه‌گاه ودر زمان‌های‌مختلف درآن‌صورت‌می‌گرفت، توجه داشت. «۲» در سال ۹۷۲ فرمان سلطانی در باره اصلاحات جدّی

در مسجد صادر شد. بر این اساس سطح کعبه تجدید شده، مطاف فرش گردید و برخی از درهای مسجد تعمیر شد. درِ کعبه روکش داده شد، ناودان هم تعمیر شد و صفحه‌ای از نقره روی آن کشیده شد. بر اساس این فرمان، مدارس چهارگانه میان باب الزیاده و باب الدریبه برای تدرس ساخته شد. ما از این مدارس در بخش مربوط به مسائل علمی مکه سخن گفتیم. بالای این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۵ مدارس مناره‌ای ساخته شد که با مناره‌های مسجد، شمار آنها به هفت رسید، در حالی که پیش از آن شش مناره بود. به نظر می‌رسد که مناره باب الکعبه به مرور خراب شد که آن را تجدید کردند. بنای آن به همان شکل مصری آن بود، یعنی بالای آن قبّه‌ای بود که سه چوب روی آن نصب شده به آنها قندیل آویزان می‌کردند. این بار با معماری ترکی ساخته شد که تا به امروز باقی مانده است. در سال ۹۷۰ مناره باب علی تجدید شد، چنان که مناره باب السلام را هم در سال ۹۸۳ منهدم کرده و از نو بنا کردند. «۱» این مناره‌ها همه منهدم شده، جای آنها مناره‌هایی که امروزه هست ساخته شد.

تجدید بنای مسجد

در سال ۹۷۹ معلوم شد که دیوار مدرسه قایتبای و برخی از مدراس دیگر، اندکی به سمت امام مایل شده است. این مسأله در ساختمان رواق هم خود را نشان داد به طوری که کج شدن آن به سمت مسجد هم ظاهر شد. در ین وقت امیر مکه دستور داد تا چوب‌های کلفت و زمختی برای حفظ دیوار نصب شد. پس از آن خبرش را به دربار عثمانی فرستادند. سلطان سلیم دوم فرمان داد تا مسجد به صورت استواری ساخته شود و سقف‌ها را به جای آن که از چوب درست کنند، به صورت قبّه بسازند. اداره این کار بر عهده احمد کتخدا و یک مهندس معمار به نام محمد جاوریش دیوان اعلی گذاشته شد. تخریب را در نیمه ربیع اوّل سال ۹۸۰ از باب السلام آغاز کرده و تا باب علی ادامه دادند. پس از آن با استفاده از استوانه‌هایی از سنگ که مهدی عباسی پایه‌های آن را نهاده بود، دیوار را ساختند و البته استوانه‌های دیگری هم که از سنگ شمسی زرد رنگ بود بر آن افزودند، سنگ‌هایی که از حدیبیه در نزدیکی مکه گرفته، به مکه آوردند. سپس به سراغ ضلع دیگر از سمت باب الدریبه تا باب العمره رفتند. در میانه این اوضاع، سلیم درگذشت و سلطان بعدی که مراد بود، دستور استمرار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۶ کار را داد. کار به همین ترتیب ادامه یافت تا سال ۹۸۹ که به اتمام رسید. «۱» در این زمان، مسیر وادی ابراهیم پس از گذشت سالها بالاـ آمده بود و معمولًا پس از گذشت هر ده سال، آنجا را آماده می‌کردند. به همین جهت، سلطان مراد دستور داد تا خاک‌های متراکم در آنجا را جمع‌آوری کنند تا به سطح اصلی خود برسد. قطبی می‌گوید که مسؤول نظارت بر این کار به وی گفته است: هزینه‌ای که در این بازسازی هزینه مسجد و اصلاح راه‌های اطراف آن شد، حدود یک صد هزار جنیه جدید (جنیه عثمانی) بود. این به جز ارزش ابزار و وسائلی بود که از چوب و آهن و غیره از مصر به مکه انتقال یافت. سمت جنوبی مسجد (در اطراف باب ابراهیم) پر از خانه‌ها و مدارسی بود که در جهت مسیر سیل مشکل درست می‌کرد. سلطان مراد دستور انهدام آنها را داد و جایی را برای خوابیدن فقرا در آنجا درست کرد تا در مسجد نخوابند. به علاوه، دستور داد تا وضوخانه‌های متعددی در سمت چپ مسیر به سمت صفا و یکی هم نزدیک مدرسه قایتبای ساخته شود. این وضوخانه‌ها در سال ۱۳۱۵ منهدم شد، چرا که فضولات آب‌های آن مسجد را آلوده می‌کرد. «۲» در سال ۱۰۰۳ دستور کندن سنگ‌های مطاف که از سنگ خارا بود، داده شد. سنگ‌های یاد شده را در حاشیه مطاف فرش کردند و خود مطاف را از مرمر فرش نمودند. در سال ۱۱۱۰ شاذروان را که به کعبه چسبیده بود، از مرمر درست کردند. در سال ۱۱۲۰ برای چاه زمزم شبکه‌ای از فلز در داخل چاه و بالای سطح آب درست کردند تا مانع از آن شود تا برخی از مجذوبان خود را به داخل چاه بیندازند. در سال ۱۱۷۲ قبّه روی زمزم را منهدم کرده و آن را بار دیگر روی ایوانی که تاکنون موجود است، استوار کردند. در سال ۱۱۱۲ بنای مقام ابراهیم برداشته و بازسازی شد و سنگی که اثر پا روی آن بود با

نقره و سرب قالب‌گیری شد. در سال ۱۱۱۳ مناره الزیاده را منهدم کردند و از نو تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۷ ساختند. در ۱۵ ذی‌قعده ۱۱۳۳ باز مقام بنای ابراهیم را خراب کرده و از نو تجدید کردند. در روزگار سلطان عبدالعزیز، سقف مصلای آن را بالا بردند تا سر نمازگزاران بلند قد به قندیل‌ها برخورد نکند. «۱» در سال ۱۱۴۰ از تمامی بخش‌های مسجد، هر کجای مسجد که آجری بود، آجرها برداشته شده و سنگ‌های تراشیده را به صورتی استوار و محکم به جای آنها نصب کردند که تاکنون باقی مانده است. شریف سرور هم مناره باب العمره را در سال ۱۲۰۱ تعمیر کرد که روی کتیبه آن قید شده است. همین طور سلطان عبدالمجید، طبقه پایین جایگاه زمزم را در همان سال تجدید کرد. «۲»

سلطان مراد و کعبه

دیوار شامی کعبه بر اثر باران‌هایی که در سال ۱۰۱۹ آمد ترک برداشت. زمانی که خبر این واقعه به دربار عثمانی رسید، اندیشه تخریب کعبه و بازسازی اساسی آن طرح شد، اما علمای ترك این عقیده را نپذیرفتند و به این طرح بسنده کردند که کمربندی از مس، آنچنان نیرومند که بتواند دیوارها را نگاه دارد، در اطراف آن کشیده شود. این فکر مقبول افتاد. روکش آن را هم از طلا قرار داده و چیزی حدود هشتاد هزار دینار برای آن هزینه کردند. «۳» شیخ احمد دحلان گوید: سلطان عثمانی بنای آن داشت تا کعبه را از سنگ‌هایی با روکش طلا و نقره بسازد و شیخ الاسلام او را از این کار باز داشت. در ۱۹ شعبان سال ۱۰۳۹ باران‌های سیل‌آسا آمد که در تمام آن روز و حتی قسمتی از شب هم ادامه یافت. همراه آن هوا هم به‌شدّت سرد شد و سیل عظیمی در وادی ابراهیم به راه افتاد، به طوری که کعبه هم پر از آب شد و آب تا درِ کعبه بالا- آمد و بعدهم به داخل کعبه رفته آنجا هم پر از آب شده تا نیمه‌های دیوار بالا رفت. این امر سبب شد تا دیوار شمالی و شرقی و یك سوم دیوار غربی خراب شود و پله‌های داخل هم از بین برود. در آن واقعه، شمار کسانی که از بین رفتند، به یك هزار نفر رسید و ناله و فغان مردم بالا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۸ گرفت. «۱» در این وقت شریف مسعود امیر مکه با عده‌ای از چهره‌های برجسته مکه به مسجد آمد. وی دستور داد تا هدایای کعبه را به خانه آل شیبی منتقل کنند. سپس از مردم خواست تا مسجد را نظیف کرده و خاکهای جمع شده در آنجا را گردآوری کنند. این جماعت خودشان هم با مردم فعالیت می‌کردند. در این اثناء سنگ‌هایی را هم که از دیوار کعبه پایین افتاده بود به کناره مطاف منتقل کردند. «۲» در روز شنبه ۲۲ همان ماه، امیر جلسه‌ای با حضور علمای مکه در مسجد تشکیل داده در باره آنچه باید کرد، از آنان فتوا خواست. همه آنان در این که باید کعبه را از اموال متعلق به کعبه بازسازی کنند، اتفاق نظر داشتند، بدین صورت که دیوارهای کعبه را به مقدار لازم برداشته و از نو بسازند. آنان درخواست کردند تا داستان این واقعه برای سلطان عثمانی نوشته شده، از او درخواست مساعدت بشود. همچنان که در این عقیده متفق شدند که می‌باید اطراف کعبه را با تیرهای چوبی که حریر روی آنها را بگیرد بپوشانند تا کار بازسازی آن دور از چشم مردم تمام شود. در ۲۵ رمضان چوب‌های مخصوص برای پوشاندن کعبه از دید مردم از جده رسید و شمس الدین که مهندسی در مکه بود، کار نصب آنها را آغاز کرده و سپس با پرده سبز روی آنها را پوشاند. در این هنگام بود که خبر این واقعه میان مسلمانان منتشر شد و هیجان شدیدی پدید آمد. امیر مکه هم نماینده‌ای به مصر فرستاد تا والی را در جریان امور قرار دهد تا او خبر را به دربار عثمانی برساند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۶۹ در ۱۶ ربیع الثانی سال ۱۰۴۰ نماینده سلطان مراد به مکه رسید. چهار روز بعد هم کشتی ارسالی با وسایل لازم برای بازسازی در بندر جدّه توقف کرد. در ۲۲ ربیع الثانی، نجارها شروع به نصب یك چهارچوب چوبی بزرگ‌تر از آنچه قبل از آن برای کعبه درست شده بود کردند تا در پشت آن بناها به کار تعمیر و بازسازی کعبه بپردازند. در اثنای نصبِ این چهارچوب، شریف مسعود درگذشت و شریف عبداللّٰه بن حسن بن ابی‌نمی، امیر مکه و ناظر و مُشْرف بر کار انهدام و بازسازی شد. از سوی دیگر سنگ‌تراشان مشغول آماده کردن سنگ‌ها از کوه معروف به جبل کعبه در شبیکه

شدند. این سنگ‌ها برای آماده شدن کامل جهت نصب، به مسجد منتقل می‌شد. در این وقت گروهی به معارضه برخاستند. به آنان گفته شد که برای بازسازی درست آن، به ناچار می‌بایست دیواری که بخشی از آن تخریب شده را خراب کرده و از نو بنا کنند. آنان با این درخواست مخالفت کرده و خواستار آن بودند تا مهندسان صرفاً به ترمیم دیواری که کاملًا تخریب نشده بپردازند. در این باره برخی از مشایخ به جد ایستادگی کردند. از آن جمله شیخ محمدعلی بن علان صدیقی رساله‌ای با این عنوان نوشت: إیضاح تلخیص بدیع المعانی فی بیان منع هدم جدار الکعبهٔ الیمانی. وی نسخه‌هایی از آن را هم میان کسانی که مسؤولیت اجرای طرح را عهده‌دار بودند توزیع کرد. با این حال، بر خلاف تصور برخی از مشایخ و آنچه شماری از مورخان بدان باور دارند، «۱» چاره‌ای جز انهدام کامل این دیوارها و بنای آنها از پایه وجود نداشت. «۲» بدین ترتیب باید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۰ گفت که بنای فعلی کعبه، کاری است که زمان عثمانی‌ها صورت گرفت. مؤید این مطلب، قصیده‌ای است که احمد دحلان در این باره از رئیس معارضان یعنی همین شیخ محمدعلی بن علان صدیقی نقل کرده که در آنجا از کعبه یاد کرده و گفته است: و من بعد ذا قد بنی البیت کله مراد بن عثمان فشیّد رونقه «۱» اما کسانی از مهندسان مکی که مسؤولیت این کار را داشتند عبارت بودند از: معلم علی بن شمس الدین، معلم محمد زین‌الدین و برادرش عبدالرحمان. پیش از شروع کار، قاضی مکه در این باره سندی تنظیم کرده، کار را به آنان واگذار کرد. بعد از آن چهار مهندس دیگر هم از مهندسان مصری به آنان پیوستند و بدین ترتیب کار را در پایان جُمادی الاولای سال ۱۰۴۰ با انهدام دیوار غربی و یمانی آغاز کردند. سپس سنگ رکن یمانی را مانند سنگ‌های دیگر ارکان به جز حجر الاسود به جای دیگری منتقل کردند. در ۲۳ جمادی الثانی جشن نهادن سنگ نخست دیوار شامی را برگزار کردند و شریف عبداللّه خودش آن را سر جایش نهاد. سپس علما و شخصیت‌های دیگر و از جمله نمایندگان دولت عثمانی و مصری از وی پیروی کردند. همان وقت خلعت‌ها و هدایا داده شد و نزدیک باب السلام و باب الصفا و باب الزیاده و باب ابراهیم، ذبایحی قربانی شد و گوشت آن میان فقرا تقسیم گردید. کار بازسازی، یکسره تا شعبان سال ۱۰۴۰ ادامه یافت و در اول رمضان، پرده کعبه بر آن آویخته شد. در این وقت، جشنی برگزار شد و هدایا و خلعت‌ها توزیع گردید. کارهای تکمیلی از قبیل گچ‌کاری، سنگ‌کاری، روغن‌کاری و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۱ اصلاحات دیگر ادامه یافت تا آن که در دوم ذی حجه همان سال، همه اینها به پایان رسید. «۱» در اثنای کار در نصب حجر الاسود، حجر به چهار قسمت تقسیم شد. این کار به شدت همه را نگران و ناراحت کرد تا آن که چهار بخش را با مُرکّبی که آن را با عنبر و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۲ لادن مخلوط کردند، به هم چسباندند که برای مدت طولانی بود و دوباره از هم پاشید. این بار با مرکبی از چسب کاج و سفیداب و صمغ و مسک آنها را به هم چسباندند که باز برای مدت طولانی به‌هم چسبیده بود تا آن که از هم جدا گردید. در این وقت آن را نزد استاد محمود دهان آوردند و او با مرکّبی خاص آن قطعات را به طول کامل به‌هم متصل کرد. «۱» سلطان مراد دستور داد تا درِ جدیدی برای کعبه درست کند و درِ قدیم را نزد وی بفرستد. در سال ۱۰۷۳ چوبی از سقف کعبه شکست و همین امر سبب شد تا سقف را تعمیر کردند. «۲» در سال ۱۱۰۰ سکویی برای لبه کعبه از روی سقف درست کردند و بعدها بار دیگر در سال ۱۱۰۹ سقف را تعمیر کردند. در سال ۱۱۳۸ نیز بار دیگر کعبه را تعمیر کرده و اصلاحات دیگری در آن صورت دادند. «۳»

پرده کعبه

ارسال پرده برای داخل کعبه «۱» و نیز حجره شریفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خاص دولت عثمانی بود، اما پرده بیرونی کعبه از مصر و از درآمد موقوفاتی بود که در مصر قرار داشت. زمانی که سلطان سلیمان عثمانی دریافت که موقوفاتی که صالح اسماعیل از سلاطین چرکس برای تهیه پرده معین کرده است کفایت مخارج آن را نمی‌کند، دستور داد تا ده قریه دیگر هم برای

این کـار خریـداری و برای تـأمین مخارج و هزینه‌های پرده وقف شود. «۲» در تمـام دوره اول عثمانی این درآمـد صـرف همین کار می‌شـد تا آن که محمـدعلی پاشا آن اوقاف را تعطیل کرده، مقرر شـد تا درآمد آنها به خزانه حکومتی واریز شده، هزینه پرده کعبه هم از خزانه حکومت پرداخت شود. در این باره توضیحاتی خواهد آمد. استاد یوسف احمد، مفتش آثار عربی، در کتاب المحمل و الحج اسامی روسـتاهایی را که سـلطان سلیم وقف کرده است نام برده و سپس می‌نویسد: «۳» امیدوارم دوستم، مورّخ محقق محمود رمزی بیک، مفتّش سابق مالیه، درباره اسامی ده روستای وقف شده تحقیق کند. «۴» و این که آیا آنها یا برخی از آنها موجود است یـا نه؟ و نیز این که اسـامی آنهـا تغییر کرده است یـا نه؟ و حاصـل کـار خود را در اختیـار من بگـذارد که در آن صورت من و همه مسلمانان از او سپاس‌گزار و دعاگو خواهیم بود. اما اسامی این روستاها: ۱. بیسوس: قریه‌ای که نام فعلی آن باسوس در مرکز قلیوب و شـهر قلیوبیه است. ۲. ابو الغیب: به نـام ابو الغیـظ در همـان شـهر معروف است. ۳. حـوض بقمص: نـام فعلی آن حـوض بقیس در اراضـی ناحیه مرصـفا در مرکز بنها و تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۴ از توابـع قلیوبیه است. ۴. سلکه: در حال حاضر یکی از قرای مرکز المنصوره تحت اداره دقهلیه است. ۵. سرو بجنجه: درست آن سربججه نام قریه‌ای است که در حال حاضـر سـرو نامیده شده و در مرکز فارسکور تحت اداره دقهلیه است. ۶. قریش الحجر: قریه‌ای است که اکنون به نـام اویش الحجر در مرکز منصـوره و تحـت اداره دقهلیه است. ۷. منایـل و کرم رحـان: در حال حاضـر به اسم منایل در مرکز شبین القناصـر و تحت اداره قلیوبیه است. ۸. بجام: در حال حاضـر یکی از قرای مأموریه در اطراف مصر (قاهره) است. ۹. منیهٔ النصاری: قریه‌ای است که در حال حاضـر به اسم منیهٔ النصر در مرکز دکرنس تحت اداره دقهلیه است. ۱۰. بطالیا: تحقیق در باره این نام، در اسامی قدیم و جدید روسـتاها، نتیجه‌ای نداد. تنها نام نزدیک به آن روسـتای طمالیا، یکی از روستاهای مرکز اشمون با مدیریت منوفیه است. چنان که یـک نـام قـدیمی از روسـتایی به نـام تـالی در ولاـیت غربیه است که موقعیت آن را نیافتم. به هر روی این دو قریه، ربطی به قریه بطالیا که مربوط به حج بوده است ندارد، زیرا آن روسـتا در ولایت شرقیه بوده است. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۵

مکه در روزگار سعودی اول

اشاره

بحث ما با شـریف غالب که در پایان دوره اول عثمانی در مکه امارت را به دست آورد، تمام شد. گذشت که او اجازه حج به اهالی نجد نداد و با آنان وارد جنگ شد. در اینجا به بیان فعالیت محمد بن عبدالوهاب خواهیم پرداخت که دعوتش سراسـر منطقه نجد را فرا گرفـت و در شـهر دِرعیّه، بهـترین حمـایت را به دست آورد. نیـاز به توضـیح نیست که کـار محمـد بن عبـدالوهاب در نیمه قرن دوازدهم هجری آشـکار شـد و چنـدی نگـذشت که دعوت وی شـهرت یـافت و جـدّ خانـدان سـعودی در درعیه به حمـایت از وی برخاست. مـدتی بعـد اقبال به سوی او گسترده شـد و پیروانش از میان اعراب فراوان گشت و بر قـدرت او و اصـحابش از آل سـعود افزوده شد. «۱» اخبار این دعوت، در روزگار شـریف مسعود بن سعید بن زید به مکه رسید و از آنجا خبر آن به نقاط مختلف جهان اسـلام انتقال یافت. شماری از علما به مبارزه با آن برخاستند، «۲» چرا که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۶ آن را افکار جدیدی بر خلاف افکار گذشـته که با آنها آشـنا بودند، می‌دیدند. افکار محمد بن عبدالوهاب، با بسـیاری از آداب و عادات پیشین که رنگ و لعاب دینی داشت، ناسازگار بود، افکاری که مشایخ، نسلی پس از نسل آنها را تأیید کرده و بسان بـدعت‌های خوب آنها را پـذیرفته بودنـد. کسانی هم از روی سادگی و صـفا آنها را از جمله اعمال صالح می‌دانسـتند، اما محمد بن عبدالوهاب، آن را اعمال نادرست می‌شـمرد و بر این باور بود که هرچه را که سلف نپذیرفته‌اند، نادرست است. مخالفت علما با این

افکار بر این پایه بود که هر بدعتی نپذیرفتنی نیست، بلکه بدعت اگر حسنه باشد، می‌توان آن را قبول کرد. «۱» بدین ترتیب اختلاف بالا گرفت. رجال سیاسی هوادار سیاست عثمانی از مخالفانِ محمد بن عبدالوهاب حمایت می‌کردند تا با گروه علما همراهی کرده باشند و طبعاً از حمایت علما و میلیون‌ها مسلمان پیرو آنان، در صفوف خویش بهره‌مند باشند، مسلمانانی که این آداب و عادات را از گذشتگان به ارث برده بودند. طبعاً تلاش رجال سیاسی هم این بود تا از اتحاد قبایل عرب و اجتماع آنان در اطراف دعوت محمد بن عبدالوهاب جلوگیری کنند. بدین ترتیب دشمنی میان دو گروه به مرحله حادی رسید. پیروان روش علما بر این باور بودند که محمد بن عبدالوهاب در انکار آنچه که مألوف و مقبول و مجاز نزد مشایخ بوده و به سبب باورهایشان، آنان را به شرک متهم می‌کند، بر خطاست. در این سوی محمد بن عبدالوهاب هم از این که آشکارا آنان را رد کند، و با تمام آنچه از انواع کارهایی که با آن خو گرفته‌اند از در مخالفت درآید، خودداری نبود. او هر نوع فکری را که سلف به آن باور نداشتند رد می‌کرد و به رد انواع و اقسام شرک [بر اساس تعریف خودش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۷ از آن که میان مسلمانان رواج داشت، آشکارا می‌پرداخت. بنابراین شگفت نبود که این دعوت، فریاد و اعتراض و سروصدای همه را به آسمان برد. پیروان شیخ بر آن بودند تا گروهی از آنان برای حج به مکه بیایند. این افراد به سراغ شریف مسعود رفتند، اما او اجازه ورود ایشان را به مکه نداد. باز آنان شماری از علمای خود را به مکه فرستادند تا با علمای مکه مناظره کنند، اما این هم به جایی نرسید. بعد از شریف مسعود، کسانی را نزد شریف مساعد فرستادند که او نیز با آمدنشان به حج موافقت نکرد. «۱» باز به سراغ احمد بن سعید فرستادند، او هم نپذیرفت. ابن بشر در کتاب عنوان المجد فی تاریخ نجد می‌نویسد: «۲» احمد بن سعید با سعودی‌های نجد به مکاتبه پرداخت. شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۸۵ به وی نامه نوشت و هدایایی فرستاد. احمد بن سعید از او خواست یکی از علمای خود را برای مناظره به مکه بفرستد؛ او هم عبدالعزیز بن عبداللّه بن حصین را فرستاد. هدف از این کار مناظره بود، اما ابن بشر اشاره‌ای به این مناظره و این که چه نتایجی داشته، نکرده است. بسا به نتیجه‌ای روشن نرسیده باشد. بعد از آن به سراغ شریف سرور فرستاده، اجازه حج خواستند. او شرط کرد که از آنها مالیات بگیرد، اما آنان نپذیرفتند. سپس شریف غالب به امارت رسید که باز نزد او آمدند و وی به تهدید آنان پرداخت و پس از آن سپاهی را در سال ۱۲۰۵ به سوی آنان روانه کرد. عثمان بن بشر می‌نویسد: فرماندهی این سپاه با برادر شریف، عبدالعزیز بن مساعد بود که شماری از اشراف و گروهی فراوان از اعراب همراه وی بودند، چنان که بیست توپ به همراه داشتند. غیبت این سپاه، طولانی شد و غالب تلاش کرد تا سپاه دیگری را در حمایت از آن اعزام کند. به همین جهت گروهی از اعراب قبایل را فراهم آورد و خودش در ۲۳ شعبان ۱۲۰۵ روانه شد. در راه به برادرش پیوست و پس از آن که به برخی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۷۸ عملیات نظامی دست زدند، آماده بازگشت به مکه شدند، چرا که موسم حج نزدیک بود. این سپاه در اواخر ذی قعده همان سال به مکه بازگشت. «۱» در این وقت اخباری به غالب می‌رسید که برخی از قبایل در مناطق تربه، رنیه و بیشه به وهابی‌ها پیوسته‌اند. «۲» وی‌باز سپاهی را به فرماندهی برادرش عبدالعزیز برای نبرد با آنان روانه کرد. این سپاه در ربیع‌الثانی ۱۲۰۶ از مکه‌خارج شد وبه مناطق نامبرده رسید. در آنجا قبایل را به اطاعت درآورد و عبدالعزیز مدت زمانی در بیشه ماند و سپس به مکه بازگشت. «۳»

درگذشت محمد بن عبدالوهاب

در سال ۱۲۰۶ محمد بن عبدالوهاب در نجد مرد و این پس از آن بود که صدها هزار نفر در مناطق مختلف، به وهابیت پیوسته بودند. «۴» ابن بشر در سال ۱۲۰۸ می‌نویسد: حاکم شقرا با اهل وشم به حجاز آمد و در برخی از بلاد عتیبه اقامت کرده، شمار زیادی از شتران آنان را به غنیمت گرفت. «۵» در همان سال، سعود با سپاه فراوانی به حجاز آمد و یک بار دیگر هم بر عتیبه و مطیر هجوم برده، غنایم فراوان گرفت. در همان سال، شریف غالب سپاهیانی را فرستاد که دو طرف در نَجدَین، بر سر آبی به نام جمانیه

در منطقه نجد بالا با یکدیگر درگیر شدند. میان آنان نبرد سنگینی روی داد، به طوری که عده زیادی از دو طرف کشته شدند. «۶»

ترس از فرانسوی ها

در سال ۱۲۱۳ خبر رسید که سپاه فرانسوی‌ها به مصر یورش برده و آنجا را به اشغال خود درآورده است. در این وقت، فرمانی از دربار عثمانی رسید که همگی باید برای مبارزه با فرانسویان آماده شوند، چرا که تصور می‌شد آنان قصد حمله به حرمین را دارند. شریف غالب نیز به اهالی مکه و مجاوران دستور داد تا به آموزش اسلحه بپردازند و برای این کار میدانی را در جرول درست کرد که گروه عظیمی برای آموزش سلاح به آنجا می‌رفتند. وی همچنین دستور داد تا دیوار شهر جدّه را استوار و تقویت کنند تا بتواند برابر حمله احتمالی مقاومت کند. اما فرانسوی‌ها در اندیشه حمله به حرمین نبودند. «۱»

صلح میان غالب و سعودی‌ها

به نظر می‌رسد که شریف غالب پس از ماجرای نبردی که در نجد پیش آمد، در فکر مصالحه با همسایگانش افتاده، خواست تا حدود مرزی میان خود و آنان را تعیین نماید. این کار نیاز به اتفاق‌نامه‌هایی داشت که ضمن آن حدود هر قبیله معلوم گردد و فاصله میان آنان روشن شود. به همین جهت، کسی را نزد عبدالعزیز بن سعود فرستاد و او هم موافقت خود را اعلام کرد. این مکاتبات ادامه یافت و نمایندگان دو طرف جمع شده حدود مرزی میان دو دولت را معین کردند و از هر دو طرف، نمایندگانی در دِرعیه «۲» و مکه اقامت کردند. در این مصالحه گفته شده بود که نمی‌بایست از حج‌گزاری نجدی‌ها ممانعت به عمل آید و باید با آنان رفتار مناسبی صورت گیرد. بدین ترتیب حجاج نجدی در سال ۱۲۱۳ به حج آمدند، در حالی که رهبری آنها را شماری از علمای بزرگ از خاندان آل شیخ بر عهده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۰ داشتند.

مکاتبه ناپلئون بناپارت با غالب

با استقرار فرانسوی‌ها در مصر، ناپلئون نامه‌ای به شریف غالب در باره برقراری روابط نوشت و او را در صورت قطع آنها، تهدید کرد. شریف غالب در پاسخ وی پس از بیان مقدمات و احترامات که با عبارات عربیِ ادبی بیان شده، «۱» با اشاره به رسیدن نامه او و محتوای آن و مطالبی که او در باره تجارت با مصر و قواعد آن نوشته اشاره بدان کرد که شما سه نامه برای ما فرستاده‌اید که به سه نفر بدهیم یکی برای پسر حیدر تیپو سلطان، دیگری برای امام مسقط و سومی برای وکیل آنان در مخا. «۲» این نامه‌ها به دست ما رسیده و به آنان می‌رسانیم و به زودی جواب آن برای شما خواهد آمد. شریف تأکید کرد که تجار ما در بنادر مختلف، به خاطر شنیدن شایعات فراوان، نسبت به اموال خود سخت مضطرب هستند، اما اکنون که نامه اعتمادآمیز شما رسید، ما همه تجار را مطمئن کرده و بر اساس آنچه گفته‌اید آنان را نسبت به اموالشان تضمین می‌دهیم. وی سپس از ارسال پنج کشتی از اموال تجار به وی خبر داده، افزود: خواسته ما آن است که وقت رسیدن آنها به سوئز شما سپاهی را برای محافظت از آنان بفرستید تا همراه آنان باشند تا آنان اجناس خویش را به فروش برسانند. همین طور از آنان مراقبت کنند تا آنان پولی را که به دست می‌آورند همراه به خود به کشتی‌ها بیاورند، چرا که در راه خطر وجود دارد. اصرار ما به خاطر شایعاتی است که در این باره وجود دارد و سبب هراس تجار شده است. در میان ما و شما اعراب هستند و اگر تجار ببینند که اموال و جان آنان مصون از خطرات است بعد از این مرتب به مصر رفت و آمد خواهند کرد. شریف آرزو کرد که به همت ما راه‌های تجارت مفتوح بماند و در امنیت کامل باشد. در آن صورت، واردات از حجاز به مصر، به خصوص پس از ثابت شدن صداقت شما بیشتر خواهد شد. در حال حاضر، خواسته ما این است تا مراقب کشتی‌های ما که نام ما روی آنها نوشته شده باشید و به کارمندان ما توجه داشته باشید. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت

شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۱ شریف افزود: شما می‌دانید که ما درآمدها و حقوق موظفی در مصر به صورت پول نقد داریم. فهرست آن‌ها بر اساس آنچه در دیوان عالی مصر بوده و همراه با کاروان حج و کاتب صرّه برای ما ارسال می‌شده است، اینهاست: (واحد پول قرش): از صرّه رومی: ۵۴۰۰۰۰ قیمت سرس و شطرات: ۱۷۰۹۱۷ وظیفه بنی حسین و بنی‌تراب: ۴۸۷۱۷ برای اشراف بنی تراب در دفتر متقاعد: ۱۹۵۱۲ از وقف دشیشه کبری: ۱۲۵۳۲۵ از وقف محمدیه، ثلث در دفتر متقاعد: ۸۳۳۳۳ حواله کاتب حرم مکه از اربطه: ۱۷۵۸۱۱ صرّه شریف مکه، انعام دولت علیه: ۱۰۰۰۰۰۰ از آن برای دواوین: ۲۱۶۳۶۷۹ از وقف جامکیه که امین الحاج دواوین می‌دهد: ۵۰۸۵۰۰ از آنها ریال فرانسه: ۵۶۵۰ تاریخ این نامه ۱۸ ذی قعده سال ۱۲۱۳ است. عنوان این نامه این عبارت است: عين أعيانه وعمدة أخدانه بونابارته أمير الجمهور الفرنساوى بمصر القاهرة حالا امضاء چنین است: عبده غالب بن مساعد سنة ۱۲۱۳ در بالای نامه آمده: إسنادى إلى اللّٰه. در پایین آن آمده: اعتمادى على اللّٰه. در یک طرف آن آمده: مرادى رضا اللّٰه. در طرف دیگر آمده: اعتقادى فى اللّٰه. متن کامل نامه در کتاب إفادة الأنام شیخ عبداللّٰه غازی آمده است.

روابط میان نجد و غالب

سعودی‌ها در سال ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ با جمعیت زیادی به حج آمدند، در حالی که ریاست آنان با سعود بن عبدالعزیز بود. سعود برای شریف غالب هدایایی مانند اسب و شتر می‌داد چنان که شریف هم، هدایایی به او می‌داد. سعود تا پیش از وقوف، به مکه وارد نشد و با سپاهش در عرفه فرود آمد. «۱» در روزهای منی به سال ۱۲۱۵ نزدیک بود برخوردهایی میان پیروان غالب و برخی از سعودی‌ها پیش آید، جز آن که شریف غالب، پیش از آن که کار بالا بگیرد، مانع از آن شد؛ چنان که برخی از مشایخ سعودی هم در این باره کمک کردند. غالب همه احتیاطات لازم را انجام داد و در بالای کوه‌هایی که در ورودی مکه بود، برج‌هایی بنا کرد، در حالی که در تمام ورودی‌ها، قلعه‌هایی مملو از پیروانش از قبایل ایجاد کرده بود. «۲» کار صلح میان آنان برای مدت زمان طولانی دوام نیاورد، چرا که وهابیت توانست در میان برخی از قبایل جنوب حجاز نفوذ کند و عده‌ای قبایل حجاز را که در رأس آنها شیخ محایل سعدی بن شار و شیخ بارق احمد بن زاهر بود به خود جذب نماید. شریف غالب از این بابت خشمگین شد و وزیرش در قنفذه را مأمور کرد تا بر سر آنان یورش برد. در این حمله، با فرماندهی وزیر قنفذه، قبایل شکست خورده و عده زیادی کشته شدند. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۳ اندکی بعد دریافت که آنان دوباره به وهابیت روی آورده‌اند؛ از این رو جنگ با آنان را در سال ۱۲۱۸ از سر گرفت. بعد از آنان، غالب با قبایل دیگری از بنی کنانه و دیگران از اهالی حلی در جنوب حجاز در رمضان همان سال جنگید. وی توانست به کمک سپاه خود، گوسفندان و گاوان و اموال آنان را تصرّف کند. حتی برخی از فرزندان آنان را اسیر کرده، در مکه به عنوان برده فروختند، «۱» چرا که معتقد بودند که آنان از دین خارج شده‌اند. شورش قبایل جنوب و جنوب شرقی مکه بر ضد غالب ادامه یافت و در این طرف، غالب هم سپاهیانی را برای سرکوب آنان می‌فرستاد، به طوری که موارد نبرد به سی مورد رسید. «۲» شریف غالب، همسایه خود سعود بن عبدالعزیز را در این باره متهم می‌کرد. سعود در سال ۱۲۱۷ نامه‌ای به شریف نوشت و گفت که این شورش‌ها ارتباطی با او ندارد، اما غالب قانع نشد و بدین ترتیب دوباره دشمنی میان آنان بالا گرفت تا به جنگ رسید. «۳» به دنبال این اختلاف، دو طرف در جایی به نام عبیلاء، «۴» محلی میان طائف و تربه، پیش از رمضان سال ۱۲۱۷ به جنگ با یکدیگر پرداختند. نجدی‌ها ابتدا عقب نشینی کردند اما دوباره بازگشتند و پیروز شدند. فرماندهی نجدی‌ها در اختیار وزیر شریف غالب و داماد او عثمان المضائفی بود که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۴ به دنبال اختلافی که با شریف پیدا کرد به سعودی‌ها پیوست و مدتی بعد هم فرماندهی سپاه آنان را در العبیلاء بر عهده گرفت. «۱» احمد زینی دحلان می‌نویسد که عثمان مضائفی از سوی شریف غالب نزد سعود رفت تا نامه‌های وی را درباره علت نقض صلح به او برساند. زمانی که عثمان برابر سعود قرار گرفت، از وی اظهار اطاعت کرد و پذیرفت

مکه را برای او فتح کند. سعود او را به حکومت طائف گماشت و دست او را باز گذاشت. زمانی که او خواست همراه جماعت خود به مکه باز گردد، در قریه عبیلاء به تنهایی جدا شد و هدفش مبارزه با غالب بود. وی از میان قبایل مجاور برای این مبارزه به گردآوری نیرو پرداخت. «۲» در رمضان، عثمان مضائفی را به سوی پادگان نظامی طائف فرستاد در حالی که عبدالمعین برادر شریف غالب بر آنجا حکومت داشت. عبدالمعین که خطر را درک کرد، از برخی از قبایل استمداد کرد تا برابر هجوم وهابی‌ها بایستد. در این وقت، غالب در مکه دست به فعالیت زده، شروع به گردآوری نیرو برای حمایت از برادرش در طائف کرد. این دو با سپاه خود عازم عبیلاء شده، به محاصره عثمان مضائفی با سپاه نجدی‌اش که در جایی متحصن شده بودند، پرداخت. سپاه مکه، با داشتن توپخانه نتوانستند او را به تسلیم وادارند. آن دو تا اوّل شوال سال ۱۲۱۷ در آنجا ماندند، سپس او را رها کرده رفتند. آنان دو بار دیگر بازگشتند، اما باز هم نتوانستند کاری از پیش ببرند و در نهایت به طائف مراجعت کردند. در این وقت، سپاه شریف غالب در طائف محصور شده، بسیاری از نیروهای قبایل از اطرافش پراکنده شدند و کار او دشوار شد. وی شنید که برخی از نجدی‌ها به مکه حمله کرده‌اند. به همین جهت طائف را رها کرده، به مکه رفت تا سپاهش از آن شهر دفاع کند. وی پول زیادی میان اعراب توزیع کرد تا آنان را به دفاع تحریض کند. مقدار پولی که به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۵ هر کسی داده می‌شد ده مشاخص «۱» بود که پس از پرداخت آن به سوی مکه حرکت کرد. خروج وی از طائف، سبب تضعیف نیرو و قوت معنوی شهر شد و برخی از کسانی که مراقب دیوارهای قلعه بودند محل خدمت را ترک کردند. در نتیجه سعودی‌ها به دیوار حمله و آن را تخریب کرده و طائف را پس از یک کشتار بی‌مانند در ذی قعده سال ۱۲۱۷ اشغال کردند. «۲» ابن بشر در تاریخ خود با عنوان عنوان المجد «۳» گوید: عثمان با سپاهیان همراهش وارد طائف شده، آنجا را بدون جنگ فتح کردند. سپس از مردم موجود در بازار و خانه‌ها حدود دویست نفر را کشتند و از اموال و اثاث موجود در شهر و نیز سلاح و پارچه و جواهرات و اجناس با ارزش به مقدار لایُعدّ و لایُحْصی برداشتند. سپس عثمان اداره شهر را در اختیار گرفت و تمامی نواحی و بوادی تسلیم وی شدند. وی خمس غنائم را جمع کرده، برای عبدالعزیز فرستاد و او هم عثمان را به حکومت طائف نصب نمود و امیر آن شهر و حجاز کرد. زینی دحلان گوید: کشتار در طائف چندان گسترده بود که صغیر و کبیر را در بر گرفت و جز اندکی، کسی از آن نجات نیافت. «۴» پس از آن خبر رسید که سپاه سعود بن عبدالعزیز به سمت طائف آمده است. در آنجا، سپاه عثمان مضائفی هم به او پیوست و همه سپاه تا سه مرحله‌ای مکه آمدند و در آنجا در لشکرگاه‌های احداثی خود ماندند تا حجاج مناسک حج خویش را تمام کنند. ابن بشر گوید: آنان در عقیق در نزدیکی ریعان «۵» لشکرگاه زدند. در این وقت مکه پر از حجاجی بود که آن سال فراوان به حج آمده بودند. مردم با ترس مهاجمان در مکه و عرفه شب را به صبح رساندند، در حالی که مهاجمان همچنان در لشکرگاه خود بودند تا حج به پایان رسید. با تمام شدن حج، غالب به امیر الحاج شامی و مصری پیشنهاد کرد تا او را در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۶ قبال مهاجمان مساعدت کنند، اما آنان نپذیرفتند و مکه را با سپاه خود ترک کردند. صنجق جده هم سپاهش را برداشته به جده رفت و غالب در مکه تنها ماند. غالب دریافت که طاقت مقاومت ندارد، به همین جهت عازم جده شده و مکه را در اختیار برادرش عبدالمعین گذاشته خودش آنجا ترک کرد. «۱» زمانی که عبدالمعین کار مکه را در دست گرفت، به سعود نامه نوشته، اطاعت خود را اعلام کرد، مشروط بر آن که او را بر حکومت مکه باقی بگذارد. سپس گروهی از علمای مکه به نمایندگی از وی برای شفاعت نزد سعود رفتند که عبارت بودند از: شیخ محمد طاهر سنبل، شیخ عبدالحفیظ العجیمی، سید محمد بن محسن العطاس، سید محمد میر غنی. همه اینها در وادی السیل «۲» میان طائف و مکه نزد سعود رفتند. او هم امان نامه‌ای به آنان سپرده، با باقی ماندن عبدالمعین بر مکه موافقت کرد. متن امان نامه چنین بود: بسم اللّه الرحمن الرحیم. از سعود بن عبدالعزیز به تمامی اهل مکه، علما، آغاوات و قاضی سلطان. السلام علی من اتّبع الهدی. «۳» اما بعد: شما جیران اللّه و ساکن حرم امن او هستید، ما شما را به سوی دین خدا و رسول او دعوت می‌کنیم: ی قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَی کَلِمَةٍ سَوَاءٍ

بَيْنَنَا وَبَيْنَكَمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَى (آل عمران: ۶۴). شما در برابر خدا و امیر المسلمین سعود بن عبدالعزیز و امیرتان عبدالمعین بن مساعد هستید. فرمان او را بشنوید و اطاعتش کنید در آنجا خدا را اطاعت می‌کنید. و السلام. «۴» با رسیدن این هیئت به مکه در هفتم محرم سال ۱۲۱۷، حسین مفتی مالکی‌ها روی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۷ منبر رفت و امان نامه را در حضور مردم خواند. در هشتم محرّم، امیر سعود در حالی که مُحْرِم بود همراه سپاهش به مکه آمده، طواف و سعی کرد و سپس به محصّب رفت تا در آنجا بر سر سفره‌ای که در باغ شریف غالب تدارک دیده شده بود، بنشیند. «۱» سپس مردم را به یک اجتماع عمومی در مسجد فرا خوانده، خطابه‌ای مفصّل در بیان دعوتش به توحید ایراد کرد. در یک اجتماع دیگر از آنان خواست تا قبّه‌هایی را که روی مقابری چند ساخته‌اند تخریب کنند. آنان نیز برای انهدام آنها حرکت کردند. در آن وقت، عادت بر این بود که هر یک از ائمه مذاهب اربعه نماز جماعت می‌گزارد. امیر سعود دستور داد این رسم را تعطیل کرده و جز یک امام در مسجد اقامه نماز نکند. صبح شافعی، ظهر مالکی، و به همین ترتیب در بقیه اوقات، دیگران نماز می‌خواندند. نماز جمعه را هم مفتی مکه عبدالملک قلعی اقامه می‌کرد. همچنین دستور داد تا کتاب کشف الارتیاب در مسجد الحرام در یک حلقه عمومی که علما و اهالی در آن حاضر باشند، تدریس شود. وی پس از آن که ۲۴ روز در مکه ماند، همراه سپاهش به سمت جده رفته، کنار دیوار آنجا در رغامه لشکرگاه زد. این بعد از آن بود که به اهالی آنجا نامه نوشته و آنان را به تسلیم دعوت کرده بود. غالب در پشت دیوار جدّه تحصن کرده و آماده نبرد بود. میان آنان درگیری‌هایی رخ داد که قریب یک هفته به طول انجامید. ابن بشر می‌گوید: سعود دریافت که جدّه دیواری استوار دارد. به همین جهت آنجا را به سمت بلادش ترک کرد و این در حالی بود که بخشی از سپاهش را در یکی از قصرهای مکه باقی گذاشت. «۲» وی از برخی از قبایل در منطقه عسیر که ابراز اطاعت می‌کردند، خواست تا برای فتح جدّه تلاش کند. آنان فرمانده خود عبدالوهاب ابونقطه را نزد عبدالمعین فرستادند و او به عبدالمعین گفت: برای ما به مقدار پنج ریال آرد، پنج ریال روغن و پنج ریال علوفه تهیه کنید، زیرا من قصد فتح جده را دارم و می‌ترسم که حصار طولانی شود. عبدالمعین تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۸ آنچه را که خواستند به آنان داد، اما چیزی نگذشت که آنان بدون آن که اقدامی بکنند از پشت دیوارهای جده بازگشتند. «۱» زمانی که غالب دریافت که سعود از جده به نجد رفته است، همراه سپاه خود خارج شده، در وادی فاطمه فرود آمد. وی آنجا را به تصرّف درآورد، سپس به زاهر و از آنجا به مکه آمد و بدون هر گونه مقاومتی از سوی برادرش، آنجا را تصرّف کرد. سپس بخشی از سپاه را برای محاصره قلعه و بخشی را برای محاصره باغش محصّب به آنجا فرستاد. این محاصره ۲۵ روز به طول انجامید. پس از آن محاصره شوندگان قلعه از آنجا گریختند. اما باغ شریف غالب، دیوارهایش توسط توپخانه منهدم و تخریب شد و افراد موجود در آن همگی تسلیم شدند. «۲» پس از آن سپاه غالب به سمت طائف حرکت کرده و عثمان مضائفی را که با سپاه نجدی‌اش بود، به محاصره درآورد. پس از آن حصار را سست کردند که به دنبال آن، عثمان از آنجا به وادی سیل و سپس به الزیمه و بعد به سوی مضیق گریخت. «۳»

ترور عبدالعزیز

ابن بشر گوید: در همین اثنا از نجد خبر رسید که عبدالعزیز در اواخر رجب سال ۱۲۱۸ به دست یکی از کردها کشته شده است. این کرد در لباس درویشی به نجد سفر کرده بود تا انتقام خون قومش را از آنچه توسط سعود بن عبدالعزیز در جریان حمله به نواحی عراق به آنان رسیده بود، بگیرد. وی در دِرعیه چنین وانمود کرده بود که به دنبال علم آمده است. او توانست در میان نماز در مسجد، نزد عبدالعزیز رفته از میان صفوف نمازگزاران بگذرد و شمشیرش را در پشت او فرو کند. مردم هجوم آورده او را کشتند. سپس عبدالعزیز را به قصرش آوردند که در آنجا درگذشت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۸۹ با

مرگ عبدالعزیز، وهابی‌های نجد با فرزندش سعود به عنوان امامِ درعیه و بلاد تابع آنجا بیعت کردند. «۱» موسم حج سال ۱۲۱۸ فرا رسید و درگیری میان دو گروه به شدیدترین وجه در شرق مکه و شمال شرقی آن ادامه داشت. دامنه درگیری به جنوب هم کشیده شد، زیرا عبدالوهاب ابو نقطه هم همراه با اعراب هوادارش از عسیر به کمک سعودی‌ها آمده و با سپاه شریف غالب در چندین واقعه درگیر شدند. با بازگشت این سپاه به مکه، به شمارش درگیری‌ها و نبردهایی که میان دو سپاه روی داده بود پرداختند که بیش از سی واقعه بود. در برخی از این وقایع، سپاه ترک تابع حجاز هم به او کمک کردند. سپاه نجدی‌ها گاه چنان جلو می‌آمد که به عرفات یا وادی فاطمه می‌رسید، اما دوباره مجبور به عقب نشینی می‌شد و باز می‌گشت. «۲» با فرا رسیدن موسم حج سال ۱۲۱۹ شمار حجاجی که همراه محمل مصری و شامی آمدند، بسیار اندک بود. در این وقت مکه در محاصره کامل قبایلی بود که به حمایت از سعودی‌ها برخاسته بودند. در میان این قبایل، قحطان، زهران، غامد، و بسیاری از قبایل حرب و قریش «۳» و هُذیل و لحیان و جحادله و بسیاری از اعراب نزدیک مکه و دیگران حضور داشتند. با اقدام مهاجمان، آب مکه قطع شد و هیچ یک از افراد نتوانستند در عرفات وقوف کنند. بعد از تمام شدن حج، شریف غالب از امیر الحاج شامی درخواست کرد تا با سپاهش به او کمک کند، اما او نپذیرفت. شریف خواست، دست کم شترانی برای انتقال مواد غذایی از جده به مکه در اختیار او بگذارد که باز هم نپذیرفت. پیش از آن هم به دربار عثمانی نامه نوشته از او درخواست کمک کرده بود، اما پاسخی نگرفته بود. این به رغم آن بود که دربار عثمانی هم نظر خوشی نسبت به نجدی‌های وهابی نداشت. این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۰ عدم پاسخ چیز شگفتی نبود، زیرا خود عثمانی‌ها هم با شورش سپاه انکشاری در بلگراد و نیز شورش صرب‌ها در صربستان و نیز اقدامات فرانسوی‌ها در مصر و تجاوزات روسیه به سرزمین‌های مجاور ونیز تلاش‌های انگلیس برای انضمام داردانل به خود و تصرّف ناوگان عثمانی روبرو بودند. «۱»

قحطی و گرسنگی

با فرا رسیدن موسم حج سال ۱۲۲۰، مکه روزهای سختی را پشت سر می‌گذاشت که ناشی از محاصره این شهر توسط قبایل طرفدار سعودی‌ها از تمامی جوانب و قطع ورود موارد غذایی بود. به همین جهت گرسنگی و گرانی همه جا را فراگرفت و قیمت یک کیله از گندم و برنج به دو مشاخص، یک رطل از شکر و گوشت و زیتون به دو ریال، یک رطل از قهوه و خرما یک ریال، یک رطل روغن نیم ریال، یک کیله کشمش سه ریال، یک رطل گوشت بز و شتر نیم ریال رسید. اندکی بعد در بازار، ارزاقی نماند و مردم، نه با رطل حتی با ظرف‌های کوچک هم چیزی به دست نمی‌آوردند. در این وقت آنان به خوردن تخم خشخاش و تخمه و خون لخته شده پرداختند و در ادامه به خوردن گربه و پوست و سگ مشغول شدند. «۲» زان پس بود که شماری از مردم به سپاه مهاجم پناه بردند و بسیاری از اشراف، اطاعت نجدی‌ها را پذیرفتند و بدین ترتیب بر شوکت آنان افزوده شد. ابن بشر در تاریخش «۳» می‌نویسد: گرسنگی در این سال فراگیر بود و قیمت‌ها در بلاد نجد و یمن بسیار بالا رفت. در همین سال بود که امیر سعود دستور داد تا قلعه‌ای در وادی فاطمه ساختند تا از آنجا به عنوان یک حصن استوار برای سپاهش که مکه را در محاصره داشتند، استفاده کند. فرار مردم از مکه هم رو به تزاید بود، به طوری که صف اوّل نماز در مسجد کامل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۱ نمی‌شد. محاصره به همین صورت ادامه یافت. سپس نیروهای نجدی از چند جهت شروع به پیشروی کردند تا توانستند وارد حرم شوند و نیروهای مقدم آنان به نزدیکی معابده رسیدند. شماری از آنان هم به سمت جده رفته، آنجا را محاصره کردند و نزدیک بود تا با نردبان و طناب به دیوارها بالا بروند که محافظان مانع شدند. پس لشکرگاهی در نواحی آن در جایی نزدیک به غلیل زدند که چند کیلومتر با جده فاصله داشت. رمضان فرا رسید و دشواری و تنگدستی در مکه و تمامی نواحی و محلات آن لاینقطع ادامه داشت. پس از آن، موسم حج فرارسید و حتی یک نفر از نقاط دیگر به مکه نیامد، مگر بسیار اندک.

در اواخر ذی قعده سال ۱۲۲۰ کسانی از اهل صلاح تلاش کردند تا مصالحه‌ای میان طرفین بدهند و غالب هم پذیرفت تا امارتش به عنوان تابع دولت نجد ادامه یابد. «۱» در ۲۶ ذی قعده نجدی‌ها، در حالی که محْرِم بودند وارد مکه شده، طواف کردند و سپس به لشکرگاه خود در ابطح بازگشته در آنجا ماندند تا آن که برای وقوف به عرفات رفتند. پس از پایان حج باز به لشکرگاه خود باز گشتند و تا ۱۱ محرم سال ۱۲۲۱ که به نجد بازگشتند در آنجا بودند. آنان شماری را به عنوان حفاظت از منطقه در مکه باقی گذاشتند. در سال ۱۲۲۱ محمل شامی و مصری به حج آمدند. سعودی‌ها به وجود محمل ایراد گرفته، به امرای آنان دستور دادند سال دیگر حق آوردن محمل را ندارند. با پایان یافتن این فتنه‌ها، اوضاع آرام شد و قیمت‌ها به حالت عادی و وضعیت پیشین برگشت. شریف غالب هم به سر و سامان دادن به امور مکه و جده و دیگر شهرها متناسب با وضعیت جدید پرداخت. این بعد از آن بود که از کشیدن توتون و تنباکو منع کرد. وی به مردم دستور داد که نماز جماعت را در مساجد برگزار کرده، به گفتن اذان اکتفا کرده از سلام دادن و ترحیم و ذکر گفتن در قبل و بعدِ اذان خودداری ورزند. در اواخر صفر سال ۱۲۲۲ هیئتی از درعیه مرکب از بیست نفر به ریاست شیخ حمد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۲ ابن ناصر بن معمر از علمای بزرگ نجد به حجاز رسید. در آن وقت شریف غالب در جده بود. این هیئت به جده رفته نامه سعود در باره صلح را به اطلاع وی رساند. این هیئت از او خواستند تا مردم را در مسجد عکاش در جده گردآورد. زمانی که بزرگان و تجار و دیگر اهالی در آنجا اجتماع کردند، نامه امیر سعود در تأمین بلاد و دعوت به توحید و انهدام قبّه‌ها و دیگر امور قرائت شد. سپس این هیئت به درعیه بازگشت، در حالی که شیخُ الساده محمد بن محسن العطاس همراه آنان بود و نامه شریف غالب و برخی از اهالی را به آنجا برد. «۱» شریف غالب برای چندین ماه، جهت سر و سامان دادن به امور در جده ماند و به اصلاح برخی از دیوارها پرداخته، برجی در ساحل دریا بنا کرد تا بتواند بر امور کشتی‌ها اشراف داشته باشد. سپس به مکه بازگشت و در ۲۷ رجب سال ۱۲۲۱ دستور ساختن قلعه‌ای را روی کوه هندی دارد، قلعه‌ای که تا این زمان به قلعهٔ الهندی شهرت دارد. سپس بنای آن را در دهم رمضان تمام کرد و آن را از مردان و ذخائر مختلف انباشت. «۲» کوه هندی، بخشی از کوه قعیقعان است و در بخش شمالی مکه قرار دارد. «۳» در شوال همان سال، عبداللّه بن سرور از ترکیه برگشت و سپس به درعیه رفته با امیر سعود دیدار کرد. همه در انتظار آن بودند تا سعود او را به جای شریف غالب به امارت مکه بگمارد، اما او چنین نکرد. گفته شده است که او سه سال در نجد ماند و سپس به مکه بازگشت. غالب اجازه ورود به مکه را به او نداد و وی در بادیه‌ای در نزدیکی طائف اقامت گزید. در موسم سال ۱۲۲۱ بود که بر حسب عادت، محمل‌ها به سمت مکه حرکت کردند. پیش از آن امیر الحاج شامی نامه نوشته، خبر آمدن خود و این را که در راه است داده بود. سعودی‌ها به وی پاسخ داده، آنان را از ورود به مکه منع کردند و او هم از میانه راه برگشت. اما محمل مصری بدون خبر به مکه رسید و سعودی‌ها به آن حمله کرده، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۳ محمل را آتش زدند. در همین سال منادی سعودی‌ها اعلام کرد که در سال آینده از آمدن حجاجی که چانه خود را بتراشند جلوگیری خواهند کرد. در این وقت، بر حسب روال طبیعی، دو قاضی از سوی دربار عثمانی، برای قضاوت در مکه و مدینه به حجاز آمدند که سعودی‌ها آنان را نپذیرفتند و کار قضاوت مکه را به شیخ عبدالحفیظ عجیمی و در مدینه به یکی از علمای مدینه واگذار کردند. «۱» حکومت سعودی‌ها در مکه از آغاز آن تا زمان خروجشان از آن شهر در اوائل سال ۱۲۲۸ تقریباً هفت سال و دوماه به طول انجامید و در این مدت شریف غالب از سوی آنان بر این شهر حکومت می‌کرد. امام سعود هر ساله در رأس هزاران نفر از پیروان و نزدیکانش از بلاد نجد همراه خانواده‌های خود، به حج می‌آمد. سپاه او نیز از سایر بلاد تحت سلطه وی از احسا و مسقط و عسیر و حجاز و برخی از بلاد یمن همراه او به مکه می‌آمدند و به موکب او می‌پیوستند. او گاه در دار البیاضیه شمالی و گاه در جنوب اقامت کرده «۲» مورد استقبال اشراف مکه و بزرگان آنان و در رأس آنان شریف غالب قرار می‌گرفت. او هدایای آنان را دریافت کرده و متقابلًا هدایایی به آنان می‌داد. سعود، کمک‌های خود را هم میان فقرای حرمین و شخصیت‌های بادیه توزیع کرده،

کعبه را هم هر سال با پرده‌ای از ابریشم قرمز یا قیلان «۳» می‌پوشانـد و پرده درِ کعبه را هم با طلا و نقره تزیین می‌کرد. پس از تمام شدن حج، به نجد باز می‌گشت و به سپاه خود دستور می‌داد تا به مناطق خود بروند. در این سال [سال‌ها]، تمامی سرزمین‌های تابع عثمانی از آمدن به حج منع شدند و حج اختصاص به مناطق تحت سلطه سعودی‌ها در نواحی جزیرهٔ العرب یافت. شمار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۴ اندکی از حجاج مغربی هم در برخی از سالها به حج آمدند. مکان اختصاصی سعود در مسجد الحرام، قبّه زمزم بود که در آنجا همراه موکبی که در اطرافش بود، نماز می‌خواند. وی در آخرین حج خود در سال ۱۲۲۵ دستور داد تا قبّه بالای مقام ابراهیم را بردارند، به طوری که امکان دیدن سنگ برای همه فراهم شد. «۱» ابن بشر می‌گوید: «۲» مکه در دوران محاصره آن توسط سعودی‌ها، گرسنگی فراوان کشید. سپس به تدریج ارزانی بدان بازگشت و هنوز سال ۱۲۲۵ تمام نشده بود که ارزانی همه جا را فراگرفت به طوری که یک اردب گندم به چهار ریال خرید و فروش می‌شد. در سال ۱۲۲۶ سلطان محمود به والی مصر محمدعلی پاشا دستور داد تا برای جنگ با سعودی‌ها آماده شود. این فرمان مربوط به چهار سال قبل از آن بود، اما محمدعلی به خاطر گرفتاری‌هایی که در مصر داشت، نتوانسته بود آن را اجرا کند. «۳»

هجوم مصری‌ها

در سال ۱۲۲۵ سپاه مصر که مرکّب از لشکری با شمار فراوانی نیرو و امکانات بود، توسط محمدعلی پاشا و با فرماندهی پسرش ابن طوسون به سوی حجاز آمد. این سپاه در رمضان با کشتی‌های نظامی در بندر ینبع پیاده شدند. بخشی از آنان نیروهای ترک و شماری هم مصری و شامی و برخی هم مغربی بودند. آنان بعد از مقاومت اندکی که صورت گرفت، ینبع را به اشغال خود درآورده و سپس به سمت وادی صفرا «۴» آمدند. در آنجا سعودی‌ها به فرماندهی عبداللّه بن سعود در برابرشان ایستادند و نبرد چندین روز به درازا کشید. عبداللّه توانست سپاه مصری را شکست بدهد. این سپاه متفرق شد و ابن طوسون به نزدیک‌ترین ساحل مصری که قصیر بود گریخت و در آنجا در انتظار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۵ رسیدن کمک از سوی پدرش ماند تا حمله جدید خود را علیه سعودی‌ها آغاز کند. عبداللّه بن سعود هم همراه سپاهش به مکه بازگشت. در این وقت سعود بن عبدالعزیز برای حج به مکه آمده بود. عبداللّه نزد پدر آمد و اشراف مکه و در رأس آنان شریف غالب به دیدار وی آمدند. زمانی که سعود حج به جای آورد، به درعیه بازگشت. این پس از آن بود که به سپاهش دستور داد تا در حالت آماده باش در وادی فاطمه در ۲۲ کیلومتری مکه مستقر شوند. «۱»

مکه در دوران محمدعلی پاشا

مقدمه

در آغاز لازم است پیش از بحث از ارتباط محمدعلی پاشا با مکه مطالبی در باره سیر تکوین حکومت محمدعلی پاشا در مصر بیان کنیم. در این زمینه می‌بایست سیری از تحولات از روزگار محمدعلی بیک کبیر «بلوط» تا دوران محمدعلی پاشا جد خاندان خدیوی پیشین مصر، را بیان کنیم. تاریخ محمدعلی بلوط به شورش وی بر حکومت عثمانی باز می‌گردد. این واقعه در سال ۱۱۸۰ زمانی رخ داد که وی فرمانده سپاه عثمانی بود. در حوادث سال ۱۱۸۳ دیدیم که اشراف خاندان آل برکات، درست زمانی که در مصر پیروز شده بود، بر ضد عموزادگان خود از آل زید، از او درخواست کمک کردند. چنان که گذشت وی بخشی از سپاه خود را با این هدف در دوره نخست عثمانی به مکه فرستاد. وی تا زمان مرگش به سال ۱۱۸۷ در مصر حکومت کرد. پس از وی فرزندش ابو الذهب جای وی را گرفت تا آن که میان او و برخی از مخالفانش درگیری آغاز شد و مصر در بحران فرو رفت و

خانه‌های برخی از اروپاییها غارت شد. در این وقت فرانسوی‌ها آن غارت را بهانه کرده، حمله سنگینی به مصر کردند. این تهاجم پس از درگیری‌های طولانی میان دو طرف و آن هم به بهانه تأمین امنیت، منجر به اشغال مصر در سال ۱۲۱۳ شد. تواریخ مصر شرح این وقایع را آورده‌اند و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۷ حکومت فرانسوی‌ها در مصر تا سال ۱۲۱۶ به طول انجامید. در این سال، پس از آن که دولت عثمانی سپاهی را به مصر اعزام کرد، فرانسوی‌ها مجبور به تخلیه آنجا شدند. این زمان که مصر بار دیگر تحت سلطه عثمانی درآمده بود، امارت آن به خسرو پاشا واگذار شد. حکومت عثمانی در مصر چندان دوامی نیافت، چرا که آشوب و فتنه میان سپاه فاتح و رؤسای آن بر سر رسیدن حقوقِ موظّفی آنان بالا گرفت. این وضع تا سال ۱۲۲۰ ادامه یافت تا آن که بحران فراگیر شد. در این میان، محمدعلی پاشا- جد خاندان خدیوی مصر- همراه با بزرگان سپاه در رتبه فرماندهی یکی از لشکرها بود. زمانی که اوضاع را این‌چنین بحرانی دید، همراه سپاه خود از البان برای فتح قلعه قاهره حرکت کرده در آنجا اقامت کرد و از همانجا به خاموش کردن فتنه‌ها پرداخت. دیگر رؤسای سپاه هم دریافتند که بهتر است برای نجات کشور از این آشوب‌ها در اطراف او گرد آیند. چیزی نگذشت که وی را به عنوان والی مصر انتخاب و نام او را در صفر آن سال به عنوان حاکم مصر اعلام کردند. پس از آن، واقعه را برای دربار عثمانی نوشتند و دولت عثمانی هم او را تأیید کرد. در این وقت برخی از ممالیک ترک ابراز نارضایتی کرده و شماری از آنان به سراغ انگلیسی‌ها رفتند تا در باب عالی وساطت کرده، آنان را به سِمت والی مصر انتخاب کنند. این وساطت انجام شد و دولت عثمانی، ناوگان مسلّحی را برای عزل محمدعلی فرستاد. در این وقت، شماری از بزرگان مصر بر ضد این اقدام شوریدند و با نوشتن نامه‌ای به دربار عثمانی، درخواست تأیید محمدعلی را کردند که در همان سال ۱۲۲۱ مورد تأیید قرار گرفت. انگلیسی‌ها که از عدم پذیرش وساطت خود ناراحت شده بودند، ناوگان خود را به سمت اسکندریه فرستاده، آنجا را اشغال کردند. پس از آن به رشید آمده، آنجا را هم تصرّف کردند و سپس با محمدعلی از در صلح برآمده، دو باره به سرزمین خود بازگشتند و محمدعلی همچنان والی مصر ماند. در این وقت بود که محمدعلی به فکر تقویت ارتش خود و بهبود اوضاع بلاد مصر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۸ افتاد. برای رسیدن به این هدف، اقدام به تأسیس کارخانه‌های نظامی و تأسیس مدارس کرده، به بهبود وضع زراعت و تجارت مشغول شد و مصر را یک گام به سوی تمدن به پیش برد. در این وقت دولت عثمانی از محمدعلی پاشا درخواست کرد تا نیرویی برای حمله به حجاز به هدف بیرون راندن سعودی‌ها ارسال کند. وی در این باره تردید و تعلّل کرد، چرا که در اندیشه استوار کردن حکومت خود در مصر بود. پس از آن سپاهی از ترک‌ها و مصری‌ها را آماده کرده، در سال ۱۲۲۶ با فرماندهی پسرش طوسون به حجاز فرستاد. همان طور که گفتیم این حمله موفقیت‌آمیز نبود و وی در انتظار رسیدن کمک به قصیر بازگشت تا بار دیگر حمله خود را بر ضد سعودی‌ها آغاز کند. پدرش سپاه دیگری برای او تدارک دیده در آخر محرّم سال ۱۱۲۷ به سوی وی فرستاد. او بار دیگر ینبع را اشغال کرد و آنجا را پایگاه فرماندهی خود قرار داد تا کمک‌های پدرش به آنجا برسد و خود مشغول بررسی نقشه‌ها و طرح‌های هجومی شد. وی در پنهانی به نامه نگاری با شریف غالب و بزرگان قبیله حرب و رؤسای قبایل پرداخت تا از حمایت آنان اطمینان یابد. به وی خبر رسید که شریف غالب از او حمایت کرده و او را بر ضد سعودی‌ها یاری خواهد رساند. فرماندهی سپاه مصر، هدایای خود را برای اعراب ینبع و بادیه‌ها سرازیر کرد که از آن جمله بخشش‌های فراوان به مقدار یک صد هزار ریال فرانسوی برای رجال قبیله حرب بود تا میان افراد قبیله توزیع کنند. از آن مقدار، هیجده هزار ریال خاص ریاست قبیله بود و به‌علاوه، پول ماهیانه‌ای برای وی قرار داد که بتواند به هر شکلی که می‌خواهد آن را به مصرف برساند. بدین ترتیب قبایل حرب آماده حمایت از مصری‌ها شدند و رجال آنان به پیشواز سپاه مصری آمده، آنان را در دوم ذی قعده سال ۱۲۲۷ به مدینه بردند. این بعد از آن بود که امیر سعودی شهر یعنی علی بن مضیان را دستگیر کردند. «۱» در این هنگام بخشی از سپاه از ینبع به سمت جده حرکت کرده، در اوائل محرم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۵۹۹ ۱۲۲۸ به آنجا

رسید و بـا کمـک دسته‌های پنهـانی که مربوط به شـریف غـالب بود بر آن مسلّط شـد. بـدین ترتیب نیروی سـعودی از قلعه جـده گریخت. به دنبـال آن حملات ادامه یـافت، به طوری که مهاجمان وارد جـده و سپس مکه شدنـد. این بعـد از آن بود که نیروهای نجدی مستقر در آنجا به جده گریختند و شریف غالب به استقبال از سپاه مصری آمد. در این وقت، عبداللّه بن سعود به سمت خرمه در شرق طائف رفته «۱» با سپاهش در آنجا به مراقبت و آمادگی ایستاد و سپاه مصری را برای حمله به شهرهای مختلف حجاز رها کرد. مهاجمـان از آنجـا به سـمت طـائف آمـده و جنـگ با نجـدی‌ها و همراهان آنان از قبایل مختلف را در وقایع فراوانی که بسیار طولانـی است، آغـاز کردنـد. عثمان مضائفی در رأس مـدافعان طائف و شـریف غالب در رأس سپاه حمله کننـده بود. در این وقت بسیاری از قبایل اطراف طائف تا بلاد زهران و غامد، با دست کشیـدن از حمایت نجدی‌ها، به سـمت شریف غالب آمدند، در حالی که بسیاری از قبایـل نیز در حمایت از نجـدی‌ها پایـداری کردنـد. در این وقایع بود که شـریف غالب موفق شـد تا داماد خود عثمان مضائفی، فرمانده سپاه نجدی وهابی را اسیر کند. وی او و علی بن مضیان حاکم نجدیان بر مدینه را به عنوان اسیر به مصر فرستاد. از آنجا به دربار عثمانی فرسـتاده شده و در آنجا به قتل رسیـدند. اخبار این پیروزی‌ها به مصر رسید و در آنجا چراغ‌ها برای پنج روز به عنـوان جشـن روشـن بـود. محمـدعلی پاشـا نماینـدگانی را به دربـار عثمـانی فرسـتاد تـا سـلطان را از این پیروزی آگـاه سازنـد. این نماینـدگان در مراسـمی بسیار با شـکوه وارد آسـتانه شدند، در حالی که کلیدهایی را که نماد مکه و مدینه و طائف بود، در دسـت داشـتند. به دنبـال آن محمـدعلی پاشا از مصـر راهی مکه شـد و مورد اسـتقبال شـریف غالب قرار گرفته، اسـتقبال بسیار بزرگ و با شکوهی از وی عمـل آمـد. او در دار الشـامیه، در خـانه‌ای که به آن بیت بانـاعمه یـا بیت العاده گفته می‌شـد ساکن شـد. فرزنـدش، طوسون هم به خـانه‌ای که به آن بیت السـقاط گفته می‌شـد و برابر بـاب السـید علی نایب الحرم در آن تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۰ وقت بود، اقـامت گزیـد. این خانه هم در الشامیه در جوار مـدرسه العزیزیه بود. «۱» شریف غالب چنین احساس کرد که به خاطر همکاری او با سـعودی‌ها، مایل به ادامه امارت او نیسـتند و سـپاه مصـری که از وی برای بیرون رانـدن سـعودی‌ها کمـک گرفتنـد، به طور پنهـانی در پی دسـتگیری او است. به همین جهت، احتیاط کرده، تلاش نمود تا در مـدت اقامت آنان در مکه جایی تحصن کند تا دسـتگیرش نکنند، اما این اقدامات سودی نبخشـید. از سوی دیگر محمدعلی هم می‌دانست که گرفتن شـریف غالب در حالی که او در مکه میان سپاه و دوسـتان و هوادارانش قرار دارد، کار دشواری است. به همین جهت از مطوّف خود که شخصـی به نام احمد ترکی بود، کمـک خواست. قرار بر این شد تا طوسون به عنوان اعتراض به پدرش به جده برود تـا شـریف غـالب به عنوان واسـطه صـلح میـان آنان، به فعالیت بپردازد. در آن وقت، طوسون بپـذیرد که هرچه غالب گفت همان را خواهـد پـذیرفت و به خانه‌اش برود. در این وقت، غالب به منزل او خواهد رفت تا وی را نزد پدر ببرد. زمانی که این دو نفر در خانه تنها ماندنـد، شـماری از افسـران وارد خانه شـده، شـریف غالب را دسـتگیر کنند. همین تدبیر به کار گرفته شده، غالب دسـتگیر شد. چیزی نگذشت که احمد ترکی او را زیارت کرد تا نتیجه را به او بگوید. در این ملاقات به وی گفت: مشـکلی وجود ندارد مگر آن که نزد خلیفه عثمانی رفته و سپس به امارت خویش باز گردد. سـپس به وی پیشـنهاد کرد تا متنی برای فرزندانش نوشته آنان را نزد خود بخواند تا یکی از آنان را به امارت انتخاب کند. او نیز فریب خورده، همین مطلب را به آنان نوشت. هر کدام از آنان که به آن خانه می‌آمدند، دسـتگیر می‌شدند. بدین ترتیب مصری‌ها از فتنه فرزندان وی و شورش دوستان او بر ضد خود در امان ماندند. بدین ترتیب غـالب و فرزنـدانش به مصـر برده شـده، در آنجا مورد اسـتقبال رسـمی قرار گرفتنـد. سـپس آنان را در یکی از قصـرها حبس کرده، محافظانی برای آنان گماشـتند. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۱ با گذشت چندین ماه، آنان را به ترکیه فرستادند و آنان تا زمان مرگ غالب در سال ۱۲۳۱ در سلانیک نگاه‌داری شدند. «۱»

امارت یحیی بن سرور

با خروج غالب و فرزندانش از مکه امارت در اختیار برادر زاده‌اش یحیی بن سرور قرار گرفت و وی طبق معمول و در یک مراسم رسمی، در اواخر ذی قعده ۱۲۲۸ به عنوان امیر حجاز معرفی شد.

نظام اداری

پس از نصب یحیی بن سرور، محمدعلی پاشا ترتیبات اداری جدیدی را در مکه پدید آورد. وی کار بادیه را به شریف شنبر بن مبارک منعمی «۲» واگذار کرد. همچنین شؤون دفاع را به فرمانده نیروهای ترکی- مصری سپرد که ریاست آن با یکی از کارگزاران سپاهی او بود. همچنین مسأله امنیت را هم به او واگذار کرد، به طوری که او را محافظ و رئیس دفاع می گفتند. وی مطوّف خود یعنی همان احمد ترکی را به عنوان مستشار محافظ یاد شده قرار داد. به علاوه، مقرّ دیوان خود را در قصری که برابر باب علی ساخت، قرار داد، خانه‌ای که تا پیش از انهدام به بیت باناجه شهرت داشت و بدین ترتیب چندین محور قدرت در مکه برای چندین شخص پدید آورد.

آغاز نبردها در نجد

در این وقت، محمدعلی پاشا پس از انجام حج در سال ۱۲۲۸ به ادامه نبرد در نجد پرداخت. به دنبال آن درگیری‌های فراوان و بزرگی میان آنان رخ داد که پیروزی در آن‌ها دست به دست می‌شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۲ سال ۱۲۲۹ فرا رسید و نبردها میان دو سپاه در جنوب، در سمت قنفذه، و در شرق در سمت طائف و اطراف آن ادامه داشت.

درگذشت سعود

امیر سعود در همین زمان در جُمادی الاولای سال ۱۲۲۹ درگذشت و فرزندش عبداللّه بن سعود جای وی را گرفت، در حالی که همچنان درگیری‌ها به صورت مستمر ادامه داشت. «۱» محمدعلی پاشا طی سال ۱۲۲۹ یکسره فرماندهی سپاهش را در دست داشت و طی مدت نبرد، کمک‌ها نیز یکسره از مصر به وی می‌رسید. مکه در این دوره، دوران سخت و تنگی را با کمبود ارزاق می گذراند. سپس راه برای واردات از مصر به روی تجار گشوده شد و انواع غلات توسط تجار وارد گردید و ارزانی و فراوانی به مکه بازگشت. سال ۱۲۳۰ آغاز شد و درگیری‌های متعددی در نقاط مختلف بلاد عرب با فرماندهی محمدعلی پاشا ادامه داشت. در جمادی الثانی آن سال، وی از میادین جنگ به مکه بازگشت و ترتیبات جدیدی به کارها داد. از آن جمله تغییرات و تعدیلاتی بود که درباره غلّات توزیعی میان فقرای مکه صورت گرفت. زمانی که وی از برخی مشکلات موجود در مصر آگاهی یافت، در حالی که فرزندش طوسون را به فرماندهی سپاه گمارد، خود به مصر بازگشت. طوسون همچنان به نبردهایش تا ماه شعبان ادامه داد. این زمان، ندای صلح از دو طرف برخاست و نمایندگان برای نوشتن شروطی اجتماع کردند. بدین ترتیب طوسون پاشا نیز در ذی قعده سال ۱۲۳۱ به مصر بازگشت. «۲» ابن بشر در عنوان المجد گوید: اندیشه صلح از سوی محمدعلی پاشا به فرزندش طوسون رسید و سعودی‌ها نیز با آن مخالفتی نکردند. «۳»

آغاز دوباره نبردها

در سال ۱۲۳۲ بار دیگر اختلاف میان محمدعلی پاشا و سعودی‌ها آغاز شد. نویسنده عنوان المجد در باره علت آن می‌نویسد: مردانی از اهل قصیم و بادیه به مصر رفته، مطالبی که به مذاق او خوش می‌آمد ابراز کردند. همین امر سبب شد تا سخن آنان

پذیرفته شده «۱» و دوباره سپاهی برای رفتن به نجد و این باره به فرماندهی ابراهیم پاشا آماده شود. طوسون پس از بازگشت از مکه درگذشت. ابراهیم پاشا با سپاه خود به مدینه آمد و از آنجا به سوی حناکیه «۲» رفت. در آنجا شمار زیادی از قبایل حرب و مطیر و عتیبه و دیگران به او پیوستند.

تسلیم شدن امام سعودی و کشته شدن او

بدین ترتیب بار دیگر زمینه درگیری فراهم شد. در این سوی عبداللّه بن سعود نیز به آماده کردن قبایل هوادار خویش در درعیه پرداخت و همراه آنان در جُمادی الاولای سال ۱۲۳۲ به سمت حناکیه حرکت کرد. زمانی که دو طرف رو در رو قرار گرفته، به جنگ پراختند، نزدیک بود سعودی‌ها پیروز شوند که ترک‌ها مقاومت کرده و توانستند پیروزی را از آن خود سازند. سعودی‌ها شکست خوردند و وحدت سپاهشان از هم پاشید. ترک‌ها آنان را از شهری به شهر دیگر تعقیب کردند تا آن که عنیزه و پس از آن الوشم و سپس شقراء و در نهایت ضرما را که محاصره آن بسیار شدید و مصیبتش فراگیر بود، به زور تصرّف کردند. ابن بشر گوید: «۳» آنان به کشتن مردمان در بازار پرداخته، به سراغ خانه‌ها آمدند و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۴ همه اهالی را جمع کرده، ابتدا امان می‌دادند؛ سپس آنان را خلع سلاح کرده و می‌کشتند و هر چه داشتند می‌بردند. جنگجویان ترک سپس عازم درعیه شدند و در اوائل جُمادی الاولای سال ۱۲۳۳ به آنجا رسیدند و محاصره آن را آغاز کردند. ابن بشر می‌نویسد: مردمانی از اهالی نجد و رؤسای بادیه، کسانی که گوشت آنان با عطایا و بخشش‌های آل سعود رشد کرده بود، به کمک ترک‌ها شتافتند تا بتوانند همان طور که از سعودی‌ها می‌گرفتند از ترک‌ها هم بگیرند. ابن بشر به وصف برخی از نبردها در درعیه پرداخته، می‌نویسد: یکی از کسانی که در آنجا حاضر بوده به او گفته است: اگر به «طلاق» سوگند بخورم که من آن روز از فلان موضع می‌خواستم به فلان موضع بروم و ممکن نبود مگر آن که پا روی جنازه کسی بگذارم، باید بگویم که قسم دروغ نخورده‌ام. «۱» زمانی که در دِرعیه کار دشوار شد، برخی از شخصیت‌ها و در رأس آنان عبداللّه بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود و بزرگ آل شیخ، علی بن محمد بن عبدالوهاب از شهر خارج شده درخواست صلح کردند، اما مهاجمان حاضر به مصالحه نشدند، مگر بر کشتن کسانی که شمشیر در دست دارند یا آن که امیر آنان عبداللّه بن سعود خود را تسلیم کند. امیر پیش از آن در قصر موضع گرفته، توپخانه را برای دفاع نصب کرده و اموال فراوانی میان مردم توزیع نموده بود، اما چیزی نگذشت که یاران او با آنچه گرفته بودند، گریختند. وی درخواست امان کرد. به وی گفته شد تا از قصر بیرون بیاید و او بیرون آمد. بدین ترتیب درعیه تسلیم شد و امیر سعودی‌ها را به ترکیه فرستادند که در آنجا به قتل رسید. «۲» با تسلیم شدن درعیه، بدگویی اهالی در باره علما و قضات و شخصیت‌هایشان نزد فرمانده سپاه ترک آغاز شد و تعداد زیادی از این جماعت کشته شدند. بعضی از آنان را در حالی که در مقابل توپ‌ها و تفنگ‌ها گذاشته شدند، کشتند. قاضی احمد بن رشید را نیز زیر شکنجه گرفته و تمام انگشتانش را قطع کردند. «۳» در این وقت از مصر فرمان رسید تا درعیه را به طور کامل منهدم کرده، آتش بزنند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۵ به دنبال آن شهر را تخلیه کرده و آن را آتش زدند، به طوری که چیزی از آن نماند. «۱» و این چنین مسلمانان بر ضد یکدیگر به نام دین، قساوت به خرج می‌دهند و طایفه‌ای به طایفه دیگر که با آنان از در مخالفت در می‌آید یا دشمنی می‌ورزد یا آنان را تضعیف می‌کند، رحم نمی‌کند، در حالی که اگر تعالیم درست دینشان را فرا می‌گرفتند می‌دیدند که رفق و مدارای دینشان بیش از آن است که تصوّر می‌کنند. ابراهیم پاشا بسیاری از آل سعود و آل شیخ را دستگیر کرد و با خانواده‌هایشان به مصر برد به طوری که زمانی طولانی تحت حفاظت بودند. در این وقت، ابراهیم پاشا چندین ماه در اطراف درعیه ماند تا اوضاع را بسامان کرده، سپس به حجاز برگشت و تا پایان سال ۱۲۳۴ در آنجا ماند و آنگاه به مصر بازگشت. بدین ترتیب بار دیگر حکومت حجاز و نجد به عثمانی‌ها بازگشت. محمدعلی پاشا حق نظارت بر آنجا را به دست آورد و ابراهیم پاشا لقب «والی مکه» را

گرفت که تا آنجا که می‌دانیم امارت شَرَف «۲» بر آن بود نه امارت واقعی و مستقیم.

آشفتگی در مکه

اوضاع برای چند سال در مکه آرام بود تا آن بار دیگر اضطراب میان خاندان‌های اشراف آغاز گردید. بسا اضطراب، این بار ناشی از توزیع قدرت میان امیر بلاد و اشخاص دیگر بود که موقعیت رسمی آنان نوعی نفوذ را برای آنان فراهم می‌کرد. پیش از این در باره ترتیبات جدید محمدعلی پاشا که به حکم اشرافی که بر امور حجاز از سوی عثمانی‌ها دریافت کرد، و درست نموده بود، سخن گفتیم. که وی یک فرماندهی جدید درست کرده و سپس مسؤولیت محافظت را به وی سپرده بود تا امنیت را تأمین کند. بدین ترتیب نفوذی برای او درست کرده بود که اگر نگوییم بالاتر دست کم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۶ در حدّ نفوذ امیر بود. در اینجا شخصیت سومی وجود داشت که ریاست اعراب بادیه‌نشین را داشت و محمدعلی پاشا آن را به یکی از اشراف به نام شنبر بن مبارك سپرده و امور بادیه نشیان را که چیزی کمتر از صلاحیت امیر بلاد نبود، به وی سپرد. اگر بدانیم که شنبر مورد اعتماد محمدعلی پاشا بوده و رابطه میان او و فرماندهی مکه به بهترین شکل دوستانه بود، درخواهیم یافت که کفّه میزان چندان متعادل نبوده است؛ زیرا در یک طرف، امیر بلاد بوده و در جهت دیگر، نیروی نظامی و امارت بر اعراب. طبیعی است که این دو نقطه متناقض، با یکدیگر برخورد کرده و آرایششان متفاوت خواهد بود؛ زیرا امیر بلاد انتظار آن را داشت که به حکم امیر بودن، سخنش مقبول واقع شود، چنان که صاحبان قدرت نیز بر آن بودند تا حرف خود را به کرسی بنشانند. در اینجا بود که نزاع درگرفته و مشکل آغاز می‌شد. بسا محمدعلی پاشا در زمان توزیع قدرت، معذور بود و نمی‌خواست که همه قدرت در یک جا متمرکز باشد، و شاید او می‌دانست که امرای از اشراف، امور بلاد را به دلخواه او پیش نخواهند برد، اما لزوماً می‌بایست اشراف در امارت حضور داشته باشند، زیرا این بلاد، به اطاعت از آنان عادت کرده، خاندان آنان را تقدیس می‌کنند. بدین ترتیب او خواست با این ترتیبات جدید میان دو گروه را جمع کند. امارت را به دست اصحابش بسپرد و با نیروی دیگر این دیار را اداره کرده، امور را بر وفق مراد پیش برد و بر کارها نظارت داشته باشد. اما ترتیباتی که درست کرد سودمند نبود، چرا که مسؤولیت‌ها با یکدیگر درآمیخت و هر گروهی بر احقیت خود در دیدگاه‌ها و دستوراتش تأکید داشت.

کشته شدن شریف شنبر

حجاز از بابت این رقابت در قدرت، طی چندین سال، سختی‌های زیادی را تحمل کرد. پس از آن چیزی نگذشت که در ۲۲ شعبان ۱۲۴۲ شر آغاز شد، زیرا شریف یحیی بعد از آن که سال‌ها برابر شراکت دیگران صبوری ورزید، تصمیم گرفت تا خط پایانی بر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۷ این وضعیت بکشد. مستقیم به سراغ امیر اعراب شریف شنبر رفت و در وقتی که او مشغول خواندن نماز مغرب در نزدیك باب صفا بود، کاردی را در پشتش فرو کرده، در آنجا ماند تا او مرد. در این وقت، صدای فریاد و فغان مردم در مسجد بالا گرفت و خبر به فرماندهی منصوب از طرف محمدعلی که دوست مقتول بود رسید. وی نیز خشمگین شده، به سپاهش دستور هجوم به قصر امیر یحیی و دستگیری او را داد. امیر در خانه‌اش تحصن کرد و آماده دفاع شد. نزدیك بود فتنه بالا بگیرد، اما شیخ محمد شیبی توانست آن را به تأخیر اندازد. وی از یحیی خواست تا کشتن شنبر را انکار کرده و آن را به یکی از بردگانش نسبت دهد. او این مطلب را انکار کرد و اصرار نمود که قتل به دست خود او انجام شده است. در نهایت وساطت به آنجا منتهی شد که شریف یحیی بن سرور مکه را از طریق خشکی به سوی مصر ترک کند و او هم چنین کرد و بدین ترتیب مکه تحت سلطه فرماندهی (حامیه) قرار گرفت. «۱»

امارت عبدالمطلب بن غالب

فرمانـدهی ترک احساس کرد تنها در صورتی که یکی از اشـراف را به امارت مکه بردارد، امکان اداره شـهر برای او وجود دارد، از این رو، به سـراغ عبدالمطلب، یکی از فرزندان شـریف غالب که امیر پیشـین بود رفت و طبق رسم و عادت او را به امارت برداشت و مراسـمی برگزار کرد. آنگـاه در این باره، نامه‌ای به والی مصـر نوشت و درخواست موافقت و گرفتن تأییـد از دربار عثمانی را نمود. در همین اثناء، شـریف یحیی به سـمت بادیه رفت تا از راه خشکی عازم مصر شود؛ هنوز چندان نرفته بود که عازم بدر شده، از آنجا به سـراغ مشایخ قبیله حرب رفت و توانست آنان را به حمایت از خود قانع کند؛ آنان هم از وی اطاعت کرده و پذیرفتند که به خاطر او وارد جنگ شونـد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۸ تصوّر می‌رود که اقـدام فرماندهی ترک برای نصب عبـدالمطلب، پس از آن بود که خبر گردآمـدن قبیله حرب را در حمـایت از یحیی شـنید و گویا با این اقـدام خواست به مشایـخ حرب بفهمانـد که آنـان در تهـاجم خـود به مکه، بـا یکی از اشـراف روبرو خواهنـد بود و این می‌توانست از شـدّت شورش بکاهد. در حالی که یحیی در ماه صفر سال ۱۲۴۳ آماده هجوم به مکه بود، فتنه‌ای میان فرمانـدهی ترک و امیر عبدالمطلب برپا شد؛ دلیل این فتنه آن بود که از مصـر خبر آمد که با امارت عبدالمطلب موافقت نشده و مقرّر شده است تا امارت به محمد بن عبدالمعین واگـذار شود. فرمانـدهی ترک به اجبار، عبـدالمطلب را از این مطلب آگاه کرد، اما عبـدالمطلب که این کار برایش گران تمام شد، علیه فرماندهی ترک و برای اخراج او از حجاز ندای شورش سـر داد. دعوت وی در بادیه منتشر شد و آنان برای حمایت از او فراهم آمدنـد. وی در پی شـریف یحیی فرسـتاد تا با یکـدیگر هماهنگ شده و برای به دست گرفتن مکه فعالیت کنند و یحیی هم موافقت کرد. قرار بر آن شـد تـا به صورت متحـد در نهم جُمـادای اوّل به مکه حمله کرده و سپاه مصـری را از آنجا بیرون کننـد. این اقـدام نزدیک بود به انجام برسـد که خبر تازه‌ای در همان لحظات آخر از مکه به مهاجمان رسـید و آن این بود که محمد بن عبدالمعین از مصـر آمده و درست در روز هشتم جُمادای اوّل وارد مکه شده است. «۱» این شـریف محمد از احفاد عبادله، اولاد عبداللّٰه بن حسن بن ابی نُمیّ بود که به آنان ذوی عون گفته می‌شد.

محمد بن عبدالمعین بن عون

ورود ناگهـانی شـریف محمـد، تـأثیر زیـادی در بـاقی مانـدن سپاه مصـری در مکـه داشـت، چرا کـه بـه محض آن کـه خـبر آن به عبدالمطلب که در مفجر نزدیک به منی بود رسـید، او محاصره را رها کرد و به طائف رفت. وضعیت یحیی هم که با هوادارانش در وادی فـاطمه بودنـد، به همین شـکل بود. او نیز آن محل را ترک کرده بازگشت. تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۰۹ شریف محمد در همان اوّلین لحظه ورودش به مکه، امارت خویش را اعلام کرده و تلاش کرد تا سپاه مصری را که در قلعه‌ها رفته و متحصن شـده بودنـد، از حصار بـدرشان آورد. او همچنین از قبایل اطراف مکه خواست تا از وی اطاعت کننـد. آنان نیز سلاح خویش را زمین نهاده، عازم تبریک و تهنیت امارت او شدند.

قصر حکم در غزه

وی مراسم تهنیت را در بیت الجیلانی در شامیه که محل ورود آب بود برگزار کرد. اندکی بعد والی مصـر خانه جدیدی برای او در غزّه ساخت که معروف به قصر الحکم بود. «۱» پس از آن، به آنجا منتقل شـد و اولاد وی هم از ذوی عون در آنجا بودند. برخی از معاصـران به نقل از منابع شـفاهی خود، گفته‌اند که شـریف محمد بن عبدالمعین، خودش مخارج بنای جدید را داد و این بعد از آن بود که خرابه‌هـایی را که در آن نـاحیه بود خریـداری کرد و به جـای آنها این قصـر را ساخت. امارت شـریف محمـد اسـتوار شـد و

اندکی بعد وی شنید که عبدالمطلب در طائف، مشغول گردآوری قبایل برای مبارزه با اوست. وی شریف یحیی بن سرور و برخی از اشراف را هم با خود همراه ساخته بود. در این وقت شریف محمد برای دفاع آماده شد و به والی مصر نامه نوشت تا به او کمک برساند. به دنبال آن سپاه و اموال از مصر برای وی ارسال شد. گفتنی است که سپاه مصری در این وقت به دلیل تلاش‌های محمدعلی پاشا به اصلاح نظام خود پرداخته و به لحاظ نظامی و مدنی وضعیت آن بهبود یافته بود. با فراهم شدن این شرایط، شریف محمد در جمادی الثانی سال ۱۲۴۳ به سمت ۱ ئف، ۲ طائف حرکت کرد. عبدالمطلب در آنجا متحصن شد و جنگ به مدت ۲۲ روز میان آنان برقرار بود، به طوری که در نهایت عبدالمطلب تضعیف شد و درخواست امان کرد و تسلیم شد. اندکی بعد وی آن دیار را به سمت عسیر و سپس به سوی نجد و عراق ترک کرده، عازم ترکیه شد. در آنجا سلطان محمود عثمانی، مَقدم او را گرامی داشت و با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۰ احترام او را پذیرفت. «۱» مدتی بعد شریف محمد احساس کرد که با فرماندهی ترک (حامیه) نمی‌تواند کنار بیاید و او با خواسته‌های وی همراهی ندارد؛ بنابراین از والی مصر خواست تا شخص دیگری را بفرستند. به دنبال آن عابدین بیک به مکه فرستاده شد. محمد بن عبدالمعین از دوستداران علم و دانش بود و تمایل به اجرای عدالت داشت، چنان که در مجلس او شمار زیادی از رجال علم و ادب حضور داشتند. او همچنین شعرا را بر سرودن اشعار تحریض کرده، به آنان پاداش می‌داد.

وبای کشنده

در دوران وی وبای کشنده‌ای آمد که مردم ابتدا گرفتار اسهال و استفراغ شده و پس از آن می‌مردند. این وبا هر از چندی می‌آمد که سخت‌ترین آنها در سال ۱۲۴۶ بود که به واسطه آن شمار زیادی از مردم در ماه‌های حج و به ویژه در ایام منی مردند، به طوری که بازارها و راه‌ها پر از مرده شد و مرده‌ها را گروهی از آنجا می‌بردند و دفن می‌کردند. در این وبا، عابدین بیک رئیس ساخلوی نظامی شهر مکه درگذشت و محمدعلی پاشا در اوائل سال ۱۲۴۷ خورشید بیک را به جای او نصب کرد. چیزی نگذشت که لقب پاشا به او داد. «۲»

شورش بلماز

در دوران شریف محمد، شماری از ترک‌ها که در ساخلوی سپاه مصری بودند بر ضد خورشید پاشا قیام کردند. دلیل این اقدام، تأخیر در پرداخت حقوق آنان بود. شورشیان در رجب سال ۱۲۴۷ خورشید پاشا را در خانه‌اش محاصره کرده بودند و اگر نبود که گروهی از نظامیان برای نجات او اقدام کردند، قطعاً کشته شده بود. این فتنه را به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۱ نام شورش بلماز ترکی که رئیس عساکر شورشی ترک بود، می‌شناسند. به هر روی، خورشید بیک توانست از محاصره بگریزد. وی به جده رفته، از آنجا عازم مصر شد. با رسیدن او به مصر، محمدعلی پاشا، علی آغاز رزقلی را برای آرام کردن فتنه فرستاد که موفقیتی به دست نیاورد. چنان که شریف محمد هم برای آرام کردن شورش تلاش کرد، اما فایده‌ای نبخشید. او نیز شورشیان را رها کرده، به الهدا رفت تا آن که اوضاع آرام شد. این فتنه تا آغاز سال ۱۲۴۸ به طول انجامید و شعله آن فزونتر شد. شورشیان توانستند سپاهیان را در بیاضیه، جایی دور از قبرستان مَعْلات برای چند روز محاصره کنند. پس از آن حصار باز شد و این بار نظامی‌ها، به تعقیب ترک‌ها در خیابان‌ها پرداختند. در این هنگام ترک‌ها در خان الترک در کنار مروه تحصن کردند، اما نظامیان توانستند در خان الترک نفوذ کنند. ترک‌ها نیز که وضع را چنین دیدند، به غارت دکان‌ها و انبارهای مردم که در خان بود پرداخته، آنها را غارت کردند. بعد از آرامش، شریف محمد خسارت آسیب دیدگان را پرداخت کرد. در این هنگام ترک‌های شورشی به جده گریخته و خزینه دولتی را تصرف کردند. همان وقت کشتی‌های محمدعلی پاشا در بندر جده بود، آنان با غنایمی

که داشتند بر کشتی‌ها سوار شدند و به سمت یمن حرکت کردند. در آنجا شهر حدیده و مخا را تصرّف کردند، اما از ترس عواقب کاری که کرده بودند همانجا در بادیه‌های یمن پراکنده شده، در همه جا متفرّق شدند. بدین ترتیب شکست قطعی آنان در اواسط سال ۱۲۴۸ بود. «۱»

نفوذ محمدعلی پاشا

در این وقت، محمدعلی پاشا در تسلّطش بر مکه، توفیق کاملی به دست آورد و بر اساس معاهده‌ای که در سال ۱۲۴۸ امضا شد و ما در بحث از مسائل سیاسی این دوره از آن سخن خواهیم گفت، عثمانی‌ها هیچ گونه نفوذی در مکه نداشتند.

شورش عسیر

دراین‌سال، امیرعسیر که‌نامش عائض بن مرعی بود، بر حکومت مکه شورید و بلاد خود را مستقل کرد. وی سپس به قبایل بنی شهر و بیشه «۱» و بلاد غامد و زهران یورش برده آنان را نیز تحت سلطه خود درآورد. شریف محمد در سال ۱۲۴۹ عازم نبرد با آنان شد. این‌پس ازآن بود که نیروی کمکی از مصررسید و وی با واگذار کردن اداره مکه به محافظ آن‌احمد پاشا وبرنامه ریزی برای ارسال کمک از طرف وی برای او، راهی دیار عسیر شد. این حمله پس از آن که دو سال به درازا کشید، راه به جایی نبرد و محمد بن عبدالمعین به اجبار به مکه بازگشت. از آنجا نامه‌ای به والی مصر نوشت و توضیح داد که محافظ مکه در رساندن کمک به وی کوتاهی کرده است. این در حالی بود که محافظ مکه هم در گزارش خود، مشکل را به خود شریف محمد مربوط دانست. محمدعلی پاشا از هر دو نفر خواست به مصر آیند و در این باره توضیح دهند. زمانی که این دو در سال ۱۲۵۲ به مصر رسیدند و او سخن آن دو را شنید، از شریف محمد خواست تا نزد او در مصر بماند و کار حمله به عسیر را به احمد پاشا واگذار کرد. او در مکه ماند و احمد پاشا به مکه بازگشت تا حمله به عسیر را فرماندهی کند، در حالی که برخی از دوستانش از اشراف او را همراهی می‌کردند. «۲» حمله در سال ۱۲۵۳ به نتیجه مطلوب رسید و احمد پاشا توانست بلاد غامد و زهران را آزاد کند، اما نتوانست به بنی شهر و عسیر برود. اندکی بعد بار دیگر شورش عسیر از نو آغاز شد و شورشیان موفق شدند بلاد غامد و زهران را در سال ۱۲۵۴ پس بگیرند. بعد از آن دو سال دیگر هم احمد پاشا به نبردهایش ادامه داد، بدون آن که به نتیجه قطعی برسد. در این دوره، زمانی که محمد بن عبدالمعین همچنان در مصر اقامت داشت، برخی از قبایل حرب شورش کردند. محمدعلی پاشا نیروی مستقلی را از مصر به فرماندهی سلیم پاشا اطزبیر به آن ناحیه اعزام کرد. این سپاه وارد منطقه شده، در غاربه و خیف «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۳ لشکرگاه زد و پس از آن به طور کامل بر منطقه خیوف غلبه کرده، هرچه در آنجا بود غارت نموده و کشت و زرع و نخلستان‌ها را آتش زد و جماعت شورشیان را متفرق ساخت، به طوری که آنان پا به فرار گذاشته، به بالای کوهها پناه بردند و به راهزنی در مسیرهای مختلف در بادیه‌شان پرداختند. حمله به خیوف در طول سال ۱۲۵۵ و بخشی از سال ۱۲۵۶ ادامه داشت و مدینه روزهای سختی را به خاطر بسته شدن راهها پشت سر گذاشت، به طوری که اجناس به شدّت گران شد و قیمت یک اردب گندم به سی ریال رسید. «۱»

پایان حکومت مصر بر مکه

در سال ۱۲۵۶ معاهده‌ای با محمدعلی پاشا امضا شد که بر اساس آن کار حجاز چنان که شرح خواهیم داد، دوباره در اختیار عثمانی‌ها قرار می‌گرفت. محمدعلی پاشا اقدام به فرستادن شریف محمد بن عبدالمعین از مصر به مکه کرد تا به صورتی که او می‌خواست به حل مشکلات بپردازد و برای بازگشت سپاه مصری به مصر به او کمک کند. بدین ترتیب شریف محمد، مصر را به

سوی ینبع ترک کرده از آنجا به سوی منطقه قبیله حرب رفته، چنان ضربه سنگین و سختی بر آنان فرود آورد که در نگاه تاریخ استحقاق آن را نداشتند. ای کاش کسی در میان نسل گذشته آنان بود که ایشان را راهنمایی می‌کرد و بهترین‌ها را به آنان تعلیم می‌داد. امیدواریم تاریخ، اغلاط گذشته خود را در ارتباط با آن چه بر این مدارس که آثار خود را در رابغ و مسیجید و بسیاری از قریه‌ها نشان داد، آمد، اصلاح کند، و قبایل این مناطق را برای هدف اصلی که آباد کردن و بهره‌رساندن به منطقه است، آماده سازد. شریف محمد سپس به مدینه آمده، چندین ماه در آنجا ماند، آنگاه به مکه رفت تا شاهد و ناظر اقداماتی باشد که در جهت تسلیم شهر از ناحیه مصری‌ها به عثمانی‌ها صورت می‌گیرد.

مسائل عمومی مکه در روزگار محمدعلی پاشا

مسائل سیاسی

نیازی به تکرار مطالب گذشته در باره محمدعلی پاشا نیست که میان آشوب و فتنه، و میان نیروهای ترکی در مصر، خودی نشان داد و توانست شماری از فرماندهان و شخصیت‌های آن جا را برای برداشتن او به ولایت مصر برانگیزد به طوری که آنان به دار السلطنه عثمانی در این باره نامه بنویسند و دربار عثمانی هم خواسته‌شان را بپذیرد و او را به سِمت والی مصر تأیید کند. همچنین نیازی نیست که دوباره به حمله محمدعلی پاشا به حجاز برای سرکوب سعودی‌ها را مرور کنیم؛ مطالبی که در فصل گذشته به آن پرداختیم. زمانی که عثمانی‌ها قدرت محمدعلی را در مصر دیدند و از سوی دیگر پیروزی سعودی‌ها آنان را به وحشت انداخت، مصمم شدند تا آنها را به جدال با یکدیگر وادارند تا از نتایج آن بهره‌مند شوند و زحمت را بر دوش سپاهیان او بیندازند. همچنین بنای آن را نداریم که بگوییم محمدعلی پاشا پس از پیروزی‌اش بر سعودی‌ها، آن هم پس از آن که فتنه‌ها و هراس‌های زیادی را تحمّل کرد، توانست از سوی عثمانی لقب افتخاری امیری مکه را نصیب پسرش ابراهیم کند. نکته تازه در این باب آن است که مکه در سایه فتح مصری‌ها در آن، محکوم یک حکم ثانوی با هیمنه مصر و البته با تابعیت عثمانی در امارت مکه از سال ۱۲۲۸ به بعد بود، آن هم امارت همان اشراف سابق و این بار با تعیین آنان از طرف مصر. کار دفاع از آن را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۵ هم فرماندهی از مصر بر عهده داشت که علاوه بر فرماندهی نیروی دفاعی، لقب محافظ به او داده می‌شد. این سبک حکومت در مکه با استقرار نیروهای محمدعلی پاشا از سال ۱۲۲۸ که سعودی‌ها آن ناحیه را تخلیه کردند، به مدت بیست سال به درازا کشید. پس از آن بر اساس معاهده کوتاهیه «۱» در سال ۱۲۴۸، سلطان به طور کلی از مصر و سوریه و حجاز دست برداشت و این مناطق تا سال ۱۲۵۶ یعنی تا هفت سال بعد از معاهده کوتاهیه باز از قدرت عثمانی خارج بود تا آن که در این سال، مجدداً به عثمانی‌ها بازگشت. این تابعیت، دلایلی داشت که خلاصه آن از این قرار است: زمانی که حجاز فتح شد، محمدعلی پاشا علاقمند شد تا سوریه را نیز فتح کرده، مسببان ناآرامی‌های آنجا را طرد کند و دایره ممالک تحت سلطه خویش را توسعه دهد. وی در این باره با عثمانی‌ها به گفتگو پرداخت؛ اما آنان نپذیرفتند و او ساکت ماند. چیزی نگذشت که با والی عکا درگیر شد و آن‌گاه، فرصت را مغتنم شمرد و با سپاه عظیمی به سوریه حمله کرد و یافا را گرفت. پس از آن دمشق را فتح کرد. این حمله سبب خشم سلطان محمود شد. وی دستور عزل محمدعلی پاشا را صادر کرد و سپاهی را برای جنگ با وی و بیرون راندن سپاه او از سوریه اعزام کرد. سپاه اعزامی سلطان عثمانی کاری از پیش نبرد و محمدعلی پاشا توانست آن را شکست دهد و بالاتر آن که سپاه را در شمال سوریه تعقیب کند، به طوری که منطقه اضنه و طرطوس را هم تصرّف کرده، به تهدید آستانه یعنی استانبول بپردازد. در این وقت، دولت‌های اروپایی احساس خطر کرده، تصوّر کردند که پیروزی محمدعلی پاشا بر ترکیه پس از پیروزی‌هایی که در آسیا و آفریقا به دست آورده است، می‌تواند به مصالح آنان آسیب برساند. به همین دلیل برای توقف آن در مرزهای ترکیه

تلاش کرده و به واسطه‌گری برای صلح میان آنان پرداختند. به دنبال آن معاهده کوتاهیه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۶ در سال ۱۲۴۸ منعقد شد که بر اساس آن، سلطان محمود، مصر و حجاز و جزیره کرت را به محمدعلی پاشا واگذار کرد. همچنین سوریه و اضنه به ابراهیم پاشا واگذار شد. بدین ترتیب بلاد اسلامی به دو یا سه رهبری تقسیم شد و اروپا از اتحاد آنان در امان ماند. علاوه بر آن، اروپائیان رضایت خلیفه عثمانی را هم از این که دشمنش را در مرزها متوقف کرده بودند، فراهم کردند. هفت سال به همین منوال سپری شد و محمدعلی پاشا مصر و حجاز و کرت را با استقلال در اختیار داشت. اندکی بعد اروپاییها دریافتند که وجود یک عثمانی بیمار در سوریه بهتر از آن است که این منطقه به حاکم جوان سپرده شود. این بار نیروهای عثمانی به فرماندهی عبدالحمید که پدرش را در استانبول گذاشته بود، حمله را آغاز کردند. چهار متحد، عثمانی، انگلیس، روسیه و آلمان در این جریان، معاهده لندن را در سال ۱۸۴۱ امضا کردند که بر اساس آن، قدرت محمدعلی پاشا و فرزندانش تنها در مصر به رسمیت شناخته شد و سوریه هم به ابراهیم پاشا واگذار شد، آن‌هم تا وقتی‌که زنده است. زمانی که دولت عثمانی این مطلب را به صورت رسمی به محمدعلی پاشا ابلاغ کرد، وی نپذیرفت و به دنبال آن عثمانی‌ها سپاهی را برای جنگ با وی اعزام کردند، در حالی که روس و انگلیس هم به او کمک می‌کردند. این سپاه سواحل سوریه را فتح کرد و به اسکندریه رسید. در آنجا میان دو طرف صلح شد که بر اساس آن تنها حکومت محمدعلی پاشا و فرزندانش بر مصر به رسمیت شناخته شد. این واقعه در سال ۱۲۵۶ / ۱۸۴۱ رخ داد. «۱» بدین ترتیب مکه دوباره زیر سلطه دولت عثمانی درآمد. دیدیم که محمدعلی پاشا، شریف محمد بن عبدالمعین را که در مصر نزد وی بود به مکه فرستاد تا کار بازگرداندن سپاه مصری را ترتیب داده و حکومت آنجا را تحت تابعیت عثمانی در آورد. با این حال، برخی از مناطق شمال حجاز از الوجه تا العقبه همچنان زیر سلطه مصر ماند تا تکلیف آن روشن شود. این وضعیت ادامه داشت تا آن که انگلیس در سال ۱۸۸۲ مصر را اشغال کرد. در این وقت والی مکه به سرعت الوجه را از زیر سلطه اداری مصر درآورد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۷ آن را ضمیمه حجاز کرد. در این زمان، دولت عثمانی تلاش کرد تا برخی از قلعههایی را که در سمت عقبه به غرب بود، استوار سازد که انگلیس در این باره اعتراض کرد. زمانی که دولت عثمانی در این باره اصرار ورزید، انگلیس تهدید به جنگ کرد. این مصیبتی بود که تأثیر زیادی در اعراض عثمانی از دولت انگلیس و رفتن آن دولت به سمت آلمان داشت. طبعاً نتیجه آن در آن سوی، این بود که انگلیس همچنان روی این منطقه استراتژیک تا مدت‌ها تسلط داشت.

وضعیت علمی

به دلیل کوتاه بودن دوره تسلط مصر بر حجاز، تحوّل علمی خاصی که قابل ذکر باشد در این منطقه رخ نداد. واقعیت آن است که هشت سالِ آن در مکه جنگ بود؛ بعد از آن هم مصر با اشراف عثمانی، بر حجاز تسلّط داشت. زمانی هم که مستقل شد، درازای آن تنها هفت سال بود. این مدتی است که به نظر ما برای این که بحثی از تأثیر و تأثر علمی در این ناحیه داشته باشیم، کافی نیست. علاوه بر این، باید توجه داشت که دوره محمدعلی در مصر، فجر جدیدی است که خورشید آن پس از وی ندرخشید. درست در زمان درخشش آن، حجاز زیر سلطه عثمانی درآمد. بدین جهت می‌توانیم بگوییم که بحث از وضعیت علمی مکه در این دوره، ادامه همان وضعیت دوره اوّل عثمانی است.

وضعیت عمرانی

ترتیبات اداری جدیدی که محمدعلی پاشا در مکه برقرار کرد، ایجاد برخی از مراکز عمومی را در پی داشت. تکیه مصری در سال ۱۲۳۸ به هدف اطعام فقرایِ از اهلِ حرم و مجاوران تأسیس شد. این کار خوبی بود که اسلوب و روش خاص خود را داشت. با این

حال، ما همچنان آرزو می‌کنیم ای کاش این پول در راهی جز این صرف می‌شد تا عامل کسلی و سستی نمی‌شد و فقرای بلاد را که در مناطق خود گرسنه بودند و هیچ نفعی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۱۸ برای این بلاد نداشتند، تشجیع نمی‌کرد که در جستجوی زندگی در پناه تکیه به مکه بیایند. همین طور محمدعلی پاشا خانه‌ای را که به نام بیت باناجه شناخته می‌شد و برابر باب علی بود، به عنوان مقرّ محافظ مکه بنا کرد؛ چنان که برای آل عون هم دار الاماره‌ای در غزّه ساخت. «۱»

وضعیت اجتماعی

شگفت آن است که اهالی مکه و مدینه و جده، به‌شدّت تحت تأثیر نفوذ آداب و عادات مصری‌ها قرار گرفته و لغاتی چند از آنان وارد زبان این جماعت شد که تا به امروز آثار آن گرچه نه چندان روشن، برجای مانده است. شاید تأثیر آن میان ساکنان الوجه و مناطق شمالی حجاز روشن‌تر از نقاط دیگر باشد. بسیاری از آداب طبقات شهرنشین قدیمی در مصر، با موارد مشابه آن میان طبقه‌ای در مکه و مدینه که به آنان اولاد الحارّه- بچه‌های محله- گفته می‌شود، یکسان است. چنان که بسیاری از بازی‌های کودکان در این شهرها، مشابه همان‌هاست که در مصر رایج است. اما من نمی‌توانم در این باره به صراحت حکم کنم که این آداب و عادات از مصر به این دو شهر آمده است یا آنکه زاییده شرایط مشابه بسیار کهن میان این دو ناحیه است. برای مثال می‌تواند از بازی کودکانه «مداحی» که ما به آن بارجو می‌گوییم یاد کرد که بازی مشترکی در مصر و حجاز امروز است. پیش از این اشاره کردیم که مردم جاهلیت در منطقه القراره در مکه این بازی را داشتند و به همین جهت آن را قرار المداحی می‌نامیدند؛ اما نمی‌دانیم که مصری‌های کهن پیش از حجاز آن بازی را داشتند یا بعد از آن؟

مکه در دوران دوم عثمانی

امارت محمد بن عبدالمعین برای بار دوم

محمد بن عبدالمعین در سال ۱۲۵۶ از مصر به ینبع بازگشت. همان طور که گذشت، در آنجا از برخی از مناطق جنگی دیدن نمود و اوضاع را آرام کرد. در همین مرحله ناظر بر بازگشت سپاه مصری بود که در مناطق جنگی لشکرگاه زده بودند. سپس به مدینه رفت و طی چند ماه توقف در آنجا، به تنظیم امور اداری آنجا بر اساس حکومت جدید عثمانی پرداخت. در این فاصله، پسرش عبداللَّه عازم مکه شد و به نیابت از پدر به ترتیب امور پرداخت. زمانی که موسم حج همان سال رسید، محمد نیز به مکه آمد و مقدمات بازگشت سپاه مصری را فراهم کرد. در این وقت، عثمان پاشا که شیخ الحرم مدنی بود، به عنوان فرمانده ساخلوی جده تعیین شده، شیخ الحرمی مکه هم ضمیمه آن شد. همچنین شریف بیک، مدیر سابق مدینه به سِمت شیخ الحرمی مدینه منصوب شد. عثمان پاشا به جده رفت و رشته کار را در دست گرفت و عبداللَّه بن محمد بن عبدالمعین به نیابت از او به انجام وظایف شیخ الحرمی پرداخت. در این وقت گروهی موظّف شدند تا اموال مصری‌ها در حجاز را محاسبه کرده، تمامی آنچه را که از ارزاق و مهمات و ذخایر موجود متعلق به مصری‌ها بود، حساب کرده، آنها را قیمت گذاشتند و مقرّر شد آن اجناس در مکه بماند و معادل آن، از خراجی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۰ که مصر می‌بایست به دولت عثمانی بپردازد، کسر شود. این گروه همچنین در باره حقوقی که محمدعلی پاشا برای بزرگان از اشراف و نیز غلّاتی که به عنوان صدقه برای فقرای مکه ترتیب داده شده بود، بحث کرده، مقرّر شد پس از واگذاری امور به عثمانی، همان ترتیبات بماند. خلیفه عثمانی نیز این ترتیبات را به طور کامل پذیرفت. «۱»

تولد عون الرفیق

در ایـن وقت، یعنی در اواخر ذی حجه سـال ۱۲۵۶ شـریف عون الرفیق فرزنـد شـریف محمد بن عبدالمعین در بیت الشامیه که به آن دارالجیلانی «۲» گفته می‌شـد- و در حال حاضـر کتابخانه‌ای است که کتاب‌های آن را حکومت وقف کرده و در کنار بازان الشامیه است- متولـد شـد. در اداره شـهر مکه هم، طی سال‌هـا اتحاد کاملی میان امیر و والی ترک در جـده، یعنی عثمان پاشا وجود داشت. بعـد از آن، کسانی به عثمان پاشا خبر دادند که «شـماری از اشـراف که کارشان جمع آوری زکات است، در اموال دولتی، تصـرّف نامشروع دارند» که او نیز برخورد تندی کرد. این حرکت او پسند شریف محمد نیامد و اختلاف از همانجا آغاز شده، در سال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ بالاـ گرفت. سـپس اخبار آن به دربار عثمانی رسـید و از آنجا فرمان عزل عثمان پاشا از ولایت رسـیده، شـغل او را به شـیخ الحرم مدنی ارجاع دادند. زمانی که خبر عزل وی به او رسید، درگذشت و کار جده به شریف پاشا واگذار شد. «۳»

درگیری با نجد

در سال ۱۲۶۳ شـریف محمـد به دسـتور دولت عثمانی، در رأس سـپاهی عازم نبرد با نجـدی‌ها شـد تا با امیر ریاض فیصل بن ترکی بجنگد. زمانی که به قصـیم رسـید، اهالی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۱ قصیم میان دو سپاه را صلـح دادنـد و امیر ریاض پذیرفت تا خراج سالانه‌ای به مقدار ده هزار ریال به سـلطان عثمانی بپردازد. در سال ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ دربار عثمانی به عبداللَّه و علی و حسین و عون فرزندان شریف محمد، نشان‌هایی داد و به آنان رتبه وزارت بخشید.

جنگ در عسیر

در این وقت، فتنه‌هایی در عسـیر و پس از آن در یمن پدیـد آمـد و دولت عثمانی، شـریف محمد را مکلّف کرد تا در رأس سـپاهی برای تأدیب شورشیان حرکت کند. وی پسرش عبداللَّه را به عسیر فرستاد که منجر به صلحی در سال ۱۲۶۵ شد. خودش نیز به سمت یمن رفته، شـهرهای آن نواحی و از جمله صـنعا پایتخت یمن را فتح کرد و تنظیمات جدیدی را مطابق میل دربار عثمانی ایجاد کرد. این رخداد در همان سال ۱۲۶۵ بود. «۱»

اوقاف سلطانی

در جریـان غیبت وی از مکه، اداره امور در اختیـار حسـیب پاشـا والی ترک بود. وی به امور شـرعی توجه خاصـی نشـان داد و برای صدور احکام جدید از مجلسـی از علمای مذاهب اربعه استمداد کرد، جز آن که اندکی بعد با آنان اختلاف نظر پیدا کرد. این والی ترک بر آن بود تـا اوقافی را که مردم با بهانه‌های مختلف بر آنها دست انـدازی کرده‌انـد از تصـرّفشان درآورد، اما علما در این باره حاضـر به همراهی با او نشدند. مفتی وقت مکه سـید عبداللَّه میرغنی به مخالفت با او برخاست. وی هم او را عزل نموده، منصـبش را به سـید محمـد کتبی سپرد. او هم مطـابق میل وی رفتار نکرد و اختلاف میان او و علما بالا گرفت. در پایان، بحث بر سـر خانه‌ای در صفـا شـد که عبـداللَّه بن عقیل برادر سـید اسـحاق بن عقیل با اسـتفاده از فرجه‌ها و فرصت‌هایی که در اوقاف سـلطانی هست، آن را سـاخته بود. زمـانی که عبـداللَّه بن عقیـل دریـافت که بسا خانه را از وی بگیرنـد، در این باره از علما و تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۲ اعیـان بر ضـد والی نـامه گرفته، شبانه به سـمت ترکیه گریخت. در آنجا نزد خلیفه رفت و شکوائیه را به وی داد. خلیفه دسـتور تشـکیل جلسه‌ای از علمـا را داد و آنـان نیز به عـدم جواز گرفتن خـانه فتوا دادنـد. به دنبال آن، سلطـان عثمـانی فرمـان داد که وی حق گرفتن این قبیـل اوقـاف را نـدارد. همچنین شـیخ الاسـلام دسـتور داد تـا مفتی معزول مکه را

بازگرداننـد. عبـداللّه بن عقیل این احکام را گرفته، راهی مکه شـد. والی هم از آنها اطاعت کرده و چیزی نگذشت که در اواخر ذی حجه سال ۱۲۶۶ معزول شـد و به جـای وی عبـدالعزیز پاشـا بـا لقب آقه پاشا جای وی را گرفت. «۱» در میـانه سال ۱۲۶۷ فرمانی از دربار عثمانی به آقه پاشا رسـید که شـریف محمـد و فرزنـدانش را به اسـتانبول بیاورد. زمانی که آنان آگاه شدنـد، فرمان را اطاعت کرده و همگی به ترکیه رفتنـد. بدین ترتیب امارت محمد بن عبدالمعین بن عون پس از ۲۴ سال مجموعاً طی دو بار «۲» پایان یافت. آقه پاشا، شـریف منصور بن یحیی از آل زید را به طور موقت به امارت برداشت تا فرمان خلیفه برسد. پس از آن تلاش کرد تا او را کاندیـدای امـارت کنـد. به همین جهت نـامه‌ای به سـلطان عثمـانی نوشت و همراه آن جمعی از اشـراف و علما را فرسـتاد؛ اما دربار عثمـانی بـا این مطلب موافقت نکرد و شـریف عبـدالمطلب بن غالب را برای امارت مکه برگزیـد. «۳» شـگفت آن است که مورّخان مکه اشاره‌ای به دلیل برداشـتن شریف محمد بن عبدالمعین از امارت مکه ندارند، آن هم پس از آن همه خدمات طولانی که وی به عثمانی‌هـا کرد و آنـان هـم کـه از وی اظهـار رضـایت کرده، نشان‌هـای شـرف و وزارت بـه او و فرزنـدانش دادنـد. به نظرم شـریف عبـدالمطلب، کسـی که عثمانی‌ها پیش از شـریف محمد، امیری وی را بر مکه نپذیرفتند تا محمدعلی پاشا والی مصـر را راضـی نگه دارند، بعد از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۳ بازگشت حجاز زیر سلطه عثمانی‌ها، توانسته بود دربار عثمانی را به عزل شریف محمد و نصب خود راضی کند. در جریان اقامت فرزندان شریف محمد در استانبول، شریف علی بن محمد بن عبدالمعین، صاحب فرزندی شد که او را حسـین نامیدند. این همان کسـی است که بعدها پادشاه حجاز و سردمدار نهضت عربی شد که شرحش خواهد آمد. «۱»

امارت عبدالمطلب بن غالب برای بار دوم

عبـدالمطلب در ذی قعده سال ۱۲۶۷ به مکه رسـید و به محض ورود به خانه‌اش در قراره، اداره شـهر را بر عهـده گرفت. «۲» با آغاز سال ۱۲۶۸ عازم تنبیه برخی از شورشیان قبیله حرب شد که از وی اطاعت کرده، او را برای ساختن برخی از قلعه‌ها و استحکامات در مناطقشـان آزاد گذاشـتند که از آن جمله چهـار قلعه به نام‌های بـدر، حمراء، خی و بئر عباس ساخته شـد. وی سـپاهیانی را هم برای تأمین امنیت منطقه در آن قلعه‌ها مستقر کرد. «۳» چیزی نگذشت که میان آقه پاشا و عبدالمطلب شـکراب شد و عبدالمطلب توانست خطاهای آقه پاشا را ثابت کرده، آنها را به دربار عثمانی بفرستد و فرمان عزل او و تولیت احمد عزّت پاشا امیر الحاج شامی را که از رفقای شریف عبدالمطلب بود به دست آورد. این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۹ اتفاق افتاد. احمد عزّت نخستین کسی است که خانه‌ای در زاهر در کنار شـهدای فـخ ساخت و برای آن باغی درست کرد. اما باز مدتی بعد میان عبدالمطلب و احمد عزّت اختلاف شد که مجدداً فرمان عزل احمد عزت از آسـتانه رسید و در رجب سال ۱۲۷۰ کامل پاشا به جای وی منصوب شد. «۴» دحلان می‌گوید: «۵» مهم‌ترین عامل اختلاف میان عبدالمطلب و والیان ترک آن بود تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۴ که این والیـان بـا شـیخ السـاده اسـحاق علوی در ارتبـاط بوده و در کارهایشـان با وی مشورت می‌کردنـد و این به خاطر توصـیه‌های خاصـی بود که از رجال حکومتی از ترکیه به آنان می‌رسـید. این شـیخ، رفیق شـفیق شـریف محمـد بن عبدالمعین بن عون بود و در دربار عثمانی رجال حکومت را تحریک می‌کرد تا والی ترک مکه را به مشورت با شـیخ تحریض کننـد. زمانی که عبـدالمطلب این مطلب را دریافت، دشـمنی‌اش با شـیخ زیاد شده او را عزل کرد. چیزی نگذشت که فرمان دسـتگیری او را در باغش در الهجله داده، گفت تـا وی را به طائف ببرنـد. زمـانی که والی ترک آگاه شـد، برخی از نیروهایش را فرسـتاد تا او را از میان راه باز گرداننـد که موفق نشدند. تا آنجا که دحلان می‌نویسد: زمانی که شـیخ به طائف رسـید، سـخت توبیخ و سپس در قلعه‌ای در مثناة زندانی شد که پس از دو روز به طور ناگهانی درگذشت. طبعاً در این باره شریف عبدالمطلب متهم گشت و موقعیتش متزلزل شد.

منع خرید و فروش برده و شورش اهالی مکه

در اوائل سال ۱۲۷۱ فرمانی از دربار عثمانی به کامل پاشا رسید که بر اساس برخی از معاهدات میان عثمانی و دول اروپایی، خرید و فروش برده به صورت علنی در بازارها ممنوع شده بود. کامل از این فرمان اطاعت نمود و آن را به دلالان برده‌فروش ابلاغ کرد. زمانی که اهالی از آن آگاه شدند، اعلام جهاد کرده، شماری از طلاب در خانه رئیس العلما شیخ جمال الدین اجتماع کرده از او خواستند تا اجازه ندهد آنچه مخالف شرع است به اجرا درآید و همراه آنان به خانه قاضی برود تا حکمی در منع اجرای این فرمان بدهد. زمانی که این جماعت در خیابان حرکت می‌کردند، مردم هم به آنان پیوسته و ندای انقلاب سر دادند و در نبردی سخت با ترک‌ها درگیر شدند. این درگیری به مسجدالحرام کشیده شد وشماری از دو طرف درآنجا کشته‌شدند. این‌اخبار که به شریف عبدالمطلب در طائف رسید، خشمگین گشت و طرفدارانش از قبایل را برای حمایت از اهالی مکه بر ضد ترک‌ها فراهم آورد. ترک‌ها به جده رفته در آنجا متحصن شدند. کامل پاشا در جده اعلام کرد که از دربار عثمانی فرمان عزل شریف عبدالمطلب و نصب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۵ شریف محمد بن عبدالمعین صادر شده است. سپس عبداللّه بن ناصر بن فواز بن عون را که در مکه بود به عنوان وکیل او نصب کرد. این واقعه در اواخر ربیع الاول سال ۱۲۷۱ بود. «۱» در این میان، سپاه عبدالمطلب به مکه رسید و کامل پاشا هم در جده همراه شماری از سپاهیان ترک و تعدادی عرب به فرماندهی عبداللّه بن ناصر، آماده مقابله با او شد. این سپاه در بحره لشکرگاه زده، از آنجا به شُمیسی آمد. عبداللّه بن ناصر به رؤسای قبایل و بزرگان اشراف مکه نامه نوشته از آنان خواست تا به وی بپیوندند و آنان نیز پذیرفتند. عبدالمطلب که دریافت سپاهیانش در حال متفرّق شدن هستند به طائف برگشته، مکه را در اختیار عبداللّه بن ناصر گذاشت که به تصرّف درآورد. عبدالمطلب قبایل اطراف طائف مانند بنی سعد و غامد و زهران و سفیان «۲» و ثقیف را گرد آورد و جمعیت زیادی را آماده کرده، به مکه یورش برد، اما توفیقی به دست نیاورده، باز به طائف بازگشت و دوباره به جمع آوری سپاه پرداخت، بار دیگر حمله کرد که این بار هم موفق نشد. بنابراین در شعبان ۱۲۷۱ به طائف بازگشت. در هشتم شعبان کشتی بخاری که شریف محمد بن عبدالمعین را می‌آورد، در جده لنگر انداخت. این خبر، جنگجویان ترک را نیرومندتر کرده، به مناسبت ورود وی جشن و سرور برگزار شده، مکه آزین بندی شد. چیزی نگذشت که با آمدن وی به مکه رهبری سپاهیان را برای حمله به طائف بر عهده گرفت. عبدالمطلب چند روزی در طائف تحصن کرد تا آن که در رمضان سال ۱۲۷۱ مورد حمله شدید قرار گرفته، به اسارت درآمد. وی را به دربار عثمانی فرستادند که در آنجا مورد عنایت سلطان قرار گرفت و در یکی از قصرهای سلطنتی اسکان داده شد. بدین ترتیب پس از پنج سال، امارت دوم وی پایان یافت. «۳»

امارت محمد بن عبدالمعین بن عون برای بار سوم

بدین ترتیب شریف محمد برای بار سوم در سال ۱۲۷۱ به امارت رسید و کار وی استوار شد. چیزی نگذشت که کامل پاشا از مقامش عزل شد و به جای وی محمود پاشا کردی نصب شد. او هم عزل شد و به جای وی نامق پاشا منصوب شد که در اوائل سال ۱۲۷۴ به مکه رسید. در ۱۳ شعبان همین سال، شریف محمد در پی یک بیماری که چند روز بیشتر به درازا نکشید، درگذشت «۱» و بدین ترتیب امارت سوم وی هم پس از چهار سال به پایان رسید. با درگذشت وی، نامق پاشا کسی را به عنوان وکیل الاماره منصوب کرد تا فرمان جدید برای تعیین امیر جدید برسد. «۲» پیش از آن اشراف، تنها تعیین وکیل از طرف ترکها را می‌پذیرفتند. در واقع، از نخستین دوران امارت اشراف تا قرن یازدهم رسم بر این بود که امیر جدیدی را نصب می‌کردند و در این باره نامه‌ای به دربار می‌نوشتند و دربار هم تعیین آنان را تأیید می‌کرد. پس از قرن یازدهم چنان شد که امیر جدیدی را به امارت می‌نشاندند و

منتظر می‌ماندند که اگر تأیید کرد بماند و گرنه امیر دیگری از طرف دربار تعیین شود. اما در دوره دوم عثمانی، اوضاع به کلّی عوض شد. در این مورد می‌بینیم که والی ترک، کسی را به وکالت می گمارد تا کسی را که سلطان برای امارت تعیین کرده است، از راه برسد.

فتنه در جدّه در عهد نامق کمال

در اثنای وکالت نامق کمال در جده در سال ۱۲۷۴ حادثه وحشتناک و هولناکی رخ تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۷ داد. جریان از این قرار بود که تاجری در جده که نامش صالح جوهر بود صاحب یک کشتی در دریا بود. وی در بالای کشتی خود پرچم انگلیس را داشت. در یکی از روزها خواست تا به جای آن، پرچم عثمانی را نصب کند. این اقدام بر قنسول انگلیس گران آمد و او را از این کار منع کرد، اما وی نپذیرفت. قنسول خود به کشتی رفته، بعد از آن که به پرچم عثمانی اهانت کرد، آن را گرفت و به جای آن پرچم انگلیس را نصب کرد. این مطلب سبب شورش مسلمانان در جده شده، به خانه قنسول یورش بردند و ضمن کشتن او، هر آنچه در آن جا بود غارت کردند. این برخورد با بسیاری از فرنگی‌های دیگر مقیم جده هم صورت گرفت. زمانی که نامق پاشا آگاه شد به سرعت به جده رفته، متهمان را به زندان انداخت و سپس شرح ما وقع را به دربار عثمانی نوشت. پس از گذشت یک ماه و اندی مردم با صدای وحشتناک توپ‌ها از خواب بیدار شدند. وقتی تحقیق کردند، دریافتند که یک کشتی جنگی انگلیس در نزدیکی ساحل موضع گرفته و توپ شلیک می کند. مردم جده به شدت ترسیده از آن شهر گریختند و در دسته‌های بزرگ راهی مکه شدند. در این هنگام خبر به حجاجی رسید که در منی بودند و این سبب شد تا آنان به هراس افتاده بحران فراگیر شود. نامق پاشا، علما و اعیان و اشراف را به مجلس مشاوره فراخواند. پیشنهاد آن بود که وی برای جنگ با متجاوزان، اعلام بسیج عمومی میان قبایل حجاز بکند. آنان گفتند که صدهزار از این قبایل می‌توانند این دشمن را از بین ببرند. نامق کمال نپذیرفت و قرار شد که شماری از آنان همراه وی به جده رفته با فرمانده کشتی جنگی گفتگو کنند که این درخواست پذیرفته شد. گروه یاد شده به جده رسید و توانست فرمانده کشتی را قانع کند تا رسیدن دستور سلطان صبر کند. در اواخر محرّم سال ۱۲۷۵ تعدادی مرکب از نمایندگان ترک و انگلیس و فرانسه با دستوری از سلطان عثمانی برای نامق پاشا وارد شده مقرّر داشته بود تا کار تحقیق و صدور حکم در این باره به آنان واگذار شود. پس از تحقیق روشن شد که عامل اصلی این اقدام، شیخ عبداللّه محتسب، سعید العامودی رئیس حضرموتی‌ها و قاضی جده عبدالقادر شیخ و شیخ عمر بادیب و شیخ سعید بغلف و شیخ الساده عبداللّه باهرون و شیخ عبدالغفار و شیخ یوسف باناجه بوده‌اند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۸ این شورا حکم به قتل شیخ عبداللّه محتسب و عامودی نمود و بقیه اشخاص را به خارج از بلاد تبعید کرد. همین طور حکم قتل ۱۲ نفر از توده مردم که شرکت آنان در این واقعه ثابت شد، صادر گردید. بر اساس این حکم، اعدام افراد مذکور در ملأ در اوایل ربیع الاول سال ۱۲۷۵ به اجرا درآمد و دیگران تبعید شدند. «۱»

عبداللّه بن محمد بن عبدالمعین

اندکی پیش از این حادثه، عثمانی‌ها عبداللّه بن محمد بن عبدالمعین را به امارت مکه برگزیدند. در آن وقت وی مقیم آستانه و عضوی از اعضای مجلس دولت در حد وزیر بود. زمانی که خبر این ماجرا در سال ۱۲۷۴ به استانبول رسید و وی از این فتنه آگاهی یافت، ترجیح داد تا سفر خویش را به تأخیر اندازد تا کار آن ماجرا تمام شود. به همین جهت در آستانه ماند و مدتی بعد در ربیع الاوّل سالِ ۱۲۷۵ وارد جده شد. این پس از آن بود که شورای مذکور کار آن حادثه را تمام کرده و احکام را صادر و اجرا نموده بود.

ناودان کعبه

شریف عبـداللَّه، به همراه خود ناودانی برای کعبه که لعاب طلا داشت و عثمانی‌ها ساخته بودند آورد تا جای ناودان پیشـین بگذارد. در این باره، مراسـمی برگزار شـد و به محض ورود امیر آن را نصب کردنـد. ناودان پیشـین را به آسـتانه بردند تا در آنجا نگهداری کنند.

تلاش برای زیارت مکه

هیئت مزبور در جده با شـریف عبـداللَّه ملاقات کرد و اجازه خواست تا از مکه زیارت کند، اما شـریف عذرخواهی کرد. زمانی که آنان اصـرار کردند، شریف باز هم بر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۲۹ مخالفت اصرار ورزیده با روشی آرام آنان را منصرف کرد. نکته قابل ملاحظه آن که یک مأمور ترکی در حد رتبه فریق به نام زکی پاشا با شریف عبداللَّه به مکه آمـد که به گفته دحلانـ سِـمت معـاونت او را داشت. «۱» بـدین ترتیب می‌توان مشاهـده کرد که سیادت ترکهـا در مکه تا چه اندازه افزایش یافته بود. در سال ۱۲۷۷ والی مصـر سعید بن محمدعلی پاشا مدینه را زیارت کرد. شریف عبداللَّه برای استقبال از وی عازم مدینه شد و مجلس با شکوهی ترتیب داد. شریف در تمام مدتی که سعید پاشا در مدینه بود- یعنی تا شوال آن سال- در مدینه ماند و سپس به مکه بازگشت. «۲» در سال ۱۲۸۱ فرمانی از آسـتانه دایر بر جنگ با شورشیان در عسیر رسید. به دنبال آن، امیر مکه، در رأس یک سـپاه متشـکل از عرب و ترک عازم نبرد با آنان شد. سـپاهی هم از مصر به درخواست عثمانی به این سپاه پیوست. این دو سـپاه در مخواة لشـکرگاه زدند. امیر عسـیر با آنان صلح کرد و سپاه مصر بازگشت. سپاه امیر مکه هم از مسیر غامد به سمت مکه حرکت کرده، مدتی در آن دیار ماند و سـپس به مکه آمد. «۳» از جمله نکات جالبی که شـیخ محمد سعید حضراوی در کتاب تاج تواریـخ البشـر نقل کرده آن است که وقتی اهل عسـیر خروج کردند، شـعری برای شـریف عبداللَّه نوشـتند که در آن آمده بود: اگر گرمـای تابسـتان و سـرمای زمسـتان و مشـغول بودن بهـار و زیبـایی پاییز تو را به خود وا می‌دارد، بگو کی می‌خواهی مشـغول درس آموختن شوی؟!

کانال سوئز

در سال ۱۲۸۵ به دسـتور سـلطان با برخی از قبایل شورشی شرق مکه جنگ شد که آنان آرام و مطیع شدند. در سال ۱۲۸۶ کار حفر کانال سوئز آغاز شـد تا دریای سـرخ به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۰ دریای مدیترانه متصل شود. پیش از این اشاره کردیم که هارون الرشید در این اندیشه بود، اما کسانی از نزدیکانش به او گفتند آن را عملی نکند، چرا که سرزمین‌های عربی- از ناحیه اروپائیان- به صورت طبیعی امنیت دارد و بعد از حفر این راه، امنیت از بین می‌رود.

قرنطینه در مکه

در این دوره، وبایی در مدینه آمد که شماری از زائران رجبیه مکه هم در آنجا بودند. زمانی که اینان بازگشتند، حکومت مکه آنان را در قرنطینه‌ای «۱» که در زاهر درست شده بود گذاشت. این اقدام در سال ۱۲۸۸ بود. «۲»

فتنه حوا

این فتنه‌ای بود که البته شـدّتی را که فتنه‌های قدیمی داشت، در آن ملاحظه نمی‌کنیم. داسـتان از این قرار بود که مردی به نام حوا با

شماری از عساکر ترک در بازار مَعْلات درگیر شد. وی از اهالی کمک خواست و مردم نیز او را بر ضد ترکها کمک کردند و آنان را زدند. درگیری به برخی از بازارها کشیده شده و فتنه‌ای میان اهالی از یک طرف، و عساکر ترک از طرف دیگر برای یک روز به طول انجامید. اما پیش از غروب شریف عبداللّه در رأس سپاه خود آن را آرام کرد. روز بعد مجلسی از علما و اعیان و فرماندهان ترک با حضور امیر و والی ترک تشکیل شد و ضمن آن برخی از اصحاب فتنه تنبیه گشته و شماری هم برای مدتی به خارج از مکه تبعید شدند. «۳» در سال ۱۲۸۸ امیر عسیر صلح را نقض کرد و عثمانی‌ها هم سپاه نیرومندی را به سوی وی فرستادند که سرزمین او را اشغال کرده، او و نزدیکانش را کشتند. شماری را هم اسیر کرده، به دربار عثمانی فرستادند. «۴»

تعلیم نظامی

در همین دوره، شریف عبداللّه طی فرمانی از اهالی مکه خواست تا در تمرینات نظامی شرکت کرده درس‌های مربوطه را فراگیرند. اهالی نیز اطاعت کردند. شماری از علما و طلاب و شخصیت‌ها و صاحبان حِرَف و اهالی محلات به میدان تعلیم آمده، در صفوف منظم به آموزش تعلیمات نظامی نزد اساتید که افسران ترک بودند مشغول شدند. این واقعه در سال ۱۲۹۴ بود. این کاری بود که من دلم می‌خواست ادامه می‌یافت، زیرا چیزی برای یک امت بهتر از آن نیست که نیرومند و متکی به بازوی جوانان زندگی کنند و به زیر سایه زاویه‌ها نخرامند و گرفتار زندگی کسالت‌بار در ساختمان‌های تکیه‌ها و رباطها نشوند. اندیشه تعلیم نظامی برای چهار ماه ادامه یافت و تعطیل شد. شاید منشأ آن بالا گرفتن جنگ میان عثمانی‌ها و روس‌ها در این دوره بود. در این تمرینات، فرزندان شریف عبداللّه و عموزادگان او هم با ریاست عون پاشا- امیر بعدی مکه- مشارکت داشتند. کسانی که تمرین می‌کردند، لباس ویژه‌ای می‌پوشیدند که اساس آن یک پیراهن و شلواری از نوع قماشی بود که به آن ملاـ می‌گفتند. عقالی هم بر روی پارچه سفیدی که برای پوشاندن سر از آن استفاده می‌کردند، به سر می‌انداختند. «۱» در میان جُمادی الثانی سال ۱۲۹۴ شریف عبداللّه در طائف درگذشت و همانجا پس از آن که بیست سال امارت کرد، مدفون شد. با درگذشت وی، والی ترک، شریف عون الرفیق را به عنوان وکیل الاماره منصوب کرد تا فرمان دربار عثمانی برای تعیین امیر مورد نظر سلطان برسد. «۲» در این دوره یکی از بناهای خوب یعنی دار ابی سفیان ساخته شد که پیش آن کوهک سنگی بود. این جریان مربوط به سال ۱۲۸۲ بود. «۳»

اعلام مشروطه در عثمانی

در این زمان بود که برخی از متفکران عثمانی متوجه شدند که دولت عثمانی نیاز به اصلاحاتی دارد. به همین جهت حزب آزادیخواهان را تشکیل دادند که شمار زیادی از ارکان دولتی و در رأس آنان صدر اعظم وقت مدحت پاشا که از اصلاح طلبان و آزادیخواهان بود، به آن پیوستند. رجال حزب به این نتیجه رسیدند که سلطان عبدالعزیز را از خلافت دور کرده و با اعلام مشروطه، سلطان جدیدی که تنها پادشاهی کند نه حکومت، و مبانی مشروطه را بپذیرد، سر کار آورند. در این زمینه سرعسکر وقت حسین عونی پاشا هم با آنان همراه شد، همین طور فرمانده نیروی دریایی و افسران برجسته نظامی. این جماعت در اواخر سال ۱۲۹۳ توانستند قصر سلطان را با نیروهای نظامی از زمین و دریا محاصره کنند. در سمت دریا از بخشی از ناوگان کمک گرفتند. در این وقت نماینده آنان نزد سلطان آمد و به او خبر داد که مردم وی را از خلافت خلع کرده‌اند و نیروهای نظامی اطراف قصر آماده هستند که در صورت رد درخواست‌هایش وارد عمل شوند. ابتدا سلطان کار آنان را جدی نگرفت، اما وقتی جدّیت آنان را دید تسلیم شد. آنان نیز وی را به قصر دیگری برده، نگهبانانی بر وی گماشتند. چند روز بعد برخی از رگ‌های او را قطع کرده به تدریج آن قدر خون از وی رفت تا مرد. برخی نیز بر این باورند که برخی از رجال حزب او را در قصرش کشتند. با خلع عبدالعزیز، رجال حزب با سلطان مراد بیعت کردند. اما کار وی بیش از سه ماه طول نکشید، زیرا عقل وی دچار مشکل شد. از این رو، وی را

کنار گذاشته برادر او سلطان عبدالحمید را در سال ۱۲۹۴ به خلافت برداشتند. در این وقت، احکام و فرامین بر اساس خواست مشروطه خواهان صادر می‌شد و سلطان عبدالحمید به جز امضای فرامین، دخالتی در کارها نداشت. به دنبال این تحولات، اوضاع رو به نابسامانی رفت و مشروطه خواهان شروع به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۳ تنبیه کسانی کردند که در مبادی مشروطه تردید و تشکیک می‌کردند. آنان نسبت به دشمنانشان که حامی سلطنت بودند، قساوت به خرج داده، ایشان را مورد اهانت و ذلّت قرار می‌دادند. این امر سبب شد تا بحران و فتنه گسترش یابد.

حسین شهید فرزند محمد بن عبدالمعین بن عون

مشروطه خواهان در پی انقلاب عثمانی فردی از شرفا را که مبانی آنان را قبول داشته باشد، یعنی حسین بن محمد بن عبدالمعین را برای امارت مکه نامزد کردند. سلطان نیز با تعیین او موافقت کرده او را به امارت تعیین نمود. وی این زمان در آستانه «۱» و عضو مجلس شورای دولتی و در رتبه وزیر بود. برخی از پیرمردان به من گفتند که او در انقلاب اتحادیون مشارکت داشت و معتقد به حاکمیت مشروطه و گسترش دامنه نفوذ آن بود. در این وقت حسین به سوی مکه حرکت کرد و در شعبان سال ۱۲۹۴ وارد این شهر شد. اما چیزی نگذشت که برادرش شریف عون بعد از عید فطر همان سال از مکه به استانبول رفت «۲» و رتبه وزارت گرفت و جای برادرش را در عضویت مجلس شورای دولتی پر کرد.

الغای مشروطه

اندکی بعد از آن که سلطان عبدالحمید زمام امور را در مقرّ خلافت به دست گرفت، توانست حامیان سلطنت را اطراف خویش جمع کرده و شرایط را برای الغای مشروطه فراهم سازد. وی کار خود را با دستگیری شماری از مشروطه خواهان از جمله مدحت پاشا و بسیاری از همقطاران او آغاز کرده، آنان را به طائف تبعید کرد. سپس جنگ سختی را بر ضد مشروطه خواهان آغاز کرده، اداره جاسوسی خاصی را تدارک دید تا به تعقیب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۴ آزادیخواهان و نظارت بر اعمال آنان بپردازد. این سازمان گزارش‌های محرمانه خود را برای عبدالحمید می‌فرستاد و او نیز به صرف شک و تردید، افراد را معاقبه کرده، با اندک شبهه‌ای از سر راه خود بر می‌داشت. بسیاری از این افراد تبعید و آواره و برخی ترور شده به قتل رسیدند، به طوری که زندان‌ها پر شد. وی بسیاری از قربانیان خود را که به هزاران نفر بالغ می‌شدند، به بسفور فرستاد که اکثر آنان در زندان‌ها کشته شدند. «۱»

اقدامات عبدالحمید در مکه

برخی پیرمردان به من گفتند که دامنه کارهای ستمگرانه‌ای که عبدالحمید بر ضد دشمنانش از اتحادیین انجام می‌داد، به مکه هم رسید. اولین اقدام علیه امیر مکه یعنی حسین بن محمد بود. وی که با اتحادیین مربوط بود، با توطئه عبدالحمید به قتل رسد. مطلبی که این پیر برای من نقل کرد، هیچ کدام از مورّخان مکه در این دوره به آن اشاره نکرده‌اند. دحلان می‌گوید: «۲» حسین بن محمد با خنجر مسمومی که در جدّه به وی زده شد، درگذشت. این اقدام زمانی بود که او نزدیک خانه شیخ عمر نصیف با اسب به طرف قصر در حرکت بود. در آنجا یک افغانی که در لباس درویش بود، نزدیک وی رفت و پیش از آن که از اسب پیاده شود، با نشان دادن این که بنای بوسیدن دست شریف را دارد، نزدیک شده، خنجر مسموم خود را در ران شریف فرو کرد. شریف در اثر این زخم درگذشت و به همین جهت او را شهید نامیدند. مردم، افغانی را دستگیر کردند و البته در این باره احتمال‌های مختلفی مطرح شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۵ اما این افغانی کلمه‌ای در این باره که بتواند موضوع را

روشن کند، اظهار نکرد. بازجویان با همه شکنجه‌هایی که به وی دادند نتوانستند چیزی در این باره از او به دست آورند. در این وقت، این احتمال داده می‌شد که کسانی در جده در این کار دست داشته‌اند، چرا که شریف، به میهمانی یکی از بزرگان آنان دعوت شده بود و در این مسیر درست وقتی که در حال ورود به خانه‌ای بود که بدان دعوت شده بود، کشته شد. وجیه، جده شیخ محمد حسین نصیف که خود برادر زاده شیخ عمر نصیف بود، کسی که شریف حسین شهید نزدیک خانه او کشته شده بود، دلیل دیگری را برای ترور شریف بیان کرد، چیزی که از برخی از نزدیکانش شنیده بود. خلاصه آن مطلب این بود که عبداللّه بن محمد بن عون، برادر شهید، در زمان امارت خود، محمد شروانی پاشا داغستانی والی مکه را کشته بود. برادر مقتول به دنبال گرفتن ثار برادرش بود. زمانی که به مکه آمد، عبداللّه بن محمد بن عون مرده بود و او برادر وی یعنی همین حسین بن محمد را کشت. وی بنای آن را داشت که بگوید قاتل نه افغانی بلکه داغستانی و برادر شروان پاشا بوده است.

امارت عبدالمطلب بن غالب برای بار سوم

زمانی که خبر این رخداد به دربار عثمانی رسید، سلطان عبدالحمید، عبدالمطلب را برای بار سوم به امارت منصوب کرد. وی در آن وقت در استانبول بود و در هفدهم ربیع الثانی سال ۱۲۹۸ عازم مکه شد. «۱» در نشریه جوائب ترکی «۲» آمده است: حضرت سید الجلیل الأثیل مولانا الهمام الکامل، عقد آل البیت النبوی المعظم، سلالهٔ الأماجد القاطنین ببلد اللّه الأمین والحطیم وزمزم الشریف، عبدالمطلب بن المرحوم الشریف غالب، عازم مکه شد. حضراوی هم در تاج تواریخ البشر «۳» می‌نویسد: او با یک کشتی بخار سلطانی ویژه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۶ که دولت هزینه‌ای برابر با ۱۷۰۰ جنیه عثمانی برای آن پرداخته کرده بود و به علاوه دو هزار جنیه که برای مخارج سفر وی داده بود، عازم مکه شد. همراه وی در این کشتی، گروهی فنی برای معین کردن حدود سرزمین قبایل حرب به حجاز می‌آمد، جایی که گرفتار جنگ‌ها و فتنه‌های فراوان شده بود. وی در هفتم جُمادی الاولای به ینبع رسید. یک هفته در آنجا ماند. در آنجا شنید که مدینه دوران سختی را از فشار اقتصادی و تنگدستی می‌گذراند ودلیل آن‌هم نرسیدن ارزاق و غلّات به این شهر است که خود نتیجه ناامنی راه‌ها و نرسیدن قافله‌هاست. وی دستور داد تا ارزاق را از ینبع به آنجا حمل نمایند. به دنبال آن، هزار شتر این ارزاق را به سوی مدینه بردند که مورد استقبال فراوان و سرور بی‌اندازه اهل مدینه شد. قیمت‌ها پایین آمد به طوری که یک آقه گوشت به ۳ قروش و یک کیله برنج به ۵ قروش و نصف کیله گندم به چهار و نیم قروش به فروش رسید. پس از آن که عبدالمطلب دو هفته در مدینه ماند، به ینبع بازگشته، دوباره سوار یک کشتی که منتظر وی بود شد و عازم جده گردید. در آنجا چهار روز ماند و مورد استقبال بزرگان شهر و نمایندگانی که از مکه آمده بودند، قرار گرفت، سپس به مکه منتقل شده، در شب جمعه ۱۸ جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ طیّ مراسم بسیار باشکوهی وارد مکه شده، به قصرش در قراره رفت. «۱» حضراوی «۲» به رجال دایره امیریه اشاره کرده، می‌نویسد: از جمله کسانی که با شریف عبدالمطلب بود، مردی شامی با نام جمال افندی و فردی یمنی با نام محمد جابر بود. گفته می‌شد که فرد اخیر مأمور بخشی از گمرکات است. وی در گذشته با تهمت تصرّف اموال دولتی در دوران امیر عبداللّه دستگیر شده بود که توانست از آنجا به استانبول برود و به شریف عبدالمطلب بپیوندد و از اطرافیان او شود. زمانی که شریف به امارت رسید، وی این شخص را به ریاست دایره‌ای که به همراه یک کاتب ترکی به نام ایوان افندی و فردی دیگر از ترکهای متولد مدینه با نام حسین طلعت وی را در کارها تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۷ کمک می‌کرد، منصوب کرد. حضراوی بحث را چنین ادامه می‌دهد که این کارمندان، کارهای عبدالمطلب را در اختیار گرفته و مانع از دسترسی مردم به او شدند، چیزی که برای اهالی و رجال بادیه، به خصوص رجال قبایل حرب، بسیار سنگین بود. دحلان در این باره می‌گوید: «۱» شریف عبدالمطلب در حالی که در سنین کهولت بود به امارت اخیرش منصوب گردید، به همین سبب در برخی از کارها گرفتار شد و شماری از رجال قصر توانستند بدون

نظر او به کارها بپردازند و او را در مسیری ببرند که فایده‌اش به آنان می‌رسید. امیر هنوز به مکه نرسیده بود که دید در کنار قصر او در قراره، خانه‌ای بنا شده است که از خانه او بلندتر است. این خانه را شریف مهدی بن ابی‌طالب عبدلی در زمانی که شریف عبدالمطلب در مکه نبود، ساخته بود. وی گروهی از اشراف را خواست و دعوایی علیه شریف مهدی و این که به او ضرر وارد شده است، مطرح کرد که اشراف مزبور شکایت وی را پذیرفتند. در این وقت، فرزندان شریف مهدی هم آمدند و مقرر شد که شریف چهار هزار ریال برای خانه به آنان بپردازد و آنان هم با اکراه قبول کردند. پس از آن که قاضی در این باره سندی نوشت، ساختمان را منهدم کردند. از این جا بود که مردم شروع به بدگویی از امیر کردند. چیزی نگذشت که عبدالمطلب شیخ محله غزّه محمد الهابط را به همراه عبداللّه بن قویحص و محمد ترکی دستگیر کرد. اتهام اینان آن بود که در باره سیاست گفتگو می کردند. وی دستور داد آنان را در خانه‌اش در البیاضیه واقع در معابده، شلاق زدند، به حدّی که آنان عقل خویش را از دست دادند. سپس آنان را به ابطح کشانده در آنجا رها کردند. دو نفر از ایشان مردند و تنها شیخ غزّه جان به در برد. این دستگیری‌ها روزانه ادامه یافت و نفرت مردم را از شریف در پی داشت. وی علی بن ابراهیم قاضی ینبع و عایض بن هلیل شیخ قریه السیل و ابن حرائیم از اهالی آنجا را دستگیر کرد و در حالی که در غل و زنجیر بودند، به آستانه فرستاد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۸ من بعید نمی‌دانم که این قبیل کارهای تهدیدآمیز، حلقه‌ای از حلقات رفتارهای سختگیرانه‌ای بود که عبدالحمید بر ضد دشمنانش از حزب اتحاد یا کسانی که مانند آنان بود، در استانبول دنبال می کرد. دیدیم که عبدالحمید پس از کشته شدن حسین، عبدالمطلب را برای امارت برگزید. بنابراین بعید نیست که او را مکلّف به تعقیب کسانی که هوادار حزب اتحاد بودند، کرده باشد. به ویژه که دیدیم وی آنان را به استانبول می‌فرستاد. همچنان که بعید نیست برخی از کارهای او هم ویژه خود او بوده و با استفاده از فرصت به دست آمده در دعوت عبدالحمید برای مبارزه با افراد وابسته به حزب اتحاد و سیاسیون، تلاش کرده است تا از یک طرف دشمنان خود را از سر راه بردارد و از طرف دیگر هماهنگ با سیاست استانبول پیش رفته باشد. اعتماد عبدالحمید به شریف عبدالمطلب، به جایی رسید که سلطان، دشمنان بزرگ خود را که شمارشان به یازده می‌رسید، و در رأس آنان مدحت پاشا و دوستانش بودند، به مکه تبعید کرد و عبدالمطلب را مسؤول نگهبانی از آنان در زندان و ساکت کردن کسانی کرد که هدف سیاست عبدالحمید ساکت کردن آنان بود. این افراد در محکمه عبدالحمید در آستانه محاکمه شده و حکم قتل آنان صادر شد، جز آن که عبدالحمید بر این باور بود که این کار را به تأخیر اندازد. بنابراین آنان را عفو کرده به جای قتل، تبعید آنان را مطرح کرد. به دنبال آن، آنان را تحت حفاظت شدید به مکه فرستاد. دو روز در آن‌جا ماندند و سپس به سوی طائف حرکتشان داد و در آنجا در جایی که به قشلاق معروف است، زندانی شدند. «۱» از جمله مطالبی که ارتباط عبدالمطلب را با افکار پادشاهی و اخلاص او به عبدالحمید نشان می‌دهد، مطلبی است که شیخ حسن عشی که از مقرّبان در قصر الاماره در مکه بود برای من نقل کرد. وی گفت که روزی که مدحت پاشا به طائف رسید، عبدالمطلب هم آنجا بود و از سوراخی به آنان که در راه رفتن به زندان بودند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۳۹ می‌نگریست و می گفت: ای مدحت پاشا! من تو را نصیحت کردم، اما قبول نکردی. همراه مدحت پاشا که صدر اعظم بود، هم‌قطار او محمود پاشای داماد که پیش از وی صدر اعظم عثمانی بود، همچنین خیر اللّه افندی شیخ الاسلام که فتوا به خلع عبدالحمید داده بود هم بودند. خیر اللّه پیش از دیگران به مدینه تبعید شد، اما بعد از آن که این جماعت به طائف رسیدند، او هم به آنان پیوست و همراه آنان زندانی شد. زندانی‌ها در سال ۱۲۹۷ به طائف رسیدند و چندان ماندند تا مدحت پاشا و محمود در زندان کشته شدند و شیخ الاسلام باقی ماند. برخی از پیرمردان به من گفتند که آن دو، با فشار دادن بیضه‌هایشان کشته شدند. یکی از کسانی که در همسایگی آنان در خانه‌های نزدیک به قشلاق بوده و صدای آنان را شنیده بود، این مطلب را برای این افراد نقل کرده بود. جنازه مدحت پاشا همچنان در طائف مدفون بود تا آن که یک هیئت از ترکیه در سال ۱۳۷۰ به سعودی آمدند و جنازه او را از طائف به آنکارا منتقل کردند. دحلان «۱» در حوادث سال ۱۲۹۷ می گوید که عمارت

چاه بازان اجیاد در این سال به اتمام رسید و آب آن به سمت خزانه زبیده سرازیر شد. گفته می‌شود که شریف عبدالمطلب در کارهای خود در جده به وکلیش شیخ حسن هزازی اعتماد می‌کرد؛ اما چیزی نگذشت که بر وی خشمگین شده، او را زندانی کرد و کار وی را به عمر افندی نصیف، وکیل اشراف از آل عون واگذار کرد. دحلان «۲» در وصف برخوردهای تند عبدالمطلب نسبت به مردم در مکه مطالب دیگری می‌گوید و چنین ادامه می‌دهد: دو فرزند وی که کارهای وی را با رفتارهای تند و ظالمانه دنبال می‌کردند، مردند و زمان دولتشان به طول نینجامید. سپس نواده او مساعد ابن رضا بیک قائم مقام عهده‌دار کارها شد. او نیز چهل روز حاکم بود و طی آن مردم را با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۰ شکنجه و زندان تحت فشار قرار داد، به طوری فریاد و فغان از مردم و بادیه نشینان برخاست. روزی عبدالمطلب به خانه‌اش قراره آمد و دستور آزادی تمام زندانیان را داد و علی بن سعد سروری را قائم مقام کرد که کمترین برخوردهای ظالمانه را داشت. پس از وی کار را به دست حامد منعمی داد که او نیز برخوردهای تند و بد را شدّت داد، پس بادیه را بحران گرفت و امنیت کاهش یافت. باز دحلان می‌گوید: «۱» عبدالمطلب در جریان خرید و فروش میوه، امتیازات خاصی به برخی از مقرّبان خود داده بود. نویسنده افادهٔ الأنام هم می‌نویسد: رجال اداری او کارها را برابر چشم او خوب جلوه داده بودند و این در مقابل رشوه‌هایی بود که برای خود می‌گرفتند. داستان از این قرار بود که بازار میوه و سبزیجات، بازاری بود که دلّالی در آن به صورت واسطه‌گری میان فروشنده و خریدار بسیار شایع بود. در این زمینه دخیل اللَّه عواجی توانست در تمامی انواع سبزیجات و میوه، دلّالی را ویژه خود گرداند و این به موجب فرمانی بود که عبدالمطلب به وی داده بود. بدین ترتیب دیگران را محروم کرد و سپس به آنان اجازه داد که در ازای پرداخت مبالغی به وی، اجازه این کار را بیابند. همین کار در باره حشیش و زغال و هیزم نیز انجام شد و انحصار دلّالی در آن‌ها به برخی از اشراف داده شد تا در قبال آن مبالغی بپردازند. همین رویّه در باره شترانی که به جاوه‌ای‌ها داده می‌شد، صورت گرفته، انحصار آن به بیوت خاصی که تنها هم آنان از فوایدش بهره‌مند شوند، داده شد. واقعیت آن است که این قبیل انحصارات، چیزی نبود که عبدالمطلب آن را درست کرده باشد، بلکه بسیاری از امرای پیشین مکه در دوران ابو نمی دوم مشابه آن را انجام می‌دادند، چیزی که ما هنوز هم میان بسیاری از بیوت مکه شاهد آن هستیم و مردم، طی نسل‌های طولانی زیر فشارهای آن خسته و کوفته شده‌اند، بدون آن که تغییری در این وضعیت داده شده باشد. چرا که عرف کهنه را تقدیس می‌کند، با گذشته مسامحه می‌کند تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۱ و آن را می‌پوشاند. برابر ما بیوتاتی هستند که اجاره شتران را به انحصار خود درآوردند و خاندان‌هایی که کار مطوّفی برای برخی از نژادها را در انحصار دارند. طبیعی است که دیگران هم انواع احتکارها و انحصارهای دیگر را دارند و انحصار مجال عمل در این قبیل میادین را می‌گیرد و صدها خانواده را که این احتکار دست و پایش را می‌بندد، محروم می‌کند. این احتکار تنها مبتنی بر فرامین عبدالمطلب نبود، جز آن که فرامین وی در مواردی بود که تأثیر بیشتری در مقایسه با امور دیگر داشت یا آن که اصولًا سختگیرانه‌تر صادر و اجرا می‌شد. به هر روی، آنچه را که می‌توان از مجموع اقوال مورّخان به‌دست آورد آن است که این قبیل رفتارهای عبدالمطلب- افزون بر اعمال زورگویانه دیگر او- به برخی از رجال قبایل آسیب رساند، به طوری که به مرور بحران، بادیه‌ها را فرا گرفت و مردم شروع به انتقاد از حاکمیت کردند و امنیتِ راه‌ها به خاطر مشکلاتی که بادیه نشینان با آن روبرو بودند، متزلزل شد. در این هنگام، والی ترک، فرصت را برای اقدام بر ضد عبدالمطلب در دربار عثمانی مناسب دید. با این حال، موقعیت عبدالمطلب در دربار عثمانی بیش از آنی بود که والی تصوّرش را می‌کرد. بنابراین سلطان راهی را انتخاب کرد که با والی به صورت سخاوتمندانه و با عبدالمطلب به صورت بخل‌ورزانه رفتار کرده باشد. وی ناشد پاشا را عزل کرد و به جای وی صفوت پاشا را در منصب والی ترک نصب کرد. این اتفاق در پایان ذی حجه سال ۱۲۹۷ رخ داد. والی جدید فرامینی به همراه داشت که ضمن آن می‌بایست انحصاراتی که عبدالمطلب برای خانواده‌ها ایجاد کرده بود و نیز انحصاراتی که درباره شترداران بود لغو شود و وضعیت بسان آنچه پیش از آن بود، باز گردد. چنین می‌نماید که عبدالمطلب نه از فرامین جدید خشنود

شـد و نه از سـبک ارائه آنها توسط والی جدیـد؛ به همین دلیل، اندکی بعد میان آن دو اختلاف آغاز شد که بخشـی به همین مسأله مربوط می‌شد، و البته دلایل دیگری هم داشت که عمده آنها به تعارض ذاتی موجود در اداره دوگانه شهر باز می‌گشت. اختلاف با صفوت پاشا بیش از اختلاف امیر با والی ترک پیشین بود. زمانی که اخبار مکه به دربار عثمانی رسید، صـفوت پاشا عزل شـد و به جای وی احمـد عزّت پاشا ارزنجانی منصوب گردیـد. احمـد پاشا یکبار دیگر هم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۲ در دوران امارت اوّل عبـدالمطلب در سال ۱۲۶۹ همین منصب را در مکه داشت. وی در اوائـل محرم سال ۱۲۹۹ در حالی که بسیار پیر شده و عمرش قریب نود سال بود، به مکه رسید. امارت وی هم چندان طولی نکشید، زیرا بلافاصله میان آن دو اختلاف آغاز شـد و پس از آن کار امارت را به عثمان نوری پاشا سپردند که در شـعبان سال ۱۲۹۹ عهده‌دار آن منصب شد. «۱» به نظر می‌رسد شریف عبدالمطلب به رغم سن بالا، به شخصیّت خود اعتماد فراوان داشت و بنایش بر آن بود تا مانع از آن شود که والی ترک بنا بر اختیاراتی که در باره دخالت در امور منطقه دارد، به گونه‌ای رفتار کند که موجب اهانت به امیر یا تضعیف او شود. در واقع، تقسیم قدرت میان امیر و والی ترک، تعجب برانگیز بود، اما من تصوّر می‌کنم که عثمانی‌ها در ایجاد آن به دلیل جلوگیری از استبداد به رأی برخی از امیران در حکومت، معـذور بودنـد، برای این که بـا تعیین والی می‌توانسـتند وضـعیت را به گونه‌ای پیش برنـد که نوعی محـدودیت برای برخورد امیر بـا رعایـای خود ایجاد شود. به هر روی، اختلاف همچنان ادامه داشت تا آن که عثمان نوری پاشا آمـد. جرأت وی بیش از دیگران بود؛ او توانست دربار عثمانی را قانع کنـد که عبـدالمطلب را از کار برکنار کند. در این باره یک فرمان سری صادر شـده، عبـدالمطلب عزل و عبداللَّه «۲» بن محمـد بن عون به عنوان وکیـل تعیین شـد تا امیر بعـدی تعیین شود. «۳» در این وقت، عبدالمطلب در باغ تابستانی خود در مثناة از نواحی طائف بود. عثمان شرایط را آماده کرده، شبانه شماری از سپاهیـان خود را بر بالاـی کوه‌های مشـرف به مثناة قرار داد و توپخانه‌ای در آنجا تاریـخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۳ نصب کرد. سـپس گروهی از اشـراف را هم با شمشیر آماده کرده، صبحگاهان خبر عزل عبدالمطلب را برای وی فرسـتاد. زمانی که شـریف، توپ‌های مشرف بر مثناة را روی کوه‌ها دید، تسلیم شد. در این هنگام پاشا نزد وی رفت و از او خواست تا به عسـکرگاه قشله، جایی که مدحت پاشا و رفقایش در آنجا زندانی بودند، منتقل شود. آنگاه نگهبانانی برای وی قرار داد و پس از آن خبر عزل وی و تولیت عبـداللَّه بن محمـد بن عون در ۲۸ شوال سال ۱۲۹۹ در مکه و طائف اعلام شـد. «۱» عبدالمطلب هم تا پایان سال ۱۲۹۹ در قشـله بود تا آن که به قصـر البیاضـیه در معابـده منتقل شـد. در آنجا همراه با خانواده و خـدمه‌اش، زیر حفاظت دسـته‌ای سپاه زندگی می‌کرد تا آن که در ربیع الثانی سال ۱۳۰۳ درگـذشت. مفتی وقت شافعی‌ها، سید احمد زینی دحلان بر وی نماز خواند و عون الرفیق و عثمان پاشا در تشییع او شرکت کردند. عمر وی نزدیک به صد سال بود. «۲»

عون الرفیق

عبـداللَّه برای چنـد روز به عنوان وکیل مشـغول بود تا آنکه فرمان جدیـد، برادرش عون الرفیق بن محمد بن عبدالمعین بن عون را به امارت تعیین کرد. با رسـیدن خبر آمـدن وی به جـده، شـماری از اشـراف، از برادرزادگانش از جمله حسـین بن علی– پادشاه بعدی حجاز– برای اسـتقبال راهی شـده در روز ۹ ذی حجه سـال ۱۲۹۹ در موکب با شـکوهی از وی اسـتقبال کردنـد و آن روز را همانجا ماندنـد و نتوانسـتند در عرفـات وقـوف کننـد. سـپس همگی بـه منی رفتـه، در آنجـا جشـنی برپـا کردنـد. بـه دنبـال آن، عبـداللَّه و برادرزاده‌اش ناصـر بن علی مکه را ترک کرده، به آسـتانه رفتنـد و در آنجا به رتبه پاشایی دست یافتند. سـپس عبداللَّه پاشا به عنوان عضو مجلس شورای دولـتی در اسـتانبول منصوب شـد و به حسـین بن علی رتبه پاشـایی داده شـد. «۳» تاریـخ مکه (از آغـاز تا پایان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۴ در این هنگام شـماری از خرابکاران از قبایل زبیـد و بشـر و معبد «۱» و سلیم، «۲» شروع به افسـاد کرده، امنیّت راه‌هـا را از میان بردنـد و به کاروان‌هایی که در رمضان سال ۱۳۰۰ میان جده و مکه حرکت می‌کردند، دسـتبرد

زدند. شریف عون، سپاهی را برای تأدیب آنان فرستاد، و آنان را که به عسفان گریخته بودند، تعقیب کرده، مورد حمله قرار داد و به اطاعتشان درآورد. در این وقت، به سال ۱۳۰۴ شیخ احمد زینی دحلان نویسنده کتاب خلاصهٔ الکلام درگذشت. به لحاظ سیاسی هم بـار دیگر اختلاف میان عون و والی ترک آغاز شد که به حدود قدرت آنان بر می‌گشت. دولت، عثمان پاشا را عزل کرده به جای او حسین جمیل پاشا را منصوب کرد. در سال ۱۳۰۴ عون، علی بن موسی بغدادی، امین ماصیه لی و محمد السعدی را دستگیر کرده، به بیرون از این دیار تبعید کرد. «۳» پس از آن، علی ابراهیم عجیمی و عبداللّه کردی امام شافعی‌ها، شیخ احمد بن شیخ عبداللّه فقیهظ یکی از امامان مسجد، و شیخ علی زین العابدین هندیه را دستگیر کرده آنان را نیز تبعید کرد. گفته می‌شد که آنان با عثمان پاشا در ارتباط بودند. ابتدا آنان از این کار منع شدند که پذیرفتند، اما بار دیگر با والی جدید که به تازگی آمده بود مرتبط شدند و این بار، امیر آنان را تبعید کرد. وی همچنین شیخ عبدالرحمن شیبی را از وظیفه سدانت کعبه عزل کرده، او را به الهدا تبعید کرد. وی در آنجا ماند تا مرد و به جای وی شخص دیگری از آل شیبی به آن منصب، منصوب گردید. زمانی که داستان این تبعیدها به دربار عثمانی رسید، با آن مخالفت کرده، اجازه داد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۵ همه آنان به مکه باز گردند. در سال ۱۳۱۴ شریف عون دستور تبعید شیخ عبدالرحمن سراج مفتی حنفی‌ها، شیخ محمد عابدین حسین مفتی مالکی‌ها، و سید ابراهیم نایب حرم، و سید علوی سقاف شیخ الساده در مکه و سید عبداللّه بن محمد الزواوی را صادر کرد. «۱» برخی از معاصران شریف عون می‌گویند که این تبعیدشدگان، مطالبی در شکایت از رفتارهای شریف عون در مکه در صورت جلسه‌ای نوشته آن را امضا کرده و فرستادند. خلیفه یا کسان دیگری که در قصر بودند و تمایل به سیاست شریف عون داشتند، همان صورت جلسه را برای شریف عون فرستادند تا بخواند. شریف مصمم شد از افرادی که آن را امضا کرده بودند انتقام بگیرد. برخی را به زندان انداخت و برخی را تبعید کرد. برخی هم می‌گویند که متن این صورت جلسه، همراه با گروهی که در رأس آنها راتب پاشا بود، جهت تحقیق به مکه پس فرستاده شد. در این وقت، شریف عون توانست دوستی احمد راتب پاشا را به دست آورد و نتیجه تحقیق را به نفع خود گرداند. به دنبال آن راتب پاشا به جای جمیل پاشا، منصوب گردید. این منابع می‌گویند که شریف، پس از ماجرای آن صورت جلسه، سختگیری بیشتری با مردم می‌کرد و زمانی که از نویسندگان آن انتقام گرفت، در تعامل خود با دیگران رفتار تندی را پیش گرفت که آثار سویی برای او داشت. چنین به نظر می‌آید که شریف عون- صرف نظر از آن ماجرا- رفتارهای شگفت و متناقضی داشته است. برخی از معاصرانش از دانش سرشار و علاقه او به انجام کارهای خیر و خنده‌رو بودنش در مجالس خصوصی و دوستی‌اش با افراد صلح جو سخن می‌گویند. در همان حال، از بخشندگی بیش از حد میان ندیمانش و سختگیری‌اش نسبت به حُجّاج و اصرار وی در عقوبت مخالفان و حمایتش از خزناویه که توده مردم را تحت فشار گذاشته بودند، یاد می‌کنند.

خزناویه

این جماعت، یک دسته نظامی بود که شریف عون آن برای کارهای خود و اجرای فرامینش درست کرد. به همین دلیل، تسلّط زیادی روی اهالی داشت و از نفوذ خود برای تحت فشار گذاشتن کسانی که می‌خواستند عون یا همان جماعت را تحت فشار بگذارند یا در اموالش طمع می‌ورزیدند، استفاده می‌کردند و در عین حال، کسی هم جرأت شکایت از آنان را نداشت. یکی از منتقدان با تلخی از کارهای خزناویه یاد کرده می‌گفت: شریف از میان مردم این افراد را انتخاب کرده و نفوذی به آنان می‌داد که می‌توانستند خواص را برای تنبیهشان، ذلیل کنند. از جمله داستان‌هایی که برخی از معاصران شریف عون به یاد دارند و نشان رفتار شگفت اوست، دستور وی به تخریب قبّه برخی از قبرها با استدلال به این بود که این افراد استحقاق تقدیس ندارند. برخی را هم به حال خود می‌گذاشت که معنایش این بود که آنان مستحق تقدیس هستند. «۱» حکایت دیگر آن که وی دستور داد، یکی از

دیوانه‌هایی را که لخت در خیابان‌ها راه می‌رفت، آوردند و او را بعد از آن که تنظیف کرده و پوشیدن لباس‌های اشرافی و مجلسی را به وی تعلیم دادند، از همنشینان مجلس خود قرار داد. منابع گفتند که او این دیوانه را به عنوان انیس خود انتخاب کرد و بزرگان شهر را بر آن می‌داشت تا دست او را ببوسند، چنان که او را در بالای مجلس می‌نشاند. زمانی که با موکب خود بیرون می‌آمد، این دیوانه را در سمت راست کالسکه خود می‌گذاشت و زمانی که دیوانه یاد شده در کالسکه خاص او سوار می‌شد، به مردم دستور داده می‌شد تا بسان مواردی که مردم در کنار موکب امیری برای تحیّت می‌ایستند، برای او بایستند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۷ وی تصمیم داشت تا برای این دیوانه قصری بسازد. به همین دلیل چندین خانه را در نزدیکی مسجد در قشاشیه که از بهترین خیابان‌های شهر بود خریداری کرد و از صاحبان آنها خواست خانه‌ها را تخلیه کنند. سپس خانه‌ها رامنهدم کرده قصری ساخت. این قصر، اخیراً جهت توسعه حرم منهدم گردید. وی به سراغ زمینی که برابر قصر بود و خانه‌های فراوانی در آن بود رفت و از صاحبان آنها خواست تا آنجا را تخلیه کرده، قیمت خانه‌ها را نقداً پرداخت کرد. سپس دستور داد آن خانه‌ها را منهدم کردند تا باغی برای این دیوانه در آنجا بسازد و او حظّ بصر برد. برخی باز مبالغه کرده می‌گویند: عون می‌خواست خانه‌های بیشتری را خراب کند تا به غزّه برسد، برای این مسافت میان قصر الاماره را با قصر آن دیوانه چندان بدون بنا و ساختمان گذارد که وقت دیدن آن قصر، مانعی وجود نداشته باشد. این فاصله سیصد متر بود. برخی هم بر آنند که داستان ساختن باغ و غیره، اساس درستی ندارد. بحث خریدن این خانه‌ها و تخریب آنها، به هدف ساختن جایگاه بزرگی برای حجاج بود و این در پی اجرای دستور سلطان عبدالحمید بود که وی را به ساختن چنین بنایی تشویق کرده، پول‌های لازم را برای وی فرستاد و در پی آن، خانه‌های یاد شده تخلیه و منهدم شد. واقعیت آن است که این زمین، برای سالها در دوران شریف عون خالی و بدون بنا بود تا آن که ورثه شریف عون، پس از وی آن را به برخی از مردم که در آنجا دکان و خانه‌هایی از حلبی درست کردند، اجاره دادند. وضعیت چنین بود تا در دوران حکومت سعودی، که ورثه آل عون مجبور شدند تا در آنجا خیابان‌ها و دکان‌هایی درست کنند. بخشی از آن زمین، در حال حاضر در طرح توسعه حرم قرار گرفته است. برخی به این نظر تمایل دارند که شریف عون اعتقاد عمیقی به علی‌بو- همان دیوانه- داشت و یکبار نزد شریف ادعای نبوت کرده بود و او هم به وی معتقد شده بود. من خودم علی‌بو را بعد از دوران شریف عون دیده بودم که به خیابان می‌آمد و مثل زمان‌های قدیم، قدم می‌زد و آن را متر می‌کرد، اما لخت نبود، بلکه خویشانش، لباس تن او می‌کردند و مثل سایر مردم بود. من بارها با او روبرو شده بودم، اما در او چیزی که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۸ توجه را جلب کند، وجود نداشت. جنون او، جنونی عادی بود و تمایل به انزوا و کم‌حرفی داشت. معمولًا در حالی که به آرامی قدم بر می‌داشت، دیده می‌شد. اگر کسی با او حرفی می‌زد، تنها بعد از اصراری که به او می‌شد، یک کلمه جواب می‌داد: هی مقضیة ... مقضیة .. مقضیة إن شاء اللّه. برخی هم باورشان این بود که زیرکی عون او را بران داشته بود تا برای تنبیه علما، چنین دیوانه‌ای را به عنوان همنشین خود قرار داده، بر آنان مقدّمش بدارد و به آنان دستور دهد تا به وی تعظیم کرده، دست او را ببوسند. برخی هم برخورد شریف را با علی‌بو، رفتاری شگفت و عجیب و غریب می‌دانند که در شریف عون بوده است. من به همین حرف اخیر را باور دارم و اعتقادم این است که این قبیل کارهای شگفت و نادر در میان شخصیت‌ها و رهبران، چیز بی‌سابقه‌ای نیست. آنها هم مثل سایر مردم هستند و تفاوتشان تنها در تأثیری است که آنان در شرایط و محیط از خود بر جای می‌گذارند. این قبیل رفتارها و داستان‌های نادر، در اصل ناشی از موقعیت ممتازی است که آنان از آن برخوردارند و ناشی از تأثیر نیرومندی است که در اطرافیان بر جای می‌گذارند. گاه آدم‌های ستایشگری را می‌بینم که از آن رهبران، به عنوان کسانی که صفات نوابغ و جاودانه دارند و دارای عقل ممتاز هستند، یاد می‌کنند، و در همان حال کسانی هم هستند که به نقد و بدگویی از آنان می‌پردازند و در اطراف آنان هزاران قصّه مضحک می‌سازند تا به تحقیر اصحاب آنان پرداخته، از آنان انتقام بگیرند. ما در تاریخ، هزاران قصّه می‌بینیم که به صورت داستان‌های شگفت در اطراف رهبران امّت‌ها ساخته شده،

برخی برای نشانه درستکاری و صداقت و برخی به هدف تشویه و تشویش در باره آنان ساخته می‌شود و همه به این باز می گردد که طبقات ممتاز در جامعه، درست مثل دیگران، گرفتار این قبیل نادره کاران هستند. و البته این قبیل نادره گویی در باره طبقات ممتاز، برخاسته از موقعیت برجسته آنهاست، و الا در میان طبقات متوسط جامعه و پایین تر آن، همان طور که شاهدیم، این رخدادها خاموش می گذرد و چیزی برای بعد از آنها بر جای نمی‌ماند. برخی از ستایشگران شریف عون که من با آنها گفتگو کردم، در باره وی اعجاب تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۴۹ کرده می گفتند: عقل و درك وافر شریف عون بود که سبب شد تا او بهترین راه ممکن را برای در امان ماندن از کید سلطان عبدالحمید انتخاب کند، آن هم سلطانی که در باره همه اطرافیانش از کارمندان و کارگزاران تردید داشت. شریف عون با این کار خود، در همنشینی با دیوانگان، برای سلطان، چنان می‌نمود که فرد ساده‌ای است که چندان قابل توجه نیست. برخی دیگر که من با آنان دیدار کردم در باره شریف عون می گفتند: شریف عون، فرد ساده‌ای بود و نوع حکومت‌داری او و اداره امور، نشان از سادگی مطلق او داشت. باز هم باید تأکید کنیم که گرچه ما بنا نداریم علم و فهم او را در زندگی منکر شویم، اما این قبیل کارهای نادره او را می‌باید از همان نوعی بدانیم که بسیاری از بزرگان در تاریخ گرفتار آن بوده‌اند.

فیل عون

یکی از بزرگان هند، فیلی را به عنوان هدیه برای شریف فرستاد. این فیل همراه مربی‌اش در خیابان‌ها حرکت داده می‌شد. تابستان‌ها نیز که شریف در طائف بود، آن فیل همراه او در طائف بود. «۱»

برخی از کارهای عون

شریف عون، باغی در جرول ساخت که حدود آن ۳۷۰ در ۱۸۰ متر بود. اطراف این باغ دیواری به طول دو متر بود و در میان آن استخری با مساحت ۶ در ۳/۵ متر با ارتفاع ۴ متر بود که تا پایین آن پله وجود داشت. وی در این باغ انجیر، گردوی هندی، پرتقال، لیمون، نخل، بلاذر، گل، شبدر کلم، و انواع سبزیجات کشت می کرد. اما در باره سخت گیری عون نسبت به حجاج هم چنین نقل کرده‌اند که او برای وسایل رفت و آمدن آن از حیوانات، مزدهای بالایی قرار داده بود که به نسبت قیمت‌های تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۰ آن عهد، زیاد بود. برای مَثَل در سال ۱۳۰۳ اجرت یك شقدف از مکه به مدینه و از آنجا به ینبع ۲۳ ریال و بازگشت از جده ۳۸ ریال و بازگشت از الوجه ۳۵ ریال بود. یك ریال برای شریف، یك ریال برای والی، یك ریال برای کسی که شتر را راه می‌انداخت، یك ریال برای زیارتْدِه (مزوّر) مدینه، یك ریال هم برای میری، یعنی برای خزانه دولت عثمانی. «۱» در دلیل الحج صادق پاشا آمده است که عرب‌های بادیه راه را برای سه روز به روی قافله بستند تا آن که آنان برای هر شتری یك ریال دادند. همچنین در عسفان هم نیم ریال برای هر شتر گرفتند. در هفتم محرم سال ۱۳۰۴ قافله‌ای از مکه به سوی جده رفت که ۳۰۰ شتر در آن بود و ۵۰ نظامی از آن محافظت می کردند. در ساعت سه از شب بود که به جایی میان بحره و قهوة العبد رسید. در این هنگام، گروهی از اعراب به قافله حمله کرده به سوی نیروهای نظامی تیراندازی کردند و عده‌ای دیگر به غارت مشغول شدند. در این رخداد، هشت نفر از حجاج کشته شدند. همین مقدار از جمّال‌ها کشته شد و این به جز مجروحان بود. زمانی که خبر به مکه رسید، یك نیروی نظامی برای مواجه با آنان اعزام شد. «۲» در سال ۱۳۱۸ مطوّفی مصر و جاوه و هند و مغرب و آناتولی را به مزایده گذاشت و به این ترتیب جستجو کردن مطوّف را از طرف حجاج برانداخت و آنان را ملزم کرد تا مطوّفی کسی را بپذیرند که کار مطوّفی آن منطقه را از امیر خریداری کرده است. «۳» ابراهیم رفعت پاشا می گوید: «۴» زمانی که جمیل پاشا به مکه آمد، تقسیمات مربوط به جاوه را باطل کرد، اما این تقسیمات دوباره در زمان راتب پاشا آغاز شد. وی تاریخ مکه (از

آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۱ می گوید: برخی از روزنامه‌های جاوه از کارهای شریف عون انتقاد کرده، شماری از کارگزاران قصر او را مورد انتقاد قرار دادند. و می‌افزاید: این افراد، از گوسفند، گوش آن را به امیر می‌دهند «من الشاة اذنها» «۱» و با پول‌ها برای خود خانه‌ها و قصرها ساخته‌اند. «۲»

امارت علی بن عبداللّه

شریف عون در جُمادی الاولای سال ۱۳۲۳ در طائف درگذشت. وقتی خبر آن به راتب پاشا رسید، وی به قاضی طائف و بزرگان آنجا نوشت که شریف علی بن عبداللّه بن عبدالمعین بن عون، وکیل خواهد بود تا اوامر جدید از آستانه برسد. زمانی که علی پاشا به سِمَت والی مکه نصب شد، دستور داد تا خزناویه را دستگیر کنند و اموال و دارایی‌هایشان را مصادره کرد و این کار به خاطر آن بود که اینان، اموال مردم را غصب کرده بودند. با رسیدن خبر به آستانه، در شعبان آن سال، اقدام علی پاشا تأیید شد و تنها در اوائل سال ۱۳۲۶ بود که فرمان ویژه به مکه رسید. «۳» در سال ۱۳۲۵ سلطان عثمانی دستور داد تا گروهی از علمای مسجد الحرام برای نصیحت امام یمن که شورش‌های وی قرار و آرام نداشت فرستاده شده، او را از مخالفت با دولت برحذر دارند. برای این کار گروهی اعزام شدند که از آن جمله، عبارت بودند از: محمد سعید بابصیل مفتی شافعی، عبداللّه بن عباس بن جعفر مفتی حنفی که این فرد در صنعا درگذشت و به جای او عبدالرحمن سراج در صبح عید فطر همان سال، به عنوان مفتی تعیین شد. «۴»

بازگشت مشروطه به استانبول

سیاست سختگیرانه عبدالحمید، نتوانست مدافعان مشروطه‌ای را که او منحل کرده بود، سست کند، چنان که بیداری جاسوسان وی و روش‌های هولناك وی مانع از ادامه اقدامات انقلابی آنان نشد. آنان پس از کشته شدن مدحت پاشا در سال ۱۲۹۱ فعالیت خود را از سر گرفتند و در رأس آنان نیازی و انور، به تشکیل جمعیت‌های مخفی در سلانیك و پس از آن در رسنه و مناستیر مشغول شدند. آنان نیز به نوبه خود مراقب کارهای عبدالحمید و در پی فرصتی برای انقلاب بر ضد وی بودند. در نهایت، کارهای آنان پس از سی سال نتیجه داد، به طوری که در سلانیك اعلان وجود کردند و بسیاری از افسران سلطان عبدالحمید نیز به آنان پیوستند. زمانی که عبدالحمید سپاهی را برای تنبیه آنان فرستاد، بسیای از فرماندهان این سپاه هم به آنان پیوسته، در صفوف آنان به جنگ پرداختند. در این وقت، شخصیت‌های مدافع مشروطه، سلطان عبدالحمید را در قصرش در آستانه، محاصره کرده و او را مجبور به پذیرش مشروطه با بودنش در مقام سلطنت کردند. او نیز با خواسته آنان موافقت کرد و در ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۳۲۶ در عثمانی اعلان مشروطه کرد. بدین ترتیب بار دیگر مشروطه خواهان به قدرت رسیده، به تنبیه سلطنت طلبان مشغول شدند و آنان را از مراکز قدرت دور کرده، سرنوشت کشور را در دست گرفتند. مجلس نمایندگان که از بلاد مختلف عثمانی بودند، تشکیل شد. چیزی نگذشت که حزب اتحاد، با یکدیگر به مخالفت برخاستند، زیرا برخی از نژادها مانند عرب و ارمنی و غیره به دنبال استقلال از ترکها بودند؛ همچنان که متدینین نیز به دلیل تسامح رهبران مشروطه نسبت به امور دینی و مخالفت برخی از قوانین آنان با اسلام، شروع به انتقاد از ایشان کردند. بحران بالاـ گرفت و احزاب مختلفی که برخی مدافع دین و برخی مدافع قوم‌گرایی بودند، پدید آمدند و به تدریج سخن از سقوط حزب اتحاد به میان آمد. فتنه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۳ در آستانه پدید آمد و به مجلس نمایندگان حمله شد. در این وقت برخی از اعضای آن گریخته و برخی کشته شدند. خبر به سلانیك مقرّ اصلی اتحادی‌ها رسید. آنان در ارسال نیرو با فرماندهی محمود شوکت برای خواباندن فتنه در آستانه، تأمل نکردند و محمود پاشا توانست بر اوضاع مسلط شود. هنگامی که اتحادی‌ها دریافتند سلطان عبدالحمید دوم، در برآمدن این فتنه نقش داشته است، تصمیم به برکناری او گرفتند. از این رو، همزمان باتشکیل مجلس نمایندگان در سال ۱۳۲۶ آنان از شیخ الاسلام در باره

حکم شخصی که بـا شـریعت به مخـالفت پرداخته، قسم خود را نقض کرده و بحران در مملکت پدیـد آورده است، استفتا کردنـد. شیخ الاسلام هم فتوای به خلع سلطان داد و این حکم اجرا شد. پس از آن، سلطان را به همراه خانواده‌اش با عده‌ای اندک از خدمه، راهی سلانیک کردنـد. مـدتی در آنجا بود تا آن که مصلحت را در بازگردانـدن وی دیده، او را به آسـتانه آوردند. وی در دست اتحادی‌هـا اسیر بود تا آن که در سال ۱۳۳۵ درگـذشت. بـا خلع وی در سال ۱۳۲۶ برادر وی سـلطان محمد پنجم مشـهور به محمد رشاد به سلطنت رسید.

حامیان مشروطه در مکه

زمانی که اتحادی‌ها به قـدرت رسـیدند و دسـتورات جدیـدی مثل امر سـلطانی برای والی ترک در جـده که احمـد پاشا بود در باره اعلان مشـروطه رسـید، احمد پاشا در اعلام آن اعلان با کندی اقدام کرد. وی به افسـران برجسته گفت: برای پرهیز از فتنه باید آرام آرام حرکت کنیم. اما حامیان مشـروطه از میان افسـران و سـپاهیان و برخی از اهالی سـخن او را نپذیرفته، بر سـرعت اعلام آن اصرار کردنـد. در این وقت والی، مسأله را با امیر علی بن عبداللّٰه مطرح کرد که در اقامت تابسـتانی‌اش در طائف بود. وی از او خواست به جدّه بیایـد و او را در فرونشاندن شورش کمک کند. وی نیز به او نوشت که با تأخیر در اعلان مشـروطه موافق است، اما با آمدن به جـده برای خواباندن فتنه موافق نیست. حامیان مشـروطه در جده، توانسـتند راتب پاشا را دسـتگیر کرده، او را به صورت اسـیر به قلعه مکه بفرسـتند. سـپس مشروطه را اعلام کرده و در خیابان‌های مکه و طائف و جده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۴ آن را اعلاـن کردنـد. خبر ایـن تحولاـت به اتحادی‌هـا رسـید و آنـان نیز تأمـل والی ترک را در ابلاـغ مشـروطه نپسـندیدند. به همین جهت، دستور عزل احمد پاشا و نصب کاظم پاشا صادر شد. والی جدید در رمضان همان سال ۱۳۲۶ وارد مکه شـد. سـپس دسـتور حزب اتحاد را در برگزاری انتخابات، در انتخاب یک نماینـده برای هر پنجاه هزار نفر اعلام کرد. در مکه شـیخ عبـداللّٰه سـراج که نماینـدگی او بیشتر تعیینی بود تا انتخابی، برگزیـده شد. وی به سوئز رفت و چیزی نگذشت که استعفا داد. بدین ترتیب مجلس نمایندگان در آن سال بدون حضور نماینده مکه برگزار شد. «۱»

شورش قبوری

در این سـال، شـماری از اهالی مکه شورش کردنـد. داسـتان از این قرار بود که عثمانی‌های مشـروطه خواه- چنان که برخی از پیران برای من نقل کردند- مالیات خاصـی برای دفن اموات معین کردند که مبلغ آن پنج ریال بود. هدف آنها بهبود اوضاع قبرسـتان بود. برای این جهت شـیخ القبوریین را دعوت کردند تا این مطلب را به وی ابلاغ کنند تا او پول را از صاحبان میت بگیرد. شیخ حاضر به پـذیرفتن آن نشـد و در حـالی که فریـاد می‌کشـید از دار الامـاره خارج شـد. مردم نیز در اطراف وی اجتماع کردنـد و داسـتان را به گونه‌ای گفت که حسّ مخـالفت آنان را برانگیخت. در این وقت، مشـروطه میان مردم جایی نـداشت و آنان شورش بر خلیفه را هم نمی‌پذیرفتند و فریاد جهاد در راه خدا سـر دادند. شـماری از جوانان محلات نیز دعوت آنان را اجابت کرده، با سلاح‌های خویش بر ضـد ترک‌هـا سـر به شورش برداشـتند. به دنبـال آن، در چنـد جـای بـازار درگیری‌هایی رخ داد و عـده زیادی از دو طرف کشـته و مجروح شدنـد. پس از ساعت‌هـا، ترک‌هـا توانسـتند با کمک شـماری از اشـراف، فتنه را آرام کننـد. در این میان، امیر مکه علی بن عبداللّٰه متهم شد که مردم را به شورش فرا خوانده و به آنان کمک کرده است.

عبداللّٰه بن محمد بن عون

اتحادی‌هـای آسـتانه که از یـک طرف خبر سـستی امیر علی را در اعلاـن مشـروطه شـنیده بودنـد و از طرف دیگر، از کمک وی در

شورش مخالفان خبر به دست آوردند، در ۲۸ رمضان سال ۱۳۲۶ فرمان عزل وی را صادر و عبداللَّه بن محمد بن عبدالمعین بن عون را کـه در آسـتانه بـود، بـه سـمت امیر مکـه تعیین کردنـد. وی آمـاده سـفر به مکه بـود که پیش از آن، در سـوم شـعبان همـان سـال درگذشت. «۱» برخی گفته‌اند که فرتوت بود و بیماری، او را از پای درآورد، برخی هم بر این باورند که مسموم شد.

امارت حسین بن علی

با درگـذشت عبداللَّه، اتحادی‌ها امارت مکه را به حسـین بن علی سپردند. محمد پنجم، سـلطان عثمانی هم با این امر موافقت کرد و حسـین از آسـتانه به سـمت مکه حرکت کرد و در ذی قعده سال ۱۳۲۶ وارد مکه شـد. حسـین یک محافظه‌کار به تمام معنا و فردی پایبند به سنن موروثی بود. به همین سبب اعتقادی به مشروطه نداشت؛ چنان که مبانی مشروطه را به این معنا که چیزی از حکومت به مردم واگـذار شود، بـاور نـداشت. به علاوه، معتقـد بود که این نظـام، بـا میراث سیاسـی گذشـته او در لزوم فاصـله میان حاکم و محکوم، سازگاری ندارد. از آنجایی که وی در آسـتانه زندگی کرده بود، به بسیاری از مسائل پنهانی حزب اتحاد آشنایی داشت. با بسـیاری از جوانـان آنان درآمیخته و شاهـد سـستی آنان در مسائل دینی بود. این مسأله هم تأثیر زیادی در عقیـده منفی او نسـبت به مبانی مشـروطه برجای گذاشـته بود. امیر حسـین، همچنین از بحرانی که در پی پیروزی مشـروطه خواهان در آسـتانه پدید آمده بود، آگـاهی داشت و از شـماری از آشوب‌هـای عناصـر غیر ترک بـا خبر بود. وی بـا کسـانی که تمایـل به قوم‌گرایی عربی داشـتند، در آمیخت و با عرب‌هایی که به دنبال تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۶ استقلال از ترک‌ها بودند، مخلوط شـد و داد و سـتد فکری داشت. این مسأله در فکر او تأثیر گذاشت و او را برای کاری آماده کرد که بعدها آن را انجام داد. گفته شـده است که وی در پایتخت ترکها، شخصـیت درخشانی داشت و حلقه‌ای از افراد برجسـته در اطرافش بودند. «۱» به نظر من اتحادی‌ها بدون آن که به مصـلحت خود بیندیشـند، او را به امارت مکه برگزیدند، چرا که در آن صورت، حسین آخرین فردی بود کـه در چنـان شـرایطی می‌تـوانست از طرف آنـان بـه عنـوان امیر مکه انتخـاب شـود. البته دلیـل این بی‌مبالاـتی یکی هم آن بـود که حکومت تازه آنان، هنوز متمرکز نشده بود. از سوی دیگر، حسین بن علی هم از رجال اشـراف مقیم آستانه بود که نمی‌شد در باره وی تغافل کرد و بی‌توجه به وی به سـراغ شـخص دیگری رفت. گفته شـده است که عبدالحمیـد با امارت وی موافق نبود، به علاوه، چهره‌های بسیار دیگری هم از رجال حزب اتحاد با او موافق نبودند، اما اتحادی‌هایی که وی را انتخاب کردند، صرفاً برای مخالفت با سلطان دست به این اقدام زدند. «۲» تا زمانی هم که وی به عنوان امیر عازم مکه شد، چیزی در مخالفت با مشروطه از وی دیده نشده بود. به علاوه، پس از رسیدن به مکه هم، این که آشکارا به مخالفت با آنان برخیزد یا کاری کند که آنان بدشان بیاید، انجام نداد، بلکه مرتب دعا می‌کرد که بحمداللَّه خداوند اتحاد مسـلمانان را زیر پرچم عثمانی‌ها حفظ کرده، مانع از غلطیدن آنان در ورطه خطا شـده، و توفیق را نصـیب آنان کرده است. در سال ۱۳۲۷ امیر حسـین دسـتور داد تا دو نفر از مکه برای مجلس نمایندگان (پارلمان) انتخاب شونـد، این خواسـته حزب اتحاد بود. به همین هـدف، یکی فرزند او عبداللَّه و دیگری شـیخ حسن عبدالقادر شـیبی برای این کار برگزیـده شدنـد. کاظم پاشا والی ترک احساس کرد که مجالس حسـین بن علی، بسـیار مجالس زنده‌ای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۷ بوده و وی دائماً با توده مردم و اهالی حجاز در ارتباط است؛ چنان که در ایام حج، از نماینـدگان بلاد عربی که می‌آینـد به طور گسترده و در سـطحی بالا اسـتقبال می‌کند و با آنان گفتگوهای طولانی دارد، به گونه‌ای که گویی از رجال حزب اتحاد هراس دارد. از نظر والی ترک اشـکال دیگر حسـین آن بود که دست به هر کاری برای اصلاح امور عـامه مردم حجـاز زده و جز دایره‌ای بسـیار محـدود، جـایی برای والی ترک که به وظایفش عمل کنـد، باقی نمی‌گـذارد. وی از آن بـابت کـه می‌خـواست مصالـح دولـت عثمـانی را درک کنـد، و سیاست حزب اتحـاد را بـه اجرا درآورد، شـروع به اقـداماتی کرد، کارهـایی کـه او را گرفتـار مشـکلاتی کرد کـه کـارش را بـه آسـتانه کشانـد. اتحادی‌هـا هم چـاره‌ای جز عزل والی و نصب دیگری

ندیدنـد. والی جدیـد هم شاهـد همان فعالیت‌ها از سوی حسین بود و کار او هم به عزل کشیده شـد و عزل والی بعد و باز هم عزل والی بعد که مسلسل‌وار ادامه یافت. هنوز شش سال از امارت حسین در مکه نگذشته بود که شش والی عوض شد: کاظم، حازم، فؤاد، احمد، ندیم، وهیب، و غالب با همان القاب. حسین هم به فعالیت خود بر ضد مشروطه ادامه داد تا آن که در سال ۱۳۳۴ اعلان انقلاب کرد و در صفوف انگلیسی‌ها به هدف استقلال بلاد عربی جنگیـد که شرح آن در فصلی که اختصاص به انقلاب عربی دارد، خواهد آمد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۸

مسائل عمومی دوره دوم عثمانی

مسائل سیاسی

در پی رفتن سپاهیان مصری، یکبار دیگر، این شهر به تابعیت عثمانی درآمد و این در پی قرارداد تازه‌ای بود که میان محمدعلی پاشا و عثمانی‌ها بسته شد و ما در فصل خاصی که به بحث از محمدعلی پاشا اختصاص دادیم، شرحش را آوردیم. در این دوره، اشراف، امارت شـهر را در حالی بر عهده داشـتند که در کنار آنان فرمانده سپاه ترک حضور داشت، کسی که در دوران گذشته، از او با نام صنجق جده و شیخ الحرم یاد می‌شد و اکنون با اندک تغییری در القاب او را والی جده نامیدند. اندکی بعد مقرّ او را از جده به مکه منتقل کرده، از او به اسم والی که به معنای والی بر کل حجاز بود، یاد می‌کردنـد. در این دوره، بر قـدرت او افزوده شـده، بر مسائل مـالی و نیز امور جنـدرمه (ژانـدارمری) که نیروی اختصاصـی برای تـأمین امنیت شـهر و لشـکر بود، نظارت داشت. این نیرو در قالب دسته‌های نظامی که از ترک‌ها در میان جـده و طائف و مکه بودنـد، نمود می‌یافت. همان طور که اشاره کردیم، در اوائل دوره اول عثمانی، امیران مکه، از واردات شـهرهای خود بهره‌منـد می‌شدند؛ این منهای عطایایی بود که از سوی خلفا به آنان بخشـیده می‌شد. چیزی نگـذشت که ترکهـا آنان را از این درآمـد محروم کرده، تنها قسـمت محـدودی از آن را به ایشان می‌دادنـد. اما در این دوره، تمامی درآمد واردات مکه، به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۵۹ خزانه عمومی در دولت عثمانی می‌ریخت؛ سپس برای امرای بلاد حقوقی معین شد که بر اساس یک طرح عمومی در دولت بود، جز آن که برخی از امیران مصادر خاصـی ایجاد کرده، از آن طریق درآمـدی برای خود کسب می‌کردند که نمونه آن مثلًا اسـتفاده از شتران و مالیات‌های دیگری بود که از برخی از رؤسای طوایف فعّال در امر طواف و حجاج و یا انحصارات خریـد و فروش تولیـدات کشاورزی به دست می‌آوردند. در این موارد، ترکها متعرض آنان نمی‌شدنـد، مگر آن که احساس می‌کردند اشـراف حاکمانی ضـعیف هسـتند. به همین قیاس باید توجه داشت که نفوذ ترکها بستگی به قوّت و ضعف اشراف داشت و طبعاً به همان مقیاس، کم و زیاد می‌شد. وقتی بحث از واردات حجاز می‌کنیم و می‌گوییم که همه آن اموالی که به دست می‌آمـد، تحویل خزانه عثمانی می‌شـد، نمی‌خواهیم مـدعی آن شویم که آن درآمـد، تمـامی مخارج شـهر را تأمین می‌کرد یا سود زیادی بود که به جیب دولت می‌رفت، بلکه درست به عکس بود، چرا که دولت در تعیین حقوق امرا و دیگران از قبیل اشراف و رؤسای قبایل و علمای بزرگ و بزرگان شهر و دیگر کارمندان، چند برابر آن درآمـد را می‌پرداخت. «۱» در عوض عثمانی‌هـا به دلیـل سـروری و تسلّطی که از این طریق بر حجـاز داشـتند و افتخـار خـدمت در حرمین شـریفین را برای خـود نگـاه می‌داشـتند و تمـامی حـاکمیت را به خـود اختصـاص داده بودنـد، سـود زیـادی می‌بردنـد. چنین می‌نمایـد که آنـان به دشواری مطیع کردن حجـاز در قیـاس با مناطق دیگر آگاه بودنـد، چرا که فاصـله زیادی با اسـتانبول داشت، و عامل دیگر اعتماد به نفسـی بود که اشـراف به خود داشتند و روی عصبیّت خود تکیه می‌کردند. دشواری دیگر وجود قبایلی بود که در وادی‌هـای دوردست و کوه‌هـای سـر به فلک کشـیده و بازارهای تنگی که سـپاه عثمانی توانایی ورود به آنها را نـداشت، مسـتقر بودنـد. بـدین سـبب، به همین مقـدار اطـاعت قـانع بودنـد و آن را بـا اموالی که می‌پرداختنـد تقویت می‌کردنـد و کـاری که بـا پول

می کردند، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۰ بیش از آنی بود که با نیروی سلاح انجام می‌دادند. از جمله پرداختی‌های آنان، گندم بود که به هر خانه‌ای در حرمین می‌دادند؛ چنان که دیگر چیزهایی که می‌دادند به بسیاری از طبقات مردم می‌رسید. چهره‌ها و اشراف هم مناصب عالی در بلاد عثمانی به دست می‌آوردند، چیزی که دیگران کمتر از آن بهره می‌بردند. این مطلب تأثیر خاص خود را به مرور زمان بر سرنوشت این بلاد داشت و مردم در می‌یافتند که در کنف آل عثمانی می‌زیند و از بخشش‌ها و عطایای آنان در زندگی چندان بهره‌مند می‌شوند که نیازی به کار جدی در دنیایشان ندارند. آنان در سایه این بخشش‌ها، وابسته شده، در وجودشان احساسی شکل می گرفت که آنان را با آل عثمان مربوط می کرد و حس اطاعت را در آنان نسبت به عثمانی بر می‌انگیخت، به طوری که در بیشتر مناطق، یکسره به فرزندان خود، دوستی سلاطین آل عثمان را القا کرده، برای عزّت و قدرت آنان، دعا می کردند. رجال بادیه هم جز در اندیشه گرفتن حقوق خویش از عواید مقرّره توسط دولت نبودند. اما زمانی که این رواتب قطع یا کم می‌شد، هیچ تأملی در شورش بر آنان و راهزنی به خود راه نمی‌دادند. عثمانی‌ها هم به برکت پول‌هایشان به رغم غرولند برخی از قبایل که در وقت نیاز به پول ابراز می کردند، توانستند نفوذ خود را در حجاز، به مراتب به بیش از آنچه در دوره اوّل عثمانی بود، برسانند؛ چرا که در این دوره، شاهدیم که شورش اشراف در مقایسه با دوران اجدادشان کمتر شده است. کما این که آنان را در این دوره، نسبت به اوامر دولت مطیع‌تر دیده و شاهدیم که از خشم دولت عثمانی در قیاس با دوران گذشته، بیشتر نگرانند. در دوران گذشته، شاهد بودیم که اشراف، امیری بعد از امیر دیگر نصب می کردند و تنها از دولت می‌خواستند تا او را تأیید کند؛ و کمتر اتفاق می‌افتاد که صنجق ترک جده بتواند روی حرف آنان حرف بزند، اما در این دوره آن وضعیت دگرگون شده و صنجق جده که اکنون به نام والی ترک به مکه منتقل شده است می‌تواند سرنوشت امارت را در اختیار گرفته، امیری را بعد از امیر دیگر نصب کند و سپس رأی خود را به دولت عثمانی بنویسد تا رأی آنان و دستورات آنان را در این‌باره بگیرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۱ در دوره اول عثمانی، سیستم اداری شهر در اختیار اشراف بود، اما در این دوره، وضعیت عثمانی اقتضای آن را داشت تا در هر شهری از شهرهای حجاز، مجلس خاصی را برای حلّ و فصل امور تشکیل دهد. این مجلس از شماری از حجازی‌ها و ترکها بود. کما این که در سال ۱۲۸۶ مجلس دیگری برای تمییز درست شد. از این طریق، از قدرت اشراف در اداره منطقه کاسته شد و عثمانی‌ها توانستند بر نفوذ خود بیفزایند. شرفای حاکم بر مکه، در دوره اول عثمانی، تنبیهشان برای دشمنان خود، زندان، تبعید یا کشتن بود، بدون آن که در این باره از سلطان عثمانی اجازه بگیرند، اما در این دوره، دایره نفوذ آنان در حجاز در محدوده خواست عثمانی‌ها بود و دستشان از انجام عقوبت شدید بدون اجازه سلطان عثمانی یا قرار و حکم دیوان عالی قضایی که خلیفه هم آن را بپذیرد، بسته بود. با اعلان مشروطه، تغییری در رابطه میان مکه و استانبول پدید نیامد، بلکه این منطقه همچنان تحت سیطره دولت جدید و مشروطه عثمانی بود. امارت مکه بسان گذشته تابع دولت عثمانی بود و در وضعیت آن تغییری داده نشد، مگر آنچه که مربوط به قانون اساسی جدید عثمانی در ارتباط با ارسال نمایندگانی از مناطق تابع عثمانی برای مجلس نمایندگان می‌شد، مجلسی که کار آن اداره ولایات بود. مشروطه خواهان عثمانی چنین تصویب کردند که لازم است کسی از حجاز برای حضور در مجلس نمایندگان انتخاب شود. زمانی که دستور انتخابات در سال ۱۳۲۶ به مکه رسید، انتخابات مطابق آنچه مشروطه خواهان می‌خواستند، اجرا نشد، زیرا اشرافیت همچنان بر ذهنیت حاکمیّتِ مکه غلبه داشت، به همین جهت، شریف علی بن محمد، شیخ عبداللّه سراج مفتی را که پیش از رسیدن به استانبول استعفا داد، برای این کار انتخاب کرد. در سال ۱۳۲۷ شریف حسین انتخاب تازه‌ای کرده، فرزندش عبداللّه- پادشاه بعدی اردن- و حسن بن عبدالقادر شیبی را برگزید. این دو نفر به آستانه رفتند و در جلسه سوم مجلس نمایندگان شرکت کردند.

روزنامه نگاری

مشروطه خواهان مکه برای خود روزنامه‌ای تأسیس کردند تا بتوانند عقاید خود را تبیین کنند. این روزنامه در چاپخانه دولتی که در باره آن در فصل اصلاحات سخن خواهیم گفت، به چاپ می‌رسید. نام این روزنامه، الحجاز بود که به دو زبان عربی و ترکی نوشته می‌شد و نخستین روزنامه‌ای است که در مکه منتشر شده است. بعد از آن، یکی از کارمندان ترک، نشریه دیگری در همان چاپخانه با نام شمس الحقیقه به چاپ رساند که آن هم به دو زبان ترکی و عربی بود و به نقد برخی از مسؤولان مکه می‌پرداخت. این نشریه همچنان تا زمان امارت حسین بن علی ادامه داشت تا آن که وی از روش آن به خشم آمد و صاحب آن را تهدید به قتل کرد و او هم از آن منطقه گریخت. اما انتشار الحجاز که رسمی بود ادامه یافت تا آن که حسین بر عثمانی‌ها شورید و مکه تسلیم شد. زان پس به مدینه انتقال یافت و در تمام دوران محاصره منتشر می‌شد و نویسنده آن سید حمزه الغوث سفیر فعلی- زمان تألیف این کتاب- حکومت سعودی در ایران بود. «۱» پس از آن با خروج عثمانی‌ها از مدینه، انتشار آن متوقف شد.

آبادی و عمران در مکه

در این دوره مکه رو به آبادی و عمران گذاشت و نخستین مجلس بلدیه در سال ۱۳۲۶ تأسیس شد تا جای منصب مُحْتسِبی را که وظیفه نظارت بر عمران و آبادی شهر را بر عهده داشت، بگیرد. شمار ساکنان مکه نیز به خاطر آمدن کارمندان ترک با خانواده هایشان و نیز آمدن کارمندان مصری که پس از رفتن سپاه مصری همچنان در مکه مانده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۳ بودند، رو به فزونی گذاشت. تصوّر می‌کنم که طمع اروپایی‌ها که اساس آن بر تضعیف دولت عثمانی بود، در این دوره، تأثیر خاصی بر افزایش ساکنان این شهر گذاشت. چنان که توسعه‌طلبی روسیه در بخش‌های آسیایی و همین طور انگلیس و فرانسه بر مناطق تحت سلطه استعماری‌شان، فشار را بر بسیاری از مناطق اسلامی افزایش داد و فتنه و جنگ را در آن مناطق فزونی بخشید. به همین دلیل، بسیاری از مسلمانان برای حفظ دین و برخی برای دنیا، به مکه و مدینه و جدّه آمدند، چرا که این مناطق، دور از دسترس دولت‌های استعماری اروپا بود و امکان نگهداری دین در آنها وجود داشت. تأثیر این مسأله را روی بسیاری از خانواده‌هایی که در حال حاضر در حجاز زندگی می‌کنند، مشاهده می‌کنیم. بسیاری از چهره‌های مبرّز این شهر، اصل آنان مصری، ترکی، مغربی، شامی یا چینی است. زمانی که در هند و افغانستان و جاوه- اندونزی- هم اوضاع زندگی سخت شد، مسلمانان در اطراف بلاد پراکنده شدند و جمع زیادی به مکه و مدینه و جده آمدند و جاهایی به اسامی خاص آنان نامیده شد. برای نمونه، در مکه امروز جبل ترک یا جبل هندی یا حارّه سلیمانیه «۱» داریم. همچنین محله مغاربه، یا محله بخاریه در مکه هست. در مدینه و جده از این قبیل اسامی فراوان است. در مکه این دوره شاهد تقسیماتی هستیم که متعلق به نژادهایی از بخش‌های مختلف مناطق تحت سلطه استعمار آن دوره هستند. بخشی ویژه برخی از خانواده‌هااست؛ بخشی به اهالی بنگال و هند، و بخشی به اهالی غرب افریقا (تکارنه) و مناطقی که جاوه‌ای‌ها، اهالی بخارا، و سند و شام و یمن و حضرموت ساکن هستند. این خانواده‌ها، به همراه خود، آداب و رسوم و اخلاقیات و نیز بسیاری از مشاغل خود را به مکه منتقل کردند. مکه از یک طرف از این واردات سود برد و از سوی دیگر نه. چرا که به همان اندازه که از فعالیت این خانواده‌ها استفاده کرد، به خاطر اخلاقیات و زبان و آداب و رسوم آنان ضرر دید.

خاندان‌های قدیمی در مکه

در اینجا مناسب است بحثی در باره خاندان‌های قدیمی مکه داشته باشیم، بحثی که در بخش‌های گذشته و دوره‌های پیشین از آن غفلت کردیم، به دلیل آن که منابع لازم که بتوان بر آنها اعتماد کرد، در دسترس نبود. اما در این دوره امکان آن هست، چرا که ما به این دوره نزدیک هستیم و بسیاری از اخلاف آنان هنوز در میان ما هستند. به علاوه ما در این بخش بیش از همه به کتاب إفادهٔ

الأنام شیخ عبداللَّه غازی تکیه می‌کنیم که از منابع مخطوط فراوانی بهره برده است که در حال حاضر بیشتر آنها در دسترس نیست.

آل شیبی

اینها از نسل شیبهٔ بن عثمان بن ابی طلحه حجبی از اولاد عبدالدار هستند. خاندان اینان در مکه، خانواده جاودانی است، چنان که خدمت آنان در حجابت و سدانت کعبه جاودانه و مصداق این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: خذوها یا بنی عبدالدار خالدهٔ تالدهٔ إلی یوم القیامهٔ لاینزعها منکم إلا ظالم. با این که شماری از آنان به مناسبت‌های مختلف به نقاط دیگر هجرت کرده‌اند، معروف چنان است که نسل آنان هیچ گاه در مکه قطع نشده است. «۱» غازی «۲» در این باره می‌نویسد، جماعتی از نقاط مختلف به مکه آمده، مدّعی آن بودند که به آل شیبه نسب می‌بردند، اما ثابت نشد؛ چون دلایل کافی وجود نداشت. شاید هم حاکمان مکه نمی‌خواستند توسعه‌ای در این کار بدهند تا حجابت و سدانت صرفاً در همان نسلی از آل شیبه که در مکه بالیده‌اند، باقی بماند. از جمله مطالبی که وی به آن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۵ اشاره کرده، مطلبی است که ملاعلی قاری در شرح خود بر شرح شیخ خود در نزههٔ الفکر نوشته و خلاصه آن این است که یک یمنی ادعا کرد که از آل شیبه است. دو نفر از مکی‌ها بر آن شهادت دادند و نزدیک بود اثبات شود اما آن مرد مرد.

آل نائب الحرم

این خاندان، یک خاندان قدیمی است که قاری در تاریخ خود از آن یاد کرده و می‌گوید: نیابت آنان در حرم، نیابت از امیر مکه در شؤون حرم و مراقبت از کارکنان حرم، مانند خدمه و مؤذنان و ائمه جماعت متعلق به آنان بود. این شغلی جز مَشْیخهٔ الحرم بود که اصل آن متعلق به والی ترک جدّه بوده و کار اشراف بر اصلاحات در مسجد بر عهده او بود. از دیگر خاندان‌های قدیمی مکه، خاندان‌هایی هستند که ما در فصل خاص مربوط به مسائل علمی، ضمن شمارش خاندان‌های علمی مکه به آنها اشاره خواهیم کرد، اینها همه، جز خاندان عریق اشراف است که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یکسره در مکه می‌زیستند. نکته‌ای که توجه مورخ را به خود جلب می‌کند، این است که بیشتر خاندان‌هایی که در اوائل این دوره به مکه آمدند و در آنجا سکونت گزیدند، از مصری‌ها، مغربی‌ها، اهالی شام و ترک‌ها بودند. به نظرم از مصری‌ها تعداد کمتری در مکه ساکن شدند، اما فتوحات محمدعلی پاشا در مکه، عاملی بود که آنان را بر سکونت در مکه تحریک و تشجیع کرد. بعید نیست که غالب این مصری‌های موجود مکه، کسانی باشند که با سپاه محمدعلی پاشا ارتباط داشتند و بعدها در مکه اقامت گزیدند. بنابراین نباید از این که خاندان‌های مصری را در مکه بیابیم که جز در موارد نادر، از یک جد واحد نیستند، شگفت زده شویم. از مشهورترین آنان، خاندان‌های قطان، زقزوق، رشیدی، منصوری و دمنهوری هستند. مهاجرت مغربی‌ها و سوری‌ها و ترکها و کردها و سودانی‌ها در بسیاری از ادوار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۶ تاریخ مکه، قطع نشده است. اما عراقی‌ها کمترین مهاجر را در مکه دارند. «۱» همین طور ایرانی‌ها. از مشهورترین خاندان‌های مغربی بیت حمیدان است که باغی در کنار برکه ماجل درست کردند. از مشهورترین خاندان‌های ترکی خاندان درابزالی، قرملی، کوشک، خشیفاتی، وشکلی و جز آنها هستند. اما هندی‌ها و جاوه‌ای‌ها، در دوره‌ای متأخر به مکه آمده‌اند، به همین دلیل در مکه قدیم، کمتر خاندان هندی یا جاوه‌ای می‌بینیم. این امر به دلیل بُعد مسافت میان آن بلاد و مکه بوده است، به خصوص در دورانی که هنوز کشتی بخار پدید نیامده بود. این جماعات، از زمانی که شروع به آمدن کردند، شمارشان بر بسیاری از نژادهای دیگر غلبه کرد. تصوّر من بر این است که انگیزه مهاجرت هندی‌ها، فعالیت تجاری آنان بوده است، به عکس جاوه‌ای‌ها که بیشتر به دنبال علم به مکه آمدند و بسیاری از آنان جزو علمای برجسته این شهر شدند. قدیمی‌ترین خاندان‌های هندی مهاجر به مکه از «فتنی‌ها» بودند، مانند خاندان‌های: طیب، ملائکه، شمس، قطب، جلال، خوج،

عبدالخالق، حبیب و جستنیه. مشهورترین هندی‌های غیر فتنی، خاندان خوقیر دهلوی، برقریه، میرا و فدا هستند. برخی از خاندان‌های مشهور جاوه‌ای عبارتند از: بتاوی، سمباویا، زینی، منکابو، قستی، فنتیانه، بوقس، قلمبان، قدس، سمس، و فطانی. از جمله اقوامی که فراوان به مکه مهاجرت کردند، حضرموتی‌ها هستند. شاید انگیزه قدیمی‌های آنان کسب علم بوده باشد. بعداً فعالیت تجاری هم بر آن افزوده شد و به دنبال رزق و روزی، از بزرگترین تاجران تا خدمه‌ها، رو به فزونی گذاشتند. پس از آن مهاجرت این جماعت بیشتر شد و به تدریج مهاجران آنان، بیشترِ مغازه‌های مکه را در اختیار گرفتند؛ چنان که اهالی مکه هم از بچه‌های آنان به عنوان خدمه در خانه‌ها استفاده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۷ کردند. از مشهورترین خاندان‌های حضرمی، خاندان باجنید، باحارث، باناجه، باناعمه، عادهٔ، باحکیم، بازرعه، باعیسی و باعشن هستند. «۱» در اینجا پرسشی که به ذهن خواننده می‌رسد این است که: آیا مکه می‌توانست این همه نژاد و قوم مختلف را در خود هضم کند و همه را در یک کوره واحد ذوب گرداند؟ به نظر می‌رسد مکه در این کار چندان ناتوان و ناموفق نبوده است؛ زیرا شاهدیم که مشهورترین خاندان‌های موجود در حجازِ امروز، منهای اشراف و آل شیبه و برخی دیگر از خاندان‌های عربی، اصلیت آنان هندی، مصری، مغربی «۲» یا اقوام دیگر است. با این حال، این خاندان‌ها اصل و اساس خود را کنار گذاشته، شیوه جدیدی را در لباس و آداب و زبان فرا گرفته‌اند. البته من مدّعی آن نیستم که اینها رنگ و لعاب قریش را دارند، اما به هر حال، وضعیت جدید برگرفته از فضای مکه است که خودش ترکیبی از نژادهای مختلفِ فراوان بوده است. اگر بخواهیم روشن‌تر در این باره اظهار نظر کنیم می‌توانیم بگوییم که نژادها و اقوام مختلف، هر کدام به نوعی در تکوین فرهنگ فعلی مکه مؤثر بوده‌اند؛ آنچنان که با شکل‌گیری چنین فرهنگی، تمامی ساکنان و مجاوران به یک اندازه در آن ادغام شده و آثارشان در بیشتر آداب و عادات و زبان و روش زندگی موجود در این شهر دیده می‌شود. اگر در همین مرحله‌ای که هست، مهاجرت قطع شود و ادامه نیابد، افراد موجود تا مدتی بعد، این را که میان آنان هندی و مصری و جاوه‌ای هست، فراموش خواهند کرد، اما ادامه آن مهاجرت سبب می‌شود که مهاجران قبلی هم اصل و نسب خود را امتداد دهند و این به خاطر وارد شدن افراد جدید و رنگ و لعابی است که از یک قوم همچنان ادامه می‌یابد. همین مطالب را در باره مدینه و جده هم می‌توان گفت. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۸ ظواهر زندگی فعلی در مکه، نشانگر آن است که در حال حاضر، و در مقایسه با گذشته، وضعیت یکنواخت‌تری به خصوص در پوشش و عادات بر این شهر حاکم است؛ زیرا برای‌مثال، علما وطلاب از جمع‌اهالی مکه، در پوشیدن جبّه و عمامه به رغم اختلاف بسیار اندک، و در پوشیدن قبا و عمامه همسان با یکدیگرند. عمامه آنان مانند فینه‌ای است که روی آن لایه‌ای پارچه‌ای که به رنگ‌های مختلف بوده و به آن الفیه گویند، می‌بندند. نیز زیر جبّه هم پارچه‌ای می‌پوشند که به آن شایه گفته می‌شود. به علاوه، با پارچه بسیار نازک، کمربندی درست کرده روی قبا می‌بندند و از نعلین برای کفش استفاده می‌کنند. طلبه‌ها معمولًا از قبا استفاده کرده و عمامه خود را روی یک پارچه نازکی که سرشان را می‌پوشاند و به آن کوفیه یا طاغیه گفته می‌شود، قرار می‌دهند. بسیاری از رجال شهر و صاحب منصبان هم پوششان مانند علماست، در حالی که سایر طبقات مردم، پوششان شبیه به طلاب است. بدین ترتیب شاهدیم که طبقات مردم در پوشش به جز اندک تفاوت و در صورتی که کارگران را منها کنیم، تقریباً شبیه به یکدیگر هستند. به طور معمول به طبقه کارگران و کسانی مانند آنان از خرده‌فروش‌ها و اهل حرف، اولادُ الحارّه می‌گویند و با این تعبیر آنان را از طبقه علما و طلاب و شخصیت‌ها و کارمندان و تجار جدا می‌کنند. اگر قرار باشد هر کدام از این طبقات را به لحاظ زیّ و پوشش دسته بندی کنیم، باید بگوییم که اولاد الحارّه در پوشش، بیشترین شباهت بایکدیگر و در عین حال سادگی را دارند. آنان به یک پیراهن که می‌پوشند و کمربندی که با آن، میان خود را می‌بندند، بسنده می‌کنند تا در وقت کار، آنچنان که خود می‌گویند، راحت‌تر کار کنند. این پوشش عمومی است که طبقه دوم هم نه فقط در مکه که در سایر مناطق تابعه هم در آن مشارکت دارند و علاوه بر کمربند، گه‌گاه جلیقه‌ای هم روی همان لباس می‌پوشند که به آن سداری یا سدریه یا میتان می‌گویند. بتنونی می‌نویسد: «۱» حجازی‌ها کمربند را از

شامی‌ها گرفته‌اند؛ و چیزی که من فکر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۶۹ می‌کنم این است که حزام یک پدیده شرقی بسیار قدیمی است که در بیشتر ادوار تاریخ، همزمان نشانه نیرومندی و زیبایی بوده است و سواران ممالیک و پیش از آنان افسران عباسیان هم از آن استفاده می‌کرده‌اند. در دوره‌های طلایی اسلام، شاهد کمربندهایی هستیم که با سنگ‌های قیمتی زینت می‌شده است. باقی ماندن آن هم به عنوان یک سنّت موروثی، به خاطر اهمیتی است که حزام در زیبایی و همین طور نشان دادن ابهت و نیرومندی دارد. مکه دوره مورد بحث، استقرار و ثبات بیشتری نسبت به دوران پیش از آن داشت؛ چرا که اشراف که رقبای یکدیگر در قدرت بودند، برابر تنظیمات جدید عثمانی تسلیم شدند. به همین دلیل، اهالی مکه، از آرامش اجتماعی بیشتری برخوردار شده و بهره‌های مادی و روحی بیشتری از خیرات عثمانی‌ها و بخشش‌های حجاج می‌بردند؛ به طوری که این زمان به خاطر همین ثبات، هزاران هزار وارد مکه می‌شدند. ورود زائران به حجاز، بعد از وارد شدن کشتی‌های بخار به عرصه مسافرت از سال ۱۲۹۱، باز هم بیشتر و بیشتر شد. این تحول، در رشد اقتصادی مکه تأثیر گذاشت و مکی‌ها از زندگی بهتری برخوردار شدند و بار دیگر به اسراف و تبذیری که در روزگار اموی گرفتارش بودند، روی آوردند. قصرهای تفریحی در نواحی مختلف مکه ساخته شد که بیشتر آنها در وادی فخ نزدیک مرقد شهدا بود. آنان برای مناسبت‌ها و اعیاد خود کارهای بدیعی کرده، دسته دسته به جِعرانه، وادی میمونه، وادی فاطمه، و وادی شهدا می‌رفتند، در حالی که لباس‌های زیبا و غذاهای لذیذ همراه داشتند. در آن‌جا جلسات و حَفْله‌های دوستانه‌ای با غنا و آوازه‌خوانان و اصحاب موسیقی به راه می‌انداختند والبته برای زنان سهمی در این مجالس انس نبود؛ چرا که روح بادیه‌ای که در زمان امویان برای زنان هم سهمی در این امور قائل بود، طی دوره‌های بعد، از میان رفته بود. این زمان اندیشه حجاب، زنان را کاملًا پرده‌نشین کرده بود. شمار طلاب و علمایی که از این عیش و رفاه بهره می‌بردند، اندک نبود، حتی برخی از آنان از محافل طرب هم پرهیز نداشته، به آنچه در آن می‌گذشت مأنوس بودند و البته تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۰ بیشتر آنها نزیه و پاک بود. بسا آنان خود نسبت به‌برخی ازاین‌اعیاد تشویق وتشجیع می‌کردند و رفتن به وادی فخ و میمونه و امثال آن را به عنوان زیارت قبور خوب جلوه می‌دادند. آن وقت خود نیز بهره‌مند شده، از مجموعه آنچه در آنجا برای استراحت و انبساط بود، استفاده می‌کردند و بدین ترتیب، هم دیدار یار بود و هم زیارت شاه عبدالعظیم. توده مردم، فراوان به این قبیل مناسبت‌ها اهمیت می‌دادند، چون از طریق آنها می‌توانستند سروصدا و شادی و بازی را تجربه کنند. ابتدای سال هجری، آخرین چهارشنبه صفر، مولد پیامبر و علی در ربیع الاول، ورود در رجب و خروج از شعبان و تمامی شب‌های رمضان و خصوصاً دهه آخر آن، با عید شوال، بر طبل‌ها نواخته می‌شد و صدای سرود خوانی از هر کوی و برزن بالا- می‌رفت و بسیاری از اوقات صمیمیت و شادمانی چندان در آنان تأثیر می‌گذاشت که در اطراف طبل‌ها شروع به رقص می‌کردند و با عصاهای خود در اطرافِ آتش‌هایی که برپا می‌کردند می‌گشتند. وقتی به اوج شادمانی می‌رسیدند گاه عصاها با یکدیگر برخورد کرده و سرها می‌شکست و استخوان‌ها خرد می‌شد. این وضعیت بیشتر میان طبقات کارگر و خرده فروش، یعنی همان اولاد حارّه بود که گاه با بالا گرفتن روحیه حماسی، طبقات دیگر هم با آنان شریک می‌شدند. این وضعیت ادامه یافت تا آن که در دوره دوم سعودی، علما به مخالفت با آن برخاستند و حکومت آنان را منع کرد که شرحش خواهد آمد. اولاد حارّه یا بچه‌های محلات، هر کدام برای منطقه خود حدودی را با همسایگان معین کرده بودند و در مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد، اجازه ورود به حریم خود را نمی‌دادند. این مسأله به خصوص در باره جشن‌های عروسی رعایت می‌شد؛ زیرا در این مواقع، همسایگان جز با اجازه صاحبان این حارّه و محله، اجازه ورود به حریم آنان را نمی‌یافتند. زمانی هم که اجازه می‌یافتند، نمی‌توانستند از حدود خود بگذرند و همانجا با عود و بخور از آنان استقبال می‌شد. زمانی هم که اجازه نمی‌دادند، عصاهای کلفت آنان مسؤولیت منع عبور قافله عروسی را بر عهده داشت و جمعیتی را که در اطراف آن گرد آمده بود، متفرق می‌کرد. در برخورد با موکب امرا هم همین طور برخورد می‌شد. ساکنان هر منطقه، در همان محدوده خود می‌ایستادند و پس از عبور امیر، به آرامی در تاریخ مکه (از

آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۱ پشت سر موکب او به راه می‌افتادند تا به حد محله بعدی برسند. در آنجا افراد آن محله به استقبال می‌آمدنـد و افراد محله قبلی اجازه نمی‌یافتند که از منطقه خود تجاوز کنند؛ چرا که در آن صورت، با عصاهای کلفـتی روبرو می‌شدنـد که بر سـر و صورت آنـان فرود آمـده، آنـان را مجروح می‌کرد و سـر و دست آنـان را می‌شـکست. به طور معمول، اولاد الحارّه، منازعات فراوانی حتی در غیر از مناسبت‌ها، با یکدیگر داشتند، چرا که افراد یک محله در هر منطقه، گهگاه با افرادی که در محله دیگر بودنـد، درگیر می‌شدنـد که معمولًا به این قبیـل درگیری‌هـا، هوشـات (هوسه) گفته می‌شـد. به نظرم این، پدیـده‌ای است که در این دوره، در بیشتر بلاـد خاورمیـانه شایع بوده و این هم محصول تسامـح دولت عثمانی در مواجه با آنان بوده است. در این دوره، تمایـل مردم مکه برای پوشـیدن لباس‌هـای رنگی آن هم به رنگ‌های زرد و آبی و قرمز زیاد شـد و به تمیزی و صـافی آن کـه پیش از آمـدن اتـو بـا مهره‌هـای لطیفی از صـدف ایـن کـار انجـام می‌شـد، اهمیـت زیـادی داده می‌شـد. همچنین در خانه‌هایشان هم به زینت وسائل منزل و ترتیب و تنظیم آنها به شکل مناسب اهمیت می‌دادند، همین طور به خوراک و تنوّع آن‌ها که انواع آن را از نژادهای مختلف مهاجر به مکه اقتباس کرده بودند. چنین می‌نماید که زندگی آنان در این دوره، مصروف همین امور بود و چنـدان نزاع سیاسـی نیرومنـدی میانشان نبود که طمع آنان را در زندگی از آن دست بیشتر کند، یا جست و خیزهای دیگر که افکـار و انـدیشه‌های آنـان را به سـمت نوعی غرولنـد و اعتراض و انتقاد بکشانـد، میانشان وجود نـداشت. برای زنـدگی آنان، همین بخشـش‌های عثمـانی و صـدقات حجـاج کفایت می‌کرد، آنان هم در ناز و نعمت و شادی و رفاه (با همان منازعات محلی) بودنـد و بعـد هم به رختخواب پناه می‌بردنـد و برای آل عثمان و تأیید و نصـرت آنان دعا می‌کردند، و شاکر خداوند بودند که دل حجاج را در هر موسم به این سوی متمایل ساخته و شـرایطی برای آنان در بلاد مسلمان و کافر فراهم ساخته است تا هرآنچه را که اینان به آن نیاز دارند و در عیش خود محتاج‌آنند، برایشان فراهم می‌آید. غازی در باره این دوره می‌نویسد: یکی از صنعتکاران این دوره که به او ابو بکر ملاـ تاریـخ مکه (از آغـاز تـا پایـان دولت شـرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۲ می‌گفتنـد، نقره را از دل کـوهی در جعرانه اسـتخراج کرده، سـنگها را به خانه می‌آورد و روی آنها کار می‌کرد و سـپس نقره‌شان را می‌فروخت. بعد از مدتی معلوم شد که این کار کفاف زندگی او را نمی‌دهد و به همین جهت آن را کنار گذاشت. «۱»

راه حجاج

در این دوره، مسیری که حجاج برای آمـدن به حـج طی می‌کردند، از طریق عقبه یا قصـیر، با اسـتفاده از کشتی‌های بادی بود که به تدریـج جـای آنهـا را کشتی‌های بخار گرفت. این جایگزینی که از سال ۱۳۰۱ به راه افتـاد، «۲» در بنـدر سوئز آغاز شـد. بعد از آن همچنان انـدکی از کشتی‌های بادی که از بنـدرهای دیگر می‌آمـد، فعّال بود و ماننـد کشتی‌های بخار مردم را از شـرق دور و میانه و برخی از بلاد اروپا به حج می‌آورد.

محمل‌ها

در دوره اوّل حکومت سعودی‌ها، از آمدن محمل‌ها ممانعت به عمل آمد، اما با بازگشت عثمانی‌ها، بار دیگر محمل شامی و مصری به سـمت مکه به راه افتاد، اما از آمـدن محمل رومی آگاهی نـدارم. گویا ترکها به همان محمل شامی که صـرّه وصدقات آنان را به مکه می‌آورد، بسـنده می‌کردند. این دو محمل، در جدّه و مکه مورد اسـتقبال رسمی قرار می‌گرفت. زمانی که یکی از این محمل‌ها به مکه می‌رسـید، شتری که محمل را حمل می‌کرد، در کنار باب‌النبی صـلی الله علیه و آله می‌ایسـتاد و موسـیقی خاص مکی نواخته می‌شد. سـپس این محمل، روی دوش مردان از باب النبی صـلی الله علیه و آله به داخل مسـجد برده شده و هر محملی در محل ویژه خود میـان باب النبی صـلی الله علیه و آله و باب قایتبای قرار داده می‌شـد. این محمل‌ها همانجا می‌مانـد تا زمان بازگشت از سـفر فرا

می‌رسید. روز موعودِ هر کدام، آنها از جای برداشته شده برای توديع تاريخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۳ با آنان مراسمی برگزار می‌شد. این بعد از آن بود که شتری که محمل بار آن بود چند بار در خیابان مقابل باب علی، رفت و برگشت داشت.

خط آهن حجاز

زمانی که سلطان عبدالحمید دریافت که می‌بایست سرزمین‌های عثمانی را با خط آهن به یکدیگر متصل کند، بحث کشیدن خط آهن از دمشق به مدینه که می‌بایست بعدها به مکه و جدّه هم متصل شده، شام را به سواحل حجاز وصل می‌کرد، مطرح شد. زمانی که این طرح میان مسلمانان مطرح و نقش آن در راحتی حجاج و از میان بردن مشقت‌هایی که در راه‌ها وجود داشت، طرح شد، تمامی سرزمین‌های اسلامی، اعم از آن که تابع عثمانی باشند یا نه، برای کمک اظهار رغبت و تمایل کردند. برای این کار، مؤسسات فراوانی تأسیس شد، به طوری که گفته شده است که مسلمانان هند بیش از ۱۶۶ مؤسسه برای این کار درست کردند. همین طور افراد خیّر در تمام مناطق کمک‌های خود را سرازیر کردند، به طوری که گفته شده است که مبلغ کمکی که از شهر لکهنو رسید در حدود ۳۳ هزار لیره عثمانی بود. کمتر نقطه‌ای بود که در این باره از خود همّتی نشان ندهد. مردم مصر، شام، عراق، چین، و ساکنان اروپای شرقی و همین طور بیشتر کشورهای افریقایی در این باره کمک کردند که رقم آن پیش از شروع به کار، حدود ۷۵۰ هزار لیره عثمانی بود. کار آغاز گردید، پل‌ها ساخته و خطوط کشیده شد. این کار برای هشت سال ادامه یافت تا آن که در سال ۱۳۲۶ خط آهن به مدینه رسید. «۱» این زمانی بود که طول آن به ۱۳۲۰ کیلومتر رسیده بود و این به جز فاصله‌ای بود که میان درعا و حیفا بود. در این باره جشنی در مدینه برپا شد که نمایندگان کشورهای مختلف، خبرنگاران، و بسیاری از شخصیت‌های کشورهای اسلامی حضور داشتند. از این زمان به بعد، مسافران با واگن‌های قطار از دمشق به مدینه می‌آمدند، و به این تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۴ ترتیب سختی‌های سفر برداشته شد. این وضعیت برای چند سال ادامه داشت تا آن که سلطان عبدالحمید خلع شد و فعالیت تا همین جا متوقف گردید. بعد از آن حزب اتحاد و ترقّی تلاش کرد کار را ادامه دهد که توفیقی نیافت. چرا که سیل تبرّعات، در گیرودار بحران‌های سیاسی که آن زمان جهان را فرا گرفت، متوقف شد. بعد از آن جنگ آغاز شد و شریف حسین احساس کرد که نیروهای عثمانی می‌توانند از این خط آهن استفاده کرده، تهدیدی برای حجاز باشند. به همین دلیل به نیروهای خود که به شمال حمله کردند، دستور داد تا این خط را از بین ببرند تا نیروهای کمکی عثمانی نتوانند از آنجا نیرو به حجاز منتقل کنند. با پایان یافتن جنگ جهانی، بسیاری از بخش‌های این خط از میان رفته بود و به رغم آن که مسلمانان توانایی بازسازی آن را داشتند، اما وضعیت به گونه‌ای بود که هر منطقه از مناطقی که خط از آنها عبور می‌کرد، تحت سیطره قدرتی بود. بخشی در اختیار فرانسوی‌ها، بخشی دست انگلیسی‌ها و بخشی هم تحت اختیار شریف حسین. به همین دلیل اتفاق نظری برای بازسازی آن پدید نیامد، و دولت‌های خارجی هم در این باره که یک خط وقفی اسلامی از اراضی تحت تابعیت آنان عبور کند، موافقت نکردند؛ چنان که توجه داشتند که تجمع مسلمانان در اطراف یک خط آهن در بخش بزرگی از بلاد عربی، به صرفه و مصلحت آنان نیست. به همین دلیل، تمامی تلاش‌ها برای بازسازی مجدد خط آهن بر باد هوا رفت. بخشی از این خط که در منطقه حجاز، از پس از عین باقی مانده بود، توسط شریف حسین اصلاح شد و نخستین قطار در سال ۱۹۱۹ به مدینه رسید. اما استفاده مجدد از آن امکان‌پذیر نشد، چرا که بازسازی‌های فنی انجام شده کافی نبود. شریف حسین هم پول کافی برای بازسازی و هزینه‌های آن نداشت. به همین جهت، بخش حجازی آن هم بار دیگر تخریب شد. دولت‌های فلسطین، سوریه و اردن، بخش‌هایی را که در بلادشان بود، در اختیار گرفتند. «۱»

مُطوّفی

در این دوره، دایره کـار مطـوّفی توسـعه یـافت و شـمار مطوفـان تـا حـدودی زیـادتر شـد. امرای مکه، دایره مطـوفی را در هر بخش، اختصـاص بـه منطقـه خاصـی از بلاـد اسـلامی دادنـد. این امر بر اسـاس فرمـانی بـود که امیر مکه آن را تصـویب می‌کرد. کهن‌ترین تصویب‌نامه‌ای که من از آگاه شدم، تصویب نامه‌ای است که برای آل جاد اللّه با توقیع شریف غالب در سال ۱۲۰۵ نوشته شد. شاید برخی از خانـدان‌های مطوّف، تصویب‌نامه‌هـای کهن‌تر از این هم در اختیـار داشـته باشـند. شـریف عون الرفیق دایره اختصاص دادن بلاـد مختلف به مطوّفی‌های متفاوت را توسـعه داد. هر مطوّف، مسؤول دیار خاصـی بود که به آن اختصاص داشت. وی سـپس مبلغ قابـل پرداخت توسـط حجاج را به مطوّفی معین می‌کرد. در سال ۱۳۲۶ مجلس اداره، تعرفه مطوّفی را تصویب کرد که توسط نشـریه الحجاز به چاپ رسید. این تعرفه به این شرح بود: یک جنیه عثمانی برای سکونت حجاج جاوه‌ای در مکه یک جنیه عثمانی، اکرامیه مطوّف و مخارج عرفات و منا. کسـی که پیش از وقوف بمیرد، نصف این مبلغ را بایـد بپردازد. ده روپیه هنـدی اکرامیه مطوّفی برای حجـاج هنـدی. دو جنیه عثمانی برای حجاج داغسـتانی برای مطوّف و اجرت خیمه عرفات و منی و خانه در مکه. پنـج ریال مجیـدی برای حجاج مصـر و شام و مغرب برای مطوّف دو ریال مجیـدی برای حجاج صـعید و غزه و عراق و اولاد علی و اکراد. سایر حجاج، افرادی که پولدار هستند یک جنیه و کسانی که متوسط الحال هستند نیم جنیه برای مطوّفی بپردازند.

مسائل علمی

تعلیم و تربیت در مکه این دوره، بر پایه همان میراث قرون گذشـته بود که در قالب دانش انـدوزی در حلقه‌های درسـیِ ایجاد شـده توسط علما در مسـجد الحرام یا در مدارسی بود که افراد نیکوکار برای اسکان طلاب یا تدریس و نیز در برخی از خانه‌های علما که درس‌های خاصی به طلابشان می‌دادند، تشکیل می‌شد.

مدرسه رشیدیه

در این دوره، عثمانی‌ها پیش از ماجرای مشـروطه، در اواخر قرن سـیزدهم، مدرسه‌ای به هدف تعلیم لغت ترکی و ریاضـیات و تاریخ درست کرده و شـماری از مـدرّسان ترک را به آنجا فرسـتادند. پس از آن شـماری از مـدرّسان مکّی را هم به آن ضـمیمه کردند و درس‌ها را به زبان ترکی تـدریس می‌نمودنـد و در این میان، حتی قواعد عربی را هم به زبان ترکی تشـریح می‌کردند. در آن زمان، گفته می‌شـد که هـدف ترک‌هـا، ترکی کردن عرب و عربی بود؛ به همین دلیل، جز فرزنـدان ترک‌ها یا اطفال بزرگان که ارتباط با عثمانی‌ها داشـتند، کسـی از آن برنامه اسـتقبال نکرد؛ اما طلاب از فرزندان علما و مردم و مجاوران جز تعداد اندک، کسـی اقبالی به آن برنامه نشان نـداد. این‌مـدرسه در باب‌الدریبه و نامش مدرسه رشـیدیه بود. پس‌از آن به محلی که بعدها چاپخانه حرم شد، منتقل گردید. سـپس به القبّان در «مدعاهٔ» و بعد از آن به سوق مَعْلات در بنای مدرسه السعودیه که در جریان توسعه خیابان‌ها اخیرا خراب شده، منتقل شد.

مدرسه صولتیه «۱»

در این وقت، یکی از چهره‌های برجسته هند که از مجاهدانی بود که بر ضد استعمار تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۷ انگلیس مبارزه کرده بود، یعنی شیخ محمد رحمهٔاللّه هندی عثمانی صاحب کتاب اظهار الحق به مکه آمد. وی در باره تأسیس یک مـدرسه برای تعلیم دین و زبان عربی و قرآن اقـدام کرد و یکی از زنان ثروتمنـد هندی هم به نام صولت النساء

کمک مالی داد و بنای این مدرسه به نام صولتیه آغاز شد. محل آن امروز در حارّهٔ الباب در خندریسه است. این اقدام مربوط به سال ۱۲۹۰ است. طلاب چنان بر این مدرسه روی آوردند که گویی تشنگان به چشمه آب برسند. شماری هم به دروس خود رحمت اللّه که در مسجد ارائه می‌کرد آمدند. تلاش‌های وی در حلقه علمی‌اش در مسجد مفید افتاد، چنان که در حلقه علمی که در خانه‌اش بود. وی خدمت شایسته‌ای به لحاظ علمی به مکه کرد که آثار آن تا به امروز روی افراد زیادی از علمای برجسته و صاحب منصبان دینی و قضایی برجای مانده است. از مشهورترین کسانی که او تربیت کرد علمایی از خاندان‌های مرداد، مفتی، عجیمی، غمری، طیب، دهان، دهلوی، دحلان، بابصیل، زواوی، کتبی، کمال، و قاری بود. شیوخ برجسته متأثر از وی هم اینان هستند: حسن مشاط، عیسی رواص، یحیی امان و عده‌ای دیگر از علمای مکه، و این مدرسه همچنان باقی است.

مدرسه فخریه

شیخ عبدالحق قاری، یکی از استادان مدرسه صولتیه به تقلید از استادش، در سال ۱۲۹۶ مدرسه فخریه را درست کرد. این مدرسه در نزدیکی باب ابراهیم بود. وی از ثروتمندان هند درخواست کمک کرد که آنان به دعوت وی پاسخ مثبت دادند، پس مدرسه را شروع کرد که آن هم تأثیر قابل توجهی در مکه داشت. بعد از آن شیخ عبدالکریم طرابلسی مدرسه‌ای در قاعهٔ الشفاء ایجاد کرد. این نخستین مدرسه عربی بود که تدریس روی صندلی و با استفاده از تخته سیاه بود. شماری از استادان سوری هم وی را کمک می‌کردند. زمانی که مشروطه خواهان در انقلاب دومشان در سال ۱۳۲۷ پیروز شدند، شروع به تأسیس مدارسی در حجاز کردند. از آن جمله در مکه، مدرسه‌ای برابر باب الصفا ایجاد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۸ کرده آن را برهان الاتحاد نامیدند. پس از آن ساختمان جدیدی برای آن در اجیاد برابر قصر مالیه ساختند و مدرسه را به آنجا منتقل کردند. در این دوره مکتب‌هایی «۱» برای خواندن و هِجّی کردن پدید آمد که از آن جمله می‌توان به مکتب شیخ محمد خیاط، شیخ محمد عنانی، سید عبداللّه مجاهد، شیخ عبداللّه حمدوه سناری و شیخ احمد سورکتی اشاره کرد. کتاب‌هایی هم از نوع دیگر نوشته شد که هدف آنها تعلیم خط و حساب بود. مشهورترین آنها عبارت بود از مکتب شیخ فرج غزاوی و شاگردش شیخ محمود زهدی، و پسرش شیخ تاج غزاوی و شیخ سلیمان غزاوی. شیخ فرج به جز تخصصی که در فنون خط داشت، در علم لغت و ادب عربی هم ید طولایی داشت و در این زمینه شهرت زیادی میان علمای مسجد الحرام بدست آورد. برای زنان هم مکتب‌های خاصی در برخی از محلات مکه بود که مشهورترین آنها مکتب آشیه در مروه بود. این مکتب‌ها اعیاد ویژه‌ای داشتند. زمانی که بچه‌ای یک جزء قرآن یا بیشتر را حفظ می‌کرد، خانواده‌اش جشنی بر پا می‌کردند که در آن بچه‌های آن مدرسه سرودخوانان خیابان‌های مکه را طی می‌کردند. آن بچه، در حالی که لباس حریر و زری‌دوزی پوشیده بود، پیشاپیش آن جماعت حرکت می‌کرد. زمانی که این مسیر طی می‌شد، بچه‌ها به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۷۹ خانه‌هایشان می‌رفتند. این مراسم را اصرافه می‌نامیدند. مدل دیگر آن را اقلابه می‌گفتند که برای انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر بود. «۱»

مدارس فلاح

یک نیکوکار بزرگ به نام حاج محمدعلی زینل توجه خاصی به مسائل تعلیم و تربیت کرده در شهر مکه و جده مدرسه‌ای از دارایی خود ایجاد کرد. بعد از آن، مانند آن مدرسه را در بمبئی هند هم ایجاد کرد. اساس این مدرسه از مکتب شیخ عبداللّه حمدوه سناری آغاز شد که وی به همراه طلابش به این مدرسه آمد و عضو فعال آن شد. این مدرسه در باب الحارّه ساخته شد و بعد از آن و پیش از توسعه مسجد، به قشاشیه در برابر باب علی منتقل گردید. این مدرسه برپا بود تا ساختمان تازه‌ای برای آن در شبیکه ساخته شد که تا به امروز باقی است. مدیریت این مدرسه از زمان تأسیس آن در سال ۱۳۴۰ «۲» در اختیار سید محمد حامد

قرار گرفت. بعد از وی در اختیار سید طاهر دباغ مدیر معارف بود. بعد از او شیخ عبداللَّه حمدوه سناری مدیرش بود که تا زمان آمدن دولت دوم سعودی یکسره مدیریت آن را داشت. با درگذشت وی، مدیریت مدرسه به شیخ طیب مراکشی و سپس به سید حبشی و بعد به شیخ اسحاق عزوز واگذار شد که تا به امروز مدیر آن است. مدرسه فلاح، سهم مهمی در خدمت به علم داشت و شاگردان فراوانی را تربیت کرد که بسیاری از آنان به مناصب حکومتی رسیدند. چنان که علمایی را تربیت کرد که در حلقه‌های تدریس در مسجد الحرام سهم قابل توجهی داشتند. نکته مهم در باره این مدرسه آن که مؤسس آن، با تمام وجود خود را وقف مدرسه کرده، به آن توجه داشت و بهترین مدرّسانِ وقت را برای مدرسه آورد؛ چنان که از جیب شخصی خود هزینه‌های آن را می‌پرداخت و این به رغم آن بود که کسانی حاضر بودند اموالی در اختیار او بگذارند. وضعیت به همین ترتیب برای ربع قرن طی شد تا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۰ آن که تجارت وی کساد شد و از آن زمان این مدارس شروع به گرفتن مساعده از دیگران کردند. «۱»

خاندان‌های بزرگ علمی مکه

خاندان‌های علمی مشهور مکه همچنان در این دوره سرپا بودند و دانش خود را در حلقه‌های دینی در مسجد یا خانه‌هایشان، در کنار مدارس، منتشر می‌کردند. فرزندان و شاگردان آنان همین روش را از آنان به ارث بردند، به طوری که در یک زمان، تعداد حلقات درسی مسجد الحرام را شمارش کردند که ۱۲۰ حلقه تدرس بود که از صبح تا شب و حتی در حوالی شب و میانه روز با نشاط و شلوغ برپا بود. از جمله مشهورترین خاندان‌های علمی این دوره، آل ریس بود. از چهره‌های شناخته شده آنان می‌توان به این افراد اشاره کرد: درویش بن سلیمان، صالح بن ابراهیم، عبدالرحمن بن محمد، عبداللَّه و محمد پسران عبدالرحمان. برخی از آنان به تقوا و پاکی شهرت داشتند. آل عبدالشکور نیز مشهور بودند. جد آنان عبدالشکور از هند آمد. از جمله مشایخ آنان، این جماعتند: زین العابدین بن علی، عبداللَّه بن عبدالشکور، عبدالملک بن عبدالشکور، علی بن عبداللَّه، محمد بن عبداللَّه بن محمد که از علمای مکه و شعرای آن بود. «۲» از خاندان فقیه اینان شهرت دارند: عبداللَّه بن جعفر، احمد بن عبداللَّه، سلیمان بن احمد. چنان که از خاندان زرعه هم شیخ تاج الدین و شیخ تقی الدین مشهورند. از خاندان سقاف اینان شناخته شده‌اند: سید علوی بن احمد، سید عمر بن عبداللَّه، محمد باعلوی. از خاندان عجیمی هم اینان مشهورند: شیخ درویش، شیخ عبداللَّه بن عثمان. از خاندان بابصیل و بیت باجنید هم شماری شهرت دارند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۱ از بیت سنبل هم عالمان چندی مشهورند: شیخ طاهر سنبل (م ۱۲۱۸) که محقق زمان خود بود و نسخه صحیح بخاری او نسخه‌ای قابل اعتماد در نوع خود بود، چنان که خود وی هم در آن زمان مرجع مهمی برای فتوا به شمار می‌رفت. همچنین شیخ عبدالغنی سنبل، شیخ محمد عباس سنبل. برخی از فرزندان شیخ طاهر سنبل به مدینه مهاجرت کردند و تاکنون در آنجا هستند. «۱» خاندان مرداد هم خاندان بزرگی است. شیخ غازی از شیخ جعفر لبنی نقل کرده است که بیشتر آنان امام جماعت مقام حنفی و خطیبان مسجد بودند. مشهورترین چهره‌های آنان عبارتند از: شیخ عبداللَّه بن صالح مرداد، فرزندش شیخ احمد ابو الخیر مرداد که از شخصیت‌های برجسته عصرش بود. همین طور شیخ محمدعلی مرداد (م ۱۲۹۳). جد اعلای آنان از مهاجران افغان بود که به امیرداد شهرت داشت. این خاندان به دو قسمت تقسیم شدند که یک بخش ابو الخیر منسوب به یکی از اجدادشان هستند که از آنان شیخ عبداللَّه ابو الخیر مؤلف کتاب نشر النور و الزهر را می‌شناسیم. این کتاب حاوی شرح حال مفصّل مشهورترین علمای مکه است که ما در بخش‌هایی از این کتاب که مسائل علمی هر دوره را بیان کردیم، از آن فراوان بهره بردیم. در آنجا آمده است که از جمله چهره‌های شناخته شده این خاندان عبارتند از: عبدالرحمان بن صالح، عبدالعزیز بن صالح، عبداللَّه بن عبدالرحمان، احمد بن عبداللَّه ابوالخیر و امین محمد. از خاندان عبدالرسول اینان مشهورند: شیخ عمر بن عبدالکریم بن عبد الرسول عطّار (م ۱۲۴۸) که شهرت زیادی به فقه

داشت و در فتوا محل اعتماد بود. نوادگان وی تا به امروز هستند و به آنان خاندان شیخ گفته می‌شود. «۲» از خاندان سنی هم کسانی امام جماعت مقام حنفی بودند. برخی هم صرفاً به کار تدریس در مسجد الحرام مشغول بودند. اینان به سبب جدّشان عبداللَّه سنی که در اواخر قرن سیزدهم نایب جده بود، شهرت دارند. «۳» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۲ از خاندان کمال عده‌ای به شهرت رسیدند: شیخ صدیق بن عبدالرحمان، شیخ صالح بن صدیق، علی بن صدیق کمال. اینان به جز بیت کمال هستند که در طائف و از برجستگان آن شهرند و علمایی از آنان در آن شهر برخاسته است. «۱» همان طور که در جایی گفتیم که بیت دهان نیز از خاندان‌های قدیمی مکه است. جد اعلای آنان از هند آمد و به فروش روغن مشغول شد و به همان شهرت یافت. برخی از مشهورترین افراد این خاندان عبارتند از: شیخ احمد بن سعید (م ۱۲۹۳) فرزندش اسعد دهان قاضی مکه، شیخ عبدالرحمان که مدرّس مدرسه صولتیه بود و اوّلی به سال ۱۳۲۱ و دومی به سال ۱۳۳۷ درگذشت. نوادگان این خاندان که همچنان در مکه به بیت الدهان شهره‌اند، در شعب عام و النقا و اجیاد زندگی می‌کنند. «۲» از خاندان جَستنیه هم شیخ عبدالرحمن بن ابی بکر جستنیه متوفای اوائل قرن سیزدهم شهرت دارد که از شهر فتّن بود. وی به علم و دانش شهرت داشت و تألیفاتی دارد که از آن جمله تاریخ حوادث مکه است که هیچ نسخه‌ای از آن نیافتیم. شهرت او جستنیه به فتح جیم است که مردم آن را به دال تبدیل کرده‌اند. نخستین کسی که از خاندان کتبی شناخته شده، سید محمد حسین کتبی است که به عنوان مجاور در سال ۱۲۵۵ به مکه آمد و حلقه درس او در مسجد الحرام بسیار بزرگ بود. وی به کار افتاء پرداخت. فرزندش سید محمد هم از مدرّسان مسجد الحرام و از ائمه جماعت آن و از مقرّبان امیر مکه شریف عبداللَّه بن محمد بن عبدالمعین بن عون بود. وی در رجب سال ۱۲۹۵ درگذشت. از دیگر چهره‌های این خاندان یکی سید محمد مرزوقی ابو حسین و دیگری سید محمد امین کتبی است. خاندان مالکی هم خاندان علم و فضیلت هستند. از این خاندان اینان مشهورند: شیخ حسین بن ابراهیم مالکی مغربی الاصل از قبیله‌ای که به آنان عصور گفته شده و از توابع طرابلس غرب هستند. وی از علمای فاضل مکه، مدرّس، مؤلف و از ائمه جماعت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۳ بود. ابوالفیض عبدالستار بکری گفته است که وی به سال ۱۲۹۳ درگذشت و فرزندانی از وی برجای ماند که مشهورترین آنان در علم، شیخ عابد مفتی مالکی‌ها، شیخ محمد امیر مفتی مالکی‌ها، و شیخ علی مالکی است که به علم و فضیلت و تألیف شهرت داشت. وی مدیریت معارف را در دوران شریف حسین عهده‌دار بود. از جمله فرزندان محمد، امیر شیخ جمال مالکی از بزرگان از علما و مدرسان مسجد الحرام و متوفای سال ۱۳۵۹ است. فرزندان وی تاکنون در مناصب حکومتی هستند. «۱» جدّ خاندان شطا، سید محمد شطا زین الدین بن محمود بن علی شافعی از شهر دمیاط در اواخر قرن دوازدهم به مکه آمده به کار تدریس در مسجد الحرام پرداخت. فرزندان وی عمر، عثمان و بکری بودند که فرد اخیر برجسته‌ترین آنان به لحاظ علمی و صاحب تألیفات چندی است. غازی از شیخ عبدالحمید قدس نقل می‌کند که سید محمد نسب به امام حسین علیه السلام می‌برد و این مطلب در دفتر اشراف در دمیاط، ثبت و ضبط است. وی ادامه می‌دهد که این شطا به سبب ملازمت با یکی از صالحان در دمیاط که نامش شیخ شطا بود، و در خارج از مرز دمیاط مدفون است، لقب شطا را به ارث برد. از پسرش سید بکری، سه پسر برآمدند که یکی سید احمد، دیگری سید حسین و سومی سید صالح بودند. از سید عثمان نیز فرزندانش سعید و محمد و علی عالم بودند. از خاندان مشاط، شیخ عبدالقادر مشّاط شهرت دارد که از علمای بزرگ مکه و یکی از ائمه آن بود. وی در مسجد تدریس می‌کرد و در مکه به او لقب شیخ التجار می‌دادند که مربوط به شغل پدرش یعنی تجارت بود. وی عضو دیوان حکومت بود و در ابتدای قرن چهاردهم درگذشت. از وی فرزندی به نام علی برجای ماند. «۲» از خاندان لبنی، شیخ جعفر لبنی شهرت دارد که از علمای مکه و از مؤلفان این شهر بود. وی در شامیه سکونت داشت، چنان که عموزادگانش در باب السلام بودند. وی بر حسب نقل غازی، «۳» در برخی از تألیفاتش نوشته است که خود نمی‌داند چرا خاندانشان به تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۴ لبنی شهرت دارند و می‌افزاید: جدّش ابو بکر بن جمال در قرن دوازدهم به کار

مطوّفی مشغول بود. پس از آن می‌نویسد: ابوبکر دو فرزند داشت: یکی محمد جمعه که از نسل او خاندانی در شامیه هست. دیگری عبداللَّه که خاندانی در باب السلام از او برجای مانده است. اما از خاندان عرب، شیخ حسن بن ابراهیم عرب سندی الاصل شهرت دارد که از ائمه جماعت مقام حنفی و یکی از مدرّسان معروف مسجد بود که به فعالیت و فضل شهرت داشتند. شیخ حسن عرب و شیخ جمیل عرب هم از این خاندان شهرت داشتند. «۱» از خاندان السید کوچک هم علامه سید عبداللَّه بخاری شهرت داشت که در اواخر قرن سیزدهم در مکه مجاور شده، به تدریس مشغول گشت. وی در سال ۱۲۹۷ درگذشت و نسلی از خود برجای گذاشت که سید حسن کوچک از ائمه جماعت مقام حنفی شناخته شده است. «۲» خاندان جان منتسب به شیخ محمد جان نقشبندی افغانی است که از نسل محمد بن حنفیه هستند. وی در نیمه نخست قرن سیزدهم هجری به مکه آمد و در آنجا مجاور شد. از نسل وی‌شیخ محمدسعید جان وشیخ صدیق وفرزند او شیخ‌عمرجان شناخته شده‌اند. «۳» از خاندان دحلان هم کسانی شهرت دارند، از آن جمله است: سید احمد زینی دحلان که از علمای مکه در قرن سیزدهم بود و تألیفاتی داشت که مهم‌ترین آنها همین کتاب خلاصهٔ الکلام است که در باره امرای مکه نوشته است. از این خاندان، سید حسن بن صدقه دحلان و عبداللَّه بن صدقه دحلان نیز شهرت دارند. «۴» بیت «فتّه» «۵» خاندان دیگری در مکه است که یکی از علمای مشهور آن شیخ ابراهیم محمد سعید الفته است. اینان منسوب به عشیره‌ای هستند که اصل آن در طائف سکونت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۵ داشت. این ابراهیم فرزندی به نام محمد سعید داشت و او هم فرزندی به نام محمد. فرد اخیر به جاوه رفت و در سال ۱۳۴۳ در آنجا یک نشریه اسلامی که حاوی اخبار دنیای اسلام به طور عموم و اخبار حجاز به طور خاص بود منتشر کرد. «۱» فهرستی از علمای دیگر خاندان‌های موجود در مکه چنین است: عبداللَّه سراج (بدون تشدید راء)، عبداللَّه بن علی بن حمید عیدروس بار، احمد بن ابی بکر علوی، احمد رمضان مرزوقی، احمد بن علی قدس، احمد صباحی، اسعد حباب، اسحاق دهلوی، جعفر میر غنی، محمد میر غنی جعفری، خلیل طیبه، محمد خیاط، سلیمان عتیبی، صالح حریری، عبدالرحمان جمال کبیر، عبدالرحمان جمال صغیر، عبدالرحمان مسکی، عبداللَّه بن عبدالرحمان سرّاج، عبداللَّه بن فهد، عبداللَّه سجینی، عبدالمنعم قاضی، علی الرهبینی، محمد الرهبینی، علی سرور، علی خطیب، علی قدس، علی بیتی، عیسی خراز، علی خراز، محمد بن عبداللَّه بن محمد، محمدعلی سنوسی، محمد فاسی، احمد سباعی (جد مؤلف این کتاب)، محمد تبّانی عربی، محمد عبدالباقی، محمد بن یحیی ظهیره (شاید آخرین فرد شناخته شده از آل ظهیره)، محمد سعید بشاره، یحیی مؤذن، یحیی مقرئ، یوسف نبلاوی، یوسف بطاح إهدل، ابو بکر بن حجی، احمد بن امین بیت المال، احمد بن نصر، احمد مکی بن جمال، احمد قنق، احمد حضراوی، بکر صباغ، حسین حبشی، حسین جمل اللیل، حسن طیب، حسن سحره، سالم عطاس، سلمان زهدی، سلطان بن هاشم، عباس مالکی، عبداللَّه زواوی، سعید یمانی، عثمان راضی، عمر باجنید، عبداللَّه باروم، عبداللَّه غمری، عبدالقادر صابر، عبدالقادر شمس، علی ابو الخیور، مصطفی عفیفی، محمود شکری، محمد منشاوی، محمد صباغ مؤرخ، محمد فردوس، محمد منصوری، محمد ابو المحاسن، محمد حسب اللَّه، محمد باز، محمد بسیونی، نور خالدی، محمد سعید بابصیل، محمد سعید حضراوی، احمد ناظرین، عیسی رواس، محمدعلی سراج، عبدالرحمان خوقیر، عبدالحمید قدس. در این دوره، زنی از علمای برجسته از خاندان طبری شهرت یافت که نامش تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۶ خدیجه طبریه بود. وی سومین زن مشهور از آل طبری است. نکته قابل ملاحظه آن که این سه زن، در سه دوره متوالی شهرت یافتند. یکی در دوران ممالیک چرکس، دوم در دوره اول عثمانی که شرح حالش گذشت، و سومی در این دوره. چیزی نگذشت که خاندان طبری منقرض شد و تنها زنی از این خاندان ماند که یک نفر از آل دحلان وی را به زنی گرفت و سید احمد زینی دحلان (مؤلف خلاصهٔ الکلام) از وی به دنیا آمد. به جز اینان، علمای دیگری هم از کسانی که اصل آن‌ها مصری و مغربی و تکرونی و هندی و سندی بود و در مکه مجاور شده بودند، شهرت یافتند. برخی از اینان، در مکه دانش اندوزی کرده بودند و پس از آن، در آنجا مسجد و خانه را برای تربیت شاگردان آماده کردند. برخی از مشایخ مشهور از این دست عبارتند از:

احمد خطیب سنبس، اسماعیل منکابو، احمد جاوی، مرزوقی جاوی، محمد ازهر، عبداللّٰه بن محمد ازهری، محمد شاذلی، نواوی خالدی، نور الفطانی، محمد سمباوا.

وظیفه افتاء

در این دوره، به مانند دوره نخست عثمانی، خاندان‌هایی در مکه کار افتاء را بر عهده داشتند. شیخ عمر بن عبدالکریم بن عبدالرسول در سال ۱۲۲۸ مفتی شد. پس از وی شیخ عبدالحفیظ عجیمی، بعد از او شیخ عبداللّٰه میرغنی در سال ۱۲۴۷، و سپس سید محمد کتبی مفتی شدند. در زمان امارت شریف عبدالمطلب در سال ۱۲۶۷ بار دیگر میر غنی مقام افتاء را به دست آورد، چرا که میرغنی‌ها، در دستگاه آل زید مقرّب بودند. با عزل عبدالمطلب و امارت محمد بن عون در سال ۱۲۷۲ میرغنی همچنان مفتی مکه باقی ماند تا درگذشت. پس از وی باز افتاء در اختیار سید کتبی قرار گرفت که تا زمان درگذشت او به سال ۱۲۸۰ در اختیارش ماند. با درگذشت سید کتبی، شیخ جمال عمر مفتی شد. پس از وی در سال ۱۲۸۴ شیخ عبدالرحمان بن عبداللّٰه سراج (بدون تشدید راء) آن را در اختیار گرفت که توسط شریف عبدالمطلب که به سال ۱۲۹۷ دوباره امیر شد، عزل گردید و سید احمد بن عبداللّٰه میرغنی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۷ مفتی شد. چیزی نگذشت که شیخ عبدالرحمان سراج به منصب افتاء بازگشت تا آن که شریف عون الرفیق از دست وی خشمگین شده او را عزل و شیخ صالح بن صدیق کمال را منصوب کرد. با عزل وی عبداللّٰه بن شیخ عباس بن جعفر بن صدیق و پس از او شیخ عبدالرحمان سراج برای بار سوم به این منصب دست یافتند. با عزل او باز شیخ عبداللّٰه به مقام افتاء منصوب شد و تا زمان مرگش در دوران شریف علی پاشا که در جریان سفرش به یمن در سال ۱۳۲۵ درگذشت، «۱» در این مقام باقی بود. با درگذشت وی، شیخ عبداللّٰه بن عبدالرحمان سراج مفتی شد. بنا به قولی شریف علی پاشا او را که در آستانه و در قصر شریف حسین بود، به مکه خواست و زمانی که آمد، او را به مقام افتاء گماشت. «۲» با امارت شریف حسین، او نیز وی را بر این منصب باقی گذاشت، چرا که از پیش، روابط آنان استوار بود. زمانی که شریف حسین، پادشاه حجاز شد، او را رئیس قضات و عضو مجلس وکلا کرد. «۳» وی همچنان در منصب خویش بود تا حسین از مکه بیرون رفت و او هم وی را همراهی کرد. سپس در شرق اردن مستقر شد و در آنجا منصب ریاست وزرائی را داشت تا چند سال بعد که درگذشت. در این وقت، فرزندش حسین سراج جای وی را گرفت و سفیر حکومت اردن در مصر بود. روشن است که افراد نامبرده که از آنان به عنوان مفتی یاد کردیم، صاحب منصبان اصلی در امر فتوا بودند و بر اساس مذهب رسمی دولت عثمانی، مذهب حنفی داشتند. اما سایر مذاهب هم مفتی‌های خاص خود را در مکه داشتند که از خاندان‌های علمی این شهر بودند. طبعاً مشاغل آنان در درجه دوم و پس از افتاء مرکزی بود که اختصاص به مفتیان پیش‌گفته داشت.

قضات

قاضیانی که در مکه بودند، عالمانی ترک بودند که عثمانی‌ها آنان را به مکه می‌فرستادند و احکام آنان از طرف شیخ الاسلام ترکیه صادر می‌شد. بنابراین، قاضی، نماینده سلطه دینی ترک در مکه بود و ریاست مراسمی را بر عهده داشت که ضمن آن امیران مکه به امارت رسیده و برای این کار مجلس و مراسم خاصی را برپا می‌کردند. کار آنان تقدیم خلعت‌های سلطانی به امیر بود. در اینجا ما در صدد بیان اسامی آنان نیستیم، چرا که هدف ما بیان اسامی عالمانی است که از خاندان‌های علمی مکه هستند. «۱»

اصلاحات در مسجد الحرام

در این دوره، دولت عثمانی توجه خاصی به مسائل عمومی مسجد داشت. مادر سلطان عبدالحمید در سال هزار و دویست و پنجاه و

اندی، شش ستون به مسجد اهدا کرد که روی هر کدام آنان شش شاخه از برنج بود که به آنها قندیل‌هایی آویزان بود و در گوشه‌های مسجد نصب شده بود. همچنین عثمانی‌ها میان ستون‌های جلوی رواق‌ها، میله‌های آهنی درست کرده و قندیل‌هایی به آنان آویخته بودند. شیخ حسین باسلامه در کتاب عمارة المسجد این قنادیل را در داخل رواق‌ها و صحن و کنار درها شمارش کرده و گوید که عدد آنها ۱۴۲۲ قندیل منهای قندیل‌هایی بود که در مناره‌ها قرار داشت. مقصود از قندیل، یک چراغ شیشه‌ای مشبک در سه سمت و به صورت منظم است. در داخل آنها ظرفی است که در آن روغن و آب ریخته شده و فتیله‌ای در وسط آنهاست که مسؤول روشنایی، آنها را با مشعل‌هایی که روشنایی آنها را به فتیله می‌رساند، روشن می‌کند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۸۹ چهار مقام موجود در مسجد، با شمع که آن را در شمعدان قرار می‌دادند، روشن می‌شد. این شمعدان‌ها از برنج بود. به علاوه، از سقف آنها نیز قندیل آویزان بود. کنار باب کعبه هم شمعدان‌هایی از سنگ معدنی سفید بود که با آنها روشنایی آن بخش تأمین می‌شد. در سال ۱۲۶۶ عثمانی‌ها دستور دادند تا اصلاحات عمومی در مسجد انجام شود؛ چنان که تالار داخلی باب السلام را با سنگ مرمر فرش کردند. در سال ۱۲۷۶ سلطان عثمانی ناودان جدیدی که ساخته قسطنطنیه بود و روی آن پنجاه رطل طلا کشیده شده بود، برای کعبه فرستاد. این همان ناودانی است که تا به امروز باقی مانده است. میزاب قبلی را به قسطنطنیه بردند. زمانی که به سال ۱۲۷۸ سیل عظیمی به مسجد آمد و آب تا قفل در کعبه رسید و آسیب فراوان به مسجد وارد شد و عده زیادی از مردم داخل و خارج مسجد غرق شدند، عثمانی‌ها دست به کار اصلاح خرابی‌ها شده، این کار را با اشراف امیر مکه، عبداللّٰه بن محمد بن عبدالمعین بن عون و شیخ الحرم احمد عزّت به انجام رساندند. این اصلاحات، شش ماه به درازا کشید. در سال ۱۳۰۱ بار دیگر اصلاح برخی از خرابی‌های مسجد آغاز شد و بنای سقایهٔ‌العباس و نیز خانه‌ای که امانات را در آن حفظ می‌کردند و هر دو در کنار زمزم بود تخریب گردید. به دنبال تخریب آنجا، کتاب‌های امانتی، به جایی که امروز در باب سلیمانیه قرار دارد، منتقل شد. «۱» پس از آن حائلی را که زنان در وقت نماز در مسجد در درون آن قرار گرفته و به آن قفص می‌گفتند، برداشتند. در سال ۱۳۲۷ سیلی عظیم در مکه آمد که آن را سیل خدیوی نامیدند. در این سیل نیز خرابی‌های فراوان به بار آمد که از آن میان تنها ۲۲ ستون از بین رفت. این منهای خرابی‌های دیگر بود. در این وقت سلطان محمد رشاد به سال ۱۳۳۴ دستور عمارت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۰ عمومی در مسجد را داد که شامل بسیاری از بخش‌های مسجد می‌شد. این زمان قصد آن داشتند تا استوانه‌ها را عوض کنند، اما با آغاز جنگ و قطع راه‌ها این کار متوقف شد. به همین دلیل تنها یک استوانه را عوض کردند؛ سپس به سراغ ده استوانه دیگر رفتند که نهضت عربی شریف حسین آغاز شد و کار متوقف گردید. خواهیم دید که بعدها این کار را از سر گرفتند. رشاد در سال ۱۳۳۱ دستور داد که طوقه نقره‌ای را که حجر الاسود در آن بود با یک طوقه جدیدی عوض کردند که تا امروز باقی مانده است.

اصلاحات عمومی

عثمانی‌ها در این دوره، اصلاحات عمومی چندی نیز در شهر انجام دادند. از آن جمله عثمان نوری، والی ترکی در آغاز قرن چهاردهم، دار الحکومه‌ای جدید و مرکز پلیس در برابر مسجد در اجیاد به نام الحمیدیه ساخت. محل دیگری هم برای پلیس در برابر صفا ساخت. اینها باقی بودند تا آن که در سال ۱۳۷۰ در توسعه خیابان منهدم شدند. وی بیمارستانی هم در اجیاد که پیش از آن یک محل نظامی برای توپخانه بود درست کرد که امروزه بیمارستان عمومی است. همچنین چاپخانه حکومتی درست کرد که تا به امروز باقی مانده و البته به داخل اجیاد در نزدیک اداره مالیه منتقل شده است. «۱» شریف حسین، خانه‌ای در نزدیکی باب الوداع در اختیار عثمان پاشا گذاشت تا اداره پست در آنجا مستقر شود. این ساختمان تا مدت‌ها پس از تشکیل دولت دوم سعودی باقی بود. پس از آن پست از آنجا منتقل شد و جایش اورژانس ساخته شد و بعدها در مسجد افتاد. عثمان نوری، دار الضیافه‌ای هم در

جرول ساخت. سپس به ساخلوی نظامی تبدیل شد که همچنان باقی است. ساخلوی دیگری هم درست کرد که امروزه مرکزی برای ادارات رسمی است. عثمانی‌ها بسیاری از مجاری عین زبیده را تجدید کرده، منبع‌ها و جوی‌های زیادی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۱ در اطراف مکه برای آن درست کردند. نیز برخی از وضوخانه‌های قدیمی را که در نزدیک مسجد بود تعمیر کردند و خدمه‌ای برای آنها قرار دادند. در این دوره، شیخ علی شحومی که از مجاوران برجسته بود، دیوار مقبره شبیکه را تعمیر کرد و در کنار آن غسالخانه و رباطی درست کرد که تا به امروز به رباط شحومی شناخته می‌شود. اما چیزی نگذشت که مقبره شبیکه تعطیل شد و دلیلش هم آن بود که در سال‌های وبا پر از مرده شد و بوی آن در هوا منتشر می‌شد. به همین جهت، عون الرفیق در سال ۱۳۱۰ دستور داد مرده در آنجا دفن نکنند که تا به امروز چنین است. «۱» به هر روی، اصلاحاتی که در دوره نخست عثمانی صرفاً رنگ دینی داشت، در این دوره عوض شد و به جنبه‌های دیگر زندگی هم بسط یافت. بارزترین این فعالیت‌ها، آنهایی بود که در دوران والی‌گری عثمان نوری در زمان امارت شریف عون انجام شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۲

انقلاب بزرگ عربی یا نهضت شریف حسین بن علی

اشاره

افراد آگاه می‌دانند که آنچه ترک و عرب را با یکدیگر متصل می‌کرد، اسلام بود. زمانی پیش از آمدن ترک‌های عثمانی، شماری از ترکها به خلفای مسلمین در قصرها و پادگان‌ها خدمت می‌کردند. اینان توانستند اعتماد آنان را در بسیاری از ادوار تاریخی در به دست گرفتن فرماندهی و ریاست در بسیاری از مراکز و ادارات اسلامی جلب کنند. در اوائل بخش دوم این کتاب، ضمن بحث از روزگار ترک‌های عثمانی اشاره کردیم که آنان یکسره در پی تأسیس و گسترش دولت خود بودند تا آن که رو به سوی شرق آوردند و بسیاری از پایتخت‌های عربی را گشودند. در این سوی، مسلمانان از جنگ‌های آنان در راه اسلام استقبال کرده، با سلطان آنان به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کردند. «۱» در آن بحث اشاره کردیم که شریف وقت مکه در هنگام فتح این بلاد توسط عثمانی، شریف برکات بود که فرزندش ابونمی را برای تبریک نزد سلطان سلیم که فرماندهی این سپاه فاتح را در مصر بر عهده داشت، فرستاد. این زمانی بود که کار سلطان سلیم در سال ۹۲۳ در مصر استقرار یافته بود و کلیدهای حرمین در اختیارش قرار داشت. روشن است که ارتباط میان امرای مکه و عثمانی در طول چهار قرن، گرفتار جزر و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۳ مدهای فراوان گشت که در فصول چهارگانه گذشته به آن پرداختیم. از مهم‌ترین ویژگی‌های آن این است که عثمانی‌ها، چنان که در بلاد دیگر سلطنت عثمانی مستقیم دخالت و حکومت می‌کردند، هیچ گاه به صورت مستقیم در مکه حکومت نکردند. البته می‌بایست موارد کوتاهی را که معلول شرایط خاص بود، مستثنا کرد. این وضعیت تا زمانی که ترکها بر ضد خلیفه قیام کرده و مشروطه را به سال ۱۳۲۹ محقق کردند، ادامه داشت.

باز شدن فضای فکری

عرب‌ها در نخستین رابطه‌شان با سلاطین عثمانی، در مراکز مختلف خود، به اطاعت از سلطان بسان خلیفه‌ای که از اساس اسلام حمایت می‌کند، باور داشتند، اما در این دوره ذهنیت آنان، به دلیل تأثیری که از اقوام انقلابی در عالم پذیرفتند، در هم ریخت و باورشان چنان شد که این دولت که تنها به حفظ اساس خود می‌اندیشد و در پی حاکمیت خویش است و تسلط مطلق خلیفه خود را می‌خواهد، در واقع حقوق آنان را ضایع می‌کند. زمانی که مشروطه خواهان ترک سر به شورش و انقلاب بر ضد خلیفه برداشتند،

شماری از آزادیخواهان عرب برای مشارکت در پیروزی مشروطه وارد میدان مبارزه شدند تا پس از پیروزی در نظام جدید، عرب‌ها موقعیت بهتری داشته باشند. اما چیزی نگذشت که مشروطه خواهان همان فکر تورانی خویش را حاکم کرده، برتری خود را بر دیگر اقوام حفظ کردند، همان چیزی که اجدادشان آن را باور داشتند. نگاه آنان به مناطق عربی، بسان نگاه به یک مستعمره بود. برخی پا را از این هم فراتر گذاشته به ترکی کردن این مناطق فکر می‌کردند تا همه را تحت یک شعار ترکی متحد کنند.

تشکل‌ها و سازمان‌های عربی

این تحولات سبب سرخوردگی عرب‌ها شد و عرب‌های آزادیخواه که در آستانه بودند دست به تشکیل تشکّل‌هایی زدند. شماری از ترک‌های مخالف با نظام جدید هم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۴ به آنان کمک کردند. جمعیت اخاء عربی یکی از آنها بود که در نظام جدید دعوت به برادری می‌کرد، اما توفیقی به دست نیاورد. بر ویرانه‌های آن، جمعیت‌های دیگری در ترکیه و برخی از بلاد عربی ایجاد شد که شاید مهم‌ترین آنها حزبی بود که شماری از آزادیخواهان سوریه‌ای در قاهره ایجاد کردند. از جمله اهداف آنان این بود که هر منطقه عربی، خود اصلاحات منطقه خود را بدون ارجاع به مرکز عثمانی در اختیار بگیرد. «۱» شماری از آزادیخواهان عرب در پاریس، کنفرانسی تشکیل داده در آن از حقوق عرب‌ها در سرزمین‌های عثمانی سخن گفتند. آنان با حزب غیر متمرکز قاهره ارتباط برقرار کرده، شماری از آنان در کنفرانس شرکت کردند. مصوّبات این کنفرانس عثمانی‌ها را خشمگین کرد، اما آنان سرگرم درگیری‌های فی مابین خود و مشکلاتی بودند که در بالکان در حال رخ دادن بود. «۲» چیزی نگذشت که شماری از افراد عاقل حزب اتحاد، نکته را دریافته در پی جذب و جلب عرب‌ها برآمدند. آنان یکی از رجال خود را به پاریس فرستادند تا در کنفرانس شرکت کرده با آنان گفتگو کند. چنین می‌نمود که بار دیگر اتحادی برقرار شود، به ویژه که حزب اتحاد بیانیه‌ای صادر کرده، وعده تحقق مطالبات عرب را داد، اما احساس عرب‌ها آن بود که زمان می‌گذرد و چیزی نصیب آنان نمی‌شود و در واقع، وقت کشی می‌شود. «۳»

نمایندگان تشکل‌های عربی نزد شریف حسین

در این وقت، به سال ۱۳۳۲/ ۱۹۱۴ آتش جنگ جهانی بالا گرفت و رجال حزب اتحاد به آلمان پیوستند. اندیشه آنان این بود که زمان، زمان کنار آمدن با تشکل‌های عربی یا تحقق مطالبات آنان نیست. به همین جهت، دستور الغای آن تشکل‌ها را در بلاد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۵ عربی داده، به جای آنها شعبه جمعیت اتحاد و ترقی ترکیه را در مراکز و شهرهای عربی ایجاد کردند تا برای آنان فعالیت کند. روزنامه‌های ترکی هم شروع به تبلیغات ضد عربی کرده، در این باره تندروی کردند. یکی از مشایخ آنان در کتابی با نام قوم جدید نوشت: این نادانی چیست؟ این چه غفلتی است که بر شما مستولی شده است؟ نام خلفای عرب را در مساجد خود آویخته‌اید، اما از اسامی خلفای ترک که در احادیث نبوی فراوان تقدیس شده‌اند، با احترام یاد نمی‌کنید؟! «۱» در این وقت، در مکه و شهرهای دیگر، شعبه حزب اتحاد و ترقی ایجاد شد و رهبران ترک برای ترک کردن عرب‌ها شروع به تدریس علوم عربی به زبان ترکی کردند. جاسوسان خبر آوردند که شریف مکه، ارتباط دوستانه کامل با اتحادی‌ها ندارد و حرکات او مشکوک می‌نماید و به طور سری با بزرگان حجاز جلساتی برگزار می‌کند که تردید برانگیز است. آنان گفتند، شریف، نسبت به کارهای اداری مربوط به والی ترک در حجاز بی‌توجهی کرده و شماری از نمایندگان تجمّعات و هیآت عربی به اسم حج به مکه می‌آیند و هدف اصلی آنان شرکت در همین جلسات گفتگو با اوست. بدین ترتیب اتحادی‌ها بر آن شدند تا تصمیم قاطعی بگیرند. آنان احمد جمال پاشا وزیر نیروی دریایی عثمانی را به مکه فرستادند تا امور نظامی آن ناحیه را در اختیار بگیرد. به وی اختیار لازم داده شد تا در محدوده سوریه و لبنان و قدس و از آنجا تا حجاز و یمن، در صورت اقتضای حال،

اقدام و عمل کند. نیز یک البانی دیگر را به نام وهیب بیک به مکه فرستادند تا قدرت شریف حسین را محدود کرده، دخالت او را در امور اداری محدود سازد و یا در صورت لزوم، وی را ترور کند. اما حسین، زمان را از او گرفت و درخواست بازگرداندن او را از مکه کرد. این بعد از آن بود که با شدّت، تمامی فرامین اجرایی را که او مأمور انجامش بود، رد کرد. چنان که دیگر فرامین عالی را دایر بر این که نظام شریفی از مکه برافتد و مکه هم مانند سایر بلاد به صورت مستقیم توسط عثمانی‌ها اداره شود، رد کرد. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۶ اما جمال پاشا توانست سلطه خود را در سوریه و لبنان استوار کرده، به تعقیب آزادیخواهان عرب پردازد و آنان را از بین ببرد. وی دارهای مجازاتی را در سوریه و لبنان برپا کرد و دسته دسته از رجال مبارز عرب را به آنها آویخت. «۱» در این وقت، شماری از تشکل‌های عربی مخفی سوریه در اندیشه ایجاد ارتباط با حسین افتادند و شماری از آنان به نمایندگی و در قالب حج، به مکه آمدند تا از وضعیتی که عرب‌ها با آن روبرو بودند، وی را آگاه سازند و تأکید کنند که ناسیونالیست‌های عرب در سوریه و عراق به دنبال یک انقلاب عربی هستند و در صورتی که حسین حاضر باشد، می‌توانند در خدمت او باشند. حسین اطمینانی به این مطالب نکرد، اما چیزی نگذشت که فرزندش فیصل- پادشاه بعدی عراق- را برای دیدار از سوریه به آنجا فرستاد. وی در سوریه با جمال پاشا دیدارهای فراوانی داشت و هدف خود را به نیابت از پدرش، ایجاد ارتباط دوستانه با او عنوان می‌کرد، و نشان می‌داد که در پی راه حلی برای کاهش فشار بر آزادیخواهان عرب است؛ در حالی که در باطن با برخی از نمایندگان و سخنگویان جمعیت‌های عربی ملاقات کرده و در بازگشت به مکه، موافقت آنان را با پذیرش حسین به عنوان سخنگوی عرب در هر نوع گفتگویی که وی با بریتانیا داشته باشد، برای دستیابی به شروطی که آنان مطرح کردند، اعلام کرد. «۲» چنین می‌نماید که حسین آخرین تیری را که می‌کوشید ارتباطش را با اتحادی‌ها تعریف کند، در کمان گذاشت و به آستانه پیغام داد: در صورتی که آنان به سوریه نوعی نظام نیمه مستقل اعطا کنند، حاضر است قبایل عربی را تحت فرماندهی فرزندانش متحد کرده در خدمت دولت قرار دهد. همزمان باید متهمان سیاسی عفو شوند، و امارت مکه هم در اختیار فرزندان وی بماند. پاسخ این بود: متهمانی که در سوریه هستند، باید عقوبت شوند و حجاز نیز باید مانند دیگر ممالک زیر نظر مستقیم عثمانی‌ها اداره شود. «۳»

گفتگوها با بریتانیا

انگلیس از آنچه در اطراف و اکناف امپراتوری عثمانی می‌گذشت، غافل نبود. این دولت، بر حسب عادت دیرین خود، حریصانه وقایع را تعقیب می‌کرد. مهم برای دولت بریتانیا این بود که پس از ارتباط آلمان با اتحادی‌های آلمان به جمع آوری اطلاعات و اخبار محرمانه در منطقه پرداخته از آنها در مقابل پیمان اتحاد یاد شده استفاده کند، آن هم درست پیش از آن که ابرهای جنگ فراگیر شود. بنابراین چرا نبایست با حسین به معاشقه بپردازد، و با روش‌های فریبکارانه به احساسات درونی و خواسته‌های او نزدیک شود، آن هم در حالی که می‌داند او جاه‌طلب است؟ چرا نباید لرد کتشنر، معتمد بریتانیا در مصر از فرصت عبور امیر عبداللّه بن حسین- پادشاه بعدی اردن- در یکی از سفرهایش به مصر برای رفتن به آستانه در سال ۱۳۳۱ استفاده کند، تا او را بهتر بشناسد و مانند یک دوست با او مصافحه کند و به اسم دولت بریتانیای کبیر در باره حجاج هندی با او به گفتگو بپردازد؟ این دیدار، دوستانه بود و در پی آن دیدار دیگری شد که زمینه دوستی بیشتر را فراهم کرد و به امیر جوان فهماند که دولت بریتانیا تا چه اندازه عطف توجه به آرزوهای عرب دارد. من تردید ندارم که این قبیل جلسات گفتگو، با هر آنچه در آن گذشته و با حواشی امیر جوان در باره آن گفتگوها، و آرزوهایی که در اطراف آنها بوده است، همگی به صاحب رأی و فکر در مکه یعنی شریف حسین منتقل می‌شده است تا روی عواطف او تأثیر بگذارد. اما در این سوی، حسین می‌دانست که این شهر، شهر خلیفه است و اختلاف او با اتحادی‌ها در آستانه، خیانت را برای وی تجویز نمی‌کند و این که با نامسلمانان مصافحه کند. او مردی بود که همیشه به داشتن

اخلاق محافظه کارانه مباهات می کرد. به علاوه، اقدامات او چندان مخاطره آمیز بود که دشوار می شد در صورت شکست، راه گریزی در آن یافت. با این حال، عواطف وی در هم ریخت و سختگیری اتحادی‌ها فضا را برای امیر عبداللّه فراهم ساخت تا دست به آن اقدام مخاطره‌آمیز بزند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۸ نمایندگان بریتانیا هم راه را برای تحقق آمال و آرزوهای آنان در یک دایره وسیع فراهم می کردند و هدف انگلیس آن بود تا عرصه را برای دشمنانش در برلین و ترکیه تنگ کند. در این میان، فیصل خبر آورد که جمعیت‌های سرّی در دمشق، حسین را به عنوان نماینده عرب می‌شناسند؛ چنان که جمعیت‌های عربی سرّی در مصر و اروپا هم او را تأیید کردند. در همین زمان، شماری از نمایندگان انگلیس نیز شروع به رفت و آمد به مکه در پوشش حج کردند تا به حسین بفهمانند دولت انگلیس برای کمک به اعراب آماده است تا برابر ترک‌های اتحادی که رابطه دوستانه میان عثمانی و انگلیس را برهم زده‌اند، کاری انجام داده باشد. «۱» در این وقت، فرامین دولت عثمانی به حسین، دایر بر مسلح کردن قبایل عربی برای کمک به دولت عثمانی رسید، او هم در ظاهر موافقت کرد و در همان حال شروط مورد نظر خود را برای هم‌پیمانی با دولت انگلیس به نماینده آن دولت در مصر نوشت. شروط یاد شده، حقاً شروط موسّعی بود که شامل استقلال عرب به معنای امروزی آن یعنی استقلال برای سوریه و اردن و فلسطین و عراق و تمامی بخش‌های جزیرهٔ العرب می‌شد. در این میان تنها عدن استثنا شد که بریتانیا بر آن مسلّط بود. استقلال مورد نظر او نوعی آزادی تحت سیطره دولت هاشمی بود. انگلیسی‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند به تمامی مطالبات حسین پاسخ مثبت بدهند، چرا که تعهدات دیگری هم داشتند. آنان در جزیرهٔ العرب با مناطق و بخش‌هایی مواجه بودند که وعده استقلال به آنان داده بودند. به علاوه با سایر دول متفق از جمله دولت فرانسه در ارتباط بودند و با یکدیگر گفتگوهایی در ارتباط با سوریه، لبنان و فلسطین داشتند که پس از پیروزی در جنگ این مناطق چگونه میان آنان تقسیم شود. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۶۹۹ در همان حال، وزیر خارجه وقت بریتانیا بالفور به یهودیان قول داده بود تا فلسطین را به عنوان وطن آنان، در اختیارشان بگذارد. «۱» انگلیسی‌ها این مطالب را می‌دانستند و اینها دلایل آشکار بر آن بود که آنان نه تنها در حق حسین خیانت می کردند، بلکه نسبت به تمامی آمال و آرزوهای عرب خیانت می‌ورزیدند. زمانی که شعله‌های جنگ بالا گرفت، انگلیسی‌ها دریافتند که به عنوان یک هم‌پیمان به حسین نیاز دارند. شخصیت روحی او، سرزمینِ مقدس که در اختیارش بود و موقعیت او میان خاندان‌های عرب به عنوان کمک برای آنان برای مبارزه با تبلیغات عثمانی که می کوشید به اسم جهاد مقدس مسلمانان را بر ضد بریتانیا بسیج کند، همگی مسائلی بود که موقعیت شریف حسین را به عنوان یک متحد برای انگلیس ممتاز می‌ساخت. «۲» بدین ترتیب چرا انگلیس نمی‌بایست از فرصت استفاده کرده با طفره رفتن و پوشاندن چهره خیانت خود، روشی را پیش گیرد که با انواع و اقسام احتمالات و مفاهیم قابل توجیه بود؟ در این وقت، حسین هم در موقعیتی نبود که به او اجازه رد کامل و قطعی بدهد. او چند بار چهره‌اش برای عثمانی‌ها آشکار شده بود و به رغم دشمنی و شدّت احتیاطش، گاه می‌شد که احتیاط را فراموش می کرد. بسیاری را عقیده بر آن است که حسین چندان در اعتماد به انگلیسی‌ها فرو رفته بود که او را از احتیاط و حزم کافی بازداشت. اما من چنین عقیده‌ای ندارم، به نظر من حسین گرچه در اوائل ارتباطش با انگلیسی‌ها تندروی کرد، اما چیزی نگذشت که دریافت نیازمند آن است که برخی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۰ امور را به آینده واگذار کند؛ چنان که تمایل او در رسیدن به یک معاهده او را واداشت تا پیش از آن که در دام عثمانی‌ها گرفتار شود، در باره برخی از کارها با عجله اقدام کند. بارها انگلیسی‌ها به او نامه نوشتند، اما او جرأت همراهی نداشت، با این حال وقتی به دقت در باره موقعیت خود اندیشید، تصمیم گرفت نامه‌ای بنویسد و مطالبات خود را با تفصیل تمام طرح کند. این مکاتبات برای ده ماه که اولین آنها ۲۸ رمضان سال ۱۳۳۳ و آخرین آنها در جُمادی الاولای سال ۱۳۳۴ بود، ادامه یافت. در آخرین نامه آمده بود: حکومت پادشاهی بریتانیا با تمامی مطالبات و درخواست‌های شما موافقت می کند. «۱» اگر با دقت در کلمات و معانی دقیق یا شبه دقیق آن نگریسته شود، باید تلقی موافقت از آن بشود. اما روشن است که به رغم این

مکاتبات، معاهده و قراردادی میان آنان امضا نشد و روش طرف انگلیسی در این نامه‌ها چنان و چندان پیچیده و مبهم بود که به شکل‌های مختلف قابل توجیه بود. بنابراین شگفت نخواهد بود اگر حقوقدانان بر عدم صلاحیت این قبیل نوشته‌ها برای طرح در هر نوع محکمه‌ای در روی این کره خاکی تأکید کنند. «۲» با این حال، این تلاش‌ها به دو طرف فرصت داد تا از طریق آنان به اهدافشان برسند. بریتانیایی‌ها از این تلاش‌ها به عنوان یک وسیله تبلیغاتی صادره از مکه بر ضد تبلیغات ترک‌ها، آن هم به اسم اسلام و با فریادی رسا آن گونه که احساسات عرب‌های هاشمی قریشی از تیره قریش را به لرزه درآورد، استفاده کردند. حسین نیز توانست با استفاده از این گفتگوها بر ضد ترکها که مراقب عصیان و شورش وی بودند و از دخالت وی در کارهای جمال پاشا در سوریه و پنهانکاری‌اش در بسیاری از تصرفات سیاسی‌اش و کوتاهی در تجهیز سپاهی از حجاز با بستن برخی از مرزها ناراحت بودند، سدّی برابر آنان بسازد. به هر روی، او برابر عثمانی‌ها که می‌دانست آنان در صداقتش تردید دارند و در پی بسیج نیرو برای خلاصی از دست او هستند، چاره‌ای جز تعجیل در کارها نداشت.

آمادگی برای انقلاب در مکه

زمانی که حسین از گفتگوهای خود با طرف بریتانیایی در جمادی الثانی سال ۱۳۳۴/ مارس ۱۹۱۶ به صورتی که گذشت، فارغ شد، فعالیت او در مکه مضاعف شد. مجالس او پر از بزرگان از اهالی حجاز و شیوخ محلات و رجال مبارز قبایل بود و او خطاب به ایشان می‌گفت: «فرزندان من! ما هیچ چیزی جز مراقبت از دین و قومیت خود نداریم. ما آخرین کسانی خواهیم بود که با امر خلیفه مخالفت می‌کنیم، مشروط بر آن که اتحادی‌ها به دین ما آسیب نزنند.» حسین در شرح کارهای اتحادی‌ها نسبت به بدعت‌هایی که در اسلام پدید آورده‌اند، چندان سخن می‌گفت و ماجرا را به دقت تصویر می‌کرد که حسّ نقد آنان را بر می‌انگیخت. او با زرنگی تمام توانست آن هاله نوری را که از جبین خلیفه می‌درخشید، از اذهان مردم بزداید. این قبیل مجالس از چشم غالب، والی ترک مکه، پنهان نبود، اما وی که شاهد خواری والیان پیشین بود، ضعیف‌تر آن بود که بتواند اقدام قاطعی به عمل آورد. در همین اثنا بود که اتحادی‌ها به حسین دستور دادند تا سپاهی را از حجاز آماده کرده برای حمله به کانال سوئز در اختیار آنان بگذارد. او از این دستور برای رهایی پسرش فیصل که در دستان جمال پاشای سفاح در دمشق اسیر بود استفاده کرد. درواقع این اسارت محترمانه، به هدف جلوگیری از آشوب‌هایی بود که شایعه‌اش در اطراف حسین در مکه جریان داشت. حسین به خوبی از این وضعیت استفاده کرد. او برخی از مبارزان قبایل عربی را بر آن داشت تا نزد جمال رفته اعلام کنند که آماده شرکت در جنگ هستند و علاقه دارند تا فرماندهی آنان در اختیار فیصل باشد. این حیله کارگر افتاد و فیصل اجازه یافت تا به عجله عازم سفر حجاز شود و مبارزان و جنگجویان را برای حضور در جنگ آماده کند. فیصل در رجب سال ۱۳۳۴ به مدینه رسیده به برادرش علی پیوست. در این وقت، فرمانده سپاه ترکی، فخری پاشا بود که همان شک و تردید جمال پاشا را در باره این دو نفر داشت. اما او نیز همان فریبی را خورد که جمال در دمشق خورد. دو برادر از وی اجازه خواستند تا به سرعت همراه نیروهای داوطلب جنگ در کانال سوئز و فلسطین عازم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۲ شوند، آنان افزودند که اتحادی‌ها پدرش را برای ارسال این سپاه تهدید کرده‌اند و پدر هم به آنان دستور داده است تا اوامر شاهانه را اطاعت کنند. بدین ترتیب این دو در اوائل شعبان سال ۱۳۳۴ در رأس یک نیروی داوطلب بزرگ برای رفتن به سمت کانال سوئز مدینه را ترک کردند. این بعد از آنی بود که مبالغ هنگفتی پول از فخری پاشا گرفتند. علاوه بر آن آذوقه و توشه زیادی هم برداشتند «۱» و در مسیر شرق حرکت کرده، اندکی رفتند واز آنجا راه را به سمت آبار علی کج کرده، در آنجا لشکرگاه برپا کردند تا فرمان انقلاب از مکه برسد.

نخستین تیر در مکه

حسین اولین تیر را از قصر خود در صبحگاهان روز نهم شعبان سال ۱۳۳۴ شلیک کرد و بدین ترتیب اعلان انقلاب کرد. به دنبال آن درگیری‌های فیصل و علی هم در اطراف مدینه با نیروهای عثمانی آغاز شد. به فرزند دیگرش عبداللَّه هم هشدار داده شد تا همراه قبایل طرفدار خود طائف را ترک کند و سپس از بیرون به محاصره آن بپردازد. این اعلان، همچنین از نیروهای جنگی داوطلب مکه و محلات و قبایل آن می‌خواست تا هجوم خود را به مراکز متفرقه ترک‌ها آغاز کنند. از نیروهای موجود در دشت‌های جده هم خواسته شد تا به ساخلوی ترک‌ها یورش برند. نیروی نظامی ترکها در جده به سرعت تسلیم شد، علت آن هم این بود که سه ناو جنگی بریتانیایی، به شورشیان برای حمله به سنگرهای ترکها کمک کردند و آنان را پس از سه روز وادار به تسلیم نمودند. اما در مکه شورشیان به پادگان ترکها در جرول حمله کردند. همین طور قلعه اجیاد و دو مرکز موجود در حمیدیه و صفا را هم محاصره کردند که این دو مرکز بعد از درگیری‌های مختصر، تسلیم شدند. اما پادگان چنان شد که نیروهایی که در حیاط آنجا تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۳ مشغول تمرین نظامی بودند، از همان صبح صدای تیراندازی‌هایی را که در اطرافشان بود حس کردند. در این وقت، به سرعت به داخل سنگرها رفتند و فرمانده آنان از شریف حسین به صورت تلفنی پرسید که چه خبر است؟ پاسخ آمد: عرب نمی‌خواهد شما حاکم بر آنان باشید. فرمانده گفت: ما آماده تسلیم هستیم، در صورتی که کسی را برای گفتگو بفرستید. حسین یکی از اشراف را به نام شریف عبدالمحسن برکاتی «۱» نزدش فرستاد. فرمانده از او خواست تا داخل پادگان بیاید تا کارهای تسلیم انجام شود. وی نزدیک بود داخل شود که یکی از افسران عرب به او هشدار داد و او توانست خود را نجات دهد. پس از آن درگیری برای چند روز ادامه داشت تا آنان تسلیم شدند. یک هفته بعد، و زمانی که ترکها نهایت تلاش خود را برای حفظ آن کردند، مکه تسلیم شد. طی این مدت ترکها تلاش کردند تا شماری از خانه‌های مکه را آتش بزنند و نزدیک بود آتش به محله اجیاد در پشت بیمارستان جدید برسد. یک بار هم آتش پرتاب شده توسط آنان به سنگی در کعبه برخورد کرد و آن سنگ افتاد و پرده آتش گرفت. اما شورشی‌ها به سرعت به فرونشاندن آن اقدام کردند و ترکها هم به آنان کمک نمودند و تنها پس از فرونشاندن آتش بود که باز اقداماتشان را از سر گرفتند. مسلَّم است که آنان قصد زدن کعبه را نداشتند و خطایی در انداختن صورت گرفته بود. هنوز پانزده روز نگذشته بود که انقلاب در مکه و جده پیروز و این دو شهر از دست ترکها آزاد شد. اما نیروهای موجود در طائف بیش از سه ماه مقاومت کردند و سپس در ۲۳ ذی قعده ۱۳۳۴ تسلیم عبداللَّه- پادشاه بعدی اردن- شدند. مدینه هم برای مدتی طولانی در محاصره قدرتمندانه نیروهای شورشی بود که به آن خواهیم پرداخت. هنوز شعبان سال ۱۳۳۴ به پایان نرسیده بود که نیروی کمکی انگلیس به جده رسید که عبارت بود از یک آتشباری میدان یک آتشباری مکسیم، سه هزار تفنگ و یک دسته نظامی ۳۳۰ نفره به همراه ۲۴۰ چهارپا. «۲» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۴ در این وقت صدای انقلاب عربی در عالم منتشر شد و انقلابی مکه یعنی شریف حسین مطالبی را در توجیه شورش خود منتشر کرد حاکی از آن که اتحادی‌ها کسانی هستند که به خلیفه مسلمین اهانت کرده، بدون نظر او حکومت را در اختیار گرفته و با احکام شرع بازی کرده‌اند. این اخبار به گوش اتحادی‌ها در ترکیه و شام رسید و آنان هم به تهدید و هشدار پرداختند. همان وقت یکی از فرماندهان نظامی آلمان با اظهار ناراحتی از آنچه پیش آمده بود گفت: ما از آن روی به استمالت ترکان پرداختیم که آنان را نزد مسلمانان محترم می‌پنداشتیم، اما آنان مهم‌ترین ویژگی خود را از دست دادند، چرا که بزرگ‌ترین رهبر که از نسل مهم‌ترین خاندان اسلامی بود، از دایره آنان خارج گشت. بنابر این باید در این باره تجدید نظر کنیم. «۱» در آن سوی، جمال پاشای سفّاح به شدّت خشمگین بود، چرا که دریافت فریب خورده و فیصل بن حسین از دست او گریخته است. فرمانده ترک مدینه هم از این که فریب خورده و بخش مهمی از پول و ذخیره را در اختیار سپاهی قرار داده که قرار بوده به حمایت از عثمانی برود، عصبانی بود.

شریف جدید

در این وقت، از آستانه به سرعت فرمان تازه‌ای در لزوم منکوب کردن عرب با عرب، برای فرونشاندن انقلاب مکه صادر شده، شریف جدیدی از آل زید به نام علی حیدر برای امارت مکه تعیین گردید. علی حیدر مقیم آستانه بود و پیوندی با اتحادی‌ها داشت و وکیل مجلس شیوخ عثمانی بود. وی با قطاری ویژه عازم شام شد تا در آنجا جمال پاشا وی را برای رفتن به حجاز تجهیز کند. وی در ذی قعده سال ۱۳۳۴/ سپتامبر ۱۹۱۶ وارد مدینه شد. عثمانی‌ها در مدینه با فرماندهی فخری پاشا توانسته بودند شکست‌هایی را به نیروهای انقلابی که مدینه را در محاصره داشتند، وارد کنند. آنان با حمله به سپاه فیصل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۵ آن را به عقب رانده، یکبار تا ینبع دور کردند. همین طور به سپاه علی بن الحسین یورش برده، آن را تا رابغ به عقب راندند. شریف حیدر موفق شد با برخی از قبایل ارتباط برقرار کرده و آنان را به سمت عثمانی‌ها جذب کند. همچنان که موفق شد تا حسین بن مبیرك امیر رابغ را جذب کرده، او را به مقابله با انقلابیون وادارد. ابن مبیریك در این باره تلاش زیادی کرد و توانست امدادهایی را که انگلیسی‌ها برای انقلابیون می‌فرستادند «۱» به مقدار زیادی به تأخیر انداخته و برای ترکها فرصت آن را پدید آورد تا از شام درخواست نیرو و تجهیزات کنند. چیزی نمانده بود که علی حیدر بتواند در حمله به مکه پیروز شده و حج سال ۳۴ را با محمل عثمانی انجام دهد و کار انقلابیون مکه را یکسره کند، اما ترکها نتوانستند کمک‌های لازمی را که او نیازمندش بود، به وی برسانند. بنابراین آنچه را هم داشت از دست داد و زمان گذشت و در فکر رفتن به دمشق افتاد تا خودش فکری بکند که کاری از پیش نبرد. به همین جهت همه چیز را کنار گذاشته به لبنان رفت و تا پایان جنگ بدون آن که در کاری دخالت کند، همانجا ماند.

افسران عرب

در این سوی، حسین به شدت مشغول کار بود و با داد و فریاد از متفقین می‌خواست تا به وعده‌هایشان عمل کنند. آنان نیز قدری مماطله کرده و اندکی بعد، شماری از افسران عرب را که در برخی از جنگ‌هایشان با سپاه عثمانی اسیر کرده بودند، نزد وی فرستادند که در رأس آنان عزیز المصری، نوری سعید، جمیل المدفعی، جعفر العسکری، علی جودة الایوبی، و مولود مخلص بودند. در اواخر سال ۳۴ سرهنگ لورنس که در اداره اطلاعات انگلیسی‌ها خدمت می‌کرد به این نواحی آمد تا گزارش‌هایی را از میدان‌های نبرد در اطراف مدینه و تعیین نیازمندی‌های آنان برای دولت انگلیس ارسال کند. وی با فیصل و علی تماس گرفته، در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۶ ارتباط با کارهای سپاه قرار گرفت و گزارش‌های فوری خود را ارسال کرد «۱» و از آن طرف هم کمک‌های دولت انگلیس پشت سر هم می‌رسید. در این وقت که طائف سقوط کرده بود، به عبداللّٰه بن حسین دستور داده شد تا نیروهای خود را برای کمک به دو برادرش فیصل و علی به سوی مدینه اعزام کند. او نیز به سوی مدینه حرکت کرده، در شرق آن قرارگاه زد در حالی که برادرانش علی و زید در قرارگاهی در رابغ و فیصل بن درویش در بیر درویش در غرب مدینه بودند. «۲» سال ۱۳۳۵ فرا رسید و درگیری‌های شدیدی در اطراف مدینه و برخی از نقاط شمالی آن جریان داشت. در این درگیری‌ها چهار هواپیمای انگلیسی هم به سپاه عرب کمک می‌رساند.

حمله به شمال حجاز

فیصل در ربیع الاول سال ۱۳۳۵ گروهی از سپاه خود را به سوی شهر الوجه فرستاد که در آنجا به ترکها یورش برده، آنان با کمک برخی از ناوهای متفقین توانستند آنجا را به تسلیم وادار کنند. این سپاه به سمت شمال الوجه حرکت کرده، با فرماندهی شماری از اشراف که افسرانی از عرب هم آن را حمایت می‌کردند و نیز جمعی از داوطلبان مکی و شماری از قبایل به فرماندهی امیر زید و

شریف ناصر به شمال حجاز حرکت کردند. این سپاه توانست بسیاری از قریه‌ها و مواضع را در اختیار گرفته، عقبه را در ۱۹ رمضان سال ۱۳۳۵ فتح کند.

حمله به سوریه

در عقبه، افراد زیادی از قبایل و اسیران عرب از عراقی و سوری و حتی مصری به این سپاه پیوستند. بخشی از سپاه با نیروهای ترک در وادی موسی درگیر شدند؛ در حالی تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۰۷ که فرماندهی ترکها را جمال پاشا بر عهده داشت. «۱» در این یورش، عرب‌ها موفق به تصرّف وادی موسی شدند. حملات در ماه‌های باقی مانده سال ۳۵ و چند ماه از سال ۳۶ ادامه یافت. «۲» فیصل احساس کرد که سپاه او این توانایی را دارد که میدان نبرد را از عقبه به سمت حوران و جبل دروز منتقل کند. در این باره به گفتگو با برخی از امرای سپاه پرداخت و در نهایت به این نتیجه رسیدند که جبل به طور اساسی مستقل باشد. هنوز سال ۳۶ به پایان نرسیده بود که سپاه عرب به پشت دروازه‌های شام رسید. فیصل در ۲۴ ذی حجه سال ۳۶/ ۲ اکتبر ۱۹۱۸ در رأس یک سپاه عربی وارد شام شد و مورد استقبال قبایل شامی و حجازی و داوطلبانِ مکی و تعدادی از سپاهیان عرب که در رأس آنان افسران و فرماندهان عرب بودند، قرار گرفت. ادوات نظامی اینان از سپاه متفقین بود. نیروهای متفقین در جایی بیرون دمشق قرارگاه زدند، اما در ورود به دمشق، آنان را همراهی نکردند. فیصل با ورود به دمشق، دست به تشکیل دولت جدیدی زد و در ۲۹ ذی حجه سال ۳۶ فرمانی رسمی در این باره صادر کرد که در آن آمده بود: در سوریه، حکومت مشروطه مستقلی که استقلال مطلق دارد، به نام امیر المؤمنین شریف حسین بن علی تشکیل شده است. در ششم جمادی الثانی سال ۱۳۳۸/ ۷ مارس ۱۹۲۰ کنفرانس سوری در دمشق، استقلال سوریه را با مرزهای طبیعی آن و از آن جمله فلسطین اعلام کرده، فیصل را به عنوان پادشاه مشروطه آن انتخاب نمود و پرچم دولت هاشمی حجاز را در حالی که یک ستاره به آن افزوده شده بود، برافراشت. «۳»

تسلیم شدن مدینه

زمانی که سپاه شمال با فرماندهی فیصل عازم فتح شام بود و شرحش گذشت، سپاه شرق با فرماندهی عبداللَّه- پادشاه بعدی اردن- و سپاه جنوب به فرماندهی علی- پادشاه بعدی حجاز- همچنان مدینه را در محاصره خود داشتند. در این وقت، جنگ سختی میان آنان و فرماندهی ترک‌ها در مدینه که کمک زیادی پیش از آن از سوی ترکها برای وی فرستاده شده بود، در جریان بود. این کمک‌ها به حدی بود که شمار سپاهیان ترک در مدینه با تمام تجهیزات به ۱۵ هزار نفر بالغ شد؛ چیزی که به فرمانده آنان فخری پاشا این امکان را می‌داد تا دفاع از شهر را محکم کرده و در مقابل محاصره‌کنندگان بایستد. وی با نیرویی عظیم به آنان یورش برد به حدی که ده‌ها کیلومتر آنان را از مدینه دور می‌کرد. در زمان محاصره، مردم مدینه سختی‌های فراوان و غیر قابل‌تحمّل کشیدند و فخری پاشا مجبور شد آنان را وادار به کوچ اجباری به شام کند. مردم مکه و دیگر شهرهای حجاز هم سختی فراوانی را به خاطر گرانی و کمبود ارزاق در طول جنگ تحمل کردند. سال ۱۳۳۷ فرا رسید و مدینه همچنان در محاصره بود. در محرم سال ۳۷ بود که جنگ جهانی آرام گرفت و از جمله شروط این جنگ آن بود که ترکها از تمامی بلاد عربی خارج شوند. برای اجرای این فرمان، وزیر جنگ ترکیه، تلگرافی به فخری پاشا برای تسلیم زد که او حاضر به قبول آن نشد. گفته شده است که وی تصور کرد یک خدعه جنگی است. او در دفاع از شهر ایستادگی کرد. در این وقت، یک افسر ترک به نمایندگی به مدینه رفت تا او را وادار به تسلیم کند، اما وی رد کرد. چیزی نگذشت که احساس کرد شماری از افسران و سربازان وی تمایل به تسلیم شدن دارند و او هم تسلیم شد. در پنجم ربیع الثانی سال ۱۳۳۷ قراردادی در این باره منعقد شد و تسلیم به طور نهایی صورت گرفت.

دولت جدید هاشمی در حجاز

شریف حسین برای تشکیل دولت هاشمی در انتظار تسلیم شدن مدینه نماند، بلکه محاصره آن را به فرزندانش علی و عبداللّه واگذاشت و مقدمات تشکیل دولت هاشمی را فراهم ساخت. وی پرچمی چهار رنگ انتخاب کرد: سفید، سیاه، قرمز و سبز. او این رنگ‌ها را نشانه‌ای از دولت نبوی، اموی و عباسی و خلافت آل عثمان عنوان کرد. در روز ششم محرم سال ۱۳۳۵ در پایتخت او در مکه، با وی به عنوان نه تنها پادشاه حجاز بلکه پادشاه ممالك عربی، بر اساس شروطی که در بیعت با خلفا بود بیعت شد. این صرف نظر از وجود دشواری‌های مربوط به حکومت‌هایی بود که در بخش‌هایی از جزیرهٔ العرب وجود داشت، یا اصل مسأله رهبری در دیگر ملت‌های عرب که آراء خاص خود را در تفسیر این شمول داشتند. در هفتم محرم فرمانی صادر شد که سه فرزندش در آن به این ترتیب معرفی شدند: امیر علی، رئیس الوکلاء؛ امیر فیصل: وکیل داخله؛ امیر عبداللّه: وکیل خارجه. افراد زیر هم برای سایر مسؤولیت‌ها انتخاب شدند: شیخ عبداللّه سراج: نایب رئیس الوکلاء و قاضی القضات. شیخ عبدالعزیز مصری: رئیس ارکان حرب و فرمانده لشکر؛ شیخ علی مالکی: وکیل معارف؛ شیخ یوسف القطان: وکیل درآمدهای عمومی؛ شیخ محمد امین الکتبی: وکیل اوقاف؛ شیخ احمد باناجه: وکیل مالیه. «۱» این‌ها عناوینی بود که وی به اعتبار آن که این جماعت وکلای او در کارهای واگذار شده هستند، انتخاب شد. شاید هم به این معنا بود که اینان وکیل هستند، آن هم برای تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۰ وزرایی که هنوز تعیین نشده‌اند. «۱» این خبر به بریتانیایی‌ها رسید. آنان از اطلاق پادشاه عرب بر وی اظهار شگفتی نکرده و با نماینده وی در مصر تلاش کردند تا قدری تأمل شود، زیرا همچنان در بلاد عربی، حکومت‌هایی بودند که می‌بایست با آنان تفاهم می‌شد. چنان که تعبیر «عرب» بر مصر و تونس و الجزایر نیز اطلاق می‌شد. حسین ضرورت تفاهم را نپذیرفت و گفت که مصر و تونس و الجزایر از بلاد عرب نیست. حسین همچنان به اصرار از آنان می‌خواست تا به وعده‌های خود عمل کرده و استقلال بلاد عربی را از دورترین نقطه در شمال تا حدود عدن در جنوب به رسمیت بشناسند، اما متفقین همان طور که گذشت، این مناطق را میان خود تقسیم کرده و زمینه تسلط یهود را در فلسطین هموار می‌کردند. بدین ترتیب بود که همه خواب‌ها آشفته از آب درآمد و آمال و آرزوها بر باد رفت و سرنوشت حسین چنان شد که نفوذ او از دایره حجاز بیرون نرفت. او در مخالفت، جز از استدلال و احتجاج بهره‌ای نداشت و این زبانی بود که در ناموس طبیعت، قرار نیست توپخانه‌ها و ناوها و هواپیماها در آسمان و آب از آن دفاع کنند، چرا که شاعر گفت: النوامیس قضت ألّا یعیش الضعفاء إن من کان ضعی - فا أکلته الأقویاء «۲» قوانین طبیعت چنین حکم می‌کند که ضعیف نتواند زندگی کند. کسی که ضعیف است، طعمه اقویا خواهد شد.

حسین و خلافت

شاید حسین که آمال و آرزوهایش را بر باد رفته دید، پس از انقلاب آتاتورك که خلیفه را از ترکیه بیرون کرد و خلافت را ملغی نمود، تلاش کرد تا با طرح عنوان خلافت برای خود به جبران ما فات بپردازد. چیزی نگذشت که تلاش خود را آغاز کرد و در سال ۱۳۴۲ عازم اردن شد، جایی که فرزندش امیر عبداللّه در آنجا استقرار داشت. در این ناحیه بود که مورد استقبال هیئت‌های نمایندگی قرار گرفت و برخی تمایل خود را نسبت به انتخاب او به عنوان خلیفه اعلام کردند. در این مجلس بود که او به عنوان خلیفه انتخاب شد و بدین ترتیب در شرق اردن با وی به عنوان خلیفه بیعت شد. با تمام شدن بیعت و افزوده شدن لقب «امرهٔ المؤمنین» افزون بر «ملك العرب»، وی به مکه بازگشت تا تخت خلافت را در آنجا آماده سازد.

مسائل عمومی در دوران حسین

دوران حسین در مکه

ما می‌توانیم دوران حسین را به عنوان برگی بر برگ‌های دوران‌های کوتاه اما روشن در تاریخ اشراف بیفزاییم، البته در صورتی که دوره‌ای را که برخی از بخش‌های آن سیاه شده استثنا کنیم. در واقع، می‌توان نام مصلح را بر او اطلاق کرد، مشروط بر آن که در این کار تندروی نکنیم. حسین تمایل به دینداری و احترام به احکام شرعی داشت و بر آن ترغیب و تحریض می‌کرد و بر اجرای آن در حدود شناخته شده اصرار می‌ورزید. اما او نیز مانند کسانی که دولت تأسیس می‌کنند و انقلابی هستند، به محض تردید، افراد را دستگیر و با اندک شبهه‌ای عقوبت می‌کرد. وی در باره دشمنانش قساوت می‌ورزید و آنان را در زندان‌ها و سیاهچال‌هایی می‌انداخت که با روح تدیّن و عدالت‌خواهی او منافات داشت. حسین، در باره سنن موروثی، یک محافظه‌کار بود، اما در این باره افراط می‌کرد و به رغم آن که سال‌های طولانی با رجال دولت ترکیه رفت و آمد داشت و زندگی متمدن را می‌شناخت، اما دشمنی زیادی با تجدّد داشت. از ماشین متنفّر بود و با استفاده از آن مبارزه می‌کرد، و همچنان روی استفاده از شتر و قاطر و الاغ اصرار می‌ورزید، زیرا آنها تولید داخلی بود که فواید آن به جیب اجنبی و خارجی نمی‌رفت. وی از افرادی هم که پوشش غیر عربی داشتند، شدیداً به خشم می‌آمد. وی یک ناسیونالیست بود که خیر بلادش را می‌خواست و اهالی آن را برای گرفتن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۳ مناصب آماده می‌کرد و بر آن بود تا نیازی به افراد غیر بومی نباشد، اما در این باره هم به افراط می‌گرایید، به حدی که بسیاری از عناصر کارآمد برای نهضت عربی از وی رویگردان شدند و او از عطف توجه بسیاری از همسایگانش محروم ماند. حسین آگاهی‌های سیاسی خوبی داشت و چنان و چندان اعتمادی بر خودش داشت که گویی کسی به پای او نمی‌رسد. به همین جهت تنها به خود اعتماد می‌کرد و تمامی مسؤولیت‌ها را روی دوش خود می‌گذاشت و به رجال دولت خود جز در چهارچوب ارشادات خود اجازه عمل نمی‌داد. این امر زحمتی را متوجه او کرده بود که برایش قابل تحمّل نبود، و در واقع او را درگیر تمام امور جزئی بلاد کرده بود. وی خود در کار نگهبانی و نظافت مسجد و رؤسای بلدیه و نویسندگان جراید مشارکت داشت و با آنان ارتباط مستقیم برقرار می‌کرد. حسین از این که فرزندانش یا افراد مرتبط با دیوانش- از میان کسانی که دارای تحصیلات عالی بودند- از دانش و عقل خود در کار استفاده کنند، رویگردان بود. وی خود را بهتر از همه و کارشناس درجه یک می‌دانست و درست از نگاه وی، همان چیزی بود که خودش آن را درست می‌دید و می‌دانست. حسین، فردی بیدار و در حفظ سلامت دولت، حریص بود، اما در این بیداری تندروی می‌کرد و کارش را با استخدام جاسوسان و منع از اجتماعات دنبال می‌کرد و در این‌باره پی‌گیر بود. وی گاه در شبگردی‌ها، با مراقبان و محافظان همراهی کرده، شخصاً برای تجسّس به محلات و خانه‌ها می‌رفت و مردم از این بابت گرفتار زحمت می‌شدند. برخی از جاسوسان با استفاده از این شرایط، از دیگران بدگویی می‌کردند و در یک دوره کوتاه، زندان‌های وی مملو از افراد بی‌گناه و شهروندان بود. وی به آزادی عقیده احترام نمی‌گذاشت و با خواندن روزنامه از هر نوع مخالف بود، چه رسد به آن که اجازه انتشار آنها را بدهد. وی توجه خاصی به فقرا داشت و از ضعیفان حمایت می‌کرد و درِ خانه‌اش به روی شکایت‌کنندگان و پناه‌جویان باز بود، با این حال، در بیشتر اوقات، نسبت به مردم سختگیری داشت و نسبت به تجار، واردکنندگان، صراف‌ها و افرادی که با قیمت‌ها بازی می‌کردند، برخورد سختی داشت و آنان را عقوبت کرده، یا اموالشان را مصادره می‌کرد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۴ یکبار هم آنان را مجبور کرد تا آشکارا به تنظیف خیابان بپردازند. وی مراقب خانه‌های تجار بود و اگر متوجه می‌شد که ثروت زیادی اندوخته‌اند، مالیات‌های ویژه از آنان می‌گرفت و هیچ تخفیف و گذشت و تأخیری قائل نمی‌شد. در این باره، مخصوصاً اگر این ثروت از غیر مکه بود، مالیات را بیشتر می‌کرد. وی در اموال دولت، صرفه‌جویی می‌کرد و نهایتِ اقتصاد و اعتدال را داشت. سربازانش لباس عادی بر تن می‌کردند که از پنبه ارزان رنگ شده وصله‌دار بود. در مقابل، به کسانی که از مناطق مختلف در ارتباط با انقلاب عربی می‌آمدند، یا شعرا و نویسندگانی که می‌آمدند، به قدری کم کمک می‌کرد که حتی نیاز معمولی‌شان را هم برآورده نمی‌کرد،

صرف نظر از آن که آنان را تحت تأثیر قرار داده، فریب دهد. حق آن است که صرفه‌جویی وی شامل زندگی خصوصی و مخارج ویژه او می‌شد. ریحانی می‌گوید که در قصر جده، فرش‌های بسیار ساده‌ای بود، فرش‌های عادی و صندلی‌های خیزران و دفاتر اداری که جلدی از پارچه پنبه‌ای داشت و دیوارهایی که از هر نوشته‌ای حتی آیات خالی بود. «۱» حسین در حفظ مظاهر استقلال حجاز بسیار سختگیر بود. به همین جهت، تأسیس شرکت‌های خارجی را در حجاز ممنوع کرد، حتی اعطای امتیاز کشف نفت و دیگر معادن را به برخی از سوری‌ها نداد. همین طور امتیاز تأسیس خط آهن میان جده ومکه و خط دیگری میان ینبع و عُلا حتی مشروط بر آن که این دو خط مِلک حکومت باشد را هم نداد. وی در توجیه رد این درخواست گفت که برخی از ادوات و وسایل شرکت‌های نعمانی خارجی است. «۲» وی در حفظ استقلال حجاز چندان پیش رفت که مانع تأسیس بعثه طبی و پزشکی در مکه توسط حکومت مصر شد که قرار بود همراه حجاج مصری از کشتی پیاده شده تا جدّه بیایند. استدلال وی آن بود که این گروه پزشکی پیش از تَرک تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۵ مصر، اجازه ورود را از حاکم حجاز نگرفته‌اند و بنابراین حق ماندن در مکه را ندارند، مگر آن که همراه حجاج بیایند و با همان‌ها باز گردند. مصر از این اقدام بسیار ناراحت شد و دستور داد مسؤولان بعثه با کشتی و همه چیزهایی که در آن بود، و از جمله پرده کعبه و پول‌های صدقه به مصر باز گردد. این امر هیچ سبب نگرانی و پشیمانی حسین نشد و او اجازه داد تا کشتی با تمام آنچه درآن بود و از جمله محمل مصری به مصر باز گردد. حسین، در مبارزه با بیسوادی جدیت داشت و پس از گرفتن امارت مکه، شروع به تأسیس برخی از مدارس ابتدایی کرد. پس از آن مدارسی برای کشاورزی و جنگ ایجاد کرد. همچنین مدارس مشابهی در برخی از شهرهای دیگر درست کرد. مردم به کسب دانش روی آوردند و از نهضت حسین در این باره، تقدیر و استقبال کردند؛ اما زمانی که کسانی خواستند از دانش‌های بیرونی هم استفاده کنند، حسین مخالفت کرد و گفت که دانش ما برای ما کافی است. زمانی که مستر کراین، ثروتمند امریکایی تعهد کرد که شماری از جوانان را با حساب شخصی خود برای تحصیل به امریکا بفرستد، حسین این پیشنهاد را رد کرد؛ چرا که از اجانب بدش می‌آمد و در این باره مبالغه کرده، حتی دانش آنان را هم رد می‌کرد. حسین فردی شجاع و در ثبات قدم ممتاز بود، زمانی که توپخانه ترکها در جریان انقلاب، روی قصر وی آتش می‌ریخت، ذرّه‌ای از اعتقادش کم نشده، از غرفه‌ای به غرفه دیگر می‌رفت تا از دسترس آنان دور باشد. با این همه ثبات قدم بود که توانست استقلال حجاز را بر پایه‌ای بنا کند که فراموش ناشدنی است. وی در کنار ثبات عقیده، فرد لجوجی بود که برابر واقعیت تسلیم نمی‌شد و باور افراد را سیاسی که مبناءً مسالمت جو و صلح‌خواه بودند، باور نداشت و این از آن روی بود که مبادا جنگ را یکباره ببازد. دیدیم که چه تعصبی در باره پیمان خود با انگلیسی‌ها داشت؛ در حالی که بریتانیایی‌ها قومی بودند که روزگار آنان را ساخته بود و به آنان نشان داده بود که در وقت طوفان، سر خود را پایین بگیرند تا طوفان رد شود و دوباره قامت خویش را راست کنند و بدون ملاحظه، به دنبال تحقق اهدافشان باشند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۶ حسین به فاصله میان نیرومندی آنان و ضعف خود آگاه بود، اما تند و تیزی وی سبب می‌شد که به رغم مماطله و سستی آنان، همچنان روی عقیده خود پای بفشرد. زمانی که پس از صلح و تسلیم عثمانی‌ها، کنفرانس صلح برگزار شد، وی فرزندش فیصل را به نمایندگی از سوی خود فرستاد و او را ملزم کرد تا صلح را نپذیرد. وقتی در کنفرانس در اثبات حق خود شکست خورد، همان طور که پیش از آن هم شکست خورده بود، به خاطر همان روحیه تند و تیزش، یکسره فحش نثار آنان می‌کرد که تأثیری جز ایجاد فاصله بیشتر و شکاف جدی‌تر نداشت. استعمار انگلیس مصلحت را در جدا کردن عقبه از حجاز می‌دید و این مسأله را با این بهانه که آن را به حکومت پسرش در شرق اردن ضمیمه می‌کند، طرح کرد. او نتوانست آن را بپذیرد و شروع به طرح استدلال‌ها و احتجاجات سخت در قالب الفاظ تند کرد. اما باید توجه داشت، اگر شدت استدلال و تندی الفاظ، همزمان توپخانه‌ای و ناو جنگی می‌داشت که از آن حمایت کند، او می‌توانست به حقوق حقه‌اش دست یابد، اما چنین نبود. کینه توزی او در دشمنی، هیچ نتیجه‌ای جز پیچیده‌تر شدن امور و افزایش

شکاف در بر نـداشت. این شـکاف بیشتر شـد، آنچنان که بریتانیایی‌ها که هر گاه صدایی میان احزاب عربی بر می‌خاست، مراقب او بودند، به تدریج در اندیشه رها نمودن او بر آمدند و او را با دشـمنش ابن سـعود تنها گذاشـتند تا خودش مشکلاتش را حل و فصل کند. «۱» به همین دلیل بود که از مقاومت برابر آنان عاجز ماند و مجبور به ترک حجاز شد. وی حتی بعد از ترک حجاز هم حاضـر نشـد دست از موضع هجومی و تنـد خود بردارد. وی یکسـره اسـتدلال‌های خود را بـا تنـدی طرح می‌کرد، سـلاحش را بـا شـدت بر می‌کشید، و دیوان اداری‌اش را در محل تبعیدش در قبرس فعال نگاه داشته، همچنان بیانیه‌هایی به نام خودش و به اعتبار خلیفه صادر می‌کرد و این در حالی بود که هیچ تأثیری نداشت.

مسائل علمی

تعلیـم و تربیـت در مکـه ایـن دوره همـان وضـعیت دوران دوم عثمـانی را داشـت که خانـدان‌های علمی به صـورت مـوروثی به علم می‌پرداختنـد و دانش علمی در حلقه‌هـایی که در مسـجد الحرام برگزار می‌شـد، منتقل می‌گشت. بزرگ‌ترین علمای این دوره همان علمای دوره دوم عثمانی و شـماری اندک از فرزندان و شاگردان برخاسـته از مکتب آنان بودند؛ زیرا دوران حسین نزدیک به همان دوره دوم عثمانی است. به علاوه، دوران حسین کوتاه است. فعالیت‌های علمی شریف حسین در این دوره، همان طور که اشاره شد، قابل توجه بود. وی نخستین مدرسه حکومتِ عربی را تأسـیس کرده، برابر باب السـلام مدرسه‌ای به نام الخیریه ایجاد کرد و از شـیخ محمـد خیـاط خواست تـا بـا شـاگردانش به آنجا منتقل شونـد. سـپس دو مـدرسه ابتـدایی یکی در مَعْلات و دیگری در حارّهٔ الباب درست کرد. سـپس مـدرسه‌ای در سـطح بالاتر از ابتـدایی، در قلعه قعیقعان هنـدی به نام الراقیه ایجاد کرد. مـدرسه‌ای هم در ردیف مـدارس متوسـطه در همـان عمـارت با نام العالیه تأسـیس کرد. وکالت معارف هم با ریاست یکی از علمای مکه ایجاد شـد. نخستین کسـی که وکالت معارف را داشت، شـیخ علی مالکی بود. بعـد از وی اسـتاد کامل القصاب از سوریه به عنوان معاون وی تعیین شد. همچنین شـماری مـدرسه ابتـدایی در مدینه و جده درست شد، چنان که یک مدرسه جنگ و مدرسه‌ای برای زراعت هم در مکه بنا گردیـد. در این مـدارس، روح حماسـی و نهضت، دمیـده شـد و شاگردان آنها در اعیاد رسـمی و جشن‌های رسـمی حاضـر شـده به سخنان خطیبان گوش داده، آنها را نقد می‌کردند. اما چیزی نگذشت که این روحیه، سست شد و بسا دلیل آن به نظر خود حسین بر می‌گشت. گفته شده است که نتایج این حرکت علمی و روحیه حماسـی که در آن دمیده شده بود، به لحاظ نتایجی که می‌توانسـت در بر داشته باشد، وی را به هراس انداخت.

روزنامه نگاری

حسـین در دوران خـود روزنـامه قبله را برای دفـاع از حرکت خـود و تبلیغ آن ایجـاد کرد. ریـاست تحریریه را به شـیخ محب الـدین خطیب سوری سپرد. سـپس شـیخ حسـین الصـبان را به عنوان مدیر آن تعیین کرد و شـیخ طیب الساسی را رئیس تحریریه گذاشت و خود بر سـیاست‌های آن نظـارت می‌کرد. حتی گفته شـده است که خودش برخی از مقالات را می‌نوشت. وی به شـیخ عمر شاکر از سوریه اجـازه داد نشـریه‌ای بـا نـام الفلاـح ایجاد کنـد که دقیقاً ماننـد القبله بود. یک مجله کوچک کشاورزی هم به راه افتاد. هر دو روزنامه و نیز این مجله در چاپخانه‌ای که میراث دولت ترکها بود چاپ می‌شـد. محل این چاپخانه پیش از توسـعه، برابر باب الملک بود.

اصلاحات

حسـین، سایبانی میان صفا و مروه درست کرد. همچنین برخی از خیابان‌های عمومی را بزرگ‌تر کرد. عقبه حجون را از جای کند و

درب آن را آماده کرد. وی از اهالی خواست تا شب‌ها در این باره کمک کنند. برنامه‌ای بود که هر محله می‌بایست به نوبت برای کار می‌آمدند که این با زدن طبل به آنان اعلام می‌شد. در این باره از زندانیان هم کمک گرفته می‌شد. محلی هم بر ضرب پول‌هایی جهت دولت هاشمی ایجاد گشت. در آنجا دینار هاشمی، ریال هاشمی و همین طور قرش و مشتقات آن از مس قرمز ضرب می‌شد. جایی هم جهت چاپ تمبرهای پستی تأسیس شد. چشمه زبیده هم مورد توجه وی قرار گرفت و اصلاحاتی در آنجا به انجام رسید. نیز پلکان واقع در کنار عقبه در منی اصلاح شد و خیابان یوسفی در مکه در کنار خیابانِ فیصلیه فعلی، در این دوره ایجاد گردید.

اصلاحات در مسجد الحرام

شماری از ستون‌های مسجد الحرام که رو به تخریب بود، تعویض گردید و قسمت‌هایی از زمین مسجد و دیوارهای آن نیز اصلاح شد. وی در سال ۱۳۳۵ به مسأله تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۱۹ روشنایی در مسجد نیز توجه کرده برای نخستین بار نور سفید در آنجا روشن شد. در سال ۱۳۳۸ نخستین ماشین برق در مکه به راه افتاد و مطاف روشن گردید. بعد از دو سال ماشین بزرگ‌تری خریداری شد که جهت روشن کردن مطاف و بخش‌های دیگر مسجد به‌کار رفت. «۱» به هر روی، حسین در نخستین دوره نهضتش بسیار فعال بود، چنان که در میان اشراف، یک وجود نادر به حساب می‌آمد و من بر این باورم که اگر روش او ادامه می‌یافت، شأن و مقامی جز آنچه در پایان به آن می‌رسید، می‌داشت.

شریف حسین و نجد

در فصول گذشته اشاره کردیم که نزاع میان اشراف و اهل نجد بسیار قدیمی بود و عثمانی‌ها برای استوار کردن سلطه خود در سرزمین عرب از آن استفاده می‌کردند. آنان آگاه بودند حرکت دینی که منادی آن هستند، نیازمند یک حرکت گسترده برای بسط نفوذ و توسعه سلطه عثمانی دارد؛ بنابراین اشراف مکه را به زحمت انداخته، آنان را با اموال و آذوقه کمک می‌کردند تا بخشی از نفوذی را که دولت عثمانی نمی‌توانست به دست آورد، یعنی تسلّط بر شرق جزیرهٔ العرب یا جنوب آن، ایشان به دست آورند. زمانی که حسین امارت مکه را در اختیار گرفت، اتحادی‌های عثمانی، تنفّر بیشتری از نجد داشتند؛ به همین دلیل از حسین خواستند تا دست به تهدید و ارعاب آنان بزنند. تنفّر حسین هم کمتر از عثمانی‌ها نبود؛ زیرا می‌دانست کار نجد آغاز شده و برخی از قبایل را که مهم‌ترین آنها عتیبه بود به خود جذب کرده و در راه بسط نفوذ خود در میان دیگر قبایل است. هرچه آن کار توسعه می‌یافت، طبعاً پای امارت وی گذاشته می‌شد و همین امر سبب شد تا در سال ۱۳۳۰ سپاهی را عازم عتیبه کند. در این اثنا بود که سعد بن عبدالرحمن برادر عبدالعزیز آل سعود، به دیار عتیبه وارد شد. حسین توانست آنان را فریب داده، به دستگیری او وادار کند تا به عنوان اسیر تحویل تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۰ وی دهند. اکنون می‌توانست برای امام نجد، یعنی عبدالعزیز پادشاه بعدی سعودی، این شرط را بگذارد که در قبال اعتراف به سلطنت عثمانی، برادرش آزاد خواهد شد. به علاوه می‌بایست شش هزار مجیدی در این باره بپردازد که دولت نجد پذیرفت. زمانی که آتش جنگ بالا گرفت و حسین قیام معروف عربی خود را بر ضد ترکها آغاز کرد، و اخبار آن به نجد رسید، امام نجد، این فکر را پسندید. وی به مکاتبه و اظهار دوستی با حسین پرداخته، هدایایی هم رد و بدل شد. «۱» اما چیزی نگذشت که حسین خود را پادشاه عرب نامید و در باره کنفرانس‌های صلح به اسم عرب صحبت کرد. در اینجا بود که شک و تردید نجد را گرفت و آنان ترسیدند که حسین در اندیشه ضمیمه کردن نجد به بلاد حجاز باشد. در اینجا بود که ابن سعود شروع به اعتراض کرده و درخواست کرد تا حدود سرزمین نجد تعیین شود. حسین از این امر برآشفت و برایش گران تمام شد. تنفر حسین وقتی زیادتر شد که شنید دعوت نجد در میان قبایل نزدیک که حتی

برخی از دوستان او در جنگ با ترکها بودند و در انقلاب به او کمک کردند، گسترش یافته است. وی برخی حملات تأدیبی و تنبیهی به این قبایل داشت و تلاش کرد تا نفوذ خود را در آن مناطق استوار کند. تلاش وی به جایی نرسید و بیش از تثبیت نفوذ، به ایجاد بحران و آشوب میان آن قبایل منجر شد. شریف حسین بر آن شد تا چنان حمله‌ای صورت دهد که صدای آن در دیار نجد بپیچد، به همین دلیل فرزند و فرماندهش امیر عبداللَّه- پادشاه بعدی اردن- را با سپاهی سنگین و مجهّز به سوی تربه و خدمه فرستاد. این سپاه در ۲۴ شعبان سال ۱۳۳۷ به نزدیکی تربه رسید و شب را در آنجا اقامت گزید. اما قبایلی چون عتیبه و سبیع و بقوم که سخت شیفته دعوت نجد شده و روحیه حماسی داشتند، حتی برای یک شب هم به آنان مهلت نداده به آنان یورش بردند. آنان در این حمله ناگهانی شمشیر میان سپاه شریف گذاشته، جز اندکی که فرار کردند و از آن جمله فرمانده آنان همین امیر عبداللَّه بود، بقیه را کشتند. در این میان، عبدالعزیز در رأس یک سپاه عازم تربه شد و پیش از آن که خبر تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۱ شکست سپاه هاشمی به آن‌جا برسد، وارد این شهر شد. سال ۱۳۳۸ از راه رسید، در حالی که مناسبات حسین و نجد در بدترین شرایط بود. با رسیدن ایام حج، نجدی‌ها از آمدن منع شدند. سال بعد هم همین وضعیت تکرار شد. در این وقت، متفقین میان آنان واسطه‌گری کردند و در سال ۱۳۴۰ اجازه یافتند در شماری محدود به حج بیایند. در سال ۱۳۴۱ اجازه حج را به طور نامحدود خواستند. حسین آن را مشروط به وانهادن مناطقی در حدود مرزی کرد که آنها را تصرّف کرده‌اند. متفقین واسطه شده، کنفرانسی در کویت تشکیل شد و نمایندگان حسین و فرزندانش در عراق و اردن در آنجا جمع شدند. این کنفرانس به جایی نرسید و نمایندگان به وفاقی دست نیافتند. ما تفصیل این بحث را در بیان دوره دوم سعودی ارائه خواهیم کرد. «۱»

سقوط طائف

اشاره

اختلاف میان حسین و نجد در سال ۱۳۴۲ همچنان باقی بود، چنان که راه حج هم برای نجدی‌ها مسدود. در این وقت هواداران ابن سعود پیشنهاد کردند تا به طائف هجوم برده، اگر بتوانند بر آن تسلط یابند، در آن صورت می‌توانند بر سر حج با حسین به گفتگو بنشینند. به علاوه، قادر خواهند بود تا جایگاه خود را برابر وی روشن کنند. چنان که موقعیت آنان نسبت به حکومت انگلیس که هم‌پیمان حسین است نیز پس از اشغال طائف آشکار خواهد شد. حافظ وهبه «۱» از بزرگ‌ترین مشاوران ابن سعود در نجد می‌نویسد: عبدالعزیز هیچ گونه اندیشه‌ای برای جنگ با حجاز و فتح آن تا سال ۱۹۲۳ نداشت، زیرا اطمینان نداشت که نیروهای او بتوانند بر حجاز غلبه کنند. به علاوه، از موضع بریتانیا در قبال این مسأله آگاه نبود. در این باره، لازم بود هزار مرتبه در باره موضع بریتانیا بیندیشد. همین امر بود که او را وادار کرد تا در سال ۱۹۱۹ پس از ماجرای حمله به نیروهای شریف در تربه، حجاز را ترک کرده به نجد باز گردد. در حالی که همان زمان هم قدرت پیشروی و تسلط بر طائف و مکه را داشت، جز آن که انگلیس هشدار داده بود که اگر قدم پیش بگذارد، حرکت او یک حرکت دشمنانه تلقی شده و با آن برخورد خواهد شد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۳ وهبه «۱» پس از آن با اشاره به حرکت اخیر اخوان برای تسلط بر طائف می‌نویسد: من یقین داشتم که نیروهای اخوان بر سپاه شریف پیروز خواهند شد، و یقین داشتم که انگلیس در این باره، بی‌طرف خواهد بود، زیرا سیاست ابن سعود در برابر آن، سیاستی کاملًا مجامله‌آمیز و از طرف دیگر کاملًا دوستانه بود. استاد وهبه در باره علت پیروزی نجدی‌ها بر نیروهای شریف، روی بادیه نشین بودن آنان، آمدنشان به شهر، و وجود تعصب دینی شدید آنان بر ضد مخالفان تأکید می‌کند. سال ۱۳۴۲ تمام شد و روز عید قربان، رؤسای اخوان از اهالی خرمه و عتیبه و غطغط برای دیدار امیر عبدالعزیز به ریاض

آمدند. در آنجا بود که ابن سعود اندیشه تصرّف حجاز را مطرح کرد و همه آنان پذیرفته از آن اظهار شادمانی کردند؛ چرا که پس از آن می‌توانستند بر بیت اللّه تسلّط یافته و دینِ- به قول خودشان- صحیح را منتشر کننـد. به علاوه آنان غنایمی به دست خواهند آورد که طعم آن را در تربه هم چشیده بودند، همچنان که پاداش جهاد هم خواهند داشت. «۲» بدین ترتیب بود که سپاهیان اخوان آماده شده و همه آنـان به آرامی به محلّی در تربه منتقل شدنـد. اشراف مکه و مردم طـائف زمانی از این حرکت آگاه شدنـد که نجدی‌ها در اوایل صفر ۱۳۴۳ به نزدیکی طائف رسیدند. فرماندهی این نیرو را که شمار آنان از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، خالد بن لؤی «۳» و سلطان بن بجاد بر عهده داشتند. این سپاه، مخفر کلاخ در شرق طائف را تصرف کرد و تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۴ سپس بدون آن که با مقاومت جدی روبرو شود به مخفر اخیضر آمد. «۱» در این وقت در طائف ۵۰۰ سپاهی بود که صبری پاشا وزیر جنگ و فرمانـده سپاه حجاز فرماندهی آنان را بر عهده داشت. شماری هم از نیروهای ویژه بودنـد که امیر طـائف، یعنی شرف بن راجـح در رأس آنـان بود. این گروه برای دفـاع از طـائف تلاش کردنـد، اما به سرعت دریافتند، قدرت این کار را نداشته، ذخیره لازم را هم ندارند. زمانی که خبر این حمله به حسین در مکه رسید، وی فرزندش علی را که برای انجام حـج از مـدینه آمـد و یک نیروی نظامی ۸۰۰ نفری، چهـار توپخانه کوهستانی و هشت مسلسل در اختیار داشت، به سوی طائف فرستاد. امیر علی از طریق گردنه کرا به وادی محرم رفت و در پنجم صفر به آنجا رسید. سپس وارد طائف شد و شب را در آنجـا سپری کرد، در حـالی که فردای آن روز زمـانی که احساس کرد تیرهای نجـدی‌ها می‌توانـد دیوار شـهر را سوراخ کنـد، از آنجـا خارج شـد و انتظارش آن بود تا نیروهایش را در هـدا «۲» متمرکز نموده، از آنجـا مجـدداً حمله را آغاز کنـد. با خروج وی از طائف، شماری از اهالی به سمت دروازه‌های شـهر آمدند و آن را به روی مهاجمان گشودند و بدین ترتیب اعلام کردند که قصـد جنگ ندارنـد. این در حالی بود که اخوان با نیروی سلاح وارد شدند. این حادثه برای عبدالعزیز گران تمام شد و بعدها دستور داد که به کسانی که منکوب شده‌انـد خسارت پرداخت شود. «۳» این اعمال زور، اثر روحی خاص خود را در سپاهی که در هدا مستقر بود باقی گذاشت. در این وقت شماری از نگهبانان و بدوی‌ها احساس کردند که می‌توانند با استفاده از فرصت به دست آمده خود را نجات دهند. بدین ترتیب به سمت و سوی مهاجمان آمده و با آنان وارد طائف شده، در کارهای آنان شریک شدند. امیر عبداللّه احساس کرد، چاره‌ای جز بازگشت ندارد. به همین جهت به سمت هدا عقب نشینی کرد، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۵ جایی که کیلومترها از وادی محرم دور بود. چیزی نگـذشت که سپاه نجدی در ۲۶ همان ماه به نیروهای شریف در هدا حمله کرد. نیروهای شریف که احساس کردند مقاومت بیهوده است، به بازان آمدند، به خصوص که دریافتند اعراب و در رأس آنان طویرق به مهاجمان پیوسته و توانسته‌اند سپاه هاشمی را هدف تیرهای خود قرار دهند. «۱» این پدیده تازه‌ای نبود. اوضـاع بـادیه و فقر آن چنـان است که هر زمان امکان آن بود تا بادیه‌نشینان را به سمت سپاه غالب کشانـده از آنها استفاده کرد. شکست پشت شکست می‌آمـد و بر شمار پناهندگان به سپاه مهاجم افزوده می‌شد. اخبار بد و دردناکی به مکه می‌رسید و صدای فریاد مردم برای درخواست سلاح به هدف دفاع بلند بود. اما حسین از توزیع سلاح میان آنان هراس داشت، چرا که از زندگی خود در هراس بود، زیرا میان این جماعت کسان زیادی بودند که از قساوت او رنج بسیار برده بودند. برخی از این فریادگران نزد حسین آمده از او خواستند تا به دولت انگلیس پناه ببرد، اما او فریاد انکار سر داد. شریف عبداللّه به همراه پسر برادرش محمد نزد قاضی القضاة شیخ عبداللّه سراج و رئیس دیوان عالی سید احمد سقاف رفته به گفتگو پرداختند و سپس نتیجه بحث را به حسین گزارش داده از او خواستند تا به انگلیسی‌ها تلگراف زده از آنان درخواست کمک کند، اما شریف نپذیرفت. این رفت و آمدها نزد حسین تکرار شـد تا آن که بحث عقب نشینی به سمت جده مطرح گردید. ابتدا شروع به فرستادن زنان و اطفال کردند که از جمله آنان خاندان خود حسین بود. «۲»

کنارگیری شریف حسین و بیعت با شریف علی

بیشتر اهالی مکه از ترس تکرار فاجعه طائف، از مکه به جده گریختند، اما حسین در مکه ماند، و تلاش می کرد تا به اطرافیان روحیه بدهد. این در حالی بود که سپاه اخوان در تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۶ جریان وقایع طائف و هدا، از جایشان حرکت نکرده، در انتظار رسیدن فرمان تازه از امام نجد بودند. در این سوی، شخصیت‌های مکه با هم‌طرازان جده‌ای خود به گفتگو و مشاوره در بررسی اوضاع پرداختند. برای این کار اجتماعی ترتیب داده، بر این رأی اتفاق کردند تا علی بن حسین را از مکه بخواهند. زمانی که وی در چهارم ربیع الاول نزد آنان آمد، به وی گفتند که امت حجاز تصمیم به خلع پدر او و نصب وی گرفته است تا از خونریزی جلوگیری شود. وی به احترام پدرش از قبول بیعت خودداری کرد. در این وقت، افراد حاضر در این باره تلگرافی به پدر وی به این شرح زدند: از آنجایی که ملت حجاز، به دلیل از میان رفتن سپاه و ناتوانی حکومت از دفاع از جان و مال مردم در یک بحران عمومی قرار گرفته است، و از آن روی که عموم مسلمین چشم به مردم حجاز دوخته‌اند، امت به صورت نهایی چنین مقرّر کرده است که شریف حسین از پادشاهی کناره‌گیری کرده و فرزندش در چهارچوب نظام مشروطه به پادشاهی نصب شود، مشروط بر آن که تن به آراء مسلمانان در مسائل روحی و مادی بدهد، و بلاد حجاز دارای دو مجلس باشد: یکی مجلس نیابی وطنی برای اداره امور داخلی و خارجی و دیگری مجلس شورا متشکل از اعضای انتخاب شده از میان مسلمانان از شهرها و مناطق مختلف که کارش ارشاد و کمک به اصلاح امور داخلی و خرج است. واللّه الموفق لما فیه الصلاح. ۴ ربیع الاول سال ۱۳۴۳. امضا کنندگان عبارت بودند از: سید طاهر دباغ، عبداللّه علی رضا، سلیمان قابل، محمد طویل، مصطفی اسلام، ناصر بن شکر، شرف بن راجح، محمد صالح باناجه، محمد نصیف، عبداللّه الصغیر، علی محمد سلام، ابو بکر باغفار، محمد نور جوخدار، احمد ناظر، حمزه شیت، سلیمان ابو غلیه، حمزه جلال بابلی، هاشم بن سلطان، سلیمان ابو داود، عبدالرحمن ابراهیم زامکه، احمد حماد، محمد سرور الصبان، عابد مقادمی، عبدالرحمن باجنید، عثمان باعثمان، امین سنباوه، حسین محمد نصیف، احمد بن عبدالرحمن. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۷ ملک حسین درخواست آنان برای کناره‌گیری را پذیرفت، اما به بیعت با علی بن حسین رضایت نداد. اما مجلسی که این حوادث سخت آن را پدید آورده بود، قاطع بود و مصوّبات آن جدل‌پذیر نبود. سید طاهر دباغ از اعضای مجلس به سمت تلفن رفت و به حسین فهماند که مصوّبه مجلس قابل تغییر نیست. حسین نپذیرفت، در این وقت تلگرافی به او زدند که در آن آمده بود: «از کناره‌گیری شما طلب رحمت می کنیم، در غیر این صورت خون مسلمانان بر گردن شماست». حسین چاره‌ای جز قبول نداشت. «۱» تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۸

دوران ملک علی

اشاره

به دنبال این ماجرا، مردم در دار الحکومه جدّه اجتماع کرده، امیر علی نیز حاضر شد و به عنوان پادشاه مشروطه با او بیعت شد. این بیعت در پنجم ربیع الاول سال ۱۳۴۳ انجام گرفت. در این مجلس، سید طاهر دباغ این خطابه را خواند: بنا به درخواست امت، پدر شما از سلطنت کناره گرفت، و این بر اساس تلگراف شماره ۶۹ مورّخه ربیع الاول سال ۱۳۴۳ می‌باشد. امت به طور نهایی چنین مصوّب کرد تا شما پادشاه مشروطه حجاز باشید، مشروط بر آن که رأی امت را در آمال و تمایلات آنان در اصلاح مادی و معنوی بلاد بپذیرید. در این بلاد، یک مجلس نیابی وطنی خواهد بود که اعضای آن از مناطق مختلف حجاز انتخاب خواهند شد، و این به موجب قانون اساسی است که مجلس مؤسسان مانند دیگر امم متحده، آن را تدوین خواهند کرد. وظیفه مجلس، اداره امور داخلی و خارجی از طریق وزارت‌خانه‌های مسؤول برابر مجلس است. اما از آنجا که فرصت کافی برای تشکیل مجلس وطنی نیابی نیست،

امت چنین صلاح دید تا هیئتی برای مراقبت از کارهای حکومت تشکیل شود، آن گونه که بدون موافقت آن کاری صورت نگیرد. و ما بر این اساس و بر اساس کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله با شما بیعت می‌کنیم. پس از پایان این مراسم، سید طاهر دباغ تلگراف زیر را برای حسین فرستاد: بحمد اللّه و با تلاش‌های مولای ما، بیعت با فرزند معظّم شما تمام شد و ایشان با تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۲۹ کسانی که لازم است تا بلاد را در اختیار گرفته و به اداره آن بپردازند، گفتگو کرده است. انتظار از مولای ما آن است که جهت آرامش اوضاع با احترام این بلاد را ترک کند. زمانی که این تلگراف به حسین رسید، وی در پاسخ، تلگراف بعدی را فرستاد و نسخه‌ای از آن را برای هیئت موجود در جده ارسال کرد: با امتنان و تشکر، این تمایل اصلی ماست که از ابتدای نهضت به آن تصریح می‌کردم و نیز تا این تاریخ که باز آن را پذیرفته‌ام. من با این کار با کمال رضایت موافق هستم، اما در صورتی که شما کسی جز علی را برای این کار تعیین کنید. من به سرعت و رضایت منتظر هستم؛ چرا که من هیچ هدفی جز راحتی این بلاد و ساکنان آن و تحقق آنچه که سعادت این بلاد در گرو آن است ندارم. زمانی که حسین خطابه‌ای را که برای بیعت خوانده شده بود، مطالعه کرد و دید که در آن از لزوم قانون اساسی و مجلس نیابی منتخب سخن رفته، این نامه را برای قائم‌مقام جده ارسال کرد: من آنچه را که قاضی القضاة و نایب رئیس وکلا طی تلگراف صادر، در پنجم ربیع الاول ۱۳۴۳، و نامه شماره ۴ را از قائم‌مقام قصر عالی خواندم؛ متنی که متضمن آن بود که اجتماع جده به تمایل من برای کناره‌گیری از روی مصلحت اشاره کرده است، نکته‌ای که من در جریان کناره‌گیری به خاطر تمایل اهالی به اجرای آن تصریح کردم، و از ابتدای نهضت هم تاکنون با کمال آرامش و سعه صدر اعلام نمودم. خواسته و هدف من، آسایش این بلاد و رفاه و خوشبختی آن با داشتن استقلال تمام است، برای من مهم نیست که چه کسی ریاست آن‌را دارد؛ حال این ریاست به فرزند من واگذار شده، مشروط به آن که محدوده آن تنها حجاز باشد، و این که حکومت او مشروطه باشد، اشکالی که دارد این است که نهضت ما اولًا بر پایه استقلال بلاد عربی بود که حدود آن مشخص شده بود. ثانیاً قرار بود بر اساس کتاب خدا و سنّت رسول صلی الله علیه و آله عمل شود. اکنون محدود کردن سلطه حجاز، گفتگوهای مهمی است که اهمیت خاص خود را در ارتباط با مسأله مربوط به استقلال بلاد عربی دارد؛ و اگر در این محدود کردن چیزی نبود جز آن که سعودی‌ها در پی تصرف حائل مرکز حکومت آل رشید و جوف مرکز حکومت تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۰ آل‌شعلان و تلاش برای تصرف کویت و تعرض به امارت آل عایض بلکه تجاوز به مکه مکرمه هستند و در آن سوی هم امام صنعاء در پی ضمیمه کردن حاشد و تهامه و شوافع به بلاد خودش است و ادریسی‌ها در پی حدیده و اطراف آن هستند و از سوی دیگر حجاز را حکومت مشروطه کرده که طبعاً دیگر جای عمل به کتاب خدا و سنت رسول نیست و قرار است احکام بشری اجرا شود و شعائر اسلامی کنار رود و فرائض دینی و اخلاق مادی و معنوی آن رها شود، آری همین‌ها کافی بود. علاوه بر آن که این رویه، با اساس نهضت ما که حجاز به طور خاص و عرب به طور عام در مسیر آن از جان و مالش گذشت و هدفش رسیدن به این دو هدف بود، منافات دارد. بنابراین، به اطلاع اجتماع جده برسانید که اوّلًا محدود کردن این دولت در حجاز، به معنای آن است که عرب به طور قطع از حقوق اساسی در حیات خود محروم خواهد شد، و دوم آن که در عمل به کتاب خدا و سنّت رسول، اخلال ایجاد می‌شود. بنابراین من همچنان حق خودم را، به صورت مادی و معنوی، در اعتراض به آنچه گفته شده، محفوظ می‌دارم. و این نامه برای همین نوشته شد. «۱»

حزب ملی حجاز و مبانی آن

در جریان اجتماع جده، درست پیش از بیعت با شریف علی، حزبی به نام حزب وطنی تشکیل شد با این اصول: ۱. تلاش با تمام توان برای حفظ حجاز از فاجعه ناگواری که آن منطقه را تهدید می‌کند. ۲. تلاش برای مشروطه اسلامی کردن بلاد، آن گونه که

به‌دور از توطئه و دخالت اجنبی باشـد. ۳. پذیرش آن چیزی که جهان اسـلام به مصـلحت بلاد و عباد و چگونگی اداره بلاد می‌داند. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۱ اداره حزب هم بدین ترتیب تصویب شد: شـیخ محمد الطویل: رئیس حزب؛ محمـد طـاهر الـدباغ: منشـی عـام؛ قـاسم زینـل: خزانه‌دار. اعضای آن هم عبارت بودنـد از: عبـداللّٰه رضا، صالـح شـطا، عبدالرؤوف صـبان، شـریف شـرف بن راجح، سـلیمان قابل، محمد نصـیف، محمد صالح نصیف، محمود شلهوب، ماجد کردی. این حزب پس از تشـکیل خود، اعلامیه‌ای به این شـرح صادر کرد: بحران و تنگنای سختی که در این بلاد پدید آمده، امت را به اندیشه آن وا می‌دارد تا برای دفع خطر غافلگیرانه‌ای که در راه است، انـدیشه کند و خودش سـرنوشت خودش را در دست بگیرد، و با تمام امکانات برای حفظ بلاد و عباد تلاش کند. برای آن که سرنوشت کارها در اختیار رهبرانی باشد که شایستگی انجام کار را داشته و بـا تأمل و تفکر در باره کار برای وطنشان اقـدام کننـد، ما حزب ملی- حجازی را از صاحبان انـدیشه‌های بلنـد و افراد فکور تشـکیل دادیم. از میان اینان، ۱۲ نفر برای انجام کارهایی که در شـرایط فعلی انجامش ضـروری است انتخاب شدنـد. اینان کار خود را آغاز کرده و صرفاً بر اساس مبانی استوار حزب که حاضرند در راه آن جانشان را بگذارند، عمل خواهند کرد. اینان با خدای سبحان عهد بسـته و به آیـات عظیم خداونـدی سوگنـد خورده‌انـد که هر آنچه را از کارهای بزرگ و کوچک که برای مصـلحت بلاد ضـروری است، در حد توان محقّق کنند. انتظارشان از امت حجازی آن است که صـبور باشند و به حزب و رجال مخلص آن اعتماد کنند. در اعلامیه دیگری آمده است که حزب در حال حاضر و آینده، به نیابت از امّت عمل خواهد کرد. «۱»

اعلامیه‌ای خطاب به جهان اسلام

در روز بیعـت، ۵ ربیع الاـول ۱۳۴۳/ اکتبر ۱۹۲۴ حزب ملی، بیـانیه زیر را برای مطبوعات مصـر با امضای منشـی عام آن سـید محمد طاهر دباغ نوشت: از آن جایی که ملت حجاز، در شـرایط حاضـر، در یک بحران عمومی قرار گرفته، ارتش مـدافع خود را از دسـت داده و حکومت هم در حفـظ جـان و مال مردم عاجز است، و از آنجایی که به طور خاص حرمین شـریفین و تمامی مناطق حجاز در معرض یـک خطر نابودکننـده قرار گرفته است، و از آنجـایی که حجـاز، جای مقـدس و مربوط به عموم مسـلمانان است، لـذا، امت حجاز به صورت نهایی تصمیم گرفت تا شریف حسین را مجبور به کناره‌گیری از سلطنت کند و او به هر کجایی که می‌خواهد برای اقامت برود. اما نسبت به پدیـد آمدن ناآرامی‌های داخلی و آشوب عمومی، امت، صـلاح را بر آن دید تا با صاحب جلالت شـریف علی اوّل، به عنوان پادشاه مشـروطه آن هم صـرفاً بر حجاز بیعت کند، مشروط بر آن که رأی امت را در آنچه مصلحت این بلد امین در آن است، بپـذیرد. در این بـاره، امت، نـامه‌ای هم برای گفتگو به امـام ابن السـعود فرسـتاده است. ملت حجـاز بعـد از این بیانیه و اجرای آنچه گفته شد، در صورتی که با جلوگیری از سپاه ابن سعود و اتمام مذاکرات و اتخاذ اقدامات جدی برای حفظ بلاد جهت نجات این بلاد تلاش نکند، تمامی مسؤولیت را بر دوش مسلمانان می‌اندازد.

نامه به ابن سعود

همیـن زمـان، حزب، نـامه‌ای هـم به سـلطان عبـدالعزیز بن سـعود در ریـاض نـوشت که متن آن چنین است: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم حضور صـاحب العظمه سـلطان عبـدالعزیز بن سـعود: السـلام علیکم و رحمـهٔاللّٰه و بعـد: ما جماعت عرب، امّت واحـده‌ای هستیم که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شـرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۳ خداوند ما را به شـرف اسلام مفتخر ساخت، و بلاد حجاز منبع نور اسلامی و بلاد مقدس برای تمامی مسلمانان است که حرم خدای تعالی، قبله مسلمین و مشاعر مقدسه در آن قرار دارد. میان شما و شـریف حسـین، منازعـاتی وجود داشت که دلایـل آن به شـخص حسـین بر می‌گشت و این امت و بلاـد، کمـترین دخـالتی در آن نـداشت؛ چرا که وی سـلطه مطلقه داشت و تنها به آنچه می‌خواست، عمل می‌کرد، حتی از سـخن گفتن با اهل سـخن، به دلیل عـدم

موافقت با او، رویگردان بود و به آنان چیزهایی نسبت می‌داد که با آن موافقتی نداشتند. او میان این امت و امت‌های مجاور در بلاد نجد دشمنی ایجاد کرد، با این که در دین و مذهب آنها هیچ اختلافی وجود نداشت، چیزی که منجر به ریختن خون بیگناهان شد. ادامه این روند به آنجا رسید که مردم حجاز در جدّه اجتماع کرده با حضور اهل مکه و طائف و اشراف و اعیان و اعراب از تمامی طوائف موجود در حجاز، شریف حسین را وارد کردند تا از تخت سلطنت کناره گیری کند، این بعد از آن بود که دیدند حاضر نیست به جای راه حل نظامی، از راه حل سیاسی استفاده کند. این ملت، با فرزندش علی به عنوان پادشاه حجاز بیعت کردند، مشروط بر آن که رأی امت‌های اسلامی را بپذیرد. برای بنای این امت، و به نام اسلام که شما هم برای نصرت آن قیام کرده و زندگی خویش را وقفِ بالا بردن شأن و منزلت آن کرده‌اید، به شما خطاب کرده درخواست می‌کنیم نمایندگان ما برای گفتگو با شما در آنچه که می‌تواند در این باره و برای این بلاد مقدسه و حفظ جان و مال و امنیت بلاد لازم است، گفتگو کنند تا این آیت قرآنی محقّق شود که: ی أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّای (سوره قصص/ آیه ۵۷) و چنان که رسول فرمود: مکه حرم خداست، و خداوند آن را برای مردم حلال نکرده است، بلکه تنها ساعتی برای من حلال شد و برای هیچ کس تا روز قیامت حلال نخواهد شد، آن گونه که در آنجا خونی ریخته شود یا درختی قطع گردد ... «۱» تا آخر حدیث. و آنچنان که حضرت به عتاب بن اسید (نخستین امیر مکه) فرمود: آیا می‌دانی تو را بر کدام نقطه حاکم کردم؟ من تو را بر اهلُ اللّٰه حاکم کردم؛ با آنان تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۴ به خیر و نیکویی رفتار کن. «۱» و ما نیز مانند شما به ایمان و اسلام و توحید و تمسک به کتاب و سنت اقرار داریم و شهادت به وحدانیّت خداوند و نبوّت رسول می‌دهیم. ما کار را به تمامی امّت‌های اسلامی واگذار کردیم و حکمیّت را در باره آنچه در حال حاضر در حرمین شریفین وجود دارد، به آنان سپردیم. اکنون به خدا پناه می‌بریم و پس از آن به عدالت و شهامت شما در این که دستور دهید تا به تمایل امّت حجاز که آماده قبول خواسته‌های عادلانه شماست، پذیرفته شود، و خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل خواهد بود. وإنّنا نحمد اللّٰه أوّلًا و آخراً والسلام. به دنبال تأخیر در رسیدن پاسخ سلطان، حزب تلگراف دیگری که محتوای آن همان مطالب نامه پیشین بود، فرستاد و سلطان در پاسخ به آن در ۲۶ همان ماه چنین نوشت: تلگراف عمومی شما رسید، اما نامه رسمی شما در ارتباط با صلح نرسید. تا وقتی که حسین و فرزندان او در حجاز هستند، امکان انتشار روح اسلام در جزیره نیست. ما طمعی در حجاز و تسلط بر آن نداریم و آن را به عالم اسلامی وا می‌گذاریم. این عقیده ما از همان ابتدا در باره بلاد مقدسه بوده است. زمانی که حسین و فرزندان او از جزیره خارج گشتند، شما در بلادتان امنیت خواهید داشت. ما در این باره آموزش‌های لازم را به فرماندهان سپاهمان داده‌ایم. «۲»

حسین حجاز را ترک می‌کند

از زمانی که در پنجم ربیع الاول با ملک علی بیعت شد، تا زمان ارسال نامه برای ابن سعود جهت صلح و توقف جنگ، ملک علی در هفتم ربیع الاول به مکه بازگشت و تا روز دهم در کنار پدرش ماند. در روز دهم بود که پدرش مکه را به قصد جده ترک کرده، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۵ چهار روز در آنجا ماند و روز چهاردهم با کشتی الروضتین راهی عقبه «۱» شد. خانواده و خدمه و نیز امیر الالای عثمان بیک ترکی مدیر امینت عمومی، پس از آن که به درخواست خودش مقامش به امیر لوائی ارتقا یافت، او را همراهی می‌کردند. «۲»

عدم درخواست کمک از انگلیسی‌ها

حسین پیش از سفرش به جدّه گفت که از انگلیسی‌ها در جنگ بر ضد ابن سعود کمک نخواهد خواست. تنها چیزی که هست این که او به نماینده خود در لندن گفت که انگلیسی‌ها را در جریان کارهای ابن سعود قرار دهد تا هر آنچه که خود مصلحت می‌دانند-

این با او کنار بیایند یا به دشمنی با او برخیزند- اقدام کنند. «۳»

خروج ملک علی از مکه

پس از رفتن ملک حسین از مکه، اوضاع این شهر رو به وخامت بیشتری گذاشت و به تواتر خبر رسید که سپاه سعودی از طریق وادی سیل در حال نزدیک شدن به شهر است. این در حالی بود که در مکه بیش از ۳۰۰ نظامی و چیزی حدود ۲۰۰ پلیس و گروهی از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۶ بیشه و عقیل در آنجا نبود. این جماعت، تنها چهار توپخانه کوهستانی و پنج مسلسل سبک و سه مسلسل سنگین داشتند. از آنجایی که این نیرو با این امکانات توانایی دفاع از شهر را نداشت، پادشاه جدید نیرویی را به وادی فاطمه فرستاد تا اشراف حارثی را منکوب کرده آنان را تأدیب نمایند. این سپاه عازم شد و شقیق (شریف علی حارثی رهبر آنان) را کشت و برادر سومی از او را هم کشت و به مکه بازگشت. صبری پاشا وکیل جنگ، روز ۱۳ ربیع الاول مکه را به قصد جده ترک کرد. در آنجا با سران حزب ملی گفتگو کرد و آنان به وی گفتند که مکه را باید ترک کنند، چون نمی‌خواهند در حرم خونی ریخته شود. زمانی که این خبر را به ملک علی دادند، او نیز پذیرفت و در ۱۴ ربیع الاول مکه را ترک و در ۱۶ این ماه با همراهانش وارد جده شد. در روز ۱۷ ربیع الاوّل بود «۱» که نیروی فرقهٔ النصر از عمان با فرماندهی تحسین الفقیر به نیروهای موجود در جده پیوستند و کار استوار کردن خطوط دفاعی در اطراف شهر با سیم خادار را شروع کرده، آماده نبرد شدند. «۲»

اخوانی‌ها در مکه

هنوز سپاه هاشمی مکه را ترک نکرده بود که ستون‌های نظامیان اخوانی [وهّابی راهی مکه شدند و در هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۴۳ وارد این شهر شدند. آنان به عموم مردم امان داده، علمای مکه را جمع کردند و در باره مباحث اختلافی به گفتگو با آنان پرداختند. پس از آن منادی آنان ندا داد که قبّه‌هایی که روی برخی از قبور ساخته شده می‌باید خراب شود و چنین شد. همچنین باید بدعت‌ها از بین رفته، تنباکو کشیدن تحریم شود که آن هم شد. در این وقت، امور شهر پس از ورود به آن در اختیار شریف خالد بن لؤی یکی از فرماندهان نیروی فاتح سپرده شد. وی از نزدیکان ملک حسین بود. سپاه اخوانی‌ها هم برای حفاظت از شهر در ابطح مستقر شدند.

فریاد استغاثه حزب ملی

به دنبال وارد شدن اخوانی‌ها به مکه، پس از خروج نیروهای هاشمی، رئیس حزب ملی در ۱۸ ربیع الاول تلگرافی به شرح ذیل به نقاط مختلف جهان اسلام زد: ما سپاه خود را برای حفظ حرمت حرم و جلوگیری از خونریزی به جده منتقل کردیم و سپاه سعودی با آرامش وارد مکه شد. در انتظار آن هستیم که دنیای اسلام با فرستادن هیئت‌ها به این مسأله اهتمام ورزد. وساطت مسلمین نهایت چیزی است که این امت خواستار آن است. بار دیگر فریاد استغاثه خود را به مسلمانان برای حفظ حرمین ابلاغ می‌کنیم. «۱»

بیانیه ابن سعود

در این اثنا و پیش از آن که سلطان عبدالعزیز وارد مکه شود، وی بیانیه‌ای به حجاز فرستاد تا در مکه و سپس در جده خوانده شود، به این شرح: بسم اللَّه الرحمن الرحیم از عبدالعزیز بن عبدالرحمن به تمامی برادران ما در مکه و جده و توابع آن از اشراف و اعیان و مجاوران. خداوند ما را در راه آنچه دوست دارد و رضایتش در اوست موفق بدارد. آمین. سلام علیکم ورحمهٔ اللَّه وبرکاته: اما بعد:

سبب نوشتن این کتاب، مهربانی ما بر مسلمانان برای اصلاح حال و امر دین ودنیای آنان است. ما یکسره حسین را نصیحت کرده و به آنچه اتحاد عرب در آن است برای تحقق کلمه واحد تحریض می کردیم. اما طبع او غالب بر وی بود و حاضر به پذیرش چیزی نبود و اکنون نیازی به شرح آن مسائل نیست. بهترین شاهد این امر همان است که از اقوال و افعالش در این بقاع مبارکه که مهبط وحی است شاهد بودید، چیزهایی که عقل هر مسلمانی آن را انکار می کند، همان طور که هر کسی که مسلمانان را دوست دارد آن را تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۸ زشت می‌شمارد، حتی اگر مسلمان نباشد. «فالرجّال ترک مزایا الأنصار» «۱» این چیزی است که به این بیت کریم منسوب گشته است. آنان حقوق این بقعه مبارکه را اهمال کردند و طریقه سلف صالح را که شرف این بقعه و شرف مسلمانان به خصوص، و شرف عرب به طور عموم بود به فراموشی سپردند. تردیدی نیست که تَرک آنچه پیامبر و خلفا و اصحاب بر آن بودند- یعنی همان اسلام و به خصوص اگر از اهل بیت شریف باشد- و طمع در چیزی جز آن، از زخارفی که به طور خاص برای اسلام و برای عرب به طور عام مضر است، خیری در آن نیست. این فرد (شریف حسین) از زمانی که داخل حجاز شد، تمام تلاشش ضربه زدن به نجد و نجدی‌ها بود و از زمانی که حکومت را در اختیار گرفت به این امر تظاهر کرده، زمام امور را در دست گرفت و او تا آنجا پیش رفته که قاطبه مردم نجد را از انجام فریضه حج که یکی از ارکان خمسه است، باز داشته است، این علاوه بر ظلم‌ها و رفتارهای سختگیرانه او در مقابل حجاج بیت اللّه الحرام است که از مشارق ومغارب ارض به حج می‌آیند. از مدت‌ها قبل ما دخالت در امور حجاز را به احترام بیت اللّه و امید رسیدن به امن و آرامش ترک کردیم، اما مع الاسف بهره‌ای از آن شیوه نبردیم. در همین دوره اخیر در سفرش به اردن، نیت‌های باطنی خود را در قبال ما آشکار کرده درخواست تجزیه بلاد ما و ایجاد اختلاف میان ما را کرد، تا آن که ما در رسیدن به اتحاد امت عرب، از رسیدن به تفاهم با او مأیوس شدیم. به خدا سوگند دشمنی او با ما جز این نیست که خدای می‌فرماید: ی وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدی (سوره بروج: آیه ۸). اما بحمد اللّه، ما از آنچه گذشته است، در صورتی که شرف ما در امر دین و دنیایمان محفوظ باشد، تأسف نمی‌خوریم. ما طمعی در دنیای حسین و پیروان او از پادشاهی و غیره نداریم، هدف ما و آنچه بدان دعوت می کنیم، این است که کلمهٔ اللّه، برترین باشد، دین او ظاهر باشد، و شرف عرب محفوظ باشد؛ به همین جهت به خاطر غیرت اسلامی و حمیّت عربی خود حاضر هستیم جان و مالمان را فدا کنیم تا دین خداوند اقامه و از حرم تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۳۹ شریفش حمایت شود، جایی که خداوند به تطهیر و تعظیم و احترام آن فرمان داده است، آنجا که می‌فرماید: ی وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودی (سوره حج: آیه ۲۶). ما سپاهی از مسلمانان را برای اشغال طائف فرستادیم تا جایی نزدیک برای تفاهم میان ما و برادرانمان باشد. اکنون دوست داشتم آنچه را در ذهنم بود به شما بگویم، اگر پذیرفتید که نعم المطلوب، اما اگر نپذیرفتید، ما نزد خدا و مسلمانان معذور خواهیم بود و من از این که مرتکب محرّمات الهی شوم به خدا پناه می‌برم، به خصوص در این حرم شریف که خداوند متعال فرمود: ی وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمی (سوره حج: آیه ۲۵). حرمت این بیت حتی نزد مشرکان اولیه نیز شناخته شده بود، آنچنان که شاعر می گوید: إن الفضول تعاقدوا و تعاهدوا أن لا یقر ببطن مکهٔ ظالم در حلف الفضول همه متعهد شدند و پیمان بستند تا در داخل مکه ظالمی باقی نمانند. اما آنچه باید به شما بگویم این است: ای اهالی مکه و نواحی آن، از اشراف و مردم عامه شهر و مجاوران و پناه جویان از تمام بلاد! بر شما باد رعایت عهد اللّه و میثاق الهی نسبت به اموالتان و خونتان، و این که حرمت بیت اللّه را حفظ کنید همان طور که خداوند از زبان خلیلش ابراهیم و محمد آنجا را حرم اعلام کرد، و بر ماست با شما رفتاری که از آنان کراهت دارید نداشته باشیم، و در باره هر امر کوچک و بزرگ، در هر زمان، اکنون و آینده، به دستور شرع رفتار کنیم، و بر ما خواهد بود تا تلاش کنیم حرم الهی، ساکنان و راه‌ها و کسانی که به آنجا می‌آیند و خانه‌اش جایی برای مردم است و امن، ایمن باشند، و کسی را بر شما نگماریم که از او کراهت دارید، و با شما رفتار پادشاهانه و مستبدانه نداشته باشیم

و تنها با نصیحت و آرامش و راحت برخورد کنیم و این که کار حرمین شریفین را به شورایی میان مسلمانان واگذاریم و در آنجا کاری نکنیم که به ضرر آن باشد یا لطمه‌ای به شرف آن دو شهر و ساکنان آن دو باشد، مگر آنچه مسلمانان با آن موافقت داشته باشند و شرع امضا کرده تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۰ باشد. این کتاب شاهد بر او، برای من نزد خداوند و سپس نزد مسلمانان خواهد بود. هر آنچه گفتم، بر آن با خداوند عهد و میثاق خواهم داشت. این چیزی است که عمل به آن بر ما لازم است و حتما- ان شاء اللَّه- بیش از آنچه گفتیم، رفتاری خواهید دید که از آن مسرور خواهید شد. از خداوند می‌خواهیم ما و شما را هدایت کند و ما و بلاد ما را اصلاح گرداند و- ان شاء اللَّه- ما و شما را هدایت کند و هدایتگر قرار دهد و از عواقب فتنه‌ها بازمان دارد و دینش را نصرت بخشد.

نامه حزب ملی به سپاه سعودی

به دنبال آن، رهبران حزب ملی در جدّه، مصلحت را در آن دیدند تا با فرماندهی سپاه سعودی پس از ورودشان به مکه تماس گیرند و برای یافتن راه حل، با وی مکاتبه نمایند. در روز ۲۱ صفر این نامه را فرستادند: از طرف مردم جدّه و اهالی مکه که در جدّه هستند، خطاب به امیر خالد بن منصور بن لؤی فرمانده نیروهای سعودی: السلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته؛ اما بعد: نامه امام عبدالعزیز بن سعود و آنچه که در آن خطاب به مردم مکه و جده در باره تأمین جانی و مالی آنان فرستاده بود، به دست ما رسید. آنچه در باره شریف حسین گفته است، مربوط به مسائلی است که فیمابین آنان بوده و اکنون آن مطالب با کناره‌گیری حسین از پادشاهی به خاطر درخواست امّت و آسایش بلاد، از میان رفته است. مردم با فرزند او شریف علی که به حسن اخلاق و تمایل به مسالمت برای همه کسانی که در جزیرة العرب هستند، شناخته شده است، بیعت کرده‌اند. بر وی شرط شده است تا عقیده مسلمانان را در آنچه به مصلحت آسودگی و خوشبختی بلاد است، بپذیرد. از آنجایی که امام عبدالعزیز در نامه‌اش نوشته است که امر بلاد مقدّسه را به شورای میان مسلمانان خواهد سپرد، ما و شما- بحمد اللَّه- در باره این یک نقطه اتفاق نظر داریم؛ و تردیدی نیست که مصلحت عامه برای این بلاد مقدّسه در همان است. به عقیده ما هیچ موجبی برای جنگ و خونریزی نیست، و راه حل مطلوب از سوی دو طرف واضح و روشن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۱ است. بدین جهت، از شما می‌خواهیم با ارسال نمایندگانی از طرف ما موافقت کنید تا در امنیت و امان امام عبدالعزیز و امان شما، پیمان صلحی برای توقف جنگ منعقد شود و دو طرف از خونریزی خودداری کنند تا نمایندگانی که ما از سایر بلاد اسلامی خواسته‌ایم برسند، به خصوص از جمعیت خلافت در هند؛ چه آنان پاسخ داده‌اند که نمایندگانی فرستاده‌اند. پس از اجتماع این نمایندگان، هرآنچه آنان تصویب کردند، خواهیم پذیرفت. این چیزی است که ما شما را به آن دعوت کرده و بر اساس نامه امام عبدالعزیز شما را به قبول آن مکلّف می‌کنیم. تردیدی نیست که شما با آن موافقت خواهید کرد. واللَّه ولیُّ التوفیق، وصلّی اللَّه علی سیّدنا و علی آله وصحبه وسلم. «۱»

جواب خالد بن لؤی

در ۲۲ صفر خالد این نامه را در پاسخ سران حزب ملی نوشت: از خالد بن منصور بن لؤی به محمد طویل و همه اعضاء السلام علی عباد اللَّه الصالحین، اما بعد: نامه شما رسید و مضمون آن را از طرف بیت اللَّه الحرام و پیروان دریافتیم، جایی که خداوند آن را به زور نصیب مسلمانان کرد؛ «۲» هر کسی که در پی محبّت و معاونت به حسین است، از سوی ما به حول و قوّه الهی جز مقاومت نخواهد دید. اگر علی بن حسین امان بخواهد، امانش پذیرفته شده و با آرامش با ما مواجه خواهد شد و و اجازه گفتگو هم در اختیار امام عبدالعزیز است. با رسیدن این خبر، روشن خواهد شد که آیا علی بن حسین با ما صلح خواهد کرد یا خیر. «۳»

پاسخ حزب

در ۲۳ صفر حزب ملی این نامه را در پاسخ خالد فرستاد: کتاب شما و آنچه در آن آگاهی داده بودید، رسید. ما فردا چهار نفر را به نیابت از سوی اهالی موجود در جده برای مذاکره در باره صلح و تفهیم حقایق و گرفتن حقایق از شما می‌فرستیم. آنچه در باره محبت و تعلق به آن مرد- حسین- نوشته‌اید، چیزی میان ما نیست. ما جز به مصلحت مسلمین، به چیز دیگری تعلق خاطر نداریم. و اللّٰه علی ما نقول وکیل.

سفر نمایندگان جدّه به مکه

نمایندگان مردم جده در روز ۲۳ صفر عازم مکه شدند. این هیئت عبارت بود از شیخ محمد نصیف به عنوان رئیس، از مشایخ: عبدالرؤوف صبان، علی سلامهٔ و سلیمان عزایه و محمود شلهوب و صالح شطا که از طرف حزب بود و گفتگو در باره هر آنچه برای جلوگیری از خونریزی باشد، به او واگذار شده بود.

ملک علی دست به دفاع می‌زند

در اینجا باید به انگیزه‌های موجود در جده که سبب کنار گذاشتن بحث دفاع شد، بپردازیم، مسائلی که سبب شد پادشاه، حجاز را ترک کرده و آن را در اختیار لشکر مهاجم قرار دهد. داستان از این قرار بود که شماری از اهل حجاز گزارشی را در روز ۲۳ ربیع‌الاول به رئیس الوکلای حکومت حجاز، در وقت حرکت سفر نمایندگان سپرده، از او خواستند تا نزد پادشاه وساطت کرده به اسم انسانیت، رأی مسلمانان را در عدول از دفاع بپذیرد. زمانی که شاه این گزارش را دید، گفت که او ناچار است از سرزمین آباء و اجدادی خود دفاع کند و به تهدید کسانی پرداخت که سخن از تسلیم می‌گفتند. بر این اساس بود که حزب ملی، نامه زیر را در شب ۲۵ ربیع الاول برای هیئتی که تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۳ عازم مکه شده بود فرستاد: السلام علیکم و رحمهٔ اللّٰه و برکاته: گزارشی با امضای اهالی برای کنار گذاشتن دفاع فرستاده شده است، اما پاسخ نهایی آن که امروز آمده این است که باید دفاع کرد و راه دیگری وجود ندارد. ما هم به دلیل ضعف خود و قوّت او، نتوانستیم ملک را قانع کنیم. به همین جهت از او خواستیم نامه‌ای با امضای ملک برای امیر خالد بنویسد و ضمن آن بحث توقف جنگ و نیز اصول تفاهم در آن باشد، در صورتی که اختیاراتی به امیر خالد داده شده است. در غیر این صورت، اوضاع به همین شکل باقی مانده، هر کسی در منطقه خود باشد تا امام عبدالعزیز برسد. پس از آمدن وی، با او تفاهم خواهد شد، اما ملک موافقت نکرد. آنچه هست این که اینجا تلاش زیادی برای دفاع در جریان است و نتیجه هرچه باشد، این فکر کنار گذاشته نخواهد شد، به علاوه که ملک امید دارد که سپاه و توپخانه و هواپیما هم دریافت کند. این نامه که به دست شما رسید و حقیقت را دانستید، ببینید امیر خالد موافقت با آن دارد یا نه؟ در غیر این صورت، به سرعت زمینه بازگشتتان را به جده، پیش از آن که نامه ملک به امیر خالد برسد، فراهم سازید، و هیچ تأخیر نکنید. کار دست خدا و شما خواهد بود. ما شما را بر حقیقت امر آگاه کردیم؛ کاری کنید که سلامت بمانید و بر خداوند توکّل و توجّه کنید؛ خداوند نگاهبان شما خواهد بود. این نامه در حضور همه هیئت نوشته شد. «۱»

بازگشت بی نتیجه هیئت

این هیئت با امیر خالد بن لؤی «۲» دیدار کرد و او هم سه پیشنهاد داشت: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۴ یکی این که ملک علی را دستگیر کنند. دوم آن که او را مجبور به خروج از حجاز کنند. و سوم آن که اگر به خاطر

ضعف خود نمی‌توانند، ممکن است که شماری از نیروهای عرب بادیه و داوطلبان موجود در سپاه سعودی را در اختیارشان بگذارد تا این کار را انجام دهند. او گفت هیچ نوع تساهلی را در این کار نخواهد پذیرفت. هیئت در شامگاه شنبه ۲۶ ربیع الاول به جده باز گشته این شروط را به آنجا منتقل کرد. در آنجا از اعضای مجلس و حزب خواست تا به سرعت اجتماع کنند و پس از آن پیام امیر خالد را ابلاغ کرده گفت که ده روز برای این کار فرصت دارند. شماری گفتند که به خانه ملک علی برویم و او را مجبور به کناره‌گیری کنیم. برخی هم گفتند که بهتر است در انتظار بمانیم. بالاخره پذیرفتند تا فردا صبر کنند. روز بعد در ۲۷ ربیع الاول باز همه اعضای حزب و مجلس اجتماع کرده و اعلان کردند که «کار حزب تمام شده» و آن را منحل کردند. اندکی بعد شماری از اعضای هیئت را به اتهام این که با سعودی‌ها همکاری کرده و زمینه تسلّط آنان را بر حجاز آماده کرده‌اند، گرفته زندانی کردند. «۱»

نامه ملک علی به امیر خالد

زمانی که خبر مکاتبات میان حزب ملی و خالد بن لؤی در مکه منتشر شد، ملک علی این نامه را برای امیر خالد فرستاد: ما از نوشته‌های شما که به طور عموم و خصوص به اهالی جده نوشته‌اید، آگاه شدیم، نامه‌ای که در آن تهدید کرده‌اید. اما از آنجا که این مردم، می‌بایست به سخن حاکمان و رؤسای خود گوش دهند و توانایی اجرای آنچه را شما از ایشان خواسته‌اید ندارند و اصولاً روش آنان هم چنین نیست، به همین دلیل، فکر کردیم این نامه را برای شما بنویسیم. اگر شما از طرف سلطان عبدالعزیز اختیاراتی جهت حفظ خون مسلمانان و دفع مصیبت از این بلاد دارید، نمایندگانی را از طرف خود برای ما معین کنید تا با نمایندگانی از ما در مکه یا بحره نشسته صحبت کنند. اما اگر اختیاراتی در این باب از تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۵ سلطان نجد ندارید، به او بنویسید تا به شما یا هر کسی را که صلاح می‌داند، اختیارات بدهد تا در این باره مذاکره شود. در این صورت، تا وقت آمدن پاسخ، جنگ میان ما و شما متوقف شود. اگر هیچ کدام از این مطالب را نمی‌پذیرید، به هر روی، کار در اختیار کسی خواهد بود که عزّت و قدرت دارد.

نامه ملک علی به سلطان عبدالعزیز

ملک علی در ۲۸ ربیع الاول تلگراف زیر را برای سلطان عبدالعزیز ارسال کرد: بعد از سلام و احترام: شما می‌دانید که مردم عرب حجاز، صلح‌خواه بوده و مایل هستند تا شقاق و اختلاف میان عرب نباشد. به همین جهت و بر همین مبناست که با تغییر شکل حکومت موافقت کرده و مرا به نام پادشاه برگزیده‌اند. اکنون که امانت پادشاهی در اختیار من قرار گرفته است، باید به مهمّات و واجبات آن با تمام شرف خویش بپردازم، بنابراین، به خاطر انقیاد نسبت به فرامین الهی، و به خاطر علاقه به اتحاد میان ما، و به خاطر جلوگیری از خونریزی میان امت واحده، و به خاطر پیروی از رأی عالَم اسلامی و آنچه که از همه بلاد عربی در موافقت با این مبانی و اصول می‌رسد، در پی آن هستم تا با همه امکانات به صلحی شریف که همه مشکلات و موانع میان طرفین را از میان بردارد برسیم و معاهده‌ای را بپذیریم که در آن مصلحت همه مسلمانان به طور عموم و عرب به طور خاص باشد. به همین جهت ما بدون جنگ از مکه عقب نشینی کردیم برای آن که فجایع طائف تکرار نشود. اینجا در انتظار پاسخ نامه اوّل که از جده به شما نوشتیم، نشستیم که تاکنون پاسخی نیامده است. از آن جا که هیچ کس در رأس سپاه شما نیست که امکان گفتگو با او باشد، مجدداً به شما نامه نوشتم. من این نامه را برای مردم هم خواهم خواند. به حضرت شما اطلاع می‌دهم که این سرزمین، حالت نظامی به خود گرفته و به اذن الهی امکان بازگشت به وضعیت قبل و بدست آوردن هر آنچه از دست داده هست. اگر شما این پیشنهاد اخیر را برای گفتگو می‌پذیرید، به فرمانده سپاهتان در مکه اطلاع دهید تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۶ تا

مانع انجام فرایض دینی از طرف ائمه سه گانه- حنفی، مالکی و شافعی- «۱» نشود. من از بابت سختی معیشت مردم مکه نگران هستم و به همین جهت اجازه دادم که مهاجرانی که از مکه آمده‌اند به آنجا باز گردند و نیز رفتن کاروان‌ها را آزاد گذاشتم تا کمکی به فقرا و مساکین شده باشد. در انتظار پاسخ شما هستم و امیدوارم که به حسن نیّت ما ارج بگذارید. در غیر این صورت، با تکیه بر خداوند، خواهید دید که من و ملت من با تمام وجود از شرافت و امانت خود دفاع و ایستادگی خواهیم کرد تا مانع از تعرّض نظامی سپاه شما برای دفاع از این بلاد و آزادی آن از آزار وتعدّی شویم. بالطبع مسؤولیت خون‌های بی گناهی که ریخته شود، به عامل آن باز می گردد. و هو الفعّال لما یرید. «۲»

پاسخ سلطان

پاسخ سلطان در ۹ ربیع الثانی به دست ملک علی رسید به این شرح: از عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل فیصل به شریف علی بن حسین: آگاهید که حرمین شریفین در ملکیت احدی نیست، اما اشراف و به خصوص پدر شما حجاز را ملک شخصی خود قرار داد و مسلمانان عموماً و اهالی نجد به طور خاص، بدرفتاری زیادی از آنان دیدند. ماهیچ هدفی جزآزاد کردن حجاز برای تمام مسلمانان نداریم، آن‌وقت، جهان اسلام درباره حجازو آینده آن سخن خواهد گفت. اگر آرامش و صلح می‌خواهید کار را به مسلمانان واگذارید. خداوند از خطای ما درگذرد و دینش را تأیید کند و کلمه‌اش را اعتلا بخشد. «۳»

نامه سلطان عبدالعزیز به اهالی جده

این نامه هم از سلطان به اهالی جدّه رسید: از عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل فیصل السعود به تمامی اهالی جدّه: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۷ السلام علیکم و رحمة اللَّه، وبعد: بر من لازم است به اطلاع شما برسانم که غالب جهان اسلام، از حکومت حجاز به خاطر ملک حسین و فرزندانش خشنود نیستند. ما نیز به خاطر علاقه‌ای که به مسالمت و جلوگیری از خونریزی داریم، به شما اعلام می کنیم که جان و مالتان در عهد و امان الهی است، مشروط بر آن که مانند اهالی مکه رفتار کنید، اما به خاطر آن که امیر علی در میان شماست، و علیه رأی همه مسلمانان اقدام می‌کند، بر شماست تا از شهر خارج شده و در جای معینی فرود آیید یا به مکه درآیید تا جان و مالتان محفوظ باشد، یا آن که بر شریف علی سختگیری کرده، او را از بلاد خود اخراج کنید. اگر رفتاری جز این داشته باشید و به او کمک کنید و به او مهر ورزید، ما برابر دنیای اسلام از شما بیزار خواهیم بود. مسؤولیت حوادثی هم که پیش خواهد آمد، بر عهده مسبّب آن است. «۱»

وساطت برای جلوگیری از جنگ

فریاد استغاثه حزب ملی در درخواست وساطت میان آنان و ابن سعود بی‌فایده بود. مجلس اعلای فلسطین اوّلین هیئت اسلامی بود که این دعوت را لبیک گفت و در ۴ اکتبر/ ۹ ربیع الاول تلگرافی به تمامی حکومت‌ها و جمعیت‌های اسلامی فرستاد و درخواست کرد تا هیئت‌هایی از طرف خود به جده بفرستند تا به کار وساطت بپردازند. در این تلگراف آمده بود که آنان هم برخی از اعضای خود را خواهند فرستاد. این هیئت، تلگرافی هم برای ابن سعود فرستاده، توقف جنگ را درخواست کرد. در ۲۸ ربیع الاول ابن سعود این پاسخ را فرستاد: آنچه ما را ناراحت می کند، این است که واسطه گری شما دیر آمد. ما در هفت سال گذشته، به هر وسیله‌ای تلاش کردیم تا برای تحقق آرامش و اتحاد و جایگزین کردن آن‌ها به جای دشمنی و خصومت، با حسین مصالحه کنیم. اما همه آن تلاش‌ها بر باد رفت. هرچه ما تمایل به اتفاق و اتحاد داشتیم، حسین بر طبل دشمنی می کوفت. شاهد تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۴۸ آن کارهای وی در اردن است. به علاوه او در بلاد ما طمع کرد و می‌خواست بند از

بند آن جدا کند. وی مردم ما را از انجام شعائر حج باز داشت و برای سالها در بلاد ما و عسیر و جای‌های دیگر مشغول توطئه بود. در واقع، اقدامات او و برخوردهایش با حجّاج بیت اللّه الحرام نشانگر آن است که وی از نگاهداری امنیت در مکه و مدینه عاجز است، همچنان که قادر به تأمین سلامت حجاج مسلمان در این دو شهر نیست. تمامی این عوامل که شرح و بسط آنها طولانی است، ما را مجبور کرد تا تدابیری سختگیرانه را برای آرام کردن اوضاع در حجاز و تضمین وضعیت برای آینده، در پیش گیریم. از آن‌جایی که تنها هدف ما همین امر است و تمایل داریم که آن وضعیت دوباره تکرار نشود، بر آن هستیم تا نظامی در حجاز پدید آید تا بتواند به بهترین شکل حقوق مسلمانان را تأمین کرده، آسایش آنان را فراهم سازد و هر آنچه که اسباب شکوه مردم است از سر راه بردارد. مجلس اسلامی فلسطین در تاریخ ۲۷ جُمادای الاولای سال ۱۳۴۳ بار دیگر تلگرافی برای سلطان ابن سعود به این شرح فرستاد: «به نام امّت اسلامی و عربی، ما خواهان جلوگیری از خونریزی و صیانت حرمت بیت اللّه الحرام و حلّ مشاکل با گفتگو هستیم». «۱» همچنین شوکت علی به نام جمعیت خلافت در هند به تلگراف مجلس اعلای اسلامی این جواب را فرستاد: «ما مایل به جلوگیری از خونریزی در بلاد مقدّسه هستیم. ایجاد صلح متوقف بر تهیه زمینه مناسب برای تشکیل یک مؤتمر اسلامی عمومی است». دولت ایران هم تلگرافی به قنسول خود در دمشق فرستاد که در آن آمده بود: ایران حاضر است برای توقف جنگ وساطت کند. در این نامه خواسته شده بود تا پیام آنان به ابن سعود داده شود. «۲»

سلطان عبدالعزیز در مکه

در این وقت، سلطان عبدالعزیز در راه آمدن به مکه بود و در هشتم جُمادی الاولای سال ۱۳۴۳ مصادف با ۵ دسامبر ۱۹۲۴ با همراهان خود در موکبی وارد شهر شده، مورد استقبال اهالی قرار گرفت. در طلیعه موکب سلطان، شماری از مشاوران مصری و سوری آنان از جمله حافظ وهبه حضور داشتند. همین طور شیخ عبداللّه السلیمان با آنان وارد شد. این جماعت به امیر جدید مکه خالد بن لؤی کمک کردند تا اوضاع را سامان بخشد و اقداماتی برای حلّ و فصل مشکلات شهر برای شهروندان انجام دهد. «۱»

وساطت تازه

همزمان با رسیدن سلطان به مکه، سید طالب النقیب، امین الریحانی، و مستر فلبی که پیش از رسیدن وی به مکه، به جده آمده بودند، و یک‌ماه در آنجا توقف کرده بودند تا سلطان به حجاز برسد، با وی تماس گرفتند تا میان او و ملک علی وساطت کنند. اما وساطت آنان چیزی را عوض نکرد و سلطان همچنان بر خروج حسین و فرزندان او از حجاز اصرار داشت. «۲»

منشور سلطان

زمانی که سلطان عبدالعزیز چند روزی در مکه ماند، منشور زیر را برای اهالی مکه و نواحی آن از افراد مقیم و مجاور صادر کرد: «۳» نحمد إلیکم اللّه الّذی لا إله إلّاهو، ربّ هذا البیت العتیق، ونصلّی ونسلّم علی خاتم أنبیائه محمد صلی الله علیه و آله، أما بعد: ما به دیار شما نیامدیم جز آن که دین خدا را که حرمت آن شکسته شده بود، یاری تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۰ کنیم و از شُرُوری که به ما و دیارمان می‌رسید، آن هم از سوی کسی که میان شما به استبداد حکومت می‌کرد، جلوگیری نماییم. ما پیش از این، هدفمان را برای شما شرح دادیم. اکنون که به حرم الهی رسیدیم، اصولی را که بر آن مبنا در دیار مقدّسه حرکت خواهیم کرد، شرح خواهیم داد تا همگان از آن آگاه باشند: ۱. مهم‌ترین همّت ما در جهت تطهیر این بلاد مقدّسه از دشمنان خودشان خواهد بود که تمامی عالم اسلامی در شرق و غرب، آنان را از بابت خطاهایی که در این دیار مبارکه مرتکب شده‌اند، مورد انتقاد قرار داده‌اند. ۲. آنگاه در این بلاد حکومت را به شورای مسلمانان واگذار خواهیم کرد. و در این باره تلگرافی

به تمامی مسلمانان در نقاط دنیا زده‌ایم تا هیأت‌های خود را برای انعقاد کنفرانس اسلامی عمومی بفرستند تا شکل حکومتی را که در اینجا برای اجرای اوامر الهی صالح می‌دانند به اینجا بفرستند. ۳. منبع تشریع و احکام تنها کتاب خدا و سنّت رسول صلی الله علیه و آله یا آن چیزی خواهد بود که علمای اسلامی به طریق قیاس یا اجماع در باره احکامی که در کتاب و سنّت نیست، پذیرفته‌اند. بنابراین در این دیار چیزی جز آن حلال یا حرام نخواهد بود. ۴. هر یک از علما که در این بلاد هستند، یا کارمندان حرم شریف، یا مطوّفین، حقوق معین خویش را به همان ترتیب پیشین خواهند داشت و اگر بر آن نیفزاییم، چیزی کسر نخواهیم کرد مگر کسانی که مردم بگویند که صلاحیت لازم برای قیام به آن امر را ندارند. برای این افراد چیزی پرداخت نخواهد شد. اما هر کسی که حق ثابتی در بیت‌المال داشته است، حق او پرداخت شده و چیزی کم نخواهد شد. ۵. هر ضعیفی که من حق او را بگیرم، نزد من بزرگ خواهد بود و هر ظالمی که من حق را از او بگیرم، نزد من ضعیف خواهد بود. من در اجرای حدود الهی هیچ کوتاهی نخواهم کرد و شفاعت کسی را نخواهم پذیرفت. کسی که پایبند حدود الهی باشد، ایمن است، کسی که عصیان ورزد و بشورد، به ضرر خودش خواهد بود و جز خویش را ملامت نکند. واللّه علی ما نقول وکیل و شهید، و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد النّبی الامّی وعلی آله و صحبه و سلّم. دوازدهم جُمادای اوّل سال ۱۳۴۳ عبدالعزیز بن عبدالرحمن الفیصل السعود.

وساطت مصر

در این وقت پادشاه مصر، شیخ محمد مصطفی مراغی رئیس محکمه شرعیه را به امید وساطت و اصلاح به حجاز فرستاد. وی در دهم سپتامبر ۱۹۲۵ سوئز را در حالی ترک گفت که عبدالوهاب طلعت از کارمندان عالی‌رتبه دیوان عالی همراهش بود. وی در جده با ملک علی دیدار کرد و آمادگی صریح خود را برای وساطت اعلام نمود. سلطان عبدالعزیز هم به او اعلام کرد که حجاز را نمی‌خواهد و تنها هدفش، دور کردن حسین و فرزندان اوست. وی از او خواست تا گروهی از شهرهای مختلف دنیای اسلام که اهتمام به کار حجاز دارند، جمع شده در آنجا از ملک فؤاد دعوت کنند، سپس وی به حجاز بیاید و ریاست هیأت نمایندگی مصر را بر عهده بگیرد. سپس از مردم حجاز بخواهد از میان غیر از خاندان حسین کسی را به حکومت برگزینند. این پس از آن خواهد بود که دو سپاه، حجاز را ترک کرده باشند. به جز این هم وساطت‌های دیگری صورت گرفت و جمعیت خلافت اسلامی هیأتی به جده فرستاد که ثمری نداشت، و این از آن روی بود که ابن سعود اصرار داشت که حسین و فرزندانش باید حجاز را ترک کنند. «۱»

پایان دولت هاشمی

حمله به جده

سپاه سعودی در پنجم جُمادی الاولای سال ۱۳۴۳ با فرماندهی خودِ سلطان عبدالعزیز راهی جده شد و در رغامه لشکرگاه زد و ابتدا بدون آن که به آن یورش برد، شروع به تیراندازی به سوی آن کرد. این تیراندازی‌ها ادامه داشت و همزمان با آن تلاش‌هایی برای صلح نیز در جریان بود. در موسم حج سال ۴۳ و همزمان با فرا رسیدن آن، سلطان عبدالعزیز اعلام کرد که مکه آماده پذیرش حجاج بوده، راه آمدن به آنجا باز است. بندرهای دیگری جز جده هم مفتوح خواهد بود. شماری از حجاج هند و نواحی دیگر از طریق بندر رابغ به حج آمدند. «۱» با رسیدن روز عرفه، سلطان عبدالعزیز رغامه را به قصد انجام فریضه حج ترک کرد، اما در مسیر سپاهیانی را برای مراقبت از اوضاع باقی گذاشت. ملک علی خواست با استفاده از فرصت به مکه یورش برد، اما سپاهیان سعودی مانع شدند.

تسلیم شدن جده

سپاه سعودی بار دیگر پس از حج به سمت جده آمد و در اطراف آن برای چند ماه تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۳ در سال ۱۳۴۴ لشکرگاه زد و آن را محاصره نمود. مدینه و دیگر شهرهای حجاز هم در همین فاصله محاصره و اندکی بعد تسلیم شدند. محاصره جده، زندگی را برای مردم سخت کرد، زیرا مواد غذایی و آب به شدّت کاهش یافت. جده از چاه‌های اندک یا آبی که یک وسیله کوچک در کنار دریا تقطیر می‌کرد، استفاده می‌کرد. ذخیره شهر رو به اتمام بود و ملک علی هم ناامید شد. به همین جهت متمایل به صلح شد و در ۲۹ جُمادی الاولای سال ۱۳۴۴ با قنسولگری بریتانیا در جده تماس گرفت تا برای جلوگیری از خونریزی وساطت کند. وی شروط خود را به معتمد انگلیس گفت که او هم به نوبه خود آنها را به ملک عبدالعزیز منتقل کرد. سلطان شروط یاد شده را بعد از تغییرات مختصری پذیرفت «۱» و بدین ترتیب جده تسلیم شد. این شروط عبارت بود از: ۱. نظر به کناره‌گیری ملک علی از سلطنت و ترک حجاز و تسلیم شهر جده، سلطان متعهد می‌شود تا سلامت جانی و مالی تمامی کارمندان شاهی و نظامی و اشراف و اهالی جده عموماً و عرب‌ها و ساکنان و قبایل و خانواده‌های آنان را تضمین کند. ۲. ملک علی متعهد می‌شود که فوراً تمامی اسرای جنگی موجود در جدّه را آزاد نماید. ۳. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود که تمامی افرادی را که در بند اوّل از آنان یاد شد عفو کند. ۴. تمامی فرماندهان و سپاهیان لازم است که فی الحال کلیه سلاح‌ها و توپ‌ها و مسلسل‌ها و طیاره‌ها و تمامی مهمات جنگی را تسلیم سلطان عبدالعزیز کنند. ۵. ملک علی و تمامی فرماندهان و سپاهیان متعهد می‌شوند تا به تخریب سلاح‌ها و مهمات جنگی نپردازند. ۶. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود که تمامی افسران و سپاهیان آزاد باشند تا به وطن خویش باز گردند و سلطان باید هزینه سفر آنان را بپردازد. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۴ ۷. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود تا پنج هزار جنیه به صورت عادلانه میان افسران و سپاهیان موجود در جده تقسیم کند. ۸. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود تا تمامی کارمندان نظام شاهی که می‌توانند عهده‌دار وظایفشان شوند و از انجام مسؤولیت برآیند در مراکزی که هستند همچنان باقی بمانند. ۹. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود بپذیرد که ملک علی هرچه از وسایل شخصی که در حوزه کارش بوده از اتومبیل و و اسب‌ها و فرش‌ها را همراه خود ببرد. ۱۰. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود تمامی اموال و املاک شخصی خاندان حسین را در اختیار آنان بگذارد، مشروط به آن که اموالی باشد که موروثی باشد و این شامل املاکی ثابتی از اوقاف که با نظر حسین به او واگذار شده و یا ساختمان‌هایی که حسین در زمان سلطنتش در حجاز ساخته است، نخواهد شد. ۱۱. ملک علی متعهد می‌شود که پیش از روز سه شنبه شب آینده، حجاز را ترک کند. ۱۲. تمامی کشتی‌هایی که در سرزمین حجاز است، مانند طویل، ردشی، رقمتین، و رضوی، اینها از آن مَلِک عبدالعزیز خواهد بود، اما سلطان اجازه خواهد داد که در صورت لزوم، رقمتین برای انتقال وسائل شخصی ملک علی در اختیار او باشد و سپس باز گردد. ۱۳. ملک علی و رجال او و ساکنان جده متعهد می‌شوند که تصرّف و تخریبی در اموال و املاک حکومتی مانند کشتی‌ها و قایق‌ها و غیر آن صورت نگیرد. ۱۴. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود که تمامی این امتیازات منهای پرداخت پول را برای ساکنان، افسران و سپاهیان موجود در ینبع بپذیرد. ۱۵. سلطان عبدالعزیز متعهد می‌شود افراد زیر را علاوه بر عفو عمومی، به طور خاص عفو کند: عبدالوهاب، محسن و بکری پسران یحیی قزاز، عبدالحی بن عابد قزاز، احمد و صالح پسران عبدالرحمن قزاز، اسماعیل بن یحیی قزاز، شیخ محمدعلی صالح بتاوی، و برادرانش ابراهیم و عبدالرحمن بتاوی، و فرزندان و بنی اعمام آنان حسن و زینی بتاوی، و پسران محمد نور، و شیخ یوسف خشیرم، شیخ عباس پسر شیخ یوسف تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه – ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۵ خشیرم، شیخ یاسین بسیونی، سید احمد سقاف؛ و خاندان و اموال همه این افراد مصون باشد. ۱۶. اگر ملک علی و افراد وی، هر زمان در عمل به هر یک از مواد مذکور کوتاهی کردند، سلطان هیچ مسؤولیتی در اجرای مفاد این قرارداد نخواهد داشت. ۱۷. دو طرف یعنی سلطان عبدالعزیز و ملک علی می‌پذیرند از هر نوع حرکت دشمنانه در ضمن اجرای این اصول خودداری کنند. «۱» ملک علی در ششم

جُمادی الثانی سال ۱۳۴۴ از طریق دریا عازم عراق شد «۲» و در بلاد برادرش ملک فیصل ساکن شد تا آن که درگذشت. و بدین ترتیب دولت اشراف در مکه خاتمه یافت. با رفتن ملک علی از جدّه، سلطان عبدالعزیز، میان استقبال مردم جدّه، وارد این شهر شد. پایان. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۷ منابع «۱» ۱- منائح الکرم فی اخبار مکهٔ و البیت و ولاهٔ الحرم، علی بن تاج الدین بن تقی الدین السنجاری (۱۰۵۷- ۱۱۲۵)، دراسهٔ و تحقیق: جمیل عبداللّه محمد المصری، ماجدهٔ فیصل زکریا و ...، مکهٔ المکرمهٔ، جامعهٔ ام القری، ۱۴۱۹ ق، ۶ ج. ۲- الارج المسکی فی التاریخ المکی، علی بن عبدالقادر الطبری (۱۰۷۰)، مکهٔ المکرمهٔ، المکتبهٔ التجاریه مصطفی احمد الباز، ۱۹۹۵ م. ۳- الزهور المقتطفهٔ من تاریخ مکهٔ المشرفهٔ، تقی الدین ابوالطیب محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی (۷۷۵- ۸۳۲)، مکهٔ المکرمهٔ، مکتبهٔ نزار مصطفی الباز، ۱۹۹۷ ۴- الإعلام بأعلام البیت اللّه الحرام، محمد بن احمد بن محمد النهروالی القطبی (م ۹۹۰)، تحقیق سعید عبدالفتاح، هشام عبدالعزیز عطاء، مکهٔ، المکتبهٔ التجاریه، ۱۹۹۶ «۲» ۵- الدرر الفرائد المنظمه فی اخبار الحاج و طریق مکهٔ المعظمهٔ، عبدالقادر بن محمد بن عبدالقادر بن محمد الانصاری الجزایری (م ۹۷۷)، تحقیق محمد حسن تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ق، ص: ۷۵۸ اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۲۰۰۲/ ۱۴۲۲، ۲ ج. ۶- خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، احمد بن زینی الدحلان، قاهره، ۱۳۰۵ ق. ۷- اتحاف الوری بأخبار ام القری، محمد بن محمد بن محمد بن فهد (م ۸۸۵)، تحقیق فهیم محمد شلتوت، مکه، دانشگاه ام القری، ۱۴۰۸ ۸- العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، تقی الدین محمد بن احمد الحسنی الفاسی المکی (۷۷۵- ۸۳۲)، تحقیق محمد حامد الفقهی، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ۱۹۸۶ ۹- عبقریهٔ الفاطمیین، محمد حسن الاعظمی، بیروت، منشورات دارمکتبهٔ الحیاهٔ، (بی‌تا). ۱۰- تاریخ الکعبهٔ المعظمه، حسین عبداللّه باسلامه، جده، المطبعهٔ الشرقیهٔ، ۱۳۵۴ ق. ۱۱- بلوغ القری فی ذیل اتحاف الوری بأخبار ام القری، عبدالعزیز بن النجم بن فهد المکی (م ۹۲۲)، تحقیق صلاح الدین بن خلیل ابراهیم، عبدالرحمن بن حسین ابوالخیور، علیان بن عبدالعالی المحلبدی، قاهره، دارالقاهره، ۲۰۰۵ ۱۲- مخصصات الحرمین الشریفین فی مصر ابان العصر العثمانی، محمدعلی فهیم بیومی، قاهره، دارالقاهره للکتاب، ۲۰۰۱. ۱۳- تاریخ مکهٔ المکرمهٔ، الشریف مسعود محمد آل زید، قاهره، دارالقاهره، ۲۰۰۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».